



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بیرنگ و گلبرگ
شعر منور



محمد علی مجاہدی
(پروانه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)

نویسنده:

محمد علی مجاهدی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	سیری در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۸	تقریظ حضرت آیه الله شیخ محسن اراکی «دام ظلّه»
۲۲	فهرست مطالب
۴۰	پیشگفتار
۴۸	بخش یکم: سیری در قلمرو شعر آیینی
۴۸	اشاره
۵۰	۱ - گستره موضوعی شعر آیینی
۵۱	۲ - تعریف شعر آیینی
۵۳	۳ - انواع شعر آیینی
۵۳	اشاره
۵۳	۱/۳ - انواع شعر آیینی از نظر محتوایی
۵۳	اشاره
۵۳	۳/۱/۱ - شعر ماورایی
۵۷	۳/۱/۲ - شعر رهایی
۷۰	۳/۱/۳ - شعر ولایی
۷۰	۲/۳ - انواع شعر آیینی از نظر ساختاری
۷۱	۳/۳ - انواع شعر آیینی از جهت وزن عروضی
۷۸	بخش دوم: کند و کاوی در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)
۷۸	اشاره
۸۰	۱ - تعریف شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)
۸۰	۲ - کهن ترین شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در زبان فارسی (سده سوم)

- ۳ - پیش گامان شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده چهارم ۸۱
- اشاره ۸۱
- ۱/۳ - ابوطیب محمّد بن حاتم مصعبی ۸۱
- ۲/۳ - ابوالحسن شهید بلخی ۸۶
- ۳/۳ - ابومنصور محمد بن احمد دقیقی ۸۸
- ۴/۳ - حکیم ابوالحسن کسای مروزی ۸۸
- اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) حکیم کسای مروزی ۹۵
- بخش سوّم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده پنجم ۱۰۱
- اشاره ۱۰۱
- ۱ - حکیم ابوالقاسم فردوسی ۱۰۳
- ۲ - ابوزید محمد بن علی غضائری رازی ۱۱۲
- ۳ - حکیم شیخ الرئیس ابوعلی سینا ۱۱۸
- ۴ - حسن عنصری بلخی ۱۲۲
- ۵ - ابوالتّجّم احمد منوچهری دامغانی ۱۲۷
- ۶ - فخرالدین اسعد گرگانی ۱۴۰
- ۷ - شرف الزمان حکیم ابومنصور قطران تبریزی ۱۴۶
- ۸ - حکیم ناصر خسرو قبادیانی ۱۵۲
- بخش چهارم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده ششم ۱۷۱
- اشاره ۱۷۱
- ۱ - ادیب صابر ترمذی ۱۷۳
- ۲ - حکیم سنایی غزنوی ۱۸۷
- ۳ - سید حسن غزنوی ۱۹۹
- ۴ - اوحدالدین علی (انوری) ابیوردی ۲۰۹
- ۵ - جمال الدین محمّد بن عبدالرزاق اصفهانی ۲۱۶
- ۶ - حکیم افضل الدین خاقانی شروانی ۲۳۴
- ۷ - حکیم نظامی گنجوی ۲۴۸

۲۵۸	بخش پنجم: شعر نبوی(صلی الله علیه وآله) در سده هفتم
۲۵۸	اشاره
۲۶۰	۱ - نظام الدین محمود قمری اصفهانی
۲۶۴	۲ - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
۲۷۴	۳ - کمال الدین اسماعیل اصفهانی
۲۹۰	۴ - جلال الدین محمّد مولوی بلخی
۳۰۱	۵ - شیخ فخرالدین عراقی همدانی
۳۰۸	۶ - شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
۳۲۰	بخش ششم: شعر نبوی(صلی الله علیه وآله) در سده هشتم
۳۲۰	اشاره
۳۲۲	۱ - مولانا شیخ حسن کاشی
۳۳۱	۲ - شیخ محمود شبستری
۳۴۲	۳ - امیر خسرو دهلوی
۳۵۴	۴ - شیخ علاءالدوله سمنانی
۳۶۷	۵ - اوحدی مراغه ای
۳۸۰	۶ - کمال الدین محمّد خواجوی کرمانی
۳۹۳	۷ - امیرمحمود ابن یمین فریومندی
۴۰۶	۸ - خواجه جمال الدین سلمان ساوجی
۴۲۳	۹ - لسان الغیب خواجه شمس الدین محمّد حافظ شیرازی
۴۳۲	۱۰ - قوام الدین ابواسحاق بُنجیری
۴۳۴	۱۱ - شیخ کمال الدین مسعود خجندی
۴۴۱	بخش هفتم: شعر نبوی(صلی الله علیه وآله) در سده نهم
۴۴۱	اشاره
۴۴۳	۱ - امیر سید قاسم انوار تبریزی
۴۵۲	۲ - خواجه عصمت بخارایی
۴۶۳	۳ - محمّد بن حُسام خوشفی

- ۴ - خواجه مسعود قمی ۴۸۱
- ۵ - عبدالرحمن جامی ۴۹۱
- بخش هشتم: شعرنبوی(صلی الله علیه وآله) در سده دهم ۵۰۶
- اشاره ۵۰۶
- ۱ - بابا فغانی شیرازی ۵۰۸
- ۲ - بدرالدین (هلالی) جغتایی ۵۱۸
- ۳ - حکیم پرتوی لاهیجی ۵۲۴
- ۴ - مولانا محمد اهلّی شیرازی ۵۲۹
- ۵ - شاه طاهر دکنی ۵۴۵
- ۶ - شیخ محمد فضولی بغدادی ۵۴۹
- ۷ - میرمحمدقاسم قاسمی گنابادی ۵۶۲
- ۸ - کمال الدین وحشی بافقی ۵۶۶
- ۹ - کمال الدین علی محتشم کاشانی ۵۷۸
- ۱۰ - مولانا لطفی خوانساری ۵۹۰
- ۱۱ - جمال الدین سیدمحمد عرفی شیرازی ۵۹۶
- ۱۲ - ابوالقاسم امری ۶۰۳
- ۱۳ - شیخ ابوالفیض فیضی دکنی ۶۰۹
- بخش نهم: شعرنبوی(صلی الله علیه وآله) در سده یازدهم ۶۲۰
- اشاره ۶۲۰
- ۱ - مولانا نوعی خوبشانی ۶۲۲
- ۲ - مولانا نظیری نیشابوری ۶۲۷
- ۳ - مولانا ملک محمد قمی ۶۴۳
- ۴ - حسن بیگ عتابی تَکَلُّو ۶۴۸
- ۵ - سید ابوالحسن حسینی فراهانی ۶۵۲
- ۶ - مولانا محمد طنپوره ۶۵۷
- ۷ - شیخ بهاءالدین عاملی (بهایی) ۶۵۹

- ۸ - خواجه شاپور تهرانی ۶۶۸
- ۹ - ملا عبدالتبی فخرالزمانی قزوینی ۶۷۴
- ۱۰ - ابوطالب کلیم کاشانی ۶۷۸
- ۱۱ - حکیم رکن الدین مسعود کاشانی ۶۸۶
- ۱۲ - ملا عبدالرزاق لاهیجی ۶۸۸
- ۱۳ - میر مرتضی (الهام) اصفهانی ۶۹۷
- ۱۴ - میر علاء الملک مرعشی شوشتری ۷۰۱
- ۱۵ - ملا فرخ حسین (ناظم) هروی ۷۰۵
- ۱۶ - مولانا میرزا محمدعلی صائب تبریزی ۷۱۶
- ۱۷ - ملا محمد رفیع (واعظ) قزوینی ۷۲۶
- ۱۸ - ملا محمد محسن فیض کاشانی ۷۳۶
- بخش دهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده دوازدهم ۷۴۳
- اشاره ۷۴۳
- ۱ - زیب النساء بیگم هندی ۷۴۷
- ۲ - میرزا داراب بیگ (جویا) تبریزی ۷۵۷
- ۳ - نورالدین محمد شریف (نجیب) کاشانی ۷۶۶
- ۴ - مولانا ابوالمعالی عبدالقادر (بیدل) دهلوی ۷۷۴
- ۵ - میرزا محمد (مخلص) کاشانی ۷۸۵
- ۶ - میر سیدعلی مشتاق اصفهانی ۷۸۹
- ۷ - محمدعلی حزین لاهیجی ۷۹۶
- ۸ - آقامحمد (عاشق) اصفهانی ۸۰۷
- ۹ - میرزا محمد نصیر (طیب) اصفهانی ۸۱۴
- ۱۰ - لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی ۸۱۹
- بخش یازدهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده سیزدهم ۸۲۷
- اشاره ۸۲۷
- ۱ - فتحعلی خان (صبا) کاشانی ۸۲۹

- ۲ - میرزا عبدالوهاب (نشاط) اصفهانی ۸۳۶
- ۳ - حاج مولی احمد نراقی ۸۴۱
- ۴ - میرزا محمد (فدایی) مازندرانی ۸۴۶
- ۵ - ملا مهر علی (فدوی) خویی ۸۵۴
- ۶ - حکیم میرزا حبیب الله (قآنی) شیرازی ۸۵۷
- ۷ - میرزا ابوالحسن (یغما) جندقی ۸۶۴
- ۸ - محمد داوری شیرازی ۸۷۰
- ۹ - میرزا محمد علی (سروش) اصفهانی ۸۷۵
- ۱۰ - میرزا اسدالله خان غالب دهلوی ۸۸۱
- ۱۱ - حاج میرزاهمدی طبیب (کیوان) کاشانی ۸۸۵
- ۱۲ - میرزا محمد کاظم (الفت) اصفهانی ۸۹۰
- ۱۳ - میرزا محمد جیحون یزدی ۸۹۲
- ۱۴ - میرزا سیدمحمد اصفهانی ۸۹۶
- ۱۵ - حاج ملافتح الله (وفائی) شوشتری ۹۰۰
- ۱۶ - میرزا صادق (روشن) اردستانی ۹۰۲
- ۱۷ - محمدحسین میرزا امیر آخور ۹۰۷
- بخش دوازدهم: شعرنبوی (صلی الله علیه وآله) در سده چهاردهم ۹۱۱
- اشاره ۹۱۱
- ۱ - ملک الشعراء میرزا محمدحسین (عنقا) اصفهانی ۹۱۳
- ۲ - میرزا محمدتقی حجت الاسلام (نیر) تبریزی ۹۱۹
- ۳ - نواب والا شمس الشعراء رضوان قاجار ۹۲۳
- ۴ - میرتقی بن حسین حسینی (عندلیب) کاشانی ۹۲۶
- ۵ - حاج میرزا حسن (صفی) اصفهانی ۹۳۰
- ۶ - میرزا محمد (محیط) قمی ۹۳۴
- ۷ - آقامحمدمهدی (آسوده) شیرازی ۹۳۹
- ۸ - شیخ محمدخان (یزدی) کازرونی ۹۴۳

- ۹ - حکیم صفاءالدین (صفای) اصفهانی ۹۴۵
- ۱۰ - میرزا نورالله (عثمان) سامانی ۹۵۳
- ۱۱ - میرزا احمد (الهامی) کرمانشاهی ۹۵۶
- ۱۲ - حاج میرزا حبیب خراسانی ۹۶۳
- ۱۳ - محمدرضا وضاف بیدگلی کاشانی ۹۶۸
- ۱۴ - میرزا حسن خان (حضور) سلماسی ۹۷۰
- ۱۵ - محمداقبر (صامت) بروجردی ۹۷۵
- ۱۶ - جلال الدین عنقای طالقانی ۹۷۸
- ۱۷ - محمداصدق (امیری) فراهانی ۹۸۲
- ۱۸ - اسکندر خان (بهجت) قاجار ۱۰۰۰
- ۱۹ - محمداجعفر خان گراشی ۱۰۰۴
- ۲۰ - میرزا محمدنصیر (فرصت) شیرازی ۱۰۰۸
- ۲۱ - آقا فتح الله قدسی (فؤاد) کرمانی ۱۰۲۰
- ۲۲ - ایرج میرزا ۱۰۲۴
- ۲۳ - میرزا نصرالله (صبوری) اصفهانی ۱۰۲۹
- ۲۴ - شیخ عبدالحسین (اورنگ) تهرانی ۱۰۳۲
- ۲۵ - محمداقبال لاهوری ۱۰۳۵
- ۲۶ - میرزا محمداعلی مصاحبی (عبرت) نایینی ۱۰۴۱
- ۲۷ - شیخ علی (منزوی) تهرانی ۱۰۴۴
- ۲۸ - میرزا غلامحسین خان ادیب کرمانی ۱۰۴۸
- ۲۹ - حشمت شیرازی ۱۰۵۲
- ۳۰ - علامه شیخ محمداحسین غروی اصفهانی ۱۰۵۸
- ۳۱ - سیدمحمد رضوانی شیرازی ۱۰۶۵
- ۳۲ - رجب علی (گلزار) اصفهانی ۱۰۶۹
- ۳۳ - ملک الشعرا، محمداقبا (بهار) ۱۰۷۱
- ۳۴ - اسدالله صنیعیان (صابر) همدانی ۱۰۷۶

- ۳۵ - هادی پیشرفت (رنجی) تهرانی ۱۰۸۰
- ۳۶ - محمدحسین (رهی) معیری ۱۰۸۵
- ۳۷ - محمدحسین (صغیر) اصفهانی ۱۰۹۰
- ۳۸ - دکتر قاسم رسا ۱۰۹۶
- بخش سیزدهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۱۰۱
- اشاره ۱۱۰۱
- ۱ - سیدمحمدعلی ریاضی یزدی ۱۱۰۵
- ۲ - سیدکریم امیری فیروزکوهی ۱۱۱۱
- ۳ - علی اکبر صلح خواه (خوش دل) تهرانی ۱۱۲۱
- ۴ - استاد محمدحسین (شهریار) تبریزی ۱۱۲۶
- ۵ - شادروان غلامرضا قدسی مشهدی ۱۱۳۸
- ۶ - میرزا علی خلیلیان (رجاء) اصفهانی ۱۱۴۹
- ۷ - سیدمحمود (گلشن) کردستانی ۱۱۵۱
- ۸ - ابوالقاسم حالت ۱۱۵۵
- ۹ - محمدعلی مردانی ۱۱۵۸
- ۱۰ - محمد وارسته ۱۱۶۳
- ۱۱ - مرتضی طایب شمیرانی ۱۱۶۵
- ۱۲ - استاد محمود شاه رخی ۱۱۶۸
- ۱۳ - استاد عباس کی منش (مشفق) کاشانی ۱۱۷۰
- ۱۴ - استاد حسین ممتحنی (حمید سبزواری) ۱۱۷۴
- ۱۵ - عباس حداد کاشانی ۱۱۸۲
- ۱۶ - حبیب جای چیان ۱۱۸۷
- ۱۷ - علی (نظمی) تبریزی ۱۱۹۲
- ۱۸ - بهمن صالحی ۱۱۹۶
- ۱۹ - دکتر سیدعلی موسوی گرماردی ۱۲۰۰
- ۲۰ - دکتر ذبیح الله جوادی ۱۲۱۷

- ۱۲۲۳ - سیدرضا مؤید
- ۱۲۲۷ - غلام رضا سازگار
- ۱۲۲۹ - عباس خوش عمل
- ۱۲۳۱ - محمود صادقی
- ۱۲۳۵ - محمّد علی مجاهدی (پروانه)
- ۱۲۴۲ - حسن فرح بخشیان (ژولیده) نیشابوری
- ۱۲۴۵ - جواد محقق
- ۱۲۴۸ - احد ده بزرگی
- ۱۲۵۲ - مهدی زارعی
- ۱۲۵۶ - علی حیدرزاده
- ۱۲۶۰ - علی اصغر موسوی
- ۱۲۶۲ - عباس عبادی
- ۱۲۶۴ - روشن سلیمانی
- ۱۲۶۵ - عباس احمدی
- ۱۲۶۷ - امیر مرزبان
- ۱۲۷۲ - قربان ولیئی
- ۱۲۷۴ - اکبر میرجعفری
- ۱۲۷۶ - سید محمّدبابا میری
- ۱۲۷۸ - سیدمحمّدجواد شرافت
- ۱۲۸۱ - سید حمیدرضا برقی
- ۱۲۸۲ - مریم سقلاطونی
- ۱۲۸۴ - سارا جلوداریان
- ۱۲۸۵ - محمّد جواد شاه مرادی
- ۱۲۸۷ - امیر اکبرزاده
- ۱۲۹۲ - بخش چهاردهم: معرفی منظومه های نادر نبوی(صلی الله علیه وآله)
- ۱۳۲۶ - فهرست منابع

سیری در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه و آله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مجاهدی محمد علی، ۱۳۳۲ - گردآورنده

عنوان و پدیدآور: سیری در قلمرو شعر نبوی (ص) / محمد علی مجاهدی (پروانه)

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۸۶

مشخصات ظاهری: ۱۱۱۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۲۶۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص، ۱۱۰۸ - ۱۱۱۴ / همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۲ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- شعر.

موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه ها.

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه ها.

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

رده بندی کنگره: ۳ م ۳ BP ۴۰۷۳

رده بندی دیویی: ۸۱۰۸۳۵۱/۱ فا

شماره کتابخانه ملی: ۱۰۳۷۴۰۹

ص: ۱

اشاره



ص: ۲



ص: ۳

سیری در

قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)

محمد علی مجاهدی

(پروانه)



کتاب: سیری در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)

گردآورنده: محمد علی مجاهدی (پروانه)

ویراستار: عباس جعفری

ناشر: معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

چاپ: اول

چاپخانه: لیلی

تیراژ: ۱۰۰۰

تاریخ نشر: بهار ۱۳۸۶

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۲۶۲-۹

حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است

www.ahl-ul-bayt.org

E-mail: info@ahl-ul-bayt.org

ص: ۴



ص: ٥



ص: ٦

تقریظ حضرت آیه الله شیخ محسن اراکی «دام ظلّه»

شعر، نگارگری هنرمندانه معانی است که با کمک واژه و آهنگ و خامه تخیل و تصویر، پندارها را به گونه ای دل انگیز و سحرآمیز به نگار می کشد، و از این روی زبان شعر یکی از رساترین و دل پذیرترین ابزارهای نقل معانی است که از دیرباز در فرهنگ تفاهم آدمیان به منظور نقل شورانگیز و مهیج معانی به کار می رفته است.

معانی از آن روی که می توانند دریای عواطف و احساسات آدمیان را به تلاطم در آورده و امواج شور و هیجان عواطف را بدین سوی یا بدان سوی، برانگیزانند بر سه دسته اند:

معانی بر خوردار از بار عاطفی مثبت؛

معانی بر خوردار از بار عاطفی منفی؛

معانی غیر عاطفی.

معانی غیر عاطفی از هرگونه بار عاطفی مثبت یا منفی بی بهره اند. معانی ریاضی محض، و بسیاری دیگر از معانی علمی محض، در ذات خود و بدون ملاحظه ارتباط آنها با مفاهیم و معانی عاطفی دیگر از هرگونه شور آفرینی و توان برانگیختن عاطفی بی نصیب اند در حالی که معانی عاطفی در ذات خود از نیروی نهفته ای برخوردارند که در صورت فراهم آمدن شرایط برانگیختگی، درون آدمی را به تلاطم در آورده و نیروی عاطفی و احساس او را در مسیر جذب یا دفع به جنب و جوش واهی دارند.

معانی وابسته به مفاهیمی چون زیبایی، پاکی، کمال، فضیلت و... معانی برخوردار از بار عاطفی مثبت اند. این دسته از معانی؛ توان برانگیختن آدمی به سوی خویشتن دارند. توانی که چون به فعلیت در آید در آدمی جنب و جوشی پدید آید که او را به سوی تحصیل این معانی و دست یابی به مراتبی از اتحاد و اتصال با مصادیق و

حقایق آنها می کشاند.

از سوی دیگر معانی وابسته به مفاهیمی چون، پلیدی، پستی، زشتی، کاستی و... دارای بار عاطفی منفی اند، بدان سان که آدمی با سرشت نخستین خویش از مصادیق و جلوه های این دسته از معانی می رمد، و در اندرون خویش نسبت به آنها احساس نفرت و بی زاری می کند.

سرشت آدمی چونان پرنده ای است که آسمان پروازش افق بی کران حقائق و معانی، و مقصد پروازش گوهر معشوق بالذات و کمال هستی و زیبای برتر است و بال پروازش نیروی پایان عشق است که سرچشمه و خاستگاه نخستین دو جریان موج آفرین عاطفی منفی و مثبتی است که با سرشت بسیاری از معانی درهم آمیخته و آنها را به دو دسته معانی جاذب، و معانی دافع تقسیم کرده است.

هر آنچه نیروی عشق به محبوب در آدمی بر افروخته تر شود توان پرواز بیش تر یافته و در آسمان وصل اوج بیش تر گرفته، و پیش تر می تازد، و هر آنچه آتش نیازش تیزتر گردد، بلند پروازتر و تیزروتر خواهد شد.

کمال آدمی در گرو اوجی است که با پرواز خویش به سوی زیبای برتر می گیرد، تا کجایش برسد، و به کدام پایه از مراتب قُربش برساند.

در میان همه معانی شور آفرین جاذب، آن معنی که دمنده جان و سرچشمه روان همه معانی است، معنای پاک ذات اقدس حق است. این معناست که هر معنای زیبای دیگری از او زیب و زینت گرفته، و هر پندار پویا و اندیشه رویائی از او رویش و بویش یافته و از دامن او برخاسته است. لکن از آن روی که دست پندار آدمی کوتاه تر از آن است تا به دامن آن معنی بیاویزد و با آن در آمیزد، باید آن معنای آسمانی برتر را جلوه ای از معانی مخلوقی و پرتوی از پندارهای زمینی باشد. جلوه و پرتوی از جنس آفریدگان، و از تبار همین پرندگان خوش پروازی که در آسمان عشق و وجد و شور به سوی معشوق در پروازند، تا که آدمی بتواند با دست آویختن به این جلوه های درخشنده به سوی آن معنای برتر راه یافته و به وصل او دست یابد.

در اینجاست که نام و نشان محمّد و آل محمّد «صلوات الله عليهم اجمعين» جلوه می کند. محمّد و آل محمّد (عليهم السلام) یعنی همان زیباترین مخلوقی که نشان از آن معنای برتر دارد و سیمای آن زیبای برتر نادیدنی در آینه آن درخشیده و جلوه گری می کند.

محمّد و آل محمّد (عليهم السلام) برترین و زیباترین معانی هم تبار ما آدمیان و دل انگیزترین پندارها در عرصه تکاپوی عاشقانه به سوی معشوق برترند.

شعر محمّدی (صلی الله علیه و آله) یعنی آمیزه ای خوش اندام از آهنگ و معنا که آینه تمام نمای معشوق برتر، و درخشنده ترین جلوه زیبای نادیدنی نخستین است.

شعر محمّدی (صلی الله علیه و آله) نفخه و دمی است الهی که با قالبی نگارین و دل انگیز خاموشان دشت طلب را به جنب و جوش وامی دارد، و در فراموش کاران دشت یاد، جان هوشیاری و یاد می دمد و به دل فرسودگان عرصه عشق، گرمی عشق و محبت می بخشد.

در این میان بی گمان شعر فارسی از پیش تازترین گونه های ادبیات انسانی در عرصه این جلوه گری هنرمندانه است. جلوه گری هنرمندانه ای که در زیباترین قالب های شعری، برترین و زیباترین معنای انسانی را به نمایش گذاشته و به دل های تشنه و مشتاق رسانده است.

شعر فارسی بی گزاف در زمینه هنر نگارگری معانی برتر انسانی، و جلوه گری اندیشه های ناب متعالی، رفیع ترین قله های ادبیات انسانی را به خود اختصاص داده و در این میدان جایگاهی بی رقیب دارد.

خداوند بزرگ به ادیب دانشمند و استاد فرزانه جناب آقای محمّد علی مجاهدی (پروانه) که از افتخارات ادبیات ایرانی و اسلامی معاصر است این توفیق را عنایت فرمود تا با تهیه این اثر گران سنگ یکی از زیباترین جلوه های ادبیات فارسی را، در عرصه نگارگری معانی برتر به نمایش گذارد و گوشه ای از درخشش ادبی بزرگان ادب فارسی را در نگارگری هنرمندانه و نمایش ادیبانه برترین جلوه های

زیبائی و کمال یعنی وجود پاک اشرف کائنات محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)، به بررسی و تحلیل عالمانه و ادیبانه بنشیند.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) در سال پربرکتی که از سوی مقام معظم رهبری حضرت آیه الله العظمی خامنه ای «مُدُّ ظُلُّ» به نام زیبای پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) آراسته شده است این افتخار را یافت تا تصمیم به چاپ این مجموعه گران سنگ بگیرد ولی متأسفانه چاپ آن در سال ۱۳۸۵ میسر نشد و اینک در سال ۱۳۸۶ منتشر می شود. امید است جویندگان علم و ادب از این دست آورد گران قدر بهره مند شوند.

خدا را بر این توفیق سپاس می گوئیم و از آفریننده و ادیب دانشمند این اثر و کسانی که در نظارت و اصلاح متن، ویرایش و آماده سازی این مجموعه زحمت کشیده اند قدردانی می نمائیم و امیدواریم مؤلف محترم با توفیق الهی رشته این کار را تا معصوم چهاردهم «عجل الله تعالی فرجه» ادامه دهد. اِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِیْقِ... .

محسن اراکی

خرداد ماه / ۱۳۸۶

فهرست مطالب

تقریظ حضرت آیه الله شیخ محسن اراکی «دام ظلّه» ... أ - د

پیش گفتار ... ۱۷

بخش یکم : سیری در قلمرو شعر آیینی

۱- گستره موضوعی شعر آیینی ... ۲۷

۲- تعریف شعر آیینی ... ۲۸

۳- انواع شعر آیینی ... ۳۰

۱/۳- از نظر محتوایی و معنوی ... ۳۰

۱/۱/۳- شعر ماورایی ... ۳۰

۲/۱/۳- شعر رهایی ... ۳۳

۳/۱/۳- شعر ولایی ... ۴۲

۲/۳- از جهت ساختاری ... ۴۲

۳/۳- از جهت وزن عروضی ... ۴۳

بخش دوم : کند و کاوی در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)

۱- تعریف شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) ... ۵۱

۲- کهن ترین شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در زبان فارسی (سده سوم) ... ۵۱

محمد بن مخلد سگزی ... ۵۲

۳- پیش گامان شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده چهارم ... ۵۲

۱/۳- ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی ... ۵۲

۳/۳- ابو منصور محمد بن احمد دقيقي ... ۵۶

۴/۳- حکيم ابوالحسن کسايی مروزی ... ۵۶

اشعار نبوی (صلی الله عليه وآله) حکيم کسايی مروزی ... ۶۱

بخش سوم: شعر نبوی (صلی الله عليه وآله) در سده پنجم

۱- حکيم ابوالقاسم فردوسی ... ۶۹

۲- ابوزيد محمد غضائری رازی ... ۷۵

۳- شيخ الرئيس حکيم ابوعلی سینا ... ۸۱

۴- حسن عنصر بلخی ... ۸۵

۵- ابوالتجم احمد منوچهری دامغانی ... ۹۰

۶- فخرالدين اسعد گرگانی ... ۹۹

۷- حکيم ابومنصور قطران تبریزی ... ۱۰۳

۸- حکيم ابومعین ناصر خسرو قبادیانی ... ۱۰۸

بخش چهارم: شعر نبوی (صلی الله عليه وآله) در سده ششم

۱- ادیب صابر ترمذی ... ۱۲۳

۲- حکيم سنایی غزنوی ... ۱۳۲

۳- اشرف الدين سيدحسن غزنوی ... ۱۴۴

۴- اوحدالدين علی انوری ابیوردی ... ۱۵۴

۵- جمال الدين محمد عبدالرزاق اصفهانی ... ۱۵۹

۶- حکيم افضل الدين خاقانی شروانی ... ۱۷۱

۷- حکیم نظام الدین نظامی گنجوی ... ۱۸۲

بخش پنجم: شعرنبوی (صلی الله علیه وآله) در سده هفتم

۱- نظام الدین محمد قمری اصفهانی ... ۱۹۱

۲- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ... ۱۹۴

۳- کمال الدین اسماعیل اصفهانی ... ۲۰۲

۴- جلال الدین محمد بلخی ... ۲۱۷

۵- شیخ فخرالدین عراقی ... ۲۲۵

۶- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ... ۲۳۱

بخش هشتم: شعرنبوی (صلی الله علیه وآله) در سده هشتم

۱- شیخ حسن کاشی ... ۲۴۳

۲- شیخ محمود شبستری ... ۲۴۹

۳- امیر خسرو دهلوی ... ۲۵۶

۴- شیخ علاءالدوله سمنانی ... ۲۶۷

۵- اوحدالدین اوحدی مراغه ای ... ۲۷۹

۶- کمال الدین محمد خواجوی کرمانی ... ۲۹۱

۷- امیر محمود ابن یمین فریومدی ... ۳۰۳

۸- خواجه جمال الدین سلمان ساوجی ... ۳۱۵

۹- خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی ... ۳۲۷

۱۰- قوام الدین ابواسحاق بُنجیری ... ۳۳۵

۱۱- شیخ کمال الدین مسعود خجندی ... ۳۳۷

بخش نهم: شعرنبوی (صلی الله علیه وآله) در سده نهم

۱- امیر سید قاسم انوار تبریزی ... ۳۴۵

۲- خواجه عصمت بخارایی ... ۳۵۳

۳- محمد بن حُسام خوسفی ... ۳۶۱

۴- خواجه مسعود قمی ... ۳۷۶

۵- عبدالرحمن جامی ... ۳۸۳

بخش هشتم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده دهم

- ۱- بابا فغانی شیرازی ... ۳۹۴
- ۲- بدرالدین هلالی جغتایی ... ۴۰۴
- ۳- حکیم پرتوی لاهیجی ... ۴۰۸
- ۴- محمد اهلی شیرازی ... ۴۱۲
- ۵- شاه طاهر دکنی ... ۴۲۵
- ۶- شیخ محمد فضولی بغدادی ... ۴۲۹
- ۷- میر محمد قاسم قاسمی گنابادی ... ۴۳۷
- ۸- کمال الدین وحشی بافقی ... ۴۴۰
- ۹- کمال الدین علی محتشم کاشانی ... ۴۴۸
- ۱۰- لطفی خوانساری ... ۴۶۱
- ۱۱- جمال الدین سیدمحمد عرفی شیرازی ... ۴۶۵
- ۱۲- ابوالقاسم امری ... ۴۷۰

۱۳- شیخ ابوالفیض فیضی دکنی ... ۴۷۴

بخش نهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده یازدهم

- ۱- محمدرضا نوعی خوشانی ... ۴۸۵
- ۲- محمدحسین نظیری نیشابوری ... ۴۸۹
- ۳- ملک محمد قمی (ملک) ... ۵۰۵
- ۴- حسن بیگ عتابی تکلّو ... ۵۰۹

۵- سید ابوالحسن حسینی فراهانی ... ۵۱۲

۶- محمد طنپوره ... ۵۱۷

۷- شیخ بهاءالدین عاملی (بهایی) ... ۵۱۹

۸- خواجه (شاپور) تهرانی ... ۵۲۵

۹- ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی ... ۵۳۱

۱۰- ابوطالب (کلیم) کاشانی ... ۵۳۴

۱۱- حکیم رکن الدین مسعود (رکنا) کاشانی ... ۵۴۲

۱۲- ملا عبدالرزاق (فیاض) لاهیجی قمی ... ۵۴۴

۱۳- میر مرتضی (الهام) اصفهانی ... ۵۵۳

۱۴- میر علاء الملک مرعشی شوشتری ... ۵۵۶

۱۵- ملا فرخ حسین (ناظم) هروی ... ۵۵۹

۱۶- محمد علی (صائب) تبریزی ... ۵۶۹

۱۷- ملا محمد رفیع واعظ قزوینی ... ۵۷۹

۱۸- ملا محسن فیض کاشانی ... ۵۸۸

بخش دهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده دوازدهم

۱- زیب النساء بیگم (مخفی) ... ۵۹۷

۲- میراز داراب بیگم (جویا) تبریزی ... ۶۰۷

۳- نورالدین محمد (نجیب) کاشانی ... ۶۱۶

۴- عبدالقادر (بیدل) دهلوی ... ۶۲۳

۵- میرزا محمد (مخلص) کاشانی ... ۶۳۴

۶- میرسید علی (مشتاق) اصفهانی ... ۶۳۸

۷- شیخ محمد علی (حزین) لاهیجی ... ۶۴۵

۸- آقا محمد (عاشق) اصفهانی ... ۶۵۵

۹- میرزا محمد نصیر (طیب) اصفهانی ... ۶۶۲

۱۰- لطفعلی بیگم (آذر) بیگدلی قمی ... ۶۶۷

بخش یازدهم : شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده سیزدهم

۱- فتحعلی خان (صبا) کاشانی ... ۶۷۵

۲- میرزا عبدالوهاب (نشاط) اصفهانی ... ۶۸۲

۳- حاج ملا احمد نراقی (صفایی) ... ۶۸۷

۴- میراز محمود (فدایی) مازندرانی ... ۶۹۱

۵- ملا مهرعلی (فدوی) خویی ... ۶۹۸

۶- حکیم میرزا حبیب قاآنی ... ۷۰۱

۷- میراز ابوالحسن (یغما) جندقی ... ۷۰۸

۸- محمد (داوری) شیرازی ... ۷۱۲

۹- میرزا محمد علی (سروش) اصفهانی ... ۷۱۷

۱۰- میرزا اسدالله خان (غالب) دهلوی ... ۷۲۲

۱۱- حاج میرزا مهدی (کیوان) کاشانی ... ۷۲۵

۱۲- میرزا محمد کاظم (الفت) اصفهانی ... ۷۲۹

۱۳- میرزا محمد (جیحون) یزدی ... ۷۳۱

۱۴- شمس الادبای اول، سیدمحمد اصفهانی ... ۷۳۵

۱۵- حاج ملا فتح الله (وفایی) شوشتری ... ۷۳۹

۱۶- میرزا صادق (روشن) اردستانی ... ۷۴۱

۱۷- محمدحسین میرزا امیرآخور (سلطانی) ... ۷۴۶

فصل دوازدهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده چهاردهم

۱- میرزا محمدحسین (عنقا) اصفهانی ... ۷۵۱

۲- میرزا محمدتقی (نیر) تبریزی ... ۷۵۶

۳- شمس الشعراء (رضوان) قاجار ... ۷۵۹

۴- میرتقی (عندلیب) کاشانی ... ۷۶۱

۵- میرزا حسن (صفی) اصفهانی ... ۷۶۴

۶- شمس الفصحاء میرزا محمد (محیط) قمی ... ۷۶۷

۷- آقا محمد مهدی (آسوده) شیرازی ... ۷۷۱

۸- شیخ محمدخان (ایزدی) کازرونی ... ۷۷۴

۹- حکیم صفای اصفهانی (صفا) ... ۷۷۶

۱۰- میرزا نورالله (عمان) سامانی ... ۷۸۴

۱۱- میرزا احمد (الهامی) کرمانشاهی ... ۷۸۷

- ۱۲- حاج میرزا (حبیب) خراسانی ... ۷۹۲
- ۱۳- محمدرضا (وصاف) بیدگلی ... ۷۹۶
- ۱۴- میرزا حسین خان (حضور) سلماسی ... ۷۹۸
- ۱۵- محمدباقر (صامت) بروجردی ... ۸۰۳
- ۱۶- جلال الدین (عنقا) طالقانی ... ۸۰۶
- ۱۷- محمدصادق خان ادیب الممالک فراهانی (امیر) ... ۸۱۰
- ۱۸- اسکندر خان (بهجت) قاجار ... ۸۲۱
- ۱۹- محمد جعفر خان گراشی ... ۸۲۵
- ۲۰- میرزا محمد نصیر (فرصت) شیرازی ... ۸۲۸
- ۲۱- آقا فتح الله قدسی (فؤاد) کرمانی ... ۸۳۶
- ۲۲- جلال الملک (ایرج) میرزا ... ۸۴۰
- ۲۳- میرزا نصرالله (صبوری) اصفهانی ... ۸۴۵
- ۲۴- شیخ عبدالحسین اورنگ تهرانگ ... ۸۴۸
- ۲۵- محمد (اقبال) لاهوری ... ۸۵۱
- ۲۶- میرزا محمد علی مصاحبی (عبرت) نایینی ... ۸۵۵
- ۲۷- شیخ علی (منزوی) تهرانی ... ۸۵۸
- ۲۸- میرزا غلامحسین (ادیب) کرمانی ... ۸۶۲
- ۲۹- حشمت شیرازی ... ۸۶۶
- ۳۰- شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (مفتقر) ... ۸۷۱

۳۱- سیدمحمد (رضوانی) شیرازی ... ۸۷۷

۳۲- رجب علی (گلزار) اصفهانی ... ۸۸۱

۳۳- ملک الشعراء، محمدتقی (بهار) ... ۸۸۳

۳۴- اسداله صنیعیان (صابر) همدانی ... ۸۸۸

۳۵- هادی پیشرفت (رنجی) تهرانی ... ۸۹۱

۳۶- محمد حسین (رهی) معیری ... ۸۹۶

۳۷- محمدحسین (صغیر) اصفهانی ... ۹۰۱

۳۸- قاسم رسا ... ۹۰۷

فصل سیزدهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

۱- سید محمد علی (ریاضی) یزدی ... ۹۱۵

۲- سید کریم (امیری) فیروز کوهی ... ۹۲۰

۳- علی اکبر صلح خواه (خوشدل) تهرانی ... ۹۲۸

۴- محمد حسین (شهریار) تبریزی ... ۹۳۳

۵- غلامرضا (قدسی) مشهدی ... ۹۴۱

۶- میرزا علی خلیلیان (رجا) اصفهانی ... ۹۴۹

۷- سید محمود (گلشن) کردستانی ... ۹۵۱

۸- ابوالقاسم حالت ... ۹۵۴

۹- محمد علی مردانی ... ۹۵۷

۱۰- محمد وارسته ... ۹۶۲

۱۱- مرتضی (طایی) شمیرانی ... ۹۶۴

۱۲- محمود شاهرخی (جذبه) ... ۹۶۷

۱۳- عباس کی منش (مشفق) ... ۹۶۹

۱۴- حسین ممتحنی (حمید) ... ۹۷۳

۱۵- عباس (حداد) کاشانی ... ۹۷۹

۱۶- حبیب چایچیان (حسان) ... ۹۸۳

۱۷- علی (نظمی) تبریزی ... ۹۸۷

۱۸- بهمن صالحی ... ۹۹۰

۱۹- سید علی موسوی گرمارودی ... ۹۹۳

۲۰- ذبیح الله جوادی (روشنگر) ... ۱۰۰۳

۲۱- سیدرضا مؤید ... ۱۰۰۷

۲۲- غلامرضا سازگار (میثم) ... ۱۰۱۰

۲۳- عباس خوش عمل ... ۱۰۱۲

۲۴- محمود شریف صادقی (وفا) ... ۱۰۱۴

۲۵- محمد علی مجاهدی (پروانه) ... ۱۰۱۷

۲۶- ژولیده نیشابوری ... ۱۰۲۴

۲۷- جواد محقق (آتش) ... ۱۰۲۷

۲۸- احد ده بزرگی ... ۱۰۳۰

۲۹- مهدی زارعی ... ۱۰۳۳

۳۰- علی حیدرزاده ... ۱۰۳۷

۳۱- سیدعلی اصغر موسوی ... ۱۰۴۱

۳۲- عباس عبادی ... ۱۰۴۳

۳۳- روشن سلیمانی ... ۱۰۴۵

۳۴- عباس احمدی ... ۱۰۴۶

۳۵- امیر مرزبان ... ۱۰۴۸

۳۶- قربان ولیئی ... ۱۰۵۳

۳۷- سید اکبر میرجعفری ... ۱۰۵۵

۳۸- سیدمحمد بابامیری ... ۱۰۵۷

۳۹- سید محمدجواد شرافت ... ۱۰۵۹

۴۰- سید حمیدرضا برقی ... ۱۰۶۱

۴۱- مریم سقلاطونی ... ۱۰۶۲

۴۲- سارا جلواریان ... ۱۰۶۴

۴۳- محمد جواد شاهمرادی ... ۱۰۶۵

۴۴- امیر اکبر زاده ... ۱۰۶۷

بخش چهاردهم : معرفی منظومه های نادر نبوی (صلی الله علیه وآله) ... ۱۰۷۵

فهرست منابع ... ۱۱۰۵

پیشگفتار

به نام خداوند لوح و قلم *** که با «وَالْقَلَم» در نُبی زد رقم

پیش گفتار

شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) از مهم ترین زیرشاخه های شعر آیینی است که با قدمت افزون بر یازده سده ای خود، حجم عظیمی از پیشینه مکتوب شعر فارسی را به خود، اختصاص داده است.

نویسنده پیش از این، در دو اثر: شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی و سیمای مهدی موعود (عج) در آئینه شعر فارسی، توضیح داده ام که کیان شعر آیینی و سهم بارزی که در شکوه شعر فارسی داشته، از نظر پژوهش گران و محققان عرصه شعر و ادب، به دورمانده، و به تصوّر این که قلمرو موضوعی آن به دو حوزه «مناقبی» و «ماتمی» محدود می گردد، چنان که باید و شاید به تبیین جایگاه آن در شعر فارسی نپرداخته اند و تطورات شگرفی که در عرصه شعر آیینی به تدریج - چه از جهت ساختاری و چه از نظر شیوه بیانی و شاکله محتوایی - رخ داده، مورد عنایت آنان قرار نگرفته است.

شعر آیینی که بر اساس مستندات متقن تاریخی و ادبی، پیشینه ای به قدمت شعر فارسی دارد، نیازمند بازنگری جامع الأطرافی است که نقاط قوت و ضعف آن به درستی آشکار گردد. مؤلفه هایی که باید در آسیب شناسی شعر دینی مدّ نظر ناقدان سخن شناس قرار گیرد، بازشناخته شوند و «بایدها» و «نبایدها» و به طور کلی الزاماتی که یک شاعر آیینی باید به رعایت آنها ملزم باشد، مشخص گردند تا بتوان با نقد فنی و منصفانه آثار گذشتگان، راه را برای شاعران جوان آیینی هموار ساخت .

نباید به دانستن این که اولین ترجیح بند نبوی (صلی الله علیه وآله) از آن قطران تبریزی (متوفای ۴۶۶هـ - ق) است و یا اولین ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله) به جمال الدین محمد عبدالرازق اصفهانی (متوفای ۵۸۸هـ - ق) تعلق دارد، بسنده کرد و به نقد این دو اثر فاخر آیینی نپرداخت و نقاط قوت و ضعف آنها را ناگفته گذاشت. و توضیح نداد که در ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله) ماندگار عبدالرازق اصفهانی، علی رغم ساختار متین و فخیم لفظی و شاکله وزین معنوی و برینی که دارد، نقاط ضعفی به لحاظ محتوایی می توان یافت که باید مورد نقد قرار گیرند. برای نمونه به مطلع بند سوم از این ترکیب بند توجه کنید:

روح الله با تو: خر سواری *** روح القدس: رکاب داری

آیا ما مجازیم برای به تصویر کشیدن مقام و منزلت معنوی پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله) و برتری های که آن وجود نازنین نسبت به سایر انبیای الهی دارند، شأن پیامبر اولوالعزمی همچون حضرت عیسی (علیه السلام) را تا مرتبه پست «خر سواری» تنزل دهیم؟! آیا حضرت مسیح (علیه السلام) از پیامبران بزرگ الهی نیست؟ مگر در زندگی نامه افتخارآمیز و عبرت انگیز آن بزرگوار مقوله های ستودنی فراوانی وجود ندارد و رهبران دینی ما مسلمانان، شخصیت والای این پیامبر بزرگ را پاس نداشته اند؟ آیا روح پیامبر نازنین اسلام از این بی حرمتی ها آزرده نمی شود، و خدای سبحان ما را به خاطر این غفلت ها خواهد بخشید؟!

مهم ترین مقوله «امری» و «الزامی» که در «بایدها»ی انواع شعر آیینی مطرح بوده و هست، رعایت حریم بزرگان دین و اولیای الهی است، ولی متأسفانه در اشعار ستایشی شبیه به ذمّ سخنوران گذشته و حال به موارد فراوانی بر می خوریم که نه تنها این اصل مسلم در آنها به دست فراموشی سپرده شده، بلکه قُبْح و زشتی این بی توجهی ها - که ریشه در عدم معرفت سراینده این گونه آثار دارد - به تدریج رنگ باخته اند و به عنوان یک عرف و سنت، حضور خود را بر قلمرو فکری گروهی از شاعران آیینی و برخی از هیأت های دینی تحمل کرده و توسط جمع کثیری از ستایش گران آل الله (علیهم السلام) به رسمیت شناخته شده اند. یک مورد دیگر:

فَراشِ دَرْت، کَلِیمِ عَمْرانِ *** چاوشِ رَهْت: مَسِیحِ مَرِیمِ

رعایت حُرمت حضرت موسی (علیه السلام) که به مقام تخصیصی «کَلِیمِ اللّهِی» نایل آمده، و در کتاب آسمانی ما قرآن، بارها از رسالت ها و کرامت های او یاد شده است، مطلبی نیست که نیاز به اثبات داشته باشد، و سخن آخر این که با هتک حرمت پیامبران بزرگ الهی، نمی توان بر حُرمت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، افزود! به عبارت دیگر: بر روی ویرانی هایی که از خود برجای گذارده ایم نمی توانیم به خیال خود عمارتی سر به فلک افراشته بنا کنیم که باب پسند وجود نازنینی چون حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باشند.

در وجود مبارک آن حضرت، آن اندازه برجستگی های شاخص اخلاقی و شخصیتی هست که ما را از آلوده شدن به چنین بی حُرمتی هایی باز دارد. چرا به جای آن که به تبیین جمال جمیل معنوی و رسالت های جهانی و مشی حکومتی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پردازیم، از انبیای الهی مایه بگذاریم و شعری بسرائیم که در قافیه آن بمانیم؟!

این بیت از دهمین بندِ همان اثر منظوم است که در همان حال و هوا سروده شده و مصراع دوم آن برای پیامبری که منزلت «روح اللّهِی» دارد، موهن و بی ادبانه است:

آن جا که جَنیبتِ تو، رَفَرَفِ *** عِسی دَمِ لاشَهْ خَرِ گَرفته!

بگذریم که این رشته سر دراز دارد، و اگر ما به موارد معدودی در این ترکیب بند ماندگار نبوی (صلی الله علیه و آله) اشاره کردیم که با مؤلفه های الزامی شعرآیینی سازگار به نظر نمی رسید، به منظور فتح بابی بود برای به نقد کشیدن اشعار آیینی، و یادآوری این مطلب که کار هیچ سراینده ای عاری از خطا و لغزش نیست، اگرچه سخنور توانایی چون عبدالرزاق اصفهانی باشد.

نگارنده این سطور سال هاست که به این مهم می اندیشد و از هر فرصتی که به دست آمده - چه با نگارش مقاله و چه در مصاحبه های تلویزیونی و رادیویی و مطبوعاتی - نظر پژوهش گران و فرهیخته گان حوزه و دانشگاه را به اهمیت مقوله «آسیب شناسی شعر آیینی» معطوف داشته، و با عنایت به این که این امر خطیر، طبعاً

خطرزا است با این وجود در حد توانایی و گنجایی خود در این عرصه قدم نهاده و به تبیین «بایدها» و «نبایدها»ی شعر مهدوی و شعر عاشورا پرداخته ام، و اگر خدای مَنان این توفیق را به من ارزانی دارد، در اثر مستقلی چند و چون مؤلفه های «الزامی» و «پرهیزی» انواع شعرآیینی را به تفصیل بررسی خواهیم کرد و با مرور آثار منظوم گذشتگان و معاصران در حوزه موضوعی شعرآیینی، به ارزیابی کیفی آنها خواهیم پرداخت و از صاحب نظران سخن شناس نیز انتظار می رود که با ویرایش و پیرایش گلزار همیشه بویا و شکوفای شعرآیینی از خار و خسیک های ضدّ ارزشی و مزاحم، مطالعه و بررسی این گونه آثار را در دستور کار خود قرار دهند، و در قلمروی که ردّپای چندانانی در آن مشاهده نمی شود، کاروانی از شعر متعهد و ارزشی آیینی را منزل به منزل همراهی کنند که برای ره نوردان دیگر، ره آوردهای بشارت آفرینی را به همراه داشته باشد.

خداوند سبحان را سپاس گزارم که در سالی توفیق تألیف این اثر را به نگارنده عنایت فرمود که به نام نامی پیامبر اعظم اسلام (صلی الله علیه و آله) نام گذاری شده است، و از شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) خصوصاً دبیر فاضل و فرهیخته آن و شورای محترم کتاب مجمع ممنونم که با چشم عنایت به این اثر نگریستند و مورد قبول طبع مشکل پسندشان قرار گرفت و طبع و نشر آن را در دستور کار مجمع قرار دادند.

این اثر که موسوم به «سیری در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه و آله)» است، دارای چهارده فصل می باشد:

در فصل یکم، ضمن ارایه کلیاتی پیرامون شعرآیینی، قلمرو موضوعی، تعریف و انواع آن از نظر محتوایی و ساختاری مورد بررسی قرار گرفته است تا جایگاه شعرنبوی (صلی الله علیه و آله) در قلمرو شعرآیینی مشخص گردد.

در فصل دوم، همراه با ارایه تعریفی از شعرنبوی (صلی الله علیه و آله)، از کهن ترین اثر منظوم نبوی (صلی الله علیه و آله) در پیشینه مکتوب شعر فارسی یاد شده و چهارتن از پیشگامان شعرنبوی (صلی الله علیه و آله) را که در سده چهارم می زیسته اند، معرفی کرده ایم.

از فصل سوم تا پایان فصل سیزدهم، شعرنبوی (صلی الله علیه و آله) در هر سده به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و نمونه آثار شاعران هر قرن - گاه تمامی هر شعرنبوی (صلی الله علیه و آله) و گاه ابیات برگزیده آن - ارایه شده است، به نحوی که به شاکله معنوی شعر آسیبی نرسد.

در فصل دوازدهم با عنوان: شعرنبوی (صلی الله علیه و آله) در سده چهاردهم، به معرفی ۳۸ تن از شاعران پرداخته ایم که در مقطع زمانی ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ هـ. ق می زیسته اند، و در فصل سیزدهم که اختصاص به اشعارنبوی (صلی الله علیه و آله) پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ هـ. ش برابر ۱۳۹۹ هـ. ق) دارد به معرفی شاعرانی پرداخته ایم که از سال ۱۴۰۰ هـ. ق برابر ۱۳۵۸ هـ. ش) به بعد در گذشته اند و یا هنوز در قید حیات اند. و چون ملاک ما در این اثر برای تقدم و تأخر اسامی شعرا، سال فوت آنان طبق سال قمری بوده است، شعرایی مانند استاد امیر فیروز کوهی و محمّدعلی ریاضی یزدی که دارای اشعار نبوی اند در زمره شعرای پس از انقلاب اسلامی به حساب آمده اند. البته تعداد این گونه شاعران به پنج نفر نمی رسد.

فصل چهاردهم که فصل پایانی این اثر است، به معرفی نسخه های نادر منظومه های نبوی (صلی الله علیه و آله) اختصاص یافته که شیفتگان شعرنبوی (صلی الله علیه و آله) و پژوهش گران شعرآیینی یا از وجودشان اطلاعی ندارند یا نمی توانند نسخه ای از آثار یاد شده را برای مدتی در اختیار داشته باشند.

در پایان، تذکر چند نکته را لازم می داند:

۱) اطلاعاتی که در این اثر در مورد سرایندگان شعرنبوی (صلی الله علیه و آله) به دست داده می شود، از منابع متقن ادبی و تاریخی اخذ شده، و به ندرت مطلبی در آن می توان یافت که منبع آن ذکر نشده باشد، مگر مطلبی که برای دومین بار به آن استناد شده و قبلاً منبع آن را ذکر کرده باشیم.

۲) تاریخ درگذشت شاعران به قمری، ملاک تقدم و تأخر آنها در این اثر بوده

است.

۳) بسیاری از شاعران در دو سده، زندگی می کرده اند به این معنی که قسمتی از عمر خود را در یک سده و ما بقی آن را در سده ای دیگر پشت سر نهاده اند. چون این اثر به تفکیک هر سده تنظیم شده، لذا نمی توانستیم از این شاعران در دو سده یاد کنیم که کاری تکراری و غیر اصولی بود، لذا شعرای هر سده را تا حداکثر ۵ سال از سده دیگر در این مقطع زمانی قرار داده ایم، مثلاً از سال ۵۰۰هـ. ق تا ۶۰۵هـ. ق را در سده ششم و از ۶۰۶هـ. ق تا ۷۰۵هـ. ق را در سده هفتم لحاظ کرده ایم.

۴) یکی از نقاط قوت این اثر، مستند بودن مطالب آن است و اضافه بر این، سعی کرده ایم که در پایان زندگی نامه هر یک از شاعران متقدم، برای آگاهی بیشتر شیفتگان شعرنبوی (صلی الله علیه وآله)، به منابع ادبی و تاریخی اشاره کنیم که شرح احوال و آثار آنان را داراست و برای سهولت کار حتی شماره صفحه منابع یاد شده را به دست داده ایم.

۵) مستندات، معانی واژه ها و نظرات خود را به جای آن که در پاورقی صفحات بنگاریم، در پایان شرح حال و اشعار هر یک از شاعران، قسمتی را با عنوان «پانوشته ها» در نظر گرفته ایم، و توضیحات لازم را در آنجا ارایه کرده ایم.

۶) در نظر داشتیم که سرفصل مشخصی از این اثر را به آسیب شناسی شعرنبوی (صلی الله علیه وآله) اختصاص دهیم که متأسفانه به خاطر تنگی مجال توفیق انجام آن را نیافتیم، ولی در مقدمه اثر، مطالب لازم را در این زمینه نگاشتیم و برای نمونه به نقد ترکیب بند ماندگار نبوی (صلی الله علیه وآله) سروده جمال الدین عبدالرازق اصفهانی پرداختیم و اشعار تنی چند از شاعران معاصر را نیز به نقد کشیده ایم که از خصلت نقدپذیری آنان آگاه بوده ایم، و همان گونه که در مقدمه این اثر یاد کردیم، به یاری خداوند اثر مستقلی را در زمینه آسیب شناسی شعرآیینی به مشتاقان ادب و فرهنگ شیعی تقدیم خواهیم کرد.

۷) این اثر که حاوی برگزیده آثار منظوم نبوی (صلی الله علیه وآله) و زندگی نامه ۱۸۱ تن از شعرا در قلمرو شعرفارسی است، تنها اثر نسبتاً جامعی است که تاکنون در این زمینه موضوعی تدوین شده و حاوی بهترین آثار منظوم در حوزه های موضوعی: ولادت نبوی، بعثت

نبوی، هجرت نبوی، معراج نبوی، غزوات نبوی، خلق و خوی نبوی (صلی الله علیه وآله) و رحلت نبوی (صلی الله علیه وآله) است، و از این روی می توان از آن به عنوان تذکره نبوی (صلی الله علیه وآله) نیز یاد کرد.

در این جا لازم می دانم از زحماتی که فاضل فرهیخته جناب آقای سید ضیاءالدین دهشیری در تدوین اثر گران سنگ نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی کشیده اند، سپاس گزار می کنم. این اثر که حاوی زندگی نامه کوتاه و آثار ۲۹ تن از شعرای پرآوازه زبان فارسی است، ۳۷ سال پیش با مقدمه شادروان استاد جلال الدین همایی (سنا) و به سال ۱۳۴۸ هـ. ش چاپ و منتشر شده است.

۸) هنگامی که تصمیم به تألیف این اثر گرفتم، بر آن بودم که بهترین های آثار شاعران فارسی زبان را در مقوله های موضوعی مرتبط با پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) که در بند ۷ به آنها اشاره شده - در بخش های موضوعی مختلف تدوین کنم، ولی در هنگام کار دریافتم، تعداد آثار نبوی (صلی الله علیه وآله) شاعرانی که مستقلاً به یکی از موضوعات یاد شده، پرداخته باشند چندان زیاد نیست و شاعران غالباً در اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) خود به موضوعات مختلفی درباره آن حضرت پرداخته اند. که با تفکیک موضوعی آنها، شیرازه اشعار آنان را از هم می گسیخت و ارتباط عمودی ابیات آثار را از میان خواهد برد، و از این گذشته ناگزیر می شدیم که از هر شاعر در چندین فصل از این اثر در ارتباط با موضوعی که در اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) خود به آنها پرداخته یاد کنیم و در این صورت، هم روال تاریخی اثر و هم زندگی نامه هر شاعر که باید در کجای این اثر آورده شود، با مشکل روبه رو می شد، مگر آن که در بخش آغازین و پایانی اثر زندگی نامه شاعران را می گنجانیم که چندان مطلوب نبود. لذا بر آن شدیم که اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) شاعران را در هر سده به صورت جداگانه و در بخشی مستقل جای دهیم تا دنبال کردن سیر تاریخی و تطورات تدریجی شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در بُعد ساختاری و محتوایی برای پژوهش گران امکان پذیر باشد.

اگر روزی قرار باشد که شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) را به لحاظ موضوعی در قلمرو زبان فارسی مرور کنیم، این اثر می تواند به عنوان یک منبع مستند ادبی و تاریخی، راهنمایی های

لازم را در اختیار ما قرار دهد، و ما را از مراجعه به منابع فراوان دیگر بی نیاز سازد.

۹) با تمام دقتی که در تدوین این اثر داشته ام، کاستی هایی را داراست که در چاپ های بعدی در رفع آنها خواهم کوشید.

در پایان این مقال، از همه عزیزانی که نگارنده را برای پدید آوردن این اثر تشویق کرده و منابع مورد نیاز را در اختیارم گذاشته اند، خصوصاً از شاعر گرانمایه جناب آقای روشن سلیمانی که مقدمات چاپ و نشر آن را فراهم کرده اند، صمیمانه سپاس گزاری و قدردانی می نمایم.

از همسر فداکار و فرهیخته ام که در طول تدوین این اثر همراه و همراز من بوده و موجبات آرامش خاطر مرا فراهم ساخته اند، شرمنده و سپاس گزارم.

حسن ختام این مقال را به حق شناسی از بزرگوارانی زینت می دهم که در نهاد عظیم دینی و فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) به ارایه خدمات بنیادین و خداپسندانه سرگرم اند، و در معرفی فرهنگ ارزشی ولایی به جهانیان از هیچ کوششی فروگذار نمی کنند.

توفیق روز افزون متولیان امور دینی و فرهنگی کشور را در جهت بخشی هر چه بیشتر به فعالیت ها و همسویی اقدامات و کوشش ها در به تصویر کشیدن ابعاد فرهنگی انقلاب شکوهمند اسلامی و احیای مفاهیم کلیدی فرهنگ مانای غدیر و عاشورا از درگاه ایزد مَنان خواستارم.

اجر معنوی این اثر را به تربت پاک پدر بزرگوارم علامه نستوه مرحوم آیت الله آقا میرزا محمد مجاهدی تبریزی (قدس سره) نثار می کنم و خشنودی روح آن بزرگوار را از درگاه خداوند متعال آرزو می کنم.

بمنه و کرمه

قم، آبان ماه ۸۵

بخش یکم: سیری در قلمرو شعر آیینی

اشاره

۱ - گستره موضوعی شعر آیینی

برخلاف برخی از پژوهش‌گران که شعر آیینی را در دو حوزه «مناقبی» و «ماتمی» محدود می‌سازند، شعر آیینی از قلمرو موضوعی بسیار گسترده‌ای برخوردار است و به خاطر ارتباط غیرقابل‌تردیدی که مقوله‌های: توحیدی، نیایشی، عرفانی، اخلاقی، تربیتی، حکمی، اجتماعی، دفاعی، مقاومت و شهادت با آموزه‌های اسلامی دارند، می‌توان برای هر یک از این عناوین ارزشی، حوزه خاصی را در قلمرو شعر آیینی در نظر گرفت و برای هر کدام به لحاظ موضوعی زیر شاخه‌هایی را تعریف کرد.

یک سؤال اساسی که می‌توان آن را در اینجا مطرح کرد و پاسخ مناسب و شایسته‌ای برای آن اندیشید، این است که: اگر این مقوله‌های ارزشی را - که از دیرباز در شعر فارسی حضور دارند - از پیشینه مکتوب شعر فارسی کنار بگذاریم و از آثار منظومی که صبغه دینی دارند صرف نظر کنیم، در سبب شعر کهن پارسی چه آثاری باقی می‌ماند که شایسته‌ارایه کردن باشد؟

با نگاهی گذرا به پیشینه مکتوب شعر فارسی و آثار ماندگاری که کیان معنوی و هویت فرهنگی ملت ما را رقم زده‌اند، در می‌یابیم که مقوله‌های ارزشی مطرح شده در این گونه آثار، متأثر از آموزه‌های قرآنی و مُلهم از معارف ناب و اصیل اسلامی است.

قرآن کریم، نهج الفصاحه، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، کلمات قصار، ادعیه مأثوره و احادیثی که از حضرات معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - در اختیار ماست، سرشار از مفاهیم بلند و والایی است که از دیر باز نظر اندیشمندان را در حوزه دین و فرهنگ و حکمت و اخلاق و عرفان به جانب خود معطوف داشته اند و چهره های شاخص و مانای شعر فارسی و آثار فاخر آنان، با الهام از این منابع متقن و متین، نقش ماندگاری خود را رقم زده اند.

اگر مقوله های ارزشی یاد شده، اجازه ورود در قلمرو شعر آیینی را داشته باشند - که دارند - و اگر این مفاهیم وزین و گران سنگ، از جهات بسیاری، متأثر و مُلهم از معارف والای اسلامی باشند - که هستند - کدام حوزه از گستره زبان فارسی را می توان نشان داد که در سیطره این مفاهیم ارزشی نباشند؟ و کدام محدوده از قلمرو شعر پارسی را می توان جستجو کرد که حضور شهروندان شعر آیینی را به رسمیت نشناخته باشند؟.

۲- تعریف شعر آیینی

بر اساس مطالبی که عنوان شد، از شعر آیینی می توان چنین تعریفی به دست داد:

شعر آیینی کلامی است مُخِیل، مُخِیل، آهنگ گین و معنوی که به لحاظ محتوایی و مقوله های معنوی متأثر از منابع اسلامی و باورهای دینی است، و وجه تمایز آن با اشعار دیگر، در موضوعاتی است که به آن می پردازد و در خصوص عناصر شعری با آن ها تفاوتی ندارد.

اگر در این تعریف از عناصر دیگر شعری مانند «قافیه» که متقدمین بر آن پای می فشردند - یاد نکردیم، به خاطر آن بود که همه اقسام شعر را شامل شود و شعر سپید نیز که بر مؤلفه های ویژه ای استوار است، در قلمرو این تعریف بگنجد.

«خیال» مهم ترین عنصری است که از آغاز در شعر ما حضور داشته، با این تفاوت

که در گذشته فقط بر مخیّل بودن شعر تکیه می کردند، ولی در زمانه ما رسالت دیگری نیز برای شعر قایل شده اند که جنبه مخیّل بودن آنست، یعنی نه تنها شعر باید برخاسته از «خیال» باشد تا هنر تصویرگری خود را عرضه کند، بلکه باید ذهن مخاطبان شعر را نیز به خیال انگیزی وادارد، و از همین روست که برداشت اشخاص از شعر شاعران سخن شناس، یکسان نیست و با مرور حتی یک بیت بلند و رنگین، تصاویر متفاوتی در آینه ذهن آنان پدیدار می شود، و این از ویژگی های شعر «چند بُعدی» است که همانند یک منشور بلورین از هر منظری که به آن نگاه کنیم، به تصویر تازه ای دست می یابیم و با همین عنصر اساسی است که «شعر» را از «نظم» می توان باز شناخت و مرز آن دو را به روشنی مشخص کرد، چرا که «نظم» تنها وجه مشترکی که با «شعر» دارد، معنی داشتن و موزون و مقفّی بودن آنست و از عنصر اساسی، «خیال» بی بهره است.

اگر شما کتاب «نصاب الصّبیان» را مرور کنید، تمامی عناصر شعری را به وضوح در آن می یابید به جز عنصر «خیال» و با عنایت به مطالبی که گذشت باید آن را در قلمرو نظم مورد مطالعه قرار داد نه شعر. شعر سپید اگر چه به ظاهر از عناصر «وزن» و «قافیه» برخوردار نیست ولی غالباً از آهنگی خاص پیروی می کند و از واژه هایی آهنگ گین و گاه هم قافیه در پایان بندهای مختلف سود می جوید، و به عنصر «خیال» نیز سخت پای بند است و بعضاً به خاطر «وفور تصویر» از «تزام تصویر» رنج می برد که در سبک اصفهانی (سبک هندی) نیز با همین معضل گه گاه به صورتهای گوناگون رو به رو هستیم.

متأسفانه در غالب آثار منظوم مذهبی ما، «عنصر خیال» حضور کم رنگی دارد و گاه آن را تا مرز «نظم محض شدن» سوق داده است، و این از آفات عمده شعر آیینی است که باید در «آسیب شناسی شعر آیینی» به آن پرداخت، و ما در پیش گفتار این اثر، برخی از بایدها و نبایدهای شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) را عنوان کرده ایم که ارتباط تنگاتنگی با مقوله «آسیب شناسی در شعر آیینی» دارد و می توان غالب آن مؤلفه های «الزامی» و «پرهیزی»

را به انواع شعر آیینی تسری داد، و با این دو محک اساسی عیار هر شعر آیینی را مشخص کرد، و به جوهره شعری آن پی برد.

۳- انواع شعر آیینی

اشاره

شعر آیینی به لحاظ بافت محتوایی و معنوی و نیز شاکله ساختار بیرونی، انواع و اقسامی دارد، که در این مجال کوتاه، مرور گذرایی بر آن خواهیم داشت.

۱/۳- انواع شعر آیینی از نظر محتوایی

اشاره

با مطالبی که در «قلمرو موضوعی شعر آیینی» عنوان کردیم و با عنایت به مقوله هایی که از دیرباز در شعر آیینی ما حضور داشته و دارند، می توان آن را به لحاظ موضوعی با سه عنوان کلی مورد مطالعه قرار داد:

۳/۱/۱- شعر ماورایی

مقوله هایی که فطرتی ملکوتی و بافتی قدسی و ماورایی دارند و طبعاً فراخاکی و افلاکی اند، در شعر ماورایی حضور دامنه دار و موفقی داشته اند، مانند: مطالبی که در توحید و خداشناسی، مناجات و نیایش به درگاه حضرت باری - عزّ اسْمُهُ - و موضوعات عرفانی مطرح می گردد. ما در اینجا برای پرهیز از اطاله کلام به ارایه سه نمونه از آن ها بسنده می کنیم:

این مثنوی از حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۵۹۸ هـ - ق) قافله سالار شعر توحیدی در قلمرو شعر ماورایی است:

بسم الله الرحمن الرحيم *** هست کلید در گنج حکیم (۱)

فاتحه فکرت و ختم سخن *** نام خدای ست، بر او ختم کن

۱- گنج حکیم: شاید مراد، سوره فاتحه الکتاب باشد بنابر حدیث: الفاتحه کَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْعَرْشِ، یعنی سوره فاتحه، گنجی است از گنج های عرشى / و یا مقصود، طبع خدا داده حکیم نظامی باشد، به اعتبار حدیث: إِنَّ لِلَّهِ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا أَلْسُنُ الشُّعْرَاءِ، یعنی: خداوند، دارای گنج هایی در زیر عرش خود است که زبان شعرا کلید در آن گنج هاست.

پیش وجود (۱) همه آیندگان *** بیش بقای (۲) همه پایندگان سابقه سالار (۳) جهان قدم *** مرسله (۴) پیوند گلوی قلم (۵)

پرده گشای فلک پرده دار *** پردگی (۶) پرده شناسان کار (۷)

مُبدِع (۸) هر چشمه که جویدیش هست *** مخترع هر چه وجودیش هست

لعل طراز کمر آفتاب (۹) *** حله گر خاک (۱۰) و، حلی بند آب (۱۱) ...

اول و آخر به وجود و صفات *** هست کن و نیست کن کاینات

با جبروتش که دو عالم کم ست *** اول ما، آخر ما یک دم ست

کیست درین دیرگه (۱۲) دیر پای *** کو «لِمن المُلک» زند جز خدای؟ ...

پرورش آموختگان ازل (۱۳) *** مشکل این کار نکردند حلّ

کز ازش علم، چه دریاست این؟! *** تا ابدش مُلک (۱۴)، چه صحراست این!؟

اول او، اول بی ابتداست *** آخر او، آخر بی انتهاست ...

خاک (نظامی) که به تأیید اوست *** مزرعه دانه توحید اوست (۱۵)

و این نیایش شیخ اجل سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ هـ - ق) به درگاه ربوبی چه زیباست:

ثنا و حمد بی پایان خدا را *** که صنّعش در وجود آورد، ما را

الها! قادرا! پروردگارا! *** کریم! مُنعِم! آمرزگارا!

چه باشد پادشاه پادشاهان! *** اگر رحمت کنی مستی گدا را؟

خداوندا! تو ایمان و شهادت *** عطا کردی به فضل خویش، ما را

وز انعامت هم ایدون (۱۶) چشم داریم *** که دیگر باز نستانی عطا را

ز احسان خداوندی عجب نیست *** اگر خط در کشی جرم و خطا را

خداوندا! بدان تشریف عزّت *** که دادی انبیا و اولیا را

بدان مردان میدان عبادت *** که بشکستند شیطان هوی را

بحقّ پارسایان، کز در خویش *** نیندازی من ناپار سا را

- ۱- پیش وجود: صفت ازلیت خدا.
- ۲- پیش بقا: صفت ابدیت حضرت حق.
- ۳- سابقه سالار: بزرگ و سالاری که پیشینه ازلی دارد.
- ۴- مرسله: گلوبند.
- ۵- در برخی از نسخه ها چنین آمده: مرسله پیمای گلوی قلم.
- ۶- پردگی: مستور، پرده نشین.
- ۷- پرده شناسان کار: کنایه از پیامبران الهی.
- ۸- مبدع: به وجود آورنده، پدید آورنده چیزی نو.
- ۹- کمر آفتاب: منطقه میانی کره خورشید.
- ۱۰- حله گر خاک: خدایی که با گل و سبزه، خاک را زینت بخشیده است.
- ۱۱- حلی بند آب: پدید آورنده نقش موج بر سطح آب.
- ۱۲- دیرگه: جهان کهن.
- ۱۳- پرورش آموختگان ازل: کنایه از پیامبران و اولیای الهی.
- ۱۴- ملک: حکومت، سلطنت، خدایی.
- ۱۵- مخزن الاسرار حکیم نظامی گنجه ای، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعیدحمیدیان، تهران، نشرقطره، چاپ اول، ۱۳۷۶، متن وپاورقی صفحات ۲، ۳، ۴ و ۷.
- ۱۶- هم ایدون: هم اکنون.

مسلمانان! ز صدق «آمین» بگوئید *** که «آمین»، تقویت باشد دعا را ...

خدایا! گر تو (سعدی) را برانی *** شفیع آرد روان مصطفی را

محمد، سید سادات عالم *** چراغ و چشم جمله انبیا را (۱)

حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ هـ - ق) از شاعران گرانمایه و عارفان بلند پایه در نیمه اول سده ششم هجری است که در بیان مفاهیم عرفانی و تبیین مؤلفه های سیر و سلوک الی الله، دستی به تمام دارد، ازوست:

مکن در جسم و جان منزل، که این دون ست و آن والا *** قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

به هرچ (۲) از راه دور افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان *** به هرچ از دوست و امانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا

گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ *** نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا ...

سخن کز روی دین گویی، چه سربانی چه عبرانی *** مکان کز بهر حق جویی، چه جا بُلقا (۳) چه جا بُلسا (۴)

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی *** همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا ...

چو «لا» از حدّ انسانی فکندت در ره حیرت *** پس از نور الوهیت به الله آی از «الا» (۵) ...

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی؟ *** قفس بشکن چو طاووسان، یکی بر پر برین بالا

عروس حضرت قرآن نقاب آن گه بر اندازد *** که دارالملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا

۱- کلیات سعدی، نسخه مرحوم محمدعلی فروغی ذکاء الملک، تهران، انتشارات جاویدان، بی تا، ص ۷۷۳.

۲- به هرچ: مخفف به هر چه.

۳- جابلقا: نام شهری است در ناحیه مشرق که هزار دروازه دارد و هر دروازه هزار پاسبان . به اعتقاد عرفا اولین منزل سالک در عالم مثال است.

۴- جابلسا: نام شهری است در ناحیه مغرب که هزار دروازه دارد و هر دروازه هزار پاسبان . به اعتقاد عرفا آخرین منزل سالک در عالم مثال است.

۵- لا اله الا الله.

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی *** که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

بمیرای دوست پیش از مرگ (۱)، اگر می زندگی خواهی *** که ادریس (۲) از چنین مردان بهشتی گشت پیش از ما ...

جهان هزّمان (۳) همی گوید که دل در ما نبندی به *** تو خود می پند نیوشی (۴) از این گویای ناگویا (۵) ...

چو علمت هست خدمت کن چو دانایان، که زشت آید *** گرفته چینیان احرام و، مکی خفته در بطحا (۶) ...

چو علم آموختی از حرص، آن گه ترس کاندرب شب *** چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا ...

مرا باری بحمدالله ز راه رأفت و رحمت *** به سوی خطّه وحدت برد عقل از خطّ اشیا

به دل نندیشم (۷) از نعمت، نه در دنیا نه در عقبی *** همی خواهم به هر ساعت چه در سَرّا (۸) چه در ضَرّا (۹)

که: یارب! مر (سنایی) را سنایی (۱۰) ده تو در حکمت *** چنان، کز وی به رشک آید روان بوعلی سینا ...

به حرص ار شربتی خوردم، مگیر از من که بد کردم *** بیابان بود و تابستان و آب سرد و استقسا (۱۱)

به هرچ از اولیا گویند، رَزَقنی (۱۲) وَ وَفَقنی (۱۳) *** به هرچ از انبیا گویند، آمَنّا (۱۴) وَ صَدَقْنَا (۱۵)

۳/۱/۲ - شعر رهایی

آموزه های دینی در حوزه های: معرفت، نصیحت، تربیت، حکمت، اخلاق و

۱- اشاره دارد به: مُوتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، از خویشتن خویش بمیرید پیش از آن که به مرگ طبیعی بمیرید.

۲- ادریس (علیه السلام): نام یکی از پیامبران الهی است که گویند از حیات ابدی برخوردار می باشد.

۳- هزّمان: مخفف هر زمان.

۴- نیوشی: نمی شنوی، گوش نمی کنی.

۵- گویای ناگویا: اشاره به جهان عبرت آموز دارد که با زبان بی زبانی آدمی را به ترک دل بستگی ها فرامی خواند. سنایی

در این جا از صنعت تضاد بهره گرفته و با این پارادوکس زیبا توانایی خود را در عرصه سخن نشان داده است.

۶- بطحا: نام سرزمین مکه.

۷- نندیشم: مخفف نندیشم.

۸- سَرّا: پنهان.

۹- ضَرّا: آشکارا.

- ۱۰- سنا: فروغ، روشنایی.
- ۱۱- استقسا: بیماری احساس کاذب تشنگی که با آشامیدن آب درمان نمی شود.
- ۱۲- رزقنی: روزی ما گردان.
- ۱۳- وَفَّقْنِي: به ما توفیق انجام آن اعمال را عنایت فرما.
- ۱۴- آمَنَّا: ایمان آوردیم.
- ۱۵- صَدَّقْنَا: پذیرفتیم و تصدیق کردیم. رک: دیوان حکیم ابوالمجدود بن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات سنایی، بی تا، ص ۵۱ تا ۵۷.

تهذیب نفس که در خودسازی و خودپیرایی انسان ها و در نهایت «رهایی» آن ها از شرّ اهریمن نفس - این دشمن دیرینه آدمی - نقش اساسی ایفا می کنند، و نیز مقوله هایی از قبیل: بیداری، اعتراض، دفاع، مقاوت، جهاد و شهادت که ریشه در تعالیم اسلامی دارند و جامعه بشری را از دام شیاطین بیرونی و قدرت های سلطه جو و خودکامه جهانی «رهایی» می بخشند، در آثار منظوم پارسی بازتاب درخوری داشته اند، که بنا بر تعریفی که ارایه شد ما آن ها را در قلمرو موضوعی شعر آیینی و با عنوان شعر رهایی مورد مطالعه و بررسی قرار می دهیم، و در اینجا به نقل چند نمونه از آن ها اکتفا می کنیم:

دیوان امیر فخرالدین ابن یمین فریومدی (متوفای ۷۶۹ هـ - ق) سرشار از موضوعات پندی، اخلاقی، تربیتی و اجتماعی است، ازوست:

«قطعه»

هیچ دانی که مردمی چه بود؟! *** روز قوت، فروتنی کردن

سیم و زر بی قیاس بخشیدن *** گاه قدرت، غضب فرو خوردن (۱)

«قطعه»

سود دنیا و دین اگر خواهی *** مایه هر دوشان: نکوکاری ست

راحت بندگان حق جستن *** عین تقوی و زهد و دینداری ست

گر در خلد را کلیدی هست *** بیش بخشیدن و کم آزاری ست (۲)

«قطعه»

دو مشفق اند ادیب و طیب، بر سر تو *** نگاه دار به عزّت دل ادیب و طیب

ز درد خسته شوی، گر بنالد از تو طیب *** به جهل بسته شوی، گر برنجد از تو ادیب (۳)

۱- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به اهتمام حسینعلی باستانی راد، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۴۹۹.

۲- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به اهتمام حسینعلی باستانی راد، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۳۴۳.

۳- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به اهتمام حسینعلی باستانی راد، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۳۴۳.

«قطعه»

چودونان درین خاکدان دنی *** مباح از برای دو نان، مضطرب

یقین دان که روزی دهنده قوی ست *** مدار از طمع، طبع را منقلب

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ *** وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (۱)»

«قطعه»

دشمن خُرد را، حقیر مدار *** خواه بیگانه باش و خواهی خویش (۲)

زان که چون آفتاب مشهورست *** آن چه گفتند زیرکان از پیش

که: ز رُمحِ (۳) بلند قد، ناید *** آن چه سوزن کند به خُردی خویش (۴)

«قطعه»

اگر باید ای دل که تا آبروی *** میان بزرگانَت باقی بود

مجو نان، اگر حاتم نان دهد *** مخور آب، اگر خضر ساقی بود (۵)

«قطعه»

اگر به روی تُرش (۶) کار فقر راست شدی *** کدویِ سر که بُدی: بایزیدِ بسطامی (۷)!

اگر به خرقة آرزق (۸) تمام گشتی کار *** تغارِ نیل بُدی شیخ احمد جامی (۹)!

«قطعه»

بدان گروه بخندد خرد، که بر بدنی *** که روح دامن ازو در کشید، می گریند

همه مسافر و آن گه ز جهل خویش مقیم *** بر آن که پیش به منزل رسید، می گریند (۱۰)!

«قطعه»

حالت مال و علم اگر خواهی *** تا بدانی که هر یکی چون ست:

مال، دارد چو بدر (۱۱) رو در کاست (۱۲) *** علم، چون ماه نو در افزون ست

طلب مال، بهر علم بود *** هر کرا طالع همایون ست (۱۳)

-
- ۱- دیوان اشعار این یمین فریومدی، به اهتمام حسینعلی باستانی راد، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۳۴۳.
 - ۲- خویش: دوست، آشنا.
 - ۳- رُمح: نیزه.
 - ۴- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۴۳۹.
 - ۵- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۳۷۲.
 - ۶- روی تُرش کردن: بدخویی کردن، ابرو در هم کشیدن.
 - ۷- بایزید بسطامی: از عرفای بزرگ اسلامی.
 - ۸- ازرق: کبود رنگ.
 - ۹- شیخ احمد جامی: رک: دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، ص ۵۲۴.
 - ۱۰- شیخ احمد جامی: رک: دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، ص ۳۷۳.
 - ۱۱- بدر: ماه شب چهاردهم، قرص ماه.
 - ۱۲- کاست: کاستی، نقصان.
 - ۱۳- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۳۳۹.

اهل دنیا، سه فرقه بیش نی اند *** چون طعام اند و، همچو دارو و درد

فرقه ای، چون طعام در خوردند *** که از ایشان گزیر نتوان کرد

باز جمعی چو داروی دردند *** که بدان گه گه ست حاجت مرد

باز جمعی، چو درد با ضررند *** تا توانی به گرد درد مگرد (۱)

خلق خدا که خدمت دادار می کنند *** هستند بر سه قسم که این کار می کنند:

قسمی شدند از پی جنت، خداپرست *** وان رسم و عادتی ست که تجار (۲) می کنند

قومی دگر کنند پرستش ز بیم او *** وین کار بندگان که نه أحرار (۳) می کنند

جمعی، نظر ازین دو جهت قطع کرده اند *** بر کار هر دو طایفه انکار می کنند (۴)

با نقل نمونه هایی دیگر از سایر مقوله هایی که در شعر رهایی حضور دارند، دامنه سخن را کوتاه می کنیم:

بوعلی (۵) اندر غبار ناچه، گم *** دست رومی (۶)، پرده محمل گرفت

این فروتر رفت و تا گوهر رسید *** آن به گردابی چو خس منزل گرفت

حق (۷) اگر سوزی ندارد حکمت ست *** شعر می گردد چو سوز از دل گرفت (۸)

مثل آینه مشو محو جمال دگران *** از دل و دیده فرو شوی خیال دگران

در جهان بال و پر خویش گشودن آموز *** که پریدن نتوان با پرو و بال دگران

مرد آزادم و آن گونه غیورم که مرا *** می توان کشت به یک جام زلال دگران! (۹)

۱- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۳۸۱.

۲- تجّار: تاجران، بازرگانان.

۳- أحرار: آزادگان.

۴- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۳۸۱. اشاره به حدیث منقول از علیّ (علیه السلام).

۵- بوعلی: ابوعلی سینا.

۶- رومی: جلال الدین رومی.

۷- حق: مراد حرف حق است.

۸- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳، ص ۲۲۵.

۹- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳، ص ۲۵۴.

«قطعه»

حکایت کرد سرهنگی به کسری *** که دشمن را، ز پشت قلعه راندیم
فراری های چابک را گرفتیم *** گرفتاران مسکین را رها کردیم
به خون کشتگان، شمشیر شستیم *** بر آتش های کین، آبی فشانیم
ز پای مادران، کندهیم خلخال *** سرشک از دیده طفلان چکانیم
ز جام فتنه، هر تلخی چشیدیم *** همان شربت به بدخواهان چشانیم
بگفت: این خصم را راندیم، اما *** یکی ز او کینه جو تر پیش خواندیم!
کجا با دزد بیرونی درافتیم *** چو دزد خانه را بالا نشانیم؟
ازین دشمن در افکندن چه حاصل؟ *** چه عمری با عدوی نفس ماندیم
ز غفلت زیر بار عجب رفتیم *** ز جهل این بار را با خود کشانیم
درین دفتر به هر رمزی رسیدیم *** نوشتیم و، به اهریمن رسانیم
دویدیم استخوانی را ز دنبال *** سگ پندار را از پی دوانیم
فسون دیو را، از دل نهفتیم *** برای گرگ، آهو پروراندیم
پلنگی جای کرد اندر چراگاه *** همان جا، گله خود را چرانیم
ندانستیم فرصت را بدل نیست *** ز دام، این مرغ وحشی را پراندیم (۱)

«قطعه»

محتسب، مستی به ره دید و گریبانش گرفت *** مست گفت: ای دوست! این پیراهن ست، افسار نیست!

گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی *** گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست!

گفت: می باید تو را تا خانه قاضی برم *** گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست!

گفت: نزدیک ست والی را سرای، آنجا شویم *** گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست!؟

گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب *** گفت: مسجد، خوابگاه مردم بدکار نیست

گفت: دیناری بده پنهان و، خود را وارهان *** گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست

گفت: از بهر فراغت، جامه ات بیرون کنم *** گفت: پوشیده ست، جز نقشی ز بود و تار نیست

گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه *** گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!

گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی *** گفت: ای بیهوده گو! حرف کم و بسیار نیست

گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را *** گفت: هشیاری بیار، این جا کسی هشیار نیست (۱)!

«قطعه»

چو شمشیر بایدت بود ای برادر! *** به جای بدی بد، به جای خوشی خوش

دو پهنیش چون آب نرم ست و روشن *** دو پهلوش ناخوش چو سوزنده آتش (۲)

«قطعه»

نشیده ای که زیر چناری، کدو بُنی *** بر رُست و، بر دوید بر او بر به روز بیست (۳)

پرسید از آن چنار که: تو چند روزه ای؟ *** گفتا چنار: سال مرا بیشتر ز سی ست

۱- دیوان پروین اعتصامی.

۲- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی، به تصحیح سیدنصرالله تقوی، بی جا، ۱۳۳۹، ص ۵۰۵.

۳- به روز بیست: در طول بیست روز.

خندید پس بدو که من از تو به بیست روز *** برتر شدم، بگوی که این کاهلی ز چیست؟

او را چنار گفت که: امروز ای کدو *** با تو مرا هنوز نه هنگام داوری ست

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان *** آن گه شود پدید که نامرد و مرد کیست؟! (۱)

«چکامه»

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست *** بهر طلب، پر و بال بیاراست

بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت: *** که امروز همه ملک جهان زیر پر ماست!

گر اوج بگیرم، پریم از نظر شید (۲) *** می بینم اگر ذره ای اندر تک دریاست

گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد *** جنیدن آن پشه، عیان در نظر ماست

بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید *** بنگر که ازین چرخ جفا پیشه چه برخاست

ناگه ز کمین گاه، یکی سخت کمانی *** تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست

بر بال عقاب آمد، آن تیر جگر سوز *** وز ابر مر او را به سوی خاک فرو کاست (۳)

بر خاک بیفتاد و بغلطید چو ماهی *** وان گاه پر خویش کشید از چپ و از راست

۱- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی، به تصحیح سیدنصرالله تقوی، بی جا، ۱۳۳۹، ص ۵۰۰.

۲- شید: خورشید، روشنایی.

۳- فرو کاست: به پایین کشید.

گفتا: عجب این که ز چوب است و ز آهن *** این تیزی و تندى و پريدنش کجا خاست؟

زى (۱) تير نگه کرد و پر خويش بر او ديد *** گفتا ز که ناليم که از ماست که بر ماست!

(حجّت!) تو منى را ز سر خويش برون کن *** بنگر به عقابى که منى کرد چها خواست (۲)

«از خواب گران خيز!»

ای غنچه خوابیده! چو نرگس، نگران خيز *** کاشانه ما رفت به تاراج غمان (۳)، خيز!

از ناله مرغ چمن و بانگ اذان خيز *** از گرمى هنگامه آتش نَفسان خيز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خيز

از خواب گران خيز

خورشيد که پيرايه به سيماب (۴) سحر بست *** آویزه به گوش سحر از خون جگر بست

از دشت و جبل قافله ها رخت سفر بست *** ای چشم جهان بين به تماشای جهان خيز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خيز

از خواب گران خيز

خاور همه مانند غبار سر راهى ست *** يك ناله خاموش و اثر باخته آهى ست

هر ذره این خاک، گره خورده نگاهی ست *** از هند و سمرقند و عراق و همدان خيز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خيز

۱- زى : جانب.

۲- ديوان اشعار حکيم خسرو قبادياني، ص ۴۹۹.

۳- غمان: غم ها، آلام.

۴- سيماب: جيوه.

از خواب گران خیز

دریای تو دریاست که آسوده چو صحراست *** دریای تو دریاست، که افزون نشد و کاست

بیگانه آشوب و نهنگ ست، چه دریاست؟ *** از سینه چاکش، صفت موج روان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز

این نکته، گشاینده اسرار نهان ست *** ملک ست تن خاکی و، دین: روح روان ست

تن، زنده و جان زنده ز ربط تن و جان ست *** با خرقه و سجاده و شمشیر و سنان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز

ناموس ازل را، تو امینی، تو امینی *** دارای جهان را تو یساری، تو یمینی

ای بنده خاکی! تو زمانی، تو زمینی *** صهبای یقین درکش و، از دیر گمان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز

فریاد ز آفرنگ (۱) و، دلاویزی آفرنگ *** فریاد ز شیرینی و پرویزی آفرنگ

عالم همه ویرانه ز چنگیزی آفرنگ *** معمار حرم! باز به تعمیر جهان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز (۲)

۱- آفرنگ: فرنگ، مغرب زمین.

۲- کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۳/۱/۳ - شعر ولایی

شعر ولایی همان گونه که از عنوانش پیداست، اختصاص به آل الله (علیهم السلام) دارد و کلیه مطالبی که در مورد ذوات مقدس حضرات معصومین و دودمان پاک نبوی (علیهم السلام) می توان مطرح کرد، در شعر ولایی مجال بروز و ظهور پیدا می کند.

شعر ولایی به لحاظ موضوعی زیر مجموعه های فراوانی دارد و از مهم ترین آن ها:

شعر نبوی (صلی الله علیه و آله)، شعر علوی (علیه السلام)، شعر فاطمی (علیها السلام)، شعر عاشورا، شعر بقیع، شعر رضوی (علیه السلام) و شعر مهدوی (عج) است و هر کدام از آن ها دارای دو جنبه «مناقبی» و «ماتمی» اند، به استثنای شعر بقیع و شعر عاشورا که وجه غالب آنها وجه ماتمی است، و شعر مهدوی (عج) که فاقد جنبه ماتمی می باشد.

برای هر کدام از زیر مجموعه های شعر ولایی می توان از نظر موضوعی زیر شاخه هایی در نظر گرفت، و شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) - که موضوع اصلی این پژوهش است - از این قاعده مستثنی نیست، و دارای دو صبغه «مناقبی» و «ماتمی» است.

در شاخه مناقبی شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) مقوله های فراوانی وجود دارد که از جهت موضوعی می توان عناوینی جداگانه برای آن ها در نظر گرفت، از قبیل:

شعر میلاد، شعر بعثت، شعر رسالت، شعر وحی، شعر خُلق و خوی، شعر کرامات، شعر هجرت، شعر معراج و شعر معجزات نبوی (صلی الله علیه و آله)، که برای هر کدام از آنها می توان نمونه های بسیاری در این اثر یافت.

۲/۳ - انواع شعر آیینی از نظر ساختاری

شعر آیینی همانند سایر اشعار فارسی از نظر ساختار بیرونی، دارای قالب های شعری متنوعی است که برای هر کدام می توان نمونه هایی ارائه کرد، مانند:

دو بیتی، رباعی، غزل، مثنوی، قصیده، مسمط، ترکیب بند، ترجیع بند و قالب آزاد.

۳/۳ - انواع شعر آیینی از جهت وزن عروضی

تمامی اوزان عروضی که از دیر باز در شعر فارسی حضور دارند، در شعر آیینی نیز مجال حضور یافته اند. اوزان عروضی مشترک در شعر فارسی و عربی شامل پنج دایره و پانزده وزن عروضی است، و اوزان مخصوص شعر فارسی نیز که در سه دایره به تصویر کشیده می شود، دارای پانزده وزن جداگانه است که - برای پرهیز از به درازا کشیدن رشته سخن - ، از نقل نمونه های مختلف شعر آیینی که دارای اوزان عروضی متفاوت اند، خودداری می کنیم، و فقط به مروری گذرا بر این اوزان عروضی اکتفا می نمایم:

الف: اوزان عروضی مشترک در شعر فارسی و عربی.

۱/الف: (دایره مختلفه) با سه وزن عروضی:

۱ - بحر مدید، بر وزن: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن.

۲ - بحر طویل، بر وزن: فعولن، مفاعیلن، فعولن، مفاعیلن.

۳ - بحر بسیط، بر وزن: مستفعِلن، فاعلن، مستفعِلن، فاعلن.

۲/الف: (دایره مؤتلفه) با دو وزن عروضی:

۱ - بحر وافر، بر وزن: سه بار مفاعلتن.

۲ - بحر کامل، بر وزن: سه بار متفاعِلن.

۳/الف: (دایره مجتلبه) با سه وزن عروضی:

۱ - بحر هزج، بر وزن: چهار بار مفاعیلن.

۲ - بحر رَمَل، بر وزن: چهار بار فاعلاتن.

۳ - بحر رَجَز، بر وزن: چهار بار مستفعِلن.

۴/الف: (دایره مشتبهه) با شش وزن عروضی:

۱ - بحر منسرح، بر وزن: مستفعِلن، مفعولات، مستفعِلن.

۲ - بحر خفیف، بر وزن: فاعلاتن، مستفعلن، فاعلاتن.

۳ - بحر مضارع، بر وزن: مفاعیلن، فاعلاتن، مفاعیلن.

۴ - بحر مقتضب، بر وزن: مفعولات، مستفعلن، مستفعلن.

۵ - بحر سریع، بر وزن: مستفعلن، مستفعلن، مفعولات.

۶ - بحر مجتث، بر وزن: مستفعلن، فاعلاتن، فاعلاتن.

۵/الف: (دایره متّفقه) با یک وزن عروضی:

۱ - بحر متقارب، بر وزن: چهار بار فعولن.

ب - اوزان عروضی مخصوص شعر فارسی.

خواجه نصیر در معیار الاشعار این سه دایره عروضی را مختص شعر فارسی دانسته که در شعر عربی پیشینه ای ندارد:

۱ / ب: (دایره مجتلبه زایده مزاحفه) با سه وزن عروضی:

۱ - بحر هزج مکفوف، بر وزن: چهار بار مفاعیل.

۲ - بحر رجز مطوی، بر وزن: چهار بار مفتعلن.

۳ - بحر رمل مخبون، بر وزن: چهار بار فاعلاتن.

۲ / ب: (دایره مشتبهه مزاحفه) با هفت وزن عروضی:

۱ - بحر سریع مطوی، بر وزن: مفتعلن، مفتعلن، فاعلات.

۲ - بحر منسرح مطوی، بر وزن: مفتعلن، فاعلات، مفتعلن.

۳ - بحر مقتضب مطوی، بر وزن: فاعلات، مفتعلن، مفتعلن.

۴ - بحر قریب مکفوف، بر وزن: مفاعیل، مفاعیل، فاعلات.

۵ - بحر مضارع مکفوف، بر وزن: مفاعیل، فاعلات، مفاعیل.

۶- بحر خفیف مخبون، بر وزن: فعلاتن، مفاعلن، فعلاتن.

۷- بحر مجتثٌ مخبون، بر وزن: مفاعلن، فعلاتن، فعلاتن.

۳/ب: (دایره مشتبه زایده) با پنج وزن عروضی:

۱ - بحر منسرح مطوی مَثْمَن، بر وزن: دوبار مفتعلن، فاعلات.

۲ - بحر مضارع مکفوف مَثْمَن، بر وزن: دوبار مفاعیل، فاعلات.

۳ - بحر مقتضب مطوی مَثْمَن، بر وزن: دوبار فاعلات، مفتعلن.

۴ - بحر مجتث مخبون مَثْمَن، بر وزن: دوبار مفاعِلن، فعلاتن.

۵ - بحر مُهْمَل مَثْمَن، بر وزن: دوبار فعلاّت، مفاعیل.

نیازی به یادآوری نیست که در زمانه ما برخی از شاعران مطرح و بنام، اوزان جدیدی را بر اوزان عروضی در شعر فارسی افزوده اند، که بعضی از این اوزان به طبع مخاطبان خوشایند، و برخی ناخوشایندند و بررسی آن ها به فرصت موسّعی نیازمند است، که از حوصله این مجال بیرون است.

بخش دوم: کند و کاوی در قلمرو شعری نبوی (صلی الله علیه و آله)

اشاره

۱ - تعریف شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)

بنا بر تعریفی که از شعر آیینی و قلمرو موضوعی آن به دست دادیم، شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) از مهم ترین و شاخص ترین شاخه های شعر ولایی است که مقوله های مرتبط با رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) را به تصویر می کشد مانند: میلاد، بعثت، وحی و نزول قرآن کریم، معراج، هجرت، غزوات، کرامات و معجزات، مکارم و الای اخلاقی، شیوه رفتاری، رسالت الهی و جهانی، احادیث نبوی (صلی الله علیه وآله)، رحلت و موارد دیگری که در زندگی افتخارآمیز و کردار ستایش برانگیز آن حضرت وجود دارد.

۲ - کهن ترین شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در زبان فارسی (سده سوم)

با کند و کاوی که در متون تاریخی و ادبی و تذکره های شعر فارسی داشتیم، شعری کهن تر از شعر محمد بن مخلد سگری نیافتیم که در آن به صراحت نامی از پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) رفته باشد.

پژوهش گران تاریخ ادبیات فارسی از محمد بن وصیف سجزی، بسام کورد و محمد بن مخلد سگری به عنوان اولین شاعران پارسی گوی، در سده سوم هجری یاد کرده اند

که از معاصران و معاشران یعقوب لیث صفاری (متوفای ۲۶۵ هـ - ق) بوده و به دو زبان فارسی و عربی شعر می سروده اند، و متأسفانه در حال حاضر فقط ابیات معدودی از آثار منظوم آنان در اختیار ماست و بقیه اشعار آنان به مرور زمان از بین رفته است.

در تاریخ سیستان این سه بیت از محمد بن مخلد سگزی در ستایش یعقوب لیث و شکست عمار خارجی به دست سپاهیان او آمده است که با قیاسی مع الفارق، رفتار و کردار ممدوح خود را با شیوه های کریمانه پیامبر رحمت، حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) سنجیده است:

جز تو نژاد آدم و حوا نکشت *** شیر نهادی به دل و بر منشت (۱)

معجز پیغمبر مکی تویی *** به کنش (۲) و به منش و به گوشت (۳)

فخر کند عمار، روزی بزرگ *** گوهد آنم (۴) که یعقوب گشت (۵)

۳ - پیش گامان شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) در سده چهارم

اشاره

با پژوهشی همه جانبه و دامنه دار در پیشینه تاریخی شعر فارسی به این نتیجه می رسیم که پس از محمد بن مخلد سگزی معاصر یعقوب لیث صفاری (متوفای ۲۶۵ هـ - ق) می توان از این شعرای سده چهارم و پنجم به عنوان پیش گامان شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) در قلمرو شعر فارسی نام برد، چرا که هم به جهت تاریخی مقدم بر دیگرانند، و هم در آثاری که از آنان بر جای مانده، گاه به صراحت و روشنی و گاه با اشاره و تلمیح از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) یاد کرده اند:

۱/۳ - ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی

۱/۳) ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی که در دوره سامانیان (۲۰۴ - ۳۸۹ هـ - ق) می زیسته و منصب وزارت نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ هـ - ق) را عهده دار بوده و سرانجام به فرمان او به قتل رسیده است. (۶)

در عظمت و شأن ادبی او همین بس که شاعری ذواللسانین بوده و به دو زبان عربی و فارسی شعر می سروده و سخنور بلند آوازه ای چون رودکی سمرقندی (متوفای ۳۲۹ هـ - ق) او را ستوده است. (۷)

۱- منشت: منش.

۲- کنش: کردار.

۳- گوشت: گفتار. رک: لغت نامه دهخدا، ج ۴۱، ص ۵۵۰ و ج ۴۶، ص ۱۲۶۳.

۴- در تاریخ ادبیات فارسی در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا به جای صورت متن این گونه آمده است: کوه دانک به معنای: کوه مانم و شاید به معنای: گوید آنم باشد، وزن شعر نیز مشکل دارد. والله اعلم.

۵- کلمه قافیه این بیت (کُشت) به لحاظ حرکت ما قبل حرف قید (شین) با سایر کلمات قوافی همخوانی ندارد. شاید بعدها طی تطوراتی که در معیارهای شعر فارسی صورت گرفته، رعایت این گونه موارد الزامی شده باشد، و شاید هم این گونه مسامحه های ادبی در سده های آغازین هجری در میان شعرای پارسی زبان متداول بوده، و اگر حکیم ابوالقاسم فردوسی دو کلمه «وحی» و «نهی» را با هم، قافیه کرده و الزامات حروف «قید» را نادیده گرفته، بر همین اساس قابل توجیه باشد. برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار این سه تن به تاریخ سیستان، ص ۲۱، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۸ و تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ مراجعه کنید.

۶- یتیمه الدهر، ثعالبی، چاپ دمشق، ج ۴، ص ۱۵.

۷- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۳۹۳؛ پیشاهنگان شعر فارسی، دبیر سیاقی، ص ۶۸؛ سعید نفیسی در مقاله «ابوطیب مصعبی» در مجله ارمغان، سال یازدهم، ص ۶؛ تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۱۷۴ و ص ۱۷۸.

عوفی در لباب الالباب - که به غلط از وی به نام طاهر مصعبی نام می برد(۱) - نگاشته است که رود کی این دو بیت را در ستایش از او سروده:

مرا جود او تازه دارد همی *** مگر جودش ابرست و من کشتزار

مگر یک سو افکن، که خود همچین *** بیندیش و دید خرد بر گمار(۲)

از این شاعر فقط ۱۶ بیت در اختیار داریم که ۱۴ بیت آن متعلق به چکامه متین و رسا و شکوه آمیزی است که در بیتی از آن به تلمیح از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) یاد شده است. این چکامه شیوا که نمونه بارزی از سبک سخن متقدمین است، از نکات عبرت آمیز و معرفت آموزی سرشار می باشد و ابیات برگزیده آن تا همیشه ورد زبان اهل سخن خواهد بود:

جهانا! همانا فسوسی و بازی *** که بر کس نیایی و، با کس نسازی

چو ماه از نمودن، چو خار(۳) از پسودن(۴) *** به گاه ربودن چو شاهین و بازی

چو زهر از چشیدن، چو چنگ از شنیدن *** چو باد از بَریدن(۵)، چو الماس گازی

چو عود قماری و، چون مشک تبت *** چو عنبر، سرشته ی یمان و حجازی

به ظاهر یکی بیت پر نقش آزر *** به باطن چو خوک پلید و گرازی

یکی را نعیمی، یکی را جحیمی *** یکی را نشیبی، یکی را فرازی

یکی بوستانی پراکنده(۶) نعمت *** برین سخت بسته، بر آن نیک بازی

همه آزمایش، همه پر نمایش *** همه پر درایش(۷) چو کرک(۸) طرازی

هم از توست شهمات شطرنج بازان *** تو را مهره زاده به شطرنج بازی

چرا زیر کاند بس تنگ روزی؟ *** چرا ابلهان راست بس بی نیازی؟

چرا عمر طاووس و دُرّاج کوتاه؟ *** چرا مار و کرکس زید در درازی؟

صد و اند ساله یکی مردِ غرچه(۹) *** چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟(۱۰)

اگر نه همه کار تو باژگونه؟ *** چرا هر که ناکس تر، او را نوازی؟!

- ۱- لغت نامه دهخدا، ج ۳، ص ۵۶۸.
- ۲- در لغت نامه دهخدا به جای کلمه (دید) کلمه (دیده) آمده است. ظاهراً صورت متن که تصحیح قیاسی است، درست باشد. احتمال دارد که این اشتباه از نوع خطاهای چاپی و یا سهوالقلم کاتب نسخه باشد و یا وجه دیگری دارد که نگارنده این سطور آن را درنیافته است. واللہ اعلم. رک: لغت نامه دهخدا، ج ۳، ص ۵۶۸؛ شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، به تصحیح محمود مدبری، ص ۵۵؛ یتیمہ الدہر، ثعالبی، چاپ دمشق، ج ۴، ص ۵۱.
- ۳- چوہور!
- ۴- پنیندن! پسودن: دست مالیدن، لمس کردن.
- ۵- وزیدن.
- ۶- براکنده.
- ۷- در آیش، آیش: استراحت دادن زمین، زمین را به نوبت کاشتن.
- ۸- گرگی!
- ۹- غرچہ: نامرد، دیوث، مخنث، نادان.
- ۱۰- اشاره دارد به وجود مبارک رسول گرامی اسلام (صلی اللہ علیہ وآلہ) کہ عمر نازنین شان ۶۳ سال بود. مرحوم دهخدا در پاورقی لغت نامه اظهار نظر کرده کہ شاید «مرد تازی» در اصل «میر» تازی بوده. رک: لغت نامه دهخدا، ج ۱، ص ۵۶۷.
- ۱۱- تاریخ بیہقی، به تصحیح دکتر خطیب رہبر، ص ۳۷۷، لغت نامه دهخدا، ج ۱، ص ۵۶۷؛ شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۵۶.

این قصیده با اختلافاتی در لغت نامه دهخدا آمده و ما موارد اختلاف را در پاورقی مربوط به همین ابیات ذکر کرده ایم. رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا، ابیات اول، ششم، دهم تا سیزدهم این چکامه را در شرح احوال و آثار ابومنصور محمد دقیقی مروی ضبط کرده است.

دقیقی از قصیده سرایان پرآوازه ای است که در نیمه اول سده چهارم هجری می زیسته و از ستایش گران آل سامان (۲۰۴ - ۳۸۹هـ. ق) بوده و به سال ۳۴۱هـ. ق در ایام جوانی به دست غلام تُرک خود به قتل رسیده است. (۱)

اگر نظر رضا قلی خان هدایت را بپذیریم، باز چیزی از ارزش تاریخی این اثر نمی کاهد و فقط حدود ده سال از عمر تاریخی آن کاسته می شود.

زیرا اگر نصر احمد سامانی در آخرین سال عمر خود (۳۳۱هـ. ق) فرمان قتل ابومحمد حاتم مصعبی را صادر کرده باشد، با سال به قتل رسیدن ابومنصور محمد دقیقی (۳۴۱هـ. ق) ده سال فاصله زمانی دارد. قدر مسلم این است که سراینده این اثر - خواه ابو طیب محمد بن حاتم مصعبی و خواه ابومنصور محمد دقیقی - به قتل رسیده است. یکی به دستور امیر و مخدوم خود و دیگری توسط غلام و خادم خویش کشته می شود، آن در کهن سالی و این در عنفوان جوانی! و نوشته اند که دقیقی به فرمان نوح سامانی (۳۳۱ - ۳۴۳هـ. ق) (۲) به نظم گشتاسب نامه پرداخت و هزار بیت از آن را ساخت ولی اجل مهلتش نداد و پیش از مرگ، طی نامه ای منظوم از حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۳ - ۴۱۶هـ. ق) خواست تا کار نظم گشتاسب نامه را به پایان برد (۳) و فردوسی نیز ابیات دقیقی را ضمیمه شاهنامه کرد تا سخن شناسان فرق این دو نوع سخن را دریابند:

چو این نامه افتاد در دست من *** به ماهی گراینده شد شست من

نگه کردم، این نظم، سست آدمم *** همه پست ها، نادرست آدمم

من این زان نوشتم که تا شهریار *** بداند سخن گفتن نابکار

دهان گر بماند ز خوردن تهی *** از آن به که ناساز خوانی نهی

۱- مجمع الفصحا، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، چاپ تهران، ۱۳۳۹، ج ۲، ص ۶۴۱ و ۶۴۶؛ دیوان دقیقی، محمد دبیر سیاقی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، سال ۱۳۴۲، ص ۱۰۸.

۲- تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۱۷۶.

۳- اگر سال به قتل رسیدن دقیقی و سال تولد فردوسی را با هم مقایسه کنیم، در می یابیم که فردوسی به هنگام دریافت نامه دقیقی ۱۸ ساله بوده، که در صورت صحیح بودن این تاریخ ها، از شهرت فردوسی به هنگام جوانی در عرصه سخنوری حکایت دارد و نبوغ این سخنور توانا را نشان می دهد.

دو گوهر نمودم به گوهر فروش *** کنون شاه دارد به گفتار گوش

سخن چون بدین گونه بایدت گفت *** مگوی و مکن رنج با طبع جفت

چو طبع نباشد چو آب روان *** مبر دست زی نامه خسروان (۱)

۲/۳ - ابوالحسن شهید بلخی

(۲/۳) ابوالحسن شهید بلخی (متوفای ۳۲۵ هـ - ق) در شمار پرآوازه ترین شاعران سده چهارم هجری است و از جهت زمانی بر رودکی سمرقندی (متوفای ۳۲۹ هـ - ق) قدمت دارد.

مرثیه رودکی در رثای شهید بلخی از معروف ترین مرثیه های منظوم در زبان پارسی است:

کاروان شهید رفت از پیش *** و آن ما رفته گیر و می اندیش

از شمار دو چشم یک تن کم *** وز شمار خرد هزاران بیش (۲)

شهید بلخی در عصر سامانیان می زیسته و از مدیحه سرایان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ هـ - ق) به شمار می رفته (۳) و از عمر طولانی برخوردار بوده است.

از این سخنور نام آشنا فقط ۱۰۲ بیت بر جای مانده و بقیه اشعار او از میان رفته است. شهید بلخی در یک قطعه شعر دو بیتی که در مدیحت رودکی سروده، کلمه «نبی» را به گونه ای به کار برده که هم می توان آن را «نُبی» به معنای قرآن تلفظ کرد و هم «نَبی» خواند که مراد وجود نازنین پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) باشد، اگر چه تلفظ «نُبی» بر «نَبی» در این مقام ارجحیت دارد، ولی نقل آن در اینجا به جاست چرا که قرآن کریم معجزه جاودانه حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) است:

قطعه

به سخن ماند شعر شعرا *** رودکی را، سخنی تلو (۴) نبی است

شاعران را، خه (۵) و احسنت مدیح *** رودکی را، خه و احسنت هجی (۶) است (۷)

۱- مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۶۴۱ و ۶۴۴.

۲- همان، ج ۲، ص ۶۸۶، ۶۸۷ و ۸۰۳.

۳- همان، ص ۸۰۳؛ تاریخ کامل ایران، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، علی اصغر

- حکمت و رشید یاسمی، ج ۱، ص ۶۶۲؛ مجله پیام نوین، مقاله سراینندگان بزرگ، سعید نفیسی، سال اول، شماره ۸؛ گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۱۵؛ سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۶؛ شعر العجم، شبلی نعمانی، ج ۱، ص ۴۲؛ لباب الالباب، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۲۴۳.
- ۴- تلو: همسنگ، هم طراز، همپایه، جایگزین.
- ۵- خه: از ادات تحسین به معنای خوشا! مرحبا!
- ۶- هجی: بدگویی.
- ۷- شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۲۸.

از شهید بلخی غزل ناب و شورانگیزی به یادگار مانده که پس از گذشت ۱۱ قرن هنوز طراوت و شادابی خوبی را حفظ کرده است، و با این مطلع آغاز می شود:

مرا بجان تو سو گند و، صعب سو گندی *** که هرگز از تو نگردم، نه بشنوم پندی (۱)

۳/۳ - ابومنصور محمد بن احمد دقیقی

۳/۳) ابومنصور محمد بن احمد دقیقی (مقتول به سال ۳۴۱ هـ - ق) که برگزیده شرح احوال و آثار او را پیش از این - در مبحث مربوط به ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی - نقل کردیم. در قسمت ابیات پراکنده دیوان وی، بیتی یافتیم که به نام پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) مزین است:

شفیع باش بر شه مرا بر این زلت (۲) *** چو مصطفی بر دادار بز روشن (۳) و را (۴)

۴/۳ - حکیم ابوالحسن کسایی مروزی

۴/۳) حکیم ابوالحسن کسایی مروزی (۳۴۱ - ۳۹۱ هـ - ق) از شعرای نامدار شیعی در سده چهارم هجری است که مورخان و تذکره نویسان متفقاً او را شیعه و از دوست داران اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) معرفی کرده اند (۵).

در روزگاران پیش از مغول و تیموریان، کارگزاران حکومتی غالباً اهل تسنن و پیرو یکی از مذاهب اربعه بودند و به استثنای شهرهایی مانند: قم، کاشان، آبه، سبزوار، تفرش و مازندران که شیعیان به جهاتی کمتر مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند، در شهرهای دیگر پیروان آل الله (علیهم السلام) با انواع آزارهای جسمی و روحی مواجه بودند و علمای اهل سنت و جماعت، پادشاهان و امیران را بر ضد علمای شیعی تحریک می کردند و موجبات آزار، سرکوب و حتی نابودی آنان را به جرم تشیع فراهم می ساختند، خصوصاً در دوره سلجوقیان (۴۳۱ - ۵۸۳ هـ - ق) که شیعه بودن گناهی نابخشودنی به حساب می آمد و به مرور زمان با نفوذ شیعیان در دستگاه سلاجقه، به تدریج سخت گیری بر شیعیان و موالیان اهل بیت (علیهم السلام) رنگ باخت (۶)، و سرانجام با صدور فرمان تاریخی احمد بن بویه دیلمی (۳۲۰ - ۳۵۶ هـ - ق) - که بر عراق و بخش هایی از ایران حکومت می راند - از عاشورای سال ۳۵۲ هـ - ق به بعد مراسم

۱- همان، ص ۳۶.

۲- زلت: خطا، لغزش.

۳- برروشنان: امت.

۴- دیوان دقیقی، محمد دبیر سیاقی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲، ص ۱۱۴؛ برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و اشعار دقیقی به این منابع مراجعه کنید: تاریخ بیهقی، ترجمان البلاغه، المعجم فی معاییر اشعار العجم، حدائق السحر فی دقائق الشعر، چهار مقاله عروضی، لباب الالباب عوفی، تاریخ سیستان، شاهنامه فردوسی، مجمع الفصحاء، آتشکده آذر، تذکره هفت اقلیم،

لغت نامه دهخدا و سخن و سخنوران.

۵- اشعار حکیم کسایی مروزی، دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴، ص ۳.

۶- همان، ص ۱۹ و ۲۰، بعض مثالب النواصب فی بعض فضائح الروافض، مشهور به «النقض»، شیخ نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابی الحسین قزوینی رازی، به اهتمام و تصحیح مرحوم میرجلال محدث ارموی، انجمن آثار ملی، ج ۱، ص ۴۹۲ و ۵۸۳.

عزاداری و سوگواری عمومی برای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و شهیدان کربلا «رضوان الله علیهم» به صورت فراگیر با تعطیل سراسری بازار و مراکز تجاری در قلمرو حکومتی وی اقامه شد که سرانجام به حذف فضایل از عرصه تبلیغی مرام اهل تسنن، و تشکل مناقبیان، از دوست داران خاندان بودند و واگویی مناقب و فضائل ذوات مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) در مجامع عمومی انجامید و این حرکت عظیم ادامه یافت (۱).

مؤلف التَّقْض، ضمن به تصویر کشیدن شرایط ناگوار آن روزگاران، می نویسد:

[شیعه را به نام های مختلف مانند: رافضی، ترابی، مفوضه، حلولی، حشوی، قطعی و امامی می خوانند، و این همه نام ها از باب توهین و بی ارج کردن (شیعیان) باشد.

«رافضی» از رفض به معنای ترک کردن، چه اینها (شیعیان) خلفای سه گانه را ترک کردند.

«ترابی» بدان جهت گویند که منسوب به ابوتراب باشند که از کنیه های علی (علیه السلام) است، و «مفوضه» گفته اند بدان سبب که گویند علی (علیه السلام) قسیم الجَنَّة وَالنَّار است و افزوده اند در روز قیامت خداوند کار بهشت و دوزخ را بدو واگذار می کند، و «حلولی» گویند یعنی: روح خدا در پیغمبران و امامان (علیهم السلام) حلول کند و در علی (علیه السلام) و فرزندان، آن حلول پایان پذیرد، و «حشوی» قایل به تجسم خدا هستند، و «قطعی» گفته اند چون به دوازده امام قطع می کنند، و «امامی» نیز خوانند از آن جهت که معتقد به امامان (علیهم السلام) هستند (۲) و همین امور سبب گردیده که در ادوار مختلف، شاعران شیعی خوار و بی مقدار گردند و به درگاه ملوک و امرای نیز کمتر راه یابند، و شعرشان از رونق و رواج بی بهره باشد و گمنام و ناکام زندگی کنند و دیوان شعر غالب آنان به آب شسته شود و یا از میان برود. چنان که دیوان حکیم کسایی مروزی و سید ذوالفقار شیروانی و قوامی رازی و سایر شاعران شیعی مذهب امروز یا از میان رفته، یا نسخه های کمی از آن ها در دست است.]

۱- در تاریخ اسلام ذهبی، ذیل حوادث سال ۳۵۲ آمده: یوم عاشورا، قال ثابت الزم معزالدوله الناس بَعْلَقِ الْأَسْوَاقِ وَ مَنَعِ الْهَرَّاسِينَ وَ الطَّبَّاحِينَ مِنَ الطَّبِيخِ، وَ نَصَبُوا الْقَبَابَ فِي الْأَسْوَاقِ عَلَيْهَا الْمُسُوحَ، وَ أَخْرَجُوا نِسَاءً مَنْشَرَاتِ الشُّعُورِ، مُضَجَّاتٍ يَلْطَمْنَ فِي الشَّوَارِعِ وَ يُقِمْنَ الْمَآتِمَ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام)، وَ هَذَا أَوَّلُ يَوْمٍ نِيحَ عَلَيْهِ بَغْدَادَ. وَ فِي تَارِيخِ ابْنِ وَرْدَى هَمِينَ مَطْلَبٌ آمَدَ بِأَيِّنْ نَكْتَةٍ أَضَافِي كَه: وَ عَجَزَتِ الشُّنَّةُ عَنْ مَنَعِ ذَلِكَ لِكُونَ السُّلْطَانِ مَعَ الشَّيْعَةِ. رَك: تَارِيخِ ابْنِ وَرْدَى، ج ۱، ص ۲۸۰، ذیل حوادث سال ۳۵۲.

۲- التَّقْض، ج اول، ص ۴۹۲ و ۵۸۳؛ اشعار حکیم کسایی مروزی، دکتر مهدی درخشان، ص ۱۹ و ۲۰.

در این که چرا این شاعر پرآوازه شیعی تخلص (کسایی) را برای خود برگزیده و در افواه مردم روزگار خود به (کسایی) مشهور بوده، نظرات مختلفی ابراز شده است:

۱ - عوفی، واله داغستانی، هدایت طبرستانی و برخی از تذکره نویسان بر این باورند که چون کسائی جامه زهد در بر و کلاه فقر بر سر داشته به این نام شهرت یافته است.

۲ - برخی بر آنند که به خاطر آنکه بافنده و یا فروشنده کسا بوده، به کسایی مشهور شده است.

۳ - گروهی بر این اعتقادند که سبب شهرت او به کسایی، به جهت آن بوده که وی در مجلس درس استادان خود در حالی که کسا بر تن داشته، حضور می یافته، ولی شاگردان دیگر، حله های مخصوص بر تن می کردند و در محضر اساتید حاضر می شدند.

۴ - و بعضی مانند دکتر ریاحی، تخلص شعری او را با تشیع وی و عنایتی که به «حدیث کسا» داشته مرتبط می دانند. در کنیه و لقب کسایی مروزی نیز اختلاف است، برخی کنیه او را «ابوالحسن» و بعضی «ابواسحق» و لقب وی را «مجدالدین» ذکر کرده اند.

هدایت و لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در مجمع الفصحاء و آتشکده آذر و تنی چند از تذکره نویسان دیگر به پیروی از این دو، کسایی مروزی را با رودکی سمرقندی معاصر دانسته اند، که اشتباه و خطاست. کافی است سال ولادت کسایی (۳۴۱ هـ - ق) را با سال درگذشت رودکی (۳۲۹ هـ - ق) مقایسه کنیم و دریابیم که کسایی ۱۲ سال پس از مرگ رودکی قدم به عرصه حیات نهاده است و طبعاً نمی تواند معاصر با او باشد، و نیز بعضی از تذکره نویسان کسایی مروزی را با حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱ هـ - ق) هم روزگار دانسته اند که سخنی نادرست است و این ادعا که ناصر خسرو قبادیانی در زمان حیاتش مخالفت هایی با وی داشته، نادرست تر است! زیرا کسایی دوره جوانی خود را در ملازمت بزرگان و ستایش امیران سپری کرده و از میان سالی

یعنی ۴۰ سالگی به بعد به مدیحه سرایی آل الله (علیهم السلام) و طریقه زهد و پارسایی روی آورده است، و اگر قصیده مشهور لامیه او را گواه صادقی بر اثبات صحت این مدعا بدانیم:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال *** چهارشنبه و، سه روز باقی از شوال

بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم *** سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال ...

ایا (کسایی)! پنجاه بر تو پنجه گذاشت *** بکند بال تو را زخم پنجه و چنگال ...

نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز *** چو کودکان بدآموز از نهیب دوال

تو گر به مال و امل بیش از این نداری میل *** جدا شو از امل و گوشِ وقت خویش بمال (۱)

به این نتیجه می رسیم که این ادعا حداقل به لحاظ تاریخی اعتباری ندارد، و از اینها گذشته اگر سال درگذشت کسایی مروزی (۳۹۱ هـ - ق) را با سال تولد ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ هـ - ق) مقایسه کنیم به این مطلب پی می بریم که ناصر خسرو سه سال پس از درگذشت کسایی به دنیا آمده، و بدیهی است که نه می توانسته معاصر با او باشد و نه به معارضه با وی برخیزد! ولی این واقعیت را باید پذیرفت که آوازه کسایی در روزگار ناصر خسرو به حدی زیاد و دامنه دار بوده که این شاعر توانا را تحت تأثیر قرار داده است و در چند جا که از سروده هایش به صراحت از او نام می برد، کمتر به ستایش او می پردازد، و غالباً خود را برتر از او می داند و چون به لحاظ مذهبی با کسایی هم عقیده نبوده و فرقه اسماعیلیه را بر حق می دانسته و از مبلغان طراز اول این فرقه به شمار می رفته است، اغلب با لحن اعتراض آمیز از وی یاد می کند و بر او می تازد.

برای نمونه به این ابیات توجه کنید:

خوب دیبایی طرازیدم حکیمان را کزو *** تا قیامت مر سعادت را نبیند کس جزا

گر (۲) به خواب اندر کسایی دیدی این دیبای من (۳) *** سود کردی شرم خجلت مر کسایی را کسا (۴)!

۱- اشعار حکیم کسایی مروزی، ص ۲۰ و ۲۱.

۲- در متن دیوان وی: کز به، که تصحیح قیاسی شد.

۳- در متن دیوان وی: ای دیبای من، که تصحیح قیاسی شد.

۴- در بحر رمل مثنی محذوف، به وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

سخن خوب ز (حجّت) شنوار والایی *** که سخن هاش سوی مردم والا، والاست

گر سخن های کسایی شده پیرند و ضعیف *** سخن حجّت با قوت و تازه (۱) و برناست

پ-ژمرده بدین شعر م-ن، این شع-ر کسایی: *** «این گنبد گردان که بر آورد بدین سان»

بر بحر هزج گفتی و تقطیعش کردی *** مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولان (۲)

سوی شعر (حجّت) گرای ای پسر *** اگر هیچ در خاطر تو ضیاست

که دیبای رومی ست اشعار من *** اگر شعر فاضلُ کسایی (۳)، کساست

بر سخن (حجّت) مگزین سخن *** زانکه خرد با سخنش آشناست

دیه رومی ست سخن های او *** گر سخن شهره کسایی (۴) کساست

پند ده ای (حجّت) زمین خراسان *** مر عُقلا را، که قبله عقلائی

تا تو به دل بنده امام زمانی *** بنده شعر تو آست شعر کسایی

از (حجّت) (۵) گیر پند و حکمت *** گر حکمت و پند را سزایی

با نو سخنان او، کهن گشت *** آن شهره مقالت (۶) کسایی (۷)

۲- در بحر هزج مَثْمَن اِخْرَب مَكْفُوف مَقْصُور، به وزن: مَفْعُولُ مَفَاعِيْلُ مَفَاعِيْلُ مَفَاعِيْلُ.

۳- فاضل کسایبی: کسایبی فاضل.

۴- شهره کسایبی: کسایبی شهره و پرآوازه.

۵- حجت: عنوان عمومی مبلغان دعوت فاطمی است و ناصر خسرو، گاه از این عنوان برای تخلص شعری خود بهره گرفته است.

۶- شهره مقالت: مقالت شهره، سخن مشهور.

۷- اشعار حکیم کسایبی مروزی، ص ۴.

اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) حکیم کسایی مروزی

با اینکه مجموعه اشعاری که از حکیم کسایی مروزی توسط آقای دکتر مهدی درخشان جمع آوری و به چاپ رسیده، نمونه‌هایی از سروده‌های اوست و سایر آثار وی از میان رفته است، ولی در همین مجموعه کم حجم آثار کسایی، بارها از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نام برده شده، و ده‌ها مورد دیگر نیز در آن می‌توان یافت که نسبت به ذوات مقدس معصومین (علیهم السلام) عرض ادب و احترام شده است. برای نمونه، ابیاتی از اشعار حکیم کسایی مروزی را نقل می‌کنیم:

مِدْحَتُ کَن و بستای کسی را که پیمبر *** بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال؟ که بوده ست و که باشد *** جز شیر خداوند جهان حیدر گزار

این دین هدی را به مثل دایره ای دان *** پیغمبر ما مرکز و، حیدر خطّ پرگار

علم همه عالم به علی داد پیمبر *** چون ابر بهاری که دهد سیل به گل زار (۱)

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین *** فضل حیدر، شیر یزدان، مرتضای پاک دین

فضل آن کس کز پیمبر بگذری، فاضل تر اوست *** فضل آن رکن مسلمانی، امام المتقین ...

۱- اشعار حکیم کسایی مروزی، با کوشش دکتر مهدی درخشان، ص ۴۴ و ۴۵.

آن نبی، وز انبیا کس نی به علم او را نظیر *** وین ولی، وز اولیا کس نی به فضل او را قرین

آن چراغ علم آمد، وز همه عالم بدیع *** وین امام امت آمد، وز همه امت گزین (۱)

آن قوام علم و حکمت، چون مبارک پی قوام *** وین معین دین و دنیا، وز منازل بی معین

از مُتابع (۲) گشتن او، حور یابی با بهشت *** وز مخالف گشتن او، ویل (۳) یابی با آنین (۴) ...

سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت *** سیر شد منبر ز نام و خوی سگین (۵) و تکین (۶)

منبری کالوده گشت از پای مروان (۷) و یزید (۸) *** حق صادق کی شناسد، و آن زین العابدین؟

مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا *** یا چه خلعت یافتیم از معتصم (۹) یا مستعین (۱۰)؟! ...

۱- گزین: برگزیده، منتخب.

۲- مُتابع: پیرو.

۳- ویل: فریاد.

۴- آنین: ناله.

۵- سگین: شاید مخفف سبکتکین باشد که مراد سلطان محمود غزنوی است.

۶- تکین: نام پدر سلطان محمود غزنوی است که بر خطه خراسان حکم می رانده است.

۷- نام دو تن از خلفای سفاک اموی.

۸- نام دو تن از خلفای سفاک اموی.

۹- نام دو تن از خلفای خون آشام عباسی / اشعار حکیم کسایی مروزی، ص ۴۶ و ۴۷.

۱۰- نام دو تن از خلفای خون آشام عباسی / اشعار حکیم کسایی مروزی، ص ۴۶ و ۴۷.

بخش سوم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده پنجم

اشاره

در شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) سده پنجم چهره های شاخصی حضور داشته اند که گاه به تفصیل و در نهایت صراحت به ستایش از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پرداخته اند، و گاه کوتاه و گذرا در مقام مدح ممدوحان خود از آن حضرت یاد کرده اند:

۱ - حکیم ابوالقاسم فردوسی

۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی (متوفای ۴۱۶ هـ . ق) بزرگ ترین شاعر حماسه سرای ایران، بلکه جهان است و شاهنامه این سخنور توانا یکی از متون متین و منابع وزین و گران سنگ ادب پارسی است و اهل لغت در معانی واژه ها به ابیاتی از این اثر ماندگار استناد می کنند.

فردوسی برای آفرینش شاهنامه به مدت سی سال زحمت کشید، و تنها آرزویی که داشت به پایان بردن آن بود، که بر این مهم توفیق یافت:

همی خواهم از داور کردگار *** که چندان امان یابم از روزگار

کرین نامه نامور باستان *** بمانم به گیتی یکی داستان ...

جهان کرده ام از سخن چون بهشت *** ازین بیش، تخم سخن کس نکشت

هر آن کس که دارد هُش و رای دین *** پس از مرگ بر من کند آفرین

بناهای آباد، گردد خراب *** ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند *** که از باد و باران نیابد گزند

بسی رنج بدرم در این سال سی (۱) *** عجم زنده کردم بدین پارسی

نمیرم ازین پس که من زنده ام *** که تخم سخن را پراکنده ام

فردوسی در سال ۳۷۱ هـ. ق که بیش از ۴۶ سال نداشت، سرودن شاهنامه را آغاز کرده و به سال ۴۰۰ هـ. ق و در سن ۷۶ سالگی آن را به انجام رسانیده است:

ز هجرت شده پنج، هشتاد بار (۲) *** که گفتم من این نامه شاهوار

و از تاریخ شروع سرودن شاهنامه می توان دریافت که در آن تاریخ هنوز سلطان محمود غزنوی به قدرت و سلطنت نرسیده بود تا دستور نظم شاهنامه را صادر کند. سلطان محمود غزنوی در سال ۳۸۸ هـ. ق پس از برکنار کردن برادرش اسماعیل (کوچک ترین پسر سبکتکین) به سلطنت رسید و به سال ۴۲۱ هـ. ق پس از ۳۳ سال پادشاهی درگذشت، (۳) و اگر تاریخ آغاز نظم شاهنامه را (۳۷۰ هـ. ق) با سال به سلطنت رسیدن محمود غزنوی (۳۸۸ هـ. ق) مقایسه کنیم، ۱۸ سال فاصله زمانی وجود دارد، یعنی به هنگام روی کار آمدن سلطان محمود غزنوی، ۱۸ سال از تاریخ نظم شاهنامه می گذشته و فردوسی تقریباً کار دو سوم آن را به پایان برده بوده است.

آنچه از تحقیقات دانشمندان برمی آید این است که فردوسی با استفاده از نامه خسروان - که ابومنصور معری از روی مآخذ باستانی برای ابومنصور بن عبدالرزاق حکم ران طوس نگاشته بود - به نظم شاهنامه پرداخته و نسخه اول آن را به احمد بن محمد بن ابی بکر خالنجانی و نسخه دوم آن را بعدها به سلطان محمود غزنوی تقدیم داشته است. (۴)

درباره شاهنامه و ابومنصور محمد بن احمد دقیقی (مقتول به سال ۳۴۱ هـ. ق)

۱- سال سی: سی سال.

۲- ز هجرت شده پنج، هشتاد بار: سال ۴۰۰ برابر ۸۰ × ۵.

۳- تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۱۹۰، ۱۹۱ و ۲۹۸.

۴- همان، ص ۲۷۵.

مطالبی وجود دارد که پیش از این در بررسی شعر دقیقی به آن پرداخته ایم و نیازی به تکرار آن ها نمی بینیم.

در شیعی بودن حکیم طوس تردیدی نیست و ابیات هجوآمیزی که درباره پادشاه مقتدر غزنوی سلطان محمود سروده، شاهد صادقی بر اثبات این مدعاست.

فردوسی در این ابیات بر شیعی بودن خود افتخار می کند و به خاطر جانبداری سلطان محمود از مخالفان مذهب شیعه، او را به باد انتقاد می گیرد، و برای در امان بودن از شکنجه و آزار او به ناچار ترک وطن می کند و مرارت آوارگی را به جان می خرد. از این ابیات می توان به میزان ارادت و شیفتگی حکیم طوس به خاندان نبوی (علیهم السلام) پی برد:

ایا شاه محمود کشور گشای *** ز کس گر نترسی، بترس از خدای

که پیش از تو، شاهان فراوان بُدند *** همه تاجداران کیهان بُدند

فزون از تو بودند یکسر به جاه *** به گنج و سپاه و به تخت و کلاه

نکردند جز خوبی و راستی *** نگشتند گرد کم و کاستی

همه داد کردند بر زیر دست *** نبودند جز پاک یزدان پرست

نجستند از دهر جز نام نیک *** وزان نام جستن سرانجام نیک

هر آن شه که در بند دینار بود *** به نزدیک اهل خرد، خوار بود

گر ایدون که شاهی به گیتی تو راست *** بگویی که این خیره گفتن چراست؟

ندیدی تو این خاطر تیز من *** نیندیشی از تیغ خونریز من

که بد دین و بد کیش خوانی مرا *** منم، شیر نر، میش خوانی مرا!

مرا غمز(۱) کردند کان بد سخن *** به مهر نبی و علی شد کهن

هر آن کس که در دلش کین علی ست *** ز دور جهان خوارتر گو که کیست؟

منم بنده هر دو تا رستخیز *** اگر شه کند پیکرم ریز ریز

من از مهر این هر دو شه نگذرم *** اگر تیغ شه بگذرد بر سرم

منم بنده اهل بیتِ نبی *** ستاینده خاک پای وصی

۱- مرا غمز کردند: بر من عیب گرفتند.

مرا بیم دادی که: در پای پیل *** تنت را بسایم چو دریای نیل
 نترسم که دارم ز روشندلی *** به دل، مهر جان نبی و علی
 چو گفت آن خداوند تنزیل و وحی *** خداوند امر و، خداوند نهی
 که: من شهر علمم، علیام درست *** درست این سخن گفت پیغمبرست
 گواهی دهم کاین سخن راز اوست *** تو گویی دو گوشم به آواز اوست
 چو باشد تو را عقل و تدبیر و رای *** به نزد نبی و علی گیر جای
 گرت زین بد آید، گناه من است *** چنین ست و، این رسم و راه من است
 به این زاده ام، هم برین بگذرم *** چنان دان که خاک پی حیدرم
 آبا دیگران مرا کار نیست *** برین در، مرا جای گفتار نیست
 اگر شاه محمود ازین بگذرد *** مرا او را به یک جو نسنجد خرد
 چو بر تخت شاهی نشاند خدای *** نبی و علی را به دیگر سرای
 گر از مهرشان من حکایت کنم *** چو محمود را، صد حمایت کنم
 جهان تا بود، شهریاران بود *** پیام بر تاج داران بود
 که: فردوسی طوسی پاک جفت *** نه این نامه بر نام محمود گفت
 به نام نبی و علی گفته ام *** گهرهای معنی بسی سفته ام ...
 نکردی درین نامه من نگاه *** به گفتار بد گوی، گشتی ز راه
 هر آن کس که شعر مرا کرد پست *** نگیردش گردون گردنده، دست ...
 بسی رنج بردم درین سال سی *** عجم زنده کردم بدین پارسی
 جهان دار اگر نیستی تنگ دست (۱) *** مرا بر سر گاه (۲) بودی نشست

که سفله، خداوند هستی مبادا! *** جوان مرد را، تنگ دستی مبادا! ...

اگر شاه را، شاه بودی پدر *** به سر بر نهادی مرا تاج زر

وگر مادر شاه بانو بُدی *** مرا سیم و زر تا به زانو بُدی

چو اندر تبارش بزرگی نبود *** نیارست نام بزرگان شنود ...

۱- یعنی: اگر سلطان غزنوی مُمسک و تنگ چشم نبود.

۲- گاه: تخت پادشاهی.

چو سی سال بردم به شهنامه، رنج *** که شاهم ببخشد به پاداش، گنج

مرا زین جهان، بی نیازی دهد *** میان یلان، سرفرازی دهد

به پاداش، گنج مرا در گشاد *** به من جز بهای فُقاعی نداد!...

پشیزی به از شهریاری چنین *** که نه کیش دارد، نه آیین و دین

پرستار زاده، نیاید به کار *** اگر چند دارد پدر، شهریار

سر ناسزایان بر افراشتن *** وز ایشان امید بهی داشتن

سر رشته خویش گم کردن ست *** به جیب اندرون، مار پروردن ست

درختی که تلخ ست وی را سرشت *** گرش درنشانی به باغ بهشت

ور از جوی خلدش به هنگام آب *** به بیخ، انگین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر به کار آورد *** همان میوه تلخ بار آورد

از آن گفتم این بیت های بلند *** که تا شاه گیرد از این کار پند...

دگر شاعران را نیازارد او *** همان حرمت خود نگه دارد او

که : شاعر چو رنجد بگوید هجا *** بماند هجا تا قیامت به جا(۱)...

درباره منزلت والای ادبی حکیم طوس همین بس که شاهنامه او با گذشت ۱۱ قرن، هنوز عظمت و طراوت خود را حفظ کرده و به عنوان ماندگارترین اثر منظوم پارسی از آن یاد می شود، و چه نیکو درباره او سروده اند، لِّلَّهِ دَرَّ قَائِلَه:

سگه ای کاند سر سخن فردوسی طوسی نشاند *** تا نپنداری که کس از جمله انسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن *** او به بالا برد و، بازش بر سر کرسی نشاند(۲)

۱- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، به تصحیح مولوی محمد سعید رامپوری، کتابخانه وصال، ۱۲۴۵، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، به تصحیح مولوی محمد سعید رامپوری، کتابخانه وصال، ۱۲۴۵، ص ۱۵ برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار حکیم طوس می توانید به این منابع استفاده کنید: چهار مقاله عروضی، ص ۴۵؛ لباب الالباب

عوفی، ص ۲۶۹؛ تاریخ گزیده، ص ۸۲۴؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۵۰؛ بهارستان جامی، ص ۹۶؛ مجالس النفائس، ص ۳۴۳؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۹۸؛ مرآت الخیال، ص ۲۵؛ آتشکده آذر، ص ۸۹؛ مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۹۴۸؛ ریاض العارفین، ص ۳۷۶؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۰۵؛ سخن و سخنوران، ص ۴۴؛ تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ص ۴۵؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۱، ص ۳ و ۲۵ و ۱۲۴ و ۱۲۵؛ تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۴۱؛ دویت سخنور، علی نظمی تبریزی، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ و

۲- ابوزید محمد بن علی غضائری رازی

۲- ابوزید محمد بن علی غضائری رازی از شعرای اوایل سده پنجم هجری است که با عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ هـ. ق) هم روزگار بوده است.

این دو شاعر، سلطان محمود غزنوی (۳۳۸ - ۴۲۱ هـ. ق) را ستوده اند، و عنصری که در دربار این سلطان مقتدر جاه و جلالی به تمام داشته است، بر قصایدی که غضائری رازی برای سلطان غزنوی می فرستاده و صله دریافت می کرده، خرده هایی گرفته تا در نزد سلطان از شأن ادبی او بکاهد! در دیوان عنصری به نمونه هایی از این تعریضات دست یافته ایم که اشاره گذرایی به آن ها خواهیم داشت.

غضائری رازی مورد عنایت بهاءالدوله (۳۷۹ - ۴۱۴ هـ. ق) از سلاطین آل بویه بوده و او را مدح می گفته و در شهر ری سکونت داشته است. از آثار وی بیش از ۲۱۹ بیت در دست نیست. (۱) اولین چکامه مناقبی غضائری که در مدح سلطان محمود سروده و به دربار وی ارسال داشته، بر وزن «مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فاعلات» بوده که مورد عنایت سلطان قرار گرفته و حسادت عنصری را نسبت به او برانگیخته است.

ابیاتی از این قصیده رسا را مرور می کنیم که به نام نامی رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) حُسن ختام یافته است:

اگر کمال به جاه اندرست و، جاه به مال *** مرا ببین که بینی کمال را به کمال

من آن کسم که به من تا به حشر فخر کند *** هر آن که بر سر یک بیت من نویسد: قال!...

چو شعر شکر فرستم، از آن سپس بر شاه *** نگر چه خواهم گفتن ز کبر و غنج و دلال (۲)

۱- تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۱۸۸ و ۲۹۸؛ شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۴۵۷.

۲- غنج و دلال: کرشمه و تفاخر و ناز.

بس ای ملک! که نه لؤلؤ فروختم به سَلَم *** بس ای ملک! که نه هرگز فروختم به جوال...
 بس ای ملک! که جهان را به شُبّهت (۱) افکندی *** که زرّ سرخ است یا شکسته سنگ و سفال!
 بس ای ملک! که نه قرآن به معجز آوردم *** که ذوالجلالش چندین جمال داد و جلال...
 بس ای ملک! که جهان سر به سر حدیث من ست *** میان حاسد و ناحاسدم همیشه جدال
 ملوک را همه بگسستی از مدیح طمع *** آیا مطّفر فیروز بختِ خوبِ خصال
 بدین بها که تو یک بیت مرا خریدستی *** سریر و ملک نخرند و تاج و ماه و جمال
 نه آفتاب به چندین هزار سال کند *** همیشه زر، که تو از بهر من دهی همه سال...
 مرا دو بیت بفرمود شهریار جهان *** بر آن صنوبر عنبر عذرا مشکین خال
 دو بدره زر بفرستاد و، دو هزار درم *** به رغم حاسد و تیمار بد سگال نکال (۲)
 چو آفتاب شدم در جهان گشاده زبان *** بدل چه داد دو بیت مرا دو بیت المال...
 ایا محمّدی! از دین پاک باقی باش *** همیشه تازه چو دین محمّد از شوّال
 صِلات (۳) تو به همه دوستان رسیده به طبع *** همیشه تا صلوات ست بر محمّد و آل...

۱- شُبّهت: تردید، شک.

۲- نَکال: شکنجه، عقوبت.

۳- صِلات: صله ها، هدیه ها.

کجا شریف بود چون غضائری بر تو *** ز طبع باشد چونان که زر سرخ و سفال

نه بندگان همه چون مصطفی بوند به قدر *** به قدر طاعت مفضل (۱) باشد و مفضل (۲)

عنصری بلخی با سرودن چکامه ای در همین وزن و قافیه، بر بسیاری از ابیات غضائری انگشت می نهد و او را به باد انتقاد می گیرد، و در پایان وی را مورد خطاب قرار داده و می گوید:

ایا غضائری ای شاعری که در دل تو *** به جز تو، هر که بود جمله ناقص اند و نکال

نگاه دار تو در خدمت ملوک، زبان *** به جد بکوش و مده عقل را به هزل و هزال (۳) ...

اگر به گفتن مفضل فاضلت بد قصد *** نخست باری بشناس فاضل از مفضل ...

هنر به دست بیان ست از اختیار سخن *** چنان که زیر زبان ست پایگاه رجال

زیادتی چه کنی؟ کان به نقص باز شود *** کرین سیل، نکوهیده گشت مذهبِ غال (۴) ...

عنصری در این قصیده ضمن آنکه غضائری را به حد نگاه داشتن و کم سخن گفتن فرا می خواند به او یادآور می شود که غلات به خاطر آنکه در فضایل آل الله (علیهم السلام) زیاده روی کردند، مورد بی مهری و سرزنش قرار گرفتند و شاید با این نکته می خواسته سوء ظن محمود غزنوی را نسبت به او برانگیزد، چرا که از شعر غضائری می توان رایحه محبتِ اهل بیت (علیهم السلام) را استشمام کرد، همان چیزی که ظاهراً خوشایند سلطان محمود غزنوی نبوده است!

۱- کسی که دیگری بر او برتری و فضیلت داشته باشد.

۲- مفضل: بسیار فاضل.

۳- هزل و هزال: یاوه گویی و شوخی.

۴- غال: غالی، غلو کننده، کسی که برای حضرات ائمه (علیهم السلام) شأن خدایی و الوهیتی قایل اند.

غضائری با سرودن قصیده شیوای دیگری در همان قافیه و وزن، به چکامه عنصری پاسخ می گوید و ایرادات او را بی اساس و مغرضانه می داند و باز بر محبت خاندان نبوی (صلی الله علیه و آله) پای می فشارد:

پیام داد به من بنده، دوش باد شمال *** ز حضرت ملک مال بخش دشمن مال

که شعر شکر حضرت رسید و بپسندید *** خدایگان جهان، خسرو خجسته خصال

توهم شعرا، کی رسد به حضرت تو *** کجا بلند بود با جلال عرش، تلال؟ ...

نخست، طعنه مرا گفت بس خطا گفتمی *** به جد بکوش و مده عقل را به هزل و هزال

دو شاعرند به هنگام شعر، گفت یکی: *** غنی شدم بسی و، سیری گرفتم از اموال

نه بس، نه بس دگری گفت، گاه شکر و عطا *** تهی نماند و ملا شد صحیفه اعمال

به شعر نیک فریید دل ملوک، حکیم *** چو حور خلد، روان پیامبر و ابدال

بر آسمان شدن مصطفی ز هجرت بود *** کجا گرفت بر او از محرم و شوال

و در دو بیت پایانی قصیده، به دعای سلطان محمود روی می آورد و باز بر همان گفته پیشین خود پای می فشارد:

همیشه تا بنگاری به شکل ماند شکل *** همیشه تا بنویسی، به دل ماند دال

ثناى جود تو گسترده باد گرد جهان *** چنان کجا صلوات رسول باشد و آل (۱)

۱- شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۴۶۰ تا ۴۶۵؛ دیوان استاد عنصری بلخی، ص ۱۶۱ تا ۱۷۹. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار غضائری رازی به این منابع مراجعه کنید: لباب الالباب عوفی، ج ۲، ص ۵۹؛ تذکره هفت اقلیم، اقلیم چهارم، ری؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۳۴؛ آتشکده آذر، ص ۲۲۰؛ مجالس المؤمنین قاضی، نورالله شوشتری، ج ۲، ص ۶۱۲؛ سخن و سخنوران، فروزانفر، ص ۱۲۱؛ پاسداران سخن، دکتر مظاهر مصفا، ص ۴۱۴؛ تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا، ج ۱، ص ۵۷۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران سعید نفیسی، ج ۱، ص ۳۶؛ گنج سخن دکتر صفا، ج ۱، ص ۱۴۰؛ گنج بازیافته، دبیر سیاقی، ص ۱۰۹.

این قطعه شعر هم ازوست:

مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود *** که روز حشر بدین پنج تن رهانم تن

بِهینِ خلق و برادرش و دختر و دو پسر: *** محمد و علی و فاطمه، حسین و حسن

ایا کسی که شدی معتصم به آل رسول *** زهی سعادت تو، لا تَخَفُ وَ لا تَحْزَن (۱)

* * *

۳- حکیم شیخ الرئيس ابوعلی سینا

۳- حکیم شیخ الرئيس ابوعلی سینا (متوفای ۴۲۸ هـ - ق) فیلسوف پرآوازه و حکیم نامور ایرانی به سال ۳۷۰ هـ - ق در یکی از قراء بخارا به دنیا آمد و از کودکی استعداد خارق العاده خود را در آموختن علوم مقدماتی نشان داد و به زودی در غالب رشته های علمی خصوصاً علوم دینی، ریاضیات، منطق، حکمت و طب سرآمد دانشمندان زمانه خود شد.

وی با معالجه امیر سامانی در سنین جوانی به دستگاه سامانیان (۲۰۴ - ۳۸۹ هـ - ق) راه یافت، و چندی نیز در دربار امرای مأمونیه در خوارزم به سر برد و مورد عنایت علی بن مأمون خوارزم شاه و وزیر دانشمندش ابوالحسین احمد سهیلی قرار گرفت.

هنگامی که سلطان محمود غزنوی (۳۸۹ - ۴۲۱ هـ - ق) به قدرت رسید، ابوعلی سینا که از جانب او احساس خطر می کرد به گرگان گریخت تا از حمایت شمس المعالی

برخوردار گردد ولی با کشته شدن او به جانب دیالمه (۳۲۱ - ۴۴۷هـ. ق) رفت و مدتی

در شهرهای ری و قزوین به سر برد و از آنجا به همدان رفت و چندی بعد به وزارت شمس الدوله ابوطاهر دیلمی رسید و در همین شهر بود که توفیق تألیف آثار گران سنگی را پیدا کرد که پس از گذشت یک هزار سال هنوز مورد عنایت و استفاده دانشمندان بزرگ جهان قرار دارد.

ابوعلی سینا به هنگام اقامت در همدان و پذیرفتن مقام وزارت با شورش سپاهیان مخالف خود رو به رو شد و سرانجام مورد اتهام قرار گرفت و به مدت چهار ماه در قلعه ای زندانی شد.

وی پس از رهایی، پنهانی به اصفهان رفت و علاءالدوله کاکویه حاکم اصفهان مقدم او را گرامی داشت و در سال ۴۲۸هـ. ق هنگامی که ابوعلی سینا به همراه او عازم همدان بود، در اثنای راه بیمار شد و به بیماری قولنج در گذشت.

جنازه او را به همدان منتقل کردند و بعدها آرامگاه زیبایی بر مزار او احداث شد که هم اکنون از نقاط دیدنی شهر تاریخی همدان و زیارتگاه پژوهش گران و جهان گردان و صاحب دلان جهان است.

کتاب های: شفا، قانون، نجات، اشارات و تنبیهات و دانشنامه علایی در زمره آثار قلمی اوست و رساله های فارسی متعددی نیز به وی نسبت داده اند که ظاهراً اغلب آن ها از تألیفات شاگردان وی است.

این فیلسوف بزرگ اشعاری به دو زبان فارسی و عربی دارد و ۷۲ بیت شعر فارسی

در تذکره ها و کتب تاریخی به نام او ثبت گردیده که از شیوه بیانی یکسانی برخوردار نیستند و نشان می دهد که برخی از آن ها منسوب به اوست و سراینده گان دیگری دارند.

به عنوان تیمن و تبرک به نقل چهار رباعی از او بسنده می کنیم:

رباعیات

یک یک هنرم بین و، گنه ده ده بخش *** جرم من خسته، حسبه لله بخش

از باد فنا، آتش کین بر مفروز *** ما را به سر خاک رسول الله بخش

* * *

تا باده عشق در قدح ریخته اند *** و اندر پی عشق، عاشق انگیزته اند

با جان و روان بوعلی، مهر علی *** چون شیر و شکر به هم در آمیخته اند

* * *

دل گر چه درین بادیه بسیار شتافت *** یک موی ندانست، ولی موی شکافت

اندر دل من، هراز خورشید بتافت *** و آخر به کمال ذره ای راه نیافت

* * *

کفر چو منی، گزاف و آسان نبود *** محکم تر از ایمان من، ایمان نبود
در دهر چو من یکی و، او هم کافر! *** پس در همه دهر یک مسلمان نبود

* * *

۴ - حسن عنصری بلخی

۴- حسن عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ هـ - ق) از بزرگ ترین قصیده سرایان زبان پارسی است. بدیع الزمان فروزانفر در شرح احوال وی نگاشته اند:

[ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بزرگ ترین قصیده پرداز و مدح سرای قرن پنجم بلکه زبان پارسی است و تا کنون بدین پایه و مایه در جزالت لفظ و رشاق سبک، هیچ یک از شعرای قصیده سرا با کثرت عدّه و توجّه به معارضه نتوانسته اند قصیده ای انشاء کنند، اگر از عهده لفظ برآمدند گدرد معنی نشدند، و اگر حتی معنی ادا کردند فخامت لفظ را از دست دادند. در تمام دیوان عنصری یک قرینه غیر متوازن و تعبیر غیر مناسب به دشواری می توان یافت. عنصری در مدح، میانه روی را کمتر از دست می دهد و شهادت و علوّ همّت خود را محفوظ می دارد. دماغ او از دو شاعر عرب: ابوتمام حبیب بن اوس طائی (متوفای ۳۳۱ هـ - ق) و ابوالطیب احمد بن حسین مُتَنَبِّی (متوفای ۳۵۴ هـ - ق) متأثر است و به طرز خیال و سبک ایشان پرورش یافته و طریقه این دو را در فارسی نشان می دهد، بلکه گاهی اشعارشان را نیز ترجمه می کند... (۱).]

این قطعۀ شعر عنصری بلخی در ستایش طبع روان و غزل های دلنشین رودکی سمرقندی (متوفای ۳۲۹ هـ - ق) در میان غزل سرایان، حکم مثل سائره را پیدا کرده است:

غزل، رودکی وار باید سرود *** غزل های من، رودکیوار نیست

اگر چه بکوشم به باریکِ وَهْم *** بدین پرده اندر، مرا بار نیست (۲)

بنا به نوشته مرحوم هدایت در مجمع الفصحاء، اصل دیوان عنصری سی هزار بیت

۱- سخن و سخنوران، ج ۱، ص ۹۸ تا ۱۰۴؛ دیوان استاد عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۴۲، ص یازده و دوازده.

۲- دیوان استاد عنصری بلخی، ص چهارده.

داشته، و چند مثنوی هم با عناوین عین الحیات و شادبهر، وامق و عذرا و سرخ بت و خنگ بت به او نسبت داده اند که هیچ یک باقی نیست. (۱)

در ستایش مقام ادبی او همین بس که سخنور توانا و بلند آوازه ای همچون منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ هـ - ق) به شاگردی وی افتخار می کند و در قصیده معروف «لُعز شمع» خود می گوید:

تو همی تابی و، من بر تو همی خوانم به مهر *** هر شبی تا روز، دیوان ابوالقاسم حسن

اوستادِ اوستادان زمانه، عنصری *** عنصرش بی عیب و دل بی غش و جانش بی فتن ...

از بخارا پنج و، پنج از مرو و، پنج از بلخ باز *** هفت نیشابوری و، سه طوسی و، سه بوالحسن

گو فراز آیند و، شعر اوستادم بشنوند *** تا غریزی روضه بینند و، طبیعی نسترن

تا بر آن آثار شعر خویشتن گریند باز *** نی بر آثار و دیار و ربیع و اطلال و دمن!

او رسول مُرسَلِ این شاعران روزگار *** شعر او فرقان و، معنی هاش، سرتاسر سَنَن... (۲)

در اشعار باقی مانده از این سخنور بزرگ و توانا، ابیاتی یافتیم که عطر نبوی (صلی الله علیه و آله) از آن ها به مشام می رسد. به رسم هدیه، شاخه گل هایی از این بوستان بویا را به محضر شما عزیزان نثار می کنیم، اگر چه گاه در ستایش غلو آمیزی که از ممدوحان خود دارد و آنان را به جهاتی با پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) مقایسه می کند، طبع آدمی را می آزارد، ولی در مقام بررسی سیر تاریخی شعر نبوی (صلی الله علیه و آله)، ناگزیر از نقل آن ها می باشیم:

۱- همان، صفحه شانزده و هفده.

۲- دیوان منوچهری، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، ص ۷۱ تا ۷۸.

...محمّد(صلی الله علیه وآله) را بدین گیتی دو چیزست *** بدان گیتی دو با این دو برابر:

بدین گیتی: کف محمود(۱) و جاهش *** بدان گیتی: لوای حمد و کوثر

بدین نیک است کار امت امروز *** بدان هم نیک باشد روز محشر

اگر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) اکنون زنده بودی *** به نام و نصرت یزدان داور

به جای پرنیان، بر نیزه او *** ردای خویش بر بستی پیمبر(۲)! ...

به راستی این گونه بی پروا سخن گفتن و از وجود نازنینی همچون خاتم انبیاء حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) مایه گذاشتن، و عالی را فدای دانی کردن، فقط و فقط از عهده شاعران درباری برمی آید و بس! نمونه هایی دیگر:

... عمود زرین با گوهر کمر شمشیر *** سلاح نغز و پری چهرگان گل رخسار

بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد *** ز بهر نصرت دین محمّد مختار(صلی الله علیه وآله)

از آن که گر گانج و شهر و برزن او *** مقام قرمطیان بود و معدن کفار(۳)

... خدای، طاعت خویش و رسول و سلطان خواست(۴) *** نکرد فرق بدین هر سه امر در فرقان(۵)

نجات خلق به حمد محمّد و محمود *** سر نبی و، نبی خدای گان جهان(۶)

۱- سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱)

۲- دیوان منوچهری، ص ۵۸ و ۵۹.

۳- دیوان استاد عنصری بلخی، ص ۶۴ و ۶۵.

۴- اشاره است به آیه ۵۹ از سوره نساء: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.

۵- قرآن.

۶- دیوان استاد عنصری بلخی، ص ۲۰۱.

... ز خیر هر چه رسول خدای را خبرست (۱) *** همی تُماید از «سایه خدای» (۲) عیان

رسول گفت که: بیغوله های روی زمین *** مرا همه بُنمودند از او مرا یکسان

همی درست شود آن که مصطفی فرمود *** کنون به حکم خدای از خدای گان جهان

عجب مدار تو ز او این صفت، که دولت او *** خدای را غرض ست و، رسول را بُرهان! (۳) ...

و در قسمت «قطعات و ابیات پراکنده قصاید» دیوان عنصری بلخی، این بیت را مشاهده کردیم:

تو را هست محشر، رسول حجاز *** دهنده به «پول چنیور» (۴) جواز (۵)

۱- اشاره دارد به این حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): زویت لی الارض فأریْتُ مشارقها و مغاربها فَسَیَلُغُ مُلْکُ أُمَّتِی ما زوی لی منها.

۲- ظلّ الله، کنایه از سلطان محمود غزنوی.

۳- دیوان استاد عنصری بلخی، ص ۲۳۱.

۴- پل صراط. دانشمند محترم آقای محمد دبیر سیاقی در متن دیوان عنصری به جای «چنیور» لغت «چنیوت» را جایگزین کرده اند که چنین واژه ای را در کتب لغت نیافتیم، ولی «چنیور» و «جنیور» به معنای صراط آمده، ضمناً عنصری از اختیارات شاعر استفاده کرده و به مقتضای وزن شعر کلمه «پل» را به «پول» تغییر داده و شاید همین امر موجبات این تصحیح قیاسی را فراهم کرده باشد! والله اعلم.

۵- دیوان استاد عنصری بلخی، ص ۳۳۲.

۵- ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی

۵- ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ هـ - ق) از قصیده سرایان طراز اول زبان پارسی است که در زمانه سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ - ۴۲۱ هـ - ق) می زیسته و با ملک الشعراء دربار او عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ هـ - ق) هم روزگار بوده است و همانند وی از ستایش گران سلطان غزنوی به شمار می رفته و یک سال پس از او در گذشته است. مورخان و تذکره نگاران از رفتار ستایش برانگیز منوچهری با عنصری بلخی یاد کرده و وی را در آفرینش مضامین رنگین و خلق ترکیباتی لطیف و دلنشین، چیره دست و کم نظیر دانسته اند. (۱)

از سال تولد منوچهری اطلاعی نداریم ولی در این که به سال ۴۳۲ هـ - ق و در ایام جوانی بدروود حیات گفته، در میان اکثر تذکره نویسان اختلافی نیست، و اگر او را به هنگام مرگ جوانی سی ساله تصور کنیم باید حدود سال ۴۰۲ هـ - ق به دنیا آمده باشد.

بیشتر اشعار مناقبی منوچهری درباره سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۲ هـ - ق) است (۲) و اگر حضور او را در طول یازده سال حکومت سلطان مسعود در دربار غزنوی مسجل بدانیم به این نتیجه خواهیم رسید که منوچهری از حدود ۱۹ سالگی به دربار وی راه یافته و تا پایان عمر کوتاه خود از ستایش او باز نمانده است و در گذشت این دو ماح و ممدوح به سال ۴۳۲ هـ - ق رقم خورده با این تفاوت که منوچهری به مرگ طبیعی از دنیا رفته ولی سلطان مسعود در همان سال به قتل رسیده است، و با در نظر گرفتن دوران سلطنت سلطان محمود غزنوی در می یابیم که منوچهری به هنگام مرگ این پادشاه مقتدر غزنوی حدود نوزده سال داشته و پس از در گذشت وی به دربار فرزندش سلطان مسعود راه یافته است. وی مدتی از عمر کوتاه خود را در ری گذرانیده

۱- دیوان منوچهری دامغانی، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی زوّار، چاپ چهارم، سال ۱۳۵۶، مقدمه، ص

۲۲؛ تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲- دیوان منوچهری دامغانی، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی زوّار، چاپ چهارم، سال ۱۳۵۶، مقدمه، ص

۲۲؛ تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

که مقّر وزیر وی احمد بن عبدالصمد بوده است. به هر حال از این قراین تاریخی که مؤید هم اند، برمی آید که چکامه های رسا و شیوایی که در دیوان منوچهری دامغانی است، یادگار زمان جوانی و عمر کوتاه و زود گذر اوست و از همین جا می توان به نبوغ ذاتی او پی برد.

منوچهری، ممدوحان دیگری نیز داشته که برای نمونه می توان از:

منوچهر بن قابوس، ابوسهل زوزنی، ابوالقاسم کثیر، طاهر دبیر، علی دایه، عنصری بلخی، علی بن عمران، فضل بن محمد حسینی، ابو حرب بختیار محمد، محمد بن نصر سپهسالار و ملک محمد قصری نام برد. (۱)

شعر منوچهری سرشار از تصاویر بدیع و تازه است و شادابی اشعار او به خاطر رویکرد جدی وی به طبیعت زیباست و به همین جهت او را شاعر طبیعت نام نهاده اند. (۲)

در دیوان منوچهری به مناسبت، هشت بار از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) یاد شده و او غالباً برای بالا بردن مقام ممدوح خود به قیاس مع الفارقی دست یازیده که شیوه شاعران منقبت سرا و درباری بوده است، و ما به خاطر پیشینه تاریخی این قبیل آثار، از نقل آن ها ناگزیریم تا زنجیره شعر نبوی (صلی الله علیه وآله)، مسیر تاریخی خود را حفظ کند و حتی الامکان حلقه مفقوده ای در آن به چشم نخورد.

از اوست:

زرّاد خانه (۳) تو بود هشتصد کلات (۴) *** انبار خانه تو بود، هفتصد حصار ...

وانان که مفسدان جهان اند و مُرتدان *** از ملت محمد و، توحید کردگار

هر مهترانُ شان را، زنده کنی به گور *** هر کهترانُ شان را، زنده کنی به دار (۵)

ای مَلِک مسعود بن محمود کَاخرار زمان *** بر خداوندی و شاهی تو دارند اتفاق

۱- مقدمه دیوان منوچهری دامغانی، ص ۲۸ مقدمه.

۲- مقدمه دیوان منوچهری دامغانی، ص ۲۸ مقدمه.

۳- زرّادخانه: جایگاه آلات و ابزار جنگی .

۴- کلات: نام محلی است، قلعه، بارو.

۵- دیوان منوچهری دامغانی، ص ۳۲. این قصیده در ستایش سلطان محمود غزنوی سروده شده است.

هم بدان رو کاشتقاق فعل از فاعل بود *** چرخ و سعد از کُنیت و نام تو گیرند اشتقاق

از همه شاهان چنین لشکر که آورد و بُرد *** از عراق اندر خراسان، وز خراسان در عراق؟! (۱)

شعری که تو شنیدی، آنست سحر نیکو *** آنست وزن شیرین، آنست لفظ جاری

بد گفتن اندر آن کس، کومادح تو باشد *** باشد ز زشت نامی، باشد ز بد عواری (۲)

ای میر! مصطفی را گفتند کافران بد *** با آن همه نبوت، وان فر کرد گاری

چندان دروغ و بهتان گفتند آن جهودان *** بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری

من کیستم که بر من نتوان دروغ بستن؟ *** نه قرص آفتابم نه ماه ده چهاری (۳)

ماند به ساعتی ز یکی روز خشم تو *** آن روز کاسمان بنوردند (۴) همچو طی (۵)

تا اصل مردم علوی باشد از علی *** تا تخم احمد قرشی باشد از قُصی (۶)

همواره باش مهتر و، می باش جاودان *** مه باش جاودانه و، همواره باش حی (۷)

منوچهری دامغانی بَثُّ الشُّكُوای منظومی دارد و در آن به مذمت مدیحه سرایی و رکود بازار شعر پرداخته و ضمن یاد کردن از برخی از شعرای پرآوازه عرب و عنایتی که پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) در حقّ برخی از آنان روا می داشتند، شرایط ناگوار زمانه خود را به تصویر می کشد و از منزلت شاعران پیش از خود نزد امیران و سلاطین با حسرت یاد می کند:

گاه توبه کردن آمد از مدایح، وَ هجی (۸) *** کز هجی بینم زیان و از مدایح سود، نی!

۱- دیوان منوچهری دامغانی، ص ۴۹.

۲- بدعواری: بدسیرتی، پست فطرتی، بداخلاقی.

۳- ماه ده چهاری: ماه شب چهارده، بدر. دیوان منوچهری، ص ۱۰۰. این قصیده در ستایش سلطان مسعود غزنوی است.

۴- بنوردند: بیچند، طی کنند.

۵- اشاره دارد به آیه ۴ از سوره مبارکه انبیاء: یوم نَطَوَى السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجَلِّ لِلْكَتَبِ

- ۶- قُصَى: زید بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤی، بزرگ طایفه قریش و جدّ پنجم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).
- ۷- دیوان منوچهری دامغانی، ص ۱۱۴ و ۲۶۵ و ۳۴۰. معلوم نیست این قصیده در مدح چه کسی سروده شده است؟
- ۸- هِجَی: از مصدر (هَجَو) به معنای عیب کسی را بر شمردن و او را خوار کردن است.

گر خسیسان را هجا گویی، بلی (۱) باشد مدیح *** گر بخیلان را مدیح آری، بلی باشد، هجی

روزگاری پیش مان آمد بدین صنعت همی *** هم خزینه، هم قبیله، هم ولایت، هوم لوی (۲)

از میان خانه کعبه فرو آویختند *** شعر نیکو را به زرین سلسله (۳) پیش غزی (۴)

امرؤ القیس (۵) و لیدو (۶) اخطل (۷) و اعشی (۸) قیس *** بر طلل (۹) ها نوحه کردند و بر رسم بلی (۱۰)

ما همه بر نظم و شعر و قافیه نوحه کنیم! *** نه بر اطلال و دیار و نه وُحوش و نه ظبی (۱۱)

بو نواس (۱۲) و بوحداد (۱۳) و بو ملیک (۱۴)، ابن البشیر (۱۵) *** بودواد (۱۶) و بن درید (۱۷) و ابن احمر (۱۸) با فنی

آنکه گفته ست «آذَنَّا» (۱۹)، آنکه گفت «الذَّاهِبِينَ» (۲۰) *** آنکه گفت: «السیفُ اصدق» (۲۱) آنکه گفت «ابلی الهوی (۲۲)»

بوالعلاء (۲۳) و بوالعباس (۲۴) و بوسلیک (۲۵) و بوالمثل (۲۶) *** آنکه از وُلّالِح (۲۷) آمد، آنکه آمد از هری (۲۸)

از حکیمان خراسان کو شهید (۲۹) و رودکی (۳۰)؟ *** بوشکور بلخی (۳۱) و بوالفتح بُستی (۳۲) هکدی (۳۳)

گو بیاید و ببیند این شریف ایام را *** تا کند هرگز شما را شاعری کردن کری (۳۴)؟

۱- بلی: فرسوده، در اینجا کنایه از شعر بی ارزش و کم بهاست.

۲- لوی: لوا، پرچم، درفش.

۳- زرین سلسله: زنجیر طلا.

۴- غزی: غزی، نام یکی از بت های معروف عصر جاهلی.

۵- امرؤ القیس: حُجر بن حارث کندی با کُنیت ابو حارث یا ابو وهب، دارنده یکی از معلقات سبعة و از بزرگ ترین شعرای پیش از اسلام است.

۶- لیدو: لیدو بن ربیع بن مالک از اشراف شعرای عصر جاهلی است.

۷- اخطل: ابو مالک غیاث بن غوث بن الصلت از طایفه بنی تغلب. وی و جریر و فرزددق سه شاعر نامی عرب در دوره اموی اند.

۸- اعشی قیس: ابوبصیر میمون بن قیس بن جندل از طایفه بنی قیس که از شعرای طبقه اول عصر جاهلی است.

۹- طلل: جمع طل، نشانی سرا و منزل.

۱۰- رسم بلی: رسم قدیمی.

۱۱- ظبی: جمع ظبی: آهوها.

۱۲- بونواس: ابونواس، حسن بن هانی از شعرای طراز اول عرب در دوره عباسیان که مادرش «گلبن» ایرانی بوده است.

۱۳- بوحداد: شناخته نشد.

۱۴- بوملیک: شاید مراد، ابوملیکه جرول بن اوس معروف به حُطیه باشد که از شاعران معروف عرب در عصر خلیفه دوم بوده است.

۱۵- ابن البشیر: محمد بن بشیر ریاشی که شاعری هجو سرا و بذله گو بوده است.

۱۶- بودواد: ابو دواد ایادی که کنیه عدی بن الرقاع شاعر معروف عرب است.

۱۷- بن دُرید: ابوبکر محمد بن حسن بن دُرید ازدی لغوی متوفای ۳۲۱ هـ. ق که منظومه مقصوره او مشهور است.

۱۸- ابن احمر: عمر بن فراص بن معن از شعرای عرب زبان که تاریخ زندگی او مشخص نیست.

۱۹- آذَنَّا: اشاره دارد که حارث بن حلزه یشکری که معلقه او با کلمه «آذَنَّا» آغاز می شود: آذَنَّا بَيْنَهَا أَسْمَاءُ *** رَبِّ ثَاوِ يَمَلُّ مِنْهُ الثَّوَاءُ

۲۰- الذَّاهِبِينَ: اشاره دارد به سروده قُسن بن ساعده ایادی یا امرؤ القیس که هر دو شعری دارند که این کلمه در آن به کار رفته است.

۲۱- السَّيْفُ أَصْدَقُ: اشاره دارد به قصیده ابوتمام که به مناسبت فتح عموریه شام به سال ۲۳۰ هـ. ق توسط سپاهیان معتصم

خلیفه عباسی سروده شده و با این بیت شروع می شود: السَّيْفُ أَصْدَقُ أَنْبَاءِ مِنَ الْكُتُبِ *** فِي حَدِّهِ الْحَدَّ بَيْنَ الْجِدِّ وَاللَّعْبِ

۲۲- أَبْلَى الْهَوَى: مراد مُتَبِّی شاعر پر آوازه عرب است که قصیده معروفش با «أَبْلَى الْهَوَى» آغاز می گردد: أَبْلَى الْهَوَى أَسْفًا يَوْمَ

النَّوَى يَدْنِي *** وَ فَرَّقَ الْهَجْرَ بَيْنَ الْجَفْنِ وَالْوَسَنِ این شعر متببی به حدی مشهور بوده که شاعری فارسی زبان چون امیر

معزی نیشابوری (متوفای ۵۴۲ هـ. ق) در قصیده شیوای خود آن را تضمین کرده است: ای زلف دلبر من! پر بند و پر شکنی

*** گاهی چو وعده او، گاهی چو پشت منی ... گفتم ستایش تو بر وزن شعر عرب *** تقطیع آن به عروض الا چنین نکنی:

مستفعلن فعلن، مستفعلن فعلن *** «أَبْلَى الْهَوَى أَسْفًا يَوْمَ النَّوَى بَدْنِي» (دیوان امیر معزی، چاپ مرحوم اقبال، ص ۷۳۰)

۲۳- نام چندین تن از شعرای نامدار عرب.

۲۴- نام چندین تن از شعرای نامدار عرب.

۲۵- نام چندین تن از شعرای نامدار عرب.

۲۶- نام چندین تن از شعرای نامدار عرب.

۲۷- وَلَوَالِجُ: نام منطقه ای است. اشاره دارد به ابوعبدالله محمد بن صالح وَلَوَالِجِي.

۲۸- هَرِي: هرات، اشاره دارد به ابو شعیب صالح بن محمد هروی.

۲۹- نام چند تن از شعرای بلند آوازه ایران در سده های چهارم و پنجم هجری.

۳۰- نام چند تن از شعرای بلند آوازه ایران در سده های چهارم و پنجم هجری.

۳۱- نام چند تن از شعرای بلند آوازه ایران در سده های چهارم و پنجم هجری.

۳۲- نام چند تن از شعرای بلند آوازه ایران در سده های چهارم و پنجم هجری.

۳۳- هَكَدِي: همین طور، هَكَدَا.

۳۴- كَرِي: مرحوم دهخدا در لغت نامه خود بالغ بر هفده معنی از این واژه با اعراب مختلف حرف اول ارایه داده که هیچ

کدام با این بیت مناسبت تام و تمام ندارد و معنای «حمله برای نبرد» تا حدی در اینجا مناسب است، البته اگر معنای آماده شدن

برای به میدان آمدن سخن از آن مستفاد شود. (لغت نامه دهخدا، ج ۳۹، ص ۴۹۱ و ۴۹۲)

روزگاری کان حکیمان و سخنگویان بُدند *** بود هر یک را به شعر نغز گفتن اِشْتَهَى (۱)

اندرین ایام ما، بازار هزل (۲) ست و فسوس (۳) *** کاژ بوبکر ربابی (۴) دارد و، طنز حُجّی!

هر که را شعری بری یا مدحتی پیش آوری *** گوید: این یک سر دروغ ست، ابتدا تا اِنْتَهَى (۵)!

گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ *** شعر حَسّان بن ثابت (۶) کی شنیدی مصطفی؟

بر لب و دندان آن شاعر که نامش نابغه (۷) *** کی دعا کردی رسول هاشمی، خَیْرُ الْوَرَى (۸)؟

شاعری عباس (۹) کرد و طلحه (۱۰) کرد و حمزه (۱۱) کرد *** جعفر (۱۲) و سعد (۱۳) و سعید (۱۴) و سَیِّدُ أُمِّ الْقُرَى (۱۵)

ور عطا دادن به شعر شاعران بودی فسوس *** احمد مرسل نداری کعب (۱۶) را هدیه زَدی (۱۷)

۱- اِشْتَهَى: اشتها، میل، زغبت.

۲- هَزَل: مزاح، شوخی.

۳- فسوس: یاوه.

۴- بوبکر ربابی و حُجّی: نام دو تن از طنزگویان سده پنجم هجری.

۵- اِنْتَهَى: انتها، پایان.

۶- حَسّان بن ثابت: شاعر بلند آوازه عرب در صدر اسلام که مورد عنایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار داشته است.

۷- نابغه ذبیانی: یکی از شعرای مطرح در صدر اسلام می باشد.

۸- از القاب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است به معنای بهترین آفریدگان خدا.

۹- عَیَّاس و حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، جعفر، جعفر بن ابی طالب «طیّار»، طلحه، از اصحاب پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و سعد، شاید، سعد بن عبیده یا سعد بن عباد، و سعید، منظور سعید دارمی یا سعید بن عاص باشد.

۱۰- عَیَّاس و حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، جعفر، جعفر بن ابی طالب «طیّار»، طلحه، از اصحاب پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و سعد، شاید، سعد بن عبیده یا سعد بن عباد، و سعید، منظور سعید دارمی یا سعید بن عاص باشد.

۱۱- عَیَّاس و حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، جعفر، جعفر بن ابی طالب «طیّار»، طلحه، از اصحاب پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و سعد، شاید، سعد بن عبیده یا سعد بن عباد، و سعید، منظور سعید دارمی یا سعید بن عاص باشد.

۱۲- عَیَّاس و حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، جعفر، جعفر بن ابی طالب «طیّار»، طلحه، از اصحاب پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و سعد، شاید، سعد بن عبیده یا سعد بن عباد، و سعید، منظور سعید دارمی یا سعید بن عاص باشد.

۱۳- عَیَّاس و حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، جعفر، جعفر بن ابی طالب «طیّار»، طلحه، از اصحاب پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و سعد، شاید، سعد بن عبیده یا سعد بن عباد، و سعید، منظور سعید دارمی یا سعید بن عاص باشد.

۱۴- عیّاس و حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، جعفر، جعفر بن ابی طالب «طیار»، طلحه، از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و سعد، شاید، سعد بن عیبده یا سعد بن عباده، و سعید، منظور سعید دارمی یا سعید بن عاص باشد.

۱۵- مراد، حضرت ابوطالب عموی گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است.

۱۶- کعب بن زُهیر: از شعرای عصر جاهلی است که در آغاز پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به شعر هجو می کرد ولی بعدها از کرده خود پشیمان شد و شعری در مدیح آن حضرت سرود و ردایی به عنوان صله دریافت کرد. این ردا در میان خلفای اموی و عباسی دست به دست می گشت و هنگامی که مستعصم، خلیفه عباسی به دست هلاکو به قتل رسید (۶۵۶ هـ-).
(ق) این ردا مفقود گردید و هیچ کس آگاه نشد که چه شد و کجا رفت؟! و در کامل ابن اثیر جزری است که هلاکو گفت: تا سوزاندند و خاکسترش را به دجله ریختند! و در عین حال در موزه استانبول در ترکیه چنین ردائی ارائه شده است!

۱۷- ردی: ردا. رک: پاورقی صفحات ۱۴۱ و ۲۶۷ تا ۲۶۹ دیوان منوچهری دامغانی.

۶- فخرالدین اسعد گرگانی

۶- فخرالدین اسعد گرگانی (متوفای ۴۴۶ به بعد) از شعرای بزرگ داستان سرای ایران در سده پنجم هجری است که منظومه ویس و رامین را پس از سال ۴۴۳ هـ. ق به دستور ابوالفتح خان مظفر حاکم اصفهان سروده است.

این منظومه معروف در اصل به زبان پهلوی بوده و بعد توسط فخرالدین اسعد گرگانی در نهایت سادگی و شیوایی به نظم در آمده و بالغ بر ۹۰۰۰ بیت دارد. (۱)

از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نداریم ولی در گذشت او با توجه به قراین تاریخی باید در اواخر سلطنت طغرل سلجوقی اتفاق افتاده باشد. (۲)

در حال حاضر غیر از منظومه ویس و رامین، فقط به هفده بیت از اشعار او در قالب رباعی و غزل و قطعه دسترسی داریم. (۳)

برای آگاهی بیشتر از او و اشعار او از این منابع می توان استفاده کرد:

این مثنوی نبوی (صلی الله علیه و آله) ازوست:

کنون گویم ثناهای پیمبر *** که ما را سوی یزدان ست رهبر

چو گمراهی ز گیتی سر بر آورد *** همه بی دانشی سایه بگسترده

بیامد دیو و، دام کفر بنهاد *** همه گیتی بدان دام، اندر افتاد

ز غمری (۴)، هر کسی چون گاو و خر بود *** همه چشمی و گوش، کور و کر بود

یکی ناقوس در دست و چلیپا *** یکی آتش پرست و زند (۵) و استا (۶)

یکی بت را، خدای خویش کرده *** یکی خورشید و مه را سجده برده

گرفته هر یکی، راه نگون سار *** که آن ره را به دوزخ بوده هنجار

به فضل خویش، یزدان رحمت آورد *** ز رحمت، نور در گیتی بگسترده

۱- شرح احوال اشعار شاعران بی دیوان، ص ۵۳۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۵۱.

۲- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، ص ۶۲۰.

۳- شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۵۳۰؛ لباب الالباب، ج ۲، ص ۲۴۰؛ سخن و سخنوران، ص ۳۶۲؛ مجله سخن،

- دوره ششم، شماره اول، مقاله آقای مینوی؛ فرهنگ ایران زمین، مینورسکی، ج ۴؛ تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، ج ۲، ص ۳۷۰؛ گنج سخن، دکتر صفا، ص ۱۰ و ۱۸۰.
- ۴- غمّری: کودنی، گولی.
- ۵- زُند: از کتب آتش پرستان.
- ۶- استا: مخفف اوستا، کتاب دینی آتش پرستان.

بر آمد آفتاب راست گویان *** خجسته رهنمای راه جویان

چراغ دین، ابوالقاسم محمد *** رسول خاتم و یاسین و احمد

به پاکی، سید فرزند آدم *** به نیکی، رهنمای خلق عالم (۱)

خدا از آفرینش، آفریدش *** ز پاکان و گزینان (۲)، برگزیدش

نبوت را، بدو داده دو برهان: *** یکی فرقان (۳) و، دیگر: تیغ بران

سخن گویان، از آن خیره بماندند *** هنر جویان، بدین جان بر فشاندند

کجا در عصر او مردم که بودند *** فصاحت با شجاعت می نمودند

بجو در شعرها، گفتار ایشان *** بین در نامه ها، کردار ایشان

سخن شان در فصاحت، آبدارست *** هنر شان در شجاعت بی شمارست

چنان قومی بدان کردار و گفتار *** زبان شان در نثار و تیغ خونبار

چو بشنیدند فرقان از پیمبر *** بدیدندش به جنگ بدر و خبیر

بدانستند کان هر دو، خدایی ست *** پذیرفتند، جان را روشنایی ست

سران، ناکام سر بر خط نهادند *** دوال (۴) از بند گیتی بر گشادند

ز چنگ دیو بد گوهر برستند *** بتان مکه را، درهم شکستند

به نور دین، زدوده گشت ظلمت *** وز ابر حق، فرو بارید رحمت

بشد (۵) کیش بت، آمد دین یزدان *** زمین کفر بستد تیغ ایمان

سپاس و شکر ایزد چون گزاریم؟ *** مگر جان را به شکر او سپاریم

بدین دین همایون کاو به ما داد *** بدین رهبر که بهر ما فرستاد

رسول آمد، رسالت ها رسانید *** جهانی را ز خشم او رهانید

چه بخشاینده و مشفق خدایی ست *** چه نیکوکار و چه رحمت نمایی است

که بر بیچارگی ما ببخشد *** رسولی داد و، راه نیک بنمود (۶)

پذیرفتیم وی را به خدایی *** رسولش را، به صدق و رهنمایی

نه با وی دیگری انباز (۷) گیریم *** نه جز گفتار او چیزی پذیریم

۱- به جای این کلمه، «آدم» آمده که ظاهراً اشتباه چاپی است. رک: نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی، ص ۶۲۱.

۲- گزینان: منتخبان، برگزیدگان.

۳- فُرقان: قرآن کریم.

۴- دَوال: تسمه چرمین.

۵- بشد: از میان رفت.

۶- بنمود: نشان داد.

۷- اَنباز: شریک.

به دینی و به عقبی، روی با اوست *** به جز او مان (۱) ندارد هیچ کس دوست

اگر شمشیر بارد بر سر ما *** جز این دینی نباید در خور ما

نگه داریم دین، تا روح داریم *** به یزدان، روح و دین با هم سپاریم

خدایا! آن چه بر ما بود، کردیم *** تن و جان را به قربانت سپردیم

ز پیغمبر پذیرفتیم دینت *** بیفزودیم شکر و آفرینت

ولیکن این تن ما تو سرشتی *** قضای خویش بر ما، تو نوشتی (۲)

۱- به جز او مان: ما را به جز او.

۲- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر پارسی، ص ۶۲۱ و ۶۲۲.

۷- شرف الزمان حکیم ابومنصور قطران تبریزی

۷- شرف الزمان حکیم ابومنصور قطران تبریزی (متوفای ۴۶۶ هـ - ق) ظاهراً اولین سخنور آذری زبان است که در آذربایجان به فارسی دری شعر سروده است.

زادگاه وی با تصریحی که در شعر خود دارد، شادی آباد - از روستاهای تبریز - بوده، و اینکه برخی از تذکره نگاران او را ترمذی، رومی یا جبلی معرفی کرده اند، اعتباری ندارد و به منزله اجتهاد در برابر نصّ است:

خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم *** گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید(۱)

قطران با حکیم ناصر خسرو قبادیانی (متوفای ۴۸۱ هـ - ق) معاصر بوده و ناصر خسرو در سفرنامه خود می نگارد:

[در تبریز، قطران نام شاعری را دیدم. شعری نیک می گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که مشکل بود، از من پرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.(۲)]

استاد ذبیح الله صفا درباره اینکه قطران زبان فارسی را به نیکی نمی دانسته، می نگارد:

[...علت عدم اعتیاد قطران به زبان پارسی (دری) آن بود که خود با لهجه ایرانی آذری خو گرفته و طبعاً پاره ای لغات و اصطلاحات اهل مشرق را - که از زبان محلی آنان نبود - نمی شناخته است.(۳)]

آقای محمد نخجوانی در مقدمه دیوان قطران در این باره نوشته اند(۴):

۱- دیوان قطران تبریزی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص سه.

۲- سفرنامه، ناصر خسرو، چاپ برلین، ص ۸.

۳- دیوان قطران تبریزی، ص دوازده.

۴- دیوان قطران تبریزی، ص بیست و یک.

[...ناصر خسرو در سال ۴۳۸هـ. ق قطران را در تبریز دیده و اشعارش را شنیده، اما این که می نویسد زبان فارسی نیکو نمی دانست، چنین به نظر می آید که آن زمان زبان فارسی و زبان دری را دو زبان جداگانه می شمرده اند، و قطران شعر را به زبان دری می گفته است، و خود را استاد و مبتکر در این زبان می داند و می گوید:

گر مرا بر شعر گویان جهان رَشک آمدی *** من در شعر دری بر شاعران نگشادمی (۱)

و از شعر قطران هم متمایز و جداگانه بودن این دو زبان فهمیده می شود، که می گوید:

بلبل به سان مطرب بیدل فراز گل *** گه پارسی نوازد و، گاهی زند دری (۲)

و از همه اینها گذشته، از خردسالی به سرودن شعر پرداخته، و در نظر ناصر خسرو شعر نیکو می سروده ولی به خاطر خردسالی بر گفته های او خرده می گرفتند!:

مردمان بی خرد گویند: قطران کودک ست *** هر که او را سال کمتر، دانشش کمتر بود!

مصطفی را شصت و سه بود، اهرمن را صد هزار *** وان کجا گوید جز این دیگر حدیثی، خر بود (۳)

قطران به سبک خراسانی و شیوه متقدمین شعر می سروده و قصیده شیوا و فاخر او در واقعه هولناک زلزله ویرانگر شهر تبریز، در شمار بهترین آثار وی شناخته شده است.

قطران (۴) در قصیده ای که در ستایش ابوالخلیل جعفر (از دودمان شدادیان گنجه) سروده در چند جا از پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) یاد می کند و رفتار و خلق و خوی ممدوح خویش را با اخلاق کریمانه آن حضرت مقایسه می کند!:

ای فخر آل آدم و شاهنشه عجم *** چون جان مصطفی دلت آینه صفا

از سیرت تو، تازه شد آیین کیقباد *** وز داد تو، نواخته شد رسم مصطفی...

ایزد تو را ز جمع ملوک اختیار کرد *** چونان که مصطفی را از جمع انبیا...

۱- دیوان قطران تبریزی، ص ۴۲۹.

۲- دیوان قطران تبریزی، ص ۳۷۶.

۳- دیوان قطران تبریزی، ص ۹۶.

۴- قطران در این قصیده ضمن تعریف از روزگار آبادانی شهر تبریز، به زلزله مهیبی اشاره می کند که تبریز را به تلی از خاک

مبدل ساخته، و او این بلای الهی را نتیجه عدم اقبال اهل تبریز از ممدوحش ابو نصر مملان می داند! که با این دو بیت آغاز و انجام می پذیرد: بود مُحال مرا داشتن امید مُحال *** به عالمی که نباشد همیشه بر یک حال.... به سان ماه بتاب و به سان مشک بوی *** به سان لاله بخند و به سان سرو به بال (دیوان وی، ص ۲۰۸ تا ۲۱۱)

و در پایان این چکامه به هنگام دعا از کربلا و دشمنان آل الله (علیهم السلام) یاد می کند و ارادت قلبی خود را به خاندان نبوی (صلی الله علیه و آله) به تصویر می کشد :

تا وصف غرقه گشتن فرعونیان بود *** تا نعت کربلا بود و آن همه بلا

بادند دشمنانت چو فرعونیان غریق *** خصمانت گشت - م - رده چ - و کفار کربلا (۱)

و در قصیده ای دیگر در ستایش هم گوید:

خدای گان جهان بوالخلیل جعفر (۲)، کو *** به زهد و تقوا باشد چو جعفر طیار!

چو مصطفی ست به خلق و چو مرتضی ست به خلق *** امیر مملّان او را چو حیدر کزار! (۳)

....

این ابیات را نیز به مناسبت از دیوان او برگزیده ایم:

میر ابونصر محمّد که سر دولت او *** هست چون دین محمّد همه ساله به فراز

او به تبریز و، شده نام بزرگیش به مصر *** او به تبریز و، شده هیبت تیغش به طراز (۴)

* * *

اگر نه فضل تو نزدیک هر کسی پیداست *** چرا مدیح تو زی هر کسی بود آسان؟ (۵)

اگر نداد به تو دهر فضل پیغمبر *** چرا به شاعر تو داد دانش حسان؟ (۶)

* * *

۱- دیوان قطران تبریزی، ص ۷ و ۸.

۲- نام یکی دیگر از ممدوحان قطران.

۳- دیوان قطران تبریزی، ص ۱۴۶

۴- دیوان قطران تبریزی، ص ۲۴۰

۵- معلوم نیست قطران این قصیده را در رثای چه کسی سروده است.

۶- دیوان قطران تبریزی، ص ۳۶۸

ای میر! به سان مصطفی بودی *** چون او، ز همه بدی جدا بودی

بسیار بلا کشیدی از گیتی *** بی آنکه تو خلق را بلا بودی

رفتی ز جهان به تشنگی بیرون *** مانند شهید کربلا بودی....

شده پاک از بدی میر مُمَجَّد *** گشاده دست و منصور و مؤید

تنش صافی تر از جان چون محمّد (۱) *** بدو دین محمّد شد مؤکد (۲)....

۱- در متن دیوان این گونه آمده: تنش صافی تر از جان محمّد! که مسلماً ناشی از خطای کاتب نسخه است و متأسفانه آقای محمد نخجوانی که تصحیح دیوان قطران را بر عهده داشته اند، بی هیچ اشاره ای به این مهم از کنار آن گذشته اند و چون در اشتباه بودن صورت متن تردیدی وجود نداشت، لذا به تصحیح قیاسی آن همت گماشت.

۲- این دو بیت متعلق به یک بند از مسمط هفده بندی مسمطی است که در مدح امیر شمس الدین محمد سروده شده است. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار قطران تبریزی به این منابع مراجعه کنید: حدایق السحر رشید و طواط، ص ۶۲۷؛ لباب الالباب عوفی، ص ۴۰۱؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۷۶؛ هفت اقلیم رازی، ج ۳، ص ۲۱۶؛ آتشکده آذر، ص ۳۳؛ مجمع الفصحاء هدایت، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ قاموس الاعلام، ج ۵، ص ۳۶۷۵؛ صبح گلشن، ص ۳۳۴؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۳۱۱؛ هفت آسمان، ص ۱۹؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۷؛ تاریخ ادبیات براون، ج ۱، ص ۱۳۳ و ۶۷۳؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۹۸؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۴۲۱؛ دویت سخور، ص ۳۲۸ و ۳۳۲.

۸ - حکیم ناصر خسرو قبادیانی

۸- حکیم ناصر خسرو قبادیانی (متوفای ۴۸۱هـ - ق) با کنیه ابومعین و لقب و تخلص حجت از پرآوازه ترین چکامه سرایان در قلمرو شعر فارسی است.

وی به سال ۳۹۴هـ - ق در قبادیان از نواحی بلخ به دنیا آمد و سرانجام در سال ۴۸۱هـ - ق و در سن ۸۷ سالگی در قلعه یمگان - از ولایت بدخشان - جان سپرد.

ناصر خسرو در اوان جوانی به دربار غزنویان روی آورد و مورد عنایت سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱هـ - ق) و فرزندش سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲هـ - ق) قرار گرفت و به کارهای دیوانی پرداخت ولی از ۴۳ سالگی با ترک امور حکومتی به جستجوی حقیقت پرداخت و پس از سفر حج به مدت ۷ سال در کشورهای مصر، شام، فلسطین، حجاز، سوریه، هند، سند، ایران، ترکستان، افغانستان و آسیای صغیر به سیر و سیاحت پرداخت و پس از مصاحبت بسیار با ارباب عقل و نقل و عالمان ادیان مختلف و اهل ملل و نحل سرانجام به مذهب اسماعیلیه گروید و از طرف خلیفه فاطمی در مصر، مأموریت یافت تا به ترویج این مذهب در ایران پردازد.

وی پس از سفر به ایران، شهر بلخ را به عنوان پایگاه تبلیغی خود انتخاب کرد ولی با مخالفت علمای اهل سنت و جماعت روبه رو شد و به ناگزیر به جانب مازندران و نیشابور حرکت کرد و سرانجام به قلعه یمگان واقع در بدخشان پناه برد و تا آخر عمر به مدت ۲۵ سال در همان جا به تبلیغ مرام دینی خود سرگرم شد و در همان قلعه نیز جان سپرد.

ناصرخسرو هرگز طبع خداداده خود را با مدیحه سرایی سلاطین آلوده نکرد و با مناعت طبع و قناعت و عزت نفس زیست و عمر خود را در راه مباحثه با مخالفان مکتب

اهل بیت (علیهم السلام) و نشر معارف دینی سپری کرد و برای اثبات خلافت بلافضل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) با استفاده از براهین عقلی و نقلی، منظومه های سخته و شیوایی را به رشته نظم کشید، و هرگز حاضر نشد در برابر پادشاهان و کارگزاران حکومتی آنان سر تعظیم فرود آورد و به ستایش از آنها پردازد و به این امر هم افتخار می کرد:

من آنم که در پای خوکان نریزم *** مر این قیمتی دُرّ لفظ دَری را

او با اینکه مذهب اسماعیلی داشت ولی هرگز به امامیه و شیعیان اثنی عشری نتاخت، بلکه در ستایش تنی چند از حضرات معصومین (علیهم السلام) و دفاع از حریم آنان همت گماشت و در طعن و ذمّ مدعیان خلافت از هیچ کوششی فرونگذاشت تا جایی که توسط علمای غیر شیعی مورد تکفیر قرار گرفت.

در دیوان ناصر خسرو می توان صدها بیت را در مناقب خاندان نبوی (صلی الله علیه و آله) یافت که از تمامی آنها رایحه دل انگیز محبت و ارادت قلبی این شاعر نام آشنا به مشام می رسد، و اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) او نیز به حدی است که نقل تمامی آنها در حوصله تنگ این مقال نمی گنجد، به ناچار ابیاتی را از آن میان برای ثبت در این اثر برگزیده ایم:

بقا به علم و خدا و رسول و قرآن ست *** سرای علم و کلید و دَرس قرآن را

اگر به علم و بقا هیچ حاجت ست تو را *** به سوی در بشتاب و، بجوی دربان را (۱)

وز قیاس تو، رسول مصطفی مردم بود *** زانکه مردم بود همچون تو رسول مصطفی

چون به حُبّ آل زهرا روی شستی، روز حشر *** نشنود گوشت ز رضوان جز سلام و مرحبا

بر طریق راست رو، چون باد گردنده مباش *** گاه با باد شمال و، گاه با باد صبا (۲)

۱- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر خسرو قبادیانی، با تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۰.

۲- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر خسرو قبادیانی، با تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۲۵.

أَرْجُوْهُ كَمَا زُوْدَ سَخْتٍ بِهٖ فَوْجِي سَيْدِ پُوش *** كَيْنَهٗ كَشَدَّ خُدَايَ زِ فَوْجِي سِيَهٗ سَلْبٍ (۱)

وَأَنْ آفَتَابِ آلِ پِيْمْبِرِ كَنْدَ بِهٖ تَيْغٍ *** خُوْنِ پَدْرِ زِ گَرْسَنَهٗ عَبَاسِيَانِ طَلْبِ ...

دَعْوِي هَمِي كَنْدَ كَهٗ نَبِي رَا خَلِيْفَتِيْمِ *** دَرِ خَلْقِ، اَيْنِ شَكْفَتِ حَدِيْثِي سَتِ بُوَالْعَجَبِ

زِيْرَا كَهٗ دَلِ سِرَايِ رَسُوْلِ سَتِ وَ مَلِكِ اَوْسَتِ *** كَسِ مَلِكِ كَسِ نَبْرَدِ دَرِ اِسْلَامِ بِي سَبَبِ (۲)

تَا سَخْنَمِ مَدْحِ خَانَداَنْ رَسُوْلِ سَتِ *** نَابِغَهٗ طَبْعِ مَرَا مُتَابِعِ (۳) وَ يَارِسْتِ

خِيْلِ سَخْنِ رَا رَهِي (۴) وَ بَنْدَهٗ مَنِ كَرْدِ *** اَنْكَهٗ زِ يَزْدَانَ بِهٖ عِلْمِ وَ عَدْلِ مُشَارِسْتِ

مَشْتَرِي اَنْدِ نَمَازِ گَاهِ مَرَا وَ اَوْ رَا *** پِيْشَرُوْ وَ جَبْرِیْلِ غَاشِيَهٗ دَارِ سَتِ (۵)

هَمِ زَيْنِ قِيَاسِ بِرِ هَمِهٖ مَرْدَمِ سُوِيِ خُدَا *** مَهْرِ پِيْمْبِرَانَ بِهٖ شَرْفِ مَصْطَفِي سَتِ

وَ زِ مَصْطَفِي بِهٖ اَمْرِ وَ بِهٖ تَأْيِيْدِ اِيْزْدِي *** مَخْتَارِ اَزِ اَمْتَشِ عَلِيٍّ الْمَرْتَضِي سَتِ (۶)

بِرِ پِي وَ بِرِ رَاهِ دَلِيْلَتِ بَرُوْ *** نِيْكَ دَلِيْلَا كَهٗ تُو رَا مَصْطَفِيْسْتِ

بِرِ رِهٖ دِيْنِ رُو كَهٗ سُوِيِ عَاقِلَانَ *** عِلْتِ (۷) نَادَانِي رَا دِيْنِ، شَفَاسْتِ (۸)

اِي فِتْنَهٗ بِرِ عِلُوْمِ فَلَاطُوْنِي *** اَيْنِ تَاجِ عِلْمِ هَايِ فَلَاطُوْنِسْتِ

اَنْ فِلْسَفَهٗ سَتِ، وَ يِنِ سَخْنِ دِيْنِي *** اَيْنِ شَكْرَسْتِ وَ فِلْسَفَهٗ هَيِّيُوْنِ (۹) سَتِ

اَزِ عِلْمِ خَانَداَنْ رَسُوْلِ سَتِ اَيْنِ *** نَهٗ كَفْتَهٗ عَمْرِ وَ فَرِيْغُوْنِ (۱۰) سَتِ

- ۲- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر خسرو قبادیانی، با تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۴۳.
- ۳- مُتابع: پیرو.
- ۴- رهی: بنده، چاکر.
- ۵- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر خسرو قبادیانی، با تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵۱.
- ۶- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر خسرو قبادیانی، با تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵۳.
- ۷- علّت: بیماری.
- ۸- دیوان اشعار حکیم ابو معین حمید الدین ناصر خسرو قبادیانی، با تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵۸.
- ۹- هَیون: افیون، تریاک.
- ۱۰- فَرّیغون: نام حکیمی ایرانی الاصل.

در خانه رسول چو ماه نو *** تأویل روز روز بر افزون ست

بحرست علم را به مثل قرآن *** در بحر علم، امام چو جیحون ست (۱)

گزین کن جوانمردی و خوی نیک *** که این هر دوان، عادت مصطفی ست

سقاوت نشان گر ثنا بایدت *** که بار درخت سقاوت ثناست (۲)

همچنان کاندرا گزارش کردنِ فرقان به خلق *** هیچ کس انباز و یار احمد مختار نیست

همچنان در قهر جباران به تیغ ذوالفقار *** هیچ کس انباز و یار حیدر گزار نیست

همچنان کاندرا سخن جز قول احمد نور نیست *** تیغ تیزی جز که تیغ میر حیدر، نار نیست

اصل اسلام این دو چیز آمد: قرآن (۳) و ذوالفقار *** نه مسلمان و نه مشرک را درین پیکار نیست

عروه الوثقی، حقیقت مهر فرزندان اوست *** شیعت ست آنکو که اندر عهد او بستار (۴) نیست

بر سر گنجی که یزدان در دل احمد نهاد *** جز علی گنجور نبود، جز علی بندار (۵) نیست

و آن که یزدان بر زبان او گشاید قفل علم *** جز علی مرتضی اندر جهان دیار نیست (۶)

ستوده سوی خردمند شو به دانش از آنک *** به حق ستوده رسولست، کش (۷) خدای ستود

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۶۵ و ۶۶.

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۷۴.

۳- قرآن: مخفف قرآن.

۴- بستار: نااستوار، سست.

۵- بُندار: صاحب مکنت و جاه، صاحبخانه.

۶- دیوان ناصر خسرو، ص ۷۸.

یقین بدان که ز پاکیزگی ست پیوسته *** به جان پاک رسول از خدا و خلق درود(۱)

برگزین از کارها پاکیزگی و خوی نیک *** کز همه دنیا، گزین خلق دنیا(۲) این گزید

نیکخو گفته ست یزدان مر رسول خویش را *** خوی نیک ست ای برادر گنج نیکی را کلید

گر به خوی مصطفی پیوست خواهی جانت را *** پس بیاید دل ز ناپاکان و بی باکان برید(۳)

اینها که همه دشمن اولاد رسول اند *** از مادر اگر هرگز نایند، روایند...

ای امتِ برگشته ز اولاد پیمبر! *** اولاد پیمبر حکم روز قضایند....

اسلام ردایی ز رسولست و امامان *** از عترت او حافظ این شهره رایند....

ما را که کند عیب چو گوئیم که رهبر *** در دین حق از عترت پیغمبر مایند؟(۴)

هنر آن است که پیغمبر خیرالبشرست *** وین ستوران جفا پیشه به صورت بشرنند

شجر حکمت، پیغمبر ما بود کز او *** هر یک از عترت او نیز درختی به برند

پسران علیّ امروز، مر او را به سزا *** پسرانند چو مر دختر او را پسرند

پسران علیّ، آنها که امامان حقند *** به جلالت به جهان در، چو پدر مُشْتَهَرند(۵)

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۹۱.

۲- گزین خلق دنیا: مراد وجود نازنین رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) است که برگزیده خلق خدا می باشد.

۳- دیوان ناصر خسرو، ص ۹۴.

۴- دیوان ناصر خسرو، ص ۹۷.

گزینم قرآن (۱) ست و دین محمد *** همین بود ازیرا (۲) گزین محمد

یقینم که گر هر دوان را بورزم *** یقینم شود چون یقین محمد

محمد، رسول خدای ست زی ما *** همین بود نقش نگین محمد....

به فضل خدای ست امیدم که باشم *** یکی امت کمترین محمد....

به دریای دین اندرون ای برادر *** قرآن ست دُرّ ثمین محمد....

برین گنج گوهر یکی نیک بنگر *** کرا بینی امروز امین محمد؟

چو گنج و دینیت به فرزند ماندی *** به فرزند ماند آن و این محمد

نبینی که امت، همی گوهر دین *** نیابد مگر کز بنین (۳) محمد....

قرین محمد که بود؟ آنکه جفتش *** نبودی مگر حور عین محمد

ازین حور عین و قرین گشت پیدا *** حسین و حسن، سین و شین محمد

حسین و حسن را شناسم حقیقت *** به دو جهان گل و یاسمین محمد

چنین یاسمین و گل اندر دو عالم *** کجا رُست جز در زمین محمد؟

نیارم گزیدن همی مر کسی را *** برین هردوان نازنین محمد

نیارم گزیدن کسی را بر ایشان *** که شرم آیدم از جبین محمد

قرآن بود و شمشیر پاکیزه حیدر *** دو بنیاد دین متین محمد....

چو تیغ علی داد یاری قرآن *** علی بود بی شک معین محمد

چو هارون و موسی، علی بود در دین *** هم انباز و هم همنشین محمد

به محشر بیوسند هارون و موسی *** ردای علی، و آستین محمد....

جهان آفرین، آفرین کرد با من *** به حبّ علی و آفرین (۴) محمد

کنون بافرین (۵) جهان آفرینم *** من اندر حصار حصین محمد (۶) ...

۱- قرآن: قرآن .

۲- ازیرا : از این جهت.

۳- بنین : فرزندان.

۴- وافرین : و آفرین.

۵- بافرین: با آفرین.

۶- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ .

گوشت ار گنده شود، او را نمک درمان بود *** چون نمک گنده شود، او را به چه درمان کنند؟ (۱)

با سبکساران از آل مصطفی چیزی مگوی *** زن که این جهال خود بی ابر، می باران کنند

در مدینه ی علم ایزد، جغد کان را جای نیست *** جغد کان از شارسان ها (۲) قصد زی ویران کنند

شو سخن گستر ز حیدر گر نیندیشی (۳) از آنک *** همچو بر من کوه یمگان بر تو بر، زندان کنند

مر تو را در حصن آل مصطفی باید شدن *** تا ز علم جد خود بر سزت در افشان کنند (۴)....

* * *

دین سرایی ست بر آورده پیغمبر *** تا همه خلق بدو در به قرار آید

علی و عترت اوی ست مر آن را در *** خنک آن را که درین ساخته دار آید (۵)

* * *

خط خدای، زود بیاموزی *** گر در شوی به خانه پیغمبر....

نهد خدای عرش درین خانه *** راهت مگر به رهبری حیدر

حیدر کزو رسید ز فخر او *** از قیروان به چین خبر خیبر....

ایزد عطاش داد محمد را *** نامش علی شناس و لقب کوثر....

ای (حجت) زمین خراسان زه *** مدح رسول و آل چنین گستر (۶)

* * *

بشد ز ملت پور خلیل، حمزه پدید *** که بد به قوت اسلام احمد و حیدر

۱- این مضمون مشابهتی دارد با این بیت که حکم مثل سایره را پیدا کرده: هر چه بگندد نمکش می زند *** وای به روزی که بگندد نمک!

۲- شارسان ها: شهرها، آبادی ها.

۳- گر نیندیشی: اگر نمی ترسی.

۴- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۰۶.

۵- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۱۰.

۶- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

به زخم تیر غزا، بیخ کافران برکند *** چو دید روی علی را و حال پیغمبر

خدای، مُهر نبوت نمود باز به خلق *** از آن رسول نکو مُخبر نکو منظر

محمد اسم ابوالقاسم، آن گزیده خلق *** به جاه و مرتبه از جمله انبیا برتر

چراغ دولت دین محمدی افروخت *** به شرق و غرب، به آفاق، هم به بحر و به بر

بدین بزرگی قدر و به عز و جاه و شرف *** به سال شصت و سه شد او ازین دیار به در

اگر به حرمت و قدر و به جاه در عالم *** کسی بماندی، ماندی رسول نور آور

و گر به جود و سخا و شجاعت و مردی *** کسی بماندی، ماندی ولی حق حیدر

به نسبت و شرف ار در جهان کسی ماندی *** به زیر خاک نگشتی نهان سرو افسر (۱)

گر دیانت نیست آنچه (۲) آموخت پیغمبر به خلق *** آن چه خصمان (۳) داشتندش جز دیانت چیست پس؟

چون بدین اندر محمد را باشی دوستار (۴) *** رسم ها بوجهل وار اندر جهالت چیست پس؟

مرد را، در دین روا باشد که جوید دین به عقل *** باز گوی آخر که بی دین را علامت چیست پس؟

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۲- آنچه: مخفف آنچه.

۳- خصمان: دشمنان.

۴- دوستار: دوستدار، خاطرخواه.

هر که آموزد اصول دین تو گویی مُلحد(۱) ست *** این سخن را باز بین تا در اجابت چیست پس؟

اصل دین آموخت پیغمبر، اگر منکر شوی *** کافران را کشتن از بهر شهادت چیست پس؟

گویی از یزدان بترسم، گر نمی گویی دروغ *** مُلحدی را بر رسول حق رسالت چیست پس؟(۲)

شمس وجود احمد و، خود زهرا *** ماه ولایت ست ز اطوارش

دخت ظهور غیب احد، احمد *** ناموس حق و، صدق(۳) اسرارش

هم مطلع جمال خداوندی *** هم مشرق طلیعه انوارش

صد چون مسیح، زنده زانفاسش *** روح الامین(۴)، تجلی پندارش

هم از دمش مسیح شود پَران *** هم مریم دسیسه ز گفتارش

هم ماه بارد از لب خنداننش *** هم مهر ریزد از کف مهبارش

این گوهر از جناب رسول الله *** پاک ست و، داورست خریدارش

کفوی نداشت حضرت صدیقه *** گر می نبود حیدر کزارش

جنات عدن، خاک در زهرا *** رضوان ز هشت خلد بود عارش

رضوان به هشت خلد نیارد سر *** صدیقه گر به حشر بود یارش

باکش ز هفت دوزخ سوزان نی *** زهرا چو هست یار و مددگارش(۵)

پشتم قوی به فضل خدای ست و طاعتش *** تا در رسم مگر به رسول و شفاعتش

۱- مُلحد: کافر.

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۲۰۶.

٣- صندوق: مخفف صندوق.

٤- روح الامين: جبرييل.

٥- ديوان ناصر خسرو، ص ٢٠٩.

پیش خدای نیست شفیعم مگر رسول *** دارم شفیع پیش رسول، آل عترتش

دین خدای، ملک رسول ست و خلق پاک *** امروز بندگان رسولانند و رعیتش (۱)

گر سوی آل مرد شود، مال او چرا *** زی آل او نشد ز پیمبر شریعتش

بر بنده تو، طاعت تو نیست هم از آنک *** پیغامبر تو راست ز طاعت بر امتش

پیغمبرست پیشرو خلق یکسره *** کز قاف تا به قاف رسیده ست دعوتش

آل پیمبرست تو را پیشرو کنون *** از آل او متاب و، نگهدار حرمتش ...

آگاه تو نبی که پیمبر کرا سپرد *** روز غدیر خم، به منبر ولایتش (۲) ...

آن را که در رکوع، غنی کرد بی سؤال *** درویش را به پیش پیمبر سخاوتش

آن را که جود نام نهادش رسول حق *** امروز نیز اوست سوی خلق کُتبتش

آن را که مصطفی چو همه عاجز آمدند *** در حرب روز بدر، بدو داد رایتش

در حربگه، پیمبر ما معجزی نداشت *** از معجزات خویش قوی تر ز قوتش

۱- این کلمه را باید با سکون حرف (ع) و بدون تشدید حرف (ی) تلفظ کرد تا وزن شعر درهم نریزد.

۲- این مصراع به همین شکل آمد و نسخه بدلی هم ندارد. به نظر می رسد که باید حرف (م) کلمه (خُم) را به تشدید خواند.

در بود مر مدینه علم رسول را *** زیرا جز او نبود سزای امانتش

گر علم بایدت، به در شهر علم شو *** تا بر دلت بتابد نور سعادتش

او آیت پیمبر ما بود روز حرب *** از ذوالفقار بود وز صمصام، آتشش

گنج خدای بود و رسول وز خلق او *** گنج رسول خاطر او بود و فکرش

هر کو عدوی گنج رسول ست، بی گمان *** جز جهل و نحس نیست نشان و علامتش (۱)

دیوان این شاعر توانا حدود یازده هزار بیت دارد، و دو مثنوی پندی و اخلاقی وی با عناوین: روشنایی نامه و سعادت نامه ضمیمه دیوان فعلی اوست. ضمناً آثار گران سنگی هم به نثر دارد که سفرنامه و الإکسیر الأعظم در حکمت از مهم ترین آنهاست.

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۲۱۴ و ۲۱۵. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او به این منابع مراجعه کنید: تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۴۴۳؛ تاریخ ادبیات رضا زاده شفق، ص ۶۹؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۴۲؛ تاریخ ادبیات براون، ج ۱، ص ۱۳۳ و ۳۸۸؛ سخن و سخنوران فروزانفر، ص ۱۵۴؛ قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۵۴۸؛ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۱۴۶؛ مجمع الفصحاء، ج ۳، ص ۱۳۵۹؛ ریاض العارفین، ص ۳۹۱؛ تاریخ گزیده، ص ۸۲۶؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۶۹؛ هفت اقلیم رازی، ج ۲، ص ۳۴۸؛ آتشکده آذر، ص ۲۰۲؛ و تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق.

بخش چهارم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده ششم

اشاره

در سده ششم هجری با شعرای بلند آوازه و توانایی رو به رو هستیم که در اشعار برجای مانده از تنی چند از آنان، نمونه هایی از شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) حضور دارد، که گاه به صورت کوتاه و گذرا، و گاه با تفصیل به فضایل اخلاقی و مکارم والای انسانی رسول عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه و آله) پرداخته اند، و ما در این بخش به عنوان تیمن و تبرک به نقل نمونه هایی از این گونه آثار خواهیم پرداخت.

۱ - ادیب صابر ترمذی

۱ - ادیب صابر ترمذی (متوفای ۵۳۸ هـ - ق) ملقب به شهاب الدین از شعرای چیره دست سده ششم به شمار می رود که بیشتر عمر خود را در مرو و بلخ و خوارزم سپری کرده است.

وی از شعرای دربار سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ - ۵۵۲ هـ - ق) به شمار می رفته و با انوری ابیوردی، مسعود سعد سلمان، عبدالواسع جبلی، حکیم سنایی غزنوی، امیر معزی، خاقانی شروانی و رشیدالدین وطواط معاصر بوده است. وی در شعر، گاه «صابر» و گاه «ادیب» تخلص می کرده.

مورخان در شرح احوال او نگاشته اند که : سلطان سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ هـ - ق) ادیب

صابر ترمذی را به دربار علاءالدوله اتسز خوارزمشاه (۵۲۲-۵۵۱هـ- . ق) فرستاد تا ظاهراً به ستایش از او پردازد، ولی به وی توصیه کرده بود که از اخبار دربار علاءالدوله او را آگاه سازد.

ادیب صابر هنگامی که باخبر شد علاءالدوله دو نفر را به صورت پنهانی برای کشتن سلطان سنجر به مرو اعزام داشته، جریان امر را توسط زنی سال خورده برای وی گزارش کرد و سنجر آن دو تن را یافت و به قتل رساند. هنگامی که علاءالدوله از کشته شدن مأموران خود آگاهی یافت، دستور داد تا دست و پای ادیب صابر را بسته و به رود جیحون اندازند. (سال ۵۳۸هـ- . ق)(۱).

وی در قصیده از شیوه فرخی سود جسته و در سرودن این قالب شعری دستی به تمام داشته است. این شاعر پرآوازه مدیحه سرا، بارها از وجود نازنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان نماد کرامت و بزرگواری یاد کرده و ممدوحان خود را با قیاسی مع الفارق از جهاتی با آن حضرت مقایسه نموده! و همچون اسلاف خود این شیوه ناستوده را در قصاید مناقبی خود به کار گرفته است:

چون التجا به ایزد جبار می کنی *** ترتیب مُلکت، ایزد جبار می کند

در طلعت تو، فرّ محمد همی نهد *** وز لشکرت مهاجر و انصار می کند! (۲)

گر تبار مصطفی را آسمان دانی به قدر *** طلعتش را خواند باید آفتاب آن تبار

زانکه بود آن آفتاب فضل در صُلب علی *** هدیه داد از آسمان ایزد علی را ذوالفقار (۳)

ای فصاحت را بیانت چون محمد را نبی *** ای سماحت را بنانت چون سلیمان را نگین

آفتاب آل پیغمبر تویی، کز فضل تو *** مشرق و مغرب منور، نزهت و نعمت عجین! (۴)

۱- مقدمه دیوان ادیب صابر ترمذی به قلم شادروان استاد محمد علی ناصح، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، بی تا. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار وی به این منابع مراجعه کنید: تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۰۴؛ تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۹۶؛ مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۸۲۱؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۸۶؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۱۰۳؛ تاریخ

ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۶۴۳؛ لباب الالباب عوفی، ص ۳۲۹؛ آتشکده آذر، ص ۳۳۵؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۵۵؛ سخن و سخنوران، ص ۲۴۰؛ دویست سخنور، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- دیوان ادیب صابر ترمذی، به اهتمام استاد محمد علی ناصح، تهران، موسسه مطبوعات علمی، بی تا، ص ۲۹.

۳- دیوان ادیب صابر ترمذی، به اهتمام استاد محمد علی ناصح، تهران، موسسه مطبوعات علمی، بی تا، ص ۵۱.

۴- دیوان ادیب صابر ترمذی، به اهتمام استاد محمد علی ناصح، تهران، موسسه مطبوعات علمی، بی تا، ص ۶۵ و ۶۶.

تو را زبید بزرگی و جلالت *** که فرزند رسول ذوالجلالی

تو شایب مقتدای آل حیدر *** که حیدر خصلت و حیدر خصالی!

جهانی در تو غالی (۱) گشته بینم *** چنان کاندرا علی گشتند غالی!

سفینه ی نوح، آل مصطفایند *** تو صدر و بدر آن فرخنده آلی! (۲)

گرت پیمبر و حیدر شدند جدّ و پدر *** به علم و حلم یکی نایی از این دو منوب! (۳)

چو طبع صافی حیدر، مرتّبی به علوم *** چو جان پاک پیمبر منزّهی ز عیوب! (۴)

سخن نگارد و انس سخن به صحبت اوست *** چنان که انس پیمبر به صحبت احباب! (۵)

در آل مصطفاش به حرمت نظیر نیست *** یا رب بزرگ هر دو جهان کن چو مصطفاش!

از عرق مصطفی به سخاوت چنو (۶) نخاست *** یا رب بده سیاست شمشیر مرتضاش! (۷)

فرزند مصطفی و، نهاده نجوم چرخ *** بر طالع سعادت او مهر مادری

.....

ای حیدری نسب! که به ذات نسب کند *** اخلاق مصطفایی و افعال حیدری!

در صدر نیکنامی و در صفّ پُر دلی *** چون مصطفی کریم و چو حیدر دلاوری!

- ۲- دیوان ادیب صابر، ص ۶۹.
- ۳- منوب: کسی که کار را به نیابت از جانب کسی انجام دهد.
- ۴- دیوان ادیب صابر، ص ۸۵.
- ۵- دیوان ادیب صابر، ص ۹۱.
- ۶- چُنُو: چون او.
- ۷- دیوان ادیب صابر، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

از روضه (۱) رسالت آن، دسته گلی *** وز دوحه (۲) خلافت آن، شاخ پر بری!

در مسند سیادت و در محفل هنر *** گویی دُرست، حیدر کزار دیگری!

خیبر، علی گرفت و، گرفتند دشمنان *** خواری ز عز تو چو یهودان خیبری

اعدای دولت تو اگر عمرو عترند *** حیدر دلی و، قاهر هر عمرو و عتری!

کلکت چو ذوالفقار خداوند قنبر (۳) ست *** زیرا جمال آل خداوند قنبری! (۴)

هم کُنیت و هم خُلُق نبی، صاحب معراج *** هم نسبت و هم نام وصی، صاحب دُلدَل

بعضی ست ز پیغمبر و جزوی ست ز حیدر *** آن جزو که دارد شرف و منزلت کل! (۵)

با علم مصطفیست، که فرزند مصطفیست! *** با علم حیدرست، که از عرق حیدرست!

آل پیمبرند، سر افتخار دین *** او افتخار جمله آل پیمبرست! (۶)

ایزدش کرد مشرف به چنین جاه و جلال *** تا به وی فخر کند امت پیغمبر او!....

پدرش بود رسولی ز رسولان خدای *** آب خواهند به محشر همه از کوثر او! (۷)

سر شرف، شرف السَّاده، عمده اسلام *** جمال عترت و اقبال آل پیغمبر!....

علی علوم، علی کوشش و، علی بخشش *** نبی خصال و، نبی سیرت و، نبی گوهر! (۸)

اگر به رای تو بودی خروج زید علی (۹) *** اسیر شام نگشتی به روزگار هشام! (۱۰)

تفاخر نسب آن پیمبری که بدو *** شرف گرفت صفا و منا و رکن و مقام

به حرمت از همگان حق تری، که در قرآن *** گواه حرمت توست آیت «أُولُو الْأَرْحَامِ!» [\(۱۱\)](#)

اجل مجد دین، عمده شرع و ایمان *** جمال شرف، فخر آل پیمبر....

۱- روضه: گلشن، باغ.

۲- دوحه: باغ، گلزار.

۳- خداوند قنبر: مراد وجود مبارک امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

۴- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۱۳.

۵- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۴۰.

۶- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۴۴.

۷- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۴۹.

۸- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۹- زید علی: زید بن علی بن الحسین (علیهما السلام) که بر ضد حکومت اموی شورید و به قتل رسید. فرقه زیدیه به او منتسب اند.

۱۰- هشام: هشام بن عبدالملک اموی از خلفای ستمگر و خون آشام بنی امیه.

۱۱- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

زمانه بزرگی ازو یافت، آری *** صدف را بزرگی فزاید ز گوهر

چه باقی بود در بزرگی کسی را *** که جدّ و پدر: مصطفی بود و حیدر(۱)

* * *

بزرگوار! اخلاق مصطفی داری *** همین سزد چو تو را عرق مصطفی باشد

تویی به علم و سخاوت چو مرتضی معروف! *** همین صواب، چو نسبت به مرتضی باشد(۲)

* * *

به قدر و مرتبت هر حیدری، کزّار کی گردد؟ *** به جاه و مرتبت هر جعفری، طیار(۳) کی گردد؟

نبی، عترت بسی دارد و آن کس نیست مثل او *** ز دریا، دُر بسی خیزد ولی شهوار کی گردد؟(۴)

* * *

ایزد ز آفریده خویش انتخاب کرد *** عرض رسول و عترت او آمد انتخاب

وز عترت مطهر او، منتخب تویی! *** چون تیغ آبدار گران مایه از قراب(۵)

* * *

چون سخن در جود او گویند، دریا مُمسک ست *** چون حدیث از علم او گویند، سحبان(۶) باقل(۷) ست

کعبه آل نبی شد قبله آل علی *** دوستاندار کعبه و قبله ست هر کو عاقل ست

چون علی، ذات شریفش صدر و بَدْر عالم ست! *** چون نبی، قدر رفیعش صدر و بَدْر محفل ست(۸)

* * *

۱- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۸۴.

۳- مراد شاعر: جعفر طیار(علیه السلام) است.

۴- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۸۷.

- ۵- قراب: غلاف شمشیر، نیام. دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۹۳.
- ۶- سحجان: سحجان بن ذُفَر بن ایاد وایلی، از خطبای مشهور صدر اسلام که در سال ۵۴هـ. ق در گذشته است.
- ۷- باقل: مردی از قبیله «ریعه» یا «ایاد» که گنگ بوده و قادر به سخن گفتن نبوده است.
- ۸- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۹۸.

مرا ز عدل به احسان رسان که در قرآن *** قرینه کرد خداوند عدل و احسان را! (۱)

به شعر اگر ز تو احسان طلب کنم چه عجب؟ *** به شعر، جدّ تو منبر نهاد حسان را

اگر ورای تو، او را وسیلتی بودی *** ز اهل بیت نخواندی رسول، سلمان را! (۲)

با نام و کنیتش دل امت بیارمید (۳) *** زیرا که یادگار وصی و پیمبرند

با ملت پیمبر و با نام حیدرست *** با حرمت پیمبر و با قدر حیدرند

آن منتخب ز نسبت پیغمبر خدای *** آن محرم به سان پیمبر، بر خدای (۴)

گر نه به گوهر از نسب مصطفی ستی *** چون مصطفاش، حلم و حیا از کجاستی؟

او را به روز خشم و رضا چون نگه کنی *** گویی درست و راست علی مرتضی ستی! (۵)

آفتاب اهل بیته چون عطارد ز آفتاب *** مانده ام من ز اشتیاق صدر تو در احتراق ...

خرّم آن مرکب که در وی چشم ما بیند تو را *** چون علی بر پشت دلدل چون پیمبر بر براق

ز مجد دین (۶) که ز جدش سه جای جاه گرفت: *** یکی حجاز و، دوم مکه و، سوم بطحا

به قدر جاه و جلالت گواه او شده اند: *** یکی نبی و، دوم حیدر و، سوم زهرا (۷)

گاهی این اغراق گویی ها و یاوه بافی ها و تملق گفتن ها و چاپلوسی ها، کار را به

۱- اشاره دارد به آیه کریمه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ.

۲- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۲۰۹.

۳- نام و کنیه ممدوح ادیب صابر ترمذی «ابوالقاسم علی» بوده است و در این مصرع اشاره به همین مطلب دارد. این سه بیت متعلق به یک ترکیب ۱۵ بندی ادیب صابر است که در دیوان وی با عنوان: «وَلَهُ اَيْضاً فِي التَّرْجِيحِ» آمده، در حالی که ابیات میان بندهای آن متفاوت اند و شاکله ترکیب بندی دارند و استاد ناصح در این مورد نظری ابراز نداشته اند. مراجعه کنید به دیوان ادیب صابر ترمذی به اهتمام استاد محمد علی ناصح، ص ۲۱۸ و ۲۲۴.

۴- این دو بند از دوازدهمین بند همان ترجیع مناقبی انتخاب شده است، دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۲۲۵.

۵- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۲۵۱

۶- مجدالدین لقب یکی از ممدوحان شاعر است.

۷- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۳۰۰.

جایی می رساند که شاعر برای جاه و مقام و زر و مال بیشتر، چشم خود را بر روی واقعیت ها می بندد، و در مدیح ممدوح خود سخنی می گوید که روح هر مسلمان غیرتمند و معتقد به اهل بیت علیهم السلام را می آزارد و از سراینده این لطایلات قلباً بیزاری می جوید. راستی دنیای ما چه دنیای مکار و فریبنده ای است که می داند با برق سکه های طلا چگونه نگاه اهل قلم را به جانب خود معطوف سازد و او را از انسانیت خود تهی کند! به این دو بیت عنایت کنید:

ای وزیر شاه عالم! ای نصیر دین حق *** عقل را کلکت نصیر و، علم را رایت وزیر

گر بدیدی حلّ و عقد و قبض و بسط تو رسول *** جز به نام تو نکردی خطبه روز غدیر!! (۱)

راستی کدام اهل دانش و هوشی از خواندن این شعر احساس ناخشنودی نمی کند و از هر چه شاعر منقبت سیراست بیزاری نمی جوید؟!

از ادیب صابر که برای وزیر یک سلطان این گونه دست و دل بازی کرده و عالی را فدای دانی می کند، بعید نیست که به هنگام ستایش سلطان، مقام رسول اللّهی را به محضر او پیشکش نکند!! پس از این بیت، پرده از روی کار برمی دارد و به ما می گوید که انگیزه این شاعر از سرودن این گزافه ها چه بوده است!:

سخت محروم درین دولت، اغثنی یا مغیث! *** صعب رنجورم درین امت، اجزنی یا مجیر! (۲)

به همین خاطر از نقل ابیات دیگری از او، پرهیز می کنیم. قلم اینجا رسید و سر بشکست!

۱- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۳۰۹.

۲- دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۳۱۰.

۲ - حکیم سنایی غزنوی

۲ - حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ هـ - ق) با نام مجدود و کنیه ابوامجد از شاعران گرانمایه و عارفان بلند پایه نیمه اول شده ششم هجری است.

وی در اواسط نیمه دوم سده پنجم در غزنین به دنیا آمد و در ایام جوانی به دربار غزنویان راه یافت و به ستایش سلطان مسعود (۴۹۲-۵۰۹ هـ - ق) و پسرش بهرام شاه (۵۱۱-۵۴۸ هـ - ق) پرداخت، ولی در اثر ملاقاتی که با یکی از اولیای خدا داشت، انقلاب خاطر عجیبی به او دست داد، و دربار و مناصب دیوانی را ترک گفت و به سیر و سلوک سرگرم شد و از محضر عارفان بزرگوار هم چون ابویوسف همدانی استفاده ها برد. در شیعی بودن حکیم سنایی تردیدی وجود ندارد و در دیوان اشعار او می توان به ده ها بیت استناد کرد که به دفاع از حریم اهل بیت عصمت (علیهم السلام) پرداخته و با بهره جستن از براهین عقلی و نقلی و حکمی، خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را اثبات کرده است. قصیده رسا و شیوایی که در اثبات این مطلب برای سلطان سنجر سلجوقی فرستاده به تنهایی برای اثبات تشیع سنایی کافی است، (۱) ولی از برخی از اشعار او برمی آید که سیر تاریخی خلافت صدر اسلام را پذیرفته است و گاه از ستایش سه تن از خلفای راشدین باز نمی ماند. در عظمت حکیم سنایی همین بس که عارف بلند آوازه ای مانند جلال الدین مولوی رومی درباره او می گوید:

عطار، روح بود و سنایی دو چشم او *** ما از پی سنایی و عطار می رویم

از سنایی به جز دیوان اشعارش - که بالغ بر سیزده هزار بیت است - منظومه های بلند دیگری بر جای مانده است با عناوین:

منظومه طریق التحقیق که کار آن را به سال ۵۲۸ هـ - ق به پایان برده است.

منظومه حدیقه الحدیقه یا الهی نامه که دارای ده هزار بیت است و به نام بهرام شاه غزنوی به نظم کشیده است.

۱- برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او به این منابع مراجعه کنید: لباب الالباب عوفی، ص ۴۲۸؛ تاریخ گزیده، ص ۸۲۱؛ نفحات الانس، ص ۵۹۵؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۷۷؛ مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۷۱۳؛ ریاض العارفین، ص ۳۲۴؛ آتشکده آذر، ص ۱۰۶؛ هفت اقلیم، ج ۱، ص ۳۰۷؛ روز روشن، ص ۳۶۹؛ ریحانه الادب، ج ۲، ص ۲۳۱؛ سخن و سخنوران، ص ۲۵۵؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۵۵۲؛ تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق، ص ۶۳؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۵۱؛ قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۶۳۷؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۲۵۵؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۱۰۶؛ مجالس النفایس، ص ۳۱۸.

منظومه کارنامه بلخ که آن را به نام سلطان مسعود غزنوی سروده است.

منظومه سیرالعباد، حاوی حدود پانصد بیت.

حکیم سنایی تنها نه در قالب قصیده، بلکه در قالب قطعه هم آثار ماندگاری دارد و منظومه حدیقه الحقیقه او نیز از شأن و منزلت شایسته ای به لحاظ غنای محتوایی و تبیین مقوله های عرفانی و ماورایی برخوردار است.

وی سرانجام به سال ۵۴۵هـ. ق در زادگاه خود - شهر غزنین - بدرود حیات گفت و در حال حاضر آرامگاه او زائران بسیاری دارد.

حکیم سنایی در قلمرو شعر آیینی چهره ای کاملاً آشناست و در حوزه شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) آثار فاخری دارد که به نقل نمونه هایی از آنها بسنده می کنیم:

تا ز سر شادی برون نهند مردان صفا *** پای نتوانند بردن بر بساط مصطفی

خزّمی چون باشد اندر کوی دین؟ کز بهر ملک *** خون روان کردند از حلق حسین در کربلا

از برای یک «بلی» کاندر ازل گفته ست جان *** تا ابد اندر دهد مرد «بلی» تن در بلا

کار هر موری نباشد با سلیمان گفتگو *** یار هر سگبان نباشد رازدار مصطفی

از سپیدی اویس و، از سیاهی بلال *** مصطفی داند خیر دادن ز وحی پادشا(۱)

ای سنایی! گر همی جویی ز لطف حق سنا(۲) *** عقل را قربان کن اندر بارگاه مصطفی

۱- دیوان حکیم ابوالمجد بن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا، ص ۴۲.

۲- سنا: فروغ و روشنایی.

عقل تا با خود منی دارد، عقالش دان نه عقل *** چون منی زو در گذشت آن گه دوا خوانش نه دا(۱)....

در خدای آباد یابی امر و نهی و دین و کفر *** و اَحمَد مرسل خدای آباد را بس پادشا

چون نباشی خاک، در گاه سرایی را که هست *** پاسبان بام: روح القدس و دربان: مرتضی؟

دی همه او بودی و، امروز چون دوری ازو *** ناجوانمردی بود دی: دوست امروز: آشنا!....

رحمةً للعالمین آمد طبیعت، زو طلب *** چه ازین عاصی، وز آن عاصی همی جویی شفا؟....

صورت احمد ز آدم بُد ولیک اندر صفت *** آدم از احمد پدید آمد، چو ز آصف، برخیا....

بارگاه او دو در دارد که مردان در روند *** یک در اندر کوفه یابی و دگر در کربلا(۲)

منسوخ شد مروّت و، معدوم شد وفا *** زین هر دو مانده نام چو سیمرغ و کیمیا....

قومی ره منازعت من گرفته اند *** بی عقل و بی کفایت و بی فضل و بی دُها....

گردد همی شکافته دلّ شان ز خشم من *** همچون مه، از اشارت انگشت مصطفی(۳)!....

اگر این چند بیت را از قصیده بلند و شیوای حکیم سنایی نقل نمی کردم، خود را تا همیشه شرمنده آن بزرگ مرد می دیدم، چرا که مشحون از معارف نبوی(صلی الله علیه و آله) است:

۱- دا: مخفّف داء، بیماری، درد.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۴۳ و ۴۴.

۳- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۴۹.

مکن در جسم و جان منزل، که این دون است و آن والا *** * * * * * قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا....

سخن کز روی دین گویی، چه سریانی چه عبرانی *** * * * * * مکان کز بهر حق جویی، چه جابلقا چه جابلسا....

عروس حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد *** * * * * * که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی *** * * * * * که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

بمیر ای دوست پیش از مرگ، اگر می زندگی خواهی (۱) *** * * * * * که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما....

چو علمت هست خدمت کن چو دانایان، که زشت آید *** * * * * * گرفته چینیان احرام و، مکی خفته در بطحا

نه صوت از بهر آن آمد که سوزی زهره زهره *** * * * * * نه حرف از بهر آن آمد که دزدی چادر زهرا....

چو علم آموختی از حرص، آن گه ترس کاندرب شب *** * * * * * چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا! (۲) ...

* * *

چند جویی بی حیاتی صُخو و سُکر و انبساط؟ *** * * * * * چند جویی بی مَماتی، محو و سُکر و افتقار؟

جز به دستوری «قال الله» یا «قال الرسول» *** * * * * * ره مرو، فرمان مده، حاجت مگو، حجت میار (۳)

* * *

یادگار مصطفی در راه دین، علم ست علم *** * * * * * هیچ جاهل بی تَعَلُّم، (۴) فقر کی کرد اختیار؟

۱- اشاره دارد به فرموده: مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۵۱ تا ۵۵

۳- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

۴- تَعَلَّم: آموختن.

هول و خشم یوشعی باید درین ره بدرقه *** فقه و فضل یوسفی باید درین ره غمگسار(۱)

غفلت اندر عاشقان چندان کدورت جمع کرد *** کز رخ خورشید می بینند سرخی بر انار

از سپیدی اویس و، از سیاهی بلال *** مصطفی داند خبر دادن ز وحی کردگار

من چه دانم کز چه دارد نور از خورشید، روز *** من چه دانم کز چه بیند دزد در شب های تار؟ ...

یا رب! این در علمِ توست و، کس نداند سرّ این *** فضل کن بر عاشقان و، راز هم در پرده دار

وز پی آن کز (سنایی) یک اشارت بُد به دین *** چون دگر گویندگان او را مفرما سنگسار!(۲)

حکیم سنایی چکامه ای رسا و شیوا در نعت و ستایش رسول عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) دارد که به نقل ابیاتی از آنها بسنده می کنیم:

چون به صحرا شد جمال سید کون از عدم *** جاه کسرا زد به عالم های عزل اندر قدم....

کوس دعوت چون بزد در خاک بطحا، در زمان *** بر کنار عرش بر زد رایت ایمان، علم

آفتاب کلّ مخلوقات، آن کز بهر جاه *** یاد کرد ایزد به جان او به قرآن(۳) در، قسم....

۱- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۲۱۹.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۲۲۸.

۳- به قرآن در: در قرآن.

عالم ار هجده هزار و صد هزارست از قیاس *** نیست اندر کلّ عالم ها، چنو(۱) یک محشتم....

از دم صمصام و رُمح چاکران خویش کرد *** هم عجم را بی ملوک و، هم عرب را بی صنم

مهتر اولاد آدم، خواجه هر دو جهان *** آنکه یزدانش امامت داد بر کلّ اُمم

از جلال و جاه و اقبالش، خدای ذوالجلال *** نام او پیش از ازل با نام خود کرده رقم....

سُرور هر دو جهان و، کارساز حشر و نشر *** آفتاب دین «محمّد»، سید عالی همم....

در سخن جز نام او گفتن، خطا باشد خطا *** در هنر جز نعت او گفتن، ستم باشد ستم

پیش علم و حلم و جود او، کجا دارند پای *** عالمان عالمین و کوه قاف و ابر و یم؟

ای (سنایی)! جز مدیح این چنین سید مگوی *** تا توانی جز به نام نیک او مگشای دم(۲)

بینه چوگان ز دست ای دل که گم شد گوی در میدان *** چه خیزد گوی تنهایی زدن در پیش نامردان؟....

ز خود تا گم نگردی باز، هرگز نیست این ممکن *** که بینی از ره حکمت جمال حضرت سلطان

نه سید بود کز هستی شی گم شد درین منزل *** رسید آنجا کزو تا حق کمانی بود و کم تر ز آن(۳)....

۱- چنو: مخففِ چون او.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۳۶۲ تا ۳۶۵.

۳- اشاره دارد به عروج پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) و میزان قرب آن حضرت در درگاه رُبوبی.

همه در دست کار دین، همه خون ست راه حق *** از این درد: آسمان گردان، و ز آن خون: حلق ها قربان....

اگر سلمان همی خواهی که گردی، رو مسلمان شو *** که بی رای مسلمانی بُد یک دم زدن سلمان

ز یثرب علم دین خیزد، عجب این ست در حکمت *** که صاحب همتان آیند از بنیاد ترکستان(۱)

حکیم سنایی همان گونه که در شرح احوال او گفتیم، قصیده غزایی در دفاع از کیان اهل بیت(علیهم السلام) و دفاع از خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی(علیه السلام) سروده و برای پرهیز از اطاله کلام، ابیاتی از آن را نقل می کنیم:

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن *** جان، نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن

از پی سنگین دل نامهربانی روز و شب *** بر رخ چون زر، نثار گنج گوهر داشتن

احمد مرسل نشسته، کی روا دارد خرد *** دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن؟

من سلامت خانه نوح نبی بنمایم *** تا توانی خویشان را ایمن از شر داشتن

شو مدینه ی علم را در جوی و، پس در وی خرام *** تا کی آخر خویشان چون حلقه بر در داشتن؟

چون همی دانی که شهر علم را حیدر درست *** خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن

کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین *** دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن؟

۱- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۴۲۹، ۴۳۰ و ۴۳۴.

مر باری نکو ناید ز روی اعتقاد *** حق حیدر بردن و، دین پیمبر داشتن!

آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر *** کافر مگر می تواند کفش قنبر داشتن

تا سلیمانوار باشد حیدر اندر صدر ملک *** زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن

گر همی خواهی که چون مهرت بود مهر قبول *** مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن

چون درخت دین به باغ شرع، هم حیدر نشاند *** باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن

جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند *** یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن

از گذشت مصطفای مجتبی، جز مرتضی *** عالم دین را نیارد کس مُعَمَّر داشتن (۱)

از پس سلطان ملک شه (۲) چون نمی داری روا *** تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن؟

از پی سلطان دین پس چون روا داری همی *** جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن؟

هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن *** جز به حب حیدر و شُبَّیر (۳) و شَبَّر (۴) داشتن؟

گر همی مؤمن شماری خویشان را، بایدت *** مهر زر جعفری بر دین جعفر (۵) داشتن

۱- مُعَمَّر داشتن: آباد ساختن.

۲- سلطان ملک شه: سلطان ملک شاه سلجوقی.

۳- شُبَّیر: نام عبری حضرت سید الشهداء (علیه السلام).

۴- شَبَّر: نام عبری امام حسن مجتبی (علیه السلام).

۵- جعفر: امام جعفر صادق (علیه السلام).

بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر *** همچو بیدینان نباید روی اصف (۱) داشتن (۲)

پس از حکیم سنایی، بسیاری از سخنوران نام آشنا از این قصیده شیوای او استقبال کرده و قصایدی در موضوعات مختلف در همین وزن و ردیف و قافیه سروده اند که پرداختن به آنها در حوصله تنگ این مقال نمی گنجد، برای نمونه می توان از حکیم قآنی شیرازی و عمّان سامانی نام برد.

از قصیده مناقبی سنایی در نعت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) ابیاتی را برگزیده ایم:

ای گزیده مر تو را از خلق، ربّ العالمین *** آفرین گوید همی بر جان پاکت، آفرین

از برای آنکه ماه و آفتابت چاکرند *** زان طواف آرد شب و روز، آسمان گرد زمین

مرگ با مهر تو باشد خوشتر از عمر ابد *** زهر با یاد تو باشد خوشتر از ماءِ معین

بر تن و جان تو بادا آفرین از کردگار *** جبرئیل از آسمان بر خلق تو کرد آفرین

جبرئیل ار نام تو در دل نیاوردی به یاد *** نام او در مجمع حضرت کجا بودی امین؟

این صفات و نعت آن مردست کاندرا آسمان *** از برای طلعتش می تابد این شمس مبین

ای (سنایی)! گرز دانایی بجویی مهر او *** جز کمالش را مدان و جز جمالش را مبین (۳)

جهان، پر درد می بینم دوا کو؟ *** دل خوبان عالم را، وفا کو؟

۱- اصف: زرد.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۴۶۷ تا ۴۷۱.

۳- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۵۵۳ تا ۵۵۵.

سراسر جمله عالم پر یتیم ست *** یتیمی در عرب چون مصطفی کو؟

سراسر جمله عالم پر ز شیرست *** ولی شیری چو حیدر با سخا کو؟

سراسر جمله عالم، پُر زنان اند *** زنی چون فاطمه، خیرالنسا کو؟

سراسر جمله عالم پر شهیدست *** شهیدی چون حسین کربلا کو؟

سراسر جمله عالم پر امام ست *** امامی چون علیّ موسی الرضا کو؟

سراسر جمله عالم پر حدیث ست *** حدیثی چون حدیث مصطفی کو؟ (۱)

(سنایی) گر سنا دارد، ز علم ایزدی دارد *** تو دین و علم و ایزد جوی تا چون او سنا یابی

تو راه دین ایزد را نمی دانی، و گر جویی *** هم از قرآن پر معنی و لفظ مصطفی یابی

هر آن دینی که بیرون زین دو جویی، بدعتی باشد *** نباید جستن آن دین را، و گر جویی خطا یابی

چو با بدعت روی زین جا، یقین میدان که در محشر *** ز مالک (۲) بر در دوزخ جزای آن، قفا (۳) یابی

و گر با دین پیغمبر ز عالم رخت بربندی *** ز ایزد، خلد و حورالعین و آمرزش عطا یابی (۴)

۱- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۵۷۱.

۲- مالک: نام فرشته ای که مأمور دوزخ است.

۳- قفا: پس گردنی، سیلی.

۴- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۶۱۷.

۳- سید حسن غزنوی

۳- سید حسن غزنوی (متوفای ۵۵۶ هـ. ق) ملقب به اشرف الدین، مکنی به ابومحمد و معروف به اشرف فرزند محمد حسینی قزوینی، از شعرای پر آوازه سده ششم هجری است که در شعر گاهی (حسن) و گاهی (سید) تخلص می کرده و در دربار غزنویان و سلجوقیان از جاه و جلال خاصی برخوردار بوده، خصوصاً یمین الدوله بهرام شاه (۵۱۱-۵۴۸ هـ. ق) که حضور او را گرامی می داشته است.

سخنوران توانا و نام آشنایی چون: جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، کمال الدین اسماعیل، فلکی شروانی و مجیدالدین بیلقانی از سبک شعری وی پیروی کرده اند که سبکی نزدیک به سبک خراسانی است.

برخی از اهل ادب او را با انوری ابیوردی و رشیدالدین وطواط مقایسه کرده و با آن دو برابر دانسته اند:

اشرف و وطواط و انوری، سه حکیم اند *** کز سخن هر سه، شد شکفته بهارم (۱)

در دیوان شعر وی انواع قالب های شعری را می توان یافت که حاوی حدود پنج هزار بیت است. درگذشت وی به سال ۵۵۶ هـ. ق و در قصبه آزادوار از قصبات جوین اتفاق افتاده است. (۲)

ازوست:

ای دلت بی خبر از مملکت عالم جان *** چیست چندین هوس از بهر سپنجی زندان؟ ...

زنده از باد مشو بیهده چون شیر علم *** تکیه بر خاک مکن خیره چو نقش ایوان

۱- این بیت از جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی است. رک: دیوان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و نیز تذکره دویست سخنور تألیف نظمی تبریزی، ص ۷۹.

۲- برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او به این منابع مراجعه کنید: دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۷۹ و ۸۰؛ لباب الباب عوفی، ص ۴۳۸؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۵۸۶؛ تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق، ص ۱۰۰؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۱۵۷؛ ریاض العارفین هدایت، ص ۳۰۶؛ هفت اقلیم رازی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ مجالس النفایس، ص ۳۳۰؛ تاریخ گزیده، ص ۸۱۷؛ مجمع الفصحای هدایت، ج ۱، ص ۵۲۵؛ قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۵۱؛ آتشکده آذر، ص ۱۰۴؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۱۱۶.

زان که تا با احد افتد سر و کار، احمد *** زحمت میم منی برد برون هم ز میان

آه و دردا که شد آثار طریقت باطل *** آه و دردا که شد ابواب شریعت ویران (۱)

بزرگ جشن همایون و ماه فروردین *** خجسته بادا بر آفتاب روی زمین

یمین دولت و، دولت بدو گرفته کمال *** امین ملت و، ملت بدو بمانده متین

کسی که دید بیان تو، دید عالم علم *** کسی که یافت امان تو، یافت حصن حصین

تویی ز عالم، چون عالم از صدف مقصود *** تویی ز شاهان، چون مصطفی ز خلق گزین (۲)

شاه! به کعبه رفتم، دانی چرا؟ از آنک *** گفتند خانه ای است معظم چو جای شاه!

لیک ها به نام مبارک زدم، چنانک *** کانجا همی رسید به گردون صدای شاه!

موقف نبود، جز ره صدر رفیع مُلک *** زمزم نبود، جز ره بحر عطای شاه!

در مروه، جز مروّت خسرو نیافتم *** واندر صفا، ندیدم الا صفای شاه!

۱- سید حسن غزنوی این قصیده را در مرثیت جمال الدین احمد قاضی سروده است: دیوان سید حسن غزنوی، به تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، سال ۱۳۶۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲- دیوان سید حسن غزنوی، به تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، سال ۱۳۶۲، ص ۱۶۵ و ۱۶۷. این قصیده را شاعر در ستایش بهرام شاه غزنوی سروده است.

بگشاد کارها حَجْرًا لَأَسْوَدُ و، سزد *** کآمد به رنگ رایت عالم گشای شاه!

گفتم که خویشتن را قربان کنم، خرد *** گفت: ای ضعیف تن! توی نشایی فدای شاه!

امروز سرکشان همه، سرها نهاده اند *** تا جان فدا کنند برای بقای شاه

در خانه خدای و به بالین مصطفی *** گفتم دعای مُلک و، نمودم ولای شاه! ...

مَنْت خدای را، که گرفتم همه جهان *** باری پیرس کز چه؟: ز مدح و ثنای شاه (۱)

* * *

آن گل از بستان شاهی گر نهان شد زیر خاک *** مَنْت ایزد را که باری این گلاب آمد پدید

مصطفی گر کرد هجرت، مرتضی جایش گرفت *** مشتری گر گشت پنهان، آفتاب آمد پدید (۲)

* * *

در دیوان سید حسین غزنوی یک ترجیع هفت بندی وجود دارد که آن را بر سر تربت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) سروده و به خاطر رسایی و شیوایی که دارد آن را نقل می کنیم. این ترجیع بند، اولین اثر منظومی است که در این قالب شعری در میان آثار منظوم کهن شعر آیینی یافته ایم:

۱- ابیات برگزیده ای از این چکامه را - که در ثنای سلطان سعید علاء الدین سروده شده - بدین جهت نقل کردم که میزان خودباختگی شعرای درباری در برابر ممدوحان شان بیشتر مشخص شود. سید حسن غزنوی به مکه می رود و در آنجا به جای توبه و روی آوردن به درگاه خدا، به نام شاه لَبِیک می زند! موقف و زمزم و مروه و صفا و حجرالاسود همه را فدای ستایش سلطان می کند! و سروده خود را از مکه به غزنین می فرستد تا سلطان، این شاعر منقبت سرا و فدایی خود را به خاطر طول سفر، از یاد نبرد! به راستی که روح شعر و ادب و انصاف از این شاعران ژاژخای یاوه سرا چه رنج ها که نکشیده و چه آزارها که ندیده است! دیوان سید حسن غزنوی، به تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، سال ۱۳۶۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲

۲- دیوان سید حسن غزنوی، به تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، سال ۱۳۶۲، ص ۲۱۵ و ۲۱۶. این دو بیت از ترجیعی ده بندی انتخاب شد که شاعر آن را به سال ۵۴۷ هـ. ق به مناسبت درگذشت سلطان مسعود و روی کار آمدن سلطان سعید سلجوقی سروده است.

ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

(۱)

یا رب! این ماییم و، این صدر رفیع مصطفی ست *** یا رب! این ماییم و، این فرق عزیز مجتبی ست

یا رب! این ماییم و، این روی زمین یثرب ست *** کاسمان را هفت پشت از رشک یک رویش دوتا ست

خوابگاه مصطفی و کعبه‌مان از پیش و پس *** بارگاه و منبر حنّانهمان از چپ و راست

یا رب! این راحت که ما دیدیم، در دوران که دید؟ *** یا رب! این دولت که ما داریم، در عالم کراست؟

یا رب! این روضه ست و این گل های رنگین زان اوست *** یا رب! این ماییم و، این دل های سنگین زان ماست

در دل سنگ، آب و آتش زین سبب رقاّص گشت *** ای دل ار سنگی، پس آخر آتش و آبت کجاست؟

سرفراز ای مردم دیده! کزین هر ذره ای *** سرمه از خاک کف پای نبی الانبیاست

سَلِّمُوا يَا قَوْمَ بَلِّ صَلُّوا عَلَي الصِّدْرِ الْأَمِينِ *** مصطفی ما جاء إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱)

(۲)

مَنْت ایزد را بدین گردون اعلی آمدیم *** منت ایزد را بدین درگاه والا آمدیم

اشکباران با دل پر آتش و چشم پر آب *** همچو ابر تیره، از پستی به بالا آمدیم

۱- ای مردم! سلام و صلوات نثار پیغمبر امینی کنید که به پیامبری مبعوث نشد مگر برای آنکه برای آفریدگان خدا مایه

رحمت باشد. ر. ک: دیوان سید حسن غزنوی، ص ۲۳۶.

لب به مدحت بر گشاده، چون عطارد تاختیم *** جان به خدمت بر میان بسته، چو جوزا آمدیم

مه بسی بینیم، چون بر اوج گردون بر شویم *** دُر بسی چینیم، چون در قعر دریا آمدیم

از رخ خوبان، گل افشان ها کند روح الامین *** بر سر ما، چون درین روضه تماشا آمدیم

حاجب: لَوْ أَنَّهُمْ جَاؤُكَ، ما را بار داد *** تا نپنداری که بی دستوری اینجا آمدیم

ذره ای بودیم، زیر سایه ای پنهان شده *** آفتاب دین چو بر ما تافت، پیدا آمدیم

سَلِّمُوا يَا قَوْمَ بَلِّ صَلُّوا عَلَى الصِّدْرِ الْأَمِينِ *** مصطفى ما جاءَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱)

(۳)

ای که هرگز هیچ ملت جز تو پیغمبر نیافت *** هیچ دین در دور عالم چون تو دین پرور نیافت

جبرئیل - آن پیک حضرت - با هزاران پَر نور *** سایه گرد بُراقت را به وَهْم اندر، نیافت

آسمان، کو بر درِ رحمت، معلق حلقه ای است *** همچو کرسی، عرش را جز حلقه ای بر در نیافت

هر که از خاک کف پای تو تاج سر نساخت *** دست چون بر کرد تا دستار جوید، سر نیافت

خصمت از بهر جراحت های هفت اندام خویش *** گرچه اندر هفت دوزخ جست، خاکستر نیافت

جان شیرین داد و، از تلخی جان کندن نُرست *** شوربختی کز نمکدان لب شکر نیافت
هر که تخم حاجتی در کِشت امیدی فکند *** بی دُرودت هیچ نَدرود و ز کِشته برنیافت

سَلِّمُوا يَا قَوْمَ بَلِّ صَلُّوا عَلَي الصِّدْرِ الْأَمِينِ *** مصطفى ما جاءَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۱)

(۴)

ای دل پر درد تو، مهمانسرای جبرئیل *** جز چنان دل کی تواند بود جای جبرئیل؟

آشیان طوطی نطق، برون آسمان *** گلستان بلبل نَعْتَت، و رای جبرئیل

آنچه تو بی جبرئیل از راز گفتی با خدای *** کس نداند، هم تو دانی و خدای جبرئیل

گرچه طاووسِ ملایک، جبرئیل آمد ولیک *** هست دیدار همایونت، همای جبرئیل

خوب نبود پای طاوسی، ز خاک در گهت *** چون سرِ هُدْ هُدْ مُتَوِّج (۲) گشت پای جبرئیل

چون فرود آمد؟ که بود او؟ جبرئیلِ مصطفی *** چون تو پذیرفتی؟ (۳) که بود آن؟ مصطفای جبرئیل

وحی اگر چه منقطع شد، لیک هر ساعت فتد *** درخم گردون، ندای این صدای جبرئیل:

سَلِّمُوا يَا قَوْمَ بَلِّ صَلُّوا عَلَي الصِّدْرِ الْأَمِينِ *** مصطفى ما جاءَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۴)

۱- دیوان سید حسن غزنوی، ص ۲۳۷ .

۲- مُتَوِّج: تاج دار.

۳- پذیرفتی: مخفف پذیرفتی.

۴- دیوان سید حسن غزنوی، ص ۲۳۸ .

(۵)

ای گزیده سالکان گرم رو، راه تو را *** سرکشان، گردن نهاده رُبّقه جاه تو را
هر سحرگه، گنبد آینه گون برداشته *** صد هزاران صیقل پر نور یک آه تو را
آفتاب از کلک زرین بر رخ سیمین ماه *** فتح نامه ساخته، نُصِرُ مِنَ اللَّهِ تو را
روی مه بشکافتی، این بود جرمت والسلام! *** کان سگان بشکافتند آن روی چون ماه تو را
چون مه نخبش، سوی چاه آمدی هر نیمروز *** چشمه خورشید اگر دریافتی جاه تو را
غرفه های خُلد، دهلیزی است ایوان تو را *** حلقه های چرخ، زنجیری است درگاه تو را
شهر سیمرخ مشرق، بازنگشاید ز هم: *** تا خروس این حرف ناموزد (۱) نکوخواه تو را
سَلِّمُوا يَا قَوْمَ بَلِّ صَلُّوا عَلَي الصِّدْرِ الْأَمِينِ *** مصطفى ما جاءَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۲)

(۶)

ابر رحمت، مهتر! زان دستِ چون فرست *** تشنگان را شربتی گر ممکن ست، اکنون فرست
گر گشایی چشمه ای، زان چشمه پُر نم گشا *** ور فرستی نافه ای، زان نافه پر خون فرست

۱- ناموزد: نیاموزد.

۲- در متن دیوان به جای صدرالأمین اشتباهاً روح الامین آمده و از نظر مصحح محترم نیز این خطا به دور مانده است.

قصه این خاکبازان را بخواندستی به راز *** چون پسندیدی به نزد ایزد بیچون فرست

هر دعا کاین جمع کرد و هر ثنا کاین بنده گفت *** بر زمین مگذار و، یک یک را سوی گردون فرست

لاف فرزندی نیارم زد درین حضرت، ولیک *** خدمتی کردم، ز حضرت خلعتی بیرون فرست

سیم و زر قدری ندارد، نیستم در بند آن *** از قبول خویش زنجیری بر این مجنون فرست

یا رسول الله! سزاواری که گویم: ای خدا *** بر رسول الله درود از هر چه هست افزون فرست

سَلِّمُوا يَا قَوْمَ بَلِّ صَلُّوا عَلَى الصِّدْرِ الْأَمِينِ *** مصطفى ما جاء إلا رحمة للعالمين (۱) و (۲)

(۷)

ای دل پر درد! وقت آمد، بیا درمان بخواه *** بایدت صد گنج شادی، یک غم ایمان بخواه

هر زمان گویی که شد کشت امیدم سخت خشک *** ابر رحمت هست بر سر، هین بیا باران بخواه

گر همی خواهی ز دست نفسِ آماره خلاص *** هیچ عذری نیست، هم عدل ست و هم سلطان، بخواه

یا رسول الله! حدیث بندگان با حق بگوی *** یا ولی الله! گناه امت از یزدان بخواه

یا نبی الله! به رحمت حجت ایشان پیرس *** یا صفی الله! به فرصت حاجت ایشان بخواه

۱- دیوان سید حسن غزنوی، ص ۲۳۸ و ۲۳۹. در این مصراع هم همان اشتباه پیشین رخ داده است، روح الامین به جای صدرالامین آمده است.

۲- دیوان سید حسن غزنوی، ص ۲۳۸ و ۲۳۹. در این مصراع هم همان اشتباه پیشین رخ داده است، روح الامین به جای صدرالامین آمده است.

یا حبیب الله! تو شکر این گرانباری بگوی *** یا امین الله! تو عذر این گنه کاران بخواه (۱)

ما سر رشته ی صلاح خویش را گم کرده ایم *** هر چه می باید تو دانی و توانی، آن بخواه

سَلِّمُوا يَا قَوْمَ بَلِّ صَلُّوا عَلَي الصَّدرِ الْأَمِينِ *** مصطفى ما جاء إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۲)

این ترجیع هفت بندی، هر بند از آن بدون بیت رابط بندها، هفت بیت است و نشان می دهد که شاعر برای یکسان بودن تعداد ابیات هفت بند، نظر داشته است.

* * *

۱- باید در معنای این مصراع، کلمه «عذر» یا «بخشش» را افزود. یعنی: ای ولی خدا، عذر گناه امت خود را به پیشگاه خداوند عرضه دار.

۲- دیوان سید حسن غزنوی، ص ۲۳۵ تا ۲۴۰ .

۴- اوحدالدین علی (انوری) ابیوردی

۴- اوحدالدین علی (انوری) ابیوردی (متوفای ۵۸۵ هـ. ق) در شمار سخنوران بزرگ زبان فارسی است و برخی او را با حکیم فردوسی (متوفای ۴۱۶ هـ. ق) و شیخ اجل سعدی شیرازی در شعر و ادب مقایسه کرده اند:

در شعر، سه تن پیمبراند *** قولی است که جملگی برآند

فردوسی و انوری و سعدی *** هر چند که: «لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (۱)

وی در روستای بدنه از قرای ابیورد در ناحیه خاوران خراسان به دنیا آمد و شاید به همین جهت در آغاز شاعری تخلص (خاوری) را برای خود برگزیده بود، ولی بعدها آن را به (انوری) تغییر داد.

انوری ضمن آموختن علوم عقلی و نقلی و ریاضی و هیأت، در اوان جوانی به دربار سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ هـ. ق) روی آورد و مورد عنایت سلطان قرار گرفت و در شمار ملازمان وی درآمد.

وی نه تنها در قصیده، بلکه در انواع قالب های شعر فارسی از جمله «قطعه» دستی به تمام داشته و برخی از قطعه شعرهای او زبان زد خاص و عام شده است. برای نمونه در فضیلت قناعت گوید:

قطعه

کیمیایی تو را کنم تعلیم *** که در اکسیر و در صناعت نیست

رو قناعت گزین که در عالم *** کیمیایی به از قناعت، نیست

حکیم انوری ابیوردی با سخنورانی چون: حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ هـ)، ادیب صابر ترمذی (متوفای ۵۳۵ هـ)، رشیدالدین وطواط (متوفای ۵۷۳ هـ)، سوزنی

۱- اشاره دارد به فرموده نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) که: پس از من کسی به پیامبری مبعوث نخواهد شد.

سمرقندی (متوفای ۵۶۹ هـ - ق) عمیق بخارایی (متوفای ۵۴۳ هـ - ق) معاصر بوده است.

دیوان وی بارها در ایران و هند و روسیه به چاپ رسیده و بنا بر نوشته برخی از مورخان و تذکره نویسان کتابی به نام البشارات فی شرح الاشارات و رساله ای نیز در علم عروض و قافیه داشته است.

گویند که انوری در اواخر عمر از ستایشگری سلاطین و حکام و امور دیوانی کناره گرفته و سرانجام در نهایت تنهایی به سال ۵۸۵ هـ - ق در بلخ در گذشته است. (۱)

غالب قصاید مناقبی انوری به خاطر اغراق و افراطی که در ستایش ممدوحان خود دارد، آزاردهنده است و گاه به قیاس های مع الفارقی دست می یازد که شأن انسانی او را بسیار تنزل می دهد. با سیری در پیشینه شعر مناقبی به این حقیقت تلخ می رسیم که شاعران درباری برای جلب توجه ممدوحان خود، در میدان دروغ و گزافه و خرافه با شتاب می تاختند و در این مسابقه کسی برنده نهایی بود که کلامش اغراق آمیزتر و سلطان پسندتر از آب درمی آمد!

ازوست:

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی *** از مقامات حمیدالدین (۲) شد اکنون تُّرّهات

اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع *** پیش آن دریای ملامال از آب حیات (۳)!

شاد باش ای مصطفی سیرت! که خُلق شاملت *** بی تکلف بر تکبر داغ بیزاری نهاد

از شرف در عرض من عرقی نهادستی چنانک *** مصطفی در نسل بوایوب انصاری نهاد (۴)

۱- مقدمه دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرّس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار وی به این منابع مراجعه کنید: ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مرآت الخیال، ص ۳۱؛ لباب الالباب، ص ۳۳۴؛ تذکره دولت‌شاه سمرقندی، ص ۹۴؛ سخن و سخنوران، ص ۳۳۲؛ تاریخ گزیده، ص ۸۱۳؛ بهارستان جامی، ص ۱۰۴؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۲۲؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۲۶۴؛ آتشکده آذر، ص ۵۵؛ دویت سخنور، ص ۳۹ تا ۴۱.

۲- انوری این قطعه شعر شش بیتی را در ستایش کتاب «مقامات» تألیف قاضی حمیدالدین سروده و ما دو بیت آغازین آن را برگزیدیم.

۳- دیوان انوری، ج ۲، ص ۵۲۳.

۴- دیوان انوری، ج ۲، ص ۵۸۷، این قطعه شعر را انوری به خاطر عیادتی که عماد الدین پیروز شاه از او کرده بود، سروده است.

ای سلیمانِ عهد را بلقیس *** کس به داود لحن نای آرد؟! ...

طبع حسانِ مصطفایی کو؟ *** تا ثناهای غمزدای آرد

زان که مقبول مصطفی نشود *** هر چه طیانِ ژاژخای آرد

از سلیمان و مور و پای ملخ *** یاد کن هر چه این گدای آرد(۱)

* * *

اگر چه دم نمی آرم زدن، لیکن چنان آید *** به شوخی می برم در پیش تو لنگی به رهواری

به چیز دیگر این تشریف را تشبیه نتوان کرد *** حدیث مصطفی می دان و بو ایوب انصاری(۲)

* * *

بدان خدای که در جست و جوی قدرت او *** مسافران فلک را قدم بفرسوده ست

به دست احمد مرسل، به کافران قریش *** هزار معجزه رنگ رنگ بنموده ست

ز ناودان قضا، آب حکم بگشاده ست *** به لاژورد(۳) بقا، بام چرخ اندوده ست ...

که (انوری) را بی خدمت مبارک تو *** هر آنچه دیده ندیده ست و، گوش نشنیده ست(۴)!

* * *

ای نسبت تو هم به نبی هم به علی *** عمر ابدی بادت و عزّ ازلی

باقی به وجود تو پس از پانصد سال *** هم گوهر مصطفی و هم نام علی(۵)

* * *

مصطفی چون ز مکه هجرت کرد *** مدتی مکه جُفت هجران گشت

۱- دیوان انوری، ج ۲، ص ۵۹۱، انوری این قطعه شعر را در مدح ترکان خاتون سروده است.

۲- دیوان انوری، ج ۲، ص ۷۳۸.

۳- لاژورد: لاجورد.

۴- دیوان انوری، ص ۵۳۶ و ۵۳۷، این قطعه را انوری برای رفع تهمت از خود سروده است.

۵- این رباعی را انوری در مدح سید ابوطالب نعمه گفته است. دیوان انوری، ج ۲، ص ۱۰۳۷

عزّت کعبه، عارِ عَزّی (۱) دید *** حرم کعبه، جای حرمان گشت
دین از آن دردناک هجرت او *** گنْدُ شمشیر و تَنگُ میدان گشت
کفر از آن بی مراد رفتن او *** تیز چنگال و تیزدندان گشت
پس در آخر زمان که صرف زمان *** حامی کفر و خصم ایمان گشت
شاه اسلام چون ز بلخ برفت *** حال سُکان او بتر زان گشت
اندر آن دور، قُبّه اسلام *** زان جدایی چو بیت احزان گشت (۲)....

۱- عَزّی: نام یکی از بت های معروف عصر جاهلیت است.

۲- انوری این قطعه شعر را در مرثیت یکی از ممدوحان خود سروده که نامش مشخص نیست. ر.ک: دیوان انوری، ج ۲، ص ۱۰۴۳.

۵- جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی

۵- جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ هـ. ق) و فرزندش کمال الدین اسماعیل اصفهانی (متوفای ۶۳۵ هـ. ق) از جایگاه والایی در شعر پارسی برخوردارند.

جمال الدین محمد اصفهانی از سبک عنصری (متوفای ۴۳۱ هـ. ق) و انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵ هـ. ق) و مسعود سعد سلمان (متوفای ۵۱۵ هـ. ق) پیروی می کرده و با ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸ هـ. ق) و مجیرالدین بیلقانی (متوفای ۵۸۷ هـ. ق) و خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ هـ. ق) و رشیدالدین وطواط (متوفای ۵۷۳ هـ. ق) معاصر بوده و با برخی از آنها ارتباط قلمی داشته است.

وی در اصفهان می زیسته و رجال آل صاعد را - که بر آن خطه فرمان می راندند - مدح می گفته است، مانند: خواجه رکن الدین صاعد، خواجه قوام الدین صاعد، خواجه صدرالدین صاعد و خواجه نظام الدین بوالعلابی صاعد که هر چهار تن از پیشوایان مذهب حنفی بودند و نشان می دهد که مذهب حنفی در آن روزگار در اصفهان رواج داشته است. (۱) از آثار جمال الدین محمد اصفهانی دو اثر، خوش درخشیده اند:

۱- ترکیب بندی که در نعت و منقبت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) سروده و از امتهات بلکه بهترین شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در زبان فارسی به شمار می رود و با این بیت آغاز می گردد:

ای از برِ سدره، شاهراحت *** وی قُبّه عرش، تکیه گاهت....

۲- قصیده رسا و هجو آمیزی است که در مذمت بلندپروازی های خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ هـ. ق) پس از مطالعه تحفه العراقین وی سروده و در نزد اهل ادب از

۱- برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار وی به این منابع مراجعه کنید: لباب الالباب، ص ۵۳۵؛ آتشکده آذر، ص ۱۷۵؛ تذکره روز روشن، ص ۱۷۸؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۱۵۶؛ تذکره مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۴۷۰؛ تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۳۶۶؛ قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۸۳۲؛ تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق، ص ۹۸؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۲۸۰؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۷۳۱؛ ریاض العارفین، ص ۲۸۳؛ دویست سخنور نظمی تبریزی، ص ۶۷ و ۶۸، و از همه مهم تر مقدمه دیوان شاعر.

جایگاه بسیار والایی برخوردار است:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد؟ *** یک سخن از من بدان مرد سخن دان برد

گوید: خاقانیا! این همه ناموس چیست؟ *** نه هر که دو بیت گفت لقب ز خاقان برد

دعوی کردی که نیست مثل من اندر جهان *** که لفظ من، گویِ نطق ز قیس (۱) و سحبان (۲) برد

عاقلاً، دعوی فضل خود نکند و کند *** باید کز ابتدا سخن به پایان برد (۳)....

و خاقانی نیز چکامه ای در همین وزن و قافیه و ردیف در پاسخ جمال الدین محمد اصفهانی سرود و به اصفهان فرستاد که در همین بخش، در شرح احوال و اشعار خاقانی به آن اشاره خواهیم داشت.

ترکیب بند رسا و ماندگار جمال الدین محمد اصفهانی در نعت و منقبت رسول عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) یازده بند دارد و هر بند از آن دارای ۹ بیت است که جمعاً ۹۹ بیت می شود.

به طوری که قبلاً اشاره شد بسیاری از اهل تحقیق این ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) را سرآمد کلیه منظومه های نبوی (صلی الله علیه و آله) در زبان فارسی دانسته اند. این اولین ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) در پیشینه کهن شعر فارسی است:

ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

(۱)

ای از بر سدره، (۴) شاه راحت *** وی قُبّه عرش، تکیه گاهت

ای طاق نُهَم رواق بالا *** بشکسته ز گوشه کلاهِت

هم عقل، دویده در رکابت *** هم شرع، خزیده در پناهت

۱- نام دو تن از شاعران پر آوازه عرب.

۲- نام دو تن از شاعران پر آوازه عرب.

۳- گویند که خاقانی یک نسخه از منظومه تحفه العراقین خود را برای جمال الدین محمد به اصفهان فرستاد. چون خاقانی در این منظومه بیش از حد به خود پرداخته و از منزلت ادبی دیگر سخنوران کاسته بود، لذا جمال الدین محمد به عنوان اعتراض، چکامه بالا را سرود و برای او فرستاد. خاقانی در تحفه العراقین خود می گوید: در نوبت من هر آن که هستند *** دزدان

سخن بریده دستند کس را سخن بلند از این دست *** سو گند به مصطفی اگر هست! ر. ک: دیوان جمال الدین محمد اصفهانی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۶۲، ص ۸۵.

۴- سدره: نام درختی است بهشتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در شب معراج از کنار آن عبور کردند. آیه ۱۴ از سوره مبارکه نجم.

ای چرخ کبود، ژنده دلقی *** در گردن پیر خانقاهت

مه، طاسک (۱) گردن سمندت *** شب، طره پرچم سیاهت

جبریل، مقیم آستانت *** افلاک، حریم بارگاهت

چرخ ارچه رفیع، خاک پایت *** عقل ارچه بزرگ، طفل راهت

خورده ست خدا ز روی تعظیم *** سوگند به روی همچو ماهت (۲)

ایزد که رقیب (۳) جان، خرد کرد *** نام تو، ردیف نام خود کرد (۴)

(۲)

ای نام تو، دستگیر آدم (۵) *** وی خلق تو، پایمرد (۶) عالم (۷)

فراش درت، کلیم عمران *** چاوش رهن، مسیح مریم

از نام محمدیت، میمی *** حلقه شده این بلند طارم

تو در عدم و، گرفته قدرت *** اقطاع (۸) وجود زیر خاتم

در خدمت انبیا، مشرف *** وز حرمت آدمی، مکرم

از امر مبارک تو رفته *** هم بر سر حرفت خود آدم (۹)

نا بوده به وقت خلوت تو *** نه عرش و نه جبرئیل، محرم (۱۰)

نایافته عز التفاتی *** پیش تو، زمین و آسمان هم

کونین، (۱۱) نواله (۱۲) ای ز جودت *** افلاک، طفیلی وجودت (۱۳)

(۳)

روح الله، با تو خر سواری *** روح القدس، رکاب داری

از مطبخ تو سپهر، دودی *** وز موکب تو زمین، غباری

در شرح رموز غیب گویت *** بر ساخته عقل، کار و باری (۱۴)

عفت ز گناه، عذرخواهی *** جودت ز سؤال، شرم ساری

این: کیسه هر نیازمندی *** وان: عُدَّت (۱۵) هر گناه کاری

-
- ۱- طاسک: آویزه های زینتی که از یال و گردن اسب و سایر مرکب ها می آویختند.
 - ۲- اشاره دارد به آیه ۷۲ از سوره «الحجر»: لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَيْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ. یعنی: به جان تو سوگند که آنان در مستی (غرور آفرین خود) فرورفتگانند.
 - ۳- رقیب: مراقب، نگاهبان.
 - ۴- در بسیاری از آیات کریمه قرآن، نام مبارک پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) با نام خود همراه آمده است.
 - ۵- یعنی: نام تو، حضرت آدم (علیه السلام) را به توبه رهنمون شد تا رهایی یافت.
 - ۶- پائِمرد: شفیع، واسطه، دستگیر.
 - ۷- یعنی خلقت تو باعث آفرینش عالم شد: لولاك لما خَلَقْتُ الافلاك.
 - ۸- اِقطاع: قطعه ای از زمین که توسط سلاطین و حاکمان جهت امرار معاش در اختیار سپاهیان و ملازمان خود قرار می دادند.
 - ۹- یعنی به اشاره تو، توبه حضرت آدم (علیه السلام) پذیرفته شد و رسالت خود را ادامه داد.
 - ۱۰- اشاره دارد به جریان شب معراج که جبرئیل از همراهی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بازماند.
 - ۱۱- کَوْنین: دو عالم، دنیا و آخرت.
 - ۱۲- نِواله: لقمه، مقداری از غذا که به کسی دهند.
 - ۱۳- اشاره دارد به حدیث: لولاك لما خَلَقْتُ الافلاك: اگر تو نبود، آسمان ها را نمی آفریدم.
 - ۱۴- یعنی: عقل با پرداختن به اسرار غیبی تو برای خود مشغله ای فراهم آورده است.
 - ۱۵- عُدَّت: در اینجا به معنای توانایی و سرمایه.

بر بوی (۱) شفاعت تو مانده ست *** ابلیس، چنان امیدواری

آری چه شود اگر بشوید *** لطف تو، گلیم خاک ساری

بی خردگی ست، (۲) ناامیدی *** در عهد تو چون بزرگواری

آنجا که ز تو نواله (۳) پیچند *** هفت و شش و پنج و چار هیچ اند (۴)

(۴)

ای مسند تو و رای افلاک *** صدر تو (۵) و خاک توده؟ حاشاک!

هرچ آن سمت حدوث (۶) دارد *** در دیده همت تو، خاشاک

طغرای جلال تو، لَعْمُرُک (۷) *** منشور ولایت تو: لولاک (۸)

نه حقه و هفت مهره، (۹) پشت *** دست تو و دامن تو، زان پاک

در راه تو زخم، مَحْضِ مرهم *** بر یاد تو زهر، عین تریاک (۱۰)

در عهد نبوت تو، آدم *** پوشیده هنوز خرقة خاک (۱۱)

تو کرده اشارت از سزائنگشت *** مه، قرطه (۱۲) پرنیان زده چاک

نقش صفحات رایت تو: *** لولاک لَمَا خَلَقْتُ الافلاک (۱۳)

خواب تو، و لاینام قلبی (۱۴) *** خوان تو، آيْتُ عِنْدَ رَبِّي (۱۵)

(۵)

ای آرزوی قدر، لقای (۱۶) *** وی قبله آسمان، سرایت

در عالم نطق، هیچ ناطق *** ناگفته سزای تو ثنایت

هر جای که خواجه ای، غلامت *** هر جای که خسروی، گدایت

هم تابش اختران، ز رویت *** هم جنبش آسمان، برایت

جان داروی (۱۷) عاشقان، حدیث *** قفل دل گمراهان، دعایت

اندوخته سپهر و انجم *** برنا مده ده یک عطایت (۱۸)

بر شهپر جبرئیل، نه زین *** تالاف زند ز کبریایت (۱۹)

- ۱- بر بوی: به امید.
- ۲- بی خردگی ست: نشانه بی روزی بودن و گرسنگی است.
- ۳- نواله: لقمه، گلوله ای از خمیر آرد که برای خوردن از آن استفاده می کردند.
- ۴- یعنی: هفت آسمان، شش جهت، پنج حس و عناصر اربعه.
- ۵- صدر تو: سینه تو.
- ۶- حدوث: به وجود آمدن چیزی.
- ۷- اشاره دارد به آیه ۷۲ سوره حجر: لَعْمُرُكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ .
- ۸- اشاره است به حدیث: لولاك لَمَا خَلَقْتُ الْاَفلاك.
- ۹- نه حقه و هفت مهره: نه آسمان و هفت اختر.
- ۱۰- تریاک: تریاق، پاد زهر.
- ۱۱- یعنی: قامت تو هنگامی به شرف رسالت آراسته شد که هنوز حضرت آدم (علیه السلام) آفریده نشده بود و اشاره دارد به حدیث: كُنْتُ نَبِيًّا وَّ اَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ.
- ۱۲- قرطه: پیراهن، جامه.
- ۱۳- اشاره به حدیث قدسی است.
- ۱۴- اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): يَنَامُ عَيْنِي وَا- يَنَامُ قَلْبِي: چشم من به خواب می رود ولی قلبم را خواب نمی برد.
- ۱۵- حدیثی نبوی (صلی الله علیه و آله) است درباره شب معراج: شب را در محضر الهی به پایان بردم.
- ۱۶- لقا: دیدار.
- ۱۷- جان دارو: نوش دارو.
- ۱۸- یعنی آنچه آسمان و ستارگان در خزانه خود اندوخته اند یک دهم عطای تو به نیازمندان نمی شود.
- ۱۹- یعنی: بر شهپر جبرئیل - فرشته وحی الهی - قدم بگذار تا از شکوه و جلالی که به او بخشیده ای دم زند.

بر دیده آسمان قدم نه *** تا سر مه کشد ز خاک پایت

ای کرده به زیر پای، کونین (۱) *** بگذشته ز حدّ قاب قوسین (۲)

(۶)

ای از نفس تو، صبح زاده *** آهت، در آسمان گشاده

علم تو، فضول جهل برده *** حلم تو، غرور کفر داده

در حضرت قدس، (۳) مسند تو *** بر ذروه (۴) لامکان نهاده

آدم ز مشیمه (۵) عدم نام *** در حجر (۶) نبوت تو زاده

تو کرده چو جان فلک سواری *** در گرد تو، انبیا پیاده

خورشید فلک چو سایه در آب *** در پیش تو، بر سر ایستاده

از لطف و ز عنفت (۷) آب و آتش *** اندر عرق و تب او فتاده

آن، در بر ساوه غوطه خورده (۸) *** وین، در دل فارس جان بداده (۹)

خاک قدم تو، اهل عالم *** زیر علم تو، نسل آدم

(۷)

ای حجره دل به تو منور *** وی عالم جان ز تو معطر

ای شخص تو، عصمت مجسم *** وی ذات تو، رحمت مصور

بی یاد تو، ذکرها مزور (۱۰) *** بی نام تو وردها، مَبْتَر (۱۱)

خاک تو، نهال شاخ طوبی *** دست تو، زهاب (۱۲) آب کوثر

ای از نفس نسیم خلقت *** نه گوی فلک چو گوی عنبر

از «يَعْصِمُكَ اللَّهُ» (۱۳) ایئت جوشن (۱۴) *** وز «يَعْفِرُكَ اللَّهُ» (۱۵) آنت مغفر (۱۶)

تو ایمنی از حدوث، گو باش *** عالم همه خشک، یا همه تر

تو فارغی از وجود، گو شو *** بطحا همه سنگ، یا همه زر

طاووس ملائکه، (۱۷) بریدت (۱۸) *** سرخیل مُقَرَّبان، مریدت

۱- یعنی: ای پیامبری که پای بر فرق دو عالم نهاده ای.

۲- اشاره دارد به آیه ۹ از سوره مبارکه النجم: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: آن قدر در شب معراج، بالا رفتی که به اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر از آن در میانه باقی ماند.

۳- قدس: در پیشگاه حضرت باری تعالی.

۴- ذروه: بالای هر چیزی، در علم نجوم دورترین نقطه مدار ستاره از زمین.

۵- مشیمه: بچه دان.

۶- حجر: حفظ، حمایت، آغوش.

۷- عُنف: درشتی و سختی، اجبار.

۸- اشاره دارد به خشک شدن دریاچه ساوه.

۹- اشاره دارد به خاموش شدن آتش کده پارس.

۱۰- مُزَوَّر: به تزویر آلوده.

۱۱- مُبْتَر: ابتر شده، دم بریده، ناقص.

۱۲- زهاب: سرچشمه، جایی که آب از آنجا بجوشد.

۱۳- برگرفته شده از آیه ۶۷ از سوره مبارکه مائده: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. یعنی: ای پیامبر! آن چه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده (به مردم) ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی رسالت الهی خود را انجام نداده ای، و بدان که خداوند تو را از شر مردم در امان نگاه خواهد داشت، به درستی که خداوند، گروه کافران را هدایت نمی کند.

۱۴- اینت جوشن: زره تو این بس.

۱۵- برگرفته شده از آیه ۲ از سوره شریفه فتح: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. یعنی: تا خدا تو را بیامرزد - از هر چه گناه گذشته و خطای آینده - و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت نماید.

۱۶- انت مغفر: آن، زره زیر کلاه خود تو بس.

۱۷- طاووس ملائکه: جبرئیل امین.

۱۸- برید: پیک.

(۸)

ای دست کش (۱) تو، این مُقَرَّنَس (۲) *** وی دست خوش تو، این مُقَوَّس (۳)

ای خاشک دانت، (۴) سقف ازرق (۵) *** وی شادِ روانت، (۶) چرخِ اطلس

چون روح ز عیب‌ها منزّه *** چون عقل ز نقص‌ها مقدّس (۷)

از بنگه تو کمینه شش طاق (۸) *** این چرخِ معلقِ مسدّس (۹)

شد شهر روان (۱۰) به فزّ نامت *** این فِلسِ مُکَلَّس (۱۱) مُطَلَّس (۱۲)

در مدح تو هر جماد، ناطق *** در وصف تو هر فصیح، اَخرَس (۱۳)

از عهد تو تا به دور آدم *** در خیل تو هر چه ز انبیا کس (۱۴)

هم کوسِ نبوت تو، در پیش *** هم چتر رسالت تو، از پس

فلح (۱۵) نَدَب (۱۶) «بَقِیَّتْ وَحْدِی» (۱۷) *** قفلِ درِ «لَا نَبِیَّ بَعْدِی» (۱۸)

(۹)

ای شرع تو چیره چون شب و روز *** وی خیل تو بر ستاره، پیروز

ای عقلِ گره‌گشای معنی *** در حلقه درس تو، نوآموز

ای تیغ تو، کفر را کفنُ باف *** نعلین تو، عرش را کله دوز

ای مذهب‌ها ز بعثت تو *** چون مکتب‌ها به عید نوروز

ای موی تو، رنگِ کِسوت (۱۹) شب *** وز روی تو، نور چهره روز

حلم تو، شگرفِ دوزخِ آشام *** خشم تو، عظیمِ آسمان سوز

ماه سرِ خیمه جلالت *** در عالمِ علو (۲۰)، مجلسِ افروز

بنمود نشان روی فردا *** آینه معجز تو، امروز

- ۱- دست کش: فقیر، نیازمند، اسیر.
- ۲- مُقَرَّنَس: کنایه از آسمان.
- ۳- مُقَوَّس: کمانی، گوژپشت، کنایه از آسمان.
- ۴- خاشاک دان: صندوقچه، ظرف فلزی که در آن نان نگه می داشتند.
- ۵- اَزْرَق: کبود، نیلی.
- ۶- شادِ روان: سراپرده بزرگان، پرده ایوان سلاطین.
- ۷- مَقْدَس: پاک و پاکیزه.
- ۸- شش طاق: نوعی پرده شش ضلعی.
- ۹- مَسْدَس: شش طبقه ای، شش جهتی.
- ۱۰- شهر روان: سکه مسی و کم ارزش.
- ۱۱- مُکَلَّس: طلای ذوب شده.
- ۱۲- مُطَّلَس: ساده و بی نقش.
- ۱۳- اَخْرَس: گنگ و لال، کند زبان، الکن.
- ۱۴- اشاره دارد به حدیث: ما مِنْ نَبِيٍّ مِنْ وُلْدِ آدَمَ (علیه السلام) اِلَى مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) الْاَوَّلِ وَ هُمْ تَحْتَ لِتَوَاءِ مُحَمَّدٍ (سفینه البحار مرحوم محدث قمی؛ احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی، سید ضیاء الدین دهشیری).
- ۱۵- فَلَاح: پیروزی، رستگاری.
- ۱۶- نَدَب: گریستن برای مرده، فراخواندن کسی.
- ۱۷- بَقِيَّتُ وَحْدِي: گویند که در حدیث معراج آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: به جایی رسیدم که جبرئیل ماند و من تنها ماندم.
- ۱۸- اشاره دارد به کلام رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) که بعد از من پیامبری مبعوث نخواهد شد.
- ۱۹- کَسَوْتُ: لباس، رخت، جامه.
- ۲۰- عَلُو: بلندترین چیز.

(۱۰)

ای سایه ز خاک بر گرفته *** وز روی تو نور، خور(۱) گرفته

ای بال گشاده باز چترت *** عالم همه زیر پر گرفته

طوطی شکر نثار نطقت *** جان ها همه در شکر گرفته

افکنده وجود را پس پشت *** پس فقر فکنده، بر گرفته

از بهر قبول توبه خویش *** آدم سخن تو در گرفته

آنجا که نشیمن تو، طوبی *** موسی، ره طور بر گرفته(۲)

در مکتب تو ز شوق نامت *** لوح «آرنی»(۳) ز سر گرفته

تا حصن(۴) تو، نسج عنکبوت(۵) ست *** «أوهن»(۶) نه، که أخصنُ البيوت(۷) ست

(۱۱)

هر آدمیی که او ثنا گفت *** هزج آن نه ثنای تو، خطا گفت

خود خاطر شاعری چه سنجد؟ *** نعت تو، سزای تو خدا گفت

گرچه نه سزای حضرت توست *** بپذیر هر آنچه این گدا گفت

هر چند فضول گوئی مردی ست *** آخر نه ثنای مصطفی گفت؟!

در عمر هر آنچه گفت یا کرد *** نادانی کرد و، ناسزا گفت

زان گفته و کرده گر پرسند *** کز بهر چه کرد؟ یا چرا گفت؟

این خواهد بود(۸) عُدَّت(۹) او *** کفاره هر چه کرد یا گفت

تو محو کن از جریده(۱۰) او *** هر هرزه که از سر هوا گفت

چون نیست بضاعتی(۱۱) ز طاعت *** از ما گنه و، ز تو شفاعت(۱۲)

۱- خور: مخفف خورشید.

۲- اشاره دارد به آیه ۴۳ از سوره اعراف: وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ، قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ.

۳- اشاره دارد به آیه ۴۳ از سوره اعراف: وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ، قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ.

۴- حصن: حصار، بارو، قلعه.

۵- اشاره است به پناه بردن رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) به غار در هنگام هجرت به یثرب (مدینه)، که عنکبوتی به فرمان خدا بر در ورودی غار تازی تنید، و همین امر موجب گمراهی دشمنان آن حضرت و تغییر مسیر آنها گردید.

۶- اَوْهَن: سست ترین. اشاره دارد به آیه ۴۱ از سوره شریفه عنکبوت: مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ، كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. یعنی: حکایت کسانی که جز خدا برای خود، یاران و دوستانی گرفتند به حکایت عنکبوت همانند است که برای خود خانه ای ساخت، و به درستی که سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است اگر بدانند.

۷- أَحَصَنُ الْبُيُوتِ: محکم ترین خانه ها. یعنی اگر مشیت الهی اقتضا کند که از بندگان صالح خود با تارهایی از عنکبوت محافظت فرماید، این تارها نه تنها سست ترین نیستند، بلکه به خواست خدا محکم ترین بنایند.

۸- این خواهد بود: این ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله) در روز قیامت مایه و سرمایه عبادی من خواهد بود.

۹- عُدَّتْ: لوازم معاش، ساز و برگ زندگی.

۱۰- جریده: نامه اعمال.

۱۱- بِيضَاعَت: سرمایه، مال و مکتب.

۱۲- دیوان کامل جمال الدین محمد اصفهانی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی،

چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۲ تا ۱۱.

۶- حکیم افضل الدین خاقانی شروانی

۶- حکیم افضل الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵هـ- . ق) معروف به حسان العجم در حدود سال ۵۲۰هـ- . ق در روستای ملهملو از توابع شروان از مادری عیسوی زاده شد که بعدها اسلام را پذیرفت.

پس از درگذشت پدرش - که به نجاری اشتغال داشت - تحت کفالت عمویش کافی الدین که طیبی فرزانه بود، درآمد و به سفارش او به تحصیل علوم متداول زمانه خود پرداخت و چون به مراتب والای علمی نایل آمد، عمویش او را حسان العجم نامید و خاقانی نیز به همین نکته اشاره دارد:

چون دید که در سخن تمامم *** حسان عجم نهاد نامم

خاقانی پس از درگذشت عمویش به خدمت شاعر نام آشنای آن روزگار ابوالعلاء گنجوی رسید در حالی که فقط بیست و پنج سال از عمر وی می گذشت.

خاقانی در محضر ابوالعلاء گنجوی به تکمیل آموخته های علمی خود پرداخت و چون استاد مراتب شایستگی وی را احراز کرد، دختر خود را به عقد او درآورد و خاقانی توسط همو به دربار خاقان اکبر، منوچهر شروان شاه راه یافت. ولی بعدها با بروز اختلاف در میانه آن دو، به هجو هم دیگر پرداختند!

خاقانی با حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۵۹۸هـ- . ق)، جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸هـ- . ق)، اثیرالدین اخسیکی (متوفای ۵۶۳هـ- . ق)، رشید الدین وطواط (متوفای ۵۷۳هـ- . ق)، ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸هـ- . ق)، انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵هـ- . ق) هم روزگار بود. حکیم نظامی با او سابقه دوستی داشته و مرگ خاقانی بر وی گران آمد و در رثای او سروده ای دارد که این بیت را از آن برگزیدیم:

همی گفتم که: خاقانی در یغاگوی من باشد *** در یغا من شدم آخر در یغا گوی خاقانی

و با مقایسه سال در گذشت این دو شاعر توانا درمی یابیم که حکیم نظامی سه سال پس از خاقانی شروانی در سال (۵۹۸ هـ - ق) در گذشته است.

خاقانی ۲۴ سال پایانی عمر خود را در تبریز گذرانید و این هنگامی بود که جوان بیست ساله خود رشیدالدین را به سال ۵۷۱ هـ - ق از دست داد و سرانجام به سال ۵۹۵ هـ - ق در همان شهر در گذشت و در مقبره الشعراء واقع در محله سرخاب به خاک سپرده شد.

خاقانی به جز دیوان اشعارش که افزون از بیست و دو هزار بیت است، منظومه ای دارد در قالب مثنوی به نام تحفه العراقین که مشاهدات خود را در سفر حج و به هنگام اقامت در مکه و مدینه به رشته نظم کشیده، و منشآت وی نیز که حاوی مکاتبات اوست به اهتمام آقای محمد روشن چاپ و منتشر شده است. (۱)

از خاقانی چندین قصیده شیوای نبوی (صلی الله علیه و آله) بر جای مانده که به نقل مطلع آنها در اینجا بسنده می کنیم:

عروس عافیت آن گه قبول کرد مرا *** که عمر، پیش بها دادمش به شیربها (۲)

جوشن صورت رها کن، در صف مردان در آ *** دل طلب کز دار ملک دل توان شد پادشا (۳)

سریر فقر، تو را سر کشد به تاج رضا *** تو سر جیب هوس در کشیده، اینت (۴) خطا (۵)

۱- برای آشنایی بیشتر با شرح احوال و آثار حکیم خاقانی شروانی به این منابع رجوع کنید: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۹؛ سخن و سخنوران، ص ۶۱۲؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق، ص ۸۳؛ دویست سخنور علی نظمی، ص ۸۵ تا ۸۸؛ بهارستان جامی، ص ۱۰۹؛ نفحات الانس، ص ۶۰۷؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۸۸؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۱۶؛ مرآت الخیال، ص ۲۹؛ آتشکده آذر، ص ۳۶؛ مجمع الفصحای هدایت، ج ۲، ص ۶۰۸؛ تذکره ریاض العارفین، ص ۳۰۹؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۲۸۰؛ لباب الالباب عوفی، ص ۴۰۵؛ تاریخ گزیده، ص ۸۱۸؛ مقدمه دیوان خاقانی به قلم علی عبدالرسولی و نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، ص ۲۱۲.

۲- دیوان خاقانی شروانی به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۵۷، ص ۴ تا ۷.

۳- پادشا: پادشاه، دیوان خاقانی، ص ۲ تا ۴.

۴- اینت: این تو را.

۵- دیوان خاقانی شروانی، ص ۷ تا ۱۱.

طفلی هنوز، بسته گهواره فنا *** مرد آن زمان شوی، که شوی از همه جدا (۱)

ای پنج کوفته در دارِ ملک لا *** لا در چهار بالش وحدت کشد تو را (۲)

شروان چون رخ صبح آینه سیما بینند *** کعبه را، چهره در آن آینه پیدا کنند (۳)

مقصد اینجاست، ندای طلب اینجا شنوند *** بُختیان را ز جرس صبحدم آوا شنوند (۴)

قحط و فاست در بُنه آخر الزمان *** هان ای حکیم پرده عزلت بساز، هان! (۵)

سلسله ابر گشت زلف زره سان او *** قرصه خورشید شد، گوی گریبان او (۶)

صبح خیزان بین به صدر کعبه مهمان آمده *** جان عالم دیده و، در عالم جان آمده (۷)

خاقانی در منظومه تحفه العراقین خود، در خطابات متعددی که دارد به ستایش پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) پرداخته و ما به نقل ابیات آغازین این مثنوی های نبوی (صلی الله علیه وآله) بسنده می کنیم:

زَرین صدفی جواهر افزای *** در بحر کف محمّدت جای (۸)

آخر نه تو شاه اخترانی؟ *** کیوان ز برت به پاسبانی (۹)

- ۱- دیوان خاقانی شروانی، ص ۱۱ تا ۱۴.
- ۲- دیوان خاقانی شروانی، ص ۱۴ تا ۱۷.
- ۳- دیوان خاقانی شروانی، ص ۸۹ تا ۹۴. این مطلع قصیده ای است که به «حِرْزُ الحِجَاز» معروف شده است.
- ۴- دیوان خاقانی شروانی، ص ۱۰۱ تا ۱۰۵. این مطلع قصیده «کنز الزکاز» خاقانی است.
- ۵- دیوان خاقانی شروانی، ص ۳۱۴ تا ۳۱۷.
- ۶- دیوان خاقانی شروانی، ص ۳۷۱ تا ۳۷۶، خاقانی این قصیده را سه بار تجدید مطلع کرده است.
- ۷- دیوان خاقانی شروانی، ص ۳۷۷ تا ۳۸۳. این قصیده به تحفه العراقین و تفاحه الثقلین موسوم شده است.
- ۸- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی، سید ضیاء الدین دهشیری، بی جا، ۱۳۴۸، ص ۱۴۰ تا ۱۴۲.
- ۹- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی، سید ضیاء الدین دهشیری، بی جا، ۱۳۴۸، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

ما اعظم شأنک ای مظفر! *** ما اکرم وجهک ای مطهر! (۱)

ای کرده درین بنفشه گون مهد *** سلطان قدر تو را ولیعهد (۲)

ای قابل وحی و قابل حلم *** ای عامل عدل و عالم علم (۳)

ای سُبْحه انبیا، بیانت *** محراب ملایک، آستانات (۴)

خاقانی یک ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) نیز دارد در پنج بند و در بحر «هزج مثنی سالم» (چهار بار مفاعیلن) که بند پایانی آن را به مدح ابو اسحاق ناصرالدین ابراهیم - یکی از ممدوحان خود - اختصاص داده است، و ما در اینجا با حذف بند پایانی آن، به نقل چهار بند دیگر اکتفا می کنیم. لازم به توضیح است که در دیوان خاقانی این ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) در بخش ترجیع بندها قرار داده شده، و آقای علی عبدالرسولی مصحح محترم دیوان نیز در این مورد توضیحی نداده اند، (۵) و آقای سید ضیاءالدین دهشیری نیز که اثر گران سنگ نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی را تدوین و گردآوری نموده اند، این اثر خاقانی را با عنوان ترجیع بند نقل کرده اند! (۶) و نیازی به توضیح ندارد که تنها تفاوتی که دو قالب «ترجیع بند» و «ترکیب بند» با هم دارند، در ابیات میان بندی آنهاست که در قالب ترجیع بند یک بیت عیناً در پایان هر بند تکرار می شود، ولی در ترکیب بند، ابیات میان بندی متفاوت اند و از کلمات قافیه و ردیف های مختلفی برخوردارند، مانند همین ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) که ذیلاً از حکیم خاقانی شروانی نقل می کنیم:

- ۱- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، سید ضیاءالدین دهشیری، بی جا، ۱۳۴۸، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.
- ۲- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، سید ضیاءالدین دهشیری، بی جا، ۱۳۴۸، ص ۱۴۷ تا ۱۵۰.
- ۳- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، سید ضیاءالدین دهشیری، بی جا، ۱۳۴۸، ص ۱۵۱ تا ۱۵۴.
- ۴- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، سید ضیاءالدین دهشیری، بی جا، ۱۳۴۸، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- ۵- دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، ص ۴۵۸.
- ۶- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، سید ضیاءالدین دهشیری، ص ۱۳۵.

(۱)

دلا! از جان چه برخیزد؟ یکی جویای جانان شو *** چو سلطان اوست بر جان ها، غلام خاص سلطان شو
 هوا را از سر غیرت، قفای خاک پاشان زن *** خرد را از بُن دندان، حریف آب دندان (۱) شو
 تو را هم کفر و هم ایمان حجاب ست، ار تو عیاری *** نخست از کفر بیرون آی و، پس در خون ایمان (۲) شو
 اگر با خاک پاشانت سواری آرزو باشد *** تو از دیوان دیوان خیز و، زی (۳) قصر سلیمان شو
 اگر در پیش کاخ او، سواریت آرزو آید *** چو طفلان خوابگه بگذار و، زی مردان میدان شو
 گر او شبرنگ درتازد، تو خود را خاک میدان کن *** و او چو گان به کف گیرد، تو همچون گوی غلطان شو
 تو را یک زخم پیکانش ز بند خود برون آرد *** به صد فرسنگ استقبال آن یک زخم پیکان شو
 چو در جایی، همه او باش و چون از جای بگذشتی *** چه داری آرزو؟ آن کن، چه بینی؟ خوبتر آن شو
 تو آن مشنو که مرغ شوم خواهد جای ویران را *** گرت گنج دل آبادست، سوی کنج ویران شو
 تو بیرون از حرم زانی که خاقانیست بند تو *** ز خاقانی برون آی و، ندیم خاص خاقان شو
 وگر خواهی کزین منزل امان آن سرا یابی *** امانت دار یزدان را، نیابت دار حسان شو

۱- آب دندان: ساده لوح، نادان، گول.

۲- در خون ایمان شو: خون ایمان را بریز.

۳- زی: سمت، جانب، نزد.

رسول کاینات، احمد، شفیع خلق: ابوالقاسم *** جمال جوهر آدم، کمال گوهر هاشم

(۲)

به کوی عاشقی شرط است راه عقل نارفتن *** چو درد عشق پیش آید، به صد جان پیشوا(۱) رفتن

به کوی عشق هم، عشق ست رهبر زان که مردم را *** به امر پادشا(۲) باید به صدر(۳) پادشا رفتن

هوا را راه ده لکن نه آن راهی که تن خواهد *** که نزد عاشقان کفرست راه آن هوا رفتن

به هندستان(۴) اصلی شو برای مردم معنی *** به چین صورتی تاکی پی مردم گیا،(۵) رفتن؟

دل اندر بند جان نتوان به وصل دوست پیوستن *** بت اندر آستین نتوان به درگاه خدا رفتن

طریق عاشقی چو د؟ به دست بیخودی خود را *** به فتراک عدم بستن، به دنبال فنا رفتن

گه از سوز کشش در سور(۶) سر دلبران بودن *** گه از راه صفت در صف اصحاب صفا رفتن

جرس وار، ار تو را دردی ست، تا کی ناله ناکردن؟ *** نجیب(۷) آسا گرت باری ست، تا کی راه نارفتن

هنوز اندر بیابان باشی، آن ساعت که جانت را *** ازین کرخ(۸) فنا باید به بغداد بقا رفتن

ز تو تا غایت مقصد، چه یک روزه، چه صد ساله *** چو راهی در میان داری که می باید تو را رفتن

۱- پیشوا: پیش باز، استقبال.

۲- پادشا: پادشاه.

۳- صدر: پیشگاه.

۴- هندستان: مخفف هندوستان.

۵- مردم گیا: گیاهی که در چین می روید که صورت آدمی دارد و مردم آن سرزمین معتقدند که هر کس آن را بکند فوراً می میرد.

۶- سور: بارو، قلعه، حصار.

۷- نجیب: شتر و اصیل اسب و رهوار.

۸- کرخ: نام محله ای است در بغداد.

درین منزل ز سربازان پناهی ساز (خاقانی)! *** که ره پر لشکر جادوست نتوان بی عصا رفتن
 به ترک نفس گوی ار خاصه عشقی، که زشت آید *** رفیق بولهب بودن، طریق مصطفی رفتن
 مدارِ عالم خلقت، مراد خلقت آدم *** قوام مرکز سفلی، (۱) امام محضرت (۲) اعظم
 (۳)

اگر پای طلب داری، قدم در نه راه آنک *** شمار رهنمایان را قلم درکش، که ماه آنک
 نخست ار عاشقی خود را به راه جست او گم کن *** که خود ز آنجا ندا آید که ای گم گشته راه، آنک!
 به سربازی، توان دیدن بساط بارگاه او *** اگر داری سر این سر، در آن بارگاه آنک
 سری چَبود؟ (۳) برو دربار کاندلر کوی وصل او *** سری را صد سرست و، هر سری را صد کلاه آنک
 تو را چون عشق او پذیرفت، (۴) دعوی دو عالم کن *** که بر تحقیق این دعوی، قبول او گواه آنک
 چو دارالملک جانت را به مهر مهر او بینی *** مترس از رحمت غوغا به میدان آی، شاه آنک
 تو در چاه تحیر مانده، وز بهر خلاص او *** خیال او رسن در دست بر بالای چاه آنک
 برون تاز اسب همت را کجا بیرون ازین گنبد؟ *** و گر چرب آخورش (۵) خواهی، هم آب و هم گیاه آنک

-
- ۱- سفلی: عالم مُلک، کره خاکی، جهان ناسوت.
 - ۲- محضرت: عالم جبروت، پیشگاه رُبوبی.
 - ۳- چَبود: مخفف چه بُود؟
 - ۴- پذیرفت: مخفف پذیرفت.
 - ۵- چرب آخورش: نان خورش چرب، رزق فراوان.

بیا آهی که چون از تنگنای لب رها گردد *** تو را گویند: بر کیوان نگر، کایوان آه آنک
 ز صفّ تفرقه برخیز و، بر جمع صفا بگذر *** که از رندان سلطان: دل، سپاه اندر سپاه آنک
 به غفلت گرز (خاقانی) گناهی در وجود آمد *** به استغفار آن خُرده، بزرگی عذرخواه آنک
 حریف خاص «اَوْ اَذْنِي» محمّد کز پی جاهش *** سرآهنگان کونین اند، سرهنگان در گاهش

(۴)

شهنشاهی که درع (۱) شرع، بر بالای او آمد *** قَدْرُ دستی که فرق عرش، نَطْعِ (۲) پای او آمد
 ز درگاه قَدَمِ درتاخت تیغ و نطق همراهش *** ازل: دستور (۳) او گشت و ابد: مولای (۴) او آمد
 ملایک با زوارو، (۵) در لوای عصمت او شد *** خلائق با هزاهز، (۶) در رکاب رای او آمد
 به دست «لَا إِلَهَ» افکند شادروان (۷) «الَّا» را *** که تویق «رَسُولُ اللَّهِ» بر طغرای (۸) او آمد
 «تَبَارَكَ» (۹) خطبه او کرد و، سبحان نوبت او زد *** «لَعْمَرُكُ» (۱۰) تاج او شد، «قَابِ قَوْسَيْنِ» (۱۱) جای او آمد
 کبوتر پرده او داشت، سایه ی خیمه او شد *** زبان کشته پر زهر هم، گویای او آمد (۱۲)
 قلم بیگانه بود از دست گوهر بار او، لکن *** قدم، پیمانۀ نطق جهان پیمای او آمد

۱- دَرَع: زره.

۲- نَطْع: سفره چرمین، بساطی از پوست دَبَاغی شده.

۳- دَسْتُور: وزیر.

۴- مولا: بنده و غلام. از واژه های متضاد است با دو معنای کاملاً متفاوت.

۵- زوارو: رفت و آمد بسیار، آمد و شد.

۶- هزاهز: فتنه ای که مردم را به جنبش درآورد.

۷- شادروان: سراپرده، پرده بزرگ.

۸- طغرای: خطی که بر بالای فرمان ها می نوشتند کمانی وار به نام سلطان وقت که اعتبار امضا و تأیید پادشاه را داشته است.

۹- تَبَارَكَ: اشاره دارد به آیه ۱، از سوره مبارکه فرقان: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.

۱۰- لَعْمَرُكُ: اشاره دارد به آیه ۷۲ از سوره شریفه حجر: لَعْمَرُكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

۱۱- قَابَ قَوْسَيْنِ: اشاره دارد به آیه ۹ از سوره النجم درباره شب معراج: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.

۱۲- برای این بیت معنای روشنی نیافتیم.

شب خلوت که موجودات بر وی عرضه کرد ایزد *** جهان چون ذره ای در دیده بینای او آمد ...

امام شرع، سلطان طریقت، ناصرالدین، (۱) آن *** که تا رایات او آمد، نگون شد چتر بددینان (۲)

۱- ناصرالدین: ابو اسحاق ناصرالدین ابراهیم نام یکی از ممدوحان خاقانی.

۲- دیوان خاقانی، ص ۴۵۸ تا ۴۶۱؛ نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی، سید ضیاءالدین دهشیری، ص ۱۳۵ تا ۱۳۹ و ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۷ - حکیم نظامی گنجوی

۷ - حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۵۹۸ هـ - ق) ملقب به نظام الدین در شمار تواناترین و پرآوازه ترین شاعران پارسی گوشت و خمسه او از گنجینه های گران سنگ شعر فارسی به شمار می رود.

لطفعلی بیگ آذر بیگدلی مؤلف تذکره آتشکده آذر و تنی چند از تذکره نویسان بر این باورند که قم زادگاه نظامی است ولی اغلب تاریخ نگاران شهر گنجه را زادگاه او دانسته اند.

نظامی از سخنوران منبع الطبعی است که زبان خود را کمتر به مدح این و آن آلوده، و عمر خود را با کفاف و عفاف به سر برده است.

سال تولد و درگذشت این شاعر بزرگ به درستی مشخص نیست. در تذکره های گوناگون سال تولد او از ۵۵۳ تا ۵۴۰ هـ - ق ذکر شده و استاد ذبیح الله صفا سال ۵۳۰ هـ - ق را به صواب نزدیک تر دانسته اند. سال فوت نظامی در تذکره دولتشاه سمرقندی سال ۵۷۰ هـ - ق در آتشکده آذر سال ۵۸۹ هـ - ق در مجمع الفصحا سال ۵۷۶ هـ - ق و در تذکره نتایج الافکار سال ۶۰۲ هـ - ق آمده است. قدر مسلم این است که حکیم نظامی تا سال ۵۹۷ هـ - ق در قید حیات بوده است. او تاریخ نظم اسکندرنامه را این گونه به نظم کشیده است:

به تاریخ پانصد، نود، هفت سال *** که خواننده را زو نگیرد ملال

نوشتم من این نامه را در جهان *** که تا دور آخر بود جاودان

بنابراین اقوال دولتشاه و آذر بیگدلی و هدایت طبرستانی در مورد سال درگذشت وی بی اعتبار است. گروه دیگری از تذکره نگاران سال های ۵۹۸ و ۶۰۶ و ۶۱۴ هـ - ق را

به تفاوت به عنوان سال تاریخ مرگ نظامی نگاشته اند و ما با قراینی سال ۵۹۸هـ - ق را از میان آن برگزیده ایم. (۱)

نظامی، مثل اعلای شعر تمثیلی در زبان فارسی است و خمسه او بارها در ایران و سایر کشورها به چاپ رسیده است. دیوان قصاید و غزلیات و قطعات نظامی بالغ بر بیست هزار بیت داشته که متأسفانه بسیاری از آنها از میان رفته است.

از حکیم نظامی، منظومه های زیر در دست است:

۱- مخزن الأسرار به وزن «مفتعلن مفتعلن مفتعل» حدود ۲۲۶۰ بیت دارد که در بیست مقاله در اخلاق و مواعظ و حکم تدوین شده و به سال ۵۷۰هـ - ق کار سرودن آن پایان یافته است.

۲- خسرو و شیرین بر وزن «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل» دارای ۶۵۰۰ بیت است و از زیباترین آثار منظوم بیدلانه در زبان فارسی به شمار می رود و حکیم نظامی کار آن را در سال ۵۷۶هـ - ق به پایان برده است.

۳- لیلی و مجنون در وزن «مفعولُ مفاعلن فعولن» و حاوی ۴۷۰۰ بیت است و در سال ۵۸۸هـ - ق کار آن پایان یافته است.

۴- هفت پیکر که به بهرام نامه و هفت گنبد نیز موسوم است در وزن عروضی «فاعلاتن مفاعلن فعلان» سروده شده و حاوی ۵۱۳۶ بیت می باشد.

۵- اسکندرنامه دارای وزن عروضی «فعولن فعولن فعولن فعول» دارای ۱۵۰۰ بیت است و در دو قسمت شرفنامه و اقبال نامه سامان یافته است.

حکیم نظامی در شعر توحیدی و شعر نیایشی و شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) دستی به تمام دارد و سرآغاز منظومه های وی با این قبیل اشعار آیینی زینت درخوری یافته است. برای تیمن و تبرک به نقل چند نمونه از مثنوی های نبوی (صلی الله علیه و آله) او بسنده می کنیم:

محمد کافرینش هست خاکش *** هزاران آفرین بر جان پاکش

چراغ افروز چشم اهل بینش *** طراز کارگاه آفرینش

۱- سیری در تاریخ زندگی و برگزیده اشعار نظامی گنجوی، محمد علی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات حضور، ۱۳۸۳، ص ۱۴ تا ۱۷.

ریاحینُ بخش باغ صبحگاهی *** کلید مخزن گنج الهی
 به معنی، کیمیای خاک آدم *** به صورت، توتیای چشم عالم
 ز شرع خود نبوت را نُوی داد *** خرد را در پناهش پیروی داد
 اساس شرع او، ختم جهان ست *** شریعت ها بدو، منسوخ (۱) از آن ست
 به معجز، بدگمانان را خجل کرد *** جهانی سنگدل را، تنگدل کرد
 سریر (۲) عرش را نعلین او، تاج *** امین وحی و صاحب سِر معراج
 خلیل از خلیتاشان (۳) سپاهش *** کلیم از چاوشان بارگاهش
 من آن تشنه لب غمناک اویم *** که او آب من و، من خاک اویم
 به خدمت کرده ام بسیار تقصیر *** چه تدبیر ای نَبیُّ الله! چه تدبیر؟!
 کنم درخواستی زان روضه پاک *** که یک خواهش کنی در کار این خاک
 بر آری دست از آن بُرد یمانی (۴) *** نمایی دستبرد، آن گه که دانی (۵)
 کالهی بر نظامی کار بگشای *** ز نقش کافرش زُنار (۶) بگشای
 دلش در مخزن آسایش آور *** بر آن بخشودنی، بخشایش آور
 اگرچه جرم او کوه گران است *** تو را دریای رحمت بیکران است
 بیامرزش، روان آمرزی آخر *** خدای رایگان آمرزی آخر (۷)

* * *

ای شاه سوار ملک هستی *** سلطان خرد به چیره دستی

ای ختم پیمبران مُرسل *** حلویا پسین و ملح اوّل (۸)

هرک (۹) آرد با تو خودپرستی *** شمشیر ادب خورد دو دستی

ای بر سر سدره (۱۰) گشته راهت *** وی منظر عرش، پایگاهت

ای خاک تو، توتیای بینش *** روشن به تو، چشم آفرینش

ای سید بارگاه کونین (۱۱) *** نَسَابَه (۱۲) شهر «قَاب قَوْسین» (۱۳)

۱- مَنسوخ: باطل شده، از میان رفته، بی اعتبار شده.

۲- سَریر: تخت سلطنت.

۳- خلیتاش: بزرگ قوم، امیر یک طایفه.

۴- بُردِ یمانی: پارچه ظریف و گرانبهایی که در یمَن می بافند.

۵- یعنی: به هنگام اجابت دست خود را به دعا بگشایی.

۶- زُنار: کمربندی که مسیحیان بر کمر بندند، رشته ای که پیروان آیین حضرت مسیح (علیه السلام) از گردن می آویزند.

۷- منْظومه خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی وحید دستگردی، به کوشش دکتر حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۰ تا ۱۲.

۸- یعنی: آخرین حلوی سفره نبوت و اولین نمک خوان وجود.

۹- هَرک: مخفّف: هر که.

۱۰- سِدْره: سدره المنتهی، درختی در بهشت، درختی در آسمان هشتم.

۱۱- کونین: دو عالم، دنیا و آخرت.

۱۲- نَسَابَه: کسی که در علم رجال و نَسَب شناسی خبره باشد.

۱۳- قَاب قَوْسین: اشاره به آیه کریمه دارد پیرامون معراج رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله).

رفته ز ورای عرش والا *** هفتاد هزار پرده بالا

ای صدرنشین عقل و جان هم *** محراب زمین و آسمان هم

گشته زمی (۱)، آسمان ز دینت *** نی نی، شده آسمان زمینت

شش هفت هزار سال بوده *** کاین دبدبه را جهان شنوده (۲)

ای عقل نواله پیچ (۳) خوانت *** جان، بنده نویس آستانت

هر عقل که بی تو، عقل بُرده *** هر جان که نه مرده تو، مرده

ای کُیت و نام تو مؤید *** بوالقاسم و، آن گهی محمّد

عقل ارچه خلیفه ای شگرف ست *** بر لوح سخن، تمام حرف ست

هم مَهر مؤیدی، ندارد *** تا مَهر محمّدی، ندارد

ای شاه مقرّبان درگاه *** بزم تو، ورای هفت خرگاه (۴)

صاحب طرف ولایت جود *** مقصود جهان، جهان مقصود

سزجوش خلاصه معانی *** سرچشمه آب زندگانی

آن کیست که بر بساط هستی *** با تو نکند چو خاک، پستی؟!

اکسیر تو داد خاک را لُون (۵) *** وز بهر تو آفریده شد کون (۶)

سر خیل تویی و، جمله خیل اند *** مقصود تویی، همه طُفیل اند

سلطان سریر کایناتی *** شاهنشاه کشور حیاتی (۷)

در معراج پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

ای نقش تو معراج (۸) معانی *** معراج تو، نقل (۹) آسمانی

از هفت خزینه (۱۰) در گشاده *** بر چار گهر (۱۱) قدم نهاده

از حوصله زمانه تنگ *** بر فرق فلک زده، شاهنگ

چون شب علم سیاه برداشت *** شبرنگ تو، رقص راه برداشت

۱- زَمی: مخفّف زمین.

۲- کنایه از این که از زمان خلقت حضرت آدم(علیه السلام) تا ظهور حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ۶ تا ۷ هزار سال طول کشیده است.

۳- نِواله پیچ: لقمه پیچ.

۴- هفت خرگاه: کنایه از هفت آسمان.

۵- لُون: رنگ، فام.

۶- کون: عالم آفرینش.

۷- منظومه لیلی و مجنون، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ اوّل، ۱۳۷۶، ص ۸ تا ۱۱.

۸- مَعرج: عروجگاه، محلّ عروج.

۹- نَقْل: انتقال، جابجایی.

۱۰- هفت خزینه: کنایه از هفت آسمان.

۱۱- چهار گهر: کنایه از عناصر اربعه: آب و باد و خاک و آتش.

خلوتگه عرش گشت جایث *** پرواز پری گرفت پایت(۱)

سر بر زده از سرای فانی *** بر اوج سرای اُم هانی

جبریل رسید، طوق در دست *** کز بهر تو، آسمان کمر بست

برخیز هلا! نه وقت خواب ست *** مه، منتظر تو آفتاب ست

زهره، طبق نثار بر فرق *** تا نور تو کی بر آید از شرق؟

خورشید به صورت هلالی *** زحمت ز ره تو کرده خالی

مَرِیخ، ملازم یتاقت(۲) *** موبک رؤ کمترین وُشاق(۳)

دَرّاجه مشتری(۴) بدان نور *** از راه تو گفته: چشم بد دور

کیوان، علم سیاه بر دوش *** در بندگی تو، حلقه در گوش

در کوبه چنین غلامان *** شرط ست برون شدن خرامان

امشب، شب قدرت توست بشتاب *** قدر شب قدر خویش دریاب(۵)

۱- یعنی: پای مبارک تو همانند بال مرغان، به پرواز درآمد.

۲- یتاق: مراقب، نگهبان.

۳- وُشاق: غلام، بنده.

۴- دَرّاجه مشتری: برج مشتری.

۵- منظومه لیلی و مجنون، ص ۱۲ و ۱۳. برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار حکیم نظامی گنجوی به این منابع مراجعه کنید: دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی به کوشش سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فروغی، بی تا؛ احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۴؛ سیری در تاریخ زندگی و برگزیده اشعار نظامی گنجوی، محمد علی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات حضور، چاپ اول، سال ۱۳۸۳، ص ۱۴ تا ۳۴؛ تاریخ ادبیات براون، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۷۹۸؛ تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق، ص ۸۹؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۷۱؛ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۱۹؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۱؛ قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۵۸۹؛

لباب الالباب، ص ۵۲۹؛ نفحات الانس، ص ۶۰۸؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۱۴۲؛ تاریخ گزیده، ص ۸۲۶؛ تذکره هفت
اقلیم، ج ۲، ص ۴۹۳؛ تذکره آتشکده آذر، ص ۲۴۳؛ بهارستان جامی، ص ۱۱۴؛ مجالس النفایس، ص ۳۵۲؛ مجمع الفصحاء،
ج ۳، ص ۱۴۱۲؛ ریاض العارفین، ص ۲۴۱؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۲۷۹.

بخش پنجم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده هفتم

اشاره

در سده هفتم با چهره‌هایی آشنا می‌شویم که در شعر و عرفان اسلامی از منزلت والایی برخوردارند و آثار منظوم تنی چند از آنان در ردیف آثار ماندگار زبان فارسی است.

۱ - نظام الدین محمود قمری اصفهانی

۱ - نظام الدین محمود قمری اصفهانی (متوفای ۵۹۹ یا ۶۱۴ هـ - ق) از سخنوران توانا و گمنام زبان فارسی است که در شعر غالباً (نظام) و گاهی (محمود) تخلص می‌کرده است.

قمری اصفهانی در روزگار اتابکان فارس (۵۴۳-۶۶۳ هـ - ق) می‌زیسته و بعضی از آنان را ستوده است. آثار وی بر شیوه سبک خراسانی استوار است و دیوان فعلی اش بالغ بر دو هزار بیت دارد (۱) و ارادت قلبی او به ساحت مقدس اهل بیت عصمت (علیهم السلام) در آثارش موج می‌زند. ازوست:

چو فروغ صبح پیری، بدمید گرد رخسار *** نفسی ز خمر غفلت نشوی هنوز بیدار

حسدست و حرص و شهوت سبب زبونی مرد *** غضب ست و کبر و کینه، سبب جفا و آزار

۱- دیوان نظام الدین محمود قمری اصفهانی، به اهتمام تقی بینش، مشهد، انتشارات باران، ۱۳۶۳، ص ۹ تا ۱۲.

اگر ت نجات باید، به پناه مصطفی شو *** و گرت حیات باید به حریم کعبه روی آر(۱)

گفت شخصی که: این قصیده نغز *** مدحت کیست پر صفا گشته

گفتمش: مدح سرفراز عراق *** آن ز جان، خاک مصطفی گشته

آن محمّد به نام و، همچو علی *** هیچ گرد مُحال ناگشته(۲)!

رام اشارات توست، چرخ بدین توسنی(۳) *** مدح دیدار توست مهر بدین انوری

شمّه ای از خُلق تو گر به چمن بگذرد *** تر شود از آب شرم روی گل آذری

حیدر و حاتم تویی، زان که گه رزم و بزم *** با کرم حاتمی، با هنر حیدری

گر ز سلیمان به غضب، مُهر جدا کرد دیو *** ملک سلیمان بود بابت دیو و پری

سوی سلیمان بگیر، غضب شیاطین بهل *** لایق دیوان بود خاتم پیغمبری(۴)

محمّد سیرتی کاندرد مدیحش *** ز طبع من خورد تشویر(۵) حسان(۶)

به نزد رای او خورشید، تیره *** به جنب فکرت او عقل، نادان(۷)

تو مصطفی شکوهی و، نشگفت اگر شود *** چاکر به فر مدح تو، حسان روزگار

۱- دیوان نظام الدین محمود قمری اصفهانی، به اهتمام تقی بینش، مشهد، انتشارات باران، ۱۳۶۳، ص ۳۵ و ۳۷.

۲- دیوان نظام الدین محمود قمری اصفهانی، به اهتمام تقی بینش، مشهد، انتشارات باران، ۱۳۶۳، ص ۸۲.

۳- توسنی: بی قراری و ناآرامی.

۴- دیوان قمر اصفهانی، ص ۹۰ و ۹۱.

۵- تشویر:

۶- حسان: حسان بن ثابت از شعرای پرآوازه عرب در صدر اسلام.

۷- دیوان قمر اصفهانی، ص ۱۱۷.

یاری ز بخت نیست، و گر نه بُردمی *** گوی هنر ز جمله اقران روزگار(۱)

به طوری که ملاحظه کردید این شاعر مدیحه سرا مدیحه مستقلی در ستایش رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نداشت، بلکه گاهی به هنگام مدیحت ممدوحان خود به مناسبت از آن حضرت یاد کرده ولی مزیتی که این گونه آثار او نسبت به همگان دارد، پرهیز از مبالغه های نامتعارف و اغراق های غیر منطقی است هر چند این آثار مناقبی نیز گاهی از این آسیب ها در امان نمانده و مقوله های ناخوشایندی در آنها راه یافته است.

۱- دیوان قمر اصفهانی، ص ۵۴. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار قمر اصفهانی به این منابع مراجعه کنید: مقدمه دیوان قمری اصفهانی؛ ریاض الشعراى واله داغستانی؛ صحف ابراهیم؛ مجمع الفصحای هدایت طبرستانی.

۲ - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

۲ - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷هـ - ق) با کنیه ابو حامد و تخلص (عطار) و (فرید) از شاعران بنام و عرفای پرآوازه سده ششم و نیمه اول سده هفتم هجری است. وی حدود سال ۵۳۰هـ - ق در روستای کدکن از توابع نیشابور به دنیا آمد و چون پدرش به شغل داروفروشی اشتغال داشت، او نیز همین پیشه را در پیش گرفت و ضمناً به درمان بیماران نیز پرداخت و کار دو منظومه مشهور مصیبت نامه و الهی نامه خود را در همان ایام به پایان برد:

مصیبت نامه کاندوه جهان ست *** الهی نامه، کاسرار عیان است

به داروخانه کردم هر دو آغاز *** چگونه زود جستم زین و آن، باز

گویند پس از آنکه یکی از اولیای الهی در مسیر عطار قرار گرفت، کسب و کار خود را رها کرد و در راه تهذیب نفس و خودسازی به سیر و سلوک پرداخت و به سیر و سیاحت روی آورد و از محضر بسیاری از عارفان در شهرهای مختلف استفاده ها برد و سرانجام حلقه ارادت یکی از مردان راه رفته و وارسته را - که گویا شیخ مجدالدین بغدادی بوده - در گوش کرد. خرقه فقری خود را ازو گرفت و به ارشاد و هدایت مردم پرداخت.

عطار دارای تألیفات فراوانی است که تعداد آن را تا ۱۱۴ مجلد نوشته اند، ولی بسیاری از منظومه هایی که به او منسوب است، از او نیست و مرحوم سعید نفیسی در تعلیقاتی که بر لباب الألباب عوفی نگاشته اند، فقط تذکره الأولیاء، اسرارنامه، الهی نامه، پندنامه، خسرونامه، مختارنامه، مصیبت نامه، مفتاح الفتوح، منطق الطیر، نزهه الأحباب و دیوان قصاید و غزلیات را از او دانسته و در صحت انتساب سایر آثار به عطار تردید

کرده اند. (۱)

عطار سرانجام در حدود صد سالگی و به سال ۶۲۷ هـ. ق به دست یکی از سپاهیان مغول در نیشابور به قتل رسید و آرامگاه او از دیرباز زیارتگاه صاحب دلان و روشن ضمیران است.

عطار در این چکامه توحیدی خود، خدا را به «جان پاک محمد (صلی الله علیه و آله)» سوگند می دهد که طعم قطره ای از شراب معرفت را - که ویژه مخلصان است - به او بچشاند:

اگر به مدت جاوید، ذره های جهان *** سخن سُرای شوندی به صد هزار زبان

صفات ذات جهان آفرین دهنده شرح *** ز صد هزار، یکی در نیایدی به بیان ...

مُهیمنا! صمد! خاتم النبیین گفت *** که: هست دنیا بر اهل دین من زندان

مرا چو در بُن زندان نکونداشته اند *** به بوستان بهشتم به خوشدلی برسان

از آن شراب که در جام مخلصان ریزی *** به جان پاک محمد، که قطره ای بچشان (۲)

و در غزل توحیدی دیگری، قدرت رُبویی را این گونه به تصویر می کشد:

دست نمی دهد مرا، بی تو نفس زدن دمی *** زان که دمی که با توأم، قوت من ست عالمی

نقطه قاف قدرتت گر قدم و دمی زند *** هر قدمی و احمدی، هر نفسی و آدمی (۳)

عطار در قصیده دیگری ضمن برشمردن توانایی های خود در عرصه سخن، در

۱- دویست سخنور، نظامی تبریزی، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

۲- دیوان عطار، به اهتمام تقی تفصّلی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، ص ۸۰۸ و ۸۱۲.

۳- دیوان عطار، به اهتمام تقی تفصّلی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، ص ۶۵۰ و ۶۵۱.

پایان به خاکساری روی می آورد و از پروردگار مهربان می خواهد که او را در «غوغای محشر رسوا نسازد» تا باعث راندن او از پیشگاه نبوی (صلی الله علیه و آله) گردد:

نه پای آن، که از کره خاک بگذرم *** نه دست آن، که پرده افلاک بردم

خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا به قاف (۱) *** هم کاسه ای کجاست که آید برابرم؟

نظاره را، (۲) به خوان من آیند جنّ و انس *** من خوان عام همچو سلیمان بگسترم

خوان فلک که هست سیه کاسه، هر شبی *** یک گرده دارد از مه، (۳) چندان که بنگرم

آن گرده، گاه پاره کند گه درست باز *** یعنی که: هم نمی دهم و هم نمی خورم!....

همچون مسیح گرده و خوان بر زمین زخم *** گر روح قُدس، (۴) آب نیارد ز کوثرم....

یا رب! بسی فضول بگفتم (۵) ز راه رسم *** استغفرُالله، از همه گردان مطهرم

روزی ز خاک گور شوم، رحمتی بکن *** سختم مگیر، زان که من آن صید لاغرم

روزی که سر ز خاک برآرم به بوی غیب *** رسوا مکن میانه غوغای محشرم

رویم مکن سیاه در آن روز رستخیز *** ترسم از آن که باز براند پیمبرم (۶)

عطار در قصیده توحیدی دیگری، هنگامی که به نام مبارک پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)

۱- قاف تا به قاف: کنایه از شرق تا به غرب.

۲- نظاره را: برای تماشا.

۳- یک گرد دارد از مه: قرص ماه را شاعر به قرصه نان تشبیه کرده است.

۴- روح قُدس: جبرئیل.

۵- بسی فضول بگفتم: بسیار زبان درازی کردم.

۶- دیوان فرید الدین عطار نیشابوری، با تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ سوم، بی تا، ص ۵۶ و ۵۸.

می رسد، با شیفنگی کامل عیار از آن حضرت دم می زند و از شکوه و جلال نبوی (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید:

سبحان خالق که صفاتش ز کبریا *** در خاک عجز می فکند عقل انبیا
 گر صد هزار قرن، همه خلق کاینات *** فکرت کنند در صفت عزت خدا
 آخر به عجز، معترف آیند کای اله *** دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما
 جاوید در متابعت (۱) مصطفی گریز *** تا نور شرع او شودت پیر و رهنما
 خورشید خلد و، خواجه دنیا و آخرت *** سلطان عرش و صاحب کونین، (۲) مصطفی
 مفتی کل عالم و، مهدی (۳) جن و انس *** در هر دو کون بر کل و بر جزو، پادشا (۴)
 چشم چراغ سنت و، نور دو چشم دین *** صاحب قبول هفت قران، صاحب لوا
 کان (۵) بود کل عالم و، او بود آفتاب *** مس بود خاک آدم و، او بود کیمیا
 چون آفتاب از فلک دین حق بتافت *** تا هر دو کون پر شد از نور «وَالضُّحَى» (۶)
 کس را نگشت معجزه جز در زمین پدید *** واو خاص بُد به معجزه بر ارض و بر سما

۱- متابعت: پیروی.

۲- کونین: دو عالم، دنیا و آخرت.

۳- مهدی: رهنما، هدایتگر.

۴- پادشا: مخفف پادشاه.

۵- کان: معدن.

۶- وَالضُّحَى: آیه اول از سوره مبارکه «الضُّحَى»: قسم به روز روشن و تابش آن به ظهر.

گویند مه شکافت، تو دانی که آن چه بود؟: *** گردون، تُرنج دست بَرید از لقا

یک شب بُراق، (۱) تاخت چو برق از رواق چرخ *** از قدسیان خروش بر آمد که: مرحبا!

در پیش او که غاشیه کش (۲) بود، جبرئیل *** هم انبیا پیاده دویده، هم اصفیا

از انبیا چو مشغله «طَرَّقُوا» (۳) به خاست *** در عرش اوفتاد از آن «طَرَّقُوا» ندا

چون نرگس از نظاره گلشن نگاه داشت *** بشکفت در رَحْش گل: «مازاغ» (۴) و «ماطغی» (۵)

از دستِ ساقی «وَسَقَاهُمْ» (۶) شراب خواست *** حالی شراب یافت ز جام جهان نما

موسی ز بیقراری خود، در بساط قرب *** خود را فکند بر در او پیش از عصا

موسی به «لن ترانی» (۷) جان سوز چربه (۸) خورد *** و او توبه زد که: «ماکذب القلب ما رآی» (۹)

آن را خدای گفت: ز نعلین دور شو (۱۰) *** وین را بُراق بین که فرستاد از کجا؟

آن را ز بعد چل شب پیوسته، بار داد *** وین را شبی ببرد به خلوتگه «دنی» (۱۱)

آن را، ز طور کرد سرای حرم پدید *** وین را، ز عرش ساخته ایوان کبریا

۱- بُراق: نام مرکب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در شب معراج.

۲- غاشیه کش: کسی که دامنه لباس بزرگان را برمی گیرد تا به زمین کشیده نشود. کسی که پرچم را در پیش لشکر به حرکت درمی آورد.

۳- طَرَّقُوا: راه باز کنید! به کنار روید!

۴- مازاغ: اشاره دارد به آیه ۱۷ از سوره مبارکه النجم: ما زَاغَ البَصَرُ و ما طَغَى

۵- همان.

۶- سَقَاهُمْ: اشاره دارد به آیه ۲۰ از سوره انسان: وَ سَقَاهُمْ رَبَّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً.

۷- لَم ترانی: اشاره دارد به آیه ۱۳۹ از سوره مبارکه اعراف: قال رَبِّ ارنی انظر الیک، قال لَن ترانی.

۸- چَرَبه: سرشیر، قیماق، پرده ای که بر روشیر می بندد، کاغذ چربی که نقاشان برای گرتنه برداری بر روی تصاویر گذارند و با قلم مو نقش آنها را بردارند. در واقع می خواهد بگوید که حضرت موسی از میقات الهی نصیب چندانی نبرد و تنها جرعه ای از دریای جمال و جلال ربوبی عاید او شد، نه بیشتر.

۹- بر گرفته شده از آیه ۱۱ سوره مبارکه النجم: ما کذب الفؤاد ما رآی.

۱۰- اشاره دارد به آیه ۱۲ از سوره طه: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.

۱۱- اشاره دارد به آیه شریفه: ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى وَاَنَّ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى.

ای آفتاب مطلق و، اصحاب تو نُجوم (۱) *** قد فاز بِالْهَدَايَةِ مِنْهُمْ مَنِ اقْتَدَا (۲)

زهی سلطان دارالملک افلاک *** زهی تخت تو عرش تاج «لولاک»

مَجْرَه (۳) زان پدید آمد، که یک شب *** فلک از دست او جامه بزد چاک

قزح (۴) زان آشکارا کرد یک روز *** کشیدی از عَلَا (۵) قوسی بر افلاک

ز اول حقه یک شب مهره ماه *** بدو بنمودی و، دست تو زان پاک

تو آن وقتی نبیالله بودی *** که آدم بود یک کف خاک نمناک

اگر نور وجود تو نبودی *** بماندی در کف او، آن کف خاک

فرو مانده چو خر در گل ز مدحت *** دو اسبه گر بتازد عقل دراک

ندارد هیچ کس با پستی تو (۶) *** ز جرم جمله روی زمین، باک (۷)

۱- نُجوم: جمع نجم، ستارگان. اشاره به حدیث نبوی منقول در احادیث اهل سنت: أصحابی کالنجوم بآیهم افتدیتم اهتدیتم: أصحاب من چون ستارگانند از هر کدام پیروی کنید را هیابید! که به مقتضای سنی بودن عطار، این حدیث را قبول دارد، و گرنه صحیح نیست.

۲- دیوان عطار نیشابوری، به اهتمام سعید نفیسی، ص ۱ تا ۴.

۳- مجره: کهکشان.

۴- قزح: قوس و قزح، رنگین کمان، اژفنداک که به آن کمان رستم نیز گویند.

۵- عَلَا: برتری، بزرگی، بلندمنزلی.

۶- با پستی تو: با حمایت تو، با کمک تو.

۷- دیوان فریدالدین عطار نیشابوری، سعید نفیسی، ص ۳۳۸ و ۳۳۹. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او می توانید به این منابع مراجعه کنید: تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۵۴؛ تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۶۵؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲، ص ۸۵۸؛ قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۹۵؛ آثار عجم، ص ۷۱؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۹۲؛ تذکره های دولت شاه سمرقندی، ص ۲۰۷؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۲۲۶؛ آتشکده آذر، ص ۱۴۲؛ مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۹۲۰؛ ریاض العارفین، ص

۱۷۲؛ روز روشن، ص ۵۵۲؛ تاریخ گزیده، ص ۷۲۳؛ لباب الالباب، ص ۴۸۰؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۹۹؛ طرایق الطرایق، ج ۲، ص ۲۸۵؛ دویست سخنور، ص ۲۵۵ و ۲۵۶؛ دیوان فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام سعید نفیسی، دیوان عطار، به تصحیح تقی تفضلی، مقدمه.

۳ - کمال الدین اسماعیل اصفهانی

۳ - کمال الدین اسماعیل اصفهانی (متوفای ۶۳۵ هـ - ق) متخلص به (کمال) و فرزند جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ هـ - ق) از پرآوازه ترین قصیده سرایان سده هفتم هجری است، و برخی از سخن شناسان به خاطر مضامین رنگین و معانی دلنشین و ترکیبات متینی که در اشعار او وجود دارد، وی را به لحاظ منزلت ادبی بر پدر مرجح دانسته و به «خلاق المعانی» موسومش داشته اند.

این سخنور توانا که شاهد حوادث ناگوار و خون ریزی های سپاهیان مغول در ایران بود و از این بابت دل پر خون و خاطر نژندی داشت، سرانجام به دست همان سپاه خون آشام دستگیر شد و به دست مغولی به قتل رسید.

گویند: در آخرین لحظات عمر با خون خود به دیوار نگاشت:

رباعی

دل خون شد و، شرط جان گدازی این ست *** در حضرت او، کمینه بازی این ست

با این همه، من هیچ نمی یارم گفت *** شاید که مگر بنده نوازی این ست!

برخی از مورخان و تذکره نگاران، وی را مرید شیخ شهاب الدین سهروردی دانسته اند. (۱) دیوان اشعار او حدود سیزده هزار بیت دارد و انواع قالب های شعری را در آن می توان یافت.

لسان الغیب حافظ شیرازی در غزلواره معروف خود:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم *** یعنی: غلام شادم و، سوگند می خورم (۲)

به بیتی از کمال الدین اسماعیل اصفهانی به عنوان دلیل، اشاره می کند:

۱- دویست سخنور از نظمی تبریزی، ص ۳۴۲ تا ۳۴۵؛ مقدمه دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، به اهتمام حسین بحر العلومی، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۴۸.

۲- دیوان حافظ، به اهتمام محمد فروینی و دکتر قاسم غنی، با تصحیح و مقابله مجدد محمدعلی مجاهدی، قم انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۹۹، غزل ۳۲۹.

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال *** کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم؟

ور باورت نمی کند از بنده این حدیث: *** از گفته (کمال) دلیلی بیاورم

(گر بر کنم دل از تو و، بردارم از تو مهر) *** (آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا برم؟) (۱)

این سخنور توانا در نعت «سیدالمرسلین و خاتم النبیین، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)» ترکیب بند شیوایی دارد در ده بند که همه بندهای آن یازده بیتی است به استثنای بند دوم که دارای دوازده بیت می باشد.

این ترکیب بند با همه قوت و استحکامی که دارد و از بار محتوایی بالایی برخوردار است، در قیاس با ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) پدرش - که قبلاً از آن یاد کردیم - آب و رنگ چندان ندارد، اگرچه در میان ترکیب بندهای نبوی (صلی الله علیه و آله) سخنوران دیگر، اثر فاخر و موفقی به نظر می رسد:

ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

(۱)

ای جز به احترام، خدایت نبرده نام *** وی سلک (۲) انبیا ز وجود تو، با نظام

در دست عقل، نور مساعی (۳) تو چراغ *** بر کام نفس، حکم مناهی (۴) تو لگام

از آتش سنان تو یک شعله، نور صبح *** وز پرچم سیاه تو یک تار، زلف شام

فتراک (۵) تو ست عروه و ثقی (۶) که جبرئیل *** در وی زند ز بهر شرف دست اعتصام (۷)

۱- در دیوان خلاق المعانی، ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی که به اهتمام آقای حسین بحرالعلومی سامان یافته، یک اثر با همین وزن و قافیه یافتیم: (۱) قصیده ای که شاعر در رثای پدر خویش سروده، با مطلع: روزی و طاء کجلی شب در سر آورم *** بگریزم از جهان، که جهان نیست در خورم (۲) غزلی با این مطلع که به لحاظ وزن عروضی همسان ولی از جهت حروف قافیه مختلف و مردّف به جمله (کجا برم؟) است: جان را چون نیست وصل تو حاصل، کجا برم؟ *** دل را که شد ز درد تو غافل، کجا برم؟ و بیت پایانی همین غزل، همان بیتی است که حافظ به آن استناد کرده است. رک: دیوان شاعر، ص ۱۳۴، ۷۷۶ و ۷۷۷.

۲- سلک: رشته.

۳- مساعی: کوشش ها.

۴- مناهی: مُحَرّمات، اعمالی که انجام آنها نهی شده است.

۵- فتراک: ریسمانی که با آن شکار را می گیرند.

۶- عروه وُثقی: دستاویز محکم.

۷- اعتصام: چنگ زدن.

گر صورت تو، رحمت عالم نیامدی *** از حضرت خدای که دادی به ما پیام؟

چل روز از آن سبب گل آدم سرشته شد (۱) *** تا قصر دین به خشت وجودت شود تمام

ای نقش کرده بر صفحات وجود خویش *** عرش مجید، نام تو را از برای نام

پر جوش دیگ سینه چه داری؟ که می پزند *** در مطبخ «آیت» (۲)، تو را گونه گونه طعم

در موبک جلال تو، از عجز بازماند *** روح القدس به منزل «الآ له مقام»

نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور؟ *** در دست ما، همین صلوات ست، والسلام

عیسی ز مقدم تو، به ایام مژده داد *** از یمن (۳) آن سخن، نفسش جان به مرده داد

(۲)

ای کرده خاک پای تو با عرش همسری *** ختم ست بر کمال تو، ختم پیمبری

در معرض ظهور، نکرد از علو قدر *** با آفتاب، سایه شخصت برابری (۴)

باد صبا بیست میان، نصرت تو را *** دیدی چراغ را که دهد باد، یاوری؟! (۵)

دریای وحی را شده غواص، جبرئیل *** جوهر، کلام حق و زبان تو، جوهری

۱- اشاره دارد به روایتی که گل حضرت آدم (علیه السلام) به مدت چهل روز تخمیر شد.

۲- آیت: اشاره دارد به حدیث نبوی: آیت عند ربی.

۳- یمن: اقبال، برکت.

۴- اشاره دارد به اینکه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) به خاطر لطافت بالای وجودی، سایه نداشته اند.

۵- یعنی: همیشه چراغ از وزش باد خاموش می شود، ولی باد صبا تجلی وجودی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را افزون تر کرده است.

تو کرده از تواضع، درویشی اختیار *** وز همت تو یافته دریا، توانگری
 بر عزم «قاب قوسین» (۱) اندر دمی لطیف *** چون تیر بر گذشته ز افلاک چنبری
 بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم *** تا جز فراز دیده او گام نسپری
 هر هفت، کرده چرخ و به راه تو آمده *** بر آرزوی آنکه در او بو که (۲) بنگری
 تو برگزیده فارغ و آزاد از همه *** جایی که جبرئیل ندانست رهبری
 بی واسطه، رسیده به صندوق سرّ تو *** چندان جواهر کرم و بنده پروری
 در حضرت الهی، چون ما به حضرتت *** در بند عجز کرده زبان ثناگری
 برهان معجز تو کلام الهی ست *** نه چون کلیم و ذوالنون از مار و ماهی ست (۳)

(۳)

ای از فراز سدره (۴) برافراشته علم *** وی صورت شفای تو در سورت (۵) الم
 پرواز مرغ همت تو، در فضای قرب *** خلوتسرای فکرت تو، عالم قدم (۶)
 پیکان تیر از کف تو، منبع زلال *** سنگ و کلوخ در نظر توست جام جم

۱- قاب قوسین: اشاره دارد معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) و میزان درجه تقرب آن وجود مبارک در درگاه ربوبی.

۲- بو که: باشد که.

۳- اشاره دارد به اینکه معجزه حضرت موسی (علیه السلام) از عصا اژدها ساختن بود و حضرت یونس (علیه السلام) مدت ها در شکم ماهی زندگی کرد، ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، معجزه ای چون قرآن دارد که کلام الهی است.

۴- سدره: سدره المنتهی، نام درختی است در بهشت.

۵- سورت: شدت، تندی.

۶- قدم: ضد حدوث، ازلی، دیرینگی.

تو تیغ را به روی قلم برکشیده ای *** زان حکم تیغ هست روان بر سر قلم
چشم و چراغ هر دو جهانی و، هر شبی *** تا روز ایستاده چو شمعی به یک قدم
گسترده در سرای نبوت، بساط تو *** آدم هنوز رخت نیاورده از عدم
در معرضی که آتش قهرت زبانه زد *** اندر دهان دریا الحق نماند نم
و آن جا که برگشاد زبان، آب لطف تو *** آتش به کام نیستی اندر کشید دم
روحانیان در آرزوی خاک پای تو *** با خاکیان نشسته تو از غایت کرم
نور تو پیش از آدم و سایه پس از رسل *** زان ست نور و سایه ز پیش و پست به هم
از بیم آب روی تو، در صف رستخیز *** آتش نموده پشت و، گرفته ره گریز

(۴)

ای با عُلُو (۱) همت تو آسمان، زمین *** وی گام اولین تو، بر چرخ هفتمین
روح الله ار ز آشتی (۲) مریم آمده ست *** صد مریمست روح تو را اندر آستین
محبوب حق شد، آن که تو را کرد پیروی *** وه کز کجاست تا به کجا منصبی چنین!

۱- عُلُو: برتری، والایی، بزرگی.

۲- آستی: آستین.

تقدیر برکشید به میزان همت *** وز پر پشه بود سبک مایه تر، زمین

ای تیر دیده دوز تو از کیش «ما رمیت» (۱) *** وی سنجق (۲) سپاه تو، خیل مسومین (۳)

از شرح لفظ تو، دهن نقل پر شکر *** وز یاد خلق تو نفس عقل، عنبرین

عزم درست تو ز پی نصرت صواب *** برهم شکسته لشکر کفر خطا چو چین

پیروزه فلک نِسودی کف وجود *** نام محمد ار نبودی نقش آن نگین

آدم که دانه ای ز بهشتش به در فکند *** از خرمن شفاعت تو هست خوشه چین

ظلمت زُدای عالم جانی، از آنکه هست *** لفظ تو آفتاب و نفس صبح راستین

تلقین ذکر کرده کفت سنگریزه را *** انبار رزق کرده دلت ظل نیزه را

(۵)

ای گاه تربیت صفت ذات تو، رحیم *** وی گاه صفدری، یزک (۴) لشکر تو، بیم

طاووسِ سدره در حرمت مرغ خانگی *** بطنان عرش، (۵) کعبه جاه تو را حریم

صیت صداس: مغرب و مشرق فرو گرفت *** دست نبوت تو چو زد طبل در گلیم

۱- مَارَمَيْت: اشاره دارد به سوره انفال، آیه ۱۷: وَ مَا رَمَيْتْ اِذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی: تو نبودی که تیر انداختی بلکه این خدا بود که تیر انداخت.

۲- سَنَجَق: مأخوذ از لغت ترکی، علم، رایت، نشان.

۳- مُسَوِّمِينَ: سواران تیزپای و اثر برجای گذار. خیل مسومین ر آیه ۱۲۵ از سوره مبارکه آل عمران: ... بِخَمْسَةِ اَلْاَلْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ.

۴- يَزَك: سالار، نگهبان، جاسوس، مراقب، پیشرو سپاه.

۵- بَطْنَانِ عَرْش: آن چه در دو طرف عرش قرار دارد، محارم بارگاه الهی.

انگشت معجز تو که تیغی است آبدار *** یک زخم او کند سپر ماه را دو نیم

مخلوق در ثنای تو، خود تا کجا رسد؟ *** خوانده خدای با عظمت خُلق تو را عظیم (۱)

از راه تربیت، پدر خلق عالمی *** وز ناز در زبان قضا نام تو یتیم

تقویم تو خدای چنان کرد در ازل *** کامد چو راه حق همه چیز تو مستقیم

تشریف داد ذات تو را از صفات خویش *** گاهی کریم و گاه رئوف و گهی رحیم

رمزی ست از دو حرف میانین (۲) نام تو *** در هفت جا که هست اشارت به حا و میم (۳)

با لشکر تو پای که دارد؟ که باشدت *** زَرَادخانه: (۴) خاک و، مبارز: دم نسیم

ای مرگ دشمنان تو، بیماری صبا *** وی کوری مخالف تو، سرمه هبا (۵)

(۶)

عکسی ز نور روی تو، خورشید انورست *** رَشْحی (۶) ز قُلْزَم (۷) کرمت، حوض کوثرست

اندر ریاض (۸) وحی، زبان تو بلبل ست *** وَاَنْدَرِ بَحَار (۹) قرآن خُلق تو عنبرست

نه عقل بر خصایص ذات تو واقف ست *** نه طبع در دقایق شرع تو، رهبرست

۱- اشاره دارد به آیه ۴ از سوره کریمه «القلم»: اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

۲- دو حرف میانین: دو حرف وسطی و میانی اسم مقدس «محمّد» که حروف «ح» و «م» است.

۳- یعنی: در هفت جای قرآن که «حم» آمده به دو حرف میانی نام تو ای پیامبر خدا اشاره دارد. سوره های: مومن، شوری، زُخْرُف، دُخَان، جاثیه، أَحْقَاف و فُصِّلَت

۴- زَرَادخانه: اسلحه خانه، جای استقرار اسلحه های جنگی و ساز و برگ نظام.

۵- هبا: گرد و غبار، ریزه های خاک معلق در هوا.

۶- رَشْحی: رشحه ای، نمی.

۷- قُلْزَم: دریا.

۸- ریاض: گلزار.

۹- بَحَار: جمع بحر، دریاها.

با نور رهنمای تو عَضْبَا (۱) قلاوز (۲) ست *** در شرح معجزات تو، حصبا (۳) سخنورست
 سرگشته باشد از بن دندان کلیدوار *** هر کز سرای شرع تو چون قفل بر درست
 چون غنچه هر که یافت ز خُلق تو شمه ای *** خندان لب و رقیق دل و خوب محضرت
 هر کوز سوز دل نفسی خوش همی زند *** در زیر دامن کرمت همچو مجمرست
 آن را که برکشید قبول تو همچو تیغ *** گرچه برهنه است ز گوهر توانگرست
 و آن را که همچو تیر بینداخت ردّ تو *** خونین دهان و پی زده و خاک بر سرست
 در قبضه تو، خنجر چون آب را چه کار؟ *** در حلق دشمنان تو خود آب، خنجرست
 دنیا و اهل دنیا نزد تو، هر دو خوار *** یک مشت خاک بر سر یک مشت خاکسار

(۷)

آنجا که قدر توست، فلک را مدار نیست *** و آن جا که قهر توست، زمین را قرار نیست
 هُوچ آمدت، به دست بدادی و بیش از آن *** وین جوَدِ آن کس ست کش از فقر عار نیست (۴)
 سر، کان نه خاک پای تو، دردسر آورد *** دولت که آن نه از تو بود، پایدار نیست

۱- عَضْبَا: نام ناقه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است.

۲- قلاوز: پیشاهنگ، پیشرو، راهنما.

۳- حصبا: سنگریزه .

۴- اشاره دارد به کلام نبوی: الْفَقْرُ فَخْرِي.

آنجا که کرد شمع تو اِنفاذ تیغ حکم *** عقل برهنه را سپر اختیار نیست

گرچه شمار خلق جهان از عطای توست *** در عالم عطای تو رسم شمار نیست (۱)

نه انبیای مُرسل و نه جبرئیل را *** در پرده های خلوت خاص تو، بار نیست

تا تهمت جنون ننهد کفر هرزه گوی *** انگشت خط نگار تو بر نی سوار نیست

ای انبیا به سایه تو کرده التجا *** آن کیست کش (۲) سایه جاه تو کار نیست؟

تو مفتخر به فقر و، همه نسل آدمت *** در سایه لوا و، بدانت (۳) افتخار نیست

دریای مدحت تو ز پهناوری که هست *** در وی شناوران سخن را گذار نیست

خورده قفا ز دست تو زرهای ماهروی *** گشته ندیم خاص تو، فقر سیاهروی

(۸)

ای گفته لطف حق به خودی خودت ثنا *** ما از کجا و مدح و ثنای تو از کجا؟

ما خود که ایم تا به ثنای تو دم زنیم؟ *** در معرض: «لعمرك» (۴) و «لولاك» (۵) و «والضحی» (۶)

لطف خدای، جمله کمالات خلق را *** یک چیز کرد و داد بدو: نام مصطفی

۱- رسم شمار نیست: شمردن رسم نیست.

۲- کش: که او را.

۳- بدانت: بدان تو را.

۴- لعمرك: اشاره دارد به آیه از سوره ی حجر در باره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).

۵- لولاك: حدیث قدسی در شأن رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله).

۶- والضحی: یکی از سوره ها قرآنی.

آدم ز کار گِل بُشسته هنوز دست *** در خانه نبوت، بودی تو کدخدا
 آزادِ مطلقى و، شعار تو: بندگى *** سلطان هر دو کون و، سراپرده ات: عبا!
 ناداده از حقارت اسباب کاینات *** اندر خور مرّوت خود، همّت عطا
 هر چند انبیا همه پیش از تو آمدند *** چون پس روان، همه به تو کردند اقتدا
 تشریف سایه تو زمین گریافتی *** در چشم آفتاب شدی خاک، توتیا
 محروم کرد روح قدس را ز محرمی *** چاووش «لَوْ دَنوت» (۱) شب خلوت «دَنی» (۲)
 بازار بعثت تو به دست کمال زد *** مسمار (۳) نسخ (۴) بر در دکان انبیا
 شاگرد دست توست از آن، ابر دُرفشان *** آنجا رود که دست تو او را دهد نشان
 (۹)

آنجا که جای نیست، تو او را رسیده ای *** هَرچ (۵) آن کسی ندیده، تو او را بدیده ای
 کس را ز انبیا نرسد کارزو کند *** کانجا رسد که تو به سعادت رسیده ای
 بینایی از تو دارد هر دیده ور که هست *** کز جمله بر سر آمده چون نور دیده ای

۱- لَوَدَنوت: اشاره دارد به حدیث مربوط به معراج پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).

۲- دَنی: همان.

۳- مسمار: میخ.

۴- نسخ: از میان بردن، باطل کردن.

۵- هَرچ: مخفف، هرچه.

خود محض رحمتی تو، خطا باشد این که من *** گویم برای رحمت خلق آفریده ای (۱)....

بیناتر از علی نبود در جهان دین *** کاندردو چشم او نفس خود دمیده ای

زین هر دو گوشواره زیبا که از تو یافت (۲) *** در گوش عرش، حلقه منت کشیده ای

ای رحمت تو، دایه اولاد بوالبشر (۳) *** ما را اگر چه هیچ نیرزیم، هم بخر

(۱۰)

من بنده گرچه نظم ثنای تو می کنم *** نظم ثنای تو نه سزای تو می کنم

تو فارغی ز مدحِ چو من صد هزار، لیک *** من خود تقرّبی به خدای تو می کنم

خود را بزرگ می کنم اندر میان خلق *** نه آنکه خدمتی ز برای تو می کنم

بسیار هرزه گفته ام از بهر هر کسی *** اکنون تدارکش به ثنای تو می کنم

از بهر نیکنامی دنیا و آخرت *** نام بزرگ خویش، گدای تو می کنم

من بس نیازمندم و، خلق تو بس کریم *** روی طمع به سوی سخای تو می کنم

درمانده ام به دست غریمان (۴) مظلّمه (۵) *** دریوزه ای (۶) ز کوی عطای تو می کنم

۱- چهار بیت از این بند حذف شده است.

۲- اشاره دارد که به دو وجود نازنین امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که دو گوشوار عرش الهی اند.

۳- بوالبشر: حضرت آدم (علیه السلام).

۴- غریمان: وام داران و نیز وام خواهان و بستان کاران.

۵- مَظْلَمَه: داد، دادخواهی.

۶- ناموس: آبرو.

ناموس (۱) من مبر، که همه عمر پیش خلق *** دعوی بندگی و ولای تو می کنم

شرمنده گناهم و، آلوده خطا *** آن گه چه آرزوی لقای تو می کنم!

دانم که ناامید نگردم ز لطف تو (۲) *** گر استعانتی به دعای تو می کنم

شرط شفاعت تو ز ما گر کبا یرست (۳) *** با ما بسی متاع ازین جنس حاضرست (۴)!

۱- دریوزه ای: گدایی.

۲- در متن دیوان ضمیر (تو) از آخرین مصراع افتاده است. تصحیح قیاسی شد.

۳- کبایر: گناهان کبیره.

۴- یعنی: اگر شرط شفاعت تو از ما، داشتن گناهان کبیره است، ما مشمول شفاعت تو خواهیم شد، چرا که گناهان کبیره بسیاری با خود آورده ایم. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار این سخنور بزرگ می توانید به این منابع مراجعه کنید: دیوان خلائق المعانی، ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی به اهتمام حسین بحرالعلوم، دویست سخنور، ص ۳۴۲ تا ۳۴۵؛ تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۸۷۱؛ تاریخ ادبیات رضازاده شفق، ص ۱۳۵؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۲۲؛ از سعدی تا جامی، ص ۳۴۶؛ تاریخ گزیده، ص ۸۲۴؛ مجالس النفائس، ص ۳۴۸؛ بهارستان جامی، ص ۱۱۴؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۳۹۰؛ ریحانه الأدب، ج ۳، ص ۳۸۲؛ قاموس الاعلام، ج ۵، ص ۳۸۸۲؛ آتشکده آذر، ص ۱۹۰؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۳۷۳؛ ریاض العارفين، ص ۳۸۶؛ مجمع الفصحا، ج ۳، ص ۱۱۴۴.

۴ - جلال الدین محمد مولوی بلخی

۴ - جلال الدین محمد مولوی بلخی (متوفای ۶۷۲ هـ - ق) معروف به مولانا و ملای رومی فرزند بهاء الدین محمد از بزرگ ترین و پرآوازه ترین عرفا و شعرای پارسی گوشت که به سال ۶۰۴ هـ - ق در بلخ به دنیا آمد و در سن ۶۸ سالگی به سال ۶۷۲ هـ - ق در شهر قونیه خرقه هستی تهی کرد و در آرامگاه پدرش به خاک سپرده شد و مزارش تا هنوز برپا است.

پدر مولانا که از مشایخ زمانه خود بود، در اثر بی مهری های سلطان محمد خوارزم شاه (۵۹۶ - ۶۱۷ هـ - ق) از زادگاه خود به همراه فرزندش - جلال الدین - رهسپار مکه شد و از آنجا به شهر ملاطیه و لارنده، - مرکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر - رفت و پس از یازده سال اقامت در آنجا به دعوت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی (۶۱۶ - ۶۳۴ هـ - ق) عازم قونیه شد، در حالی که فرزندش جلال الدین در آن هنگام (۶۲۰ هـ - ق) بیش از شانزده سال نداشت.

مولوی بخشی از علوم مرسوم آن زمانه را در محضر پدرش بهاء الدین محمد آموخت و هنگامی که پدرش به سال ۶۲۸ هـ - ق در قونیه درگذشت، جوانی بود بیست و چهار ساله که به محضر عارف دل آگاه آن روزگار سیدبرهان الدین ترمذی شتافت و به برکات روحانی فراوانی نایل آمد و به دستور او به مسند تدریس و ارشاد تکیه زد.

نحوه آشنایی مولوی با قلندر شور برانگیزی همچون شمس تبریزی در هاله ای از افسانه و ابهام فرو رفته و روایت افلاکی از این ماجرا با خرافه و اغراق آمیخته است. قدر مسلم این است که این ملاقات ناگهانی، چون بلای آسمانی، شیرازه زندگی مولانا را از هم گسیخت و با کناره گیری از تدریس و ارشاد و ترک منبر و محراب، نظر اهالی

قونیه را به گونه ای بر ضد خود برانگیخت که حتی نزدیک ترین کسانش از پیرامون او پراکنده شدند و تنی چند از آنان به روایت مورخان به قتل مراد او شمس تبریزی کمر بستند!

از شمس تبریزی - این نادره دوران و نابغه عرفان - جز مقالات او سند مکتوبی در اختیار نداریم که آن هم تقریرات و مشهودات شماری از مریدان اوست. اگر چه در باره این قلندر شهر آشوب این پرآوازه گمنام - به لحاظ تاریخی - سخن بسیاری در میان آمده ولی هنوز ابعاد زندگی او مبهم و ناشناخته باقی مانده و فقط از سخنان اوست که می توان به شاکله شخصیتی وی پی برد و عظمت مقامات معنوی او را به تصویر کشید. سخنانی که بافتی مُلتهب و تب آلوده دارند و بذر شعله را در دل شیفتگان معارف عرفانی می کارند تا درد بی درمان جستجو را به آنان ارزانی دارند.

مولانا به هنگام قتل و یا غیبت شمس تبریزی در سال ۶۴۵ هـ - ق، چهل و یک ساله بود و تا بیست و هفت سال پس از او (۶۷۲ هـ - ق) به حیات خود ادامه داد و با عنایت و تشویق مراد دیگرش حسام الدین چلبی بود که توفیق آفرینش تدریجی اثر گرانسنگ و ماندگار خود - مثنوی معنوی - را یافت که در شش دفتر تنظیم شده و دارای بیست و شش هزار بیت است، و غزلیات شورانگیز و دیگر اشعار معرفت آمیز او با تخلص (شمس) که بالغ بر سی هزار بیت است (۱)، یادگار روزگار شیفتگی و پریشان احوالی اوست که بارها در ایران و سایر کشورها به چاپ رسیده و از شروح مختلفی که پژوهش گران بر مثنوی وی نگاشته اند، می توان به ژرفای اندیشه مولانا پی برد.

این عارف بزرگ که خود را ادامه دهنده راه حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ هـ - ق) و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (مقتول به سال ۶۲۷ هـ - ق) می داند و می گوید: «ما از پی سنایی و عطار می رویم» (۲) در مثنوی معنوی خود بارها به مناسبت از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) با عظمت یاد می کند، و به تبیین عرفانی برخی از احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله) می پردازد.

ما به نقل ابیاتی از مثنوی او بسنده می کنیم که به شمیم دل انگیز نبوی (صلی الله علیه و آله) معطر و به نور نبوت منورند:

۱- دویست سخنور، ص ۴۱۱ تا ۴۱۵، برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او می توانید به این منابع مراجعه کنید: از سعدی تا جامی، ص ۱۵۰، ۱۵۸ و ۱۸۱؛ تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۱۲۹؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۵۹؛ قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۸۳۵؛ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۹۹؛ مجالس النفائس، ص ۳۲۱؛ نفحات الانس، ص ۴۵۹؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۹؛ ریاض العارفین، ص ۷۹؛ طریق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴۰؛ آتشکده آذر، ص ۳۱۵؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۷؛ مثنوی، به اهتمام دکتر محمد استعلامی؛ شرح مثنوی شریف در ۳ مجلد، بدیع الزمان فروزانفر؛ کلیات شمس در ۱۰ مجلد، به تصحیح و تحشیه بدیع الزمان فروزانفر؛ مثنوی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی؛ مثنوی معنوی در ۵ مجلد، تألیف کریم زمانی؛ نثر و شرح مثنوی، تألیف موسی نثری در ۶ مجلد، بحر در کوزه و سر نی تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب.

۲- مولوی می گوید: عطار: روح بود و سنایی: دو چشم او *** ما از پی (سنایی) و (عطار) می رویم

بود در انجیل نام مصطفی *** آن سر پیغمبران، بحر صفا

بود ذکر حُلّیه ها(۱) و شکل او *** بود ذکر غَزْو(۲) و صوم(۳) و اَکَل(۴) او

طایفه ی نصرانیان بهر ثواب *** چون رسیدندی بدان(۵) نام و خطاب

بوسه دادندی بر آن نام شریف *** رو نهادندی بر آن وصف لطیف

اندرین فتنه که گفتیم، آن گروه *** ایمن از فتنه بُدند و آن شکوه(۶)

ایمن از شرّ امیران و وزیر *** در پناه نام احمد، مُستجیر(۷)

و آن گروه دیگر از نصرانیان *** نور احمد داشتندی مُستَهان(۸)

مُستَهان و خوار گشتند از فتن *** از وزیر شوم رای شوم فن

هم مُخَبَّط(۹) دین شان و حکم شان *** از پی طومارهای کُز بیان(۱۰)

نام احمد این چنین یاری کند *** تا که نورش چون نگهداری کند؟

نام احمد چون حصاری(۱۱) شد حصین(۱۲) *** تا چه باشد ذات آن روح الامین(۱۳)؟

آن دهان کُز کرد و از تَشْخُر(۱۴) بخواند *** مر محمّد را، دهانش کُز بماند

باز آمد کای محمّد! عفو کن *** ای تو را الطاف و علم مِنْ لَدُن(۱۵)

من تو را افسوس(۱۶) می کردم ز جهل *** من بدم افیوس را منسوب و اهل

چون خدا خواهد که پرده ی کس درد *** میلش اندر طعنه پاکان برد

ور خدا خواهد که پوشد عیب کس *** کم زند در عیب معیوبان نفس

چون خدا خواهد که مان یاری کند *** میل ما را جانب زاری کند

ای خنک چشمی که آن گریان اوست *** وی همایون دل که آن بریان اوست

آخر هر گریه آخر خنده ای ست *** مرد آخر بین، مبارک بنده ای ست

اشک خواهی (۱۷)، رحم کن بر اشک بار *** رحم خواهی، بر ضعیفان رحم آر (۱۸)

گفت پیغمبر که: «نَفَحَتْ هَايِ حَقِّ *** اندر این ایام، می آرد سَبَق (۱۹)»

- ۱- چيله: آرایه، زیور، پیرایه.
- ۲- غَزْو: جنگ، غزوه، جهاد.
- ۳- صوم: روزه.
- ۴- اکل: خورد و خوراک.
- ۵- در متن مصحح مثنوی به تصحیح آقای محمد استعلامی به جای این کلمه «بُدْآن» آمده که ظاهراً مناسب نیست.
- ۶- شکوه: شکوه مجازی و دروغین نصرانیان که اسلام اختیار نکرده بودند.
- ۷- مُسْتَجِير: نیازمند، پناه آورنده، در طلب مأمن و پناه.
- ۸- مُسْتَهَان: خوار و اهانت آمیز.
- ۹- مُخَبَّط: بی عقل کردن، کم فهم و اندک شعور، و نیز: تباه شده، از میان رفته.
- ۱۰- کثر بیان: نوشته های انحراف آمیز و حق ستیز.
- ۱۱- حِصَار: قلعه، بارو.
- ۱۲- حصین: محکم، پایدار، مقاوم.
- ۱۳- مثنوی جلال الدین محمد بلخی، دکتر محمد استعلامی، تهران، کتابروشی زوآر، ج ۱، چاپ اول، ۱۳۶۰، ص ۴۱ و ۴۲.
- ۱۴- تَسْخُر: از روی مسخرگی و با بی ادبی.
- ۱۵- عِلْمٌ مِّنْ لَّدُنْ: علم غیب، علم موهبتی خداوند به انبیاء و اولیاء که اکتسابی نیست.
- ۱۶- افسوس کردن: به سُخره گرفتن کسی، کسی را دست انداختن.
- ۱۷- اشک خواهی: اگر می خواهی که حال زاری و نیایش به درگاه خداوند پیدا کنی.
- ۱۸- مثنوی، دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۴۵ و ۴۶.
- ۱۹- اشاره دارد به حدیث: إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ، أَلَا- فَتَعَرَّضُوا لَهَا. یعنی: به درستی که پروردگارتان در تمامی روزهای زمانه شما دم های جان بخش دارد، بهوش باشید از این انفاس روحانی بهره بگیرید.

گوش و هُش (۱) دارید این اوقات را *** در ربایید این چنین نَفحات (۲) را
نَفحه آمد، مرشما را دید و رفت *** هر که را می خواست، جان بخشید و رفت
نغمه دیگر رسید، آگاه باش! *** تا ازین هم وانمانی، خواجه تاش (۳)!

* * *

گفت پیغمبر: «ز سرمای بهار *** تن مپوشانید یاران! زینهار
زان که با جان شما آن می کند *** کان بهاران با درختان می کند
لیک بگریزید از بادِ خزان *** کان کند، که او کرد با باغ و رزان (۴)»

* * *

گفت: صدیقه (۵) که: «ای زُبده ی وجود (۶) *** حکمت بارانِ امروزین چه بود؟
این ز باران های رحمت بود؟ یا *** بهر تهدیدست و عدل کبریا؟
این از آن لطف بهاریات بود؟ *** یا ز پاییزی پر آفات بود؟»
گفت: «این از بهر تسکین غم ست *** کز مصیبت بر نژاد آدم ست
گر بر آن آتش، بماندی آدمی *** بس خرابی در فتادی و کمی
این جهان ویران شدی، اندر زمان (۷) *** حرص ها بیرون شدی از مردمان (۸)»

* * *

اَسْتُن حَنّانه (۹) از هجر رسول *** ناله می زد همچو ارباب عقول
گفت پیغمبر: «چه خواهی ای ستون؟ *** گفت: جانم از فراق گشت خون!
مَسندت من بودم، از من تاختی *** بر سر منبر تو مسند ساختی؟
گفت: خواهی که تو را نخلی کنند *** شرقی و غربی ز تو میوه چَنند؟

یا در آن عالم، حَقَّتْ سَرِوِی کند *** تا تر و تازه بمانی تا ابد؟

گفت: آن خواهم که دایم شد بقاش» *** بشنو ای غافل! کم از چوبی مباش

آن ستون را دفن کرد اندر زمین *** تا چو مردم حشر گردد یوم دین: (۱۰)

تا بدانی هر که را یزدان بخواند *** از همه کار جهان بی کار ماند

۱- هُش: مخفف هوش.

۲- نَفَحَات: نفحه ها، نَفَس های روح بخش، به ضرورت شعری باید حرف دوم آن را به سکون تلفظ کرد.

۳- خواجه تاش: مرد بزرگوار. مثنوی، دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۹۷.

۴- رَزَان: درختان انگور، این سه بیت اشاره دارد به این حدیث: اِعْتَنُمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ

۵- صَدِيقَه: حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام).

۶- زُبده وجود: برگزیده موجودات، مورد خطاب: وجود نازنین رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) است.

۷- اندر زمان: بی درنگ، فوراً.

۸- مثنوی، دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۹- اُسْتِین حَنَانَه: مقصود آن نیم تنه درخت خرمایی است که حضرت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) به هنگام سخن بر آن تکیه می زدند.

۱۰- یوم دین: روز قیامت.

هر که را باشد ز یزدان کار و بار *** یافت بار آنجا و، بیرون شد ز کار
آن که او را نژود از اسرار، داد *** کی کند تصدیق او، ناله ی جماد(۱)؟!*

* * *

گفت پیغمبر، علی را که ای علی! *** شیر حقی، پهلوان پر دلی

لیک بر شیری مکن هم اعتماد *** اندر آ در سایه نخل امید

اندر آ در سایه آن عاقلی *** کش نداند برد از ره ناقلی

ظّل او اندر زمین چون کوه قاف *** روح او، سیمرغ بس عالی طواف

گر بگویم تا قیامت نعت او *** هیچ آن را مقطع و غایت مجو

در بشر رو پوش کرده ست آفتاب *** فهم کن! وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصّٰوَابِ

هر کسی در طاعتی بگریختند *** خویشان را مخلصی(۲) انگیختند

تو برو در سایه عاقل گریز *** تا رهی زان دشمن پنهان ستیز

از همه طاعات، اینت(۳) بهترست *** سبق یابی بر هر آن سابق که هست(۴)

* * *

پیش از عثمان، یکی نساخ(۵) بود *** کو به نساخ(۶) وحی، جدی می نمود

چون نبی از وحی فرمودی سبق *** او همان را و نبشتی(۷) بر ورق

پرتو آن وحی بر وی تافتی *** او درون خویش، حکمت یافتی

عین آن حکمت بفرمودی رسول *** زین قدر گمراه شد آن بوالفضول

کان چه می گوید رسول مستنیر *** مر مرا هست آن حقیقت در ضمیر

پرتو اندیشه اش زد بر رسول *** قهر حق آورد بر جانش نزول

هم ز نساخی بر آمد، هم ز دین *** شد عَدُوّ مصطفی و دین به کین

مصطفی فرموده کای گبرِ عَنود! *** چون سیه گشتی اگر نور از تو بود؟!

گر تو یَنبوع (۸) الهی بوده ای *** این چنین آب سیه نگشوده ای

تا که ناموسش به پیش این و آن *** نشکند، بر بست این او را دهان (۹)

۱- مثنوی، دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۵.

۲- مَخْلَص: راه گریز، راه چاره.

۳- اینت: این تو را.

۴- مثنوی، دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۵- نَسَاخ: کاتب.

۶- نَسَخ وحی: نوشتن وحی. نسخه نویسی از گفتار پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) به هنگام وحی. و آن شخص سعد بن ابی سرح اُموی برادر مادری عثمان بن عفّان بوده، اما چون مولوی سَنّی حنفی بوده لذا نام او را نبرده است.

۷- وانبشی: می نوشت.

۸- یَنبوع: سرچشمه.

۹- مثنوی، دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۵ - شیخ فخرالدین عراقی همدانی

۵ - شیخ فخرالدین عراقی همدانی (متوفای ۶۸۸ هـ - ق) به سال ۶۱۰ هـ - ق در روستای کمجان از توابع همدان در خانواده ای با فرهنگ و دانش به دنیا آمد.

وی از کودکی به مکتب رفت و به فراگیری علوم دینی و سایر دانش های رایج در روزگار خود پرداخت و به خاطر استعداد شگرفی که داشت، در هفده سالگی در زمره عالمان بنام زمانه خود درآمد.

او مدتی از عمر خود را به تدریس در مدرسه ای معروف به شهرستان سپری کرد سپس برای کسب کمال و تحصیل معارف معنوی پای در سفر نهاد.

عراقی در ملتان از شهرهای هندوستان به محضر عارف پر آوازه آن سامان شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی عراقی نایل آمد و به دامادی وی مفتخر و حدود ۲۵ سال از خدمت آن عارف بزرگوار بهره مند شد.

عراقی از هند به قونیه رفت و با شیخ صدرالدین قونوی آشنا و بعد به سفر خود ادامه داد و در کشورهای اسلامی محضر بسیاری از بزرگان را درک کرد و حاصل پنجاه سال سیر و سفر آفاقی او، تجربه های معنوی و ره آوردهای پر ارزش روحانی بود که در سیر انفسی از آنها استفاده کرد.

عراقی با بسیاری از شاعران فارسی زبان معاصر و معاصر بوده که شیخ اجل سعدی شیرازی یکی از آنهاست و هر دو دست ارادت به شیخ شهاب الدین داده بودند.

عراقی از بزرگان عرفا و سخنوران ایرانی است و به جز دیوان اشعار، اثر معروفی دارد به نام: لُمعات که با نثری متین و پخته نگاشته شده و به لحاظ محتوایی از منابع مهم عرفانی و سیر و سلوک اسلامی است و عبدالرحمن جامی آن را شرح کرده و آن

را

اشعَّةُ اللَّمَعَاتِ نامیده است. وی هم چنین مثنوی کوتاهی دارد به نام عَشَّاقِ نَامِه که سرشار از شور است.

وی سرانجام به سال ۶۸۸ هـ. ق در سن ۷۸ سالگی در روستای صالحیه از توابع دمشق جان سپرد و جنازه او در همان جا به خاک سپرده شد، و مزار او از دیرباز زیارت گاه اهل عرفان و صاحب‌دلان است (۱).

غزلیات عراقی در عین سادگی از شور و حال خاصی برخوردارند و نمایانگر حالات بیدلانه او در مسیر سیر و سلوک الی الله است.

از قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله) او ابیاتی را به عنوان تیُّمَن و تبرک برگزیده ایم:

عاشقان چون بر درِ دل حلقه سودا ززند *** آتش سودای جانان در دل شیدا ززند ...

بگذرند از تیرگی، در چشمه حیوان رسند *** دم به دم بر جان و دل آن جام جان افزا ززند

چون به آب زندگی لب را بشویند خضر وار *** بوسه بر خاک سرای خواجه بطحا ززند

رحمت عالم، رسول الله، آن کاو قدسیان *** بر درش، لُیْبِکِ «أَوْحَى اللَّهُ مَا أَوْحَى» (۲) ززند

آن شهنشاهی که بهر اعتصام انبیا *** عقده فتراک او از «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» (۳) ززند

در ازل چون خطبه او «وَالضُّحَى» (۴) املا کنند *** نوبتش زبید که «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» (۵) ززند

چون بساط قرب او از «قَابِ قَوْسَيْنِ» (۶) افکنند *** رایت اقبال او بر اوج «أَوْ أَدْنَى» (۷) ززند ...

۱- مقدمه دیوان عراقی، به قلم سعید نفیسی.

۲- اشاره دارد به آیه ۱۰ از سوره مبارکه «النَّجْم».

۳- عُرْوَةُ الْوُثْقَى: به معنای ریسمان محکم الهی، اشاره دارد به آیه ۲۵۶ از سوره مبارکه «بقره».

۴- اشاره دارد به آیه اول از سوره مبارکه «وَالضُّحَى».

۵- اشاره است به اولین آیه از سوره «إِسْرَاء» که مربوط به شب معراج است.

۶- اشاره دارد به آیه ۹ از سوره شریفه «النَّجْم» درباره شب معراج.

۷- اشاره دارد به آیه ۹ از سوره شریفه «النَّجْم» درباره شب معراج.

شمه ای از طیب خُلُقش، در دم عیسی نهند *** وز فروغ شمع رویش، آتش موسی زنند ...

برتر از کون و مکان، کعبه ست یعنی در گهش *** هست قصر کاینات از خاک او ملجا زنند ...

از برای آستان قدر او، در هر نفس *** صد هزاران خشت جان بر قالب تنها زنند

خیمه اطلس برای دودگیرِ مطبخش *** بر سر این هفت طاقِ آینه سیما زنند

مَر کب او، شیهه بر میدانِ علّین کشد *** موکب او، خیمه بر نه طارم خضرا زنند ...

گرچه نگرفت از جهان زر، خاک بیزان درش *** توده زر در ره خورشید زر پالا زنند

چاکران او، بدون حق فرو نارند سر *** بندگان او قدم بر اولی و اُخری زنند

خاصگان او، ندیم مجلس خاصِ قدم *** با چنین نسبت کجا دم ز آدم و حوا زنند؟

دوستی حق نیابی در دلی بی دوستیش *** مَهر مهر او و مهر حق همه یک جا زنند

هر که او را دوست تر از خود ندارد، رانده ای ست *** و چه دارد یک جهان طاعت، به رویش وا زنند

و همه عالم گنه دارد، چو او را دوست داشت *** خیمه جاهش درونِ «جَنَّةِ الْمَأْوَى» زنند

هر که او دعویٰ بینایی کند بی پیرویش *** رهروانش خاک در چشم جهان پیما زند

چون (عراقی) پیرو او شد، سزد گر روز حشر *** خیمه قدرش و رای ذروه اعلیٰ زند (۱)

این ابیات را نیز از مثنوی عشاق نامه او برگزیده ایم:

نقل کن از وبال کفر به دین *** مصطفی را دلیل مطلق بین

خاتم انبیا، رسول هدی *** صاحب جبرئیل، امین خدا

قصد و مقصود و آخر و اول *** اولین خلق و آخرین مُرسَل (۲)

پادشاه دیار جود و وجود *** مقصد علم و، عالم مقصود

حافظ صفحه معانی دل *** چشمه آب زندگانی دل

صوفی خانقاه «الرَّحْمَن (۳)» *** عالم علم «عَلَّمَ الْقُرْآن (۴)»

آن که پوشیده خلعت «لولاك» *** وز بلندیش، پست شد افلاک

خواجه بارگاه کونین، اوست *** سالک راه «قَاب قَوْسَيْنِ» اوست ...

چاکرش: آفتاب و، بنده سهیل *** روی او: «وَالصُّحَى» و مو: «وَاللَّيْل (۵)»

ملاً عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی در تذکره میخانه می نگارد:

هنگامی که عراقی از مکه، روی به مدینه نهاد و به سعادت زیارت تربت مصطفوی نایل آمد، به مدت سه شب در آنجا اقامت

کرد و پنج قصیده در منقبت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) سرود به مطلع:

عاشقان چون بر در دل حلقه سودا زند *** آتش سودای جانان در دل شیدا زند

که ما ابیاتی از آن را پیش از این نقل کردیم.

شهبازم و، چو صید جهان نیست در خودم *** ناگه بود که از کف ایام برپرم

۲- مُرْسَل: فرستاده، پیامبر.

۳- اشاره دارد به آیه ۲ از سوره مبارکه «الرَّحْمَن».

۴- اشاره دارد به آیه ۲ از سوره مبارکه «الرَّحْمَن».

۵- دیوان عراقی.

از رُخْت مجمع جمال شده *** مطلع نور ذوالجلال شده

راه باریک ست و شب تاریک و مرکب لنگ و پیر *** ای سعادت! رخ نمای و، ای عنایت! دست گیر

دل، تو را دوست تر زجان دارد *** جان ز بهر تو در میان دارد(۱)

این پنج قصیده به ترتیب در صفحات ۷۴، ۸۶، ۹۰، ۸۱ و ۷۱ دیوان عراقی آمده است.

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او می توانید به این منابع مراجعه کنید:

مقدمه دیوان عراقی به قلم سعید نفیسی / از سعدی تا جامی، ص ۱۷۰ / آثار عجم، ص ۷۱ / قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۳۷ /
نفحات الانس، ص ۶۰۱ / ریحانه الادب، ج ۳، ص ۷۳ / طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۲۵۸ / تاریخ گزیده، ص ۸۲۲ / تاریخ ادبیات
هرمان اته، ص ۱۷۷ / هفت اقلیم، ج ۲، ص ۵۳۴ / مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۸۶۸ / آتشکده آذر، ص ۲۶۳ / ریاض العارفین، ص
۱۶۳ / تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۳۸ / دویت سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۳۹ تا ۲۴۱ / نعت حضرت رسول اکرم (صلی
الله علیه و آله) در شعر فارسی، ص ۵۲۲ تا ۵۵۶ / و تذکره میخانه، ص ۲۷ تا ۵۶ /

۱- تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، نشر اقبال، سال ۱۳۴۰، ص ۳۶ و ۳۷.

۶- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

۶- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ هـ - ق) که یکی از ارکان مسلم شعر فارسی است به قولی در سال ۵۷۱ هـ - ق در شیراز به دنیا آمد. وی سی سال از عمر خود را در کسب علوم و معارف سپری کرد. حدود سی سال دیگر آن را به سیر و سیاحت و بقیه عمر را در زادگاه خود به عبادت و ارشاد پرداخت و سرانجام به سال ۶۹۱ هـ - ق خرقه خاکی را به دور افکند و در خانقاه خود معروف به سعیدیّه به خاک سپرده شد. میزان عمر او را به تفاوت از صد تا یکصد و بیست سال ثبت کرده اند.

سعدی پس از تحصیل علوم مقدماتی در شهر زادگاه خود، رهسپار بغداد شد و از محضر اساتید بزرگ آن سامان مانند ابن جوزی بهره ها برد و معارف طریقتی را از عبدالقادر گیلانی (۱) آموخت و صلاحیت ارشاد را احراز کرد.

گلستان و بوستان سعدی از شاه کارهای نثر و نظم پارسی است و شیوه سهل و ممتنع او در نگارش گلستان اگر چه مورد تقلید بسیاری از بزرگان اهل قلم قرار گرفت ولی هیچ کدام از آن ها نتوانستند در برابر او قد علم کنند. بر گلستان سعدی شرح های مختلفی نگاشته شده، و به زبان های زنده دنیا ترجمه شده است.

بوستان او نیز از اشعار شیرین و دلنشینی عطر آگین است که رایحه دل انگیز آن را در کمتر دیوانی می توان یافت. بنا به نوشته مورخان و تذکره نگاران، سعدی در گشت و گذارهایی که از میان سالی به بعد به شهرها و کشورهای مختلف داشته است، با جلال الدین محمد مولوی (متوفای ۶۷۳ هـ - ق) در روم و امیر خسرو دهلوی (متوفای ۷۲۵ هـ - ق) در هند و همام تبریزی (متوفای ۷۱۴ هـ - ق) در تبریز آشنا شده است.

کلیات سعدی بارها در ایران و کشورهای مختلف چاپ و منتشر شده و نام و یاد او

۱- برخی از شیخ شهاب الدین سهروردی به عنوان استاد و مراد طریقتی او نام برده اند و درست نیست زیرا سهروردی معروف به شیخ اشراق به دستور صلاح الدین ایوبی و توسط فرزند او ملک ظاهر به سال ۵۸۱ هـ - ق و در سن ۳۶ سالگی به قتل رسیده و اگر با مسامحه سال تولد سعدی را ۵۷۱ بدانیم به هنگام قتل شیخ ده ساله بوده است.

را برای همیشه جاودانه ساخته است.

این قطعه شعر را - که در عظمت مقام ادبی سعدی سروده ام، به پیشگاه سخن شناسان پارسی زبان تقدیم می کنم:

«قطعه»

وصف سعدی اگر چه لا یُحصی ست *** شاید اینجا ز لا یُعَدی گفت

سیر مینوی شعر اگر خواهی *** باید از بوستان سعدی گفت

پیش شعر رسا و فاخر او *** نتوان از رهی و رعدی گفت

زان نگویم پیمبر شعراست *** که نبی: «لا نَبیَّ بَعْدی» گفت

در کلیات سعدی این بخش ها به چشم می خورد:

رسائل، گلستان، بوستان، قصاید عربی، قصاید فارسی، مراثی، ملمعات، مثلثات، ترجیعات، طئیات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم، صاحبیه، مثنویات، قطعات، رباعیات و مفردات.

سعدی، ممدوحان فراوانی داشته که برای نمونه می توان از مستعصم بالله، نورالدین بن صیاد، سعید فخرالدین منجم، علاءالدین عطا ملک جوینی، مظفرالدین سلجوق شاه، شمس الدین حسین علکانی، امیر انکیانو، امیرسیف الدین محمد، ملکه ترکان خاتون، سعد بن ابوبکر، امیر فخرالدین ابی بکر، عزالدین احمد بن یوسف و ابوبکر بن سعد زنگی.

اتابکان فارس که در زمان خلفای بنی عباس حکومت می کردند عبارت بودند از: سلغر (۵۴۳ - ۵۵۷ هـ - ق)، زنگی و ملک بن زنگی و طغرل بن سلغر (۵۵۷ - ۵۹۱ هـ - ق)، سعد و ابوبکر (۵۹۱ - ۶۲۳ هـ - ق) و خلفای زمانه آنان عبارت بودند از: راشد و مقتفی (۵۲۹ - ۵۳۰ هـ - ق)، مستنجد (۵۵۵ - ۵۶۶ هـ - ق)، مستضی (۵۶۶ - ۵۷۵ هـ - ق)، ناصر (۵۷۵ - ۶۲۲ هـ - ق)، ظاهر و مستنصر (۶۲۲ - ۶۲۳ هـ - ق) و مستعصم (۶۵۶ - ۶۴۰ هـ - ق).

سعدیدر روزگار مستعصم خلیفه خون خوار عباسی می زیسته که به سال ۶۵۶ هـ - ق.

به دست سپاهیان مغول کشته شد و بساط سلطنت خلفای بنی عباس به دست آنان برچیده گشت سعدی در مرثیت مستعصم خلیفه عباسی و زوال خلافت بنی عباس دو چکامه عربی و فارسی دارد که از شأن انسانی و مردمی او کاسته است.

اگر چه جنایات مغولان در ایران را نمی توان نوشت و عمق این فاجعه به حدی است که آدمی از بیان آن عاجز است ولی مستعصم که خود را خلیفه خدا بر مسلمین و جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می دانسته، رفتار حکومتی چندان مسالمت آمیزی نداشته که با مرگ او شیرازه آسمان و زمین از هم بپاشد و آسمان در قتل او خون گریه کند! ولی سعدی درباره او چنین باوری نداشته و از ژرفای جان در سوک او ناله سر داده است:

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین *** بر زوال ملک مستعصم، امیر المؤمنین!

ای محمد! گر قیامت می بر آری سر ز خاک *** سر بر آور، وین قیامت در میان خلق بین!

نازنینان حرم را خون خلق بی دریغ *** ز آستان بگذشت و، ما را خون چشم از آستین ...

دیده بردار ای که دیدی شوکت باب الحرام *** قیصران روم سر بر خاک و خاقانان چین

خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته *** هم بر آن خاکی که سلطانان نهادندی جبین

وه که گر بر خون آن پاکان فرو آید مگس *** تا قیامت در دهانش تلخ گردد انگبین

بعد ازین آسایش از دنیا نباید چشم داشت *** قیر در انگشتری ماند، چو برخیزد نگین (۱) ...

۱- کلیات سعدی، به تصحیح مرحوم محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات جاویدان، بی تا، ص ۴۸۷ و ۴۸۸.

سعدی در دیباچه بوستان پس از عرض نیایش به درگاه حضرت باری به ستایش پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) پرداخته است که به نقل ابیاتی از آن بسنده می‌کنیم:

کریمُ السَّجایا، جمیلُ الشَّیم (۱) *** نَبیُّ التَّرایا، شفیعُ الأُمم (۲)

امام رسل، پیشوای سبیل *** امین خدا، مهبط (۳) جبرئیل

شفیعُ الوری (۴)، خواجه بعث و نشر *** امام الّهدی، صدر دیوان حشر

کلیمی که چرخ فلک طور اوست *** همه نورها، پرتو نور اوست

شفیعُ مطاعُ نبی کریم (۵) *** قسیم، جسیم، بسیم، وسیم (۶)

یتیمی که ناکرده قرآن درست *** کتب خانه چند ملت بُشت

چو عزمش بر آمیخت شمشیر بیم *** به معجز، میان قمر زد دو نیم

چو صیش (۷) در افواه (۸) دنیا فتاد *** تزلزل در ایوان کسری فتاد

به لا (۹)، قامت لات (۱۰) بشکست خُرد *** به اعزاز دین، آب عُزی (۱۱) ببرد

نه از لات و عُزی بر آورد گرد *** که تورات و انجیل منسوخ (۱۲) کرد

شبی برنشست از فلک بر گذشت *** به تمکین و جاه از ملک در گذشت

چنان گرم در تیه قُربت (۱۳) براند *** که بر سدره (۱۴)، جبریل ازو باز ماند

بدو گفت سالار بیت الحرام *** که ای حامل وحی! برتر خرام

چو در دوستی مُخلصم یافتی *** عنانم ز صحبت چرا تافتی!؟

بگفتا: فراتر مجالم نماند *** بماندم، که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی برتر پرم *** فروغ تجلی بسوزد پرم

نماند به عصیان کسی در گرو *** که دارد چنین سیدی پیشرو

چه نعت پسندیده گویم تو را؟ ***علیکَ السَّلام ای نَبیُّ الوَری (۱۵)...

خدایا! بحقّ بنی فاطمه *** که بر قول ایمان کنم خاتمه

اگر دعوتم رد کنی وَر قبول *** من و دست و دامان آل رسول ...

ندانم کدامین سخن گویمت؟ *** که والاتری زان چه من گویمت

۱- یعنی: پیامبر کریمی که سجایای اخلاقی بسیاری دارد و رفتارهای او بسیار زیباست.

۲- یعنی: پیامبر آفریدگان خدا و شفاعت گران امت ها در روز قیامت.

۳- مَهبط: محلّ نزول.

۴- یعنی: شفاعت گر مردم.

۵- یعنی: رسولی شفاعت گر و فرمان گزار و پیامبری کریم است.

۶- یعنی: قسمت کننده بهشت و دوزخ، خوش اندام، خوش تبسم و خوش روی.

۷- صِیْت: شهرت، آوازه.

۸- اَفواه: زبان ها، جمع فوه.

۹- اشاره دارد به: لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ.

۱۰- لات: نام یکی از بت های معروف عصر جاهلی.

۱۱- آب عَزّی: آبروی عَزّی. عَزّی نیز از بت های مشهور روزگار جاهلیت است.

۱۲- منسوخ: باطل شده.

۱۳- تیه قربت: وادی قُرب الهی.

۱۴- سِدْره: سدره المنتهی، نام درختی در بهشت.

۱۵- یعنی: بر تو باد سلام ای پیامبر خلق خدا.

تو را عَزَّ «لولاك (۱)» تمکین بس ست *** ثنای تو، طاها و یاسین بس ست

چه وصف کند سعدیِ ناتمام؟ *** علیک السلام ای نبی السلام (۲)

در قسمت قصاید فارسی کلیات سعدی، قصیده ای در ستایش حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) یافتیم و ما ابیاتی از این قصیده نبوی (صلی الله علیه وآله) را برای نقل در این اثر برگزیده ایم:

چو مرد رهرو اندر راه حق ثابت قدم گردد *** وجود غیر حق در چشم توحیدش، عدم گردد ...

تو خواهی نیک، خواهی بد کن امروز ای پسر! کاین جا *** عمل گر بد بود و نیک، بر عامل رقم گردد ...

درین گرداب بی پایان منه بار شکم بر دل *** که کشتی روز طوفان غرقه از بار شکم گردد

به سعی ای آهنین دل! مدّتی باری بکش کآهن *** به سعی، آینه گیتی نما و جام جم گردد

تکاپوی حرم تا کی؟ خیال از طبع بیرون کن *** که محرم گر شوی، ذات حقایق را حرم گردد ...

دلت را دیده ها بر دوز، تا عین الیقین گردد *** تنت را زخم ها بر گیر تا کنز الحکم (۳) گردد ...

خداوند! گر افزایی بدین حکمت که بخشیدی *** مرا افزون شود، بی آنکه از مُلک تو کم گردد

فتاد اندر تن خاکی ز ابر بخششت قطره *** مدد فرما به فضل خویش تا این قطره، یم گردد

امید رحمت ست آری خصوص آن را که در خاطر *** ثنای سید مُرسل، نبی محترم گردد

۱- لولاك: لولاك لما خلقت الافلاك.

۲- دیباچه بوستان، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۳- کنز الحکم: گنج حکمت ها.

محمد کز ثنای فضل او، بر خاک هر خاطر *** که بارد قطره ای، در حال دریای نغم گردد
 چو دولت بایدم، تحمید(۱) ذات مصطفی گویم *** که در در یوزه، صوفی گرد اصحاب کرم گردد
 زبان را در کش ای سعدی! ز شرح علم او گفتن *** تو در علمش چه دانی؟ باش تا فردا علم گردد
 اگر تو حکمت آموزی، به دیوان محمد رو *** که بوجهل آن بود کاو خود به دانش بوالحکم(۲) گردد
 ز فقر جاودانی رست و صاحب مال دنیا شد *** هر آن درویش صاحب دل کزین در محتشم گردد(۳)
 این غزل نبوی(صلی الله علیه و آله) را از قسمت طئیات کلیات سعدی برای ثبت در این دفتر انتخاب کردیم:
 ماه فرو ماند از جمال محمد(صلی الله علیه و آله) *** سرو نباشد به اعتدال محمد(صلی الله علیه و آله)
 قدر فلک را، کمال و منزلتی نیست *** در نظر قدر با کمال محمد(صلی الله علیه و آله)
 وعده دیدار هر کسی به قیامت *** لیله اشری(۴)، شب وصال محمد(صلی الله علیه و آله)
 آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی *** آمده مجموع در ظلال(۵) محمد(صلی الله علیه و آله)
 عرصه گیتی، مجال همت او نیست *** روز قیامت نگر مجال محمد(صلی الله علیه و آله)
 وان همه پیرایه بسته جنت فردوس *** بو که(۶) قبولش کند بلال محمد(صلی الله علیه و آله)
 شمس و قمر در زمین حشر نتابند *** نور نتابد، مگر جمال محمد(صلی الله علیه و آله)
 همچو زمین، خواهد آسمان که بیفتد *** تا بدهد بوسه بر نعال(۷) محمد(صلی الله علیه و آله)
 شاید(۸) اگر آفتاب و ماه نتابد *** پیش دو ابروی چون هلال محمد(صلی الله علیه و آله)
 چشم مرا تا به خواب دید جمالش *** خواب نمی گیرد از خیال محمد(صلی الله علیه و آله)

۱- تمحید: ثنا گفتن، ستایش و مدح کسی کردن.

۲- بوالحکم: ابوجهل در زمانه جاهلیت به ابوالحکم یعنی پدر حکمت و دانش معروف بود ولی در اثر دشمنی با رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، به ابوجهل موسوم شد.

۳- کلیات سعدی، قصاید فارسی، ص ۴۳۶ و ۴۳۷.

۴- ليله أُسرى: شب معراج.

۵- ظلال: سایه ها، جمع ظلّ.

۶- بوکه: به امید آنکه، در آرزوی آنکه.

۷- نعال: نعل کفش ها، جمع نعل.

۸- شاید: سزاوارست، به جاست.

(سعدی) اگر عاشقی کنی و جوانی *** عشق محمّد بس است و آل محمّد (۱) (صلی الله علیه و آله)

در دیباچه گلستانِ سعدی نیز به مناسبت این دو بیت در ستایش از پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) آمده است:

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ (۲) *** حَسَنَتْ جَمِيعَ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آله (۳)

چه غم دیوار امت را؟ که دارد چون تو پشتیبان *** چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان (۴)؟

۱- کلیات سعدی، طئیات، ص ۵۲۱ و ۵۲۲.

۲- یعنی: بزرگی و بزرگواری با کمال او به اوج خود رسید و با پرتو جمال نورانی و سیاهی شب ها از میان رفت.

۳- یعنی: تمامی خصلت او نیکوست. بر او و خاندان او درود و صلوات بفرست.

۴- کلیات سعدی، دیباچه گلستان، ص ۷۱ و ۷۲. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار شیخ اجل سعدی شیرازی می توانید از این منابع استفاده کنید: تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۱۲۰؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۶۷؛ سبک شناسی ملک الشعراء بهار، ج ۳، ص ۱۱۲؛ قاموس الاعلام، ج ص، ص ۲۵۷۲؛ ریحانه الأدب، ج ۲، ص ۸۲۰؛ بهارستان جامی، ص ۱۱۷؛ مجالس المؤمنین، ص ۳۳۷؛ آثار عجم، ص ۴۶۷؛ هفت اقلیم رازی، ج ۱، ص ۱۹۶؛ آتشکده آذر، ص ۲۷۵؛ ریاض العارفین، ص ۱۳۳؛ مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۷۴۸؛ تذکره دولتشاه سمرقند، ص ۲۲۳؛ مجالس النفائس، ص ۳۳۷؛ کلیات سعدی؛ ذکر جمیل سعدی، به کوشش کمیسیون ملی یونسکو؛ دویت سخنور از نظمی تبریزی، ص ۱۴۳ تا ۱۴۵.

بخش ششم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده هشتم

اشاره

در سده هشتم عارفان و سخنوران نام آوری می زیسته اند که آثار منظوم آنان متأثر از معارف اسلامی و به شمیم محبت خاندان نبوی (صلی الله علیه و آله) معطر است.

در این بخش برای نمونه به اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) تنی چند از سخنوران عارف و عارفان سخنور، استناد خواهیم کرد و ضمن بررسی اجمالی زندگی نامه سرایندگان آن ها، سیر تاریخی شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) را در سده هشتم پی خواهیم گرفت:

۱ - مولانا شیخ حسن کاشی

۱ - مولانا شیخ حسن کاشی (زنده تا ۷۰۸ هـ - ق) زادگاهش آمل نشو و نمای او در مازندران که به خاطر کاشی بودن جدّ و پدر به کاشانی مشهور است. از چهره های شاخص روحانیت شیعی در سده هفتم و هشتم هجری است، وی را می توان از زنجیره منقبت خوانان آل الله (علیهم السلام) دانست که در زمانه او مقوله منقبت سرایی از تشخّص چشم گیری توسط وی برخوردار شده و پس از وی نیز راه او توسط سخنوران بزرگی همانند: ابن حسام خوسفی ادامه یافته است (۱).

۱- تاریخ محمدی، شیخ حسن کاشی، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱۱.

در فتوت نامه سلطانی آمده است:

[... هیچ طایفه ای بلند مرتبه تر از مَدَاخان خاندان رسول (صلی الله علیه و آله) نیستند ... و مداحان این حال را دارند که پیوسته مناقب اهل بیت (علیهم السلام) خوانند و با یاد و سخن ایشان اوقات گذرانند... (۱)]

و بر کسانی که با استفاده از متون منثور و غیر منظوم، به ستایش گری اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) سرگرم بودند، غزاخوانان اطلاق می شد (۲).

البته ناگفته نباید گذاشت که سنگ بنای کاخ ستایش گری آل الله (علیهم السلام) توسط گروهی از شیعیان با اخلاص و آشنا به شیوه شاه نامه خوانی در نیمه دوم سده چهارم هجری نهاده شد که پس از صدور فرمان تاریخی احمد بن بویه دیلمی به کارگزاران حکومتی خود در عراق و برخی از مناطق ایران، این فرصت به دست آمد. در این فرمان تاریخی آمده بود که: کارگزاران وی در هر کجا که از جانب او مأموریتی دارند باید مردم اهالی آنجا را از عاشورای سال ۳۵۲ هـ. ق به بعد به برگزاری مراسم عمومی و فراگیر و عزاداری سراسری برای سالار شهیدان (علیه السلام) و اصحاب - رضوان الله علیهم - آن بزرگوار تشویق نمایند و اگر مردم از بیم سخت گیری های حاکمان غیر شیعی از این فرمان سر باز زنند، باید آنان را برای برگزاری مراسم عزاداری سراسری مجبور نمایند و ضمن تعطیل کردن بازار و اماکن عمومی و آشپزخانه ها، زنان را به عزاداری در ملاء عام برای حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) و ادار نمایند تا زاری کنان و بر سر و سینه زنان هیأت های عزاداری را یاری رسانند (۳).

شیخ حسن کاشی بنا به گفته خود در سن شصت سالگی تصمیم می گیرد که منظومه ای درباره خاندان نبوی (علیهم السلام) بسراید تا پس از مرگ برای او حسناتی در پی داشته باشد و این منظومه که به تاریخ محمدی موسوم است در سال ۷۰۸ هـ. ق سروده شد (۴). بنابراین سال تولد این عالم بزرگوار شیعی باید سال ۶۴۸ هـ. ق باشد.

از تاریخ محمدی به عنوان تاریخ دوازده امام (علیهم السلام)، تاریخ رشیدی و تاریخ الأولاد

۱- فتوت نامه سلطانی، ملاحسین واعظ کاشفی، با تصحیح محمد جعفر محجوب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۸۰ - ۲۸۱.

۲- فتوت نامه سلطانی، ملاحسین واعظ کاشفی، با تصحیح محمد جعفر محجوب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۸۰ - ۲۸۱، تاریخ محمدی، ص ۱۲.

۳- معزالدوله احمد بن بویه دیلمی (۳۲۰ - ۳۵۶ هـ. ق) که بر عراق و خوزستان و فارس و برخی از نواحی دیگر در ایران حکومت می راند، فرمان تاریخی خود را در اقامه عزاداری عمومی و سراسری برای سالار شهیدان و شهدای کربلا صادر کرد که از عاشورای سال ۳۵۲ هـ. ق به بعد لازم الاجرا بود. پیش از صدور این فرمان تاریخی، «فضایلیان» با استفاده از شیوه نقالی، در اماکن عمومی و قهوه خانه ها آزادانه به واگویی فضایل شیخین و خلفای راشدین می پرداختند و حمایت هم می شدند ولی موالیان آل الله (علیهم السلام) عملاً به خاطر سخت گیری ها و تعصوبرزی های موالیان غیر شیعی قادر به اقامه مراسم جشن

و سرور و حتی عزاداری برای خاندان نبوی (علیهم السلام) و دودمان علوی در ایام میلاد و شهادت آنان نبودند، که با صدور این فرمان تاریخی به تدریج ورق برگشت و به شکل گروهی از موالیان عترت و دودمان ولایت انجامید که با شیوه نقلی و طریقه شاه نامه خوانی به نشر فضایل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) پرداختند و به «مناقبان» معروف شدند. ظهور مناقبان به شهادت تاریخ، به حذف تدریجی فضایل از عرصه مناقب خوانی انجامید. ذهبی در تاریخ الاسلام خود، ذیل حوادث سال ۳۵۲هـ. ق نگاشته است که: [یوم عاشورا، قال ثابت، أَلِزَمَ مَعزالدوله النَّاسَ بِغَلْقِ الْأَسْوَاقِ وَ مَنَعَ الْهَرَّاسِينَ وَ الطَّبَّاحِينَ مِنَ الطَّبِيخِ وَ نَصَبُوا الْقِيَابَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ عَلَّقُوا عَلَيْهَا الْمُسُوحَ، وَ أَخْرَجُوا نِسَاءً مِنْ شَرَاتِ الشُّعُورِ، مُضَجَّاتٍ يَلْطَمْنَ فِي الشَّوَارِعِ وَ يُقِمْنَ الْمَآتِمَ عَلَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام)، وَ هَذَا أَوَّلَ يَوْمٍ نِيحَ عَلَيْهِ فِي بَغْدَادِ]. و ابن وردی همین مطلب را در تاریخ خود ذکر کرده با تأکید بر این نکته که: [و عجزت الشُّنَّةُ عَنْ مَنَعِ ذَلِكَ، لَكُنَّ السُّلْطَانُ مَعَ الشَّيْعَةِ (تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۰، ذیل حوادث سال ۳۵۲هـ. ق). و نیز برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: سیمای مهدی موعود (عج) در آینه شعر فارسی، تألیف نگارنده این سطور، ص ۴۵ - ۴۷].

۴- تاریخ محمدی، ص ۱۲ - ۱۳.

لحضره المصطفیٰ نیز یاد شده است (۱).

و آثار دیگری که از شیخ حسن کاشی بر جای مانده عبارتند از: معرفت نامه که منظومه ای است در علم کلام و ترکیب بند ماندگار علوی او با عنوان هفت بند که بعدها الهام بخش محتشم کاشانی و سایر سخنوران در خلق آثاری از این دست و در همین قالب شعری می گردد. کتاب الانشاء در شعر و ادب و حکمت و بالأخره دیوان حسن کاشانی، حاوی دیگر سروده های اوست (۲).

در تاریخ محمدی اسامی، کنیه ها، القاب، تاریخ ولادت و شهادت، محل دفن، نقش خاتم، مدت عمر، و تعداد اولاد حضرات معصومین (علیهم السلام) به تفکیک آمده است (۳).

مولانا شیخ حسن کاشانی تا ۷۰۸ هـ. ق در قید حیات بوده و از تاریخ درگذشت وی اطلاعی نداریم. بقعه او در سلطانیه هنوز زائران و علاقه مندان وی را به زیارت مزار و قرائت فاتحه فرا می خواند (۴).

ازوست:

مثنوی نبوی (صلی الله علیه و آله)

مقصود سرای آفرینش *** لا، بلکه ورای آفرینش ...

سجاده کش دعاش، عیسی *** سرهنک در سراسر موسی

بر درگه قدر آن شهنشاه *** نه چرخ به سان حلقه ماه ...

آینه آسمان، جمالش *** پیرایه عرشیان، جلالش ...

نامی که جهان به فال دارد *** میم و ح و میم و دال دارد

سر خیل پیمبران عالم *** او بود نشانه تا به آدم (۵)؟

«نام آن حضرت»

نام ست رسول را: محمد *** یک جای دگر خطابش: احمد

«لقب آن حضرت»

ایزد لقبش به مصطفیٰ خواند *** کان تا ابد الأبد بدو ماند

۱- تاریخ محمدی، ص ۲۴.

۲- تاریخ محمدی، ص ۲۴ - ۲۶.

۳- برای آگاهی بیشتر در مورد شرح احوال و آثار شیخ حسن کاشی به راهنمایی شادروان دکتر خیام پور (در فرهنگ سخنوران، ج ۲، ص ۷۵۵) می توان از این منابع استفاده برد. شمع انجمن تألیف سیدمحمد صدیق، هند، ۱۲۹۳، ص ۳۹۷؛ خزانه عامره نگاشته غلامعلی آزاد بگلرامی، کانپور، ص ۳۸۹؛ خیرالبیان از شاه حسین، برگ ۱۱۸؛ قاموس الاعلام سامی، ص ۱۹۵۲؛ و باید منظومه تاریخ محمدی سروده مولانا شیخ حسن کاشانی را که به کوشش مورّخ پرتلاش آقای رسول جعفریان در تابستان ۱۳۷۷ توسط کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام در ایران چاپ و منتشر شده بر این منابع افزود.

۴- تاریخ محمدی، ص ۳۶ - ۳۷.

۵- تاریخ محمدی، ص ۴۴.

«کنیه آن حضرت»

بوالقاسم بود، کُنیت او را *** این شاه جهان راست گو را

«تاریخ میلاد آن حضرت»

بیست و دوم از ربیع الاول *** در روز دوشنبه شاه مرسل

سال چهل و یکم بُد از فیل (۱) *** از قصه طیر و، از ابابیل (۲)

کان شاه جهان، جمال بنمود *** بر پرخ، مهی دگر در افزود

«محل ولادت آن حضرت»

آنجا که بزاد شاهِ والا *** جای شَعَث است و، جای انوا

«نام مادر آن حضرت»

نام: آمنه بود مادرش را *** کافراشت ز فرّ خود سرش را

«نقش خاتم آن حضرت»

بالای نگین آن شهنشاہ *** بنوشته که: لا إِلَهَ إِلَّا هُ (۳)

«میزان عمر شریف آن حضرت»

عمر نبی است شصت و سه سال *** پیوسته، زمانه را شده فال

«علت رحلت آن حضرت»

رنجش، سبب وفات او بود *** کاو را ز سرِ سریر بُز بود (۴)

«تاریخ رحلت آن حضرت»

یَوْمُ الْاِثْنَيْنِ، رسول مرسل *** بیست و دوم از ربیع الاول

سال هجری، بیست و یک راست (۵) *** کان شاه ازین زمانه برخاست

در خانه خود شده ست مدفون *** از حکم خدای حیّ بی چون

گنج ست زمین ز مرقد او *** شد گنج عبیر و ناف آهو (۶)

-
- ۱- فیل: کنایه از عام الفیل، سالی که ابرهه با سپاهی مجهز و سوار بر فیل به کعبه تاخت.
 - ۲- در قرآن کریم به این ماجرا اشاره شده است که شماری از پرندگان، سپاه ابرهه را تار و مار کردند.
 - ۳- مطابق با نوشته مؤلف الترتیب، ج ۱، ص ۱۸۰.
 - ۴- از جمله مسایلی که در ارتباط با رحلت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) وجود دارد، ماجرای مسموم شدن آن حضرت توسط گوشت سم آلوده ای است که پیرزنی یهودی تدارک دیده بود. واللّٰه اعلم.
 - ۵- مورخان در این که رحلت پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) در سال یازدهم هجری اتفاق افتاده، اختلافی ندارند و معلوم نیست که شیخ کاشی با استناد به چه منبع روایی و تاریخی برخلاف دیگران نظر داده است!؟
 - ۶- تاریخ محمدی، ص ۵۸ - ۵۹.

۲- شیخ محمود شبستری

۲- شیخ محمود شبستری (متوفای ۷۲۰هـ. ق) ملقب به سعدالدین یا نجم الدین فرزند عبدالکریم به سال ۶۸۷ هـ. ق در شبستر به دنیا آمد و در شهر تبریز به تحصیل علوم پرداخت و به خاطر نبوغی که داشت به مراحل والایی از علوم دست یافت و با اینکه سال های جوانی را تجربه می کرد در شمار دانشمندان بنام زمانه خود درآمد.

شیخ محمود شبستری در عهد گیخاتو (۶۹۰ - ۶۹۴هـ. ق) پسر آباقاخان (۶۶۳ - ۶۷۵هـ. ق) به دنیا آمد و در زمان سلطان ابوسعید (۷۱۶ - ۷۳۶هـ. ق) و الجاتیو معروف به سلطان محمد خدابنده (۷۰۳ - ۷۱۶هـ. ق) مورد عنایت دانشمندان دربار مغولان قرار گرفت (۱).

در اینکه پیر طریق و مراد روحانی شیخ شبستری که بوده؟ در میان تذکره نگاران و محققان اختلاف است. بعضی مانند شیخ محمد لاهیجی شارح معروف گلشن راز، پیر او را امین الدین می داند و برخی مانند رضاقلی خان هدایت در تذکره ریاض العارفین از مراد او به نام بهاءالدین یعقوب تبریزی یاد می کند (۲).

از برخی اشتباهاتی که به لحاظ شعری در گلشن راز راه یافته، پیدا است که کار این عارف بزرگوار شاعری نبوده و در این عرصه نیز هیچ ادعایی ندارد، ولی این اثر منظوم از جهت سلاست و روانی در میان آثار بر جای مانده از دیگران کم نظیر است و به لحاظ محتوایی به حدی والاست که بزرگانی همچون ملاصدرای شیرازی، ملامحسن فیض و حاج ملاهادی سبزواری در آثار خود ابیاتی از این منظومه عرفانی را به عنوان ارایه حجت و برهان نقل کرده اند (۳).

شیخ شبستری علت سرودن گلشن راز را این گونه بیان می کند:

۱- تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۳۲۰ و ۳۲۳ و ۳۳۰؛ مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تألیف شیخ محمد لاهیجی، تهران، کتابفروشی محمودی، بی تا، ص ۷۷.

۲- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تألیف شیخ محمد لاهیجی، تهران، کتابفروشی محمودی، بی تا، مقدمه، ص ۷۸.

۳- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تألیف شیخ محمد لاهیجی، تهران، کتابفروشی محمودی، بی تا، ص ۷۸ و ۷۹.

گذشته هفده از هفتصد سال *** زهجرت، ناگهان در ماه شوال

رسولی با هزاران لطف و احسان *** رسید از خدمت اهل خراسان

بزرگی کاندر آن جا هست مشهور *** به اقسام هنر، چون چشمه نور...

نوشته نامه ای در باب معنی *** فرستاده بر ارباب معنی

در آن جا مشکلی چند از عبارت *** ز مشکل های ارباب اشارت

به نظم آورده و پرسیده یک یک *** جهانی معنی، اندر لفظ اندک

و هنگامی که فرستاده آن بزرگ، نامه منظوم وی را در میان جمع برای شیخ شبستری می خواند پرسش های مطرح شده در آن بر سر زبان ها می افتد، جمعی از دوست داران شیخ از او می خواهند که پاسخ سؤالات یاد شده را به نظم در آورده و برای او بفرستد. سرانجام شیخ در برابر اصرار بیش از اندازه آنان تسلیم می شود و قلم به دست می گیرد و پاسخ نامه را به نظم می نگارد و به در اختیار نامه رسان قرار می دهد تا آن را به بزرگ خراسانی برساند.

وی ابتدا به ناوارد بودن خود در فنون شعر اشاره می کند و می گوید:

پس از الحاح ایشان، کردم آغاز *** جواب نامه در الفاظ ایجاز

بیک لحظه میان جمع بسیار *** بگفتم جمله را، بی فکر و تکرار

کنون از لطف و احسانی که دارند *** زما این خُرده گیری در گذارند

همه دانند کاین کس در همه عمر *** نکرده هیچ قصد گفتن شعر (۱)

بر آن، طبعم اگر چه بود قادر *** ولی گفتن نبود الاّ به نادر

ز نثر ار چه کتب بسیار می ساخت *** به نظم مثنوی هرگز نپرداخت

عروض و قافیه، معنی نسجد *** که هر ظرفی در او معنی نگنجد

معانی هرگز اندر حرف ناید *** که بحر قلزم اندر ظرف ناید

چو ما از حرف خود در تنگناییم *** چرا چیزی دگر بر آن فزاییم ...

- ۱- شیخ شبستری در این بیت با عدم رعایت حروف قافیه می خواهد به ما بگوید که دعوی شاعری و سخندانی ندارد.
- ۲- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تألیف شیخ محمد لاهیجی، تهران، کتابفروشی محمودی، بی تا، ص ۷۲۵ و ۷۲۶.

و پس از فرستادن نامه، یاران صاحب دل شیخ از او می خواهند که ابیاتی بر آن بیفزاید تا برای طالبان حکمت و عرفان قابل استفاده باشد، وی نیز می پذیرد و پس از پایان کار:

دل از حضرت چو نام نامه درخواست *** جواب آمد به دل کاین گلشن ماست

چو حضرت کرد نام نامه گلشن *** شود ز او چشم دل ها جمله روشن

و نام منظومه خود را با استعانت از درگاه حضرت باری گلشن راز می گذارد.

تا کنون شروح مختلفی بر گلشن راز نگاشته شده و در مقدمه ای که شادروان کیوان سمیعی بر مفاتیح الاعجاز تألیف شیخ محمد لاهیجی نوشته اند، از برخی از این شرح ها یاد کرده اند:

۱ - شرح کمال الدین حسین اردبیلی متخلص به الهی معاصر شاه اسماعیل اول.

۲ - شرح شاه داعی الی الله موسوم به نسائم گلشن.

۳ - شرح محمد بن یحیی لاهیجی.

۴ - شرح مظفرالدین علی شیرازی.

۵ - شرح منسوب به مولانا عبدالرحمن جامی.

۶ - شرح ادريس بن حسام الدین بدیعی.

۷ - شرح شیخ باب نعمه الدین محمد نخجوانی.

۸ - شرح حاج میرزا ابراهیم شریعتمداری سبزواری که مطالب آن غالباً برگرفته شده از آثار حاج ملاهادی سبزواری است.

۹ - شرح قاضی میرحسین یزدی.

و به نظر ایشان، کامل ترین شرح ها، شرحی است که محمد بن یحیی لاهیجی از مشایخ سلسله نوربخشیه بر گلشن راز نگاشته است (۱).

محمد بن یحیی لاهیجی (متوفای ۹۲۱ هـ - ق) را از معتقدان به اهل بیت (علیهم السلام) بر شمرده اند و در شرح احوال او نگاشته اند که او همیشه لباس سیاه بر تن داشته است:

۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تألیف شیخ محمد لاهیجی، تهران، کتابفروشی محمودی، بی تا، ص ۸۱.

[شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰ هـ. ق) وقتی که ولایت فارس و شیراز را تسخیر نمود، قصد زیارت شیخ (محمد بن یحیی لاهیجی) کرد. بعد از ملاقات از او سؤال نمود که چرا لباس سیاه اختیار نموده اید؟ پاسخ فرمود: به جهت تعزیه امام حسین (علیه السلام). شاه گفت:

تعزیه ایشان قرار یافته که در سال ده روز باشد (دهه اول ماه محرم) شیخ گفت:

مردم غلط کرده اند، تعزیه آن حضرت تا دامن قیامت باقی است (۱).

از شیخ محمود شبستری آثار دیگری بر جای مانده که منظومه سعادت نامه، رساله منشور حق الیقین، مرآه المحققین و شاهد نامه از آن هاست (۲)، ولی در میان آثار او هیچ کدام مانند گلشن راز مورد عنایت اهل تحقیق و عرفان قرار نگرفته است.

شیخ محمود شبستری در گلشن راز پس از ستایش حضرت خالق سبحان، به پاسخ منظوم سؤالات مطرح شده می پردازد و در جواب این پرسش:

مسافر چون بود؟ رهرو کدام ست؟ *** کرا گویم که او مرد تمام ست؟

در آغاز به آفرینش انسان اشاره می کند و پس از بیان به فعلیت در آمدن صفات انسانی و حیوانی در وجود آدم، می گوید:

از افعال نکوهیده شود پاک *** چو ادريس نبي آيد در افلاك

چو يابد از صفات بد، نجاتی *** شود چون نوح از آن صاحب ثباتی

نماند قدرت جزویش در کل *** خليل آسا شود صاحب توکل

ارادت با رضای حق شوم ضم *** رود چون موسی اندر باب اعظم

ز علم خویشتن يابد رهایی *** چو عيسای نبي گردد سمایی (۳)

دهد يک باره هستی را به تاراج *** در آيد از پی احمد به معراج

رسد چون نقطه آخر به اول *** در آنجا نی ملک گنجد نه مُرسل (۴)

و برای آنکه مطلب را بهتر توضیح دهد، از «تمثیل» سود می جوید:

نبی چون آفتاب آمد، ولی ماه *** مقابل گردد اندر «لی مع الله»

- ۱- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتی، مجلس ششم، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، مقدمه شادروان کیوان سمیعی، تهران، کتابفروشی محمودی، بی تا، ص ۸۴.
- ۲- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتی، مجلس ششم، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، مقدمه شادروان کیوان سمیعی، تهران، کتابفروشی محمودی، بی تا، ص ۸۴.
- ۳- سمایی: آسمانی.
- ۴- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۷۳۸.

نبوت در کمال خویش صافی ست *** ولایت اندر او پیدا، نه مخفی ست

ولایت در ولی پوشیده باید *** ولی اندر نبی پیدا نماید

ولی از پیروی چون همدم آمد *** نبی را در ولایت محرم آمد ...

ولی آن گه رسد کارش به اتمام *** که تا آغاز گردد باز انجام (۱)

و در پاسخ به این پرسش که مرد تمام و انسان کامل کیست؟ این گونه توضیح می دهد:

کسی مرد تمام ست (۲) کز تمامی *** کند با خواجگی کار غلامی

پس آن گاهی که ببرد او مسافت *** نهد حق بر سرش تاج خلافت

بقا می یابد او بعد از فنا باز *** رود زانجام ره دیگر به آغاز ...

همه با او، ولی او از همه دور *** به زیر قبه های ستر، مستور ...

نبوت را ظهور از آدم آمد *** کمالش در وجود خاتم آمد

ولایت بود باقی، تا سفر کرد *** چو نقطه در جهان دور دگر کرد

ظهور کلّ او، باشد به خاتم *** بدو یابد تمامی هر دو عالم

وجود اولیا، او را چو عضوند *** که او کلّ ست و، ایشان همچو جزوند

چو او از خواجه (۳) یابد نسبت تام *** از او با ظاهر آمد رحمت عام

شود او مقتدای هر دو عالم *** خلیفه گردد از اولاد آدم

و برای تبیین بیشتر مطلب از این تمثیل بهره می گیرد:

چو نور آفتاب از شب جدا شد *** تو را صبح طلوع و استوا شد

دگر باره ز دور چرخ دوار *** زوال عصر و مغرب شد پدیدار

بود نور نبی خورشید اعظم *** گه از موسی پدید و، گه ز آدم

اگر تاریخ عالم را بخوانی *** مراتب را یکایک باز دانی

زخور(۴)، هر دم ظهور سایه ای شد *** که آن، معراج دین را پایه ای شد

زمان خواجه، وقت استوا بود *** که از هر ظلّ و ظلمت، مصطفی(۵) بود

۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۷۴۰.

۲- فعل معین «است» در وزن شعر نمی گنجد و حرف پایانی آن در تقطیع عروضی جای ندارد.

۳- خواجه: مراد، وجود نازنین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است.

۴- خور: مخفف خورشید.

۵- مصطفی: پاک و صافی.

به خط استوا، بر قامتِ راست *** ندارد سایه، پیش و پس، چپ و راست

چو کرد او بر صراطِ حق، اقامت *** به امر «فَأَسْتَقِمْ» می داشت قامت

نبودش سایه، کاو دارد سیاهی *** زهی نور خدا، ظلُّ الهی

و را قبله، میان غرب و شرق ست *** ازین رو در میان نور غرق ست....

مراتب، جمله زیر پایه اوست *** وجود خاکیان از سایه اوست

ز نورش، شد ولایت سایه گستر *** مشارق با مغارب شد برابر....

نبی چون در رسالت بود اَكْمَل (۱) *** بود از هر نبی ناچار افضل

ولایت شد به خاتم جمله ظاهر *** به اول نقطه هم ختم آمد آخر

ازو عالم شود پر امن و ایمان *** جماد و جانور یابد ازو جان

نماند در جهان یک نفس کافر *** شود عدل حقیقی جمله ظاهر

بود از سر وحدت، واقف حق *** در او پیدا نماید وجه مطلق (۲)

۱- اَكْمَل: کامل تر.

۲- مفاتیح الاعجاز: ص ۷۴۱ و ۷۴۲.

۳- امیر خسرو دهلوی

۳- امیر خسرو دهلوی (متوفای ۷۲۵هـ.ق) به سال ۶۵۱هـ.ق در شهر پیتالی از توابع دهلی در خانواده ای اشرافی به دنیا آمد و به سال ۷۲۵هـ.ق در سن ۷۴ سالگی در شهر دهلی بدرود حیات گفت و در کنار مراد روحانی خود نظام الدین اولیا به خاک سپرده شد.

او چونان شیخ مصلح الدین شیرازی (متوفای ۶۹۱هـ.ق) در نثر و نظم دستی به تمام داشت و در کشور خود از شهرت ادبی والایی برخوردار بود و از همین روی او را سعدی هندوستان نامیده اند.

دیوان امیر خسرو دهلوی دارای پنج قسمت متمایز و جداگانه است:

۱- تحفه الصَّغَر. ۲- وسط الحیوه. ۳- غَرّه الکمال. ۴- بقیه نقیه. ۵- نهایه الکمال.

وی در مدت چهار سال موفق شد که پنج منظومه در استقبال از خمسه نظامی گنجوی بسراید که حاوی هجده هزار بیت اند به اسامی:

۱- مطلع الانوار در استقبال از مخزن الأسرار.

۲- شیرین و خسرو در استقبال از خسرو و شیرین.

۳- مجنون و لیلی در استقبال از لیلی و مجنون.

۴- آینه اسکندری در استقبال از اسکندرنامه.

۵- هشت بهشت در استقبال از هفت پیکر.

امیر خسرو علاوه بر پنج منظومه ذکر شده، پنج منظومه دیگر نیز دارد که عناوین آن ها عبارتند از:

۱- قرآن السَّعْدِین. ۲- نُه سپهر. ۳- مفتاح الفتوح. ۴- خضرخان ودولرانی.

وی علاوه بر این آثار منظوم سه اثر منثور دارد که به شیوه ای بس شیوا آن ها را نگاشته است و در میان آثاری از این دست از منزلت والایی برخوردارند(۱).

اشعار امیر خسرو دهلوی سرشار از معارف ناب اسلامی اند و برخی از آن ها از نمونه های فاخر شعر آیینی به شمار می روند. وی در شعر نبوی(صلی الله علیه و آله) نیز آثار شیوا و دلنشینی دارد که برای نمونه به نقل برخی از آن ها بسنده می کنیم:

زهی از جوهر قرآن همه پیرایه دینت *** به صحت، نسخه جبل المتین منشور مشکینت

دو منشور ایزد از دیوان انشا بهر آن داده *** که اقطاع امیری در دو عالم کرد تعیینت

ز ظلمات عدم می آمدی و، پیش رو آدم *** چراغی بود در دستش هم از نور نخستینت

نبی السیفی و، یا رب چه آیین ست ذات را *** که وجه الله را بی شک توان دیدن در آیینت

یدالله کاوست اندر آستین غیب پوشیده *** فشانده آستین و، ریخته در پای تحسینت

ملک با جان و، با روح الله و روح الامین جمله *** بزن یک خنده تا میرند یک پیش یاسینت

مرا زین نعت، سلطان سخن خواند همی گردون *** زهی سلطان «خسرو» کز دل و جان ست مسکینت

چو در هر بیت، نعت توست جای سجده مؤمن را *** توان بیت اللهش خواندن برای عزت دینت(۲)

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۸۸ تا ۹۰.

۲- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، به تصحیح سعید نفیسی، به اهتمام م. درویش، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۵۸۰.

ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

(۱)

ای دل و جان مانده خیز، ره سوی جانان طلب *** در نفس اهل درد، مایه درمان طلب

پرده اعلی ست فقر گر ملکی، این گشای *** لجه دریاست عشق گر گهری، آن طلب

مکتب (۱) مردانت هست، کنج سلامت گزین *** منطق مرغانت هست، ملک سلیمان طلب

محنت تاج و سریر گر به قفایت دود *** تو، به گدایان گریز، دولت از ایشان طلب

چند مرادت ز فقر، کشف و کرامات خشک (۲) *** چون حضرت آشناست، چشمه حیوان طلب

شیر شو (۳) و صید را در ته چنگال کش *** مرد شو (۴) و خصم را بر سر میدان طلب

هست مراد کسان دولت روز وصال *** آن چه مراد من ست در شب هجران طلب

هر که شبی زنده داشت همدم روح الله (۵) ست *** نان چه ربایی ز خوانش؟ چاشنی جان طلب

مست شو ای هوشیار، لیک ازین باده نیز *** از قدح مصطفی جرعه احسان طلب

احمد مرسل، کزو چرخ غلّو (۶) یافته *** نامه «تِلْكَ الرُّسُلُ» فضل ازو یافته (۷)

۱- در متن دیوان امیر خسرو، به جای این کلمه واژه «مکتبه» آمده که مفهومی نداشت، تصحیح قیاسی شد.

۲- در متن دیوان، کشف کرامات خشک آمده بدون واو عاطفه.

۳- در متن دیوان، شیر شود آمده که معنا سازگار نیست، تصحیح قیاسی شد.

۴- در متن دیوان، مرد بود آمده، که تصحیح قیاسی شد.

۵- روح الله: مراد حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) است.

۶- غلّو: برتری.

۷- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، ص ۶۰۰ و ۶۰۱.

سنت عَشاق نیست دل به هوس داشتن *** قالب خاکی باد، همره خس داشتن
زندگی مرد چیست؟ خواب نهادن ز سر *** پس چو برون رفت خواب، پاس نفس داشتن
سنگ فکندن بود در صف مردان، نه عیب(۱) *** دانه تسیح را دام هوس داشتن
ترسمت انجام کار، بار سُتوران کند *** بانگ و میان تهی همچو جرس داشتن
ناصیه طفل راست نعلچه گوهری *** زر، صفت خسروست نعل فرس داشتن(۲)
مرد نترسد ز فقر، شیر نترسد ز زخم *** مذهب عیار نیست بیم عسس داشتن
همت درویش بس خلد و می انگین *** بند زر آن گه در او شیر مگس داشتن!
عذر عروسان بود دعوی مردی و بس *** گاه وَغَا(۳) پیش خصم روی به پس داشتن
گندم آدم مجوی، کز صفت مصطفی ست *** همچو یتیم خلیل طاس عدس داشتن
میم که در احمد ست چون به خرد بنگری *** هست به نقش احد، خاتم پیغمبری(۴)

- ۱- در متن، بدون حروف «نه» آمده که هم مخلّ وزن شعر است و هم مخلّ معنی، تصحیح قیاسی شد.
- ۲- این بیت معنای روشنی ندارد.
- ۳- وَغَا: جنگ، پیکار، در متن دیوان «دَغا» آمده که تصحیح قیاسی شد.
- ۴- یوان کامل امیرخسرو دهلوی، ص ۶۰۱.

هر که به راه وفا خاک تراز خاک نیست *** در صف اهل صفا، عاشق چالاک نیست
 بهر چه با غازیان (۱) پا به رکاب آورد *** آن که سرش بهر تیغ در خم فتراک نیست؟
 بر تو که شیداست دهر، هم ز درشتی توست *** راه چو صحرا بود، سیل شَغَب (۲) ناک نیست
 سبَلت (۳) شیرست خصم، باش کم آزار از آنک *** جز مزه های گوزن در خور تریاک نیست
 خاک ره عاشقان سرمه چشم ست، لیک *** چون کنم از دست چون؟ دیده من پاک نیست
 برشرف نیستی، ره نبرد دهر خسی *** زن که به بام بهشت زحمت خاشاک نیست
 هستی خواجه چه سود زان که چو نگیرد مراد؟ *** گنج به ویرانه (۴) در، جز خورش (۵) خاک نیست
 آن چه مقدر شده ست چون نشود بیش و کم *** گر برسد خزیم، ور نرسد باک نیست
 حرص به خاکت کشد، شارع (۶) دین گیر از آنک *** بی روش مصطفی، راه بر افلاک نیست
 پرچم آدم (۷) خطی از رقم دولتش *** «كُنْتُ نَبِيًّا (۸)» طراز بر علم دولتش (۹)

- ۱- غازیان: جنگجویان.
- ۲- شَغَب: فتنه انگیزی، شور و غوغا به پا کردن، خطر ساز.
- ۳- در متن دیوان «سلبست» آمده که مُخَلّ وزن و معنی است. تصحیح قیاسی شد.
- ۴- به ویرانه در: در ویرانه.
- ۵- خورش: طعمه، لقمه، غذا.
- ۶- شارع: خیابان، راه، مسیر.
- ۷- در متن دیوان، «علم» آمده که با توجه به مفهوم مصراع دوم تصحیح قیاسی شد.
- ۸- اشاره به این حدیث نبوی دارد که: من پیامبر بودم در حالی که هنوز آدم در میان آب و گل بود.
- ۹- دیوان کامل امیرخسرو دهلوی، ص ۶۰۱ و ۶۰۲.

عشق نه جایی ست کَش (۱) بیخبری را دهند *** اشک نه لعلی ست کان بد گهری را دهند

تیر چو جانان زند جلوه دلی را کَنَد *** تیغ چو سلطان کشد، مژده سری را دهند

چاشنی درد را سجده شکر آر از آنک (۲) *** زهر به خوان ملک ناموری را دهند

درد و بلا زانِ توست، گر دم مردی زنی *** کن به زنی اعتراف تا دگری را دهند

باده عشاق چیست؟ خواندن او آب چشم *** وای گر این دور ما، بی جگری را دهند

دیده، مرا می دهد شربت اول از آنک *** چاشنی می نخست دُرْدخوری را دهند

پیش دو بینان مدار (۳) صورت اسرار عشق *** آه گر این آینه کژ نظری را دهند!

چشم من و پای شرع گر چه که حیف ست از آنک *** خاک ره مصطفی بی بصری را دهند

هیچ نخوانده (۴)، ولی خوانده هر دو سرای *** خانه او بی شکم حامل وحی خدای (۵)

۱- کَش: که او را، که آن را.

۲- از آنک: مخفف از آنکه.

۳- در متن دیوان، «نداد» آمده که تصحیح قیاسی شد. اگر «نداد» را به معنای نشان نداد بگیریم نیازی به این تصحیح نیست.

۴- اشاره به آن که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اُمّی و درس نخوانده بوده است.

۵- یعنی گر چه به ظاهر آثار باروری در خانه او نیست ولی حامل وحی خداست، دیوان کامل امیر خسور دهلوی، ص ۶۰۲.

ای ز دم زندگی، جسم تو جانِ همه *** خلق همه گوهرند، سنگ تو کان همه
از ظلمات عدم راه که بردی (۱) برون؟ *** گر نشدی (۲) نور تو شمع روان همه
بر ورق کاف و نون (۳) از سر کلکت چکید *** هر چه ز آیات لطف بود نشان همه
تا به فصیحان رسید گوهر لفظ تو، شد *** رخنه دندانها (۴) تیغ زبان همه
تیغ یدالله تویی با گهر اُقتلوا (۵) *** زان که تو را بر کشید حق ز میان همه
بر سر مه بر نزد جز تو کسی تیر، از آنک *** نیست ز «نون و قلم» تیر و کمان همه
ما و گناه چو کوه هر دم و غم نی، که هست *** بر کتف (۶) نازکت بار گران همه
طرفه که چون آفتاب سایه نداری و هست *** از تف (۷) خورشید حشر از تو آمان همه
گر چه به خوانی به لطف، و ر چه برانی ز قهر *** ما همه زان تویم، ای تو (۸) از آن همه!
با تو دل کافران گر ز درون راز گفت *** نیست عجب زان که سنگ با تو سخن باز گفت (۹)

۱- راه که بردی: چه کسی راه می برد؟

۲- گر نشدی: اگر نمی شد.

۳- کاف و نون: اشاره دارد به کلمه «کن».

۴- در متن دیوان، «زندانها» آمده که مناسب به نظر نمی رسید، تصحیح قیاسی شد.

۵- در متن دیوان، «یا گهراً اُقتلوا» آمده که قطعاً اشتباه چاپی است، لذا تصحیح قیاسی شد.

۶- کتف: کتف، شانه، در این جا به لحاظ ضرورت شعری باید به فتحه حرف اول و کسره حرف دوم تلفظ شود.

۷- تف: حرارت.

۸- در متن دیوان «این تو» آمده که تصحیح قیاسی شد.

۹- اشاره دارد به تهلیل سنگ ریزه در کف حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله). دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، ص ۶۰۲.

(۶)

بر اُمَم (۱) از عَوْن (۲) تو رحمت حق بیش باد *** هست در خُلد باز، هفت دَرَك (۳) پیش باد

کور که ابلیس شد، تیر ز کیش (۴) تو خورد *** سهم (۵) سعادات ما یا رب از آن کیش باد!

مایه عصیان ما هست ز اندازه بیش *** در حق ما عاصیان، عَوْن تو زان بیش باد!

باد: به دین تو راست، دیو دلم چون شهاب *** سوخته این شهاب دیو بد اندیش باد!

با تو چه زهره (۶) مرا لاف محبّت؟ ولی *** دوستی بندگانت، بر دل من خویش (۷) باد!

چون سفر افتد مرا در ره تاریک گور *** پرتو دین تو را مشعله (۸) در پیش باد!

از بد و لَعُو (۹) و دروغ، کام و لبم هست ریش (۱۰) *** نام تو آم بر زبان، مرهم این ریش باد!

نوشِ ثنایت مرا کرد زبان پیش گل *** شهد شهادت مدام بر سر این پیش باد!

نَعْت تو گنجینه ای ست نقد دو عالم در او *** طعمه زان (۱۱) تا ابد خسرو درویش باد!

گم شده ام در تو، خواست (۱۲) راه یقین می کنم *** ره سوی قرآن و بس، ختم برین می کنم (۱۳)

* * *

۱- اُمَم: امت ها.

۲- عَوْن: کمک، یاری.

۳- هفت دَرَك: هفت مرحله دوزخ.

۴- کیش: تیردان، جعبه تیر.

۵- سهم: تیر.

۶- زهره: یارا، جرئت.

۷- خویش: آشنا.

۸- مَشعله: مشعل.

۹- لَعُو: کارهای بیهوده.

۱۰- ریش: زخم.

۱۱- طعمه زان: معنای چندان مناسبی در اینجا ندارد. طعمه آن مناسب تر است.

۱۲- خواست: درخواست، تمنا.

۱۳- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، ص ۶۰۲ و ۶۰۳.

برای آشنایی بیشتر با شرح احوال و آثار این سخنور بزرگ می توانید به این منابع مراجعه کنید:

دیوان کامل امیر خسرو دهلوی؛ تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۱۳۷؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۷۷؛ از سعدی تا جامی، ص ۱۵۲؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۶۵؛ قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۰۴۵؛ بهارستان جامی، ص ۱۱۸؛ نفحات الانس، ص ۶۰۹؛ مجالس النفائس، ص ۳۵۶؛ تذکره میخانه ملا عبدالنبی فخر الزمان قزوینی، ص ۵۷؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۱۰؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۶۵؛ تذکره آتشکده آذر، ص ۳۵۵؛ تذکره هفت اقلیم رازی، ج ۱، ص ۳۵۸؛ مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۳۶۸؛ ریاض العارفين، ص ۱۰۲؛ دویست سخنور، نظمى تبریزی، ص ۸۸ تا ۹۰.

۴ - شیخ علاءالدوله سمنانی

۴ - شیخ علاءالدوله سمنانی (متوفای ۷۳۶ هـ - ق) به سال ۶۵۹ هـ - ق در بیابانک از توابع سمنان به دنیا آمد و در خانواده ای بزرگ و صاحب نام پرورش یافت (۱).

پدرش ملک شرف الدین محمد در روزگار ارغون خان - از ایلخانان مغول - از سال ۶۸۷ تا ۶۹۵ هـ - ق امارت بغداد را بر عهده داشت و در آخرین سال حکومت خود به سرنوشت برادرش - ملک جلال الدین - دچار شد و به فرمان غازان خان مغول (۶۹۴ - ۷۰۳ هـ - ق) به قتل رسید (۲).

«ملک» در دوره ایلخانان مغول عنوانی بوده در ردیف امارت و شحنگی و جنبه اشرافی داشته است (۳).

مادر شیخ علاءالدوله سمنانی خواهر رکن الدین صاین بوده که در دوره ایلخانی به امر قضاوت اشتغال داشت و شیخ پس از فراغت از امور دیوانی، علوم فقه و حدیث را در محضر وی آموخت (۴).

بنا به نوشته حمدالله مستوفی - که از معاصران وی است - شیخ در عهد ارغون خان عمل پیشه بوده، یعنی به امر دیوانی اشتغال داشته است و خواند میر و دولتشاه سمرقندی نیز بر این صحنه نهانده اند. عبدالرحمن جامی ورود او را به امور دیوانی در سن پانزده سالگی نگاشته است که در این صورت شیخ باید در سال های پایانی سلطنت اباقاخان (۶۶۳ - ۶۸۰ هـ - ق) یعنی حدود سال های ۶۷۴ و ۶۷۵ هـ - ق به امور دولتی پرداخته و پس از او نیز در روزگار سلطنت فرزندش ارغون خان به انجام امور دیوانی ادامه داده باشد (۵).

از نوشته شیخ در العروه و نیز مورخان هم روزگار او بر می آید که در گیر و دار

۱- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه، ص ۸۹؛ مجمل فصیحی، ذیل حوادث سال ۶۸۷ هـ - ق. الدرر الکامنه فی اعیان المأه الثامنه، ابن حجر عسقلانی، السیر الاول، ص ۲۵۰، حبیب السیر، خواند میر، چاپ تهران، ج ۳، ص ۱۲۵؛ دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، سال ۱۳۶۴، مقدمه، ص ۹.

۲- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه، ص ۸.

۳- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه، ص ۹.

۴- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه، ص ۹؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۲۵؛ تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۱.

۵- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه، ص ۱۰ تا ۱۲؛ نفحات الانس، عبدالرحمن جامی، ص ۴۸۸.

پیکار ارغون خان و سلطان احمد تکودار در حوالی قزوین، به وی انقلاب حالی دست می دهد (سال ۶۸۳ هـ - ق) ولی تا سال ۶۸۵ هـ - ق علی رغم میل باطنی اش به حضور خود در اردوی ارغون خان ادامه داده است و از این تاریخ به بعد در حالی که بیش از بیست و شش سال نداشته و پس از ده سال اشتغال به امور حکومتی، ظاهراً به خاطر بیماری رهسپار زادگاه خود سمنان می شود و در آنجا ضمن آن که به تحصیلات خود در امور عقلی ادامه می دهد، از تهذیب نفس و کسب معارف باطنی غافل نمی ماند و برای آن که از زندگی اشرافی خود فاصله بگیرد تا در امر سیر و سلوک به توفیقاتی دست یابد، غلامان و کنیزانی را که در خدمت او بودند، آزاد می سازد و ذمه خود را از حقوق اشخاص بری ساخته و با وقف کردن اموال خود، گام های اساسی را در مسیر خودسازی و وارستگی بر می دارد، و بعد از مرمت خانقاه سگاکیه - منسوب به شیخ حسن سگاک سمنانی - در آن جا به چله نشینی و عبادت سرگرم می شود، و بالاخره در طلب اولیای خدا به بغداد می رود و به محضر شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی شرفیاب می شود (سال ۶۸۷ هـ - ق) و در حالی که بیست و هشت بهار از فصول عمر خود را پشت سر نهاده بود، دست ارادت به دامان همو می زند و پس از چندی با اجازه پیر روحانی خود - عبدالرحمن اسفراینی - برای انجام مناسک حج به مکه شرفیاب می شود، و پس از بازگشت از این سفر معنوی، باز زیر نظر شیخ به ریاضت های خود ادامه می دهد و در خانقاه وی اقامت می کند.

شیخ علاءالدوله سمنانی پس از کسب اجازه ارشاد از شیخ عبدالرحمن اسفراینی - که نسب خرقه او به دو واسطه به شیخ نجم الدین کبری می رسید - و بعد از سی و دو سال هم صحبتی با آن عارف بزرگوار (۶۸۷ تا ۷۱۹) و سیرهای انفسی، به سیر آفاقی می پردازد و مدتی از عمر خود را در حوالی شام و قدس سپری می کند (۱).

از گزارش تاریخی فصیح خوفافی بر می آید که الجایتو خان (۷۰۳ - ۷۱۶ هـ - ق) از کناره گرفتن تدریجی شیخ علاءالدوله سمنانی از امور حکومتی و دیوانی ناخشنود

۱- سلطان را با سرِ رضا آورد: رضایت سلطان را برای کناره گیری کلی از امور حکومتی به دست آورد. رک: دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه استادانه دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۳ و ۱۴؛ مجمل فصیحی به تصحیح محمود فرخ، مشهد، سال ۱۳۳۹، ص ۱۴.

بوده و سرانجام به سال ۷۰۵ هـ. ق وی را از امور حکومتی معاف داشته است.

وی در حوادث سال ۷۰۵ هجری می نویسد:

[انابت فرمودن، استعفا و عزلت گرفتن شیخ رکن المله و الدین احمد بن محمد بن احمد البیابانکی از اشغال و مهمات سلطانی، و غضب فرمودن و مبالغه نمودن سلطان محمد خدابنده (الجایتو خان) چنانچه قریب دو سال شیخ را میسر نشده که با شیخ نورالدین عبدالرحمن الاسفراینی - که شیخ اوست - ملاقات نماید، تا عاقبت سلطان را با سر رضا آورد (۱).]

با این همه قرائن کافی در اختیار داریم که شیخ علاء الدوله سمنانی تا سال ۷۲۰ هـ. ق با دربار ایلخانی در ارتباط بوده است و حتی برخی از اشعار خود را در همین سال ها در سلطان آباد - پایتخت سلطان محمد خدابنده - سروده است، و قول عبدالرحمن جامی که اعتکاف شیخ را در خانقاه سگاکیه از سال ۷۲۰ هـ. ق به بعد می داند، معتبر می باشد:

بر همین اساس، باید حضور شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ صفی الدین اردبیلی بر سر یک سفره با سلطان محمد خدابنده (۲) بعد از ارتباط قطعی او با دربار ایلخانی و ترک امور دیوانی وی اتفاق افتاده باشد:

[در کتاب اصول الفصول مسطور است: چون اولجایتو - سلطان محمد خدابنده - شهر سلطانیه را تمام کرد، مشایخ و فضلا و علمای ایران را دعوت کرده، چون خوان طعام بگسترانیدند، شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی هر یک در دو پهلوی سلطان نشسته بودند. شیخ صفی الدین غذا نخورده، رکن الدین خورده. سلطان سبب پرسید که: اگر طعام، حرام بوده، چرا شما میل نفرموده و شیخ رکن الدین خوردند؟ شیخ صفی الدین گفت: شیخ رکن الدین بحرند و بحر به ملاقات هیچ چیز از بحریت نمی افتد! و شیخ رکن الدین گفت: شیخ صفی الدین به منزله شاهبازند، و شاهباز به هر طعمه ای میل نفرماید! سلطان را جواب هر دو پسندیده افتاده، عذرها خواست (۳).]

۱- طرائق الحقائق، محمد معصوم شیرازی «معصوم علی شاه»، به تصحیح محمدجعفر محبوب، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲- طرائق الحقائق، محمد معصوم شیرازی «معصوم علی شاه»، به تصحیح محمدجعفر محبوب، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳- دیوان کامل شیخ علاء الدوله سمنانی، مقدمه دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۵ و ۱۶.

هنگامی که شیخ علاءالدوله سمنانی به سال ۷۲۰هـ. ق در خانقاه سگاکیه در سمنان و در آستانه شصت و یک سالگی به اعتکاف می نشیند و شانزده سال باقی عمر خود را در آنجا به عبادت و ارشاد سپری می کند، آوازه فقر و درویشی او همه جا را فرا می گیرد، به گونه ای که از هر شهر و دیار طالبان راه به زیارت وی می شتابند و از محضر او بهره های روحانی فراوانی می بردند.

از این رباعی دلنشین - که از سروده های اوست - می توان به موقعیت فقری و منزلت ارشادی وی پی برد:

«رباعی»

هر رند که در مصطبه مسکن دارد *** بویی ز من سوخته خرمن دارد

هر جا که سیه گلیم آشفته دلی ست *** شاگرد من است و خرقة از من دارد

بنا به نوشته دکتر ذبیح الله صفا، استاد دانشگاه تهران، شیخ سال های پایانی عمر خود را در صوفی آباد واقع در سمنان، در محلی که از آن به برج احرار نام می برند و در خانقاهی که خود بنا کرده بود، سپری می کند و تا به هنگام خرقة نهادن در همان جا اقامت داشته و ضمن هدایت و ارشاد و عبادت به تألیف آثار سرگرم بوده است، و سرانجام به سال ۷۳۶هـ. ق در سن هفتاد و هفت سالگی بدورد حیات می گوید و در خانقاه خود به خاک سپرده می شود (۱).

شیخ علاءالدوله سمنانی در تصوف به اعتدال و توجه به اجرای احکام دین و انطباق آن ها با اصول اعتقادی به شدت پای بند بوده است و با معتقدان به «وحدت وجود» آشکارا مخالفت می کرده و محیی الدین ابن عربی و هم باوران وی را به کفر و ضلالت متهم می ساخته و از همین روی در میان او و شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی مکاتباتی به فارسی مبادله شده است و به گونه ای که خود نگاشته در پاسخ یکی از نامه های عبدالرزاق کاشی نوشته است که در حواشی خود بر کتاب فتوحات تألیف ابن

۱- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۷ و ۱۸.

عربی سخنان او را در «وحدت وجود» یاوه و هذیان شمرده است (۱).

شیخ، شاگردان و مریدان فراوانی داشته که خواجوی کرمانی غزل پرداز پرآوازه سده هشتم (متوفای ۷۵۳ هـ - ق) مشهورترین آن هاست. اخی علی مصری، اخی محمّد دهقان و ابوالبرکات تقی الدین علی سمنانی نیز از شاگردان ممتاز اویند، و گرد آوری اشعار وی را به خواجوی کرمانی نسبت داده اند (۲).

از شیخ علاءالدوله سمنانی به غیر از دیوان اشعار فارسی و عربی او، آثار دیگری نیز در دست است که برای نمونه می توان از مطلع النقط و مجمع اللقط، سرّ البال فی اطوار سلوک اهل الحال، سلّوه العاشقین، مشارع ابواب القدس و العروه لاهل الخلوه نام برد.

چاپ اول دیوان کامل اشعار فارسی و عربی شیخ علاءالدوله سمنانی به اهتمام آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) به سال ۱۳۶۴ هـ - ق توسط شرکت مؤلفان و مترجمان ایران چاپ و منتشر شده است و مقدمه جامعی که دکتر ذبیح الله صفا، استاد دانشگاه تهران بر آن نگاشته اند، اعتبار خاصی به این اثر بخشیده است.

شعر علاءالدوله سمنانی به لحاظ محتوایی غنی و رنگین است ولی به جهت ساختاری از متانت و وزانت بالایی برخوردار نیست. شیوه شعری اش بر مؤلفه های سبک عراقی استوار است. وی در شعر از تخلص واحدی استفاده نمی کند. گاه از «علاءالدوله» و «علاءدوله»، و گاه نیز از «علاادوله» و «علا» بهره می جوید. اگر چه این رباعی ستایش آمیز را - که در منزلت معنوی وی سروده شده - به خواجوی کرمانی نسبت داده اند:

«رباعی»

هر کو به ره علی عمرانی شد *** چون خضر، به سرچشمه حیوانی شد

از وسوسه غارت شیطان وارست *** مانند علاادوله سمنانی شد (۳)

ولی از بافت سست شعری می توان به عدم صحت این انتساب تن در داد. این رباعی شاید از خود علاءالدوله باشد که در مقام مفاخر سروده، و رباعی دیگری که

۱- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۸.

۲- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، مقدمه دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۸.

۳- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، ص ۳۵۷.

پیش از این از وی یاد کردیم می تواند مؤید این مطلب باشد، والله اعلم.

با نقل دو رباعی از این عارف بزرگوار که حکم مثل سائره را پیدا کرده اند - اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) او را مرور خواهیم کرد:

«رباعی»

صدخانه اگر به طاعت آباد کنی *** به زین نبود که خاطری شاد کنی

گر بنده کنی ز لطف، آزادی را *** بهتر که هزار بنده آزاد کنی (۱)

«رباعی»

این ذوق و سماع ما مجازی نبود *** این وجد که حال ماست، بازی نبود

با بی خبران بگو که: ای بی خبران! *** بیهوده سخن، به این درازی نبود! (۲)

شیخ علاءالدوله سمنانی این قصیده نبوی (صلی الله علیه وآله) را به هنگام سفر حج و در دیداری که از آرامگاه خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله) داشته، سروده است:

این منم، وین حضرت پیغمبر ما مصطفی ست *** این منم، وین حجره خاص نبی الانبیا ست

این منم کاندر حضور مصطفی استاده ام *** این منم، وین روضه محبوب جان ها: مصطفی ست

این منم کاندر بر حنانه (۳) خوش بنشسته ام *** موضعی دیگر چنین پرنور در عالم کجاست؟

این منم کاندر حرم گویم ثنای جان او *** هیچ شکی نیست کاین از غایت لطف خداست

آستان عالی اش را بوسه ده چون در ویی *** آستانش بوسه گاه اصفیا و اولیاست

بر سر بالین او می گو ثنا و مدح او *** هر چه می گویی ز مدحش، ذات پاکش را سزاست ...

۱- همان، ص ۳۹۶.

۲- همان .

۳- حنانه: نام ستونی معروف از نخل خُرما در مسجد النبی (صلی الله علیه وآله) که در فراق پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شیون می کرد و می نالید.

چون بدان موضع (۱) رسی کان جا نزول وحی بود *** از خدا در خواه حاجت ها، که آن جای دعاست در تضرع (۲) کوش و زاری از سر اخلاص و صدق *** زن که مردودست هر طاعت که از روی ریاست گاه می ترس از گناهان و، گهی از رحمتش *** عفو و غفران (۳) می طلب، کان موضع خوف و رجاست هر که تشریف قبولش یافت، در هر دو جهان *** در نعیم راحت ست و، فارغ از رنج و عناست کی شود محروم از درگاه با جاهِ نبی *** هر که او از جان محب صهرپاک (۴) مصطفی ست شهریار اهل معنی، بحر علم و معرفت *** پیشوای اولیای حق، علی مرتضی ست گر تو داری آرزوی فقر، دامانش بگیر *** در فنای فقر باقی شو، که آن کوی رضاست من خرامان در ره تحقیق خواهم رفت خوش *** چو محمد سید السادات (۵) ما را مقتداست سیدی کز موج احسانش جهان پر نور شد *** آن که او پیغمبران را در دو عالم پیشواست ای عزیزان! چشم بینای صاحب درد را *** خاک کویش توتیا سازید (۶) کان عین دواست ای دلا (۷)! در روضه ای از اهل سمنان یاد کن *** زن که اندر روضه اش بی شبهه حاجت ها رواست

-
- ۱- موضع: محل، جای.
 - ۲- تضرع: ناله و زاری با حضور قلب و خاک ساری.
 - ۳- غفران: آمرزش، بخشایش.
 - ۴- صهرپاک: داماد معصوم، کنایه از وجود نازنین امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است. در برخی از نسخه ها به جای این دو کلمه، چاریار آمده که مراد خلفای راشدین اند.
 - ۵- سیدالسادات: ظاهراً مراد شاعر وجود مبارک علی (علیه السلام) است.
 - ۶- در متن دیوان «سازند» آمده که مُخَلّ معنی بود، لذا تصحیح قیاسی شد.
 - ۷- ای دلا! و ای خداوندا! به جهت دستوری خطاست. شاید در زمانه شاعر کاربرد حرف ندا و الف ندا توام با هم مشکلی نداشته است. در آثار متقدمان و هم عصران با او چنین موردی را ملاحظه نکرده ام.

ای خداوندا! (۱) بحق آب روی مصطفی *** در امان خود نگه شان دار، کان جای بلاست
یا رب از اصحاب من (۲)، تسویل (۳) شیطان دور کن *** ذکر خود تلقین شان ده، کان دل و جان را شفاست
نعمت دنیا و دنیا، سرد کن بر جان شان (۴) *** روی شان در آخرت آور که آن دارالبقاست (۵)
شکر می کن ای علاءالدوله! ز انعام خدا *** چون که در کوی حقیقت مصطفی آن رهنماست
کی توانم شکر گفتن نعمت حق را، از آنک *** شکر گفتن هم یکی از جمله انعام هاست
هر دمی از کارگاه غیب تشریفم دهی *** این همه انعام ها یا رب! چه حدّ این گداست (۶)؟
در بخش مقطعات دیوان شیخ علاءالدوله سمنانی، این غزلواره نبوی (صلی الله علیه و آله) را یافتیم:
مصطفی! ما رو به سوی حضرت آورده ایم *** ترک خان و مان و یاران و عزیزان کرده ایم
بر لب دریای فضل، از تشنگی جان کنده ایم *** در بیابان فراق ما، بسی خون خورده ایم
ای بسا شرک خفی، کاند در درون جا داده ایم *** ای بسا دل های مردم را که ما آزرده ایم
ای دریغا عمر ما، کاندر تمنا شد به باد *** ای دریغا تا کنون ما نفس می پرورده ایم

-
- ۱- ای دلا! و ای خداوندا! به جهت دستوری خطاست. شاید در زمانه شاعر کاربرد حرف ندا و الف ندا توام با هم مشکلی نداشته است. در آثار متقدمان و هم عصران با او چنین موردی را ملاحظه نکرده ام.
 - ۲- اصحاب من: اشاره به مریدان و همراهان خود دارد.
 - ۳- تسویل: فریب، وسوسه.
 - ۴- یعنی: دوستداران مرا نسبت به دنیا و مال دنیا دلسرد کن.
 - ۵- دارُ البقا: خانه همیشگی و سرای ماندگار.
 - ۶- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، ص ۴ تا ۶.

دشمنی دیگر نباشد آدمی را همچو او *** من نمی دانم که با او چون به سر می برده ایم؟!

ای علاءالدوله! چون معلوم کردی حال خود *** گر میی در خود پدید آور! که بس افسرده ایم

ای خداوندا! [\(۱\)](#) بحق آبروی مصطفی *** در گذار از ما گناهان، زان که ما بد کرده ایم [\(۲\)](#)

وی در مواردی دیگر ضمن تبیین بعضی از مؤلفه های اخلاقی و سلوکی، آدمی را به پیروی از شرع پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) فرا خوانده است:

صادقی چیست؟ جان فدا کردن *** عاشقی چیست؟ خون دل خوردن

دوستی چیست، هیچ می دانی؟ *** بر سر کوی دوستان، مردن

از حقیقت اگر نشان طلبی *** بی نشان، در طریقی پی بردن

پیرو شرع مصطفی بودن *** دل موری ز خود نیاززدن...

ای علاءالدوله! عشق دانی چیست؟ *** ترک دنیا و آخرت کردن [\(۳\)](#) ...

دلا! بیش ازین خود نمایی مکن *** چو هستی توانگر، گدایی مکن

اگر عارفی، گرد شهرت مگرد *** و گر عاقلی، پیشوایی مکن

و گر راحت جاودان بایدت *** ز خلق محمّد، جدایی مکن

و گر دعوی بندگی می کنی *** تو در هیچ کاری خدایی مکن ...

علاءالدوله! خود رأی و خود بین باش *** چو تو شهری، روستایی مکن [\(۴\)](#)

و در شعری دیگر در همین وزن و قافیه و ردیف، می گوید:

اگر عاشقی، پارسایی مکن *** و گر صادقی، خودنمایی مکن ...

ز عهد آلت ار تو را هست یاد *** وفا کن بدان، بیوفایی مکن

- ٢- ديوان كامل شيخ علاء الدوله سمنانى، ص ٣٠٦ و ٣٠٧.
- ٣- ديوان كامل شيخ علاء الدوله سمنانى، ص ٣١٢ و ٣١٣.
- ٤- ديوان كامل شيخ علاء الدوله سمنانى، ص ٣١٥.

علاذوله! جز بر درِ مصطفیٰ *** زمن پند بشنو، گدایی مکن

اگر عارفی، اقتدا کن بدو *** تو بی امر او، مقتدایی مکن

و گر زان که خواهی رضایش، دمی *** تو از اهل بیتش جدایی مکن (۱)

با نقل شعری دیگری از شیخ علاءالدوله سمنانی، به سراغ سخنور دیگری خواهیم رفت که دیوان اشعارش به رایحه دل انگیز نبوی (صلی الله علیه و آله) معطر و خوشبوست:

سفر در جان و دل کردند مردان *** که داند قدر و قیمت این سفر را؟ ...

مُتابع (۲) باش شرع مصطفیٰ را *** ز حق می دان همیشه خیر و شرّ را (۳) ...

مکن اندیشه اندر ذات پاکش *** حوالت کن به ذاتش نفع و ضرّ (۴) را ...

بهشت و دوزخت با توست این جا *** غنیمت دان به نقد این ماحضر (۵) را

گذر کردی به توفیق خداوند *** ز دو غیب و، بدیدی آن قمر را

سیم غیب ست این، زنهار! زنهار! *** که این جا گوش داری (۶) تو نظر را

شمار غیب، هفت ست ای برادر! *** مگو با هیچ اغیار این خبر را ...

علاءالدوله! زین پس بر سرِ آب *** خوشی انداختی بی غم، سپر را (۷) ...

۱- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، ص ۳۱۵.

۲- مُتابع: پیرو.

۳- بر اساس آموزه های قرآنی، هر چه خیر است از خداست، و آن چه شرّ است ریشه در نفس اهریمنی انسان دارد و نمی توان گفت که شر از جانب خداست.

۴- ضرّ: ضرر، زیان.

۵- ما حَصْر: هر چیز مهیا و آماده و در دسترس باشد.

۶- گوش داری: نگاه داری، حفظ کنی، مراقبت نمایی.

۷- دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۵- اوحدی مراغه ای

۵- اوحدی مراغه ای (متوفای ۷۳۸ هـ. ق) که نامش اوحالدین و تخلص شعری اش اوحدی است. از شعرای عرفان مشرب و پرآوازه نیمه اول سده هشتم و از مریدان عارف بزرگوار شیخ اوحالدین کرمانی به شمار می رفته است.

میرکمال الدین حسین طبسی گازرگاهی در مجالس العشاق خود نگاشته است:

[مطلع جهان شیخ اوحدی، از مریدان حضرت شیخ اوحالدین کرمانی است. در آن زمان هجده کس از اولیا در مجلس حضرت شیخ صدرالدین قنوی، کتاب فصوص الحکم (محبی الدین عربی) را می خواندند. مثل: شیخ عراقی و امیر حسینی و شیخ سعید عرفانی و شیخ اوحدی یکی از آن هجده است (۱)....]

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود آورده است:

[ذکر عارف موحّد اوحدی مراغی قدّس الله سرّه العزیز، مردی موحّد و عارف و گرم روبروده و با وجود کمال عرفان و سلوک، در فضیلت ظاهری هیچ کمی نداشته، و مرید شیخ الشیوخ اوحالدین کرمانی است و اوحدی بدان جهت تخلص می کند، و شیخ اوحدی کرمانی یکی از اکابر اولیاست و مرید شیخ الاسلام والمسلمین شهاب الدین حفص عمر سهروردی بوده، و در چهار رکعت نماز خفتن تمام قرآن را ختم کرده، و در سلوک مقام عالی داشته و خلیفه بغداد: المستنصر بالله مرید او شده (۲)....]

اوحدی مراغه ای اهل ذکر و ریاضت بوده، ولی برای طاعات خویش در پیش گاه حضرت باری، ارزشی قایل نبوده است:

۱- دیوان اوحدی مراغه ای، به تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، انتشارات پیشرو، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۷.

۲- دیوان اوحدی مراغه ای، به تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، انتشارات پیشرو، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۷.

«رباعی»

اوحد! دم دل می زنی، اما دل کو؟ *** عمری ست که راه می روی، منزل کو؟

تا چند زنی لاف ز زهد و طاعات؟ *** هفتاد و دو چله داشتی، حاصل کو؟

و ثبات قدم او در طی کردن راه سیر و سلوک الی الله از این ابیات آشکار است:

اوحدی شصت سال سختی دید *** تا شبی روی نیکبختی دید

سرگفتار ما، مجازی نیست *** باز کن دیده، کاین به بازی نیست

سال ها چون فلک به شر گشتم *** تا فلکوار، دیدهور گشتم

بر سر پای، چله داشته ام *** چون نه از بهر زله (۱) داشته ام

از برون، در میان باز ارم *** وز درون، خلوتی ست با یارم

کس نیند جمال سلوت (۲) من *** ره ندارد کسی به خلوت من

تا دل من به دوست پیوسته ست *** سورها (۳) کرده، سر من بسته ست (۴)

اوحدی علاوه بر دیوان اشعارش که افزون از هشت هزار بیت است، منظومه مانا و گران سنگی دارد به نام جام جم یا جام جهان نما که در استقبال از حدیقه حکیم سنایی غزنوی سروده، و دارای پنج هزار بیت است که به سال ۷۳۳ هـ. ق کار آن را به پایان برد. این مثنوی از نظر بسیاری از محققان، شیرین تر و یکنواخت تر و منظم تر از حدیقه الحقیقه سنایی است (۵).

اوحدی این منظومه را به نام سلطان ابوسعید چنگیزی و با مساعدت های وزیر او غیاث الدین محمد سروده و ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، با استناد قرار دادن مطالبی - که در تذکره های دولتشاه سمرقندی هفت اقلیم رازی پیرامون این منظومه آمده - می نگارد که این مثنوی به قدری در زمان خود وسعت انتشار یافت که در ماه نخستین از تألیف آن، چهارصد نسخه از آن را تحریر و استنساخ نمودند و به بهای گزاف بفروختند.

۱- زله: طعام، خوردنی که از سفره میزبان با خود بیرون برند.

۲- سلوت: خرسندی، شادی، بی غمی.

۳- سور: جشن، عید، هنگام خوشی، جشن شادی.

۴- دیوان اوحدی مراغه ای، ص ۵.

۵- دیوان اوحدی مراغه ای، ص ۱۷ و ۱۸.

اوحدی جدا از مثنوی جام جم، منظومه دیگری دارد به نام ده نامه یا منطق العشاق که حدود ششصد بیت دارد، و کار آن را به سال ۷۰۴هـ. ق به پایان برده است. این دو منظومه در کلیات اشعار او موجودند. مورخان اوحدی را معاصر با ارغون شاه (۶۸۳ - ۷۰۰هـ. ق) می دانند و بر آنند که وی تحصیلات خود را در مراغه به پایان برده است. مراغه در آن روزگار پایتخت هلاکوخان مغول (متوفای ۶۶۳هـ. ق) بوده و رصدخانه آنجا زیر نظر خواجه نصیر قرار داشته و دارای مدارس بسیاری در سطح عالی بوده است، و اوحدی برای ادامه تحصیلات خود نیازی نداشته است که از این شهر مهاجرت کند، ولی پس از پایان دوره جوانی و فراغ از تحصیل، به سیاحت پرداخت و در کرمان به خدمت شیخ اوحالدین کرمانی رسید و به حلقه مریدان وی پیوست. وی چند سالی نیز در اصفهان اقامت داشته و سپس عازم مراغه می گردد و سرانجام به سال ۷۳۸هـ. ق در همان جا بدرود حیات می گوید و جسد او در کنار شهر مراغه به خاک سپرده می شود. مزار او از دیرباز مورد بازدید اهل عرفان و ادب قرار دارد و مردم مراغه با عقیده ای که درباره او دارند، شب های جمعه بر سر مزار او جمع می گردند و با چسبانیدن ریگ به دیوار بلند مرقده وی، برای آینده خود تفرّال می زنند و طلب خیر می کنند(۱).

قصیده رسا و شیوایی که اوحدی مراغه ای در سوک سرور شهیدان حسین بن علی (علیهما السلام) سروده، به حدی از شمیم محبت و رایحه ولایت سرشار است که هیچ پژوهشگر منصفی در شیعه بودن او تردید نمی کند:

این آسمان صدق و در او اختر صفاست؟ *** یا روضه مقدّس فرزند مصطفی ست؟

ای دیده! خواب گاه حسین علی ست این؟ *** یا منزل معالی (۲) و معموره (۳) علا (۴) ست؟ ...

۱- دیوان اوحدی مراغه ای، ص ۲۰ و ۲۶ و ۲۷؛ تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، ص ۳۲۰ و ۳۲۲.

۲- معالی: بزرگی ها و بزرگواری ها.

۳- معموره: آبادانی.

۴- علا: بزرگی، بلند مرتبتی.

ای برکنار و دوش نبیّ بوده منزلت *** قندیل قبه فلکی، خاک این هواست

تو شمع خاندان رسولی به راستی (۱) *** پیش تو همچو شمع بسوزد درونِ راست ...

ای تشنه فرات! یکی دیده باز کن *** کز آب دیده بر سر قبر تو دجله هاست ...

کردم به حله روی ز پیشت به حيله ليک *** پايِم نمی رود که مرا دیده از قفاست

زان چشم دوربين چه شود گر نظر کنی *** در حال اوحدي که برين آستان گداست

او را بس اين قدر که بگویی ز راه لطف *** با جدّ و با پدر که: فلانی غلام ماست (۲) ...

این ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله) از اوحدی مراغه ای که در آرزوی کعبه و زیارت مرقد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) سروده است، و دارای هفت بند هشت بیتی است به جز بند پایانی که فاقد بیت رابط است:

ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله)

(۱)

هوس کعبه و آن منزل و آنجاست مرا *** آرزوی حرم مکه و بطحا ست مرا

در دل آهنگ حجاز ست و زهی یاری بخت *** گر یک آهنگ درین پرده شود راست مرا

۱- به راستی: به راستی سوگند.

۲- دیوان کامل اوحدی مراغه ای، به تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، انتشارات پیشرو، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۳۴. ۳۵.

سرم از دایره صبر برون خواهد شد *** شاید ار بگسلم این بند که بر پاست مرا
 از خیال حَجَرَ اَشُود و، بوسیدن او *** آب زمزم همه در عین سُویدا(۱)ست مرا
 دل من روشن از آن ست که از روزن فکر *** ریگ آن بادیه در دیده بیناست مرا
 بر سر آتش سوزنده نشینم هر دم *** از هوای دل آشفته که برخاست مرا
 دلم از حلقه آن خانه مبادا محروم *** کز جهان نیست جز این مرتبه درخواست مرا
 از هوی و هوس خویش، جدا باش ای دل! *** خاک آن خانه و آن خانه خدا باش ای دل(۲)!

(۲)

عمر بگذشت، زتقصیر حذر باید کرد *** به در کعبه اسلام، گذر باید کرد
 ناگزیرست در آن بادیه از خشک لبی *** تکیه بر گریه این دیده تر باید کرد
 گرد ریگی که از آن زیر قدم ها ریزد *** سرمه وارش همه در دیده سر باید کرد
 آب و نان و شتر و راحله، تشویش دل ست *** خورَد آن مرحله از خون جگر باید کرد
 روی چون در سفر کعبه، کنند اهل سلوک *** از خود و هستی خود جمله سفر باید کرد

۱- عین سُویدا: چشم خیال، دیده ضمیر.

۲- دیوان کامل اوحدی مراغه ای، ص ۷۷.

سر تراشیدن و احرام گرفتن سهل ست *** از سر، این نخوت بیهوده به در باید کرد
 شرح احرام و وقوف و صفت رمی و طواف *** با دل خویش به تقریر دگر باید کرد
 هر دلی را که ز تحقیق سخن بویی هست *** بشناسد که سخن را به جز این روی هست (۱)

(۳)

یا رب! امسال بدان رکن و مقامم برسان *** کام من (۲) دیدن کعبه ست، به کامم برسان
 دولت وصل تو هر چند که خاص ست، دمی *** عام گردان و بدان دولت عامم برسان
 جز به گام (۳) مدد و عون تو نتوان آمد *** راه عشق تو، بدان قوت و کامم برسان
 صبرم از پای در آمد، تو مرا دست بگیر *** به سر تربت این صدر همامم برسان
 چون هلال ار پسندی که بمانم ناقص *** به جمال رخ آن بدر تمامم برسان
 هندوی آن درم، ار خواجه جوازی بدهد *** صبح بیرون برو روز ست، به شامم برسان (۴)
 بوی آن خاک دمی گر برهاند ز عذاب *** به نسیم خوش آن روضه در آیم ز خواب (۵)

۱- دیوان کامل اوحدی مراغه ای، ص ۷۷.

۲- کام من: آرزوی من.

۳- در متن دیوان کلمه «کام» آمده و ناشی از خطای نگارشی است.

۴- این مصراع، مفهوم روشنی ندارد و شاید در آن تصرّفی رخ داده باشد.

۵- دیوان کامل اوحدی مراغه ای، ص ۷۷ و ۷۸.

(۴)

ای رُخْت قبله احرار بگردانیده *** شرک را گرد جهان، خوار بگردانیده
 سگه شرع تو را، قوت این دین درست *** به هر اقلیم چو دینار بگردانیده
 کافران جمله زشوق سر زلف تو، کمر *** در میان بسته و زُنار بگردانیده
 روز هجرت به لعاب دهندش خصم تو را *** عنکبوتی ز در غار بگردانیده (۱)
 سر عشقت، دل عشاق به دست آورده *** دست قهرت، سر اغیار بگردانیده
 شوق دیدار تو، دولاب (۲) فلک را هر شب *** ز آب این دیده بیدار، بگردانیده
 تحفه را هر سحری باد صبا از سر لطف *** بوی زلف تو به گلزار بگردانیده
 «أَنَا أَمْلَحُ (۳)» که حدیث تو در أفواه (۴) انداخت *** قصه یوسف مصری همه در چاه انداخت (۵)

(۵)

بوی مشک از سر زلف تو به چین آوردند *** بت پرستان ختا (۶)، روی به دین آوردند!
 آن عروس ست کمال، که سر انگشتان *** در قمر وَضَمَت (۷) نقصان مبین (۸) آوردند

-
- ۱- اشاره دارد به جریان هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از مکه به یثرب (مدینه) و تنیدن تار توسط عنکبوت بر در ورودی غار.
 - ۲- دُلاب: آسیاب، آسیا، دولاب.
 - ۳- أَنَا أَمْلَحُ: من نمکین ترم. اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله) که من از حضرت یوسف (علیه السلام) نمکین ترم.
 - ۴- أفواه: دهان ها، جمع فوه.
 - ۵- دیوان کامل اوحدی مراغه ای، ص ۷۸.
 - ۶- ختا: نام شهری است در کشور چین.
 - ۷- وَضَمَت: عیب، نقص.
 - ۸- مبین: آشکار، هویدا.

لشکر طرّه هندوی تو بر اهل ختا*** ای بسا صبح که از شام کمین آوردند
تا حدیث تو نمود اهل معانی را روی*** رخنه در قیمت دُرهای ثمین(۱) آوردند
دلِ شان سخت و سیه چون حَجَرِ اَسُود بود*** مردم مگه، که در مهر تو کین آوردند
خفته عشق تو هر روز فزون خواهد شد*** خود چنین ست، نگویم که: چنین آوردند!(۲)
برق، دل گرم شد از غیرت و بگریست چو ابر*** اندر آن شب که بُراق(۳) تو به زین آوردند
سَرِ معراج تو را هم، تو توانی گفتن*** در دمی بود و، از آن دم تو توانی گفتن(۴)
(۶)

آن شب از هر چه به زیر فلک ماه بماند(۵)*** جز تو چیزی نشنیدیم که آگاه بماند
جبرئیل ار چه در آن شب ز رفیقان تو بود*** حاصل آن ست که در نیمه آن راه، بماند
چو براق تو بدید آتش برق عظمت*** گشت حیران و، در آن آخور(۶) بی کاه بماند
داشت هر رُقعه(۷) وجود تو ز کثرت رختی*** رخت از آن رُقعه چو پرداخته شد، شاه بماند
آتشی در شجرِ اخضر هستی افتاد*** چون شجر سوخته شد، «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» بماند

-
- ۱- دُرهای ثمین: گوهرهای گران بها.
 - ۲- نگویم که چنین آوردند: نمی گویم که چنین نقل کرده اند.
 - ۳- بُراق: نام مَرکب پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به هنگام معراج.
 - ۴- دیوان کامل اوحدی مراغه ای، ص ۷۸.
 - ۵- این مصراع مفهوم چندان روشنی ندارد.
 - ۶- در متن به املائی آخر نگاشته شده.
 - ۷- رُقعه: وصله.

صبح با آن نفس سرد چو دیر آگه شد *** از شب وصل تو با گریه و با آه، بماند
دیدنی ها همه دیدی و بگفتی به همه *** هر که باور نکند قول تو، در چاه بماند
آن چه در دین تو از امن و امان پیدا شد *** نشنیدیم که در هیچ زمان پیدا شد (۱)

(۷)

سر زبُرد یمن (۲) ای برق یمان بیرون آر *** دل کوته نظران را، ز گمان بیرون آر
علم صدق بر ایوان فلک ها، برکش *** لشکر شرع به صحرای جهان بیرون آر
خار در پای دل ما ز فراق رخ توست *** دسته ای گل زدرِ روضه جان بیرون آر
هر نشانی که تو داری همه دیدیم، کنون *** ز پسِ پرده، رخ فتنه نشان بیرون آر
بی سخن های تو قلب دل ما زر نشود *** کیمیای سخن از دُرَج (۳) دهان بیرون آر
بدعت از ه-ر طرفی سر به می-ان برد (۴)، دگ-ر *** تیغ اعجاز نبوت ز میان بیرون آر
ما ز کردار بد خویش ز جان در خطریم *** این خطر بنگرو، آن خط امان بیرون آر (۵)

* * *

-
- ۱- دیوان کامل اوحدی مراغه ای، ص ۷۸ و ۷۹.
 - ۲- بُرد یمن: بُرد یمانی، ردا و جامه ای که در یمن بافته می شد و بسیار نفیس و گرانبها بود.
 - ۳- دُرَج: صندوقچه جواهرات.
 - ۴- سر به میان برد: در اینجا به معنای سر برداشتن و قد علم کردن است.
 - ۵- این بند پایانی، بیت رابط را ندارد. رک: دیوان کامل اوحدی مراغه ای، ص ۷۹.

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار اوحدی مراغه ای می توانید به این منابع مراجعه کنید:

دیوان کامل اوحدی مراغه ای، به تصحیح امیراحمد اشرفی، با مقدمه ناصر هتیری، تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۱۳۶؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۷۸؛ از سعدی تا جامی، ص ۱۸۳؛ قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۶۵؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ریاض العارفین هدایت، ص ۴۱؛ مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۴۸؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۵۵؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۸۲؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۳۲؛ آتشکده آذر، ص ۵۳؛ دویت سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۴ تا ۴۶.

۶- کمال الدین محمد خواجهی کرمانی

۶- کمال الدین محمد خواجهی کرمانی (متوفای ۷۵۳هـ- ق) مکتبی به ابوالعطاء از غزل سرایان چیره دست و توانای سده هشتم هجری است که منزلت ادبی او ناشناخته باقی مانده است و ظهور سخنوران پرآوازه ای همچون شیخ اجل سعدی (متوفای ۶۹۱هـ- ق) و لسان الغیب حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۱هـ- ق) در سده های هفتم و هشتم هجری در عرصه سخن و سخنوری به ناشناخته ماندن مقام و منزلت ادبی وی و شاعران هم طراز و هم روزگار او کمک کرده است.

خواجهی به سال ۶۷۹هـ- ق در کرمان به دنیا آمد و پس از پنجاه سال آموختن و سوختن و سرودن سرانجام در سال ۷۵۳هـ- ق در حالی که هفتاد و چهار بهار را پشت سر نهاده بود، در شیراز بدورد حیات گفت و قالب خاکی او در نزدیکی دروازه قرآن به خاک سپرده شد تا مزارش زیارتگاه صاحب دلان سخن شناس باشد.

وی پس از آن که علوم مقدماتی را در زادگاه خود - کرمان - به پایان برد، به سیر و سیاحت پرداخت و ضمن دیدار با بزرگان کازرون، سمنان، تبریز، اصفهان، شیراز، بغداد، مصر و مکه به تکمیل معلومات عقلی و نقلی خود نایل آمد و از محضر عارفان بزرگ خصوصاً شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی (متوفای ۷۳۶هـ- ق) استفاده ها برد و سرانجام در شیراز رحل اقامت افکند و در همان جا نیز دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود باقی شتافت (۱).

خواجهی نیز همانند شعرای هم روزگار خود ممدوحانی داشته و در ستایش آنان قصایدی ساخته و پرداخته است، از قبیل: سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶هـ- ق) و وزیرش غیاث الدین محمد و شیخ ابواسحاق اینجو (۷۴۲ - ۷۵۸هـ- ق) و وزیرش شمس الدین محمد و مبارزالدین محمد زید، شیخ امین الدین محمد کازرونی، عضدالدین

۱- دیوان کامل خواجهی کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، تهران، انتشارات زرین، بی تا، ص ۳.

ابوعلی، صاحب شمس الدین محمود هرموزی، خواجه زین الدین علی و عمیدالملک (۱).

از خواجهوی کرمانی آثار منظوم گران سنگی در دست است که فهرست وار از آن ها یاد می کنیم:

۱ - دیوان کامل خواجهوی کرمانی، شامل بیست هزار بیت و دارای قالب های مختلف شعری.

۲ - منظومه «همای و همایون» در بحر تقارب (بیدلانه).

۳ - منظومه «گل و نوروز» در وزن خسرو و شیرین سروده حکیم نظامی گنجوی (عاشقانه).

۴ - منظومه «کمال نامه» در وزن هفت پیکر پیر گنجه (عارفانه).

۵ - منظومه «روضه الانوار» در وزن مخزن الاسرار حکیم گنجه (عارفانه).

۶ - منظومه «گوهرنامه» در وزن خسرو شیرین (حکیمانه) (۲).

در ستایش خواجهوی کرمانی همین بس که لسان الغیب حافظ شیرازی از شیوه شعری و غزلیات او تأثیر پذیری داشته است. سبک شعری خواجه، سبک متداول آن زمان: سبک عراقی بوده است.

در دیوان خواجهو به انواع شعرنبوی (صلی الله علیه وآله) در قالب های مختلف دسترسی داریم که به نقل برگزیده ای از آن ها در حد گنجایی این مقال بسنده می کنیم.

برگزیده ای از یک قصیده نبوی (صلی الله علیه وآله)

صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ دُرِّهِ تَاجِ الْإِصْطَفَا *** صَاحِبِ جَيْشِ الْإِهْتِدَا، نَاطِمِ عَقْدِ الْإِتْقَا

بلبل بوستان شرع، اختر آسمان دین *** کوکب دُرِّی زمین، دُرِّی کوکب سما

تاج ده پیمبران، باج ستان قیصران *** کارگشای مرسلین، راهنمای انبیا

۱- دیوان کامل خواجهوی کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، تهران، انتشارات زرین، بی تا، ص ۳ و ۴؛ دوپست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۹۱. ۹۲.

۲- دیوان کامل خواجهوی کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، تهران، انتشارات زرین، بی تا، ص ۳ و ۴.

سید اولین رُسل، مُرسل آخرین زمان *** صاحب هفتمین قران، خواجه هشتمین سرا
 هستی امر «كُن فَكَّان»، مقصد حرف کاف و نون *** برقِ روبراق ران، خاکی عرش مَنکا
 شمع سراچه «آییت» (۱) اختر برج «لَوْدُنُوْتُ» (۲) *** تارکِ دنیِ دنی، مالکِ ملکِ دنی
 تازی شیر بی لقب، مکیِ هاشمی نسب *** معتکفِ سرای وحی، امیِ اُمّتی سرا
 روضه آدم صفی، آدم روضه رضا *** صوفی مه مثال او، یافته مشتری بها
 مشتعل از جبین او، شمع سراچه هدی *** مُنْتَسِم (۳) از نسیم او، غنچه باغِ اهتدی
 خورده به آب روی او نوحِ درود گر قسم *** کرده به خاک کوی او، آدم خاکی التجا
 مُنْهَدِم (۴) از عروج او، قبه قصر قیصران *** مُنْهَزِم (۵) از خروج او، خسرو خطه ختا
 اَبْطَاحِی که چون علم بر حرم وجود زد *** از پی پای بوس او گشت نه آسمان دو تا
 صومعه ای که نیستش زمزمه درود او *** هست چو دیر موبدان لایق نفت و بوریا
 چو دُرّ اگر یتیم شد، بود بهای او فزون *** زان که خرد فزون نهد دُرّ یتیم (۶) را بها

۱- آبیّت: اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله): آبیّتِ عِنْدَ رَبِّی.

۲- لَوْدُنُوْتُ: اشاره دارد به معراج نبوی (صلی الله علیه وآله).

۳- مُنْتَسِم: شکوفا، متبسم، خندان.

۴- مُنْهَدِم: ویران شده.

۵- مُنْهَزِم: شکست خورده.

۶- دُرّ یتیم: گوهر یک دانه، گوهر شاهواره.

ای ز مَضِیق (۱) کُن فکان، سوی مکانِ لامکان *** رانده و، باغِ سِدْرَه را دیده به دیده مُنتها

روی تو: قبله مَلک، کوی تو: کعبه فلک *** مختلف (۲) تو: قَدْ هَلک (۳)، معتقد تو: قَدْ نَجی (۴)

شاه نشان قدسیان، تخت نشین شهر قدس *** ای شه ملکِ اِضْطِفا، وی لقب تو مصطفی

آینه سپهر را، مهر رخ تو، صیقلی *** دیده آفتاب را، خاک در تو، توتیا

روح امین چو عرض (۵) کرد آب رخ تو بر رُسل *** در تَکِ چاه (۶)، آب شد یوسف مصری از حیا

ای شده آب، زمزم از خاک در سرای تو *** کعبه ز توست با شرف، مروه ز توست با صفا

عقل چو دید کآسمان پیش تو در رکوع شد *** نزد قیام قامت داد صلوه را صلا

دست عنایتی که ما مفتقریم (۷) و تنگدست *** خوان شفاعتی که ما مُشتهیم (۸) و ناشتا

(خواجو) اگر نداشتی برگ بهار عشقِ تو *** بلبل باغ طبع او، هیچ نداشتی نوا (۹)

برگزیده ای از مَسْمَطُ مُثَمَّنِ نبوی (صلی الله علیه وآله)

صبحدم چون نوبت سلطان اختر می زدند *** خیمه زرینِ ستون بر طاق اخضر می زدند

۱- مَضِیق: تنگنا.

۲- مختلف تو: مخالفان تو.

۳- قَدْ هَلک: بدون تردید نابود شد.

۴- قَدْ نَجی: به یقین نجات یافت.

۵- عرض کرد: عرضه کرد، ارایه کرد.

۶- در تَکِ چاه: در انتهای چاه، در تَه چاه.

۷- مُفْتَقَرِیم: بینواییم و فقیر.

۸- مُشْتَهیم: بسیار اشتها داریم.

۹- دیوان کامل خواجوی کرمانی، ص ۱۱ و ۱۲.

خاکیان، لاف از هوای آتش تر می زدند *** و آتش اندر خرمن زهد مُزَوَّر (۱) می زدند

حلقه زر بر در پیروزه منظر می زدند *** وین کلاه سایبان را قبه از زر می زدند

شب نشینان چون دم از مهروی خاور می زدند *** صبحدم بر می کشید از مهر، آه آتشین

رخت بیرون بردم از مطموره (۲) کون و مکان *** توسن (۳) همت براندم تا به اوج لا مکان

خطه ای دیدم برون از شهر بند (۴) جسم و جان *** ساکنانش بی سکون و، قائلانش بی زبان

مجتمع (۵) بر عرصه (۶) آن، جمله کزوبیان *** وز زبجد، منبری عالی نهاده در میان

من ز جام بیخودی سرمست و، بر بالای آن *** واعظی می گفت هر ساعت به آواز حزین:

یا جمیع المسلمین! صَلُّوا عَلٰی خَیْرِ الْوَرٰی (۷) *** قَائِدِ الْغُرِّ الَّذِی فَاحَتْ بِهٖ رِیْحُ الْهُدٰی (۸)

مصطفی، مسند نشین بارگاه اصطفی *** مطلع صبح نُبُوت، آفتاب انبیا

مفتی درس الهی، صوفی صَفِّ صفا *** معنی گیسوی او «وَاللَّیْلِ» و عارض «وَالضُّحٰی»

خسرو عرش آستان، کرسی نشین کبریا *** مهبط (۹) ناموس اکبر (۱۰)، رَحْمَةٌ لِّلْعٰلَمِیْنَ

-
- ۱- مُزَوَّر: زهد آلوده به رنگ و ریا.
 - ۲- مَطْمُورَه: نهان خانه زیرزمین که در آنجا طعام را قرار دهند تا فاسد نگردد، خانه تنگ.
 - ۳- تَوْسَن: مرکب نام آور و تیز تک.
 - ۴- شَهر بَند: زندان.
 - ۵- مَجْتَمَع: گرد آمده.
 - ۶- در متن، «عرضه» آمده، تصحیح قیاسی شد.
 - ۷- یعنی: ای مسلمانان! بر بهترین خلق درود بفرستید.
 - ۸- یعنی: آرا راهنمای پیشتازی که نسیم هدایت به وجود نازنین او معطر و راحت افزاست.
 - ۹- مَهَبَط: محل هیوط و نزول.
 - ۱۰- ناموس اکبر: شاید کنایه از قرآن کریم باشد.

ای عِلْم بر تختگاه عالم بالا زده *** نوبت صبح «دَنی» بر بام «اَوْ اَدْنی» (۱) زده

بارگاه اِجْتَبَا بر ذروه عَلِیَا (۲) زده *** خیمه «لولاک» (۳) بر نُه خرگه مینا (۴) زده

در دل شب بانگ «سُبْحَانَ الَّذی اَسْرَى» (۵) زده *** بر درِ قَصْرِ «فَاَوْحَى» کوس «ما اَوْحَى» زده (۶)

آدم خاکی هنوز از آب و گل دم نا زده (۷) *** خاک پایت بود کُحْل (۸) «قاصراتِ الطَّرْفِ عَیْن» (۹)

ای بَعْلُ طاق (۱۰) «لَعْمُرْک» (۱۱) بر قدِ قدر تو راست *** چون تو شمشادی ز باغ «قُم فَاَنْذِر (۱۲)» برنخاست

در هوای خاکبوست، قامت گردون دوتاست *** بی درودت صومعه در خوردِ نفت و بوریاست

ابر اگر سَقَّای در گاهت نگردد، بی حیاست *** مشک چین هر نکته کز بویت نمی گوید، خطاست

بر سر دوش تو، آن مرغول (۱۳) جَعْد مشک ساست؟ *** یا فراز شاخ سدره، شهیر روح الامین؟

یا شَفِیْع المُنْبِیْن (۱۴)! عذر گناه ما بخواه *** زان که بیرون از تو نبود عاصیان را عذر خواه

چون مَحاسِن (۱۵) در مَقابِح (۱۶) شد سپید و دَل سیاه *** می کنم خرگاه زنگاری (۱۷)، کبود از دود آه

دارم از حسرت، دلی آشفته و حالی تباه *** وین قدِ همچون الف، نون گشته از تاب گناه (۱۸)

۱- اَوْ اَدْنی: اشاره دارد به آیه کریمه در باره معراج نبوی (صلی الله علیه وآله).

۲- ذروه عَلِیَا: بالاترین نقطه عالم، عالم بالا، جهان فرشتگان.

۳- لولاک: لولاک لَمَا خَلَقْتَ الافلاک، حدیث قدسی.

۴- نُه خرگه مینا: کنایه از آسمان فیروزه ای رنگ ۹ طبقه است.

۵- این آیه مربوط به معراج رسول عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) است. آیه اول از سوره مبارکه «الاشراء» در باره معراج نبوی (صلی الله علیه وآله).

۶- ما اَوْحَى: اشاره دارد به آیه ۱۰، از سوره مبارکه «النجم».

۷- نازده: نوزده.

۸- کُحْل: توتیا.

۹- آیه ۴۷ از سوره شریفه «الصافات». قاصراتِ الطَّرْفِ عَیْن: زنانی که جز به روی شوهران خود دیده نگشایند.

۱۰- بَعْلُ طاق: کلاه، قبا، لباس قیمتی.

۱۱- لَعْمُرْک: لَعْمُرْک اَنْهَم فی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُون: آیه ۷۲ از سوره «حجر»: سوگند به جان تو که آنان در مستی کبر و گمراهی

خود سرگردانند.

۱۲- آیه اوّل از سوره مبارکه «مُدَّثِّر» .

۱۳- مرغول: چین و شکن زلف، کلاله گیسو.

۱۴- یا شفیع المُنین: ای شفاعت گر گناه کاران!

۱۵- محاسن: موی صورت، ریش.

۱۶- مقایح: رشتی ها.

۱۷- خرگاه زنگاری: کنایه از آسمان.

۱۸- نون گشته: مانند حرف نون قامت من از بار گناه خم شده است.

دست «خواجو» گیر و، بیرون آر ازین تاریک چاه *** تا شود با ساکنان عالم علوی، قرین (۱)

خواجوی کرمانی ترکیب دوازده بندی دارد در توحید و مناقب پنج تن آل عبا(علیهم السلام) و عباس عموی پیامبر(صلی الله علیه و آله) که ما به نقل سه بند از آن اکتفا می کنیم:

سه بند از یک ترکیب بند

ای از تو پرگهر، کف دریای پرخروش *** هندوی درگهت شب شامی دُر فروش

استاد کارخانه صنعت، زدوده زنگ *** از روی نه طبقچه چرخِ هفت جوش

هر شب، چراغ کوکب عالم فروز را *** کرده ز آنوس مشبک چراغ پوش

حلوا گری که تندی بازار شهد ازوست *** نیش تو را به یاد تو از ذوق کرده نوش

گاهی ز برق، بر جگر که زنی سنان *** گاهی ز رعد، در دل ابر افکنی خروش

چون یاد کرد از آتش دلسوز قهر تو *** زد خون لعل در جگر کوهسار، جوش

ای دیدهور (۲) به صنغ تو نرگس، ولی ضریر (۳) *** وی ده زبان به ذکر تو سوسن، ولی خموش

گر جرم ما چو رحمت و فضل تو بی حدست *** آخر شفیع ما نه به محشر محمّدست!؟

۱- دیوان کامل خواجوی کرمانی، ص ۱۳۰ تا ۱۳۲.

۲- دیده ور: بینا، بصیر.

۳- ضریر: نابینا، کور.

آن مَحْرمانِ مخزنِ اسرارِ کردگار *** وان مالکانِ تختگه ملکِ افتقار (۱)

پیرانِ نوجوانِ و، جوانانِ پیزِ طبعِ *** دیوانگانِ عاقلِ و مستانِ هوشیار

بایسته همچو کوهِ و، جهانگردِ چونِ فلکِ *** بخشنده همچو نخلِ و، تهیدستِ چونِ چنار

سَرور، ولیِ چو ابرویِ خوبانِ در انحنای (۲) *** دلبر، ولیِ چو زلفِ عروسانِ در انکسار (۳)

هم ناظرانِ روضهِ و، هم روضه را نظیرِ *** هم زایرانِ کعبهِ و، هم کعبه را مزار (۴)

از ورطه مضایق (۵) تقلیدشان، عبورِ *** در سایه سُرداق (۶) تحقیقِ شان قرار

ای پادشاهِ اگر زمنِ آمدِ جریمه ای (۷) *** از راهِ لطفِ در گذر از آنِ و، در گذار

این جمله را به حضرتت آورده ام شفیعِ *** یا رب! ببخش کز تو نباشد کرمِ بدیع (۸)

یک شمه (۹) از حدیقه رضوانِ به ما فرست *** درد گناه خسته دلانِ را، دوا فرست

بیمارِ معصیت شده ایم ای حکیمِ حئی! *** ما را، ز گنجِ خانه غفرانِ شفا فرست

منُ ناشتا و، مطبخِ لطفتِ پراز ابا (۱۰) *** آخرِ نواله ای (۱۱) به منِ ناشتا فرست

۱- افتقار: بینوایی، فقر و تنگدستی.

۲- انحنای: خمیدگی.

۳- انکسار: شکستگی.

۴- مزار: زیارت گاه.

۵- مضایق: تنگناها.

۶- سُرداق: سراپرده، خیمه.

۷- جریمه: قصور، کوتاهی، جرم، خطا.

۸- بدیع: در اینجا به معنای دور از انتظار، و چیز تازه و بی سابقه.

۹- شمه: شمیم، عطر، رایحه.

۱۰- ابا: نعمت، غذا، خوردنی.

۱۱- نواله: لقمه، قسمتی از غذا که آن را پیچیده و لقمه کنند.

یک ره (۱) نوازشی کن و، بر دست باد صبح *** بوی تفضلی به من بینوا فرست

از چین زلف شاهد رحمت، شَمامه ای (۲) *** سوی من هوایی راه خطا فرست

«خواجه» که کمترین گدایی ز کوی توست *** نُزلی (۳) بدو ز بارگه کبریا فرست

ما مُشْتَهی (۴) و، خوان عطای تو بی حساب *** سَر جوش مطبخ کرم، آخر به ما فرست

بیرون ز رحمت تو نداریم دست گیر (۵) *** از پا فتاده ایم، به فضل که دست گیر (۶)

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار این شاعر پرآوازه سده هشتم، می توانید از این منابع استفاده کنید:

دیوان کامل خواجهی کرمانی، مقدمه آقای مهدی افشار، از ص ۲ تا ۹؛ تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۱۴۱، تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۸۶؛ طریق الحقایق، ج ۲، ص ۲۹۲؛ مجالس النفائس، ص ۳۳۳؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۴۲؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۳۶۸؛ بهارستان جامی، ص ۱۱۹؛ از سعدی تا جامی، ص ۳۰۱؛ تذکره میخانه، ص ۷۳؛ تذکره مرآت الخیال، ص ۴۹؛ تذکره مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۲۷؛ آثار عجم، ص ۴۸۲؛ تذکره ریاض العارفین، ص ۳۰۶؛ تذکره آتشکده آذر، ص ۱۲۳؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۷۷؛ تاریخ گزیده، ص ۸۱۸؛ دویت سخنور، نظمی تبریزی، ص ۹۱ تا ۹۴.

۱- یک ره: یک بار.

۲- شَمامه: عطر، بو، رایحه دل انگیز.

۳- نُزَل: طعام بابرکت، برکت، دهش، بخشش.

۴- مُشْتَهی: کسی که میل و اشتها داشته باشد.

۵- دیوان کامل خواجهی کرمانی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳، ۱۳۸ و ۱۳۹.

۶- در متن دیوان «دست گیر» آمده، تصحیح قیاسی شد.

۷- امیر محمود ابن یمین فریومدی

۷- امیر محمود ابن یمین فریومدی (متوفای ۷۶۹ هـ - ق) از شعرای نامدار و مطرح سده هشتم هجری است. پدرش امیر یمین الدین فریومدی معروف به «طغری» از علما و شعرای مشهور در روزگار سلطان محمد خدابنده است و از معدود آثاری که از وی باقی مانده، پیداست که در شعر و ادب دستی به تمام داشته است.

وی این رباعی را در دوری از فرزندش امیر محمود سروده و برای او فرستاده است:

«رباعی»

دارم ز عتاب فلک بوقلمون *** وز گردش روزگارِ خسِ پرورِ دون

چشمی چو کناره صراحی، همه اشک *** جانی چو میانه پیاله، همه خون

و امیر محمود ابن یمین در پاسخ رباعی پدر، این رباعی را سروده و برای او می فرستد:

«رباعی»

دارم ز جفای فلک آینه گون *** پر آه دلی، که سنگ ازو گردد خون

روزی به هزار غم به شب می آرم *** تا خود به شب از پرده چه آرد بیرون (۱)؟!

از مقایسه این دو رباعی می توان به این نتیجه رسید که رباعی پدر به جهاتی رنگین تر از رباعی فرزند است، خصوصاً بیت دوم آن از لطافت و ظرافت خاصی برخوردار می باشد.

۱- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به تصحیح حسنعلی باستانی راد، تهران، انتشارات سنایی، سال ۱۳۴۴، مقدمه، ص یا.

از پدر این شاعر توانای فریومدی - امیر یمن الدین - آثار قلمی بسیاری بر جای مانده که انشاء طغری، چشمه فائز، کلیات اشعار طغری، کنز المعانی، المرآت المفتوحه و مجموعه الغرائب از آن جمله است. وی به سال ۷۲۴ هـ. ق در زادگاه خود قصبه فریومد در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. (۱)

فریومد در حال حاضر از توابع جوین به شمار می رود. مرحوم محمدعلی مدرس مؤلف ریحانه الادب در شرح حال طغری، از قصبه فریومد به عنوان قطعه ای از ترکستان نام برده است، و برخی مورخان از آن با عنوان فریومد و فریوند نیز یاد کرده اند. ابن یمن از ستایش گران سربداران (۷۳۸ - ۷۸۳ هـ. ق) بوده و امیران آنان را ستوده است. (۲)

از اشعار وی برمی آید که بیش از هشتاد سال زندگی کرده، و در دیوان اشعار او قصایدی در ستایش طغایمور، علاءالدین محمد، ساتلمش بیگ، توکال قتلغ، علی کاون برادر طغایمور و سربداران دیده می شود. (۳)

ابن یمن مذهب شیعه داشته و از اشعار آیینی او می توان به ارادت قلبی اش به خاندان نبوت پی برد. او در انواع قالب های شعری خصوصاً قطعه آثار فاخر و جالبی دارد. وی مانند بعضی از سخنوران، مقام و منزلت ادبی خویش را ستوده و گاهی شعر خود را تالی تلو وحی معرفی کرده است! این تفاخرهای ادبی در تاریخ کهن شعر پارسی سابقه ای دیرینه دارد و شاید شادروان دکتر حمیدی شیرازی آخرین حلقه این زنجیره در روزگار ما به شمار می رفت. به این رباعی توجه کنید:

کس همچو من ار گهر توانستی سُفت *** بر اوج فلک به ناز (۴) می بودی جفت

گر حرمت مصطفی نبودی مانع *** گفتار مرا وحی توانستی گفت (۵)!!

از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) اوست:

۱- دیوان اشعار ابن یمن فریومدی، به تصحیح حسنعلی باستانی راد، تهران، انتشارات سنایی، سال ۱۳۴۴، مقدمه، ص یب.

۲- دیوان اشعار ابن یمن فریومدی، به تصحیح حسنعلی باستانی راد، تهران، انتشارات سنایی، سال ۱۳۴۴، مقدمه، ص یب.

۳- دیوان اشعار ابن یمن فریومدی، به تصحیح حسنعلی باستانی راد، تهران، انتشارات سنایی، سال ۱۳۴۴، مقدمه، ص کو.

۴- دیوان اشعار ابن یمن فریومدی، به تصحیح حسنعلی باستانی راد، تهران، انتشارات سنایی، سال ۱۳۴۴، مقدمه، ص ۶۵۲.

۵- در متن «زناز» آمده، تصحیح قیاسی شد.

از مال مهتری نبود، کسب فضل کن *** کان کس که فاضل است به گیتی مسود است (۱)

گر جهل با غناست همه عار آن کس است *** با فقر ساختیم که فخر محمد است

باز آمدم از آنچه هوی بود رهنماش *** علقم نمود راه که این عود احمد است

چون با قضا مرام موافق نهاده اند *** زندان، مرا مقابل صرح مُمَرَّد (۲) است (۳)

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

موسم پیری رسید ای دل! جوانی ترک گیر *** زان که نالایق بود کار جوان از مرد پیر

هر چه آن در تیرگی شام دستت می دهد *** می نشاید کرد، چون روشن شود صبح منیر ...

ای دل از چاه ضلالت گر خلاصی بایدت *** عروه و ثقای شرع احمد مختار گیر

تاج بخش انبیا، کاندلر شب معراج قدس *** بر گذشت از عرش و کرسی، زد فراز آن سریر (۴)

آن سپهر شفقت و رحمت که مهرش تافته ست *** بر وضع (۵) و بر شریف و بر صغیر و بر کبیر ...

سایه او کس ندیدی، زان که بودی نور پاک *** سایه ظلمانی بود، باشد مُحال از مستنیر

۱- یعنی: نام انسان فاضل در روزگار ثبت است و از یاد نمی رود.

۲- صرح مُمَرَّد: عمارت باشکوه، کاخ بلند پایه.

۳- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۳۳۲.

۴- سریر: تخت، مسند.

۵- وضع: بینوا، گدا، نیازمند.

گوش او در خواب و بیداری و، چشم از پیش و پس *** بود بر سمع و بصر قادر، به فرمان قدیر ...

یک زمان کز مُتکا مهر نبوت وا گرفت *** چوب خشک مسجد آمد از تأسف در نفیر (۱) ...

ز اطلس گردون به بالای رفیع قدر او *** کسوتی می دوخت خیاط ازل، آمد قصیر (۲)

در جهان زاهل فصاحت چون کتابش سوره ای *** کس نیاورد ارچه بعضی بود بعضی را ظهیر

نسخ آیاتش به دین غیر او ناممکن است *** زن که نی بهتر از آن باشد، نه نیز آن را نظیر ...

تا زبانم می سراید نعت آن صاحب کمال *** از اثیرم (۳) گرم روتر گشت در فکرت، ضمیر

گرچه نعتش را چو آرد بر زبان (ابن یمین) *** با زبانی پُر زه افتد در کمان از غصه تیر

می شود در وصف او حیران به لکنت این زبان *** گر همه منشی دیوان فلک باشد دبیر

ور درختان باشد او را کلک و، دریاها مداد *** و ر پی انشا ز اوراق فلک سازد حریر

پس کند تحریر وصف ذات پاکش، تا به حشر *** در خیالم نیست کآرد در قلم عُشرِ عُشر (۴)

یا رسول الله! اگر چه مجرمم، تایب شدم *** دستگیری کن مرا، در روز سُرّ مُستتیر

۱- اشاره دارد به ستون چوبی مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بنام ستون «حَنَانَه» که از فراق آن حضرت ناله می زد.

۲- قصیر: کوتاه.

۳- اثیر: جرم فلکی، کره آسمانی، جوهره ماورایی.

۴- عُشر عُشر: یک قسمت از ده قسمت.

نیستم نومید، اگر چه مُسْرِفَم (۱)، زیرا که هست *** آیه «لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (۲)» دلپذیر

در طریق اهل عرفان، ناامیدی شرط نیست *** مصطفی گر چه «نذیر» آمد، هم او باشد «بشیر» (۳)

ابن یمین در سرآغاز مثنوی «انوشیروان و موبدان» ضمن ستایش حضرت باری از پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) یاد می کند و به منقبت از او می پذیرد:

به نام خدایی که هستی ازوست *** زیر دستی و زیر دستی ازوست

فروزنده شمع کیوان و هور (۴) *** رساننده روزی مار و مور

نگارنده چهره ماه و مهر *** بر آرنده سقف گردان سپهر

وزان پس، درودی که جان پرورد *** به کردار دانش، روان پرورد

از آن کس که جان ها به فرمان اوست *** بدان کس که «لولاک (۵)» در شان اوست

محمد، رسولی که یزدان پاک *** به مهر وی آراست این تخت خاک

رسولی که از فرّه ایزدی *** نپوید به جز بر ره بخردی

درود فراوان ز یزدان پاک *** بر آن نازنین پیکر تابناک

پس آن گه بدان ها که جان باختند *** سر داد و دین را بر افراختند

نخستین بر اولاد و اعقاب او *** وزان پس بر اصحاب و احباب او

که بودند هر یک به فرهنگ و رای *** جهان را به نویی (۶) یکی کدخدای

گذشتند و، زان هر یکی یادگار *** سخن ماند چون گوهر شاهوار (۷)

ابن یمین در این قصیده اندر ز آمیز خود، به مناسبت از وجود نازنین رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) یاد کرده است:

- ۱- مُسْرِف: زیانکار، اسراف کننده.
- ۲- یعنی: از آمرزش خداوند نا امید نباشید. (قرآن کریم).
- ۳- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.
- ۴- هور: خورشید.
- ۵- اشاره دارد به حدیث قدسی: لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ.
- ۶- به نُوی: به تازگی.
- ۷- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۵۹۴.

ألداع ای دل! که ما زین جا سفر خواهیم کرد *** منزل اصلی خود، جای دگر خواهیم کرد
 هست دنیا در حقیقت رود عقبی را، پلی *** ما مسافر، بی گمان زین پل گذر خواهیم کرد
 تا به کی در چار میخ طبع خود بینیم رنج *** نفس را، زین چار میخ غم به در خواهیم کرد
 ما به اِکراهیم چون یوسف درین زندان اسیر *** مصر عزّت را عزیز آسا، مَقَر خواهیم کرد...
 ما ازین جا شاد و خرم می رویم، از بهر آنک *** منزل اندر بقعه ای زین خوبتر خواهیم کرد
 گوهریم، خواهیم گشتن شبچراغ عالمی *** چون تن اندر خاک پنهان همچو زر خواهیم کرد
 گر کلاه عمر بڑ باید قضا، از سر چه باک؟ *** با فلک چون دست همت در کمر خواهیم کرد
 هر کرا عزم تماشای ریاض قدس هست *** گو مهیا شود که ما ناگه سفر خواهیم کرد
 می رویم آن جا که حق یابیم چون (ابن یمین) *** عمر تا کی در سر بوک (۱) و مگر خواهیم کرد؟
 قطع کردیم از همه عالم، کنون آرامگاه *** در جناب حضرت خیرالبشر خواهیم کرد
 رهبر اولاد آدم، مصطفی کز پیرویش *** تارک افلاکیان را، پی سپر خواهیم کرد

پیروی کردیم شرعِ مصطفی را تا کنون *** شکر ایزد کاندین، عمری به سر خواهیم کرد (۱)

ابن یمین در این دو قصیده علوی و رضوی نیز، ارادت قلبی خود را نسبت به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به تصویر کشیده است:

برگزیده ای از یک قصیده علوی

نوری که هست مطلع آن «هل آتی» علی ست *** خلوت نشین صومعه اصطفی، علی است

مهر سپهر حکمت و، جان جهان فضل *** فهرست کارنامه اهل صفا، علی است...

آمد ز حق ندا به نبی در مضیق حرب (۲) *** کان کس که بر کند در خیبر ز جا، علی است

گر بود مستحق ز سلف (۳) یک وجود، کاو *** باشد به حق وصی ز پی مصطفی، علی است...

علم نبی همی طلبی، از علی طلب *** کاو هست شهر علم، در آن شهر را، علی است...

ما، عمرو و زید را شناسیم در جهان *** ما را بس این شناخت که مولای ما، علی است...

از هر عطیه کابن یمین را خدای داد *** فاضل ترینش: دوستی مرتضی علی است (۴)...

۱- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۴۳ و ۴۴.

۲- در مضیق حرب: در تنگنای جنگ، در گیر و دار پیکار.

۳- سلف: در گذشته، جمع آن اسلاف، رفتگان، گذشتگان.

۴- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۳۹ و ۴۰.

«برگزیده ای از یک قصیده رضوی»

گوهر افشان کن ز جان ای دل که می دانی چه جاست؟ *** مهبط نور الهی، روضه پاک رضاست

دُرّ دریای فتوّت، گوهر کان کرم *** آنکه شرح جود آباء کرامش «هل آتی» ست

ظلمت و نور جهان، عکسی ز موی و روی اوست *** موی او «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» و رویش «وَالصُّحَى» ست

قُبّه گردون ندارد قدر خاک درگهش *** یا رب این فردوس اعلیٰ یا مقام کبریا ست؟

حاسد ار شناسدش کز روی رفعت کیست او *** پادشاه اتقیا و از کیا و اصفیا ست

قُرّه العین نبی، فرزند دل‌بند وصی *** مظهر الطاف ایزد، فخر اصحاب عباس

مقتدای شرق و غرب و، پیشوای بَرّ و بحر *** خود چنین باشد کسی کاو نور پاک مصطفی ست ...

وارث شاهی، که از تشریف خاص مصطفی *** کَشَوْتُ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» به قدّ اوست رست ...

ای جنابت قبله حاجات ارباب نیاز *** حاجتی کاین جا رود معروض، بی شُبّهت رواست

حاجت (ابن یمین) را هم روا کن بهر آنک *** حاجت خلقان روا کردن ز اخلاق شماس (۱) ...

ابن یمین قصیده شیوای دیگری دارد در منقبت خاتم الانبیاء و علی مرتضی و امامان هدی (علیهم السلام) که با نقل چند بیت از آن، حسن ختام شرح احوال و آثار او را رقم می زنیم:

مظهر نور نخستین، ذات پاک مصطفی ست *** کاو به رتبت اولین و آخرین انبیاست

آن که هستی بر طفیلش حاصل است افلاک را *** وین نه من تنها همی گویم، بدین گویا خداست

در صفات ذات پاکش زحمت اطناب نیست *** گفته شد اوصاف او یک سر چو گفتی مصطفی ست

چون نبی بگذشت، امت را امامی واجب است *** وین نه کاری مختصر باشد، مراین را شرط ها ست

حکمت است و عصمت است و بخشش و مردانگی *** کثر نشین و راست می گو تا ز یاران این کراست؟

این صفات و، زین هزاران بیش و عصمت بر سری *** با وصی مصطفی، یعنی: علی المرتضی ست

جز علی مرتضی، در بارگاه مصطفی *** هیچ کس دیگر به دعوی «سَلُونِی» بر نخاست

مصطفی و جمله یارانش مسلم داشتند *** این چنین دعوی چو دانستند کان رمز از کجاست؟

حجت اثبات علمش «لَوْ كُشِفَ» باشد تمام *** از فتوت خود چه گویم؟ قایل آن «هَلْ آتَى» ست

او به استحقاق امام است و به نص مصطفی *** بر سر این موجب نص نیز، حکم «انّما» ست

با چنین فاضل، ز مفضولی تراشیدن امام *** گر صواب آید تو را، باری به نزد من خطاست

چون گذشت از مرتضی، اولاد او را دان امام *** اولین زایشان: حسن وان گه: شهید کربلاست

بعد او سجاد و، آن گه باقر و صادق بود *** بعد از و موسی نَجِّی اللّٰه و، بعد از وی رضاست

چون گذشتی زاو، تقی را دان امام آن گه نقی *** پس امام عسکری، کاهل هدی را پیشواست

بعد از و، صاحب زمان کز سال های دیر باز *** دیده ها در انتظار روی آن فرخ لقااست

چون کند نور حضور او جهان را با صفا *** هر کزی کاندرا جهان باشد، شود یک باره راست ...

بر امید آن که روز حشر ازین شاهان یکی *** گوید: این (ابن یمین) از بندگان خاص ماست

این عنایت بس بود (ابن یمین) را بهر آنک *** هر که باشد بنده شان، در هر دو دنیا پادشاست (۱) ...

برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار او می توانید به این منابع مراجعه کنید:

مقدمه دیوان اشعار ابن یمین، به اهتمام حسینعلی باستانی راد، مقدمه، ص الف تا نر، تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص

۱۴۴؛ از سعدی تا جامی، ص ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۳۰۹؛ تذکره ریاض العارفین، ص

۲۷۱؛ تذکره مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۱؛ دویت سخنور، نظمی تبریزی، ص ۶ تا ۸.

۸ - خواجه جمال الدین سلمان ساوجی

۸- خواجه جمال الدین سلمان ساوجی (متوفای ۷۷۸ هـ - ق) از سخنوران نامی و چیره دست سده هشتم هجری است.

پدرش خواجه علاءالدین ساوجی از دانشمندان زمانه خود بود و در امور دیوانی و محاسبات دستی به تمام داشت، و فرزند او - سلمان - نیز در این دو رشته کاملاً بصیر بود ولی طبع خدا داده خود را با انجام این امور سازگار ندید و ضمن تحصیل علوم و فنون ادبی به سرودن شعر پرداخت و از بسیاری از شعرای هم عصر خود پیشی گرفت.

سلمان ساوجی در دربار سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶ هـ - ق) و وزیرش خواجه غیاث الدین محمد از منزلت خاصی برخوردار بود و پس از انقراض سلسله ایلخانیان به دربار جلایریان به ایلکانیان روی آورد و بیشتر عمر خود را در خدمت بزرگان این خاندان: امیرحسن بزرگ (۷۳۶ - ۷۵۷ هـ - ق) و پسرش معزالدین سلطان اویس ایلکانی (۷۵۷ - ۷۷۶ هـ - ق) به سر برد و به مقام ملک الشعرائی نایل آمد و سرانجام به سال ۷۷۸ هـ - ق در زادگاه خود ساوه بدرود حیات گفت و در همان شهر به خاک سپرده شد.

سلمان ساوجی در انواع قالب های شعری خصوصاً قصیده آثار شیوا و فاخری دارد و در انواع شعر آیینی دارای آثار متین و سخنه ای است.

وی علاوه بر دیوان اشعار، دو منظومه بیدلانه در قالب مثنوی دارد:

(۱) جمشید و خورشید، که آن را در سال ۷۶۳ هـ - ق به پایان برده.

(۲) فراق نامه، که در سال ۷۷۰ هـ - ق یعنی هشت سال پیش از مرگ خود از سرودن آن فراغت یافته و سلمان ساوجی این هر دو منظومه عاشقانه را به نام سلطان اویس

ایلکانی (۷۵۷ - ۷۷۶) سروده است. (۱)

سلمان ساوجی، قصیده ای در ستایش سلطان اویس ایلکانی (۷۵۷ - ۷۷۶هـ. ق) سروده و در آن به مناسبت از عنایت حضرت باری درباره رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) سخن گفته و ممدوح خود را نیز مشمول فیض لایزالی حضرت دانسته و او را از یاری دیگران بی نیاز معرفی کرده است:

آمد از مُلک ملایک، دوش مرغی نامور *** بسته بر بال همایون، نامه فتح و ظفر

هم نشاط قلب اربابِ قلوبش، بر جناح *** هم فراغِ بال خلقِ عالمش، بر بال و پر

نامه ای مُعَرَّب (۲) به کسر (۳) دشمن و فتح عجم *** کسر و فتحش (۴) کرده نام دشمنان، زیر و زبر

نامه ای از خون بدخواهان مُنْقَط (۵)، و اندر آن *** شرح عزم و جزم و جزم (۶) پادشاه نامور ...

دین پناها! شهرتی دارد که در جنگ اُحد *** کس نبود الا اُحد با احمد پیغامبر

دادش ایزد عزّتی، بی یاری خیل و حشر *** تا ندارد منتّ الا از خدای دادگر

منتّ ایزد را که عالی رایت بر دشمنان *** همچنان پیروز شد بی منت خیل و حشر

پیش ازین گر بخت را دور از تو بر سر خاک بود *** بر سرش هست این زمان تاج شهان تا جور (۷) ...

سلمان ساوجی در قطعه شعری ماجرای خواب دیدن جمال نورانی پیامبر

۱- کلیات سلمان ساوجی، به تصحیح دکتر عباسعلی وفایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۶، مقدمه.

۲- مُعَرَّب: دارای اعراب و نشانه حرکت حروف.

۳- کسر: شکست.

۴- کسر و فتحش: کسره و فتحه آن.

۵- مُنْقَط: نقطه دار.

۶- حَزْم: احتیاط، دور اندیشی.

۷- کلیات سلمان ساوجی، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

رحمت (صلی الله علیه و آله) را روایت می کند و از آن حضرت می پرسد که: پس از شما خلعت خلافت بر اندام کدام یک از اصحاب شما زیبا و آراسته است؟ و حضرت لب به سخن می گشاید ولی سلمان سخن آن حضرت را نمی شنود و از این جهت جنبه نفسانی خود را مقصر می شناسد که او را از این توفیق باز داشته است:

دوش چون در تُتَّق غیب بخوابانیدم *** این دو هندوی جهان دیده نورانی را

کر کس نفس فرو مانده زیرواز هوس *** خاست شوق طیران، بلبل روحانی را

عُزّه صبح ازل، نقطه پرگار وجود *** معنی جان و خرد، صورت رحمانی را

سید جمع رُسل، احمد مرسل که شده ست *** حاصل هر دو جهان، زمره انسانی را

می خرامید خرامان قد خوبش، گویی *** راست سروی است سهی، روضه رضوانی را

صبح رخساره اش از مطلع دولت، طالع *** در بر صبح فکنده، شب ظلمانی را

من ز شادی: طَلَعُ الْبَدْرِ عَلَيْنَا گویان *** تازه کرده به ثنا، شیوه حسانی را

بعد حمد و صلوات، از سر جان مالیدم *** بر خطوط خُطواتش (۱)، خط پیشانی را

بر سرم، آستی لطف فرا کرد که آن *** دستگاهی است قوی، رحمت یزدانی را

۱- خُطوات: خیالات، اوهام، گام ها، جمع خُطوه.

پس بدان آستیِ رحمتم، از چهره جان *** پاک می کرد غبار ره شیطانی را
گفتمش: یا نبیّ الله! به یقین می دانی *** که چه اخلاص بود نیت «سلمانی» را
گفت: اخلاص تو می دانم، ان شاء الله *** که نیایی به جز از دولت دوجّهانی (۱) را
راست چون ذره که خورشید در آرد به کنار *** در کشیدم به بر، آن رحمت سبحانی را
گفتم: ای جان جهان (۲)! در ره دین بعد از تو *** که سزا بود ز اصحاب، جهانبانی را؟
چون شنید این سخن از من به تبسم (۳) بگشاد *** از در درج دُر آن لعل بدخشانی را
لؤلؤ از لعل همی سفت، ولیکن نشنود *** صدف گوش من آن لؤلؤ عمّانی را
من درین حال، که ناگاه در آورد به حال *** غیرت حاسد من، قوّت نفسانی را
خیمه خواب برون زد ز سرا پرده چشم *** در نوردید فلک، فرش تن آسانی را
یارب امید چنان است که بر ما زکرم *** آشکارا کند این حالت پنهانی را
فرصتِ آن دهدم تا همگی صرف کنم *** در ره باقی حق، باقی این فانی را (۴)

* * *

۱- باید حرف «ج» را جهت رعایت وزن عروضی شعر به سکون تلفظ کرد.

۲- در متن: جان و جهان.

۳- در متن: از من تبسم!

۴- کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۰۱ و ۴۰۲.

با نقل این ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله) شرح حال و آثار سلمان ساوجی را حسن ختام می بخشیم. این ترکیب بند در شمار بهترین آثار منظوم نبوی (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی است:

ترکیب بند نبوی

(۱)

ای ذروه (۱) لامکان، مکانت *** معراج ملایک، آستانت

سلطانی و، عرش تکیه گاهت *** خورشیدی و، ابر سایانت

طاقی است فلک ز بارگاهت *** مرغی است ملک ز آشیانت

کوثر، عرقی است از جبینت *** طوبی، ورقی ز بوستانت

فرزندِ نخست فطرتی تو *** طفلی است، طفیل آسمانت

هر چند که پرورید تقدیر *** در دامن آخر الزمانت

آن قرطه (۲) مه که چارده شب *** خور (۳) دوخت، شکافته بنانت (۴)

تو خانه شرع را، چراغی *** عالم، همه روشن از زبانت

تو گنج دو عالمی، از آن رو *** کردند به خاک (۵) در، نهانت

از توست صلوات در حق ما *** وز ما صلوات بر روانت

یا قوم! علی النبی صلوا (۶) *** توبوا و تضرعوا و ذلوا (۷)

(۲)

بابای شفیق هر دو عام *** فرزند خلف ترین آدم

او خاتم انبیاست، زان سنگ *** بر سینه بیست همچو خاتم

ای پیرو تو، کلیم عمران *** وی پیشرو تو، مسیح مریم

- ۱- ذروه: اوج هر چیز، فرق، تارک.
- ۲- قرطه: آویزگی، آویزه زینتی.
- ۳- خور: مخفف خورشید.
- ۴- بنان: انگشتان .
- ۵- به خاک در: در خاک.
- ۶- یعنی: ای مردم! بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) صلوات بفرستید.
- ۷- یعنی: توبه کنید، تضرع و زاری نمایید، و اظهار فروتنی و خاکساری کنید. رک: کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۸۰.
- ۸- ذیل: دامن.

زان شد دم او چنین مبارک *** زان شد کف او چنان مکرم

از عیسیِ مریمی، مؤخر *** بر آدم و عالمی، مقدم

سلطان دو عالمی و، هستت *** ملک ازل و ابد مسلم

باغی است فضای کبریایت *** بیرون ز ریاض سبز طارم

از هر ورقش چو طاق خضرا *** آویخته صد هزار شبنم

عقلی تو بلی، ولی مصور *** روحی تو بلی، ولی مجسم

ای نام تو بر زمین: محمد *** خوانند بر آسمانت: احمد (۱)

(۳)

تو بحری و، هر دو کون خاشاک *** خاشاک و درون بحر؟ حاشاک (۲)!

زد معجزه ات، شب ولادت *** بر طاق سرای «کسروی» (۳)، چاک

رفت آتش کفر پارس، بر باد *** شد آب سیاه ساوه، در خاک

در دیده همتت نیاید *** دریای جهان به نیم خاشاک

تو بحر حقیقتی و، ز آن رو *** دارای لب خشک و چشم نمناک

با سیر براق تو چو صخره *** سنگی شده پای برق چالاک

از طبع تو، زاده است دریا *** وز نسبت توست گوهرش پاک

این دلّی هزار میخ نه تو (۴) *** پوشیده به خانقاهت، افلاک

مردود تو شد نبیره رز (۵) *** زین است سرشک دیده تاک

قطب شش و هفت و سیصد اخیار (۶) *** گردون دو شش (۷)، مه ده چهار (۸)

(۴)

ای سدره، ستون بارگاهت *** کونین، غبار خاک راهت

کرده نُه و هفت و چار(۹) را ترک *** آن روز که فقر شد کلاهدت

۱- کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۸۰ و ۴۸۱.

۲- حاشا از تو.

۳- سرای کسروی: کاخ کسری انوشیروان.

۴- کنایه از نُه آسمان پرستاره.

۵- رز: درخت تاک، مو.

۶- یعنی: پیشوای روحانی ۳۱۳ انسان که در زمره اخیارند و تعدادشان در همه زمان ها یکی است.

۷- دو شش: کنایه از دوازده امام معصوم(علیهم السلام).

۸- کنایه از چهارده معصوم(علیهم السلام). رک: کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۸۱.

۹- کنایه از: نُه فلک و هفت طبقه زمین و چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش.

نُه چرخ، هزار دانه (۱) گردان *** در حلقه ذکر خانقاهت
 مهر و فلک است، از برایت *** مُلک و مَلک است، در پناهت
 در چشم محققان، خیالی است *** نقش دو جهان ز کارگاهت
 از منزلت (۲) سپهر، نازل *** وز مَسکنت (۳) است اوج جاهت
 ترکان سفید روی بلغار *** هندوی دو نرگس سپاهت
 ذی اَجَنحه، لشکر جناحت *** قلب فقرا بود سپاهت
 ما مجرم و عاصییم و، داریم *** اَمید به لطف عذر خواهت
 با آن که هزار کوه، گاه است *** با صَرَصَر قَهَرِ کوه کاهت (۴)
 سلطان رسل، سراج مَلت *** هادی سُبُل، شفیع اَمّت (۵)
 (۵)
 چیزی تو شنیده ای و دیده *** نادیده کسی و، ناشنیده
 تا حشر کسی که مثل او نیست *** مثل تو کسی نیافریده
 در عین سفیدی و سیاهی *** ذات تو، خَرَد چو نور دیده
 قهر تو، حجاب عنکبوتی *** بر دیده دشمنان تنیده
 گیتی که نیافت سایه ات را *** در سایه توست پروریده
 روزی که شرار شرکِ اشراک *** هر دم ز سرِ سنان جهیده
 ز آن جاکه ز کیش ما رَمَیْت *** مرغان چهار پر بریده
 آن از کرم تو دیده حَیّه (۶) *** کانگشت ز حیرت گزیده
 با آنکه کنیز کانت حورند *** از بندگی تو در قصورند (۷)

با آنکه تو راست سدره، منزل *** با قدر تو، منزلی است نازل

- ۱- هزار دانه: تسبیح هزار دانه.
- ۲- در متن: منزلت، تصحیح قیاسی شد.
- ۳- مَسکنت: فقر و بینوایی.
- ۴- کوّه کاهت: کوّه فرسایت.
- ۵- کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۸۱ و ۴۸۲.
- ۶- حَیّه: مار، اژدها.
- ۷- کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۸۲.

عالم همه حقّ توست و، هر چیز *** کان حقّ تو نیست، هست باطل

آن جا که بُراق عزم رانده *** افتاده خِرِ مسیح در گل

دین تو به قوّت نبوّت *** ذات تو به مُعجز دلایل

برکنده ز جای، کفر خیبر *** افکند به چاه، سحر بابل

آن بحر حقیقتی، که آن را *** نه غور پدید شد نه ساحل

در ملک تو صد چو مصر، جامع *** در کوی تو صد چو نیل، سایل

در ملک قلوب مشرکان، رمح (۱) *** از کدّ یمین توست، عامل

ماهی است رخت که نیستش نقص *** سروی است قدت که نیستش ظلّ

ای بر خردت هزار توجیح (۲) *** در دست تو، سنگ کرده تسبیح (۳)

(۷)

ای خواننده حبیب خود، خدایت *** مُلک و مُلک و فلک، برایت

اوّل علمی کز آفرینش *** افراشت، نبود جز ولایت

ای هفت فلک به رسم درخواست *** حلقه شده بر درِ سرایت

تو دیده فطرتی، از آن شد *** در پرده عنکبوت جای

تو نافه مشکی، آفریده *** بی آهو و بیختا (۴)، خدایت

آراسته، سدره از وجودت *** برخاسته صخره از هوایت

شد قرص جُوت خورش، اگر چه *** قرص مه و خور شده برایت (۵)

ما را چه مجال نطق باشد؟ *** جایی که خدا کند ثنایت

با آن که عطارد است محرم *** از خطّ بنان بحر زایت (۶)

یک خوشه فلک به توشه دادش *** وان نیز ز خرمن عطایت

سُگانِ سُرادقات (۷) عَزّت *** محتاج شفاعت و دعایت

هندوی تو چون بلال کیوان *** سلمانت، غلامِ پارسی خوان (۸)

۱- رمح: نیزه.

۲- توجیح: رجحان، مزیت.

۳- کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

۴- در متن: خطا.

۵- یعنی: با آنکه قرص ماه و خورشید برای تو آفریده شده اند، تو جز قرص جوین نان خورشت و غذای دیگری نداشتی.

۶- یعنی: با آنکه ستاره عطارد که منشی سپهرست از خط انگشتان دریا آفرین تو محروم است.

۷- سُرادقات: سرا پرده ها، خیمه ها.

۸- کلیات سلمان ساوجی: ص ۴۸۳.

(۸)

ادریس که بر سما رسیده *** از رهگذر شما رسیده
 در شارع معجزات، عیسی *** جان داده و در تو نار رسیده
 از ناف زمین، نسیم مُشکت *** برخاسته، تا ختا(۱) رسیده
 مرغی که نرفت از آشیانت *** پیداست که تا کجا رسیده
 از تذکره رسالت توست *** یک رُقعہ به انبیا رسیده
 وز مملکت ولایت توست *** یک بقعه به اولیا رسیده
 بر خلق شده حُطام(۲) دنیا *** مقسوم و، به تو بلا رسیده
 در منزل قرب تو، ملایک *** از شاهره(۳) دعا رسیده
 جُسته مَلکت مقام اذنی *** از سدره گذشته تا رسیده
 رخسار تو و مه ده و چار *** سیبی است دو نیم کرده پندار(۴)

(۹)

عمری بزدم دست و پایی *** در بحر هوای آشنایی
 چون بر درش آمدیم امروز *** داریم امید مرحبایی
 ای گل چه شود که از تو یابد *** این بلبل بینوا، نوایی؟
 وز سفره رحمت تو گردد *** خرّم به نواله ای(۵)، گدایی
 از کوی نجات، ناامیدی *** از راه فتاده، مبتلایی
 بیمار و هوا رسید گانیم *** بخش از شَفَتین(۶) مان شفایی
 درمانده شدیم و، هیچ کس نیست *** غیر از تو، رجاء و مُلتجایی(۷)

آورده ام این ثنا و، دارم *** در خواه (۸) ز حضرتت دعایی

هر چند که ما گناهکاریم *** امید شفاعت تو داریم (۹)

۱- در متن: خطا.

۲- حُطام: خس و خاشاک، ریزه خشک گیاه، کنایه از مال دنیا.

۳- شاهره: شاهراه.

۴- کلیات سلمان ساوجی، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

۵- در متن: نواله.

۶- شَفَتین: دو لب.

۷- مُلْتَجَا: پناهگاه، کسی که مردم به او پناه برند.

۸- در خواه: درخواست.

۹- کلیات سلمان ساوجی: ص ۴۸۴ و ۴۸۵.

برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار وی، می توانید، به این منابع مراجعه کنید:

مقدمه کلیات سلمان ساوجی نوشته دکتر عباسعلی وفایی، ص ۱ تا ۴۳؛ تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۱۴۶؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۹۶؛ از سعدی تا جامی، ص ۳۳۴؛ بهارستان جامی، ص ۱۱۵؛ مجالس النفاثس، ص ۳۵۳؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۵۳؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۲۹۲؛ ریحانه الادب، ج ۲، ص ۱۵۲؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۳۵؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۵۵۲؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۶؛ آتشکده آذر، ص ۲۲۳ و دویست سخنور از نظمی تبریزی، ص ۱۴۸ تا ۱۵۰.

۹- لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی

۹- لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۱ هـ - ق) که هر چه درباره او و شعر او بنویسیم، حق مطلب را نمی‌توانیم ادا کرد.

در سال تولد او اختلاف است. برخی بر این باورند که ولادت او قطعاً پیش از سال ۷۰۰ هـ - ق مطابق ۱۳۲۰ م نبوده (۱)، بعضی احتمال داده‌اند که از سال ۷۰۰ تا ۷۲۵ هـ - ق باید ولادت وی باشد (۲). از نوشته گروهی از مورخان برمی‌آید که سال تولد او باید به سال ۶۴۵ هـ - ق اتفاق افتاده باشد (۳)، ولی غالب محققان سال ۷۲۶ هـ - ق را سال تولد حافظ دانسته‌اند (۴).

اغلب مورخان زادگاه او را شیراز دانسته‌اند. برخی از محله دروازه کازرون واقع در شهر شیراز به عنوان محل سکونت وی یاد کرده‌اند (۵)، و بعضی محله شیادان شهر شیراز را محل اقامت او دانسته‌اند (۶).

دروازه کازرون و محله شیادان با محله موردستان در زمان کریم خان زند - سر سلسله زندیه - به صورت یک کوی درآمد که در مجاورت درب شاهزاده قرار داشت (۷).

علی‌رغم این که گروهی از مورخان و تذکره‌نگاران عمر او را از ۴۶ تا ۵۰ سال نوشته‌اند، چون حافظ در روزگار شاه شجاع (۷۲۶ - ۷۸۶ هـ - ق) در قید حیات بوده و یک سال و اندی نیز از سلطنت شاه منصور را درک کرده است، اگر او به احتمال قریب به یقین در سال ۷۲۶ به دنیا آمده باشد، به هنگام مرگ (۷۹۱ هـ - ق) شصت و پنج ساله بوده است (۸).

حافظ نه تنها تمامی قرآن کریم را از بر داشته، بلکه با شیوه قرائت قُراء سبعة و چهارده راوی آنان نیز آشنا بوده است (۹):

۱- دایره المعارف اسلامی، ص ۲۲۴؛ دایره المعارف بستانی، دایره المعارف بریتانیکا؛ لاروس بزرگ.

۲- فال‌های حافظ، عزت پور، ج ۱، ص ۳؛ سیری در تاریخ زندگی و برگزیده غزلیات حافظ، محمدعلی مجاهدی، ص ۱۶ و ۱۷.

۳- حیات حافظ و تفأل‌های او، ص ۲۷ به بعد.

۴- سیری در تاریخ زندگی برگزیده غزلیات حافظ، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات حضور، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۷.

۵- تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخر الزمان قزوینی؛ دیوان حافظ، نسخه خلخال، مقدمه، ص ۱.

۶- مجله نوبهار، شماره ۱۱، مقاله آقای بهرامی.

۷- شیراز نامه، چاپ گرمی، مقدمه، ص کب؛ حافظ شیرین سخن، دکتر معین، ص ۸۰.

۸- حافظ شیرین سخن، دکتر معین، ص ۸۲، ۸۳ و ۳۹۲.

۹- قرائت هفت تن از قاریان بنام قرآن کریم مورد قبول و استناد مسلمانان در سده‌های نخستین هجری قرار داشته که به قُراء

سعبه مشهورند، و هر یک از این قاریان دو راوی داشته اند که جمعاً چهارده روایت می شود. اسامی قاریان سَبْعَه و راویان آنان عبارتند از: (۱) نافع بن عبدالرحمن مدنی، راوی اول او: قالون و راوی دوم وی: ورش. (۲) ابن کثیر مکی، راوی اول او: بزی و راوی دوم وی: قنبل. (۳) ابن عمرو بن العلاء مصری، راوی اول او: دوری و راوی دوم وی: سوسی. (۴) ابن عامر شامی، راوی اول او: ابن زکوان و راوی دوم وی: هشام. (۵) عاصم کوفی، راوی اول او: ابوبکر و راوی دوم وی: حفص. (۶) حمزه کوفی، راوی اول او: خلف بغدادی و راوی دوم وی: خلّاد کوفی. (۷) کسایی کوفی، راوی اول او: دوری و راوی دوم وی: ابوالحارث.

ندیدم خوشتر از شعر تو (حافظ)! *** به قرآنی که اندر سینه داری

عشقت رسد به فریاد، ور خود به سان (حافظ) *** قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت

وی از علم تفسیر قرآن، حکمت، الهیات، هیأت و علوم و فنون ادبی نیز بهره وافر داشته است (۱). حافظ با تنی چند از علما، عرفا، شعرا و امرای زمانه خود آشنا و معاشر بوده است که برای پرهیز از دامنه دار شدن کلام، به نقل نام آنان بسنده می شود:

(۱) از علما: شیخ مجدالدین قاضی (متوفای ۷۶۵هـ - ق)، قاضی عضدالدین (متوفای ۷۶۵هـ - ق)، شیخ بهاءالدین (متوفای ۷۸۲هـ - ق)، میرسید شریف جرجانی (متوفای ۸۲۶هـ - ق)، شمس الدین عبدالله شیرازی (نیمه اول سده هفتم هجری)، قوام الدین عبدالله شیرازی (متوفای ۷۷۲هـ - ق) و محمد گلندام (متوفای ۷۲۲هـ - ق)

(۲) از عرفا: شیخ امین الدین (متوفای ۷۴۵هـ - ق)، خواجه کمال الدین سید ابوالوفای شیرازی، شیخ زین الدین تایبادی (متوفای ۷۹۱هـ - ق)، شاه نعمت الله ولی (متوفای ۸۲۷هـ - ق)، شیخ زین الدین خوافی (متوفای ۸۸۳هـ - ق) که برخی در معاشر بودن او با حافظ جداً تردید کرده اند.

(۳) از شعرا: خواجهوی کرمانی (متوفای ۷۶۳هـ - ق)، عبید زاکانی (متوفای ۷۷۱هـ - ق)، عمادفقیه کرمانی، سلمان ساوجی (متوفای ۷۷۸هـ - ق) و کمال خجندی (متوفای ۷۹۳هـ - ق) که در معاشر بودن وی نیز با حافظ تردید کرده اند.

(۴) امیران و حاکمان: امیر مبارزالدین محمد (۷۱۸ - ۷۶۵هـ - ق)، شاه شجاع پسر وی (۷۶۰ - ۷۸۶هـ - ق)، سلطان زین العابدین فرزند شاه شجاع (۷۸۶ - ۷۸۹هـ - ق)، شاه یحیی برادر وی (۷۸۹ - ۷۹۵هـ - ق)، شاه منصور (۷۹۰ - ۷۹۵هـ - ق). برخی از این امیران به صورت هم زمان بر مناطقی از شیراز و کرمان و یزد حکومت می کرده اند (۲).

لازم به توضیح است که امیر مبارز الدین محمد سر سلسله دومان آل مظفر بود که

۱- تاریخ ادبیات، ادوارد براون، ج ۳، حاشیه ص ۲۴ حافظ شیرین سخن، ص ۸۷ و ۹۱ و ۹۲ تاریخ ادبیات دکتر شفق، ص ۱۴۶ و ۱۵۰ دیوان حافظ، مقدمه گلندام.

۲- تذکره ریاض العارفین، چاپ مهدیه، ص ۱۷۹ و ۱۸۰ حافظ شیرین سخن، ص ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۶۴، ۱۹۵، ۲۰۱ تا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۵۲ تا ۲۶۴ سفرنامه ابن بطوطه، چاپ ازهریه، ص ۱۲۶ تاریخ مغول، ص ۵۱۰ و ۵۱۱ آثار عجم، چاپ قدیم، حاشیه ص ۲۴۵ دیوان حافظ، نسخه پژمان بختیاری، چاپ دوم، ص ۵۴ ریاض العارفین چاپ مهدیه، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

بعد از جلایریان یا ایلکانیان روی کار آمد، جدّ اعلاّی او غیاث الدین حاجی خراسانی و پدرش امیر مظفر نزد ارغون و گیخان و غازان خان و الجایتو به مراتب عالی رسید و در سنه ۷۱۳هـ. ق بدرود حیات گفت.

امیر مبارزالدین محمّد مورد عنایت سلطان ابوسعید قرار داشت و منصب پدرش را به وی سپرد. وی همزمان با افول دولت چنگیزیان در اندیشه جهان گشایی برآمد و در سال ۷۴۱هـ. ق ایالت کرمان را تصرف کرد و به سال ۷۵۴هـ. ق شیراز را هم به متصرفات خود افزود و شیخ ابواسحق را که مورد عنایت حافظ بود و حکمرانی دانشمند و مردم دوست به شمار می رفت، پس از مدتی صلح و جنگ و گریز به تدریج دامنه حکومت خود را از کرمان و یزد و اصفهان و شیراز تا حدود لرستان گسترش داد.

وی تظاهر به دین داری می کرد و در اجرای احکام اسلامی بر مردم سخت می گرفت و در نزد مردم شیراز به «محتسب» موسوم بود و حافظ نیز او را با همین عنوان مورد ملامت قرار می داد. سرانجام به خاطر بدرفتاری و سوء ظن به نزدیکان خود، امیر مبارزالدین محمّد توسط پسران شاه شجاع و شاه محمود دستگیر شد و در چشمان او میل کشیدند و به سال ۷۶۰هـ. ق درگذشت.

پس از وی شاه شجاع فرزندش به جای او تکیه زد ولی در سال ۷۶۵هـ. ق از برادرش شاه محمود شکست خورد ولی یک سال بیشتر حکومت نکرد و درگذشت. پس از او شاه شجاع مجدداً زمام امور را در دست گرفت و آذربایجان را نیز به انقیاد خود درآورد.

برادر زاده های شاه شجاع - یحیی و منصور - در برابر او تسلیم شدند و مورد عنایت او قرار گرفتند و پس از مرگ وی (سال ۷۸۶هـ. ق) سلطان زین العابدین فرزند او به حکومت رسید و پیغام امیر تیمور را برای اطاعت پذیرفت و با حرکت امیر تیمور به جانب فارس فرار کرد و در شوشتر به پسر عموی خود، منصور بن مظفر پناه برد ولی وی به زندانش انداخت.

با تسلیم شدن سایر آل مظفر در برابر تیمور، حکومت شیراز و کرمان و توابع آن در آن خاندان باقی ماند و تیمور از شیراز رهسپار سمرقند شد.

همین که منصور در شوشتر از عزیمت سپاهیان مغول آگاه شد، به شیراز تاخت و آن شهر را از برادرش یحیی گرفت و سرانجام با هجوم سپاهیان تیمور به شیراز، پس از رشادت های بسیاری که در میدان جنگ از خود نشان داد، به قتل رسید و شاهرخ سر او را به نزد تیمور برد.

تیمور که در جنگ با شاه منصور تلفات بسیاری داده بود، خاندان آل مظفر را از دم تیغ گذرانید و فقط تنی چند از آنان را که در چشم شان میل کشیده شده بود، به سمرقند کوچ داد (سال ۷۹۵ هـ - ق) (۱) و حافظ که تا سال ۷۹۱ هـ - ق در قید حیات بود، این فجایع را از نزدیک مشاهده می کرد و خون دل می خورد و گاه به کنایه و گاه با صراحت به تلخی از این ایام یاد می کرد که در غزلیات او می توان نمونه های بسیاری از این موارد را یافت.

معروف ترین غزلی که در دیوان حافظ از آن رایحه دل انگیزی نبوی (صلی الله علیه و آله) را می توان استشمام کرد، این غزل است:

غزل نبوی (صلی الله علیه و آله)

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد *** دل رمیده ما را، انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت *** به غمزه (۲) مسأله آموز صد مدرّس شد

به بوی او، دل بیمار عاشقان چو صبا *** فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

به صدر مصطبه ام می نشاند اکنون یار *** گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

۱- دیوان حافظ، با تصحیح و مقابله مجدد محمدعلی مجاهدی، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۵۲.

۲- امروزه واژه غمزه بمعنی اشاره چشم تلقی می شود، اما در عربی به معنی فشار در بغل است، و این چنانچه درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد اشاره به خبری از عائشه دارد که جبرئیل در وقت نزول وحی نخستین بر آن حضرت، او را در بغل گرفته بفشرد، و او خواندن توانست! که این نقل از طرق عامه آمده و از اخبار شیعه نیست. در خبری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: جبرئیل کمتر از آن است که آن حضرت را چنین کند، و در وقت وحی بر پیغمبر، ایشان چون بنده ای در محضر مولایش بود.

خیال آب خَضِر بست و جام اسکندر *** به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد

طرب سرای محبت کنون شود معمور *** که طاق ابروی یار مینش مهندس شد

لب از ترشُح پاک کن برای خدا *** که خاطر م به هزاران گنه مَوْسوس شد

کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود *** که علم بی خبر افتاد و عقل، بی حس شد

چو زر عزیز وجود است نظم من، آری *** قبول دولتیان کیمیای این مس شد

ز راه میکده یاران! عنان بگردانید *** چرا که حافظ ازین راه رفت و مفلس شد (۱)

برخی از اهل نظر، در بسیاری از غزلیات حافظ رایحه محبت اهل بیت (علیهم السلام) را استشمام کرده اند و برای اثبات نظر خود به اماره های روشنی که در کلام او وجود دارد، استناد می کند، و مثلاً بر این باورند که در این غزل، وجود نازنین رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) مورد خطاب حافظ بوده است:

تاب بنفشه می دهد طره مشک سای تو *** پرده غنچه می درد خنده دل گشای تو

ای گل خوش نسیم من! بلبل خویش را مسوز *** کز سر صدق می کند شب همه شب دعای تو

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مقال عالمی می کشم از برای تو

۱- تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، تهران، نشر اقبال، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، ص ۳۳۶ تا ۳۳۸.

دولت عشق را بین که چون از سر فقر و افتخار *** گوشه تاج سلطنت می شکند گدای تو ...

شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر *** کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو

شاه نشین چشم من تکیه گه خیال توست *** جای دعاست شاه من! بی تو مباد جای تو!

خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار حسن *** حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو (۱)

حافظ سرانجام به سال ۷۹۱ هـ. ق در شیراز جان سپرد و در مصلی واقع در حافظیه به خاک سپرده شد.

برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و اشعار این شاعر آسمانی می توانید به این منابع مراجعه کنید:

تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ تاریخ ادبیات ادوارد براون، ج ۳، ص ۲۴؛ حافظ شیرین سخن، دکتر معین؛ سفرنامه این بطوطه، چاپ مطبوعه ازهریه، ص ۱۲۶؛ تاریخ مفصل مغول، ص ۵۱۰ و ۵۱۱، آثار عجم چاپ قدیم، ص ۲۴۵؛ دیوان حافظ، نسخه پژمان بختیاری، چاپ دوم، ص ۵۴؛ مجمع الفصحاح، چاپ مهدیه، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ریاض العارفین، ص ۲۸۶؛ تاریخ مفصل ایران، ص ۳۱۵ و ۳۱۸ و ۳۳۶ تا ۳۳۸؛ بهارستان جامی، ص ۱۱۷؛ طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۳۰۵؛ از سعدی تا جامی، ص ۳۵۸؛ نفحات الانس جامی، ص ۶۱۴؛ هفت اقلیم رازی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۳۰۵؛ آتشکده آذر، ص ۲۷۱؛ تذکره میخانه، ص ۸۴؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۱۹؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۳۳۸؛ دویست سخنور، نظم تبریزی، ص ۷۲ تا ۷۴؛ سیری در تاریخ زندگی و برگزیده غزلیات حافظ شیرازی، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، ص ۱۵ تا ۴۸.

۱۰ - قوام الدین ابواسحاق بُنجیری

۱۰ - قوام الدین ابواسحاق بُنجیری (متوفای ۷۹۴ هـ - ق) متخلص به (قوام)، از علمای بنام زمانه خود بوده است. بنا به نوشته مؤلف مقاله الابرار، وی پسر عموی ابومحمّد شمس الدین عبدالله بُنجیری (متوفای ۷۸۲ هـ - ق) است که لسان الغیب حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۱ هـ - ق) را از شاگردان وی به شمار آورده اند.

ملا- عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی در تذکره میخانه بر این نکته اشاره دارد که حافظ از شاگردان ابواسحاق بُنجیری نیز بوده و کشف کشف را در محضر او تلمذ کرده است و گاهی هم از غزلیات وی استقبال می کرده، از جمله این غزل او:

ای دل برو و معتکف کوی مغان باش *** می برکش و خاک ره رندان جهان باش ...

بی باده تحقیق، صفا نیست (قواما)! *** ای دل چو صفا می طلبی، در پی آن باش (۱)

و لسان الغیب سروده است:

باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش *** وین سوخته را، محرم اسرار نهران باش ...

(حافظ) که هوس می کندش جام جهان بین *** گو در نظر آصف جمشید مکان باش (۲)

وی به سال ۷۹۴ هـ - ق در شیراز بدرود حیات گفته و مقبره اش در محل مصلی در جوار بنی اعمام او قرار دارد. این دو رباعی را از او جهت ثبت در این اثر برگزیده ایم:

یا رب! گنه مرا به پیغمبر بخش *** تقصیر مرا، به ساقی کوثر بخش

۱- تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، به اهتمام گلچین معانی، تهران، نشر اقبال، ۱۳۴۰، ص ۹۵۰ تا ۹۵۲.

۲- دیوان حافظ، با تصحیح و مقابله مجدد محمدعلی مجاهدی، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۴۸.

از راه خطا اگر مرا سهوی رفت *** رحمی بکن و به خواجه قنبر بخش

ای ظلّ عنایت پناه همه کس *** وی رحمت تو، گریزگاه همه کس

ارباب گناه را ز تقصیر چه غم؟ *** چون لطف تو گشته عذر خواه همه کس (۱)

۱۱ - شیخ کمال الدین مسعود خجندی

۱۱ - شیخ کمال الدین مسعود خجندی متخلص به کمال و معروف به شیخ کمال از عرفا و شعرای مشهور سده هشتم هجری است که وفات او در سومین سال از سده نهم (۸۰۳ هـ - ق) اتفاق افتاده است.

وی در خجند از شهرهای ماوراءالنهر به دنیا آمد و از سنین جوانی به شاعری پرداخت و دیری نپایید که شهرت او از زادگاهش فراتر رفت و غزلیات پرشور وی مورد عنایت صاحب دلان سخن شناس قرا گرفت. بنابر نوشته عبدالرحمن جامی در نفحات الانس وی در کسب معارف باطنی سخت کوشا بوده و مدت ها در چاچ از محضر عارف بزرگواری به نام خواجه عبیدالله بهره های روحانی برده است (۱).

دکتر ذبیح الله صفا در شرح احوال وی آورده اند که ولادت او در اوایل سده هشتم اتفاق افتاد و در میان سالی به سفر حج رفت و به هنگام بازگشت در شهر تبریز اقامت گزید و مورد عنایت سلطان حسین جلایر قرار گرفت و به دستور او باغ و خانقاه زیبایی در ویلان کوی شهر تبریز برای او در نظر گرفتند. او در تصرف کامل عیار، در ارشاد دارای کلمه ای نافذ، در زهد و تقوی به نهایت، و در شعر و ادب استاد بود. (۲)

مؤلف حبیب السیر این داستان را درباره کمال خجندی نقل کرده است:

میرزا امیران شاه نسبت به شیخ کمال ارادتی تمام و عقیدتی لا کلام داشت. روزی به ملازمت آن جناب رفت و کمر مرصع به رسم نذر نزد شیخ نهاد، و به خلاف همیشه شیخ آن کمر را برداشته به خانه برد. بعد از لحظه ای که به صحبت اصحاب بازگشت همه را مقبوض (درهم و گرفته) یافت. پرسید که: یاران چرا بی حضورند؟! یکی از حاضران گفت که: درد کمر دارند! شیخ تبسم کرده گفت: کمر را بیاورند و

۱- مقدمه دیوان شیخ کمال خجندی، ص ۱۸.

۲- مقدمه دیوان شیخ کمال خجندی، ص ۲۵ و ۲۶.

قسمت کنند (۱).

وی به سال ۸۰۳ هـ. ق در شهر تبریز در گذشت و در خانقاه خود واقع در ویلان کوی به خاک سپرده شد (۲). شیخ کمال خجندی با حافظ هم روزگار بوده و در دیوان این دو شاعر غزلیات بسیاری می توان یافت که از وزن و قافیه و ردیف یکسانی برخوردارند و معلوم نیست کدام یک از این دو به استقبال دیگر رفته است ولی احتمالاً کمال خجندی باید از غزلیات حافظ استقبال کرده باشد، چون در دیوان حافظ تعدد غزلیاتی که در استقبال از غزلیات شاعران دیگر سروده شده به این تعداد نیست (۳).

دو قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله) از او در دست است که به نقل ابیاتی از آن ها اکتفا می کنیم:

ای مه رخسار تو، مَطَّلَع صَبْحِ یَقِینِ *** غَاشِیَهِ کَبْرِیَاتِ (۴) شَهْرِ رُوحِ الْاَمِینِ

آینه دار رِخْتِ عَارِضِ مَآهِ تَمَامِ *** تَکِیَهِ گَهِ مَنبَرِ تِ، پَایَهِ چَرخِ بَرِینِ

سَایَهِ قَدِّ تُو دِیدِ دَر چَمَنِ دَلبَرِیِ *** کَزِ سَرِ خَجَلِ تِ بَمَانَدِ سَرِ وِ سَهِیِ بَرِ زَمِینِ

اَز گَلِ رِخسَارِ تُو سَتِ لَآلَهِ سِیرَابِ رَا *** قَطْرَهِ آبِیِ کَهِ هَسْتِ بَرِ جَگَرِ آتَشِینِ

خَطِّ جَبِینِ تُو بُوَدِ اَن کَهِ شَدَتِ اَشکَارِ *** بَرِ وُرُقِ کَایِنَاتِ نَقِشِ رَسُولِ الْاَمِینِ

اَدَمِ خَاکِیِ کَهِ بُوَدِ پِیشِ رُو اَنبِیَا *** دَاغِ قَبُولِ تُو دَاشَتِ بَرِ سَرِ لُوحِ جَبِینِ

شَحَنَهِ حَکَمِ تُو رَا، تِیرِ قِضَا دَر کَمَانِ *** بَا زُوِیِ اَمْرِ تُو رَا، اِیغِ ظَفَرِ دَر کَمِینِ

۱- حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۸.

۲- آقای نظمی تبریزی نام این محل را ولیان کوه ذکر کرده و به این بیت کمال خجندی استناد کرده اند: زاهد! تو بهشت جو، که کمال *** ولیان کوه خواهد و تبریز ر.ک: دویست سخنور، ص ۳۵۶.

۳- برای آگاهی از این غزلیات و مقایسه آن ها با یکدیگر به دیوان شیخ کمال خجندی، جلد اول، ص ۱۱۶ تا ۱۵۴ مراجعه نمایید.

۴- غاشیه کبریات:

زیر رکاب تواند شاه سواران ملک *** غاشیه داران تو، کار گزاران دین
 خاتم اقبال توست آن که به مهر قبول *** خشک و ترکانیات داشت به زیر نگین
 بی تو کجا پی برد در حرم کبریا *** صوفی پرهیزگار، زاهد خلوت نشین
 خاک کف پای توست دامن آخر زمان *** دست تو زان بر فشاند بر دو جهان آستین
 مدعیان نشوند نعت کمال تو را *** لایق هر گوش نیست دانه درّ ثمین
 سُبْحه کزویان، ورد ثنای تو باد *** تا که به صبح نُشور (۱) بر تو کنند آفرین (۲)
 قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

ای ذات تو را ظهور عالم *** چون خلقت مصطفی و آدم ...

در فاتحه حروف نامت *** مکتوم (۳)، خواص اسم اعظم

در داعیه دوام عمرت *** از وحی آبد فرشته مُلهم (۴)

اعلام ملک، تو را مسخر *** اقلیم دول، تو را مسلم ...

در مشکل ملک، عقل دانا *** با رای تو گفته: اَنْتَ اَعْلَم

کلک همه دان که راز دارت *** در مشورت ملوک، محرم

پیر خردت به رأی انور *** چون صبح به آفتاب همدم ...

ای با کرم تو خشک لب، یم (۵) *** وز فیض غمت غمام (۶) را، غم

با ابر کف تو، فیض اَمطار (۷) *** چون رشحه ناودان و زمزم

۱- نُشور: قیامت، رستاخیز.

۲- دیوان شیخ کمال خجندی، به اهتمام ایرج گل سرخی، تهران، انتشارات سروش، ج ۲، چاپ اول، سال ۱۳۷۴، ص ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵.

۳- مکتوم: پوشیده، پنهان.

۴- مُلْهَم: کسی که به او الهام شود.

۵- یَم: دریا.

۶- غَمَام: غمام.

۷- اَمْطَار: قطرات باران.

با عین (۱) عطاب، یم تهی دست *** چون چشمه میم، پهلوی یم ...
 از مدح تو، بنده (۲) در ترقی ست *** بر بام فلک نهاده سَلَم (۳)
 انفاس من از بلند قدری *** عیسی است کز آسمان زند دم
 از کلک دو شاخ، میوه روح *** ریزان، سخنم چو نخل مریم ...
 دیوان تو گر کسی بخواند *** در پیش سخنواران عالم
 زین گفته رود ظهیر، از جای *** چه جای ظهیر (۴)، انوری هم
 گویند: قصیده تو خام است *** پخته سخنان ما، مسلّم
 این خام، ولی چو نقره خام *** وان پخته، ولی چو پخته شلغم
 اشعار من و جواب یاران *** هر چند مُمائل (۵) اند با هم
 فرقی ز ثری (۶) است تا ثریا *** وز لطف ستاره، تا به شبنم ...
 تا تاجوران ملک بر تخت *** در دست چپ آورند خاتم
 باد از چپ و راست، شاه و درویش *** پیش تو نهاده دست بر هم (۷) ...

* * *

- ۱- عین: سرچشمه.
- ۲- بنده: شاعر در این جا اشاره به شخص خود دارد.
- ۳- سَلَم: نردبان.
- ۴- در متن «ظهر» آمده که اشتباه چاپی است.
- ۵- مُمائل: همانند.
- ۶- ثری: کره خاک.
- ۷- دیوان شیخ کمال خجندی، ج ۲، ص ۱۰۳۵ تا ۱۰۳۷.

بخش هفتم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده نهم

اشاره

در سده نهم هجری نیز شاهد شکوفایی نخل تناور شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) هستیم، و تنی چند از شاعران بلند آوازه به آفرینش آثار منظومی در این مقطع تاریخی نایل آمده اند که در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) از منزلت درخوری برخوردارند و ما در این بخش به معرفی آنان خواهیم پرداخت:

۱- امیر سید قاسم انوار تبریزی

۱- امیر سید قاسم انوار تبریزی (متوفای ۸۳۷هـ. ق) از عرفای بزرگ و شعرای مطرح نیمه اول سده نهم هجری است که در شعرگاهی (قاسم) و گاهی (قاسمی) تخلص می کرده، و کلیات اشعار او به سال ۱۳۳۷هـ. ق با تصحیح شادروان سعید نفیسی توسط کتابخانه سنایی چاپ و منتشر شده است.

کهن ترین منبعی که شرح حالی از او به دست داده، کتاب مطلع سعیدین است و سپس در نفحات الانس - که به سال ۸۸۳هـ. ق یعنی ۴۶ سال پس از درگذشت قاسم انوار توسط عبدالرحمن جامی تألیف شده - مطالب نسبتاً مبسوطی پیرامون زندگی نامه و آثار وی آمده است (۱).

۱- مقدمه شادروان سعید نفیسی بر کلیات قاسم انوار، ص ۸.

پس از این دو منبع ادبی و تاریخی، تذکره دولتشاه سمرقندی است که به شرح احوال و آثار او پرداخته و ۵۵ سال پس از وفات قاسم انوار (سال ۸۹۲هـ - ق) تألیف شده است. لذا مطالبی که در این سه منبع، خصوصاً مطلع سغدین درباره او آمده به لحاظ تاریخی از سایر منابع مشابه معتبرتر است (۱).

غیاث الدین بن همام الدین هروی معروف به خواند میر در اثر معروف خود حیب السیر در سه مورد به مناسبت از او یاد کرده است. این منبع متقن تاریخی و ادبی به سال ۹۲۷هـ - ق یعنی ۹۰ سال پس از درگذشت قاسم انوار تألیف شده و در نزد اهل پژوهش از اعتبار خاصی برخوردار است.

قاضی احمد بن شرف الدین حسین حسینی معروف به میر منشی قمی که به سال ۹۵۶هـ - ق متولد شده، در خلاصه التواریخ خود - که تاریخ صفویه را تا وقایع سال ۹۹۸هـ - ق با خود دارد - در شرح احوال صدرالدین موسی پسر صفی الدین اردبیلی می نگارد:

از جمله مریدان آن حضرت با رفعت، سید ابرار امیر قاسم انوار است که شرح کمالات و بلندی قدر او محتاج به ایراد نیست. نام اصلی او معین الدین علی است، و چون خوابی دیده بود که قسمت انوار می کند و صورت واقعه به ذروه عرض آن حضرت رسانید، به موجب اشاره کثیرالبشاره آن حضرت، مسمی به قاسم انوار شده (یعنی: قسمت کننده نورها). وفاتش به موضع خرگرد جام در شهر سنه سبع و ثلاثین و ثمان مائة (۲)، در همان جا مدفون گشته. میرعلی شیر (نوایی) عمارت عالی در آن بقعه احداث نموده ... (۳)

امین احمد تبریزی در تذکره هفت اقلیم (تألیف شده به سال ۱۰۰۲هـ - ق) در بحث مربوط به بزرگان تبریز از امیرسید قاسم انوار یاد کرده و ضمن آنکه مطلب مؤلف حیب السیر را درباره مراد روحانی او - صدرالدین موسی - نقل کرده، از قاضی احمد غفاری مؤلف تاریخ جهان آرا نیز مطلبی در تأیید آن عنوان می کند، ولی عبدالرحمن جامی در نفحات الأنس، وی را از مریدان شیخ صدرالدین علی یمینی معرفی می کند که

۱- مقدمه شادروان سعید نفیسی بر کلیات قاسم انوار، ص ۸.

۲- یعنی: سال ۸۳۷هـ - ق.

۳- مقدمه شادروان سعید نفیسی بر کلیات قاسم انوار، ص ۲۹. این کتاب هنوز به زیور چاپ آراسته نشده و مطلب فوق از ص ۳۴۰ نسخه خطی آن نقل شده است.

در زمان شاهرخ میرزا سال ها در هرات به ارشاد خلق پرداخته و بعدها به خاطر بایسنقر میرزا رهسپار ماوراءالنهر شده و پس از آن که مورد بی مهری قرار می گیرد در سمرقند اقامت می کند و سپس به خرجرد جام می رود و در همان جا بدرود حیات می گوید.

عبدالرحمن جامی به نقل یک قطعه (۱) و دو رباعی از او بسنده کرده، و ما شعر معروف او را درباره «قضا و قدر الهی» نقل می کنیم:

قضا، شخصی است پنج انگشت دارد *** چو خواهد از کسی کامی برآرد

دو بر چشمش نهد، دیگر دو بر گوش *** یکی بر لب نهد، گوید که: خاموش! (۲)

قاضی نورالله شوشتری مؤلف مجالس المؤمنین - مقتول به سال ۱۰۱۹ هـ - ق در شهر آگره در هند - درباره او مطالبی می نگارد که در سایر تذکره ها نیست و ظاهراً چندان اعتباری ندارد، از جمله این که در سه سالگی ابواب علم بر قاسم انوار مفتوح می گردد و به دو بیت شعر استناد می کند که هم به لحاظ معنی و هم از جهت قافیه مشکل دارد. (۳)

از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) اوست:

جگر پردرد و، دل پر خون و، جان سرمست و ناپروا *** شبم تاریک و، مرکب لنگ و در سر، مایه سودا ...

مرا گویی: نشانی گو به ما از عالم معنی *** خبر از بی خبر پرسی، نشان از بی نشانی ها!

الا ای عشقِ سلطان و ش که اجمالی و تفصیلی *** تویی حکمت، تویی قدرت، تویی زیباتر از زیبا

محمد را به مهمان بر، کنار خوان احسان بر *** شراب از جام سبحان بر، که «سبحان الّذی اَسرى» ...

اگر از اسم قَهّاری تجلّی می کند، باری *** بین گر مرد اقراری نشان، «طائمه الکبری» (۴) ...

۱- گویا تذکره نگاران تا سده ۱۲ هـ - ق به هر شعری که دارای مطلب مستقلی بوده «قطعه» اطلاق می کردند و با تعریفی که ما از قالب «قطعه» داریم سازگاری ندارد. برای نمونه همین دو بیت شاه قاسم انوار درباره «قضا و قدر الهی» است که در قالب مثنوی سروده شده ولی سخنور فاضلی همچون عبدالرحمن جامی از آن به نام «قطعه» یاد می کند.

۲- مقدمه شادروان سعید نفیسی، کلیات قاسم انوار، ص ۳۰.

۳- مقدمه شادروان سعید نفیسی، کلیات قاسم انوار، ص ۳۱.

۴- طائمه الکبری: یکی از نام های روز قیامت.

عجب در حسن یکتایی، عجب موزون و زیبایی *** عجب شاه دلارایی، زهی یکتای بی همتا!
 ز خورشید جمال او به هر وصفی که می گویم *** همه ذرات می گویند: «شَهْدَنَا» (۱) بعد «آمَنَّا» (۲) ...
 بیا ای جانِ خوشِ سودا بین نور تجلّی را *** خطاب مستطابی را بگو: «لَبَّيْكَ مَا أَوْحَى»
 مگو «أَرْزَنِي» بترس از منع «لَنْ» در عالم معنی *** که غرق بحر حیرت شد درین وادی دل موسی
 گرانِ جانانِ «لا» مردند در ظلمات تاریکی *** به سر بردند این ره را سبکِ روحان به استننا
 ولی بشنو زمن پندی، که بیرون آیی از بندی *** گر از معنی خبر داری ممان در «لا» و در «الّا» ...
 عجب وابسته جسمی، مسمی نیستی، اسمی *** چو اهل عادت و رسمی چه گویم با تو ای دانا؟!
 به صورت آدم و حوّا به غایت روشن ست اما *** به معنی عقل و نفس کل مدان جز آدم و حوّا
 اگر هشیار و بیداری، بین در قدرت باری *** هزاران آدم و حوّا ز ناپیدا، شده پیدا
 الا ای احمد مرسل! چراغ مسجد و منبر! *** تویی سید، تویی سرور، تویی مقصود از استقصا (۳)
 شریعت از تو روشن شد، طریقت ها مُبرهن شد *** حقیقت ها معین شد، زهی یاسین! زهی طاها! ...

۱- شَهْدَنَا: گواهی می دهیم.

۲- آمَنَّا: ایمان آوردیم.

۳- استقصا: کاویدن، تحقیق و جستجو کردن، به کُنه چیزی پی بردن.

تو داری مقصد اقصی، تو داری قرب «أو أذنی» *** همه دُردند و تو صافی، همه گر صاف، تو اصفی (۱)

ز هر کامل که پیش آید، کمالات تو بیش آید *** مثال کاملان با تو مثال: پشه با عنقا

بیا (قاسم)! چه می گویی؟ چه می پویی؟ چه می جویی؟ *** اگر امروز با او بی، مگو افسانه فردا (۲)

درمان طلب کردم بسی، این درد را درمان نشد *** و اندر پی سامان شدم، آخر سر و سامان نشد ...

راهی ست روشن سوی حق، لیکن به قدر مرتبت *** هر مُسلمی آسَم (۳) نگشت، هر سالمی سلمان نشد ...

(قاسم) حریف و سوسه، در محنت است و مَخَمَصَه (۴) *** هر احمدی مُرْسَل نگشت، هر موسیقی عمران نشد (۵)

بیا که عشق بر افروخت سنجق (۶) سلطان *** بیا که شهر شد، ایمن ز حيله شیطان

هزار شهر بگردیدم از فلک به فلک *** به غیر حضرت ایشان نیافتم همه دان

هزار عاشق صادق بُدند احمد را *** ولیک کمتر افتد چو بوذر و سلمان (۷)

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» گفتند، یعنی: *** به صورت وا ممان از صرف معنی

بگو تقوی چه باشد؟ راه پاکان *** هدایت؟ رفتن از مولی به مولی (۸)

۱- اصفی: صاف تر، پاکیزه تر.

۲- کلیات قاسم انوار، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۳۷، ص ۵ تا ۸.

۳- آسَلَم: سالم تر، مسلمان تر.

۴- مَخَمَصَه: گرفتاری، کشمکش درونی.

۵- کلیات قاسم انوار، ص ۱۲۹.

۶- سَنَجَق: مأخوذ از لغت ترکی، علم، رایت، پرچم.

۷- کلیات قاسم انوار، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۸- رفتن از مولی به مولی: از بندگی به سروری و آقایی رسیدن. مولا از کلماتی است که دارای دو معنای متضادند.

حیات از حق بود هر جا که باشد *** ولیکن مظهري باید چو عیسی

قمر، شق گردد از انگشت احمد *** عصا، ثعبان (۱) شود در دست موسی...

به یادش (قاسمی) رَطْبُ اللِّسَانِ ست *** که معنون دوست دارد ذکر لیلی (۲)

زنهار درین کوی به غفلت نخرامی! *** جویای خدا باش اگر مرد تمامی

بیرون ز ره راست طریقی به خدا نیست *** گر پیر هری (۳) باشی، اگر احمد جامی (۴) ...

قرآن ز خدا آمد و سنت ز پیمبر *** گفتند سلف (۵) قصه این نامه نامی (۶)

ار اهل دلی باز پرسی که درین راه *** کس را خبری هست از آن یار گرامی؟

مقصود از اسلام وز تسلیم همین بود *** باقی همه الفاظ و اشارات و اسامی (۷) ...

بفرما رحمتی، چون می توانی *** که جانم را ز محنت و رهانی

یکی جام مصفا موهبت کن *** از آن خمخانه های لا مکانی ...

به خاک آلوده ای تا در زمینی *** به خون آغشته ای، تا در زمانی

گرت معراج احمد آرزو هست (۸) *** برون آی از سرای اُم هانی (۹)

برو ای عقل! بس نا ایمنی تو *** بیا ای عشق! چون دارالامانی (۱۰)

حمد بر حضرت غنی احد *** «الذی لم یلد و لم یولد» (۱۱)

واهب (۱۲) ملک بود و اصل وجود *** «لیس فی الملک غیره موجود» (۱۳)

آن کریمی که جود او عام ست *** واهب دین، ولی اسلام ست

صلوات و درود بر احمد *** از کریم و دود و، فرد احد

آن که عالم رهین منت اوست *** دولت جاودان محبت اوست (۱۴)

- ۱- ثعبان: اژدها.
- ۲- کلیات قاسم انوار، ص ۲۸۶.
- ۳- پیر هری: خواجه عبدالله انصاری هروی.
- ۴- احمد جامی معروف به ژنده پیل از عرفای نامی.
- ۵- سلف: گذشتگان.
- ۶- در متن «نامی نامی» آمده بود که بر اساس قراین موجود در شعر اصلاح شد.
- ۷- کلیات قاسم انوار، ص ۳۰۴.
- ۸- در متن آمده «آرزو کرد».
- ۹- بنابر قولی، شبی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به معراج رفتند، در خانه اُمّ هانی بودند.
- ۱۰- کلیات قاسم انوار، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.
- ۱۱- یعنی: خدایی که نه زاده و نه زاییده شده است.
- ۱۲- واهب: عطا کننده، بخشنده.
- ۱۳- یعنی: غیر ذات خداوند متعال در عالم هستی موجودی نیست.
- ۱۴- کلیات قاسم انوار، ص ۳۵۶.

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و اشعار او می توانید به این منابع مراجعه کنید:

دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۴؛ از سعدی تا جامی، ص ۴۷۰ و ۵۰۹؛ طریق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴۴؛ قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۵۷؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴؛ تاریخ ادبیات براون، ج ۴، ص ۵۱؛ تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۱۷۸؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۵۲؛ ریاض العارفين، ص ۱۹۴؛ تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۳۸۵؛ مجالس النفائس، ص ۱۸۳ و دویت سخنور، ص ۳۲۳ تا ۳۲۵.

۲ - خواجه عصمت بخارایی

۲ - خواجه عصمت بخارایی (متوفای ۸۴۰ هـ - ق) از شاعران چیره دست سده نهم هجری است. وی نامش عصمت الله، تخلص شعری اش (عصمت)، پدرش خواجه مسعود و زادگاهش بخارا بوده است و بنا به نوشته امیر شیرعلی خان لودی مؤلف مرآت الخیال نسب وی به امام جعفر صادق (علیه السلام) می رسیده (۱)، و برخی از مورخان نسب او را به جعفر بن ابی طالب «جعفر طیار» می رسانند و به این بیت او استناد می کنند:

گر چه گمنام است (عصمت) لیکن از روی نسب *** هم ز آل جعفر است و، هم ز نسل مرتضی (۲)

بنا به نوشته دکتر ذبیح الله صفا، خواجه عصمت بخارایی در شعر از دو تخلص استفاده می کرده: یکی (عصمت) که مخفف نام اوست، و دیگری (نصیری) که این تخلص دوم را از لقب نخستین ممدوح خود نصیرالدین خلیل سلطان فرزند میران شاه و نواده امیر تیمور لنگک اخذ کرده بود. تخلص اول غالباً در غزل که از اوزان نسبتاً کوتاهی برخوردارند، استفاده می کرده و تخلص دوم را که سه هجایی است اغلب در قصاید به کار می برده است.

خلیل سلطان شاهزاده ای خوشرو و نیک خوی و اهل شعر و ادب بوده و خواجه عصمت بخارایی سمت استادی به وی داشته و از این جهت خواجه را بزرگ می داشته و در احترام از او می کوشیده است (۳).

با مرگ نابهنگام خلیل سلطان به سال ۸۱۴ هـ - ق و در سن ۲۸ سالگی، خواجه عصمت از بیم دشمنان به سمرقند گریخت و زمانی که شاهرخ میرزا عموی خلیل سلطان زمام امور حکومت را در سمرقند و بخارا به دست گرفت، پس از دو سال

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۲- دیوان عصمت بخارایی، تهران، انتشارات ما، چاپ اول، ۱۳۶۶، مقدمه آقای کرمی، ص ۴.

۳- دیوان عصمت بخارایی، تهران، انتشارات ما، چاپ اول، ۱۳۶۶، مقدمه آقای کرمی، ص ۴ و ۵.

سرگردانی مجدداً به سمرقند بازگشت و پس از توقیفی کوتاه در آن شهر به بخارا رفت تا از امور دیوانی کناره گیرد و به طاعت حق روزگار خود را سپری کند، ولی الغ بیگ امیرزاده ادیب و دانشمند تیموری او را به سمرقند دعوت کرد و خواجه دعوت او را پذیرفت و مدتی از عمر خود را در خدمت او به سر برد، ولی باز به بخارا رفت و رابطه خود را با امیرزادگان گسست و تا پایان عمر در همان شهر به سر برد و به سال ۸۴۰هـ. ق درگذشت (۱).

برخی از تذکره نویسان مانند دولت شاه سمرقندی و تقی الدین کاشانی وفات وی را به سال ۸۲۹هـ. ق ثبت کرده اند، ولی خواند میر با استناد به این بیت، سال درگذشت وی را در سال ۸۴۰هـ. ق می داند:

تاریخ وفات خواجه عصمت *** هر کس که شنید گفت: «تَمَّت»

و کلمه تَمَّت به حساب ابجدی ۸۴۰ می شود و مؤلف مخزن الغرایب نیز همین تاریخ را تأیید کرده است (۲).

احتمالاً مذهب خواجه عصمت بخارایی تشیع بوده و ارادت قلبی وی را به خاندان نبوی (صلی الله علیه وآله) می توان از اشعار او دریافت، ولی چون امرا و شاهزادگان تیموری به مذهب حنفی معتقد بودند و خواجه نیز از ملازمان آنان بوده، لذا علی رغم اعتقاد قلبی خود ناگزیر از تقیه بوده است. از بیت دوم شعر زیر، این امر کاملاً آشکار است:

دست در فتراک آل مصطفی باید زدن *** هر دو عالم را به همت پشت پا باید زدن

تا به کی طبل ارادت می زنی زیر گلیم؟ *** بعد ازین کوس محبت بر ملا باید زدن

(عصمت)! از حبّ علیّ چون مست گشتی دم به دم *** تا قیامت گرد این گلشن نوا باید زدن (۳)

۱- دیوان عصمت بخارایی، تهران، انتشارات ما، چاپ اول، ۱۳۶۶، مقدمه آقای کرمی، ص ۶ و ۷.

۲- دیوان عصمت بخارایی، تهران، انتشارات ما، چاپ اول، ۱۳۶۶، مقدمه آقای کرمی، ص ۷.

۳- دیوان عصمت بخارایی، تهران، انتشارات ما، چاپ اول، ۱۳۶۶، مقدمه آقای کرمی، ص ۷ و ۸.

ابیات برگزیده ای از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) او را برای ثبت در این دفتر برگزیده ایم:

تَعَالَى اللَّهُ زَهِي قَيُومٌ دَانَا *** تَعَالَى اللَّهُ زَهِي حَيَّ تَوَانَا

زهی گوینده بی نطق ناطق *** زهی بیننده بی دیده بینا ...

خداوندا! گنهکار است (عصمت) *** اجل نزدیک و، مرگش در تقاضا

گنهکار است و گم کرده ره راست *** دل افکار است و محروم از مداوا

سیه رویی، بدی، بد روزگاری *** نه امروز ایمن از آتش، نه فردا

به حق آنکه تشریف تو آورد *** به قدش خلعت «لولاك» زیبا

خداوندا! به حق آنکه پیشش *** حصا(۱) تسبیح خوان شد، بزه(۲) گویا

به حق آنکه راند از قاف قربت *** براق عزم در اوج «أو أذنی»

به حق آنکه تا جایی بر آمد *** که جبریل امین وا ماند آنجا ...

به حق آنکه کز انگشت هلالی *** دو نیمه کرد جرم مه به ایما

به صدری کز ده انگشت جوادش(۳) *** به یک دم کرده او ده چشمه اجرا(۴)

به حق روی سرخ آل یاسین *** به حق آب روی آل طاها

به حق روی زیبای محمد *** به اقبال دو نور چشم زهرا

به حق خواجه قنبر که در حشر *** ز کوثر اهل جنت راست سقا

که: آن ساعت که با صد ناامیدی *** همه بار سفر بندم ازین جا

مرا جز نام خود، حرفی میاموز *** مرا جز یاد خود، کاری مفرما(۵) ...

ای واسطه وجود عالم *** کز عالم و آدمی مقدم

ارواح مقربان قدسی *** جمله به طفیل تو مکرم

یک حرف ز دفتر تو، کونین *** یک طفل ز مکتب تو، آدم

صد نقش چو خاتم سلیمان *** در مهر نبوت تو مُد غم

۱- حصا: سنگ ریزه.

۲- بزه: بچه آهو، بچه گوسفند.

۳- جواد: بخشنده.

۴- اجرا: جاری ساختن.

۵- دیوان عصمت بخارایی، ص ۱۲، ۱۸ تا ۲۰.

در معرض معجز کلامت *** موسای کلیم گشته اَبَنکَم
از گلشن خُلق تو نسیمی است *** آثار دم مسیح مریم
از لطف تو، نفخه ای است فردوس *** وز قهر تو، لمعه ای جهنم
ای آب شفاعت تو شسته *** نقش گنه از بساط عالم ...
ای رفته به عالمی که آنجا *** جبریل امین نمانده محرم
یک نکته ز سر آفرینش *** بر دانش تو نمانده مبهم ...
ای مُلک دو کون را سعادت *** بر نام تو داشته مسلم
سلطان سُرّادق حقیقت *** ای بر فلک و ملک مقدم
سر دفتر انبیا محمد *** کز توست بنای شرع محکم ...
از ذوق وجود خاک پایت *** بگرفته قد نه آسمان خم ...
وز مهر دو میوه کمالت *** باغ دل و جان خوش ست و خرم
ای ساقی جام لایزالی *** دل تشنه جام توست، جان هم ...
تا هست و به هر دو کون باشد *** فیض تو بر انس و جان دمام
هر ذره به جان درود خوان باد *** بر روح تو تا به حشر اعظم (۱)

ای دیده اسرار به دیدار تو بینا *** خورشید در انوار تو چون ذره هویدا
از خجالت آیات کلامت، شده بر باد *** چون دفتر گل نسخه اعجاز مسیحا
چون نور قدم لوح ضمیر تو بر افروخت *** صد صورت فتح آمد از آن آینه پیدا
بی صیقل خاک قدم نور فزایت *** مرآت حقایق نشد از زنگ، مصفا

ای در شب اسری شده پامال بُراقت *** چون سطح زمین کنگره طارم خضرا

خرّم ز صفای قدمت، روضه فردوس *** روشن ز فروغ نظرت، چهره جوزا ...

با آب شفاعتِ نظر لطف تو، امروز *** شسته رقمِ معصیت از صفحه فردا

۱- دیوان عصمت بخارایی، ص ۱۹۷ تا ۲۰۰.

گر شهد شفاعت ندهی خسته دلان را *** هرگز نرسد علت (۱) عصیان به مداوا

اندر کَنفِ عصمتم از بحر کرم ساز *** سیراب و، چنین تشنه مکش بر لب دریا (۲)

برگزیده یک مسمط نبوی (صلی الله علیه وآله)

دوش کاین تخت زمرد پر ز اختر ساختند *** وز چراغ ماه نو، ایوان منور ساختند

خرگه مشکین شب را قبه از زر ساختند *** مشک سودند از شب و مجلس معطر ساختند

خوب رویان، خانه پر خورشید انوار ساختند *** مطربان معنوی با یک دگر در ساختند

زین غزل جمله دهان ها پر زشکر ساختند *** کای قبای مهتری بر قد زیبای تو راست!

تا حقایق را، ز شبم گنج گوهر کرده اند *** وز شقایق، سایه بان بر سنبل تر کرده اند

تا ز بوی گل، مشام جان معطر کرده اند *** تا کلاه لاله، از یاقوت احمر کرده اند

چشم نرگس تا به روی گل منور کرده اند *** تا دهان غنچه را پر خورده زر کرده اند

سرو را، تا بر سر گل سایه پرور کرده اند *** چون تو سرو جویبار «قَم فَاَنْدِر» برنخواست

روزگاری دم درین زندان بی همدم زدم *** سنگ نومیدی بسی بر سینه پرغم زدم

چون ازین گلشن قدم بر فرق نه طارم زدم *** نا رسیده، دست رد بر روی نامحرم زدم

۱- علت: بیماری، درد.

۲- دیوان عصمت بخارایی، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

از دم وحدت، صف کزوبیان بر هم زدم *** بر کشیدم آه و آتش در همه عالم زدم
تا زَنَعَتِ خواجه طاها و یاسین دم زدم *** بکر فکر من ز معنی دم به دم خورشیدزاست (۱)
ای فروغ طلعت خورشید اوج اصطفای *** طَرَه: شام قدر و، عارض: آفتاب «وَالضُّحَى»
بر صفای سینه ات، صدر «أَلَمْ نَشْرَحْ» گوا (۲) *** پیش از آن کآدم صفی گردد، تو بودی مصطفی
مهرت عالم محمّد، خواجه هر دو سرا *** باز بر معراج «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» بر آ
در چنین نوری تجلی با دل افکاران خوش ست *** کافتاب روی تو آینه ذات خداست
ای ز روی تو شده آتش، گلستان بر خلیل *** صد چو اسماعیل در قربانگه شوق قتیل
داده حسن صورتت یعقوب را صبر جمیل *** گشته از شوق جمالت خون صد یوسف سبیل (۳)
با عصای مهر تو، شق کرده موسی رود نیل *** بر سر خوان کمال، عیسی مریم نزیل (۴)
سوره «وَالشَّمْسِ» بر زیبایی رویت دلیل *** آیت «وَاللَّيْلِ» بر دلبندی مویت گواست ...
پیش از آن کآدم بر آرد سر ز جیب ماء و طین *** بوده خورشیده جمالت آفتاب ملک و دین
پیش از آن کارد سلیمان، انس و جان زیر نگین *** مهر منشور تو بوده رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

۱- در متن: خورشید راست.

۲- گُوا: گواه .

۳- سبیل: مُبَاح.

۴- نَزِيل: فرود آمده.

تا به جایی رفته کز ره مانده جبریل امین *** ابرویت چون در ازل خوانده شفیع المُنْبِین (۱)

چشم بگشا و گنهکاران امت را ببین *** تا هدایت یابد از تو هر که بر راه خطاست....

پادشاه! بر درت بار گناه آورده ام *** بی پناهم (عصمتم)، سویت پناه آورده ام

نامه طاعت چو روی خود سیاه آورده ام *** عاقبت با صد خجالت رو به راه آورده ام

اشک سرخ و روی زرد همچو گاه آورده ام *** جانِ پر درد و، زبان عذرخواه آورده ام

بر امیدی، رو سوی این بارگاه آورده ام *** مرهمی نه بر دل ریشم که دردم بی دواست ...

یا رب آن ساعت که دهر از نفخ صور آید به جوش *** وز تن هر ذره از هیبت بر آید صد خروش

انبیا و اولیا را، نی خرد ماند نه هوش *** گردد از حیرت، زبان مردم گویا خموش

آه نومیدی بر آرد زاهد طاعت فروش *** ناله فرزند را دیگر پدر، نارد به گوش

ذیل عفوی بر گناه (عصمت) نادان بپوش *** ورنه سعی او به راه رستگاری برهبا (۲)ست (۳)

۱- شفیع المُنْبِین: شفاعت گر گناه کاران.

۲- برهباست: بر باد رفته است.

۳- دیوان عصمت بخارایی، ص ۴۹۷ تا ۵۰۲.

۳ - محمد بن حُسام خوشفی

۳ - محمد بن حُسام خوشفی (متوفای ۸۷۵ هـ - ق) از سخنوران توانا و پرآوازه آیینی در سده نهم هجری است. وی احتمالاً به سال ۷۳۸ هـ - ق در شهرک خوسف - واقع در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی شهر بیرجند - در خانواده ای متدین، ادب دوست و دانشمند، به دنیا آمد. از این شهرک تاریخی در متون جغرافیایی با اسامی مختلف یاد شده، مانند: حُسب، خسف، جسب، جوسف و خوصف (۱).

از ایام تحصیل ابن حسام گزارش مستندی در اختیار نداریم، ولی مسلماً از محضر پدر دانشمند خود بهره های علمی و معنوی فراوانی برده است، و از بررسی دیوان اشعار او می توان به این نتیجه قطعی رسید که وی از علوم صرف و نحو و معانی و بیان، نجوم، تفسیر قرآن، حدیث و علم رجال بهره وافی داشته و در تحصیل این علوم رنج های فراوان برده است (۲).

مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر فارسی، وی را از اصحاب صدرالدین رواسی معرفی کرده و طبق نوشته علامه علی اکبر دهخدا در لغت نامه، صدرالدین رواسی از خلفای شیخ زین الدین خوافی بوده و در علوم ظاهری و باطنی دستی داشته است (۳). وی پس از سال ها اقامت در مدینه، مصر و شام و چله نشینی ها به زادگاه خود اسفراین بازمی گردد و به ارشاد خلق می پردازد، و در زمان سلطان ابوسعید فرزند میرزا سلطان محمد به هرات می رود و مورد عنایت وی قرار می گیرد و سرانجام به سال ۸۷۱ هـ - ق بدرود حیات می گوید و در ولایت شغان از توابع هرات به خاک سپرده می شود.

مورخان و تذکره نگاران در این مطلب متفق القول اند که ابن حسام مردی وارسته، زاهد و با تقوا بوده و با کدّ یمین و عرق جبین با قناعت امرار معاش می کرده و طبع

۱- دیوان محمد بن حسام خوشفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱۱ و ۱۲.

۲- دیوان محمد بن حسام خوشفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱۳.

۳- دیوان محمد بن حسام خوشفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱۳.

خدا داده خود را در مناقب حضرات معصومین (علیهم السلام) و نشر معارف شیعی به کار گرفته است (۱).

اگر چه ابن حسام از شیوه قصیده سرایان بزرگ زبان فارسی سود جسته و گاه به استقبال و گاه به تضمین اشعار ظهیر فاریابی، حکیم خاقانی، انوری ایبوردی، حکیم سنایی، خواجوی کرمانی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، سلمان ساوجی، حافظ، سعدی، حسن کاشی و کاتبی نیشابوری پرداخته، ولی استادی و قدرت طبع و مهارت خود را در این گونه آثار نشان داده، و با مقایسه اشعار او با بزرگانی که از آنان یاد شد، می توان به منزلت ادبی و وسعت معلومات وی پی برد (۲).

آثار قلمی ابن حسام از این قرارند:

۱ - دیوان اشعار، که در آن اکثر قالب های شعری را می توان یافت و اشعار مناقبی او در ستایش آل الله (علیهم السلام) از بهترین آثار منظوم آیینی در زبان فارسی به شمار می روند، خصوصاً ترکیب بند مهدوی او که از امتهات شعر مناقبی در زبان فارسی است با اسامی:

الف: مناقب هفت رنگ (سپید، سرخ، زرد، سبز، کبود، بنفش و سیاه).

ب: مناقب هفت معدن (گوهر، لعل، یاقوت، عقیق، پیروزه، مروارید و مرجان).

ج: مناقب هفت گل (نرگس، لاله، گل، نیلوفر، سنبل، سمن و سوسن)

ابن حسام در هر ترکیب بند به تفاوت، هفت رنگ، هفت معدن و هفت گل را ردیف شعری قرار داده و هر بند از این سه ترکیب بند فاخر مهدوی هشت بیت دارد، و جمعاً دارای ۱۶۸ بیت می باشد (۳).

۲ - منظومه خاوران نامه در ۲۲۵۰۰ بیت در بحر تقارب که به تقلید از شاهنامه حکیم طوس ولی درباره جنگ های حضرت علی (علیه السلام) و یاران آن حضرت: مالک اشتر، ابوالمحسن، عمرو بن معدی کرب و عمرو بن امیه با قباد پادشاه خاوران و امرای بت پرستی چون تهماس شاه و صلصال شاه سروده شده است. این منظومه هنوز به چاپ نرسیده و چند نسخه خطی از آن در کتاب خانه های داخل و خارج از کشور

۱- دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱۷ و ۱۸.

۳- دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۳۷۸ تا ۳۸۷.

موجود است (۱).

۳ - منظومه نثر اللّٰثالی در قالب مثنوی، ترجمه منظومی است از کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) (۲).

ابن حسام پس از ۹۲ سال، چشم از جهان بست و در زادگاه خود خوسف بر روی تپه ای سنگی معروف به پایتخت که مشرف بر مزارع و باغستان هاست به خاک سپرده شد (۳).

ابن حسام، دارای اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) بسیاری است و نقل تمامی آن ها از گنجایی این مقال بیرون است، به ناچار به درج نمونه هایی از آن بسنده می کنیم:

ایبائی از یک قصیده مرصع نبوی (صلی الله علیه وآله)

ای جسم تو، پیرایه انواع کمالات *** وی اسم تو سرمایه اوضاع رسالات ...

اوصاف تو افزون ز اشارات فصاحت *** الطاف تو بیرون ز عبارات مقالات ...

نقل تو، نهادست براهین مسایل *** عقل تو، گشاده ست قوانین سؤالات

والا تر از امکان بشر، منسب (۴) عالیت *** بالا تر از ایوان قمر، منصب والات

گه منبر اکرام نهد، ایزد بی چونّت *** گه افسر انعام دهد جلّ تعالات ...

سنبل، سبق موی تو راند به تطاول *** بلبل، ورق روی تو خواند به خجالات ...

۱- دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۴۶ و ۴۷.

۲- دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۴۷.

۳- دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۴۷.

۴- منسب: ریشه نسبی.

آراسته دنیا، صدفِ دُرِّ یتیمت *** پیراسته عقبی، شرف گوهر والات
 تو احمد و محمود، زهی زین زمانه *** تو مقصد و مقصود، زهی عین کمالات
 در خلوت «آدنی» نشدی راست تو را کار *** گر خلعت «اوحی» بُدی راست به بالا
 جاه تو صریح است، به قرآن و به حجت *** راه تو صحیح است، به برهان و دلالات ...
 بر دامن قدرت، نرسد دست توهم *** پیراُمَن صدرت، نرسد دست خیالات ...
 فکر تو انیس است مرا، در همه هنگام *** ذکر تو جلیس است مرا، در همه حالات
 منظور عطاهاى تو تا (ابن حُسام) است *** منشور ثناهاى تو ریزد ز مقالات (۱)

* * *

باذ مشك آمیز و عنبر بیز (۲) و بُستان خوش هواست *** بر عذار (۳) یاسمین، زلف ریاحین عطرساست
 زلف سنبل دلکش ست و، چشم نرگس دل فریب *** طُره باد بهاری، غم زُدا و جان فراست ...
 یا ز نسرین دامن گل بر میان دارد نسیم؟ *** یا ز سنبل، آستینی در گریبان صباست؟
 یا شمیم باغ رضوان، یا عبیر زلف حور؟ *** یا دم مشك ختا (۴) یا بوی خُلق مصطفیست؟

۱- دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۳۷ و ۳۸.

۲- عنبر بیز: عنبر افشان.

۳- عذار: طلعت، صورت.

۴- در متن اشتباهاً «خطا» آمده.

صدر منشور «ألم نَسْرَح» که صدر سینه اش *** مَهْبَط (۱) انوار مشکات (۲) جلال کبریاست
 عکس «وَاللَّيْلِ» آیتی از گیسوی مشکین اوست *** سوره ای از صورت خورشید رویش «وَالصُّحَى» ست ...
 مَكِّي يَثْرَب (۳) حرم، کز راه تعظیم و شرف *** کعبه را از سعی او الحق همه عمره، صفاست ...
 در شب قُرْبَش (۴) که طاووس فلک (۵) را پر بسوخت *** منتهای سدره او را، رفعتی از ابتداست ...
 رای خورشید ضمیرش، آفتابی دیگرست *** روی شرع روشنش، آینه گیتی نماست ...
 ای عطای استقامت بر قد قدر تو راست *** وی قباي «فَأَسْتَقِم» بر سرو بالای تو راست
 مرغ زَرَيْنُ بال شاح سدره، یعنی: جبرئیل *** هُدْهُد بلبیل سُراي (۶) باغ تنزیل (۷) شماست
 کرده رضوانش (۸) به جای سرمه اندر چشم حور *** هر سوادی کز غبار گرد نعلین تو خاست
 نور پاکت در جبین بوالبشر موجود بود *** زان جهت مسجود سُكَّانِ السَّمَوَاتِ الْعُلَّاسِ (۹)
 خانه دار بیت حُزْنِت، پیر کنعانی حرم (۱۰) *** پیشکار ماه حسنت، یوسف زیبا لقاقت
 بانی ارکان سرعت، کارپرداز قَدَر *** کاتب دیوان وَحِيَّت، دست منشی قضاست

- ۱- مَهْبَط: محل فرود و هبوط.
- ۲- مشکات: چراغ.
- ۳- یثرب: نام اصلی شهر مدینه.
- ۴- شب قُرْب: اشاره دارد به شب معراج.
- ۵- طاووس فلک: کنایه از امین وحی خدا جبرئیل. در روایات مأثوره از معصومین (علیهم السلام) از جبرئیل به طاووس ملایکه تعبیر شده است. از همین روی امکان دارد که «طاووس ملک» صحیح باشد نه «طاووس فلک».
- ۶- هُدْهُد بلبیل سُراي: هدهدی که همانند بلبیل، خوش الحان باشد، کنایه از جبرئیل.
- ۷- تنزیل: وحی، قرآن کریم.
- ۸- رضوان: فرشته دربان و نگهبان بهشت.
- ۹- یعنی: به همین خاطر وجود نازنین تو به امر خداوند، مسجود ساکنان آسمان های مرتفع شد.
- ۱۰- پیر کنعانی حرم: کنایه از حضرت یعقوب (علیه السلام) که در کنعان اقامت داشت.

زایران روضه رضوان مآبت، قدسیان *** چاوشان در گه دولت سرایت، انبیاست

یا شفیع المَدْنِین (۱)! پیغمبران مُسْتَشْفِع (۲) اند *** لطف تو عام ست و، خاصان را از و چشم عطاست ...

یا رسولَ الله! گذر کن سوی دشت کربلا *** خود تو می دانی که خاک کربلا، کرب و بلاست

جعد مشکین حسین، آغشته اندر خاک و خون *** این چنین بیداد و خواری، موجب خشم خداست

گر نه بر خون شهیدان، خون همی گرید بتول؟ *** نرگس خاتون جنت (۳) این چنین گلگون چراست؟

زهره بین از بهر زهرا در لباس نیلگون *** چشم خیراتِ حسان (۴) گرینده بر خیرالتساست

یا نَسِیمَ الصُّبْحِ! قُمْ وَ أَنْزِلِ بَارِضَ الْيَثْرِبِ (۵) *** هیهنا قبر النبی المصطفی، خیر الوری ست (۶)

إِذْ دَنَوْتَ الْبَيْتِ اقْبَلِ، ثُمَّ قَبَّلْ قَبْرَهُ (۷) *** کان همایون بقعه، زُورار (۸) ملک را ملتجا (۹) ست

ثُمَّ بَلَّغْ تَحْفَهُ مَنَى بَرِوَضِ السَّيِّدِ (۱۰) *** بَيِّضَهُ مَكُونَهُ، مَنْظُومَهَا دُرُّ الثَّنَاسْتِ (۱۱)

چون به عزّ عرض آن حضرت رسانی حال من *** خلعتی در خواست کن کز لطف او اینست خواست: (۱۲)

گر گلیمی یابد از احسان او، (ابن حسام) *** خود چه باشد؟ کو چو حسان بنده آل عباس (۱۳) ...

۱- یا شفیع المَدْنِین: ای شفاعت گر گناهکاران!

۲- مُسْتَشْفِع: کسی که طلب شفاعت می کند.

۳- خاتون جنت: کنایه از حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) است.

۴- خیرات حسان: کنایه از بانوان بهشتی.

۵- یعنی: ای نسیم صبح برخیز و بر تربت پاک مدینه فرود آی.

۶- یعنی: که آنجا آرامگاه خاتم الانبیا حضرت محمّد مصطفی (صلی الله علیه وآله) است که بهترین خلق خدا بود.

۷- یعنی: هنگامی که در آن بیت الشرف بار یافتی، مزار او را بوسه باران کن.

۸- زُورار: جمع زایر، زایران.

۹- ملتجا: پناهگاه.

۱۰- یعنی: سپس تحفه ای از من به آرامگاه آن بزرگوار نثار کن.

۱۱- یعنی: تحفه ای است پوشیده که در آن گوهرهای آبدار ثنا است.

۱۲- خواست: خواسته، آرزو.

۱۳- حَسَّان بن ثابت از شعرای صدر اسلام است که مورد عنایت پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار داشته و به او صله عطا می کردند، و یک بار به رسم عطا و صله، ردای مبارک خود را بر دوش حَسَّان نهادند. ابن حَسَّام می گوید: من اگر قابلیت ردای آن حضرت ندارم، ولی آرزو دارم کهنه گلیمی را به رسم هدیه از دستان مبارک آن حضرت دریافت کنم.

هم بدان نسبت که: «السَّلْمَانُ مَنِي» گفته ای *** چشمِ آن دارم که گویی: این گدا هم زان ماست (۱)

حرفی که بر کتابه طاق زبَرجد است *** نقشی که بر کرانه پیروزه گنبد است

آن حرف بر صحیفه دل نقش کن، که آن *** نقش حروف نام شریف محمّد است

او با احد یکی است ز روی یگانگی *** فرقی که هست در احد از میم احمد است ...

آدم که بر ملایکه تفضیل علم یافت *** از درس مکتب تو سَبَقِ خوان (۲) ابجد است ...

نامی که جز به نام تو، نامی نمی شود *** نام محمّد بن حُسام محمّد است

از لوح کاینات به کلی سترده باد (۳) *** نام رهی اگر نه به نام تو مُسند (۴) است (۵)

ای رفته آستان تو رضوان به آستین *** جاروی فرس مسند تو، زلف حور عین

باد صبا ز نکهت (۶) زلف تو، مُشک بوی *** خاک عرب ز نزهت (۷) قبر تو، عنبرین ...

موی تو، سایه بان قنادیل آفتاب *** لعلت، خزینه دار بسی گوهر ثمین (۸)

۱- دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۴۲ تا ۴۷.

۲- سَبَقِ خوان: الفبا خوان، ابجد خوان، نو آموز.

۳- سترده باد!: محو باد! پاک باد!.

۴- مُسند: معتبر، در خور استناد.

۵- دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۵۰ و ۵۱.

۶- نَکَهت: بوی خوش، عطر.

۷- نزهت: شادابی، طراوت.

۸- ثمین: گران بها.

ذات تو، همچو نام شریف تو مصطفیٰ *** حُسن تو، همچو خُلُق عظیم تو، نازنین

ماه منیر مملکت آرای طا و ها (۱) *** شاه سریر مَسند اعلای یا و سین (۲)

چابکُ عنانِ شُبْر و «اَسْرَى بَعْبِدِه» *** کاندِر رکاب او نرسد شهپر امین ...

بابای مهربان بنی آدم و شفیع *** فرزند آدم، از همه لیکن خَلْف ترین

ای بر سریر «كُنْتُ نَبِيًّا» نهاده پای *** و آدم هنوز بوده مُخَمَّر به ماء و طین (۳)

ای رهروان راه حریم اله را *** شرع تو تا به روز ابد شارع مبین

ای نقل کرده رایت (۴) رأیت به آفتاب *** وی عقل برده، رؤیت رویت ز ناظرین

ای مالک ممالک «اَيَّاكَ نَعْبُدُ» *** وی سالک مسالک (۵) «اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

رویت بر آسمان «لَعْمَرَك» (۶) مه تمام *** در باغ «فَاسْتَقِم» (۷) قد تو سرو راستین ...

از نسل پاک توست که موجود می شوند *** ابنای (۸) طیبین تو، ز آبای طاهرین ...

در حال زندگیم نمودی لقای خویش *** بعد از وفاتم، از تو توقع بود همین ...

۱- طا و ها: طاها، از اسامی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله).

۲- یا و سین: یاسین، از اسامی مبارک حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله).

۳- اشاره دارد به این حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله): «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ».

۴- رایت: پرچم، بیرق.

۵- مَسالک: مَسَلک ها، راه ها.

۶- اشاره دارد به آیه ۷۲ از سوره مبارکه «حجر».

۷- اشاره دارد به آیه ۱۱۵ از سوره شریفه «هود».

۸- اَبْناء: فرزندان.

دین من است منقبت خاندان تو *** بی دین بود کسی که نیاورد دین به دین

گر نعت اهل بیت تو کفرست، کافر *** هم آسمان گواه بر این قول و، هم زمین

نسبت به کفر می کندم، خصم خاکسار *** حاشا چه کفر؟ کفر کدام و؟ کدام دین؟! (۱) ...

ابن حسام ترکیب بند فاخری دارد در ستایش پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) که به نقل یک بند از آن اکتفا می کنیم:

گوی فلک در خم چو گان اوست *** قرص قمر (۲)، مایده خوان اوست

آینه لامع خورشید چیست؟ *** لمعه ای از ماه گریبان اوست

این همه قندیل مشعشع به نور *** شعشعه شمع شبستان اوست

این همه گل بر طبق لاجورد *** یک ورق از برگ گلستان اوست

پای قدر، بسته تقدیر اوست *** دست قضا، منشی دیوان اوست

عقل گل، از مکتب او جزوه خوان *** پیر خرد، طفل دبستان اوست

هفت زمین، مرکز میدان او *** هشت فلک، قبه ایوان اوست

گوشه او، گوشه افلاک بس *** توشه او، خوشه «لولاک» بس (۳)

لازم به یادآوری است که ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) یاد شده دارای ۹ بند می باشد و هر بند آن در ۸ بیت سامان یافته و جمعاً دارای ۷۲ بیت می باشد.

ابن حسام یک ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله) نیز دارد که دارای ۲۰ بند بوده و هر بند از آن در ۸ بیت شکل گرفته و ما به عنوان تیمن و تبرک اولین و آخرین بند آن را در اینجا نقل می کنیم:

۱- دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۵۴ تا ۵۷.

۲- در متن دیوان به جای این کلمه «کمر» آمده که مسلماً ناشی از خطای کتابت است.

۳- دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۳۷۵ تا ۳۷۸.

صبح دم کافتاب نورانی *** بگرفت این حجاب ظلمانی

گلوی اهرمن ز هم بشکافت *** قوت خاتم سلیمانی

تُرک خرگه نشین (۱) برون آمد *** تکیه زد بر سریر سلطانی

هندوی شب ز طرف هفت چمن *** کرد بر فرق او گل افشانی

به ترنم، فغان بر آوردند *** مرغکان سحر به خوش خوانی

طایر آشیانه جبروت *** با صدای ندای روحانی

غلغل افکند در حظایر (۲) قدس *** کای مقیمان عالم فانی

إنما (۳) المصطفی، رسول الله *** دعوتش، رهنمای هر گمراه

تا شب مشک رنگ غالیه فام *** کند از طره تو غالیه، وام

تُرک خورشید تا برون آرد *** سر چو روی تو از دریچه بام

تا جهان هست، بر روان تو باد *** از جهان آفرین درود و سلام

صلوات مُصلیان (۴) فلک *** باد بر مَضْجَع (۵) تو تا به قیام

برسان ای صبا، اگر برسی *** تحفه نعتِ نظم (ابن حسام)

از لب او، هزار بوسه بگیر *** بر سرتربتش رسان به تمام

پس بگویش که بنده (۶) می گوید *** با هزاران ثنا به صبح و به شام

إنما المصطفی رسول الله *** دعوتش، رهنمای هر گمراه (۷)

در دیوان ابن حسام مخمس مسمط گونه ای وجود دارد که آخرین بیت هر بند آن بیتی است از غصائری رازی که در آن در هر بند تکرار می شود و حالت ترجیع دارد. ابن مخمس دارای ۱۳ بند است و ما به نقل اولین و آخرین بند آن بسنده می کنیم. این مخمس در توحید باری تعالی و نعت پنج تن آل عبا(علیهم السلام) سروده شده است:

- ۱- تُرْكُ خَرْگِه نَشِين: كِنَايَه از خورشيد است.
- ۲- خَطَايِر: جمع خطيره.
- ۳- اِنْمَا: به درستی كه.
- ۴- مُصَلِّيَان: نماز گزاران.
- ۵- مَضْجَع: مزار، مرقد.
- ۶- بِنْدَه: مراد ابن حسام است.
- ۷- ديوان محمد بن حسام خوسفي، ص ۴۱۱ تا ۴۱۸.

پس از ثنای جمیل مَهْمِن (۱) ذوالَمَن (۲) *** ز ابتدای فُطَن (۳) تا به انتهای زَمَن (۴)

به پنج فرق بود افتخار و نازش من *** که روز حشر بدان پنج تن رسانم تن

محمّد است و علی، فاطمه، حسین و حسن (۵)

محمّد بن حسام و محمّد بن حسن! *** که هست خاک قهستان تو را مقام و وطن

به روز مرگ که باشد لباس تن ز کفن *** به پنج تن (۶) که بدین پنج تن رهانم تن

محمّد است و علی، فاطمه، حسین و حسن (۷)

ابن حسام یک مسطّ مثنی ۱۷ بندی نیز دارد در ۱۳۶ بیت، که آخرین بند آن را نقل می کنیم:

ای صبا را بوی جُعد عنبرینت در مشام *** عنبرِ سارا ز خُلقت عطرسایی کرده وام

در جهان عاطفت چون رحمت خاصی و عام *** سایه افکن ز ابر رحمت بر سر (ابن حسام)

ای به باغ «فَاسْتَقِمْ» بالات، سرو خوش خرام *** خلعت خاص «لَعْمُرُك» بر قدِ قدرت تمام

هر زمان بر تربت جَنّت جنابت صد سلام *** دم به دم بر روضه رضوان مآبت صد ثنا (۸)

وی مثنوی های نبوی (صلی الله علیه و آله) بسیاری دارد که مشهورتر از همه منظومه دلائل النبوه و نسب نامه اوست. در این منظومه پس از ثنای حضرت حق و مناجات به درگاه باری، دلایل نبوت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) پیش از ظهور آن حضرت و با استفاده از منابع روایی و تاریخی ارایه شده، سپس نسب آن وجود مبارک و اجداد کرامش به نظم آمده و فراز پایانی آن به وصف هیأت آن حضرت و معرفی فرزندان او اختصاص

۱- مَهْمِن: صاحب هیمنه و شکوه و جلال.

۲- ذوالَمَن: خداوندی که بر موجودات عالم منت ها دارد.

۳- فُطَن: زیرک، باهوش.

۴- زَمَن: زمان، زمانه، روزگار.

۵- این بیت از غضابری رازی است که ابن حسام آن را تضمین کرده در دیوان او به این مطلب اشاره ای نشده است.

۶- به پنج تن: سوگند به حرمت پنج تن آل عبا (علیهم السلام).

۷- دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۴۳۰ تا ۴۳۲.

۸- دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۴۳۵ تا ۴۴۰.

یافته است.

ابن حسام بنا به نوشته خود به هنگام نماز ظهر روز سه شنبه دوازدهم شهر ذی قعدة سال ۸۹۷هـ. ق از کار سرودن این منظومه فراغت یافته است. این منظومه با این بیت شروع:

ثنایی کان بود شایسته، اولی *** به نام حضرت بی چون مولى

و با این بیت پایان پذیرفته است:

اگر بد گفته ام، ناگفته انگار *** و گر بد کرده ام، ناکرده انگار(۱)

به نظر می رسد که قافیه مصراع دوم بیت پایانی باید کلمه دیگری باشد زیرا فاقد حالت جناس است (انگار) و اگر کلمه «انگار» را ردیف بگیریم دو کلمه «ناگفته» و «ناکرده» نمی توانند قافیه باشند زیرا حروف اصلی قافیه در آن ها یکسان نیست. اگر به جای کلمه «انگار» در مصراع دوم کلمه «بشمار» بگذاریم، مشکل حل می شود.

ابن حسام، اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) دیگری نیز دارد که حوصله تنگ این مقال ما را از پرداختن به آن ها باز می دارد.

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار ابن حسام خوسفی می توان از این منابع بهره گرفت:

حدود العالم من المشرق الی المغرب، چاپ دانشگاه تهران، ص ۹۱؛ نزهة القلوب، چاپ دنیای کتاب، ص ۱۴۲؛ تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، چاپ بریل (لیدن)، ص ۴۳۸؛ حبيب السیر، چاپ خیام، ج ۳، ص ۶۱۷؛ بهارستان آیتی، ص ۲۶۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء، ج ۴، از ص ۱۶۹ به بعد؛ مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج ۲، ص ۶۳۲؛ دیوان خاقانی، به تصحیح آقای عبدالرسولی، ص ۴۲؛ دیوان ظهیر فاریابی، چاپ شیخ احمد شیرازی، ص ۱۱۴؛ مجمل فصیحی، به اهتمام آقای باستان، ص ۲۷۷؛ مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۹؛ تفسیر ابن جریر طبری، ج ۱۳، ص ۷۲؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم، مدرس رضوی، ص ۳۸۳ و

ص: ۳۷۳

۳۸۴؛ گنج سخن، دکتر صفا، ج ۲، ص ۳۷۷؛ مقدمه دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۷ تا ۶۴.

* * *

۴ - خواجه مسعود قمی

۴- خواجه مسعود قمی متخلص به مسعود (متوفای ۸۹۰ هـ.ق) از شعرای اواخر دوره تیموری است. کهن ترین منبعی که در آن از خواجه مسعود یاد شده تذکره مجالس النّفاّس تألیف میرعلی شیرنویبی است که شش سال پس از درگذشت وی نگاشته شده است (۸۹۶ هـ.ق). (۱)

از تاریخ تولّد او اطلاعی در دست نیست ولی با دلایل تاریخی که در زندگی نامه وی آمده، ولادت او باید در دهه های آغازین سده نهم هجری اتفاق افتاده باشد (۲).

اجداد خواجه مسعود از ترکان آذربایجان بوده اند و به همین جهت برخی از تذکره نگاران از وی با عنوان مسعود ترکان یاد کرده اند. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در آتشکده او را از «آتراک» معرفی نموده است (۳).

زادگاه و محلّ نشو و نماى خواجه مسعود، شهر قم بوده و همو در بسیاری از موارد خود را «قمی» معرفی کرده است. اوحدی در عرفات العاشقین از دو شاعر به نام خواجه مسعود قمی و مسعود ترکمان نام می برد! و می نگارد: [...] بعضی او را (مسعود ترکمان) با خواجه مسعود قمی متحد دانسته اند، چه ممکن است که زادگاهش قم و اصلش ترکمان باشد... (۴).

خواجه مسعود در ابتدای جوانی مدتی در تبریز به سر برده و با دربار سلطان یعقوب ترکمان مراوده داشته است (۵)، و در میان سالی به قم بازگشته و کلانتر آنجا بوده و گاهی نیز به امر قضاوت اشتغال داشته است و از همین روی بعضی از تذکره نویسان با عنوان قاضی مسعود از وی یاد کرده اند (۶).

وی بعدها در اثر دلتنگی هایی که پیدا می کند، زادگاه خود قم را به مقصد هرات ترک

۱- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۱ - ۱۲.

۲- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۲.

۳- همان، به نقل از تذکره آتشکده آذر.

۴- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۳، به نقل از تذکره عرفات العاشقین.

۵- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۲.

۶- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۳.

می گوید. خواجه مسعود در منظومه های خود به این دلگیری ها اشاره می کند که انگیزه اصلی حرکت او به جانب خراسان و اقامت در هرات بوده است (۱).

خواجه مسعود پس از اقامت در هرات، مورد احترام و عنایت بزرگان و اعیان آن شهر خصوصاً میرعلی شیرنوایی وزیر، و سلطان حسین بایقرا قرار می گیرد و منصب قضاوت هرات را بر عهده او می گذارند (۲).

وی از جانب سلطان حسین بایقرا مأموریت می یابد که تاریخ دوران حکومت او را به نظم در آورد و خواجه مسعود منظومه ای را قریب به ۱۲۰۰۰ بیت می سراید که مورد توجه سلطان قرار می گیرد ولی متأسفانه در حال حاضر نسخه ای از آن در دست نیست و از چند و چون آن آگاهی نداریم (۳).

خواجه مسعود سرانجام به سال ۸۹۰ هـ. ق در شهر هرات بدرود حیات می گوید و جنازه او به گفته امیرعلی شیرنوایی در مجالس النفائس، در جوار پیر سیصد ساله به خاک سپرده می شود (۴).

از خواجه مسعود قمی منظومه های دلنشین و شورانگیزی بر جای مانده که عبارت اند از:

۱. مناظره شمس و قمر بر وزن منظومه خسرو و شیرین حکیم گنجه (بحر هزج مسدس).

۲. منظومه یوسف و زلیخا ظاهراً عبدالرحمن جامی پس از خواجه مسعود به سرودن منظومه مشابهی موسوم به یوسف و زلیخا پرداخته (۸۸۸ هـ. ق) و خواجه مسعود به هنگام سرودن این منظومه ۵۴ سال داشته و به احتمال قریب به یقین سال ها پس از آن در قید حیات بوده است.

۳. مناظره تیغ و قلم یا منظومه مخزن معنی که خواجه مسعود آن را به سال ۸۶۷ هـ. ق سروده است.

۴. تاریخ منظوم وقایع دوران سلطان حسین بایقرا که فعلاً نسخه ای از آن در دست نیست.

۱- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۳.

۲- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۳.

۳- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۳ - ۱۴.

۴- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۶.

۵. دیوان اشعار خواجه مسعود قمی که منتخباتی از آن حاوی ۴۵ غزل و یک دو بیتی و یک تک بیت در مجموعه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۲۵ موجود است. در این مجموعه خطی، آثار برگزیده یازده شاعر آمده و بخش پایانی آن غزل های پراکنده ای از چند شاعر دیگر را با خود دارد و سال تحریر آن احتمالاً - نیمه اول سده دهم هجری است (۱).

ازوست:

در معراج حضرت خاتم الأنبياء (صلی الله علیه وآله)

گویند شبی ز روز بهتر *** وَز گوهر شبِ فروز، بهتر

فرخنده شبی که آسمان ها *** بود آمده بر زمین، زمان ها

نی نی، که زمین بر آسمان رفت *** گفتم سخنی و، یک زمان رفت! ...

رخشنده شبی چو صبحگاهی *** نه شبِ روزی، نه روز ماهی

با شوق چنین شبی دل افروز *** برکنده جهان دگر دل، از روز

شب، کار به کهکشان رسانده *** گلریز به ریسمان دوانده

از کیسه چرخِ سختِ بازو *** پر زر شده زهره را، ترازو ...

ایزد به شبی چنین که افلاک *** بودند نهاده روی بر خاک

بگشاد ز بهر چون تو شاهی *** تا عرش ز فرشِ خاک، راهی

تا روی زمین ز عرش اعظم *** رو کرده ملایک از پی هم

تا از ره لطف، پادشه وار *** رانی به فلک، سمندِ رهوار

یک دم ز تو عرش، نور یابد *** عرش از قدمت حضور یابد

طوبی به ره تو سرنهد شاد *** چون سایه به پای سرو آزاد ...

و آن گاه، ز رهروان آگاه *** یعنی، ز مُقَرَّبان در گاه

از عالم قدس، شاهبازی *** پرواز بلند تیز تازی

جانی و، جهانِ جان مکانش *** نادیده غبار جسم، جانش

۱- مثنوی «یوسف و زلیخا» و «شمس و قمر» سروده خواجه مسعود قمی، به تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، چاپ و انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۱۷ - ۲۶.

هر جا قدمش دمی رسیده *** زان خاک، چو سبزه جان دمیده ...

در راه حَقّش همه تک و پوی *** وز حق به رسول حق، سخن گوی

از جمله ملایک، احترامش *** افزوده و، جبریل نامش

سوی تو دواند و بیرقی راند *** تا چون تو شهی به سوی خود خواند ...

برقی، که بُراق نام او بود *** عالم همه، نیم گام او بود

از جنس فرشته بادپایی *** فُرخ پی و تیزپر همایی

از باد روان، سبک عنان تر *** از آب حیات هم، روان تر

جبریل، به این چنین سَمندی (۱) *** آمد بر چون تو ارجمندی

با صد تُحف (۲)، از جهان بالا *** آورد سلام حقّ تعالی

کای مردم چشم (۳) و، چشم مردم *** ای چشم و چراغ چرخ و انجم (۴)

بشتاب که تا به چشم بیدار *** بینی که غنیمت ست دیدار

خوداز پی این چنین پیامی *** بودی تو، به ره نهاده گامی

بر در زده چشم و، گوش بر راه *** چون منتظران، نشسته آگاه

در دم (۵)، که پیام حق شنیدی *** یک دم نزدی، نیارمیدی

کردی به سوی بُراق، آهنگ *** جان بر کف و، تازیانه در چنگ ...

اول، زهوا گذشتی آسان *** با تاج و سریر، پادشاسان (۶)

تاجت ز «لعمزک» وز «لولاک» *** تختی زده، پایه هاش: افلاک ...

در راه تو آسمان، زمین وار *** چشفانده (۷) چراغ ها به دیوار

چون ماه منیر، دید رویت *** چون منتظران، دوید سویت

شد با همهٔ روشنی چو انْجُم *** در پرتو ماه عارضت، گم ...
چون چرخ چهارمَت مکان شد *** یعنی که: زمینت، آسمان شد
خورشید، رخ از مسیح برتافت *** کز روی تو، پرتوی دگر یافت
گشت از ره و رسم خود پشیمان *** آورد به حضرت تو، ایمان ...

- ۱- سَمَنَد: مرکب تیزرو و باد پای.
- ۲- تُحَف: تحفه ها.
- ۳- مردم چشم: مردمک چشم.
- ۴- انْجُم: ستارگان، جمع نَجْم.
- ۵- در دم: فوراً، بی درنگ، فی الحال.
- ۶- پادشاسان: پادشاه وار.
- ۷- چشفانده: چسبانده.

و آن گاه شدی به چرخ پنجم *** با کوکبه فزون ز انجم ...

ز آن مرحله هم، به صد تعظم (۱) *** بردی بُنه (۲) بر سپهر هفتم ...

بر چرخِ دگر شدی شتابان *** چون مهر منیر و، ماه تابان

مایل به بُروج (۳) او نگشتی *** زو نیز روانِ روان گذشتی

زین گونه ز هشا چرخ سیار *** نگذشت کسی به جز تو، طیار

پس عرش دوید پیشبازت *** تا جده برد به صد نیازت ...

ای گنج سخن، خزینه تو *** من، بنده کمترینه تو (۴) ...

بهتر ز دو چشم روشنی تو *** من بی کسم و، کسِ منی تو ...

ای یک به نوا رسیده ات من *** یک بنده زر خریده ات من ...

در ناکسی ام مبین و، مخروش *** آزاد مکن مرا و، مفروش ...

من کیستم و چه بود نامم؟! *** تا این همه زبید احترامم!

آشفته دماغ تیره خویی *** عامی قُمی (۵)، شکسته گویی ...

القَصه (۶)، غلام توست نامم *** گر نیکم و گر بدم، غلامم

از بندگی تو، زان شدم شاد *** کز جور زمانه باشم آزاد

هست از همه طایران، هُمابه *** زو، سایه دولت شما به

(مسعود) به این شکسته حالی *** زین سایه دمی مباد خالی!

این سایه، که دولتی ست موفور (۷) *** یک لحظه مباد از سرش دور!

هیچش مرواد نامت از یاد! *** وز چشم عنایت میفتاد! (۸) ...

در نعت حضرت نبوی (صلی الله علیه وآله)

سخن گاهی رسد در کامرانی*** که از نعت نبیّ یابد روانی

سخن سنج، آن زمان شیرین کند کام*** که از شهدی چنیش پر شود جام

عطار(۹) آن زمان نیکو نویسد*** که نعت او و آل او نویسد(۱۰)...

۱- تَعْظُمُ: با احترام بسیار، با حُرمت فراوان.

۲- بُنْه: سامان، ساز و برگ.

۳- بُرُوج: جمع بُرج: منازل ستارگان.

۴- از این بیت به بعد، روی سخن خواجه مسعود با میرعلی شیرنویسی (نوا) وزیر دانشمند سلطان حسین بایقراى ترکمان است.

۵- عامیّ قمی: شاعر در اینجا اشاره به خود دارد و خود را از شهروندان بی سواد قمی معرّفی می کند.

۶- الْقَصْه: خلاصه کلام.

۷- مَوْفُور: فراوان و بسیار.

۸- مثنوی یوسف و زلیخا، خواجه مسعود قمی، ص ۵۱ - ۶۰.

۹- عطارُذ: نام ستاره ای است که منجمان او را دبیر کُرات آسمانی می دانند.

۱۰- مثنوی شمس و قمر، خواجه مسعود قمی، ص ۲۳۱ - ۲۳۳.

دل او، پرده از افلاک برداشت *** زمین را، دین او از خاک برداشت

کلید باغ جنت: دالِ دینش *** نبوت: حرفی از نقش نگینش ...

ازو جوید خرد حی صمد را *** که از احمد توان جستن احد را ...

جهان را، جرعه ای از جام او بس *** دو عالم را، دو میم نام او بس ...

تو کردی سبز، باغ آفرینش *** تو بر کردی چراغ اهل بینش

به جنت راه دادی هر کسی را *** ز دوزخ هم برون کردی بسی را

تو یوسف را، عزیز و نور دیده *** تو را یوسف: غلام زر خریده ...

به معراج تو، کس را دسترس نیست *** عجب کاری! که کار هیچ کس نیست ...

۵ - عبدالرحمن جامی

۵- عبدالرحمن جامی (متوفای ۸۹۸هـ - ق) ملقب به نورالدین و فرزند نظام الدین احمد جامی از شعرای توانا و بنام سده نهم هجری است.

وی به سال ۸۱۷هـ - ق در خرگرد جام از توابع خراسان به دنیا آمد و به سال ۸۹۸هـ - ق در سن ۸۱ سالگی در شهر هرات بدورد حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد.

جامی پس از فراگیری علوم مقدماتی از محضر پدرش در نظامیه شهر هرات به تکمیل معلومات خود پرداخت و از محضر دانشمندان بزرگی چون: خواجه علی سمرقندی، شهاب الدین محمد جاجرمی، سید شریف گرگانی و سعدالدین تفتازانی استفاده ها برد، و مدتی نیز در سمرقند در حوزه درس فتح الله تبریزی شرکت کرد و توسط همو - که در دستگاه میرزا الغ بیگ گورکانی (۸۱۲ - ۸۵۳هـ - ق) سمت صدارت داشت - به شهرت رسید (۱).

جامی در زمره سخنورانی است که در طول زندگی از عزت و احترام والایی برخوردار بوده و علی رغم مشرب عرفانی خود، در نهایت شکوه و جلال می زیسته است.

وی در دربار سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمندش امیرعلی شیر نوایی مقام و منزلت ویژه ای داشته و نوشته اند که شب هنگام به وقت حرکت، فانوس کشان بسیاری او را همراهی می کرده اند.

جامی، حنفی مذهب بوده و تعصبی که در ترویج مرام خود به خرج داده از شأن و منزلت او در پیشگاه اهل مروّت و انصاف کاسته است.

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۶۵ و ۶۶.

وی از اکابر صوفیه به شمار می رفته و از مروّجان سلسله نقشبندی بوده و به خواجه بهاءالدین محمّد بخاری قلباً ارادت میورزیده ولی با صوفیان دنیادار و ریاکار آشکارا در جنگ و ستیزه بوده است.

بسیاری از مورخان و تذکره نگاران، جامی را دشمن رافضیان معرفی کرده اند، ولی چنان چه از اشعار او برمی آید وی دشمن سرسخت اهل بدعت بوده و بس، و تکفیر و لعن اهل قبله را جایز نمی دانسته است (۱).

شادروان علامه محمّد قزوینی در نامه خود به جناب حکمت به شدت به جامی می تازد که چرا نسبت به حضرت ابوطالب عمومی گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) اهانت روا داشته و جامی را بی شرم و بی آرم معرفی می کند (۲).

این عمل ناپسند جامی و تهمت ناروایی که به حضرت ابوطالب روا داشته، مورد نکوهش بسیاری از بزرگان قرار گرفته است. نوشته اند که: چون امیر اسماعیل صفوی شهر هرات را گرفت، فرمان داد تا در هر کتابی نام جامی دیده شود، نقطه جیم آن را تراشیده و بر بالای آن بگذارند تا خامی خوانده شود!

هاتفی - خواهرزاده جامی - که از این فرمان سخت آزرده خاطر بوده، قطعه شعر زیر را برای تسکین خاطر خود می سازد:

«قطعه»

بس عجب دارم ز انصاف شه کشور گشای *** آن که عمری بر درش گردون غلامی کرده است

کز برای خاطر جمعی لوندِ ناتراش *** نقطه جامی تراشیده ست و، خامی کرده است (۳)

از این قطعه شعر پیداست که مسأله «خالو و ولد بودن» چندان هم بی ربط و بی اعتبار نیست و هاتفی برای دفاع از خالوی خود جامی، شیعیان مرتضی علی (علیه السلام) را (جمعی لوندِ ناتراش) معرفی می کند. با این همه ایهامی که در مصراع چهارم این قطعه شعر

۱- مقدمه مثنوی هفت اورنگ، به قلم مرتضی مدرسی گیلانی، ص ۸ تا ۱۰.

۲- مقدمه مثنوی هفت اورنگ، به قلم مرتضی مدرسی گیلانی، ص ۱۱.

۳- مقدمه مثنوی هفت اورنگ، به قلم مرتضی مدرسی گیلانی، ص ۱۵.

وجود دارد، زیبا است.

جامی در بدیهه گویی، گوی سبقت را از هم گنان خود ربوده و لطایفی که از او در تذکره ها آمده، از ذهن کنجکاو و طبع وقاد و جستجوگر او حکایت دارد.

بدون تردید عبدالرحمن جامی از پرکارترین سخنوران در حوزه زبان پارسی است، و آثار فراوانی که از او به یادگار مانده، شاهد صادقی بر اثبات این مدعاست. برای نمونه از این آثار می توان نام برد:

۱ - منظومه اعتقادنامه در اصول عقاید اسلامی و عقاید اشاعره که در منظومه سلسله الذهب وی آمده است.

۲ - کتاب شواهد النبوه به زبان فارسی که در حقیقت تکمله نفحات الانس اوست.

۳ - کتاب لویح به نظم و نثر در سیر و سلوک صوفیه، که آن را به جهان شاه قره قویونلوی ترکمان، سلطان آذربایجان و همدان هدیه کرده است.

۴ - کتاب ارکان حج به فارسی و عربی، پیرامون مناسک حج و عمره طبق مذاهب اربعه اهل سنت.

۵ - کتاب اشعه اللمعات به فارسی در سیر و سلوک، که شرح لمعات نگاشته فخرالدین عراقی همدانی است، و آن را به درخواست امیرعلی شیرنویی در یک مقدمه و بیست و هشت لمعه فراهم آورده است.

۶ - کتاب نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص به فارسی و پیرامون اصطلاحات اهل سلوک است. نقش الفصوص مختصری از فصوص الحکم است که محیی الدین ابن عربی آن را به انجام رسانیده و جامی ضمن شرح آن از اقوال شارحان دیگری چون صدرالدین قونوی، شیخ مؤیدالدین جندی و شیخ سعدالدین سعید الفرغانی بهره جسته است.

۷ - کتاب لوامع فی شرح الخمریه است که جامی قصیده معروف به خمریه سروده عمر بن ابی الحسن حموی مصری مشهور به ابن فارض را به صورت شعر به فارسی

ترجمه کرده و به سال ۸۷۵هـ. ق از تألیف آن فراغت یافته است.

۸ - کتاب تجنیس خط، منظومه ای است در ترجمه واژه های عربی مانند نصاب الصّبیان سروده ابی نصر فراهی.

۹ - کتاب الوافیه فی علم القافیه به زبان فارسی در شناخت حروف قافیه.

۱۰ - کتاب نفحات الأُنس من حضرات القدس، که کتاب طبقات الصوفیه تألیف خواجه عبدالله انصاری انگیزه نگارش آن بوده است.

۱۱ - کتاب بهارستان به شیوه و سبک گلستان سعدی که به نثر و نظم نگاشته و مسائل اخلاقی را در آن بیان کرده است. جامی این کتاب را به نام فرزندش ضیاءالدین یوسف تألیف کرده است.

و آثار دیگری که شرح آن ها به تفصیل خواهد انجامید ولی فهرست وار مروری بر آن ها خواهیم داشت:

کتاب های: حلیه حُلل، چهل حدیث، سخنان خواجه محمّد پارسا، شرح رباعیات، الرّساله النائیّه، منشآت، تفسیر قرآن، رساله عروض، رساله موسیقی، مناقب جلال الدین بلخی، مناقب خواجه عبدالله انصاری، رساله ای در وجود، رساله ای در تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکیم (۱) و از آن جمله دیوان اشعار و مثنوی هفت اورنگ اوست.

منظومه هفت اورنگ حاوی هفت مثنوی است با عناوین:

۱ - مثنوی سلسله الذهب که حاوی سه دفتر است و بر وزن: فاعلاتن مفاعلتن فعلن.

۲ - مثنوی سلامان و آبسال بر وزن رَمَل مسدّس محذوف، که آن را به نام امیر یعقوب ترکمان آق قویونلو سروده است. اصل این داستان بیدلانه، یونانی است و در کتب فیلسوفان اسلامی: ابن سینا، فخرالدین رازی و نصیرالدین طوسی نیز آمده است.

۳ - مثنوی تحفه الأحرار به شیوه مخزن الأسرار حکیم نظامی و مطلع الأنوار امیر خسرو دهلوی است و آن را به نام ناصرالدین عیدالله نقشبندی سروده و دارای ۲۰ «مقاله» است.

۱- مقدمه مثنوی هفت اورنگ، به قلم مرتضی مدرس گیلانی، ص ۱۹ تا ۲۴.

۴ - مثنوی سبحة الابرار که پیرامون مسائل اخلاقی است و ۴۰ «عقد» دارد.

۵ - مثنوی یوسف و زلیخا که آن را به سال ۸۸۸ هـ. ق به نظم کشید.

۶ - مثنوی لیلی و مجنون که جامی آن را به سال ۸۸۹ هـ. ق در ۳۸۶۰ بیت سروده است.

۷ - مثنوی خرد نامه اسکندری، در نصایح و حکمت عملی در وزن متقارب مُثَمَّن (۱).

ابیات برگزیده زیر را از منظومه هفت اورنگ او، در ستایش رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) برگزیده ایم:

(جامی!) از گفت و گو ببند زبان *** هیچ سودی ندیده، چند زیان؟

شیوه گوشه گیری از سر گیر *** گوشه دامن پیمبر گیر

روح دل، در بقای سرمد باش *** نقد جان، زیر پای احمد باش

لوح تعلیم، ناگرفته به بر *** همه زاسرار لوح داده خبر

قلم و لوح بودش اندر مشت *** زان نفرسودش از قلم انگشت

آن که شق القمر کند چو قلم *** به قلم گر نبرد دست، چه غم؟

از گنه گشت دفترش همه، پاک *** ورقی گر سیه نکرد چه پاک؟

جان او، موج خیز علم و یقین *** سر «لا رَیْبَ فِیْهِ» این ست این

بود هم بحر مکرمت، هم کان *** گوهرش «كَانَ خَلْقَهُ الْقُرْآنَ»

«قُمْ فَأَنْذِرْ» حدیث قامت او *** «فَأَسْتَقِمْ» شرح استقامت او

صبح رویش ز «وَالضُّحَى» أَوْضَحَ (۲) *** مُنْشَرِحَ (۳) صدرش (۴) از «أَلَمْ نَشْرَحْ»

كُحْل «ما زاغ» سرمه بصرش *** «ما طغی» وصف پاکی نظرش

رانده بالا ز همت والا *** رَخِش «أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا»

وصف (۵) خُلق کسی که قرآن است *** خلق را، وصف او چه امکان است؟

-
- ۱- مقدمه مثنوی هفت اورنگ، به قلم مرتضی مدرس گیلانی، ص ۲۷ تا ۳۳.
 - ۲- اَوْضَح: واضح تر، آشکارتر.
 - ۳- مُنْشَرِح: باز، با طراوت و شکوفا.
 - ۴- صَدْرش: سینه اش.
 - ۵- وَصَف: مدح، ستایش. در اینجا باید این کلمه را به معنای ستایش گر (واصف) گرفت تا در معنی شعر خلل وارد نشود.
 - ۶- تَحِيَّتِي: سلام و درودی.
 - ۷- هفت اورنگ، سلسله الذهب، ص ۹ و ۱۰.

جامی در مثنوی تحفه الابرار، پنج نعت درباره پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) دارد و ما به نقل ابیاتی از پنجمین نعت او بسنده می کنیم:

ای عربی نسبتِ اُمی لقب *** بنده تو، هم عجم و هم عرب

گرد سرت، ابطحی و یثربی *** خاکِ درت، مشرقی و مغربی

تیغ عرب زن، که فصاحت تو راست *** صید عجم کن، که ملاحظت تو راست

گر به قلم، غالیه سا نیستی *** یا به خط، انگشت نما نیستی

چون ز تو خوانند و نویسند هم *** گر تو نخوانی، نویسی، چه غم؟

از تو سیه راست سفیدی امید *** به که سیاهی نهی بر سفید

خواندنت این بس که سخن رانده ای *** دور روان را به خدا خوانده ای

گوش جهان گاهِ خدا خوانی ات *** [درج \(۱\)](#) گهر شد ز سخنرانی ات

لعل لبث چون شکر افشان کند *** کشور جان را شکرستان کند

طوطی طبعم که ثنا خوان توست *** در هوس یک شکر افشان توست

آمده ام، با همه آلاشی *** منتظر بخشش و بخشایشی

گویمت: ای خواجه! فقیریم بین *** عجز و نگونساری و پیریم بین [\(۲\)](#) ...

این ابیات را از سبحة الابرار او برگزیده ایم:

ای قمرِ طلعتِ مکنی مطلع *** مدنی مهدِ یمانی بُرَق

شقه بُرَق تو، برق افروز *** لمعه برق رخت، بُرَق سوز

لیله القدر ز مویت، تاری *** وَحی مُنزل ز لبث، گفتاری

«قاب قوسین» عیان ز ابرویت *** نفس «حم»، خم گیسویت

با تو آنان که در جنگ زدند *** دُرَج یاقوت تو را، سنگ زدند

گوهرین جام لبّت را خستند *** ساغر دولت خود بشکستند

۱- دُرَج: صندوقچه جواهرات و سنگ های قیمتی.

۲- هفت اورنگ، تحفه الأحرار، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

رخنه افتاد از آن حيله گران *** در صف گوهر صافى گهران
 سيلک دندانّت به خون پنهان شد *** رشته لؤلؤتر، مرجان شد
 کس نکرده ست ز دل سنگيني *** دُرّ پاکيزه بدین رنگيني
 حلم تو بود بلی کوه شُکوه *** کی ز یک سنگ فرو ریزد کوه؟
 گر از این کوه، صدایی برسد *** هر گدایی، به نوایی برسد
 گر بر آری به شفاعت نفسی *** بگشاید گره از کار بسی
 تا به خواب اجل ای گوهر پاک *** خوابگه ساختی از بستر خاک
 فلک از غیرت خاک آشفته ست *** «لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» گفته ست
 ورنخواهی که ز اقلیم بقا *** آوری روی بدین شهر فنا
 تازه کن عهد نکوعهدی را *** ده ولی عهدی خود، مهدی (عج) را
 علمش بر حرم بطحا زن *** تیغ قهرش به سر اعدا زن
 مهد عیسی، ز سر چرخ برین *** گستران، در ستم آباد زمین
 بار دجال و شان بر خرنه *** به بیابان عدم، سر در ده
 عاصیان، بی سر و سامان توآند *** دست امید به دامان توآند
 خاصه (جامی) که کمین بنده توست *** چشم گریان به شکر خنده توست
 بهره ای نیست ز طاعت وری اش *** لب بجنابان به شفاعت گری اش
 بو که نقد خود ازین ورطه بیم *** برد از رهزنی دیو، سلیم (۱)

* * *

از مثنوی یوسف و زلیخای جامی این ابیات را انتخاب کرده ایم:

محمد كِش قلم چون نامور ساخت *** زميمش حلقه طوق كمر ساخت

خط لوح عدم زان حرف، حك شد *** از آن سر حلقه مُلك مُلك شد

تواند شد ز سرّ حالش آگه *** خرد با جمله دانش؟ حاشَ لله!

۱- سلیم: در اینجا به معنای به سلامت. رك: هفت اورنگ، سبحة الأبرار، ص ۴۵۴ تا ۴۵۶.

درین دیر مسدّس زوست روشن *** مثنّن روزنی از هشت گلشن
 چو پای آراست از خلخالِ دالّش *** سر دین پروران شد پایمالش
 چه نام است این که در دیوان هستی *** بر او نگرفته نامی پیشدستی؟
 خدا بر سروران، سرداری اش داد *** ز خیل انبیا، سالاری اش داد
 ز سایه بود برتر پایه او *** زمین و آسمان در سایه او
 تنش را بود جان پاک، مایه *** ندید از جان کسی بر خاک، سایه
 فلک همچون زمین چون سایه دارش *** ندید، افتاد در پا سایه وارش ...
 دوی جام (جامی) درد او باد! *** دلش همواره غم پرورد او باد(۱)!

* * *

از منظومه لیلی و مجنون وی، این ابیات را برای ثبت در این اثر برگزیده ایم:

ای صدر نشین تخت کونین *** تخم و ثمر درخت کونین
 ای اوّل فکر و، آخر کار *** ای قبله هفت و زبده چار(۲)
 چو روی بدین دیار کردی *** وین هفت شتر(۳) قطار کردی
 شد عرش بدان بزرگواری *** فرش تو، درین شتر سواری
 از پای شتر، نشانه در راه *** مهر است یکی و، دیگری ماه
 عیسی که به خر(۴) نشسته خوش بود *** پیش شترت مهارکش بود
 ای ناقه تو به سرخ مویی *** داده به دو کون، سرخ رویی
 رنگش که عجب شفق نسق بود *** خورشید رخ تو را، شفق بود ...
 ای از تو به وعده شفاعت *** خرّم، دل مفلسان طاعت

ما دولت طاعت از تو داریم *** امید شفاعت از تو داریم

دل، گنجِ نوالِ توست ما را *** سر در ره آلِ توست، ما را

زان در که بر آید از تو کاری *** بر ما بگشای خشتِ واری (۵) ...

۱- هفت اورنگ، یوسف و زلیخا، ص ۵۸۳ و ۵۸۴.

۲- یعنی: ای قبله هفت آسمان و چهار عنصر عالم خاکی.

۳- هفت شتر: کنایه از هفت آسمان.

۴- در متن: به جز آمده، که مسلماً اشتباه چاپی است.

۵- هفت اورنگ، مثنوی لیلی و مجنون، ص ۷۵۳ و ۷۵۵.

و با این ابیات که از آخرین منظومه هفت اورنگ: خرد نامه اسکندری انتخاب شده، سخن را درباره عبدالرحمن جامی به پایان می‌بریم:

سرِ سروران، تاج آزادگان *** سپهدار خیل فرستادگان

به حکم شریعت، طریقتِ اساس *** به نور طریقت، حقیقتِ شناس

جهان را مطاع و خدا را مطیع *** اسیران روز جزا را، شفیع

محمد که شمع ازل، نور اوست *** قلم، اولین حرف منشور اوست ...

تن پاکش از ظلمت سایه، دور *** زمین از فروع رخس، غرق نور

دریغ آمدش سایه از فرش خاک *** از آن سایه انداخت بر عرش پاک

گذشت از سپهر برین پایه اش *** که تا عرش، آساید از سایه اش (۱)

و در ادامه از معراج نبوی (صلی الله علیه و آله) سخن به میان می‌آورد و به شرح ماجرای آن ذات نازنین می‌پردازد:

شبی کز شرف غیرت روز بود *** کواکب در او، گیتی افروز بود

تو گویی درین گنبد دلفروز *** ز مشکینِ مشبک همی تافت روز ...

رسید از سر سدره، روح الامین *** رسانید ز اوج فلک بر زمین

بُراقش به جستن چو رخشنده برق *** یکی شعله از نور، پا تا به فرق ...

پیمبر بر آن بارگی (۲) شد سوار *** چو برگ سمن بر نسیم بهار

عنان عزیمت ز بطحا بتافت *** به یک دم ز بطحا به اقصی بتافت ...

بُراقش، قدم بر سر ماه زد *** پی مقدمش، ماه خرگاه زد

ز حدّ جهت، پای بیرون نهاد *** قدم از حد هر کس، افزون نهاد

بدید آن چه موسی بچُست و ندید *** شنید آن چه موسی چنان کم شنید

دل پاک او، مخزن راز گشت *** فقیر آمد، اما غنی باز گشت

ازین بام نه پایه آمد فرو *** به گوهر، گرانمایه آمد فرو (۳) ...

۱- هفت اورنگ، مثنوی لیلی و مجنون، ص ۹۱۵ و ۹۱۶.

۲- بارگی: مرکب.

۳- هفت اورنگ جامی، به تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، تهران، انتشارات سعدی، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۹۱۶ و

۹۱۷.

بخش هشتم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده دهم

اشاره

اگر چه در سده دهم هجری با تعداد بیشتری از انواع شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در قلمرو زبان فارسی مواجه هستیم ولی آثار آفریده شده در این حوزه از شعر آیینی به لحاظ کیفی از غنای کمتری نسبت به سده نهم برخوردارند، و ما سعی خواهیم کرد از سخنورانی در این سده یاد کنیم که اشعار نبوی (صلی الله علیه وآله) آنان از نظر ساختاری و محتوایی متین تر و رنگین تر از آثار هم گنان آن ها در این مقطع تاریخی باشد:

۱- بابا فغانی شیرازی

۱- بابا فغانی شیرازی (متوفای ۹۲۵ هـ. ق) در نیمه دوم سده نهم در شیراز به دنیا آمد. آن چه از مطالب سام میرزای صفوی و تقی الدین اوحدی برمی آید این است که وی در آغاز نزد برادر خود به شغل کارگری مشغول بوده و در جوانی از تخلص شعری (سکاک) استفاده می کرده ولی در دیوان او به شعری با این تخلص بر نمی خوریم، شاید بعدها با تغییر تخلص این گونه اشعار به (فغانی) آن ها را در دیوان شعری خود لحاظ کرده باشد (۱).

بابا فغانی به هنگام اقامت در شیراز اغلب اوقات خود را به عیش سپری می کرد و

۱- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۹.

هنگامی که در آستانه سی سالگی قرار گرفت، قدم در راه سفر نهاد و در هرات با عبدالرحمن جامی (متوفای ۸۹۸ هـ - ق) آشنا شد و اشعار وی مورد عنایت جامی قرار گرفت، ولی طبق نوشته تقی الدین اوحدی سبک شعری بابا فغانی نه تنها مورد پسند شعرای نواحی خراسان قرار نگرفت، بلکه به تمسخر اشعاری را که معانی دیر بابی داشتند فغانیانه می گفتند (۱)!

بابا فغانی از هرات به آذربایجان رفت و در آن جا مورد عنایت سلطان یعقوب قرار گرفت و در دربار او با شعریایی مانند: بابا نصیبی، بابا شهیدی قمی، بنایی هروی، حیرانی قمی، مطیعی بلخی، همایون اسفراینی، انصاری قمی، امیر مقبول و اهلی شیرازی آشنا شد.

وی در آذربایجان نیز مانند زادگاه خود به عیش و عشرت نشست و دیوانی که از اشعار خود ترتیب داده بود، در جریان یکی از جنگ ها به غارت سپاهیان دشمن رفت. از این ماجرا به بعد بر پریشانی احوال او افزوده شد و طی نامه ای از برادر خود در شیراز درخواست کرد تا آن مقدار از اشعار او را که به آن ها دسترسی دارد، نگاشته و برای او بفرستد، و دیوانی که فعلاً از اشعار وی در اختیار اهل سخن است پس از مرگ بابا فغانی تنظیم شده است (۲).

وی پس از مرگ سلطان یعقوب در شمار درباریان رستم بیگ درآمد ولی چون خطّه آذربایجان در آن هنگام در معرض هرج و مرج شدید قرار گرفته بود، شعرای مقیم در آنجا هر یک به سویی رفتند و بابا فغانی نیز پس از حدود ۱۷ سال اقامت در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان مجدداً رهسپار شیراز شد و پس از چندی اقامت در زادگاه خود به جانب خراسان سفر کرد و در ابیورد اقامت گزید، و سرانجام در پایان عمر زودگذر خود از کرده خویش پشیمان شد و در محضر خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی از عرفای آن روزگار توفیق توبه و ارشاد یافت و در شهر مقدس مشهد متوطن شد و از ناحیه حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) عنایت خاصی به او مبذول شد و به اشراقات باطنی دست یافت و قصیده فاخر رضوی خود را در همین هنگام سرود که با

۱- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۱۰ و ۱۱.

۲- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۱۳ و ۱۴.

این مطلع رنگین آغاز می شود:

خطی که یک رقمش آبروی نه چمن است *** نشان خاتم سلطان دین ابوالحسن است (۱).

بنا به نوشته مرحوم هدایت در ریاض العارفین کارگزاران آستان قدس رضوی در اندیشه تهیه سجعی برای مهر آن آستان مبارک بودند تا نامه ها را به آن مزین کنند. یکی از متولیان آستانه مقدس در عالم خواب به محضر امام رضا (علیه السلام) مشرف می گردد و امام به او می فرمایند:

[... صباح به خارج شهر روید که پیاده ژولیده ای با سر و پای برهنه می آید، و قصیده ای در مدح ما گفته که مطلع آن به جهت سجع مهر مبارک مناسب است. حسب الامر علی الصّباح به استقبال رفته، بابا را دیدند و شناختند و به عنایت بی غایت حضرت نواختند. داخل شهر شده مطلع قصیده او را سجع مهر مبارک کردند، و بابا از برکت آن مجاورت از اهل ایمان و ایقان شد.] (۲)

[عارف شیرازی گوید: بالفعل (سنه ۱۰۸۷ هـ - ق) که سال تألیف لطایف الخیال است، این بیت نقش خاتمی است که در آن آستان مایک پاسبان زیارت نامه های زوّار به آن مزین می گردد.] (۳)

وی سرانجام به سال ۹۲۵ هـ - ق در مشهد جان به جان آفرین تسلیم می کند و در همان جا به خاک سپرده می شود ولی مزار او معلوم نیست در کجای شهر قرار دارد (۴).

بابا فغانی در سخن صاحب سبک است و برخی سبک وقوع را از متفرعات سبک او دانسته اند و گروهی شیوه او را زمینه ساز به وجود آمدن این سبک معرفی کرده اند.

بسیار از غزل سرایان از شیوه شعری او پیروی کرده اند مانند: وحشی بافقی (متوفای ۹۹۱ هـ - ق)، نظیری نیشابوری (متوفای ۱۰۲۱ هـ - ق)، ولی دشت بیاضی (متوفای ۹۷۹ هـ - ق)، ضمیری اصفهانی (متوفای ۹۸۵ هـ - ق)، حکیم شفایی (متوفای ۱۰۳۷ هـ - ق)، عرفی شیرازی (متوفای ۹۹۹ هـ - ق) و محتشم کاشانی

۱- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۱۸ و ۱۹.

۲- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۲۳.

۳- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۲۳.

۴- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۲۵.

(متوفای ۹۹۶ هـ - ق).

غزلسرایان دیگری نیز با مبالغه در پیروی از سبک بابا فغانی و شکار مضامین بدیع و رنگین از ساختار متین لفظی شعر غافل ماندند و تنها نازک خیالی را در شعر باب کردند که به تدریج به ایجاد سبک شعری جدیدی منجر شد که به سبک اصفهانی معروف شد زیرا خاستگاه این شیوه شعری شهر اصفهان بود ولی بعدها در دوره صفویه و بی اعتنایی دربار صفوی به امر شعر و شاعری بسیاری از این شاعران به دیار هند کوچ کردند و این سبک نو ظهور را در آنجا کمال بخشیدند و از این روی به سبک هندی نیز معروف شد. صائب تبریزی (متوفای ۱۰۸۷ هـ - ق)، جلال اسیرتهرانی (متوفای ۱۰۴۹ هـ - ق)، خواجه حسین ثنایی (متوفای ۹۹۶ هـ - ق)، کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۶۱ هـ - ق)، ظهوری ترشیزی (متوفای ۱۰۲۵ هـ - ق)، ملک قمی (متوفای ۱۰۲۵ هـ - ق)، زلالی خوانساری (متوفای ۱۰۳۱ هـ - ق)، شوکت بخارایی (متوفای ۱۱۰۷ هـ - ق) و طالب آملی (متوفای ۱۰۳۷ هـ - ق) از چهره های برتر این سبک شعری اند (۱).

ایاتی از دیوان بابا فغانی شیرازی را که به شمیم دل انگیز نبوی (صلی الله علیه و آله) معطر است برای ثبت در این اثر برگزیده ایم:

تا جهان بحر و سخن گوهر و انسان صدف است *** گوهر بحر سخن مدحِ شاه نجف است ...

سامع مدح علی باش نه افسانه غیر *** صدف گوهر شهوار نه جای خُزف است ...

علم او، نور شناسایی خورشید بقاست *** سرّ او، آینه «لوکُشف» و «مَنْ عَرَف» است ...

شمع ایوان تو، ایمن ز دم باد صباست *** ماه اقبال تو، ایمن ز کسوف و کَلَف است

۱- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۲۶ تا ۳۰.

بر تو از احمد مختار صلوت است و سلام *** بر تو از مبدء فیاض، درود و تَحْف است ...
سوز گفتار (فغانی) دل کوه آبله ساخت *** این هنوز از جگر سوخته اش تاب و تَف است (۱) ...

* * *

بر کاینات آن چه یقین فرض و واجب است *** مهر و محبت اسدِ الله غالب است ...
قدر علی ز صاحب معراج باز پرس *** تا روشنت شود که در اعلی مراتب است
گر افضلیت است، اَتَمَّ (۲) افاضل است *** و ر اَقْرَبِیت است، اَقْرَب (۳) اَقْرَب (۴) است ...
بر خود مساز مذهب هفتاد و دو دراز *** یک رنگِ آل باش که اصل مذاهب است
در مدح حیدر، آن چه خدا و رسول گفت *** راجع به ذات مهدی صاحب مَوَاهِب است
هم نشأه نبی و ولی، صاحب الزمان *** شاهی که فتح و نصرتش از این دو جانب است ...
واثق (۵) به عضو توست (فغانی) که از خطا *** عنوان نامه عملش: عبد مُذْنِب است (۶) ...

* * *

باغ جهان و هر چه درین قصر نُه در است *** یک سر طفیل حیدر و، اولاد حیدر است ...

۱- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۱۲ تا ۱۴، ابیاتی برگزیده از یک قصیده مناقبی علوی سروده بابا فغانی.

۲- اَتَمَّ: کامل ترین.

۳- اَقْرَب: موقرترین، متین ترین.

۴- اَقْرَب: نزدیکان.

۵- واثق: امیدوار.

۶- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، ص ۱۵ و ۱۶، ابیاتی از یک قصیده مناقبی علوی سروده بابا فغانی.

از جلوه جمال علیّ دارد آب و رنگ *** هر گل که در ریاض بقا سایه گستر است ...
خواننده در مدینه علمش همی رسول *** دولت در آن سری که هواخواه این در است ...
بهر عیار بوته گدازان کوی فقر *** مهر علیّ و آل چو گوگرد احمر است ...
از طاعت دو کون فرون تر نهاده اند *** فضلی که در محاربه عمرو (۱) و عنتر (۲) است ...
دارد خدا میان تو و ابن عمّ تو *** سَرّی که در میان کلیم و برادر (۳) است ...
هر بیت ازین قصیده که شمعی است دلفروز *** پروانه خلاصی ام از هول محشر است ...
بعد از ادای نام خدا و رسول باد *** نام بزرگوار تو کان سگّه بر زر (۴) است (۵)

* * *

ای آمده در گلشن جان، نخل تو واحد *** اثبات دویی بر الف قدّ تو زاید ...
بی نور ولایت نبود شمع نبوّت *** هم قول رسول است درین نکته مؤیّد
در یک نظر، از ذره به خورشید برد راه *** آن را که شود جذبه مهر تو مساعد
عیسی نفسان بر سر خوان: «أَنْ أَمْلَحَ» (۶) *** از چاشنی نطق تو گیرند فواید ...
در گردن جان، حجله نشینان سخن را *** از سلسله گوهر وصف تو قلائد (۷)

* * *

ای رخ فرخنده ات خورشید ایوان جمال *** قامت نورانی ات، شمع شبستان خیال

۱- عمرو و عنتر: نام دو تن از پهلوانان نامی عرب که به شمشیر امیرمؤمنان علیّ (علیه السلام) هلاک شدند.

۲- عمرو و عنتر: نام دو تن از پهلوانان نامی عرب که به شمشیر امیرمؤمنان علیّ (علیه السلام) هلاک شدند.

۳- برادر: کنایه از حضرت هارون (علیه السلام) که برادر و جانشین حضرت موسی (علیه السلام) بود.

۴- در متن: برز است، که اشتباه چاپی است.

۵- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، ص ۲۱ تا ۲۳، ابیاتی برگزیده از یک قصیده مناقبی علوی.

۶- اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله) که در مقایسه خود با حضرت یوسف (علیه السلام) در پاسخ سؤال کننده

فرمودند که: او زیباتر از من ولی من نمکین تر از اویم.

۷- قلائد: جمع قَلَّادَه. رک: دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، ص ۲۸ و ۲۹، ابیاتی برگزیده از یک چکامه مناقبی علوی.

هُدُودُ فَرخندهٔ فال طَرْفِ بامت جبرئیل *** بلبَلِ دستانسرای باغِ اسلامت، بلال
 گاهِ اعجازِ کلام، از لفظِ گوهرِ بارِ خویش *** داده‌ای صد ره فصیحانِ عرب را گو شمال ...
 بود در لوحِ ازل، آدمِ مجرّد چون الف *** مُنْضَم از نامِ محمّد گشت با وی میم و دال ...
 تا سرِ خوانِ نبوت را ولیِ نعمت شدی *** شد خلیل از انتظارِ مَقدمت همچونِ خلال ...
 نور این عَمِّ تو، نبوّد جدا از نور تو *** در میانِ یکدلانِ رسمِ دویی باشد مُحال ...
 یا حَبیبَ اللَّهِ به حَقِّ مهر این روشندان(۱) *** کز دعا روز جزا خلقی رهانند از وبال
 از کمال و رحمت و احسان، مَنِ در مانده را *** دستگیری کن که هستم غرقه بحر ضلال(۲) ...

* * *

قسم به خالق بی چون و صدر بدرِ اَنام *** که بعدِ سَیدِ کونین، حیدر است امام
 امام اوست به حکمِ خدا و قولِ رسول *** که مستحقِ امامت بود به نَصِّ کلام ...
 من آن امام نخواهم که بهر باغِ فدک *** کند ز ظلم به فرزندِ مصطفی، ابرام
 من آن امام نخواهم که آتشِ افروزد *** بر آستانهٔ کَهِفِ اَنام و صدرِ کرام ...
 خَسی اگر بگزینند ناکسان از جهل *** مطیع او نتوان شد به اعتقادِ عوام(۳) ...
 برای آشنایی بیشتر با شرح احوال و آثار بابا فغانی می توان از این منابع استفاده کرد:

مقدمه دیوان بابا فغانی شیرازی به قلم احمد سهیلی خوانساری، ص ۸ تا ۳۵، تاریخ

۱- بابا فغانی در این جا اشاره به ذوات مقدس حضرات ائمه اطهار(علیهم السلام) دارد که در این قصیده به مناقب آنان نیز پرداخته است.

۲- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، ص ۳۹ تا ۴۲، ابیاتی برگزیده از یک قصیده مناقبی در مدیحت ائمه اطهار(علیهم السلام).

۳- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، ص ۴۶، ابیاتی برگزیده از یک چکامه مناقبی علوی.

ادبیات ایران، هرمان اته، ص ۱۹۲ / تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۷۵ / مجالس النفاثس، ص ۳۰۷ / مجالس
المؤمنین، ج ۲، ص ۶۸۹ / ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۳۵ / ریاض العارفین، ص ۱۹۳ / هفت اقلیم رازی، ج ۱، ص ۲۱۹ / تذکره
آتشکده آذر، ص ۲۹۸ / دویت سخنور، نظمی تبریزی ص ۳۰۰ تا ۳۰۳.

۲ - بدرالدین (هلالی) جغتایی

۲ - بدرالدین (هلالی) جغتایی (مقتول به سال ۹۳۶ هـ - ق) از غزل سرایان چیره دست و نامدار زبان فارسی است.

هلالی در استرآباد از توابع خراسان به دنیا آمد ولی چون نیاکان وی از تُرکان جُغتایی بودند به جُغتایی مشهور شده است (۱).

وی در روزگار سلطان حسین بایقُرا (۹۱۱ - ۸۷۳ هـ - ق) و وزیر ادیب و دانشمند او امیرعلی شیرنوازی می زیست و مورد احترام آنان بود.

این سخنور توانا که در سرودن غزل شیوه بسیار شیرین و پرشور و دلنشینی داشت، هنگامی که ازبکان به خراسان تاختند و آن دیار را به تصرف خود درآوردند، سپاهیان غیرشیعی و متعصب ازبک مردم آن منطقه را به جُرم تشیع از دم تیغ گذرانیدند (۲).

هلالی جغتایی که در میان مردم محبوبیت بسیاری داشت و در ترویج مذهب تشیع بسیار بی پروا بود، در هرات مورد خشم عبیدالله خان ازبک قرار گرفت، و به دستور وی سیف الله نامی او را به قتل رسانید. میرک حسین ماده تاریخ قتل هلالی را، در جمله (گُشت سیف الله) یافته است که ماده تاریخ بسیار مناسب و زبده ای است:

گُشت چون در دست سیف الله کشته در هرات *** زان سبب تاریخ قتلش: (گُشت سیف الله) گُشت (۳)

دیوان هلالی جغتایی تا کنون بارها به چاپ رسیده و قریب به ۴۰۰۰ بیت دارد. در دیوان اشعار وی دو منظومه شیوا وجود دارد که به شاه و درویش و صفات العاشقین موسوم اند (۴)

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۸۳.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۸۳ - ۴۸۴.

۳- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۸۴.

۴- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۸۳.

از اوست:

در نعت سید کاینات (صلی الله علیه وآله)

محمد کیست؟: جان را قُرَّةُ العین *** کمان ابروی بزم «قَابَ قَوْسین»

دو چشم روشن ارباب بینش *** گل بستان سرای آفرینش

دلش از معرفت بر اوج افلاک *** زبانش در مقام «ما عَرَفْنَاک»

از آن می داشت آدم دانه را دوست *** که از جان، خوشه چین خرمن اوست

به کشتی نوح، اگر شد صاحب عهد *** ولی نسبت به او، طفلی ست در مهد

اگر یعقوب ازو بویی شنیدی *** چو گل، پیراهن یوسف دریدی

به جان شد، یوسف مصری غلامش *** عزیز مصر از آن گردید نامش

صد ابراهیم را در آذر انداخت *** صد اسماعیل را، قربان خود ساخت

عصای موسوی را، قدر بشکست *** دم عیسی مریم را، فرو بست

زهی سلطان درویشان عالم! *** به سلطانی و درویشی، مسلم

کشیده از نگین مُلک، انگشت *** فکنده مُهر خاتم را، پس پشت

چو خاتم در عبادت پشت او خَم *** بدو مُهر نبوت، مهر خاتم

چنان با نفس سرکش بود در جنگ *** که پیش او، حصارى ساخت از سنگ...

از آن رو بر قلم نهاد انگشت *** که انگشت ششم عیب است در مُشت!

چو گردون، قُرص مه را در طبق کرد *** برای دعوت اسلام، شق کرد

فتاده سایه زان خورشید رخ، دور *** که با هم راست ناید ظلمت و نور

از آن بالاتر آمد پایه او *** که افتد در تَه پا، سایه او!

همانا سایه را، از پیش رانده *** که دایم در پسِ دیوار، مانده!

دمی کان سرو را بر غنچه تنگ *** رسید از جانب سنگین دلان، سنگ

به خون آغشته شد بر غنچه شبنم *** هنوز آن غنچه لب، خندان و خرم!

زهی دریای لطف و کانِ الطاف! *** تعالی الله چه اخلاق است و اوصاف!

سراسر خاک راهت، جان پاک ست *** خوشا جانی که در راه تو خاک ست

زمین یثرب از فیضت چنان ست *** که او را صد شرف بر آسمان ست

بلی در آسمان ماهی چنین نیست *** در ایوان فلک، شاهی چنین نیست ...

اگر طوفت نبودی قصد افلاک *** نمی گشتند گرد کعبه خاک

فلک چون گردد و وصل تو جوید *** ز سرگردانی ما، خود چه گوید!

به عصیان تا به کی سرگشته باشیم؟ *** ز راه عافیت، برگشته باشیم؟

علی را، هادی راه خدا کن *** به حق، خلق جهان را رهنما کن (۱)

که بی شک، هادی راه خدا اوست *** خلاق را، امام و پیشوا اوست

بده لب تشنگان را روز محشر *** ز لطفت یا علی! از آب کوثر

پناه ما گنهکاران، همین ست *** که نامت رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ ست

ز دست ما نیاید هیچ طاعت *** همین ماییم و، امید شفاعت

شفاعت کن، دری بگشای بر ما *** گرین در، بسته گردد وای بر ما!

چه گفتم؟! وَه تو باری کی پسندی *** که این در، بر گدای خویش بندی

ملولم زین خطا گفتن، چه گفتم؟! *** مرا باید دعا گفتن، چه گفتم؟!!

الهی! تا زمین و آسمان هست *** وز آن پس، تا بهشت جاودان هست

ظلال (۲) رحمت، ممدود بادا! *** «مقام» عزّت «محمود» بادا! (۳)

شرح حال و آثار وی در منابعی از قبیل: تاریخ ادبیات ایران دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۷؛ مقدمه دیوان هلالی جغتایی؛
قاموس الأعلام، ج ۶، ص ۴۷۴۴؛ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۳۱۹؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۱۱۸؛ هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۰۹؛
تذکره آتشکده آذر، ص ۲۴؛ ریاض العارفین، ص ۴۰۱؛ روز روشن، ص ۹۲۷؛ مجالس النّفائس، ص ۲۴۲؛ تحفه سامی، ص
۹۰ آمده است.

-
- ۱- دویست سخنور، نظم‌ی تبریزی، ص ۴۸۴. به نظر می‌رسد که باید «رهنمایی کم» می‌آمد تا در معنی خللی بروز نمی‌کرد.
 - ۲- ظلال: سایه‌ها، جمعِ ظِلِّ.
 - ۳- رک: دیوان هلالی جغتایی، به تصحیح سعید نفیسی.

۳ - حکیم پرتوی لاهیجی

۳ - حکیم پرتوی (متوفای ۹۴۱ هـ - ق) زادگاهش در لاهیجان و نشو و نمای او در شیراز بوده و از سخنوران نکته سنج سده دهم هجری است.

وی در زمانه شاه طهماسب صفوی می زیسته و با پرتوی اسفراینی هم تخلص و هم عصر بوده که از سبک وقوع در سرودن شعر استفاده می کرده و در گمنامی به سر می برده است (۱).

ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی در تذکره میخانه (۲)، ساقی نامه حکیم پرتوی را بهترین سروده در این زمینه موضوعی معرفی می کند و می نگارد:

[... به اعتقاد این بی بضاعت معلوم نیست که تا به غایت کسی به این خوبی ساقی نامه به نظم آورده باشد ... گروهی می گویند که: فردوسی طوسی (متوفای ۴۱۶ هـ - ق) در اول، تخلص خود (پرتوی) می کرده و این ساقی نامه ازوست فامیاً پیش محققان اخبار، این خبر مطلق اعتبار ندارد می گویند از بس که پرتوی این مثنوی را خوب گفته، مردمان حمل بر شعر دانای طوس کرده اند؛ ملخص سخن این که: ابیات این ساقی نامه بلا شبهه از حکیم پرتوی است.] (۳)

حکیم پرتوی با بابا شهید قمی (متوفای ۹۳۵ هـ - ق) و ملا اهلی شیرازی (متوفای ۹۴۲ هـ - ق) همروزگار بوده و در شیراز از محضر ملا جلال الدین محمد دوانی کازرونی (۸۳۰ - ۹۰۸ هـ - ق) استفاده های علمی و عرفانی بسیاری برده و در علوم عقلی و نقلی به منزلت والایی نایل آمده است (۴).

بنا به نوشته امیر مختار در مخزن اخبار، وی بارها به عربستان و حجاز سفر کرده و سرانجام به سال ۹۴۱ هـ - ق در سن هفتاد و یک سالگی در بغداد بدرود حیات می گوید

۱- تذکره میخانه، علامه عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، به تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، نشر اقبال، ۱۳۴۰، ص ۱۲۴.

۲- ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، کار تذکره میخانه را در سال ۱۰۲۸ هـ - ق به پایان برده است.

۳- تذکره میخانه، ص ۱۲۴.

۴- تذکره میخانه، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

و جنازه او در همان جا به خاک سپرده شده و دیوان اشعار او قریب به چهار هزار بیت داشته است (۱).

حکیم پرتوی در ساقی نامه فاخر خود به مناسبت از به پنج تن آل عبا(علیهم السلام) یاد می کند و این ذوات مقدس را در پیشگاه حضرت باری شفیع قرار می دهد تا او را از گناه پاک ساخته و رو سپیدش گرداند:

من و آن می بی غش سینه سوز*** که سازد فروغش شب تیره، روز ...

می بی خمار، آن می احمرست*** که سرچشمه اش ساقی کوثر ست

چه ساقی کوثر، چه بدر منیر!*** چه لاهوت سیر ولایت سریر!

وصی نبی، شرع را زیب و زین*** سپهر کرم، مطلع عالمین ...

غباری بود نه فلک از درش*** زُحَل (۲)، کمترین بنده قنبرش ...

ملایک که بر بام این منظرند*** به بال و پر او همه می پرند ...

از آن دم که شد کیتش بوتراب*** بود خاک را فخر بر آفتاب

نبی کرد از آن نسبت او به خاک*** که ظاهر کند رتبه خاک پاک

بدانند اهل زمین و زمان*** که در خاک مخفی است گنج نهان

همه سرمه سازند از آن خاک در*** چه خیل ملایک، چه خیل بشر ...

نهالی ز باغش: عصای کلیم*** دم عیسی از گلشنش یک نسیم

زمین و زمان هر دو در مشت او*** کلید دو عالم در انگشت او

الهی! بحق نبی بشر*** بحق کرامات اثنی عشر

به پیر مغان و خرابات او*** به بیت الحرام و: مقامات او

به خاک در حضرت میفروش*** که بوی خوشش آورد خون به جوش

به مسند نشینان آن بارگاه*** که بر عرش ساینده طُرف کلاه ...

به طاقین (۳) محراب ابروی دوست *** که روی دلِ هر دو عالم بدوست ...

که: در بزم ساقی کوثر مرا *** طفیل حریفان مهل (۴) بینوا (۵)

۱- تذکره میخانه، ص ۱۲۶.

۲- زُحَل : نام ستاره ای است.

۳- طاقین: دو طاق.

۴- مهل: رها مکن، وا مگذار.

۵- یعنی: در محضر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به طفیلی وجود دوستان آن حضرت، به خویشم وا مگذار و از فیض محرومم مساز.

به گیسوی مشکین آن ماهِ بَدْر *** که در سایه اوست شب های قدر

از آن می چنان کن مرا بیخبر *** که با خویش هرگز نیامیم دگر (۱)

از آن آتشین باده سینه سوز *** چراغ دل (پرتوی) برفروز

ز خاک ره اهل بیتِ علیّ *** دلم را چو آینه کن منجلی

که گرد گلیمی ز آل عبا *** کند رو سفیدم به هر دو سرا

به اندک نمی ز آن سحاب (۲) امید *** گلیم سیاه مرا کن سفید

دو عالم از آن «پنج» (۳) دارد نظام *** به خمس المبارک سخن شد تمام (۴)

توانگر، دلم کن ازین «پنج گنج» (۵) *** مرا جز به میزان (۶) ایشان مسنج

کُتُب خانه دین و ایمان ما *** ازین «خمس» (۷) دارد رواج و بها

به بازوی این «پنج قدسی مآب» (۸) *** توان تافتن (۹) پنجه آفتاب (۱۰)

۱- یعنی: آن قدر از باده محبت و معرفت مست و بیخبرم کن که دیگر به هوش نیامیم.

۲- سحاب: ابر.

۳- پنج: کنایه از پنج تن آل عبا (علیهم السلام).

۴- یعنی به نام مبارک پنج تن آل عبا (علیهم السلام)، ساقی نامه خود را به پایان بردم.

۵- پنج گنج: مراد پنج تن آل عبا (علیهم السلام) است.

۶- میزان: ترازو.

۷- خمس: کنایه از پنج تن آل عبا (علیهم السلام).

۸- پنج قدسی مآب: پنج تن آل عبا (علیهم السلام).

۹- تافتن: پیچیدن.

۱۰- تذکره میخانه، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۴۰.

۴ - مولانا محمد اهلای شیرازی

۴ - مولانا محمد اهلای شیرازی (متوفای ۹۴۲ هـ - ق) از شعرای بزرگ و توانای سده دهم هجری است. وی به سال ۸۵۸ هـ - ق در شیراز به دنیا آمد و به سال ۹۴۲ در سن ۸۴ سالگی در همان جا بدرود حیات گفت و پیکر او در قسمت شرقی مزار لسان الغیب حافظ به خاک سپرده شد.

وی با سخنورانی چون: عبدالرحمن جامی، هلالی جغتایی، بابا فغانی شیرازی، امیدی تهرانی، مکتبی شیرازی، بابا شهیدی قمی و هاتفی خرجردی معاصر بوده است و دیوان اشعار او قریب به پانزده هزار بیت می باشد (۱).

اهلی شیرازی شهرت خود را مدیون مثنوی «سحر حلال» خود است که حدود ۵۳۰ بیت دارد و تمامی ابیات آن علاوه بر صنعت «تجینس» دارای دو بحر عروضی متفاوت و دو قافیه به ظاهر همسان است و در نهایت مهارت و استادی سروده شده.

اگر چه اهلی شیرازی مثنوی سحر حلال خود را با تأثیر پذیری از مجمع البحرین سروده کاتبی نیشابوری آفریده است، ولی سرافرازانه از عهده این آزمون دشوار بیرون آمده است.

مثنوی سحر حلال در کلیات اشعار مولانا اهلای شیرازی پس از مثنوی شمع و پروانه آمده که با این بیت شروع:

ای همه عالم بر تو بی شکوه *** رفعت خاک در تو بیش کوه

و با این بیت پایان می پذیرد:

شرطه شد از همت محمود، باد *** آخر کار همه، محمود باد! (۲)

که آن را می توان در دو وزن عروضی «مفتعلن، مفتعلن، مفتعل» و «فاعلاتن،

۱- کلیات اشعار مولانا اهلای شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۱۳ تا ۱۷.

۲- کلیات اشعار مولانا اهلای شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۶۲۰ تا ۶۵۰.

فاعلاتن، فاعلات، خواند و تقطیع کرد.

اهلی در مثنوی سحر حلال پس از دیباچه ای منشور، به ستایش حضرت باری و مناجات به پیشگاه ربوبی پرداخته، سپس از نعت سید المرسلین (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) سخن به میان آورده است. بعد ضمن بیان سبب نظم اثر و ایراد مطلبی پیرامون «وحی و الهام»، مولانا کاتبی و مجمع البحرین او را ستوده، و پس از مدح شاه اسماعیل و خواجه معین الدین محمد صاعدی به بیان داستانی می پردازد که درباره دو دلداده است: دخترکی به نام «گل» و ملک زاده ای به نام «جم» که سرنوشت دردناک و همانندی دارند و سرانجام با هم در آتش می سوزند و خاکستر می شوند.

در شیعه بودن اهلی شیرازی هیچ تردیدی نیست و تذکره نگاران همگی بر این امر اذعان دارند.

در دیوان وی می توان اشعاری یافت که در اقتضای انوری ایبوردی، ظهیر فاریابی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، خاقانی شروانی، حافظ، عبدالرحمن جامی، بابا فغانی شیرازی و امیر خسرو دهلوی سروده شد.

کلیات اشعار اهلی شیرازی که به اهتمام آقای حامد ربانی تصحیح و مقابله شده و توسط کتابخانه سنایی به سال ۱۳۴۴ هـ. ق چاپ و منتشر گردیده حاوی این چند بخش است:

بخش اول: غزلیات. بخش دوم: قصاید. بخش سوم: ترکیب بندها و ترجیع بندها. بخش چهارم: مخمّسات و مستزاد. بخش پنجم: قطعات. بخش ششم: ماده تاریخ ها. بخش هفتم: مثنوی شمع و پروانه و مثنوی سحر حلال. بخش هشتم: ساقی نامه در قالب رباعی و رباعیات درباره بازی گنجفه، و سایر رباعیات در موضوعات اخلاقی و دینی و عرفانی. بخش نهم: معنیات یا معماهای منظوم. بخش دهم: قصاید مصنوع در ستایش امیر علی شیر نوایی، سلطان یعقوب و شاه اسماعیل صفوی. (۱)

۱- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۸۷۲.

مؤلف هدیه العارفین تعداد تألیفات اهلی شیرازی را ۱۲ اثر دانسته که بسیاری از آن ها در کلیات اشعار او لحاظ شده و بقیه آثار او که در دیوان اشعارش نیست عبارتند از:

ترجمه مواهب الشریعه به فارسی، تحفه السلطان فی مناقب النعمان، زبده الأخلاق، مجمع البحرین و مخزن المعانی. (۱)

ازوست:

ما را چراغ دیده، خیال محمد است *** خرم دلی که مست وصال محمد است

هرگز نبست سایه او نقش بر زمین *** کی نقش بندد آن که مثال محمد است؟ ...

معراج قدر بین که در اوج هوای عرش *** پرواز جبرئیل به بال محمد است ...

فیض مسیح کز دم او مرده، زنده شد *** در گوش جان صدای بلال محمد است

حسن و جمال عالم اگر یافت آفتاب *** یک ذره ز آفتاب جمال محمد است

هنگامه قیامت و غوغای رستخیز *** حرفی ز شرح جاه و جلال محمد است

تعریف حور و خوبی جنت که می کنند *** وصف جمال حسن مآل محمد است

جبریل اگر چه طوطی وحی است و عقل کل *** در مانده در جواب سؤال (۲) محمد است

۱- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴، ص ۱۲ و ۱۳.

۲- در متن آمده: در جواب و سؤال.

مست کمال ساقی کوثر دو کون و، او *** با این کمال، مست کمال محمد است
 اثنی عشر که بحر کمال اند هر یکی *** سرچشمه شان محیط زلال محمد است
 مهدی (عج) که از نعیم بهشتش نواله ای است *** آن بخششی ز خوان نوال محمد است (۱) ...

* * *

صبح سعادت دمید، حق در دولت گشاد *** پرتو مهر علی بر همه عالم فتاد ...
 خواه در اسلام و دین، خواه در ایام کفر *** مشکل هر کس که بود شاه ولایت گشاد ...
 ذات نبی و ولی، هر دو به معنی یکی است *** «لَحْمُكَ لَحْمِي (۲)» بس است قاعده اتحاد ...
 ملک ازل تا ابد وقف نبی و ولی است *** غصب کند هر که هست گر چه نمود (۳) است و عاد (۴)
 وارث نقد نبی گشت ده و دو امام *** یافت خلف از خلف رسم و طریق رشاد (۵) ...

اهلی شیرازی ترکیب بندی دارد در ستایش رسول اعظم اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) در ۱۵ بند
 که هر بندی ۶ بیت دارد به استثنای بند پایانی که در ۱۰ بیت سامان یافته است (۶)، و ما به نقل دو بند اول و دوم آن بسنده می
 کنیم:

کس عزیز من! نشد واقف بر اسرار خدا *** یوسف مصری بود حیران بازار خدا

- ۱- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۴۲۴ و ۴۲۵.
- ۲- اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) درباره امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که فرمود: «لَحْمُكَ لَحْمِي...»
- ۳- نمود: نام قومی که مورد عذاب خدا قرار گرفت.
- ۴- عاد: نام قومی که خشم خدا بر آنان بارید.
- ۵- رشاد: هدایت، راهنمایی، رشد. رک: کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.
- ۶- دیوان اشعار اهلی شیرازی، ص ۵۱۹ تا ۵۲۳.

نور خورشید از شراری بنگری گر واقفی *** زان که از هر ذره تابان است انوار خدا
 بگذر از رنگ یقین و چون صبا بی رنگ شو *** گر گل توحید می جویی ز گلزار خدا
 ز امتحان لطف حق اندیشه کن، وز غم منال *** در مبارز اندکئی غم، لطف بسیار خدا
 ما چه دریابیم ازو، گر در میان نبود نبئی؟ *** طوطی هم صوت ما گویا به گفتار خدا
 خاک ما را کی بود با بحر عزت رابطه *** گر نباشد مصطفی چون ابر رحمت واسطه
 آن که ذاتش شد سبب در نظم عالم، مصطفی است *** فخر عالم آدم آمد، فخر آدم، مصطفی است
 حرف حروف آمد رسل تا نامه پیغمبری *** ختم بر مهر نبوت شد، که خاتم مصطفی است
 قصه جان بخش عیسی را بهل (۱) با مردگان *** کاین نفس، جان بخش بر عیسی مریم، مصطفی است
 رهبر توحید غیر از دیده تحقیق نیست *** سر معراج آن که می داند، یقین هم مصطفی است
 جز به انوار ولایت در نمی یابد کسی *** راز سر پوشیده حق را، که محرم مصطفی است
 شهر علم مصطفی را جز علی، کس در نیافت (۲) *** کی چنان شهری کسی دریافت تا آن در، نیافت (۳)

* * *

۱- بهل: واگذار، بسپار.

۲- در نیافت: پی نبرد، پیدا نکرد.

۳- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۵۱۹.

آن مُبدعی که چشمه نطق از زبان گشاد *** قفل در سخن به کلید زبان گشاد ...
در باغ صنوع او که مجال نظاره نیست *** گر در گشاد، هم کرم باغبان گشاد
مقصود دوست بود رخ آل مصطفی *** از صد هزار گل که درین بوستان گشاد
شاه عرب، چو میل به فتح فلک نمود *** مه را، دو نیمه کرد و در آسمان گشاد
مشکل گشای خلق که از علم «مَنْ لَدُنْ» *** هر مشکلی که بود، به شرح و بیان گشاد
از آستان اوست گشاده در بهشت *** خرم کسی که دیده بر آن آستان گشاد
بعد از نبی، امام به حق مرتضی علی است *** شیری که پنجه اش در خیر، روان (۱) گشاد (۲) ...

ای جان همه جان ها، روح القدسی گویا *** پنهان ز نظر، اما در دیده جان پیدا
در مکه و در یثرب شاهنشاه ذو مویک *** در مشرق و در مغرب، خورشید جهان آرا
عیسای فلک رتبت، موسای ملک همت *** دانا به همه حکمت، در علم نظر بینا
هم مهدی و هم حارث، بی ثانی و بی ثالث *** در علم نبی وارث، عالم به همه اشیا ...

۱- روان: آسان.

۲- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۴۵۱.

از لطف تو شد مشرح (۱)، معنای «أَنَا أَمْلَحُ» (۲) *** مرغان اُولی أَجْنِحُ (۳)، در گلشن تو پیدا ...
 شاهنشاه دین حیدر، شاهی که شعاع خور (۴) *** بنوشته به کلک زر منشور (۵) تو را طغرا (۶) ...
 مهر تو دهد پرتو، کاین زورقِ ماه نو *** گردید سلامتِ رو، بر جنبش این دریا
 ای از همه حال آگه، همراز نبیِّ الله *** با شاه رُسل همره، در منزل «أَوَّادِنِي» (۷) ...

* * *

محمد، شمع (۸) جمع اهل بینش *** چراغ بز نگاه آفرینش
 زهی مجموعه خُلق و مروّت *** که فهرستش بود مهر نبوت
 شکسته طاق کسری از ظهورش *** نشسته آتش گبران (۹) ز نورش
 نبودش سایه، آن خورشید پایه *** که بود او شمع و، شمعش نیست سایه
 از آن آدم ملک را گشت مسجود *** که نور او چو شمعش بر جبین بود
 شب معراج، شمعِ قد برافراخت *** بُراقش همچو برقی بر فلکِ تاخت
 ز شمع وصل او، جبریل در ماند *** وز او پروانه وش بی بال و پر ماند
 در آن دم، عالم و آدم کجا بود *** که نورش شمع بزم کبریا بود؟
 چراغش روشن از نور خدا گشت *** وز و روشن چراغ انبیا گشت
 به مویی گر نگیرد خلق را دست *** کجا از آتش دوزخ توان رست؟
 الا ای پرتو شمع تجلی *** چراغ دیده ارباب معنی

نهان از دیده ها خود کرده تا کی؟ *** چو نور دیده ها، در پرده تا کی؟

مکن در پرده همچون شمع مسکن *** برون آ، تا شود آفاق روشن

چو روشن شد ز نورت چشم انجم *** چرا چون برق گشتی از نظر گم؟

- ۱- مُشْرَح: اسم مفعول از باب افعال از مصدر مجرّد شرح: شرح شده، مکشوف.
- ۲- اَنَا اَمْلَح: اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) که من از حضرت یوسف (علیه السلام) نمکین ترم.
- ۳- مرغان اولی اجنح: کنایه از جبرئیل و فرشتگان، مرغانی که دارای شهپر لاهوتی اند.
- ۴- خور: مخفف خورشید.
- ۵- منشور: فرمان کتبی.
- ۶- طُغْرَا: سرنامه، دیباچه.
- ۷- اشاره دارد به شب معراج حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و عروج ایشان به جایگاه قرب الهی که حتی جبرئیل اجازه حضور در آن مقام را نداشت. رک: کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.
- ۸- این مثنوی از منظومه شمع و پروانه اهلی شیرازی است، و اهتمام شاعر در به کار بردن لفظ «شمع» در غالب ابیات از این جهت است، و الا می توانست از تشبیهات بهتری استفاده کند.
- ۹- گبران: آتش پرستان.

تو شمع بزمگاه لامکانی *** درین فانوسِ سبز (۱) آخر چه مانی؟

چو شمه از نور خود آتش برانگیز *** بسوز این تیره فانوس (۲) و فرو ریز

چو داد اوّل زمان، نور تو پر تو *** تو خود هم مهدی (عج) آخر زمان شو

سوار عرصه دین، همگان کن *** چو شمعش، ذوالفقار آتش فشان کن

عدم کن ظلمت کفر، از ره دین *** به برق تیغ خون ریز شه دین (۳)

احمد مُرسَل، گل این کشته زار *** دشمن او در ره دین گشته زار (۴)

گلبن دین، بلبل معنی سُرای *** ساخته در گلشنِ اعلی، سَرای ...

هر سرِ مویش شب و شب های قدر *** بر زده او بر سرِ خور، پای قدر

زین شبِ مو، رشته جان کوتاه است *** روز امید و شب آن، کوتاه است

مست وی از ساغر جان، باده خوار *** خصم وی از خار غم، افتاده خوار ...

ای شده در خانه جان منزلت *** خانه جان یافته زان، منزلت (۵)

ای شده مهر رخ تو، زین چرخ (۶) *** چرخ از آن، آمده در عین (۷) چرخ

مهر تو، ارزنده بیعت بود *** یوسف آن بنده بیعت (۸)، بود

چشمه خود، طلعت رخشان تو *** یوسفی و صَفوت رخ، شان تو

روی تو، آینه خورشید تاب (۹) *** می برد از ذره نومید، تاب ...

(اهلی) شیرین سخن از مدحت است *** طوطی شکر شکن از مدحت است (۱۰)

از ره مدحت چو شکر خواست او *** دایم از آن، مرغ شکر خاست او

نامه مدحت همه یکسر نوشت *** مدح تو گفت و، غم دل درنوشت (۱۱)

در کف تو، خامه او یا رسول! *** خود نهد این نامه او یا رسول (۱۲)؟

هم شه امروزی و، هم شاه دی (۱۳) *** بر همه عالم، همه دم شاهی

قُرب تو گر از ره آلت (۱۴) بود *** آلت آن، مدحت آلت بود

هر که بر آلت دهد از جان درود *** کشته آمرزش و غفران، درود (۱۵)

۱- فانوس سبز و تیره فانوس: کنایه از آسمان پرستاره و بی ستاره.

۲- فانوس سبز و تیره فانوس: کنایه از آسمان پرستاره و بی ستاره.

۳- کلیات اشعار اهلی، مثنوی شمع و پروانه، ص ۵۷۳ و ۵۷۴.

۴- این مثنوی از منظومه «سحر حلال» اهلی نقل شده که علاوه بر رعایت صنعت «تجنیس» دارای دو وزن عروضی است.

۵- منزلت: جاه و قدر.

۶- زین چرخ: مایه زینت و پیرایه چرخ.

۷- عین: چشم.

۸- بنده بیعت بود: بنده زر خرید توست.

۹- یعنی: روی تو از فرط درخشندگی، خورشید را خجل می کند و او را از شرمندگی آب می سازد.

۱۰- از مدحت است: از مدح و ثنای توست.

۱۱- در نوشت: از یاد برد، به دست فراموشی سپرد.

۱۲- یعنی، نامه «اهلی شیرازی» را خود به پیشگاه شما تقدیم کند یا توسط پیک و قاصدی به محضرتان بفرستد؟

۱۳- دی: دیروز.

۱۴- آلت: وسیله، اسباب.

۱۵- دُرود: درو کرد. رک: کلیات اشعار اهلی شیرازی، مثنوی «سحر حلال»، ص ۶۲۳ و ۶۲۴.

رباعیات نبوی (صلی الله علیه و آله)

گر درد دل از غم جیب است مرا *** غم نیست، که هم غمش طیب است مرا

از فخر جهانیان مرا عار بود *** گر «فقر محمدی (۱)» نصیب است مرا (۲)

* * *

یارب! سگ کوی مقبلی ساز مرا *** آینه ز عشق، منجلی ساز مرا

اقبال جهان، جوی مرا نیست قبول *** مقبول محمد و علی ساز مرا (۳)

* * *

تخمیر نبوت و ولایت، ازلی است *** زان، نور نبی سرشته با نور علی است

برهان ولایت است با هر نبی *** برهان محمد و علی، آل علی است (۴)

* * *

مفتاح در گنج جهان، «ناد علی» است *** معراج دل موحدان، یاد علی است (۵)

وقف است امامت دو عالم به نبی *** من بعد (۶) نبی، علی و اولاد علی است (۷)

* * *

کس سر خدا، بی نبی الله نیافت *** بی مهر علی، هم دل آگاه نیافت

تحقیق بدان که هیچ کس جانب حق *** بی حُب محمد و علی، راه نیافت (۸)

* * *

آن بنده حق، لطف ازل شامل اوست *** کاو مهر محمد و علی، حاصل اوست

خوش خاتم کسی (۹) که چون نقش نگین *** الله و محمد و علی در دل اوست (۱۰)

* * *

خوش وقت شهیدی (۱۱) که به خون خفت و برفت *** چون گل، که کفن به خون پذیرفت و برفت

۱- فقر محمدی: اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): «الْفَقْرُ فَخْرِي».

۲- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۶۸۵.

۳- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۶۸۵.

۴- این رباعی به لحاظ قافیه مشکل دارد و از نام مقدس «علی» دو بار به عنوان قافیه استفاده شده است، مگر آنکه «علی و اولاد علی» را دو نام خاص تلقی کنیم.

۵- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۰۴.

۶- مِنْ بَعْدِ: پس از.

۷- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۰۴.

۸- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۰۴.

۹- خوش خاتمت کسی که: عاقبت کسی به خیر باد که ...

۱۰- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۰۴.

۱۱- خوش وقت شهیدی که: چه حال خوشی دارد شهیدی که، سعادت‌مند است شهیدی که... .

من کشته آن مرده که در راه فنا *** الله و محمد و علی گفت و برفت (۱)

«والتین» به حسن قسم ز معبود غنی است *** «زیتون» به حسین و، این سخن یافتنی است

از قدر بلند، طور سینا است علی *** «هذا البلد الامین» رسول مدنی است (۲)

احمد سبب وجود آدم شده است *** او اول کار بود و، خاتم شده است

مقصود خدا، نبوت و بعثت اوست *** او باعث هستی دو عالم شده است (۳)

معمیات نبوی (صلی الله علیه و آله)

در آغاز بخش «معمیات دیوان اهلی شیرازی» یک قصیده ۱۴ بیتی وجود دارد که به اسامی مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) مزین است. ابیاتی که نام مقدس «محمد» را می توان از آن ها استخراج کرد، این ابیات است:

درج آن در دهان شد جان ما، دل خار خورد *** از حسد، کان در ز صد لؤلؤی عمان خوشتر است ...

محو شد خون دل آخر در دو چشم از برق وصل *** گر چه از شمع جمالش، دیده گریان خوشتر است ...

روز رحمت شد دگرگون، ریخت از دامن چو در *** قطره ها کان هر یک از چشم درافشان خوشتر است ...

پیش چشم، آن ابرو ارمحرابی آرد بر مدار *** چشم ازو (اهلی)! که این از کفر و ایمان خوشتر است (۴) ...

۱- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۰۴.

۲- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۰۴.

۳- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۰۴.

۴- کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۷۶۵ و ۷۶۶.

۵- شاه طاهر دکنی

۵- طاهر انکوانی یا طاهر (انجدانی) معروف به شاه طاهر دکنی (متوفای ۹۵۳ هـ - ق) از عرفای مشهور سده دهم هجری است. وی در اوایل سلطنت شاه اسماعیل صفوی به هند رفته و در دکن مقیم شده و تا پایان عمر در آنجا مانده بود و به شاه طاهر دکنی شهرت یافت (۱).

وی از فرزند شاه رضی الدین حسینی از سادات خواندیّه قزوین بود و این گروه از زمان اولجایتو در سلطانیه قریب به ۳۰۰ سال به ارشاد و هدایت خلق سرگرم بودند (۲).

پس از درگذشت شاه رضی الدین حسینی نوبت ارشاد به فرزندش شاه طاهر رسید ولی شاه اسماعیل صفوی که خود از طریق سلسله های فقری به سلطنت رسیده بود، در صدد برآمد که تسلط تمامی سلسله های فقری خصوصاً سلسله خواندیّه را برچیند. شاه طاهر از طریق میرزا شاه حسین اصفهانی - که نظارت دیوان اعلی را بر عهده داشت و از مریدان وی بود - از جریان امر آگاه شد و برای دور ماندن از توطئه میرجمال الدین محمد استرآبادی (وزیر شاه اسماعیل که با او میانه خوشی نداشت) به وساطت میرزا شاه حسین اصفهانی و کسب موافقت سایر ارکان حکومتی، منصب تدریس را در کاشان برعهده گرفت و زمانی نگذشت که تعداد کثیری از اهالی کاشان پیرامون وی گرد آمدند. همین امر کلائتر کاشان که حضور او را در آن دیار به مصلحت سلطان صفوی نمی دید، طی نامه ای وی را به ترویج مذهب اسماعیلی متهم کرد و شاه اسماعیل فرمان قتل وی را صادر نمود (۳).

وی به محض اطلاع از جریان امر در سال ۹۲۶ هـ - ق، پنهانی و بدون اطلاع به جانب هند رهسپار شد و از طریق بندر جرون (بندر عباس کنونی) ایران را ترک کرد و

- ۱- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۷۹۱.
- ۲- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۷۲۹.
- ۳- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۷۹۲ - ۷۹۳.

چون اطلاع یافت که برهان نظام شاه مشتاق دیدار اوست به جانب او شتافت و به همراه پیرمحمّد شروانی - که در روستای پرنده با وی آشنا شده و از کارگزاران حکومتی برهان نظام شاه بود - به احمدنگر رفته و به خدمت سلطان رسید و در اثر تأثیر نفس قدسی او، برهان نظام شاه به مذهب اثنی عشری درآمد و وکالت خود را به شاه طاهر دکنی سپرد.

وی که برای ارشاد به دیار برار، نزد عماد شاه رفته بود، بیمار شد، به سال ۹۵۳ هـ. ق در همان جا درگذشت و به دستور برهان نظامشاه جنازه وی را به کربلا برده و در جوار حرم سالار شهیدان حسین بن علی به خاک سپردند(۱).

یکی از شعرای معاصر با وی چهار ماده تاریخ وفات او را در کلمات این بیت یافته است:

(عارف اسرار علم)، (کاشف اسرار مُلک) *** (واقف آثار دین)، (مانع اشرار مُلک) (۲)

=۹۵۳ =۹۵۳ *** =۹۵۳ =۹۵۳

ازوست:

قصیده نبوی (صلی الله علیه وآله)

چو عندلیب در آید سحر به ناله زار *** ز خواب ناز کند طفل غنچه را، بیدار

ز شیر ابر شود غنچه سیرو، خنده زند *** به روی ما در بستان، چو طفل پستان خوار ...

درین زمان که زمی لاله را پیاله پُرست *** پیاله گیر به روی بتان لاله عذار

بین در آینه جام، جلوه ساقی *** که بر فروخته چون گل ز تاب می رخسار

بیار باده که مستور نیست از من مست *** رموز عشق، که با کس نکرده اند اظهار

۱- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۷۹۳ - ۷۹۴.

۲- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۷۹۵.

حرام نیست می شوق در پیاله عشق *** به شرط آن که به مستی نماند اسرار
 به یمن همت پیر مغان، خلاص شدم *** ز قید رشته تسبیح و حلقه زُنار ...
 اگر سلوک ره راست آرزو داری *** به راه کعبه قدم از سر صفا بردار
 کدام ره؟! ره شرع احمد مُرسَل *** محمدِ عربی، بحر علم و، کان وقار
 مهی که چرخ کند با هزار مشعل نور *** ز آفتاب رُخش استفاضه (۱) انوار
 گلی که در چمن جان به وصف او هر دم *** شوند نغمه سُر، بلبلان نکته گزار ...
 همیشه مرغ دلم، در کنار ساحل شوق *** نشسته غمزده و تشنه لب چو بوتیمار
 درین خیال که شاید به دستیاری فکر *** ز بحر نعت و ثنای تو تر کند منقار
 ز خوی زشت خود، آزرده خاطر بی حد *** به لوث معصیت، آلوده دامنم بسیار
 مرا، ز نقد بصیرت تهی ست دیده و دل *** مرا، ز اشک ندامت پُرسست جیب و کنار
 به نوک خامه تصویر، مُبدع (۲) قیام *** به صدرِ نامه تقدیر، احمد مختار

۱- استفاضه: طلب فیض کردن، بهره مند کردن.

۲- مُبدع: ابداع کننده، آفریننده، به وجود آورنده چیزهای نو و زیبا.

به زور پنجه خبیر گشای شیر خدای *** به حرمت کف فیاض حیدر کزار

به حق عزت مهدی (عج)، مُطَهَّرٌ طَهْرًا (۱) *** به نور عصمت ذات ائمه اطهار

که: نامه عملم گر چه از گنه سیه ست *** مدد کنی که بشویم به آب استغفار (۲)

* * *

۱- مُطَهَّرٌ طَهْرًا: پاکیزه پاک.

۲- استغفار: طلب آمرزش. رک: کاروان هند، ج ۲، ص ۷۹۸ - ۸۰۰.

۶- شیخ محمد فضولی بغدادی

۶- شیخ محمد فضولی بغدادی (متوفای ۹۶۳ هـ - ق) از شعرای پرآوازه سده دهم هجری است که به سه زبان آذری و فارسی و عربی شعر می سروده و تخلص شعری اش (فضولی) بوده است.

مؤلف ریحانه الأدب درباره وی می نگارد:

[محمد بن سلیمان فضولی، زادگاهش شهر حله، نشو و نمای او در بغداد بوده و از اکابر شعرای قرن دهم هجری به شمار می رفته است. وی دارای طبع شعری روان و وقاد بوده و غالب اشعار پرشور و حال او به زبان ترکی سروده شده است و گاهی نیز به عربی و فارسی نظم سخن می کرده است (۱)].

فضولی، شیعه مذهب بوده و در ستایش آل الله (علیهم السلام) آثار فاخری دارد، و از اشعار مناقبی و ماتمی او می توان به میزان ارادت قلبی اش به ساحت مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) پی برد.

برای نمونه، به این رباعی توجه کنید:

«رباعی»

آسوده کربلا به هر حال که هست *** گر خاک شود، نمی شود قدرش پست

برمی دارند و، سُبْحَه اش می سازند *** می گرداندش از شرف دست به دست (۲)

اشعار فارسی فضولی از روانی و حلاوت خاصی برخوردار است. به این قطعه شعر عنایت کنید:

۱- ریحانه الأدب، ج ۴، ص ۳۴۳ تا ۳۴۵.

۲- در محفل روحانیان، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۶۷.

ای ظریفان شهر! شکر کنید *** که فلک داده است کام شما

با شما نیست نسبتی ما را *** هست برتر زما، مقام شما

ما غلامان ماه رویانیم *** ماه رویان همه غلام شما (۱)

فضولی در اواخر عمر که عراق به دست عثمانی ها افتاده بود، تابعیت کشور عثمانی را پذیرفت. آثاری که از وی بر جای مانده عبارت اند از:

۱. دیوان فارسی فضولی.

۲. رند و زاهد به زبان فارسی.

۳. صحت و مرض به زبان فارسی.

۴. دیوان عربی فضولی.

۵. دیوان ترکی فضولی.

۶. مطلع الاعتقاد به زبان عربی که در مقام اثبات حقایق مذهب امامیه برآمده و مؤلف کشف الظنون بر این نکته پای فشرده است.

۷. شاه و گدا به زبان ترکی.

۸. مثنوی بنگ و باده به زبان ترکی.

۹. حدیقه السُّعداء به ترکی که ترجمه ای است از روضه الشهداء تألیف ملاحسین واعظ کاشفی.

۱۰. مثنوی لیلی و مجنون به ترکی که در شمار بهترین منظومه هایی است که در این موضوع به زبان آذری سروده شده.

۱۱. انیس القلب، قصیده ای است به زبان فارسی با قافیه حرف «ش» و حاوی ۱۰۴ بیت.

۱۲. ساقی نامه (۲) به زبان فارسی و حاوی هفت نشأه.

وی سرانجام در شهر حله - زادگاه خود - بدرود حیات گفت و در کربلا به خاک

۱- در محفل روحانیان، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۱۰.

۲- ریحانه الأدب، ج ۴، ص ۳۴۳ تا ۳۴۵؛ دویت شاعر، ص ۲۹۶ تا ۲۹۹.

سپرده شد. در سال تاریخ در گذشت او در میان تذکره نگاران اختلاف است و به تفاوت از سال های ۹۳۶، ۹۷۰، ۹۷۱ و ۹۷۶هـ. ق به عنوان سال فوت او یاد کرده اند، ولی ظاهراً سال ۹۳۶هـ. ق به صواب نزدیک تر باشد (۱).

از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) اوست:

«رباعی»

یا ربّ به رسالت رسول عربی *** یا رب به حریم روضه پاک نبی

عفوی کن و درگذر ز هر جرم که کرد *** بیچاره (فضولی) از ره بی ادبی (۲)

«مثنوی»

بیا ساقی آن آب کوثر سرشت *** که لب تشنه اوست حور بهشت

به من ده که مدّاح پیغمبرم *** نصیب است البته از کوثرم (۳)

«قصیده»

ماییم درذپرور دنیای بیوفا *** با درد کرده خو، شده مستغنی از دوا ...

اول به سیر عالم علوی نهاده روی *** آخر به طبع سفلی خود کرده اقتدا ...

لیکن امید هست که همچون فروغ صبح *** بگشاید این گره، اثر مهر مرتضی

شاهی کزو نزند دم، نمی شود *** آسان گشودن گره غنچه بر صبا

شاهنشاه سریر ولایت، ولی حق *** سلطان دین، امام مبین، شاه اولیا

اصل تمیز شرع نبی از طریق کفر *** وجه تَفُوق (۴) نبی ما بر انبیا

از ذات پاک او، صدف کعبه پر گهر *** وز فیض خاک او، شرف ارض بر سما

از نسخه کرامت عامش، سیاهه ای است *** شرح شب مبارک معراج مصطفی ...

یا مرتضی! (فضولی) بیچاره بیکس است *** قطع نظر نموده ز آقران (۵) و آقربا (۶)

تا در ریاض حسن و فصاحت (۷) به کام دل *** باشد زبان طوطی طبعم سخن سُرا

روزی مباد این که برای توقّعی *** از من به غیر آل علی سر زند ثنا

در عمر خویش غیر ثنای علی و آل *** از هر چه کرده ایم بیان، توبه رَبَّنَا (۸)!

۱- ریحانه الأدب، ج ۴، ص ۳۴۳ تا ۳۴۵؛ دویت شاعر، ص ۲۹۶ تا ۲۹۹.

۲- دیوان فارسی فضولی، به تصحیح و تحشیه حسیبه مازی اوغلی، ص ۶۷۳.

۳- ابیات برگزیده ای از «نشأه جام پنجم» ساقی نامه فضولی بغدادی، دیوان فارسی وی، ص ۶۹۵.

۴- تَفُوق: برتری.

۵- أَقران: هم گنان، هم رُتبگان.

۶- أَقربا: نزدیکان.

۷- در متن: حسن فصاحت، بدوان واو عاطفه آمده.

۸- دیوان فارسی فضولی، ص ۱۱۵ تا ۱۲۲؛ ابیاتی از یک چکامه شیوایی علوی.

در دیوان فارسی فضولی، چکامه های مناقبی رسا و شیوایی درباره فضایل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وجود دارد که غالباً به رایحه دل انگیز مصطفوی معطر است، به ابیاتی از این نوع قصاید قبلا- مروری داشتیم و اینک نمونه های دیگری را ارایه می کنیم:

منم افتاده چو پرگار به سرگردانی *** متصل (۱) از حرکات فلک چو گانی ...

در عراق عرب امروز منم سلمان (۲) را *** به صفای سخن و حسن فصاحت، ثانی

گر چه در لطف ادا، رتبه سلمانم نیست *** قطره ای را نبود حوصله عمّانی

لیک سلمان همه عمر تلف کرد حیات *** در ثنای نسب فرقه چنگیز خانی (۳)

به همین محرمی، ارباب فراست دانند *** که کرا می رسد از دم زند از سلمانی؟

دارم امید که تا هست به گلزار سخن *** بلبل ناطقه را فرصت خوش الحانی

فضل مدّاحی اولاد نبی را، دایم *** دارد ایزد به (فضولی) حزین ارزانی (۴)

دلی دارم پر از خون چو صراحی از غم عالم *** حریفی کو که پیش او، دلی خالی کنم یک دم ...

دلی مجروح دارم، لیک با کی نیست چون دارد *** جراحت های دل از ذکر شاه اولیا مرهم ...

امیر المؤمنین حیدر، علی بن ابی طالب *** ز هر فاضل به فضل افضل، ز هر عالم به علم اعلم ...

اگر سر رشته مهتر نبودی در کف دوران *** فرو می ریخت نظم هستی این سلسله از هم

تو بودی صاحب معراج را مونس، چه غم دارد *** کسی کاو را چراغ ره تو باشی در شب مُظلم؟ (۵)

۱- متصل: دایم، پیوسته.

۲- مراد شاعر، خواجه مسعود سعد سلمانی (۴۴۰ - ۵۱۵هـ. ق) از شعرای توانای سده پنجم و آغاز سده ششم هجری است که به دستور سیف الدوله محمود حدود ۱۹ سال از بهترین ایام زندگانی خود را در قلعه های «سو» «دهک» و «نای» به سر برد و قصیده شکوه آمیزی که در «حصار نای» سروده در شمار بهترین آثار اوست.

۳- در متن: جنگرخانی آمده.

۴- دیوان فارسی فضولی بغدادی، ص ۱۳۷ و ۱۴۱.

۵- مُظَلَّم: ظلمانی، تیره و تار.

تویی بر انس و جن از یمن قرب مصطفی، حاکم *** تو را زبید سلیمانی که داری آن چنان خاتم
 پیمبر، پایه معراج فضل وحی و قرب حق *** همه دارد، چنان نبود که دارد چون تویی بن عم (۱)
 خدا را، از ظهور خلقت اشیا تویی مقصد *** نبی را در حریم قرب «أُوْذُنِي» تویی محرم
 به میدان ولایت چون به جولان آوری دلدل (۲) *** به گردت کی (۳) رسد همچو ابراهیم را ادهم؟
 تو را مداحم و، کافی است بر من التفات از تو *** ثنای کس نمی گویم، عطای کس نمی جویم (۴) ...
 این قطعه شعر، در قسمت «مقطعات» دیوان فارسی فضولی آمده است:

«قطعه»

حضرت مصطفی به سعی تمام *** خانه شرع را نهاد بنا
 در کمال ثبات و استحکام *** تا قیامت بری ز بیم فنا
 حفظ آن فرض (۵)، بر وضع و شریف (۶) *** ضبط (۷) آن حتم (۸)، بر غنی و گدا
 دور ساز و نگاه دار مدام *** از فساد دو فرقه سفها (۹):
 اول از قول فعل طایفه ای *** که ندارند شمه ای ز حیا (۱۰)
 در دل سخت شان نکرده گذر *** اثر علم و طاعت و تقوا
 خویش را کرده اند داخل آل *** با وجود هزار خبط (۱۱) و خطا
 رخنه ها می زنند بر اسلام *** ز خدا (۱۲) و ز خلق بی سر و پا
 دوم آن جاهلان بی معنی *** که نشینند بر سریر قضا (۱۳)
 خلق را مرجع امور شوند *** حکم رانند مقتضای هوی
 حکم های خلاف شرع کنند *** در هوای زخارف (۱۴) دنیا

- ۲- دُلْدَل: نام مَرَكَب مخصوص امیرمؤمنان عَلِی (علیه السلام).
- ۳- در متن اشتباهاً «بگردد» آمده بود، که اصلاح شد.
- ۴- دیوان فارسی فضولی، ص ۱۴۷ تا ۱۵۰، برگزیده از قصیده شیوایی علوی.
- ۵- فرض: واجب.
- ۶- وَضِیع و شریف: کنایه از مردم تهی مایه و بلند مقدار.
- ۷- ضَبْط: حفظ، نگهداری.
- ۸- حَتْم: لازم، واجب.
- ۹- بَنِیة: اساس، بنا.
- ۱۰- سَفْهًا: جمع سفیه، جاهلان، کم خردان.
- ۱۱- یعنی: بویی از حیا نبرده اند، از حیا بهره ای ندارند.
- ۱۲- حَبِطٌ: اشتباه، لغزش.
- ۱۳- زخدا: به نام خدا.
- ۱۴- سریر قضا: تخت داد خواهی، مسند قضاوت.

روز محشر که حق شود قاضی (۱) *** هر کسی حق خود کند دعوا (۲)

این دو قوم سفیه بد افعال *** که به اسلام کرده اند جفا

تا چه خواهند دید در دوزخ *** به فعالی (۳) که کرده اند جزا (۴)؟

رباعیات نبوی (صلی الله علیه وآله)

کام دل زار ما، روا کن یا رب! *** توفیق سخن، نصیب ما کن یا رب!

ما را به ازین سخنسرا کن یا رب! *** گویا به ثنای مصطفی کن یا رب (۵)!

سادات که نور دیده و تاج سرند *** با فضل و نسب، زبده نوع بشرند

باید که ز راه راست بیرون نروند *** چون امت جدّ خویش را راهبرند (۶)

سید باید چنان که باید، باشد *** در سیرت و صورت آب و جدّ باشد

هر بد فعلی که فعل او بد باشد *** حاشا که ز اولاد محمّد باشد (۷)!

برای آشنایی بیشتر با زندگی نامه و آثار فضولی بغدادی می توان به این منابع مراجعه کرد:

تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۹۴؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۲۱۶؛ طریق الحقایق، ج ۳، ص ۱۹۴؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۱۴؛ آثار عجم، ص ۳۵۴؛ مجمع الفصحا، ج ۵، ص ۸۰۷؛ دویت سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۹۶ تا ۲۹۹؛ در محفل روحانیان، محمّدعلی مجاهدی (پروانه)، ص ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۶۷ و ۲۶۸؛ دیوان فارسی فضولی، به تصحیح و اهتمام حسیبه مازی اوغلی، بی تا و بی جا.

۱- زَخارف: جمع زخرف، زخارف دنیوی، اموال بی ارزش دنیا.

۲- یعنی: در روز قیامت که سر رشته قضاوت به دست خدا است.

۳- یعنی: هر کسی حقّ تلف شده خود را از قاضیان طلب می کند.

۴- فعال: کردار.

۵- یعنی این دو گروه نادان (مردم بیحیا و بدکردار ولی متظاهر و ریاکار، و قاضیان) در ازای کردار ناپسندی که داشته اند، در دوزخ عذاب الهی چه کیفی را تحمل کنند. رک: دیوان فارسی فضولی، ص ۶۱۴ و ۶۱۵.

۶- دیوان فارسی فضولی، ص ۶۴۶.

۷- دیوان فارسی فضولی، ص ۶۵۵.

۷- میر محمد قاسم قاسمی گنابادی

۷- میر محمد قاسم قاسمی گنابادی (متوفای ۹۸۲ هـ - ق) از شعرای سده دهم هجری و معاصر با شاه اسماعیل صفوی و شاه طهماسب صفوی است و از بزرگان سلسله سادات جنابد از توابع خراسان به شمار می آمده و دارای منظومه های دلنشینی است با این عناوین:

۱. عمده الاشعار در صفت کعبه معظّمه و مدینه منوره است هموزن منظومه خسرو و شیرین حکیم نظامی گنجوی شامل ۴۰۰۰ بیت که آن را در سال ۹۶۵ هـ - ق سروده.

۲. شاهنامه: دفتر اول در ذکر وقایع زمان شاه اسماعیل صفوی که آن را به سال ۹۴۰ هـ - ق در وزن متقارب سروده و حاوی ۴۰۰۰ بیت می باشد.

دفتر دوم در ذکر وقایع زمان شاه طهماسب صفوی در ۵۰۰۰ بیت، که آن را در سال ۹۵۰ هـ - ق سروده است.

۳. گوی و چوگان: موسوم به (کارنامه) در بحر مثنوی لیلی و مجنون سروده حکیم گنجه که آن را به فرمان شاه طهماسب صفوی به سال ۹۴۷ هـ - ق حاوی ۱۵۰۰ بیت در مدت سه هفته سروده!

۴. زبده الاشعار: در محور مختلف عروضی که به استقبال از منظومه مخزن الاسرار حکیم نظامی سروده شده و دارای ۴۴۰۰ بیت می باشد و قاسمی آن را در سال ۹۶۷ هـ - ق ترتیب داده و ضمن نقل حکایات و استفاده از تمثیلات، دیباچه ای نیز به نثر برای آن نگاشته است.

۵. لیلی و مجنون که آن را قاسمی گنابادی به دستور شاهزاده ابوالفتح ابراهیم میرزای (جاهی) صفوی به سال ۹۷۸ هـ - ق در ۲۵۴۰ بیت سروده است (۱).

این چند بیت را از ساقی نامه او برای ثبت در این اثر برگزیده ایم:

ساقی نامه

خداوند بی چون! خدایی تو راست *** به اقلیم جان، پادشایی تو راست

تعالی الله ای از تو بود همه *** وجود تو، اصل وجود همه

بصر پی به سر جمالت نبرد *** خرد، ره به گنه کمالت نبرد

به هر چیز دارد خرد دسترس *** دلیل خداوندی توست و بس

وجود و عدم، نیک و بد، ملک اوست *** دو عالم، دو حرف از سر کلک اوست...

درین پرده، کس محرم راز نیست *** در راز او بر کسی باز نیست

الهی! به حق رسول امین *** چراغ شبستان نور یقین

به ذات کریم و، کریمی ذات *** به حق محمد علیه الصلاه

به حق شهی کاولیا را سرست *** که معراج او، دوش پیغمبرست

که: از لطف خویشم مکن ناامید *** به رحمت رسان (قاسمی) را نوید (۱)

بیا ساقیا (۲) جام شکر و سپاس *** که سوی حقیقت بود ره شناس

به من ده، که از ناسپاسی رهم *** قدم، در ره حق شناسی نهم

بیا مطرب! افسون و افسانه چند؟ *** چنان نغمه معتدل کن بلند

که: افتند مستان حق در سجود *** به سان صراحی ز آواز عود (۳)

بیا ساقیا! شرح حالم میرس *** ز زهد ریایی، ملالم میرس

به من ساغری ده که خرم شوم *** به یک جرعه، رسوای عالم شوم ...

بیا مطرب! ای همدم دلنواز *** بزن بهر عَشَّاق (۴)، راه حجاز (۵)

ز نعت (۶) نبی، پرده ای ساز کن *** در آن پرده ام، محرم راز کن

بیا ساقی! از جام فیض رسول *** به من جرعه ای ده، که هستم ملول

به یک جرعه ام کن چنان سربلند *** که گردم ز معراج او بهره مند ...

به یک ساغر باده ام، بنده کن *** مرا چون مسیح از دمی زنده کن

۱- تذکره پیمانہ، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ص ۴۱۷ تا ۴۲۰.

۲- بیا ساقیا! ای ساقی بیار!

۳- عود: نام یکی از سازهای ایرانی.

۴- عَشَّاق: نام پرده از پرده های موسیقی ایرانی.

۵- حجاز: نام یکی از پرده های موسیقی ایرانی.

۶- نَعْت: ستایش، منقبت.

می زندگی (۱) ریز در جام جم *** اگر آب حیوان نباشد، چه غم؟!

ز بزم محبت رسان ساغرَم *** به یاد می ساقی کوثرم ...

بیا (قاسمی)! تا کی از دور جام *** چو جامت کند در درون تلخ کام؟

بنه جام و، آور ز جمشید یاد *** که چون داد دور سپهرش به باد؟!

جم از جام، کامی به عالم ندید *** که بینداز و کام؟ چون جم ندید

درون تو همچون خُم می به جوش *** قدح وار آن به که باشی خموش

خدایا! به ساقی کوثر که هست *** دلم مست جامش ز روز الست

که: فارغ کن از هر میو ساغرَم *** رسان باده از ساقی کوثرم (۲)

۱- می زندگی: کنایه از آب حیات است.

۲- تذکره پیمانه، ص ۴۲۳ تا ۴۲۹.

۸ - کمال الدین وحشی بافقی

۸- کمال الدین وحشی بافقی (متوفای ۹۹۱ هـ. ق) از غزل سرایان بنام سده دهم هجری است که در زمانه شاه اسماعیل صفوی (۹۱۸ - ۹۳۰ هـ. ق) و شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ هـ. ق) می زیسته ولی در هیچ منبع تاریخی، نشانه ای از حضور وی در دربار صفوی وجود ندارد، اگر چه در دیوان اشعار او دو قصیده و یک قطعه شعر را - که به مناسبت جلوس شاه طهماسب صفوی و مرگ وی سروده شده - ملاحظه می کنیم.

وحشی بافقی در بافق - زادگاه خود - از نظر امرار معاش سخت در مضیقه بود و همانند مردم روستایی زندگی ساده و بی تکلفی داشت و سرانجام ناگزیر شد در سنین جوانی ترک وطن کرده و به یزد برود و از آنجا نیز عازم کاشان شود و مدتی به شغل مکتب‌داری سرگرم گردد ولی طبع ناآرام او آرامش در خوری نیافت و سفری نیز به بندر هرمز (جرون) کرد و عاقبت به یزد بازگشت و در تفت به دربار میرغیاث الدین محمد مشهور به میرمیران - نواده پسری شاه نعمت الله ولی بار یافت و تا پایان عمر در شهر یزد سکونت داشت و در همان جا نیز به سال ۹۹۱ هـ. ق بدرود حیات گفت.

مؤلف سفینه خوشگو از سفر وحشی بافقی به هند سخن می گوید و می نگارد که در اوایل عهد اکبرشاه به منطقه سند سفر کرده و در میهنه اقامت داشته است، ولی سایر تذکره نگاران به این سفر او اشاره ای نکرده اند و به قول علما به منزله «خبر واحد» است و به عقیده آقای حسین نجفی - که به تصحیح و مقابله دیوان اشعار وحشی همت گماشته اند - این سفرهای دور و دراز با طبیعت درون گرا و انزوا طلب این غزل سرای شیفته و بی سر و سامان سازگاری نداشته و نمی توان قول خوشگو را در سفینه

پذیرفت، ولی آقای ابن یوسف بر درستی این سخن پای فشرده اند(۱).

وحشی بافقی فطرت بی دلانه ای داشته و از شصت و دو سال عمر خود حدود چهل سال آن را با اطوار بی دلانه و پریشان حالی سپری کرده است. در چگونگی مرگ وحشی، تذکره نگاران اتفاق نظر ندارند و به تفاوت از این واقعه یاد کرده اند. تقی الدین اوحدی بلیانی که معاصر با وحشی بافقی بوده، مرگ او را در اثر زیاده روی در باده نوشی گزارش کرده است، و ابوطالب خان تبریزی در تذکره خلاصه الافکار خود نگاشته که: [می گویند که شاعر بی نظیر بر دست معشوق بی مروت خود کشته شده است.] و محمد مظفر حسین صبا در تذکره روز روشن مرگ او را در اثر ابتلا به بیماری «حمی محرّقه» دانسته است و سایر تذکره نویسان هر کدام یکی از این اقوال را در مورد مرگ وحشی پذیرفته اند و آقای حسین نخعی بر این باورند که قول تقی الدین اوحدی بلیانی در تذکره عرفات العاشقین با عنایت به بی بند و باری هایی که از وحشی بافقی سراغ داریم، به صحت نزدیک تر است(۲) و نوشته آقای رشید یاسمی در این باب [که معروف است در جوانی به دست رفیق خود کشته شده] برگرفته از مقدمه ای است که مرحوم اسماعیل حمید الملک بر چاپ سنگی دیوان اشعار وحشی بافقی نگاشته و با مسلمات تاریخی سازگاری ندارد و اغلب تذکره نگاران و مورخان در این که مرگ وحشی در آستانه شصت و اند سالگی اتفاق افتاده، تردیدی ندارند(۳).

آرامگاه وحشی بافقی در محلّ پیر برج یا پیره برج شهر یزد رو به روی مزار امامزاده فاضل برادر امام رضا(علیه السلام) قرار دارد(۴).

وحشی با سخنورانی همچون: فسونی، الفتی، غواصی، ملا غضنفر کلجاری، ملا فهمی کاشانی، ملا یاری و تابعی یزدی معاصر و با غالب آن ها معاشر بوده که در هجو یکدیگر جدّ بلیغی داشته اند(۵) و در دیوان اشعار وحشی بافقی نمونه هایی از این هجویه های منظوم وجود دارد که برای پرهیز از طولانی سخن، از نقل آن ها خودداری می کنیم.

۱- دیوان کامل وحشی بافقی، ویراسته حسین نخعی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۳، ص ۲۲ و ۲۳.

۲- دیوان کامل وحشی بافقی، ویراسته حسین نخعی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۳، ص ۲۳ و ۲۴؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۶۹۷ و ۶۹۸.

۳- دیوان کامل وحشی بافقی، مقدمه آقای حسین نخعی، ص ۲۴ تا ۲۶.

۴- دیوان کامل وحشی بافقی، مقدمه آقای حسین نخعی، ص ۲۶ و ۲۷.

۵- دیوان کامل وحشی بافقی، مقدمه آقای حسین نخعی، ص ۲۸ و ۲۹.

از وحشی بافقی به جز کلیات اشعار او که بالغ بر پنج هزار بیت است، این منظومه ها به یادگار مانده است:

۱. مثنوی خلد برین در موضوعات اخلاقی و تربیتی که شامل شش روضه و دارای ۵۹۲ بیت است.

۲. مثنوی ناظر و منظور بر وزن خسرو و شیرین سروده حکیم نظامی گنجوی، داستان بیدلانه منظومی است در ۱۵۶۹ بیت که وحشی آن را به سال ۹۶۶ هـ. ق یعنی در سن ۳۷ سالگی از سرودن آن فراغت یافته است.

۳. مثنوی فرهاد و شیرین که از بهترین آثار منظوم وحشی و در شمار شورانگیزترین منظومه های پارسی است که متاسفانه با مرگ او ناتمام مانده است و دارای ۱۰۷۰ بیت است. ملامیرحیدر کاشی در این باب مستزادی سروده و همین امر نشان می دهد که این منظومه در زمان خود وحشی در میان شعرا مشهور بوده است (۱):

«مستزاد»

در مثنوی از ذوق دل آ را (وحشی) *** دُر ها افشانند

تا خاتمه نا رسیده اما (وحشی) *** دَر «ها» دَر ماند (۲)

دوران پی مثنوی بی خاتمه اش *** تاریخ چو خواست

گفتیم که: مثنوی (ملاً وحشی) *** بی خاتمه ماند

بعدها وصال شیرازی (۱۱۹۳ - ۱۲۶۲ هـ. ق) با افزودن ۱۲۵۱ بیت و صابر همدانی با اضافه کردن ۳۰۴ بیت در تکمیل آن کوشیده اند (۳).

وحشی بافقی صرف نظر از منظومه فرهاد و شیرین و غزلیات شورانگیزش، مریع ترکیب بیدلانه ای دارد که در سرودن آن از مؤلفه های سبک وقوع و سبک واسوخت بهترین استفاده را برده و در شمار بهترین و شورانگیزترین اشعار ماندگار پارسی است که موجبات شهرت او را فراهم آورده و ما به نقل اولین و آخرین بند آن بسنده می کنیم:

۱- دیوان کامل وحشی بافقی، مقدمه آقای حسین نخعی، ص ۸۷ تا ۸۵.

۲- یعنی در حرف «ه» که آخرین حرف کلمه «خاتمه» است درماند و نتوانست این مثنوی شورانگیز خود را به پایان برد.

۳- دیوان کامل وحشی بافقی، مقدمه، ص ۲۸؛ تذکره نصرآبادی، چاپ تهران، ص ۴۷۵. شیوه استخراج تاریخ آفرینش منظومه فرهاد و شیرین از مستزاد ملامیرحیدر کاشی این گونه است: معادل عدد ابجدی عبارت «مثنوی ملا وحشی» عدد ۱۰۰۱ می شود که اگر به تعبیر ملامیرحیدر کاشی آن را بی «خاتمه» کنیم باید حرف «ی» را که آخرین حرف این عبارت است حذف کنیم و چون معادل عدد ابجدی حرف «ی» رقم ۱۰ است از عدد ۱۰۰۱ منها کنیم، سال ۹۹۱ به دست می آید که سال

وفات وحشی نیز هست.

دوستان! شرح پریشانی من گوش کنید *** داستان غم پنهانی من، گوس کنید
 قصه بی سر و سامانی من گوش کنید *** گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنید
 شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی؟ *** سوختم، سوختم، این سوز نهفتن تا کی؟ ...
 گر چه از خاطر (وحشی) هوس روی تو رفت *** وز دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
 شد دل آزرده و، آزرده دل از کوی تو رفت *** با دل پر گله، از ناخوشی خوی تو رفت
 حاش لله که وفای تو فراموش کند *** سخن مصلحت آمیز کسان، گوش کند (۱)

به همین جهت است که بسیاری از تذکره نگاران و پژوهش گران، وحشی بافقی را به عنوان بانی سبک واسوخت معرفی کرده اند. برای اطلاع از کم و کیف سبک وقوع و واسوخت به اثر ارزشمند سبک وقوع نگاشته شادروان احمد گلچین معانی مراجعه کنید.

وحشی بافقی در انواع شعر آیینی تجربه های موفقیتی دارد که به اقتضای موضوع پژوهش این مقال به نقل برگزیده هایی از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) اکتفا می کنیم:

ایباتی از یک قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

کسی مسیح شود در سراچه افلاک *** که پا چو مهر مجرد کشد ز عالم خاک ...

چرا نمی طلبی مهر دُر ز بحر وجود *** که هست زینت بحر جهان به گوهر پاک

محمد عربی، منشأ حکایت «کُن» (۱) *** که زیب قامت او گشته خلعت «لولاک» (۲) ...

تو آن بُراق سواری که در شب اسرا (۳) *** گذشته ای ز بیابان لا مکان، چالاک

مَجْرَه (۴) باز شبی خواهد آن چنان عمری *** که در رکاب تو افتاده بود چون فتراک ...

کجا به ملک کمال تو پای عقل رسد *** که عالمی است از آن سوی کشور ادراک

به سوی من نگر از لطف یا رسول الله *** بین به این دل پر خون و دیده نمناک

شود چو چشم پر آبم هزار کشتی غرق *** دمی که قلزم خوناب دل زند کولاک

در آتشم چو (وحشی) ز سوز سینه، ولی *** چو هست قطره فشان ابر رحمت تو، چه باک؟!

سحاب لطف بیاران به ما سیه کاران *** که حرف نامه عصیان ما بشوید پاک (۵)

وحشی بافقی در منظومه ناظر و منظور خود پس از ثنای الهی و طلب آمرزش از درگاه ربوبی، پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) را شفیع خود قرار می دهد و به منقبت آن حضرت می پردازد:

الهی! جانب من کن نگاهی *** مرا بنما به سوی خویش راهی

چو (وحشی) جز گنه، کاری ندارم *** تو می دانی که من خود در چه کارم

اگر بر کرده من می کنی کار *** عذابی بدتر از دوزخ پدید آر

که جرم من، چو جرم دیگران نیست *** گناهم، چون گناه این و آن نیست

۱- اشاره دارد به «کُن فیکون».

۲- منظور حدیث قدسی «لولاک لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَکَ» است که در شأن رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) وارد شده است.

۳- شب اسرا: شب معراج.

۴- مَجْرَه: کهکشانشان.

۵- دیوان کامل وحشی بافقی، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

به چشم مرحمت، سویم نظر کن *** شفیع جرم من، خیرالبشر کن (۱)

رقم سازی که این زیبا رقم زد *** نوشت اول سخن، نام محمد

چه نام است این که پیش اهل بینش *** شده نقش نگین آفرینش ...

بزرگی بین که خم شد چرخ از اکرام *** که همچون دال بوسد پای این نام

کمال نامداری بین و عزت *** که نامش را به این حد است حرمت

شه خیل رسل، سلطان کونین *** جمالش مهر و مه را قره العین

چو رو در قبله دین پروری کرد *** به دوران دعوی پیغمبری کرد

شک آوردند گمراهان حاسد *** به صدق دعوی اش جستند شاهد

پی دفع شک آن جمع گمراه *** دو شاهد شد به صدق دعوی اش، ماه

ازین غم سایه دارد رو به دیوار *** که در راهش نشد با خاک هموار

چه جوهر بود آن سرچشمه نور؟ *** که بودش سایه از همسایگی دور!

مگر از خویش بیخود گشت سایه *** چو شد همراه آن خورشید پایه

زهی نور تو بزم افروز عالم *** وجودت، زبده اولاد آدم

خلیل از خوان تو، رایث ستانی *** خضر، از فیض جامت تشنه جانی

ز یکرنگی، مسیحا با تو دم زد *** از آن بر طارم چارم، قدم زد

اگر راه دو رنگی آورد پیش *** نشانندش به گردش بر خر خویش

چه شد گر آفتاب عالم آرا *** به صورت، پیشتر گشت از تو پیدا؟

شهی بر خلق، آخر تا به اول *** شهان را پیش پیش آرند مشعل

جهان را کار رفت از دست، دریاب *** بر آور یا رسول الله! سر از خواب

ز هجران تو، پیچد سبحة بر خویش *** به کارش صد گره از دوریت بیش

به جستجوی تو، خم گشته محراب *** مصلی بر زمین افتاده بی تاب

به یاد مَقدمت ای قبله دین *** ز غم سجاده دارد بر جبین، چین ...

۱- دیوان کامل وحشی بافقی، ص ۴۲۱.

ز هجرت جمله را از دست شد کار *** زمان دستگیری گشت، مگذار (۱) ...

و در منظومه فرهاد و شیرین نیز که با این ابیات شورانگیز در مناجات به درگاه رُبوبی آغاز می شود:

الهی! سینه ای ده آتش افروز *** در آن سینه دلی، وان دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست *** دلِ افسرده غیر از آب و گل نیست

دلم پر شعله گردان، سینه پر دود *** زبانم کن به گفتن آتش آلود

پس از ستایش پروردگار و راز و نیاز با خداوندگار، به ستایش حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پرداخته است که به عنوان تیمن و تبرک ابیاتی از آن را نقل می کنیم:

حکیم عقل کز یونان زمین است (۲) *** اگر چه بر همه بالا نشین است

به هر جا شرع بر مسند نشیند *** کسش جز در برون در نبیند

بلی شرع است ایوان الهی *** نبوت اندر او، اورنگ شاهی

بساطی کس (۳) نبوت مجلس آراست *** کجا هر بوالفضولی را در او جاست؟

خرد هر چند پوید گاه و بیگه *** نیابد جای جز بیرون در گاه ...

محمد، تاجدار تخت کَوْنین (۴) *** دو کون از وی پر از زیب و پر از زین (۵)

چراغ چشم چرخ انجم افروز *** ز نامش حرز طومار شب و روز

فلک میدان سوار لامکان پوی *** مَجْرَه صولجان (۶) آسمان کوی

شکست آموز کار لات (۷) و عَزَى (۸) *** نگو نساری ازو، در طاق کسری

شده ز آب وضوی او به یک مشت *** به گردون دود، از آتشگاه زردشت

شُکوه او، صلیب از پا در افکند *** کزان هیزم بسوزد زند و پازند

- ۲- کنایه از افلاطون حکیم نامدار یونانی است.
- ۳- کِش: که آن را.
- ۴- کونین: هر دو جهان، دنیا و آخرت.
- ۵- زین: زینت، پیرایه، آرایه.
- ۶- صُولْجان: چوگان.
- ۷- نام دو بیت از بت های معروف عصر جاهلیت.
- ۸- نام دو بیت از بت های معروف عصر جاهلیت.

عرب را، زو بر آمد آفتابی *** که از وی صبح هستی یافت تابی

نه خورشیدی که چون پنهان کند روی *** گذارد دهر را ظلمت ز هر سوی

فروزان تیری کاندن نقاب است *** ازو عالم سراسر آفتاب است

ز شرح او که مهر انور آمد *** جهان را، مهر بالای سر آمد ...

هزاران راه را، یک راه کرده *** سخن بر رهروان کوتاه کرده

سپرده ره به ره داران مقصود *** همه غولان ره را کرده نابود

میان آب و گل، آدم نهان بود *** که او پیغمبر آخر زمان بود(۱) ...

برای آشنایی بیشتر با وحشی بافقی و آثار منظوم او می توانید از این منابع بهره گیرید:

تاریخ ادبیات ایران، استاد جلال الدین همایی، ص ۵۹؛ تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۷؛ تاریخ ادبیات ایران ادوارد، براون، ج ۴، ص ۱۸۱؛ فرهنگ سخنوران، ص ۶۴۶؛ قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۶۸۰؛ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۷۹؛ مجمع الخواص، ص ۱۴۲؛ هفت اقلیم، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۱۰۷؛ روز روشن، ص ۸۹۷؛ تذکره میخانه، ص ۱۸۱؛ تذکره نصرآبادی، ص ۴۷۲؛ دوپست سخنور، ص ۴۶۶؛ و مقدمه دیوان کامل وحشی بافقی به قلم حسین نخعی، ص ۱ تا ۱۱۷.

۹ - کمال الدین علی محتشم کاشانی

۹ - کمال الدین علی محتشم کاشانی (متوفای ۹۹۶ هـ - ق) فرزند خواجه میراحمد از شعرای پرآوازه سده دهم هجری است که در دوره شاه طهماسب اول صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ هـ - ق) می زیسته و ترکیب بند عاشورایی او در شمار آثار ماندگاری است که در حافظه تاریخی شعر و ادب ایران برای همیشه مانده و او را به عنوان قافله سالار شعر عاشورا در زبان فارسی مطرح کرده است.

با اینکه دوره صفویه عصر سبک اصفهانی (هندی) بوده و اغلب شعرا در این سبک نوین شعری طبع آزمایی می کردند، ولی محتشم کاشانی به آمیزه ای از سبک عراقی و سبک وقوع نظر داشته است.

شاهد صادق بر اثبات این مدعا ۶۴ غزلی است که محتشم در رساله جلالیه به عدد ابجدی «جلال» در سبک وقوع سروده و با ظرایف سبک عراقی آن ها را زینت داده است، و غزلیاتی که در رساله نقل عشاق خود دارد، بر آمیزه ای از همین دو سبک شعری استوار است که گاه رگه های روشنی از سبک واسوخت نیز در آن ها خودنمایی می کند (۱). وی در سایر قالب های شعری سروده هایی دارد که بر مؤلفه های سبک عراقی مبتنی است.

محتشم برادری داشته که به لحاظ عاطفی سخت به وی دل بسته بوده ولی با مسافرتی که برادرش به هند می کند و در همان جا بدرود حیات می گوید، کار بر او دشوار می شود به طوری که محتشم در چند مورد منظوماً از پادشاه هند درخواست می کند که برادرزاده اش را به کاشان رهسپار سازد تا مرارت مرگ برادر را بتواند تحمل کند. برای نمونه ابیاتی از یک قصیده او را که در ستایش مرتضی نظام شاه بحری سروده

۱- دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران، انتشارات محمودی، بی تا، ص ۲ تا ۵۲ و ص ۵۸ تا ۱۲۱.

و خواسته خود را با وی در میان نهاده، نقل می کنیم:

زهی محیط شکوه تو را، فلک معبر *** سفینه جبروت تو را، زمین لنگر ...

چنان شده ست جهان فراخ بر من تنگ *** که در بدن نفسم را نمانده راه گذر ...

گهی ز فوت برادر، غمی برابر کوه *** دل مرا ز تسلط نموده زیر و زبر

گهی ستاده مجسم به پیش دیده و دل *** پسز برادرم، آن کودک ندیده پدر

که در ولایت هند از عداوت گردون *** فتاده طفل و یتیم و غریب و بی مادر...

سپهز مرتبه شاهها! بر ب ارض و سما *** به شاه غایب و حاضر، خدای جن و بشر

به شاه تخت رسالت، محمد عربی *** حریف غالب چندین هزار پیغمبر

به جوشن تن خیرالبشر، علی ولی *** حصار قلعه دین، فاتح در خیبر

که: نور چشم من آن کودک یتیم و غریب *** که دامن دکن از آب چشم او شده تر

به لطف سوی منش کن روان که باقی عمر *** مرا به بوی برادر چو جان بود در بر (۱)...

ظاهر! محتشم فرزند پسری نداشته و تنها امید او این بوده است که با آمدن برادرزاده اش از هند، هم غم مرگ برادر خود را به

دست فراموشی بسپارد و هم از

برادرزاده خردسال خود همچون فرزند دلبندهش پرستاری کند.

محتشم سرانجام به سال ۹۹۶ هـ. ق در زادگاه خود سیر برزخی خود را آغاز می کند و کالبد خاکی او در همان جا بر خاک سپرده می شود که در حال حاضر مزار اهل نظر و صاحب دلائل است. وی با حکیم رکن الدین مسعود کاشانی متخلص به (رکنا) و (مسیح)، فصیح معنایی کاشانی، عشقی کاشانی، مولانا حیرتی، منصور کاشانی، ملاحامدی کاشانی، ضمیری اصفهانی، مقصود کاشانی، مولانا نعمتی، سنجر کاشانی، میر معزالدین محمد کاشانی، وحشی بافقی و غضنفر کلجاری معاصر و معاشر بوده است.

محتشم کاشانی در قصیده رسای توحیدی خود به اقتضای کلام از عجایب عالم آفرینش سخن می گوید و غرایب عالم صنع را به تصویر می کشد و از معجزات انبیاء سخن به میان می آورد. این قصیده سه بار تجدید مطلع شده و ما به نقل ابیاتی از آن بسنده می کنیم:

نفیر مرغ سحرخوان چو شد بلند نوا *** پرید زاغ شب از روی بیضه بیضا ...

به عهد شیب (۱)، ز هم خوابه عقیّم الطّبع (۲) *** به حضرت زکریّا دهنده یحیی

زا بر صلب بشر، قطره ناچکانیده *** صدف گران کن مریم ز گوهر عیسی

به یک اشاره ز انگشت آفتاب رسل *** محمد عربی، شاه یثرب و بطحا

شکاف در قمر افکن به آسمان بلند *** به دهر، غلغله افکن ز بانگ و اعجاب!

مزاج آتش سوزنده را، رمانده *** ز قصد موی دلاویز بوی آن مولا

۱- عهد شیب: روزگار پیری.

۲- عقیّم الطّبع: نازا، عقیم.

برای گفتن تسبیح خویش، در کف وی *** زبان دهنده و ناطق کننده حصبا(۱) ...

مکان دهنده آن مهر منجلی در غار *** کشان ز تار عَنَّاكِب(۲) بر او نقاب خفا

سر نیاز غضنفر نهنده بر ره عجز *** بر کمینه(۳) مُحَبَّش به کوری اعدا

به دست خادم وی، چوبی از اراده او *** بدل کنند به شمع منیر شعشعه زا ...

بر آورنده ز حَنَّانه، دور ازو ناله *** چو تکیه گاه دگر شد ز منبرش پیدا

زبان به بَرّه بریان دهنده، تا نشود *** ز شکر «أَنَا أَمْلَح» دهانش زهر آلا ...

به سرعتی گذراننده اش ز هفت سپهر *** برای گفتن اسرار خود شب اسری ...

به هر چه نزد تو دارد نشان خیر و بهی *** به هر که پیش تو از اهل عَزّت است و بها

که: چون لوای شفاعت نهی تو بر سر دوش *** دوانی اهل گنه را به ظلّ آل عبا

چنان کنی که شود (محتشم) طفیل همه *** یکی ز سایه نشینان آن خجسته لوا

که جرم کافر صد ساله می توان بخشید *** به یک شفاعت او، یا رسول! اِسْفَعْنَا(۴)

۱- حصبا: سنگ ریزه.

۲- عَنَّاكِب: عنكبوت ها.

۳- بر کمینه: نزد کمترین.

۴- دیوان مولانا محتشم کاشانی، ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۸؛ هفت دیوان محتشم کاشانی به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی و مهدی صدری، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج اول، ص ۲۵۶ تا ۲۸۲.

محتشم، قصیده شیوای دیگری دارد مُرَدَّف به ردیف «آفتاب» در ستایش حضرت ختمی مآب (صلی الله علیه وآله) که حسن ختام این مقال را با نقل آن رقم می‌زنیم:

قصیده نبوی (صلی الله علیه وآله)

از بس که چهره سود تو را بر در آفتاب *** بگرفته آستان تو را بر زر، آفتاب

از بهر دیدنت، چو سراسیمه عاشقان *** گاهی ز روزن آید و گاه از در آفتاب

گرد سر تو شب پره شب پرزند، نه روز *** کز رشک آتشش نزنند در پر، آفتاب

گر پا نهی ز خانه برون با رخِ چو مهر *** از خانه سر به در نکند دیگر آفتاب

گرد خجالت تونشوید ز روی خویش *** گردد اگر که ریگِ تِه کوثر، آفتاب

از بس فشردن عرق انفعال تو *** در آتش ار دود، به در آید تر آفتاب!

گویی محلّ تربیت باغ حسن تو *** معمار: ماه بوده و، بازی گر: آفتاب

آینه نهفته در آینه دان شود *** گیرد اگر به فرض تو را در بر آفتاب

از وصف جلوه قد شیرین تحرّکت *** بگداخت مغز در تن بی شکر، آفتاب

گر ماه در رخت به خیانت نظر کند *** چشمش برون کند به سر خنجر، آفتاب
 نعلی ز پای رخش تو افتد اگر به ره *** بوسد به صد نیاز و، نهد بر سر آفتاب
 از رشک خانه سوز تو ای شمع جان فروز *** آخر نشست بر سر خاکستر، آفتاب
 صورت نگار شخص ضمیر تو، بوده است *** در دوده سر قلمش مضمّر (۱)، آفتاب
 نبود گر از مقابله ات بهره ور کز آن *** پیوسته چو هلال بود لاغر آفتاب
 در آفتاب، رنگ ز شرم رخت نماند *** مثل گلِ نچیده که ماند در آفتاب
 در روز ابر و باد گر آبی برون ز فیض *** از ابر، ماه بارد (۲) و از صَرَصِر (۳) آفتاب
 بهر کتاب حسن تو بر صفحه فلک *** می بندد از اشعه خود مَسَطِر (۴)، آفتاب
 دی کرد آفتاب پرستی سؤال و، گفت: *** وقتی که داشت جلوه بر این منظر آفتاب
 از گوهر یکانگی ار کامیاب نیست *** پس دارد از چه رهگذر این جوهر آفتاب؟
 دادم جواب و، گفتم: ازین رهگذر که هست *** جاروبِ فرش در گه پیغمبر، آفتاب

۱- مُضَمَّر: پوشیده، پنهان.

۲- در متن «ما بارد» آمده که تصحیح قیاسی شد.

۳- صَرَصِر: باد تند و توفان ویران گر.

۴- مَسَطِر: صفحه مقوایی که بر روی آن به جای سطرها ریسمان دوخته شده و خطاطان آن را زیر ورق گذارند و روی هر سطر ریسمان دست کشند تا جای آن بر کاغذ بماند و بر روی آن سطری نگارند.

مُهر نگین حسن تو اش خواندمی (۱) نه مهر *** کردی اگر خوشامد من، باور آفتاب
 گر از تنور حسن تو انگشت ریزه ای *** بر آسمان برند، بچربد بر آفتاب ...
 در روضه ای اگر بنشانی به دست خویش *** نخلی، شکوفه اش بود: انجم، بر: آفتاب
 از نقش نعل توسن (۲) جولان گرت، زمین *** گشت آسمان و، انجم آن اکثر آفتاب!
 گنجی نهاد حسن به نامت، که بر سرش *** گردید طالع از دهن اژدر (۳)، آفتاب
 در پای صولجان (۴) تو افتاد همچو گوی *** با آن که مهتریش بود در خور، آفتاب
 هنگام باد، روی تو بر هر چمن که تافت *** گل های زرد را همه کرد احمر (۵)، آفتاب
 مه، افسر غلامی ات از سر اگر نهد *** همچون زنان کند به سرش معجر، آفتاب
 بشکست سد شش جهت و، در تومه گریخت *** چون مهره ای برون شده از ششدر (۶)، آفتاب ...
 نعلین خود دهش به تصدق (۷) که بردرت *** در سجده است با سر بی افسر، آفتاب
 بیند زمانه شکل دو پیکر (۸) اگر به فرض *** خیزد ز خواب با تو ز یک بستر آفتاب ...

-
- ۱- در متن «خواندی» آمده که اصلاح شد.
 - ۲- توسن: مرکب ره وار و تیزرو.
 - ۳- اژدر: اژدها.
 - ۴- صولجان: چوگان.
 - ۵- احمر: سرخ.
 - ۶- ششدر: اصطلاحی است در بازی نرد که مهره های حریف در چنگ حریف دیگر گرفتار می شوند.
 - ۷- به تصدق: به رسم صدقه.
 - ۸- دو پیکر: یا دو برادران، نام ستاره ای است.

شب نیست (۱) کز شفق نزند ز احتساب او *** آتش به چنگ زُهره خُنیَاگر آفتاب
 ریزد به پای اَمّت او، اشکِ معذرت *** بر حشر گاه (۲)، گرم بتابد گر آفتاب
 فردا شراب کوثر ازو تا کند طمع *** حال از هوس نهاده به کف ساغر آفتاب
 از حسن هست اگر چه درین شعر خوشِ ردیف (۳) *** زینت ده سپهر فصاحت، هر آفتاب
 کوته کنم سخن که مباد اندکی شود *** بی جوهر، از قوافی کم زیور، آفتاب
 سلطان بارگاه رسالت، که سوده است *** بر خاک پاش، ناصیه (۴) انور آفتاب
 شاه رسل، وسیله کل، هادی سُبُل *** کز بهر نعت اوست برین منبر (۵)، آفتاب
 یثرب حرم، محمّد بطحایی، آن که هست *** یک بنده بردرش مه و، یک چاکر آفتاب
 بالائیان چو خط غلامی به وی دهند *** خود را نویسد از همه پایین تر، آفتاب
 از بنده زادگانش یکی مه بود، ولی *** ماهی که باشدش پدر و، مادر: آفتاب
 نعل سُم بُراق وی آماده تا کند *** زر، بَدْره بَدْره (۶) ریخته در آذر آفتاب

۱- شب نیست: شبی نیست.

۲- حشر گاه: محشر.

۳- شعر خوشِ ردیف: منظور همین قصیده است که مردّف به ردیف زیبای «آفتاب» می باشد.

۴- ناصیه: جبین، پیشانی.

۵- برین منبر: کنایه از همین قصیده است.

۶- بَدْره بَدْره: کیسه کیسه.

در جنب مطبخش تل خاکستری است چرخ *** یک اخگر اندر آن: مه و، یک اخگر: آفتاب
تا شغل بندگیش گزید از برای خویش *** گردید برگزیده هفت اختر، آفتاب
خود را بر آسمان نهم بیند، ارشود *** قندیل طاق در گه آن سرور، آفتاب
یک ذره نور از رخ او وام کرده است *** از شرق تا به غرب، ضیاگستر آفتاب
شاه شتر سوار چو لشکر کشی کند *** باشد پیاده عقب لشکر، آفتاب
خود را اگر ز سلک سپاهش نمی شمرد *** هر گز نمی نهاد به سر مغفر (۱)، آفتاب
در کشوری که لمعه فروشد جمال او *** باشد شبّه فروش (۲) در آن کشور، آفتاب
از خاک نوریخش رعت این صفا و نور *** آورده، ذره ذره به یکدیگر آفتاب
یا سید الرسل! که سپهر وجود را *** ایشان (۳) کواکب اند و، تو دین پرور: آفتاب
یا مالک الأمم! که به دعوی بندگیت *** بنوشته از مبالغه، صد محضر (۴) آفتاب
آن ذره است (محتشم) اندر پناه تو *** کاویخته به دست توسل، در آفتاب

۱- مغفر: کلاه خود.

۲- شبّه فروش: کسی که خرمهره فروش است.

۳- ایشان: کنایه از پیمبران الهی است.

۴- محضر: نوشته، قباله، سند کتبی.

ظَلِّ هدایتش به سرافکن، که ذره را *** ره گم شود، گرش نبود رهبر آفتاب

تا در صف کواکب و در جنب (۱) عترت *** گاهی نماید اکبر و، گه اصغر آفتاب (۲).

دیوان اشعار محتشم کاشانی در دو مجلد به سال ۱۳۸۰ تحت عنوان هفت دیوان محتشم کاشانی شامل: دیوان های شیبیه، شباییه، صباییه، جلاییه، نقل عشاق، ضروریات و معنیات با تصحیح و تعلیقات آقایان دکتر عبدالحسین نوایی و مهدی صدیقی توسط مرکز نشر میراث مکتوب چاپ و منتشر شده و از منابع مهمی است که می تواند مورد استفاده ادب پژوهان قرار گیرد.

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او می توان از این منابع بهره برد:

تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ص ۱۹۲؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ص ۱۵۹؛ تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۵؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۴۷۸؛ قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۱۷۴؛ مجمع الخواص، ص ۱۴۷؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۷۱؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۶۰؛ آتشکده آذر، ص ۲۵۳؛ تذکره نصرآبادی، ص ۴۷۲؛ دویست سخنور، ص ۳۷۰ تا ۳۷۲؛ هفت دیوان محتشم کاشانی، به تصحیح آقایان دکتر عبدالحسین نوایی و مهدی صدیقی در دو جلد؛ دیوان مولانا محتشم کاشانی به کوشش آقای محمدعلی گرگانی.

۱- جنب: جوار، کنار.

۲- یعنی: گاهی تو را از آفتاب برتر و بالاتر معرفی کند، و گاهی آفتاب را از تو کوچکتر نشان دهد. رک: دیوان مولانا محتشم کاشانی، ص ۱۳۹ تا ۱۴۱؛ هفت دیوان محتشم کاشانی، ج اول، ص ۲۸۲ تا ۲۸۸.

۱۰ - مولانا لطفی خوانساری

۱۰ - مولانا لطفی خوانساری (زنده تا ۹۹۷ هـ - ق) برادر مولانا و صلی است و به ملاّ لطفی منجم نیز معروف بوده است. به روایت تقی الدین کاشی اصل وی از ولایت خوانسار می باشد و در شمار شاعران سخن سنج و شیرین گفتار زمانه شاه طهماسب صفوی به شمار می آمده و از ملازمان امیر محمد یوسف استرآبادی قاضی هرات بوده ولی بیشتر ایام عمر خود را در کاشان سپری کرده است (۱).

او در نجوم دستی داشته و در بدیهه گویی شهرت داشته است. وی در سال ۹۹۷ هـ - ق از همراهان جلال الدین اکبر شاه در سفر به کشمیر بوده است (۲).

ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله) او در یازده بند از رسایی و شیوایی بالایی برخوردار است. به نقل چهار بند از آن بسنده می کنیم:

ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

این دل که همیشه باد پر خون *** از محنت روزگار وارون

خونی ست، کباب گشته ز آتش؟ *** یا آتش در گرفته از خون؟

هنگامه شوق راست، دستور *** غمنامه عشق راست، قانون

این رنج، فراغت ست و راحت *** این درد، مبارک ست و میمون

این شعله، همیشه باد سرکش! *** این غصّه، همیشه باد افزون!

گو فتنه روزگار خود شو *** هر دل که نشد به عشق، مفتون

در عشق، نمی سزد کم و کیف *** در عشق، نمی رود چه و چون

آثار سعادت و شقاوت *** در طینت هر شی ست معجون

۱- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۰۰.

۲- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۰۰ - ۱۲۰۳.

این: عفریتی ست، و آن: سلیمان *** این ضحاک ست و آن: فریدون

صد خیل همای را، مقام ست *** در سایه دولت همایون

ای قدرز فرایِ جوهر خاک! *** «لولاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ» (۱)

ای پیشروِ رسل، خطابت *** ای هادی جزو و کُل، کتابت

آهوی ختا، بریده ناف ست *** در بیشه شیرِ احتسابت

در بسترِ «لَا یَنَامُ قَلْبِی» *** از دیده و دل، زدوده خوابت

بر جیبِ مَلکِ کند تفاخر *** دامان قبای اجتنابت

شرع تو، که حامل خطاب ست *** رمزی ست ز خاطر صوابت

خورشید، فتاده عنانت *** جبریل، پیاده رکابت

خون ریخت ز چشم لعل و مرجان *** بشکستن لؤلؤی خوشابت (۲)

دل، بسته لذتِ سؤالت *** جان، تشنه شربت جوابت

روی من و، خاک آستانت *** جان من و، سجده جنابت

ز آن شهد بقا، تفقدی کن *** بر عاشق خسته خرابت

ای قدرز فرایِ جوهر خاک *** «لولاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ» (۳)

ای مایه فرّخی و فرهنگ *** ای زینت خسروی و اورنگ

با جود تو کاینات، بی وزن *** با حلم تو، کوه قاف، بی سنگ

شیطان ز نهیبت دور باشت *** بگریخته صد هزار فرسنگ

کونین، طفیلیانِ خوانت *** تو بسته ز فقر بر شکم، سنگ!

دین از کرم تو، صاحبِ نام *** کفر از غضب تو، حامل ننگ

۱- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۰۴.

۲- اشاره دارد به شکسته شدن دندان مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در غزوه أحد.

۳- کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۰۵.

آن دست بریده باد کز صدق *** در دامن دولت نمی زند چنگ

تا شرع تو کرد نهی مُنکر *** ناهید بماند چنگ در چنگ (۱)

خُلُق تو به مشک چین دهد بوی *** حسن تو به روی گل دهد رنگ

از حوصله فراخ دستت *** راه نفس مخالفان، تنگ

بی شرع تو دست آرزو، شل *** بی راه تو پای مدعا، لنگ

ای قدرِ فزای جوهر خاک *** «لولاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ» (۲)

ای شاه! جماعت گداییم *** در قحط نیاز، بینواییم

از خون هنر، کشیده دستیم *** در راه ظفر، شکسته پاییم

در صدق و صواب، قفل و بندیم *** در جرم و خطا، گره گشاییم!

از عزت روح، بی نصیبیم *** در ذلت نفس، مبتلاییم

در پای ستیزه سپهریم *** در دست شکنجه قضاییم

ما بوالعجبان خود پسندیم *** ما بی هنران خود نماییم

هر چند که منبع گناهیم *** هر چند که مصدر خطاییم

خاکِ قدم سگانِ خلیلیم *** بیگانه، نییم و آشناییم

فریادیِ کعبه امیدیم *** زنهاریِ شرع مصطفاییم

زامید شفاعت تو در حشر *** شایسته رحمت خداییم

ای قدرِ فزای جوهر خاک *** «لولاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ» (۳)

علیه وآله)، ستاره ناهید چنگش در ساز چنگ فرو مانده و از نواختن بازمانده است.

۲- کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۰۵.

۳- کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶.

۱۱ - جمال الدین سید محمد عرفی شیرازی

۱۱ - جمال الدین سید محمد عرفی شیرازی (متوفای ۹۹۹ هـ - ق) از سخنوران نازک اندیشه و رنگین طبع دوره صفوی است که به خاطر عدم اقبالی که پادشاهان صفوی به امر شعر و ادب نشان می دادند مانند بسیاری از سخنوران همعصر خود، از شیراز - زادگاه خود - رهسپار هند شد و به دربار جلال الدین اکبر شاه هندی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ - ق) راه یافت و مورد عنایت و اکرام وی قرار گرفت.

به گونه ای که مورخان و تذکره نگاران نگاهشسته اند، عرفی طبعاً عاشق پیشه بود و دل در گرو عشق گلرخان داشت. وی در هند نیز به شاهزاده سلیم جهانگیرخان دل باخت و خود را رسوای خاص و عام ساخت و موجبات مرگ نابه هنگام خود را مهیا کرد. بنا بنوشته تذکره ها وی به سال ۹۹۹ هـ - ق در حالی که بیش از ۳۶ سال نداشت او را به فرمان جهانگیرخان مسموم کردند. وی در شهر لاهور در گذشت و گویا در همان جا به خاک سپرده شده است. بنا بر این سال ۹۶۳ هـ - ق را باید سال ولادت او دانست.

وی از سرآمدان سبک اصفهانی (هندی) به شمار می رفت و اندیشه های رنگین و مضامین دلنشینی که در سروده های او خودنمایی می کرد او را در صف بانیان و پیشتازان این سبک قرار می داد و صائب تبریزی چهره شاخص و برتر این شیوه شعری را به توصیف شعر و ستایش او بر می انگیخت.

اگر چه وی در انواع قالب های شعری دستی به تمام داشت، ولی قصاید او در فضایی از عاطفه و تصویر و احساس شناور است. عرفی علاوه بر دیوان اشعار، از دو منظومه خسرو و شیرین و مخزن الأسرار سروده حکیم نظامی گنجوی استقبال کرده و در جوانی به اقتفای اشعار پیر اهل ادب - حکیم گنجه - رفته است که بسیاری از

سخنوران فارسی زبان حتی اندیشه این امر خطیر را در سر نمی پروراندند. بنا بنوشته تذکره نویسان به اقتضای شوریدگی ها و مشرب صوفیانه ای که عرفی شیرازی داشت، رساله ای نیز به نام نفیسه نوشت که از آن می توان به اطوار قلندری مآبی های وی پی برد(۱). ازوست:

مثنوی نبوی(صلی الله علیه وآله)

بوسه اول که کلید اثر *** زد به در گنج بدایغ گهر

در گهر افشانی گنج آفرین *** بود محمّد، گهر واپسین

گشت محیط ازلی موج دار *** تا گهر وی فکند بر کنار

گر نه ورش(۲) خیمه به ساحل زدی(۳) *** موج قدم کی به سماع(۴) آمدی(۵)

چون قلم صنع تحرّک نمود(۶) *** در رقم دایره هست و بود

دایره نقطه آغاز گشت *** باز به وی دایره را باز گشت

دایه او: شاهد هستی فروش(۷) *** بود ز پستان عدم شیر نوش

کز پی آرامش او در وجود *** جنبش مهدش(۸) ز یدالله بود

آن چه ازل گوشه مهد وی است *** وان چه ابد توشه عهد وی است

آن که به نقل آمد و برهان طلب *** «كُنْتُ نَبِيًّا» كُنْش مُهْر لَب

صورت او خرّم و، معنی نژند *** هم غم و هم شادی ازو سر بلند ...

روی دل از شربت جان تافته *** آب رخ(۹) از چشمه دل یافته

جود، به دریوزه(۱۰) احسان او *** لطف ازل، مایده خوان او

معتکف زاویه(۱۱) اتحاد *** عهد ازل را، گره پی گشاد

گوهر گنجینه صنع ازل *** روشنی دیده علم و عمل

شمع مروّت، ز وی افروخته *** شعله مهرش، دل خود سوخته

- ۱- تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۵، تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۸۳.
- ۲- وَرش: اگر او را.
- ۳- زدی: می زد.
- ۴- سماع: حالت پای کوبی و دست افشانی و طرب باطنی که در حالت بیخودی به سالکان راه طلب دست می دهد.
- ۵- آمدی: می آمد.
- ۶- تحرُّک نمود: به جنبش درآمد.
- ۷- شاهد هستی فروش: خدای جان و جهان آفرین.
- ۸- مَهْد: گهوراه.
- ۹- آب رخ: آبرو.
- ۱۰- دَریوزَه: گدایی.
- ۱۱- زاویه: گوشه.
- ۱۲- اَمَل: آرزو، امید.

سنبل بخشایش ازو تابناک *** لاله آمرزش ازو، آبناک (۱)

زو نهج (۲) شرع، گرانمایه طرز *** جامه لولاک بر او تنگ درز

سینه او، عینک عین الیقین *** گیسویش، آرایش حبل المتین

نور وفا، از نفس عهد او *** سبع مثنائی (۳)، مگس شهد او

چشمه حیوان، نمی از کوزه اش *** کوثر تسنیم، به دریوزه اش

حسن وی، آرایش مرآت عشق *** خاک درش، مست مناجات عشق

خنده او، مرهم داغ جگر *** گریه او، شبنم باغ اثر ...

رفعت او، عالم معراج فرش *** سایه تحت الثری اش تاج عرش

لذت ناموس دل از داغ اوست *** فصل بهار ادب از باغ اوست

روی وضو شسته به آب ادب *** طاعت او، سلسله تاب ادب

از «ارنی» شوق وی آبتن است *** لیک ادب سد ره زادن است ...

حقه معجون ادب، رنج بود *** زان لب موسی «ارنی سنج» بود

در بر این شمع شبستان عین *** این هنر افروزتر از زیب و زین

روح امین با همه فرزاندگی *** زد علم دعوی پروانگی

راه گشاینده عیب و هنر *** گفت که: ای بی ادب، آهسته تر!

شمع وصالش نتوان بر فروخت *** سایه که پروانگی اش کرد، سوخت

ظلّ الهی است، ولی ظلّ زدای *** سایه نور است، ولی نور زای

سایه آن نور که بی سایه است *** نور درین سایه، تهی مایه است ...

مایه تقدیر به دست وی است *** امر قضا، میل پرست وی است ...

تکیه گهش بالِش وحی جلیل *** بالِش مَمْلُو ز پر جبرئیل ...

(عرفی)! از آن زمزمه سیریت نیست *** هیچ محابا ز دلیریت نیست

نعت سرایی ز لب ت کم مباد! *** بی ادبی چون تو به عالم مباد!

آن جگر زمزمه را تازه کن *** بی ادبی را، فلک آوازه کن

۱- آئناک: آبدار، با طراوت، تر و تازه.

۲- نهج: راه.

۳- سَبْع مثنایی: یکی از اسامی قرآن کریم، سوره فاتحه الکتاب، در وجه تسمیه این سوره به سَبْع مثنایی اهل نظر وجوهی را ابراز داشته اند که پرداختن به تمامی آن ها از حوصله این مقال بیرون است. از جمله این که: این سوره هفت آیه دارد که در دو رکعت نماز قرائت آن واجب است. یا این که: چون این سوره دوبار در مکه و مدینه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده و هفت آیه دارد به آن سَبْع المعانی گفته اند. و نیز گفته شده است که چون نیمی از این سوره مبارکه ثناست و یک نیمه دعا، و یک نیمه حق ربوبیت است و یک نیمه حق عبودیت به آن مثنایی گفته اند. رک: نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، تألیف آقای سید ضیاءالدین دهشیری، با مقدمه استاد جلال الدین همایی، ۱۳۴۸، بی جا، ص ۵۶۷.

وصف شبی کن که کند اضطراب *** بهر فداگشتن او، آفتاب ...

تادل اندیشه گدازی کنیم *** نامه معراج طرازی کنیم (۱)

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار عرفی شیرازی می توان از این منابع بهره گرفت:

تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۵؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۸۳؛ تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ص ۱۷۶؛ قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۴۳؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۷۷؛ تذکره میخانه، ص ۲۱۳؛ هفت اقلیم، ج ۱، ص ۲۳۸؛ مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۴۵؛ آتشکده آذر، ص ۲۹۳؛ دویست سخنور، ص ۲۴۲ تا ۲۴۴.

۱- دیوان عرفی شیرازی، چاپ بمبئی.

۱۲ - ابوالقاسم امری

۱۲- ابوالقاسم امری (مقتول به سال ۹۹۹ هـ - ق)، زادگاهش: قهپایه اصفهان، تخلص شعری اش (امری)، از شعرای عصر شاه طهماسب صفوی بوده و علاوه بر علوم رسمی زمانه خود، در علوم غریبه، جفر، اکسیر و تکسیر دستی به تمام داشته و متهم به داشتن مذهب «تناسخ» بوده و به همین جهت در سال ۹۷۳ هـ - ق به دستور شاه طهماسب میل در چشم او کشیده و زندانی اش می کنند، و او از سر درد رباعی زیر را در وصف الحال خود می سراید که عبرت آموز است و دولت مردان را به کار آید:

«رباعی»

شاه! ز لباس نور، عورم کردی *** وز در گه خود به جور، دورم کردی

سی سال که مداح تو بودم شب و روز *** این جایزه ام بود که کورم کردی؟! (۱)

اگر این رباعی را مورد استناد قرار دهیم باید بپذیریم که امری اصفهانی در حوالی سال ۹۴۳ هـ - ق به دربار شاه صفوی راه یافته و در سلک شعرای دربار او در آمده است، و اگر در آن هنگام او را جوانی ۲۰ ساله تصوّر کنیم، تولدش باید در سال ۶۲۳ هـ - ق اتفاق افتاده باشد. با این پیش فرض ها به این نتیجه می رسیم که وی به هنگامی که میل در چشمش کشیده اند (۹۷۳ هـ - ق) حدود ۵۰ سال داشته است.

مؤلف تذکره هفت اقلیم می نویسد: [چون مدت مدیدی از زندانی شدن او گذشت و مورد عفو شاه صفوی قرار نگرفت، به ناگزیر به مدد طبع توانا و به لطف شناختی که از سلطان داشت دو بیت در وصف حال اسفبار و رقت آور خودر سرود و توسط محرمان شاه صفوی به دربار او فرستاد:

نخل قدّ مراسم بار: شپش *** هر سر موی از هزار شپش

آستین را اگر برافشانیم *** می رود تا به قندهار شپش!

۱- تذکره پیمان، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ص ۱۲۰.

و به برکت همین دو بیت از زندان رهایی یافت! (۱)

امری اصفهانی که بینایی خود را از دست داده بود، در صدد انتقام از سلسله صفوی بود تا در سال ۹۹۹ هـ. ق که شاه عباس، یعقوب خان ذوالقدر و همدستان او را در شیراز قلع و قمع کرد و حکومت فارس را به بنیادخان سپرد، امری اصفهانی و پیروان او به مخالفت با حاکم جدید فارس برخاستند ولی مردم شیراز که از فساد عقیده آنان آگاه بودند، بادولتمردان صفوی در کشتار بی رحمانه آنان همکاری کردند و امری اصفهانی از مهلکه جان بدر نبرد و به قتل رسید. مؤلف تذکره عرفات العاشقین ضمن گزارش این ماجرا به ماده تاریخ قتل وی اشاره می کند که روزبه خوشنویس شیرازی آن را در ترکیب: «دشمن خدا» یافته بود که معادل عددی حروف ابجدی آن برابر با عدد ۹۹۹ می گردد (۲).

این ابیات را از ساقی نامه امری اصفهانی برای ثبت در این اثر انتخاب کرده ایم:

بیا ساقی آن باده جان فروز *** که سازد شب تار دل را چو روز

به من ده که چون موسی از کوه طور *** عیانم شود سرّ «اللَّهُ نور»

به من ده از آن جام گیتی نمای *** کز آینه دل بود غمزدای

چو یک جرعه زان می به کامم رسد *** از آن بوی حق بر مشامم رسد ...

چو منصور از آن سرِ خیردار شد *** اناالحق زنان بر سرِ دار شد

چو بر دار، هستی خود را ندید *** اناالحق زهر ذره ای می شنید

تو هم هستی خود مبین در میان *** اناالحق شنو از زمین و زمان

مغنی! (۳) بیا ساز: آغاز کن *** در آن خلوتم مَحرم راز کن

چو در خلوت خاص، مَحرم شوم *** به خاصان آن بزم، همدم شوم

به آن همدمان همزبانی کنم *** به نعت نبی، دُر فشانی کنم

دُر بحر معنی، شه کُن فکان *** حبیب خدا (۴)، هادی گمراهان

محمّد، شه بارگاه خدا *** ره اوست بی شبهه، راه خدا

زمیمش، می معرفت نوش کن *** ز «حا» سرّ حیّ ازل گوش کن

- ۱- تذکره پیمانہ، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ص ۱۲۰. به نقل از تذکره هفت اقلیم.
- ۲- تذکره پیمانہ، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ص ۱۲۱، به نقل از تذکره عرفان العاشقین.
- ۳- مُعَنَى: خنیاگر، آوازہ خوان، مطرب.
- ۴- حبیب خدا: حبیب اللہ، از اسامی اختصاصی رسول گرامی اسلام (صلی اللہ علیہ وآلہ).

ازین چار حرف، آگهی یافتم *** به گنج معانی، رهی یافتم
عناصر بود مظهر این چهار *** وزین چار، شد آن چهار آشکار
تمامی جهان مظهر ذات اوست *** بود او چو مغز و، جهان همچو پوست
سپهر و کواکب که گردان بود *** ز بهر ظهورات انسان بود
به هر دور یک کوی صاحب ست *** که او بر زمین و زمان غالب ست ...
چو دور قمر با محمد رسید *** که آب طهارت به میزان کشید
چو دور کواکب بدو شد تمام *** ازو یافت سیر ولایت نظام
ظهور نبوت ز آدم بود *** کمالش تمامی به خاتم بود
ظهور ولایت ز شاه ولی ست *** یقین دان که شاه ولایت علی ست
نبی را نداند کسی جز ولی *** ولی (۱) را نداند کسی جز علی
نبی و ولی همچو ناهید و مهر *** ازیشان منور، زمین و سپهر
نبی و ولی چون ز یک جوهرند *** پس ایشان شناسای یکدیگرند
ز یک دور عالم چو دادم نشان *** سر دور دیگر بود این زمان
ز دور زحل (۲) تا به دور قمر *** تمامی، ولی و نبوت شمر
قمر چون نهایت شد از اختران *** به کیوان (۳) شد آغاز دور، این زمان
سر دور کیوان ز نو باز شد *** سرانجام عالم چو آغاز شد
خلیفه ست مهدی به دور زحل *** چو آدم کزو گشت این نکته حل ...
جهان از مخالف پردازد او *** به چاه عدم شان در اندازد او
برون آید آن گه ز ابر، آفتاب *** نماند یکی ذره اندر حجاب

حساب و کتاب همه جزء و کل *** نماید به میزان (۴) شاه رسل ...

هر آن چیز هست از سما تا سَمک (۵) *** ز حیوان و انسان و جنّ و ملک

چو عدل حقیقی به کار آورد *** همه جزو و کل در شمار آورد

نماند کسی آشکار و نهان *** به جز اهل دین را مبین در میان

کسی راست شاهی در آدوار (۶) او *** که شد واقف از سرّ اطوار (۷) او

۱- در متن تذکره پیمانه «نبی» آمده که ظاهراً با معنای بیت سازگار نیست، تصحیح قیاسی شد.

۲- زُحل: نام ستاره ای است.

۳- کیوان: نام ستاره ای است.

۴- میزان: ترازو، شاخصه.

۵- از سما تا سَمک: از ماه تا به ماهی، از خاک تا به افلاک، از آسمان تا به زمین.

۶- آدوار: جمع دَور: دورها، زمانه ها.

۷- اطوار: جمع طَور: رفتارها .

و گرنه مخور گو غم بی شمار *** که نادان به شاهی نگیرد قرار ...

بیا (امری) از دستش این جام گیر *** می معرفت نوش و، آرام گیر

می از جام ساقی کوثر طلب *** مراد دو عالم ز حیدر طلب

رسان صد هزاران دورد و پیام *** به روح محمد علیه السلام (۱)

* * *

۱۳ - شیخ ابوالفیض فیضی دکنی

۱۳ - شیخ ابوالفیض فیضی دکنی (متوفای ۱۳۰۰ هـ - ق) به سال ۹۵۴ هـ - ق در تاگور از شهرهای معروف هند به دنیا آمد و پس از آموختن علوم مقدماتی به تحصیل علوم ادبی و حدیث و تفسیر پرداخت و در نوجوانی به شهرت زودیابی نایل آمد.

فیض دکنی، ملک الشعراى دربار اکبر شاه هندی بوده و از این روی بخشی از خمسه ای را که در اقتفای از خمسه حکیم نظامی سروده بود به اکبر نامه موسوم ساخت.

وی تفسیری بر قرآن کریم و نیز کتابی با عنوان موارد الحکم در موضوعات ادب و نعت دارد که هر دو از کلمات بی نقطه سامان یافته اند و شاهد صادقی است بر توانایی های والای این شاعر چیره دست شیعی در زمینه ادب و لغت و تفسیر. وی به سال ۱۰۰۳ هـ - ق در شهر لاهور بدرود حیات گفت.

بنا به نوشته تذکره نگاران، وی به خاطر شیعه بودن مورد بی مهری برخی از شعراى همروزگار خود قرار داشته و در ماه و تاریخ فوت او از عبارات و کلماتی سودجسته اند که با عفت قلم سازگاری ندارد (۱) و اگر بنا باشد برای دل باختن به امیرمؤمنان علی و دودمان آل الله (علیهم السلام) بهایی به این سنگینی پرداخت، باید به وجود نازنین این سخنور بزرگ شیعی بالید و افتخار کرد که این اهانت ها و کینه ورزی ها او را از مسیر محبت و ارادت خاندان نبوی و عترت او (علیهم السلام) باز نداشت و تا آخرین لحظات عمر از ستایش این برگزیدگان عالم هستی باز نماند. خدایش بیامرزد و با خاندان رسالت محشور کناد!

فیضی در عرفان نیز دستی به تمام داشت و اکثر غزلیات دلنشین او از چاشنی عرفان سرشار است. دیوان اشعار وی با عنوان دیوان فیضی با تصحیح و تحقیق ای -

۱- دیوان فیضی، با تصحیح و تحقیق ای - دی - ارشد و با مقابله و مقدمه حسین آهی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲، ص ۳ تا ۱۳.

دی - ارشد با مقابله و مقدمه آقای حسین آهی بالغ بر پانزده هزار بیت در سال ۱۳۶۲ در ایران چاپ و منتشر شد و پیش از آن اداره تحقیقات پاکستان و دانشگاه پنجاب لاهور به چاپ و نشر این اثر گران سنگ اهتمام ورزیده اند.

اشعار آیینی او به لحاظ ساختاری متین، و به جهت محتوایی رنگین و دلنشین اند، و ما در این اثر نمونه هایی از شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) او را ارایه می کنیم:

فیضی در قصیده توحیدی خود از ستایش پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) باز نمانده و در این اثر فاخر و رسای خود به این مهم نیز پرداخته است:

یا ازلّی الظُّهور! یا ابدیّ الخفا! *** نورک فوق النّظر، حُسنک فوق الثّنا ...

باز ندارم چنان کآخر کار افکنم *** خاک ندامت به سر، در عرصات جزا

تشنه فیض توام، ابر عنایت ببار *** دجله بغداد کن بادیه کربلا ...

گر چه نیازی ستاند آن چه عطا کرده ای *** باز ستان یک نفس هستی ما را ز ما

از تو کتابی به ماست علم نبوت در او *** فاتحه اش: اصطفای، خاتمه اش: مصطفی

جنبش پرگار صنع شد ز ازل تا ابد *** زین دو فراهم رسید دایره انبیا

نور تو پست و بلند کرده احاطت همه *** خواه به کوه اُحد خواه به غار خرا

راست روان رهت در ظلمات طلب *** رفته قدم بر قدم بر نهج اهتدا

خرمن اصحاب شید، چون نشود سوخته *** برق زنان ذوالفقار در کمر مرتضی (۱) ...

و در این چکامه شیوای پندی و عبرت آموز خود نیز از آن دو وجود نازنین سخن به میان آورده است، قصیده رسایی که در فضایی سرشار از شور و حال و تصویر شناور است:

ما طایر قدسیم، نوا را شناسیم *** مرغ ملکوتیم، هوا را شناسیم ...

اصحاب یقینیم، گمان را نپسندیم *** دریاب صوایم، خطا را شناسیم ...

بی خود شده نعره مستان صبو حیم *** تکبیر کش «حیّ علی» را شناسیم ...

۱- دیوان فیضی، با تصحیح و تحقیق ای - دی - ارشد و با مقابله و مقدمه حسین آهی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲، ص ۱

و ۱۱.

نور نبوی در نظر ماست، هویدا *** روشن نظرانیم و، عمی را نشناسیم

بر دانش ما، انجم و افلاک بخندند *** گر صاحب «لولاکَ لَما» را نشناسیم

جاوید بسوزیم ز خورشید قیامت *** گر پرتو آن «شمس ضحی» را نشناسیم

تاریک شود، هر دو جهان در نظر ما *** گر طلعت آن «بَدْرِ دُجی» را نشناسیم ...

در صبح دم حشر، کف ما ولوایش *** موسی و کف دست و عصا را، نشناسیم

فردای قیامت به پناه که گریزیم؟ *** گر آن شه خورشیدِ لوا را نشناسیم

پیراهن افلاک پر از رایحه اوست *** یعقوب و غم و آسفا را نشناسیم

قربان حریم حرم عصمت اویم *** بلقیس و سلیمان و سبا را نشناسیم

در دایره زنده دلان، مرده اویم *** عیسی و، دم روح فزا را نشناسیم

صد شکر که ما پیرو اصحاب رسولیم *** در شرع، دگر راهنما را نشناسیم

در قافله دین که شود بدرقه ما؟ *** گر پیشرو صدق و صفا را نشناسیم

در محکمه روز جزا، داد نیابیم *** کان عدلُ فزا، ظلم زدا را نشناسیم

بر نقد شناسایی ما خاک سیه باد *** گر گوهر آن بحر حیا را نشناسیم

بر گردن ما، طوق و بال ابدی باد *** گر سلسله شیر خدا را نشناسیم

با مشعل خورشید اگر گرم بگردیم *** بی نور علی، راه عُلا را نشناسیم

از کُحل یقین، دیده ما گر بگشایید *** بی خاک رهش «کشف غطا» را نشناسیم (۱)...

و در چکامه شامخ دیگری که در صفت انسان سروده است، می گوید:

دور بینان که ز کونین نظر بر گیرند *** کُحل (۲) توفیق به اکسیر برابر گیرند ...

منزل عشق مقامی است که مردان آنجا *** از سر خود کُله انداخته، معجر گیرند ...

حد نکه دار، که او رنگ نشینان نیاز*** می توانند که از فرق مه، افسر گیرند

۱- دیوان فیضی، با تصحیح و تحقیق ای - دی - ارشد و با مقابله و مقدمه حسین آهی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲، ص

۱۵ تا ۱۹.

۲- کُحلِ توتیا.

دست سَطَوْتُ ز گیربان خلائق بگذار *** ورنه فردا است که دامان پیمبر گیرند
صاحب خُلُقِ عظیم، احمد مرسلکه به عرش *** قدسیان مُصَحَّف (۱) اخلاق وی از بر گیرند
آن مقدّس گهری کانجم و افلاک همه *** سبق قدس از آن عنصر اطهر گیرند
رونق افزای گلستان جهان ملکوت *** که عرق زاده رویش، گل احمر گیرند
گل نه باغی است که پرورده مَشامان بهشت *** نکهت روضه او، غالیه پرور گیرند
حجّت دعویّ اش، از نیر اعظم شنوند *** سند معجزه اش از مه انور گیرند
چشمه آب بقا، خاک درش را خوانند *** خضر فرخ پی اش، این طارم اخضر گیرند
رتبه شرع به آن ذات مُعلّی دانند *** خطبه کون به آن نام مُصدّر گیرند
هر چه در دایره کون مقدم یابند *** رتبه او چو بینند، مؤخر گیرند
ذره هایی که درخشنده به ریگ حرمش *** هر یکی را به سپهر شرف، اختر گیرند
گر به ذرات فتد یک نظر از تربیتش *** مشرق و مغرب آفاق، سراسر گیرند

سرو پا بزهنه گردان دیار طلبش *** تخت از کسری و دیهیم ز قیصر گیرند
شوق ریگِ حرمش، در دل انجم جا داشت *** پیش از آن روز که این بر شده منظر گیرند
تا به جایی شده بالا روی پیکانش *** که ز مرغان «أولی أجنحه» شهپر گیرند
نغمه سنجان ازل، نعت کمالش خوانند *** چو به پایان برسد، دیگرش از سر گیرند
فیض بخشا! تویی آن بحر که از موج ازل *** فیض را ذات مُعلّای تو، مظهر گیرند
فیض را، سده (۱) علیای تو منبع دانند *** نور را، مرقد والای تو مصدر گیرند
حاصل مبحث أعراض (۲) و جواهر آن است *** که دو عالم: عَرَض و، ذات تو: جوهر گیرند
عید ایجاد تو را، معتکفان جبروت *** دو جهان خلق، دو قربانی لاغر گیرند
آن چه امر تو بر آن رفته، مسلم دانند *** وان چه نهی تو بر آن آمد، مُنکر گیرند
انجم از تابش خورشید قیامت سوزند *** گر نه از سایه دیوار تو، چادر گیرند
روش عقل به شرع تو چنان است که خلق *** نیم روزانه به کف شمع منور گیرند

۱- سده: آن چه بر روی آن نشینند، منبر، رواق خانه، پیشگاه.

۲- أعراض: جمع عَرَض، مقابل جوهر.

چشمه عقل که از شرع تو ماند بی آب *** گر همه چشمه مهر است، نه در خور گیرند
خاک بیزان (۱) سر کوی تو آن طایفه اند *** که دماغ هوس از نکهت عنبر گیرند
من که باشم؟ که اگر جذبه لطف تو بود *** کوه ها در طلبت جنبش صرصر گیرند
جزء اعظم بود از کحل جواهر جان را *** خاک پای تو، که در پله گوهر گیرند
نظم (فیضی) ز مدیح تو به آن پایه رسید *** کو چو منشور سعادت همه بر سر گیرند
دفتری کش (۲) رقم نعت کمال نبود *** گر ورق های سپهر است، که ابتر گیرند
در سرا پرده نعت تو، من آن نغمه کشم *** که بنام به نی کلک نواگر، گیرند
آن شگرفم، که مقیمان سرا پرده قدس *** دهنم با نفس سوخته مجمر گیرند
وقت آن جرعه کشان خوش که به فردوس امید *** جام عشقت ز کف ساقی کوثر گیرند
اهل معنی که در دل به سخن بگشایند *** این گشایش، ز گشاینده خیبر گیرند ...
سدره کلک مرا، نخل شناسان سخن *** چمن نعت تو را نخله نوبر گیرند

۱- خاک بیزان: خاک بر سر افشانان.

۲- کش: که آن را.

نو عروسان سخن، دل ز ملایک بَرنند *** گر ز خلخال دعا، پای به زیور گیرند

تا ابد باد درت قبله گه و کامروا *** که طواف حرمت را، حج اکبر گیرند (۱)

با نقل چند بیت از یک قصیده شیوای دیگر او در صفت بنی آدم، این مقال را حسن ختام می بخشیم:

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری؟ *** کز آسمان بزرگ تر، از خاک کمتری ...

از حیرت جمال تو دارند قدسیان *** در یکدیگر نظاره که: یا رب چه مَظهری؟!

کردم نصیحت و، به نصیحت پذیری ات *** همت کناد یاری و، توفیق یآوری

مصدق ذکر و فکر زبان و دلت مباد *** جز نص ایزدی و حدیث پیمبری

صَلَّى الْوَرَى عَلَيْهِ وَ آخِيَارِ آلِهِ *** زُورَ بَيْتِهِ الْمَتَعَالَى الْمُطَهَّرِ (۲)

برای آشنایی بیشتر با زندگی نامه و آثار فیضی دکنی - این بزرگ ترین سخنور هند در سده دهم هجری - می توان از این منابع بهره گرفت:

تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۸؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۸۳؛ تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ص ۱۹۴؛ قاموس الاعلام، ج ۵، ص ۳۴۶۵؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ ریاض العارفین، ص ۱۹۱؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۴۹؛ هفت اقلیم، ج ۱، ص ۳۷۴؛ آتشکده آذر، ص ۳۵۴؛ دویت سخنور، ص ۳۱۳ تا ۳۱۶، تذکره میخانه.

۱- دیوان فیضی، ص ۲۰ تا ۲۴.

۲- درود آفریدگان خدا بر رسول او و دوست داران خاندان وی باد که زایران اهل بیت او بلند پایه و پاک اند. رک: دیوان فیضی، ص ۱۳۱ و ۱۳۸.

بخش نهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) در سده یازدهم

اشاره

۱ - مولانا نوعی خوبشانی

۱ - مولانا نوعی خوبشانی (متوفای ۱۰۱۸ هـ - ق)، نامش محمّد درضا و زادگاهش خوبشان از توابع نسا و باورد خراسان است (۱).

وی از شعرایی است که در عصر صفویه به خاطر شرایط ناگوار فرهنگی و ادبی، به همراه پدرش به هند عزیمت کرده است. او پس از دیدار با خواجه ابوالقاسم سیری که از خویشان وی بوده، با کمک مالی او به همراه پدر به مشهد مقدس باز می‌گردد ولی پس از درگذشت پدر بار دیگر رهسپار هند می‌گردد و در لاهور اقامت می‌کند و به ملازمان میرزا یوسف خان رضوی (از امرای اکبرشاه در کشمیر) می‌پیوندد و به خاطر شایستگی هایی که در امر تیراندازی از خود نشان می‌دهد، جذب دربار دانیال شاه (پسر کوچک اکبرشاه) می‌گردد و به ستایش گری او می‌پردازد، و پس از مرگ وی باقی عمر خود را در خدمت میرزا عبدالرحیم خان خانان می‌گذراند و سرانجام در ۴۹ سالگی و به سال ۱۰۱۸ هـ - ق در برهانپور بدرود حیات می‌گوید (۲).

بنا به نوشته ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی دیوان اشعاری داشته شامل چهار هزار بیت، و به جز ساقی نامه، مثنوی دیگری دارد با عنوان سوز و گداز که آن را در

۱- تذکره میخانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۲۵۸.

۲- تذکره میخانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۱ و ۲۶۲.

استقبال از منظومه خسرو و شیرین حکیم نظامی سروده که قریب به پانصد بیت داشته است (۱).

در عرفات العاشقین، مآثر رحیمی، خزانه عامره و ریاض الشعراء سال درگذشت او سال ۱۰۱۹ هـ. ق ثبت شده است (۲).

ابیاتی را که به مناسبت از ساقی نامه او برگزیده ایم، با توحید حضرت باری آغاز می گردد:

تویی اولین پیر میخانه ها *** به یاد تو، شبگیر پیمانها

ز نامت که رنگ لب و آب روست *** لب لعل پیمانها، لیبک گوشت ...

تویی مُبدع (۳) نقش های شگفت *** که نگرفت کس بر شگفتت گرفت (۴)

ز کُنه تو، دانشور آگاه نیست *** که صنعت ز صنعت گر، آگاه نیست

خسی را بر موج باشد گذر *** کجا باید از قعر دریا خبر؟

درین پرده کآسیب غماز (۵) نیست *** نفس، محرم نکهت (۶) راز نیست

ز شیخ حرم تا به زُهبان دیر (۷) *** در اسرار این پرده، غیرند غیر

درین پرده ره انبیا کرده اند *** ولی نقش هستی ز دل برده اند

فصیح عرب (۸)، چون در آمد به گفت *** به جز «ما عرفناک» (۹) دُرّی نَسُفت

خدا آگهان (۱۰) را در او راه نیست *** چه جای کسی؟ کز خود آگاه نیست ...

الهی! به باد چمن زاد صبح (۱۱) *** که شب خفتگان را دهد یاد صبح

به بیداری شبنم و خواب گل *** به آمیزش آتش و آب گل ...

که تقصیر مستان به ساقی ببخش *** به تَه جرعه جام باقی ببخش

لب ما، که سر چشمه ای بی نَم ست *** چو چشمان یعقوب در ماتم ست

به پا بوس میراب کوثر (۱۲) فرست *** به گلگشت آن دست و ساغر فرست ...

کف (۱۳) دستگاه یداللهی اش *** پرستنده از ماه تا ماهی اش

۱- تذکره میخانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۲۶۰.

۲- تذکره میخانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۲۶۲.

۳- مُبدع: آفریننده، پدید آورنده.

۴- گرفت: در اینجا به معنای ایراد آمده است.

۵- غَمَاز: سخن چین، نَمَام.

۶- نَکَهَت: عطر و بوی.

۷- رُهبان دیر: کشیش کلیسا، راهب صومعه.

۸- فصیح عرب: مراد وجود مبارک رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است.

۹- اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله): ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ: یعنی کسی تو را (ای خدا!) به گونه ای که شایسته آنی، نشناخت.

۱۰- خدا آگهان: خدا شناسانِ خدا باور.

۱۱- باد چمن زاد صبح: نسیم که از آغوش چمن برمی خیزد.

۱۲- میراب کوثر: تقسیم کننده و آبرسان چشمه بهشتی کوثر.

۱۳- کف: دست.

گهر گر به بحر و به چرخ اختر ست *** سپند کف ساقی کوثر ست

ز شرمش چو عکس مه نو در آب *** شود مُرتعش پنجه آفتاب

چه دستی! که کونین سرمست اوست *** لب خار و گل، چشم بر دست اوست

لب خشک (نوعی) که مخمور باد *** چو ساغر به آن دست (۱) محشور باد! (۲)

برای آگاهی بیشتر پیرامون شرح احوال و آثار او می توان از این منابع بهره برد:

تذکره میخانه، به اهتمام احمد گلچین معانی، ص ۲۵۸ تا ۲۷۹؛ عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، مآثر رحیمی، ملاعبدالباقی نهاوندی، ج ۳، ص ۶۳۵؛ مآثر الامراء، ج ۳، ص ۳۱۴؛ طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۳۵؛ اکبرنامه، ج ۳، ص ۸۳۷؛ منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۶۱.

۱- به آن دست: به وجود نازنین امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که دارای منصب یداللّٰهی اند.

۲- تذکره میخانه: ص ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴.

۲ - مولانا نظیری نیشابوری

۲ - مولانا نظیری نیشابوری (متوفای ۱۰۳۲ یا ۱۰۲۳ هـ - ق)، نامش محمدحسین و زادگاهش نیشابور بوده و از شعرای نام آور نیمه اول سده یازدهم هجری به شمار می رود.

وی پس از درگذشت پدر، در اوان جوانی پس از سیر و سفر در نواحی عراق و خراسان به جانب هند رهسپار گردید و گویا اولین شاعر ایرانی بود که به دربار میرزا عبدالرحیم خان خانان بار یافت و از عزت و احترام والایی برخوردار گردید. ولی پس از زیارت حج و بازگشت به هند با کسب موافقت از ممدوح خود (میرزا عبدالرحیم خان خانان) در احمد آباد از توابع گجرات سکونت گزید(۱).

ملا عبدالباقی نهاوندی درباره او می نگارد:

[... چون علم شاعری در خراسان برافراشت، وصیت سخنوری به گوش نکته شناسان عراق و فارس رسانید، از آنجا به کاشان عراق آمد و در آن بلده جنت نشان با شعرای آنجا شاعری ها کرد، و غزلی چند میانه مومی الیه (نظری) و مولانا حاتم و فهمی و مقصود خزده و شجاع و رضایی طرح شده، داد شاعری در آن ها داد، و این بیت از آن غزل هاست که در کاشان گفته:

ز خود هرگز نیازم دلی را *** که می ترسم در او جای تو باشد! (۲)

و تقی الدین اوحدی در شرح حال نظیری می نویسد:

[... در خدمت شاه جلال الدین اکبر و نورالدین جهانگیر پادشاه و امرای ذیقدر عظیم الشان ترقیات نمود ... در گجرات منزلی پادشاهانه ساخت و به فراغت و رفاهیت

۱- تذکره میخانه، به تصحیح گلچین معانی، ص ۷۸۶.

۲- مآثر رحیمی، ملا عبدالباقی نهاوندی، ج ۳، ص ۱۱۵ و ۱۱۷.

می گذرانید. همیشه جمعی از اَعَزّه (۱)، اکابر و اصاغر (۲) در مجمع او حاضر بودند و هنگامه شعر و صحبت در منزل او به غایت گرم بود. در ۱۰۱۶ هـ. ق که مؤلف (تقی الدین اوحدی) در آن حدود (گجرات هند) واقع شد تا زمان درگذشتن وی، همیشه صحبت اتفاق می افتاد. او را منفعتی عظیم از تجارت و زراعت و تکلف حضرات به هم می رسید و همه را صرف احباب و فقرا می کرد. (۳)

دیوان نظیری نیشابوری در خرداد ماه ۱۳۴۰ با تصحیح دکتر مظاهر مصفا توسط انتشارات امیرکبیر و زوّار مشترکاً منتشر شد و مورد اقبال ادب دوستان قرار گرفت.

در سال تاریخ درگذشت نظیری در میان تذکره نویسان اختلاف است و از ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۳ هـ. ق نگاشته اند.

نظیری نیشابوری در انواع قالب های شعر فارسی تجربه های موفقی دارد و در مقوله های مرتبط با شعر آیینی نیز دارای آثار فاخر و سخته ای است که برای نمونه به نقل ابیات (۴) برگزیده ای از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) وی بسنده می کنیم:

هر شب به ذیل صحبت جان، تن در آورم *** وز دامنش نثار به دامن در آورم

بیرون روم ز ارض جسد در سمای روح *** وحی مبین و کشف مُبرهن (۵) در آورم

انشا کنم به منطق سیمرغ، راز غیب *** شورش به طایران نوازن، در آورم ...

از بس بدم، کفایت جرمم نمی کند *** تاراج اگر به رحمت ذوالمن در آورم!

آن سالخورده مطرب دیرم که صبح و شام *** انجیل را به نغمه اَزْغَن (۶) در آورم

۱- اَعَزّه: عزیزان و بزرگان.

۲- اکابر و اصاغر: بزرگان و پایین مرتبگان.

۳- عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، تذکره میخانه، ص ۷۸۹ و ۷۹۰.

۴- دیوان نظیری نیشابوری، به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۴۰، ص ۶۵۲.

۵- مُبرهن: آشکار و روشن.

۶- اَزْغَن: ارغنون، یک نوع از سازهای قدیمی ایران.

طبع رَحِم، فسرده شد از شهوت زنان *** لب بندم و عقیم به زادن در آورم
دیوان شعر کهنه بشویم ز فکر نو *** از نعت خواجه (۱) نظم مُدَوَّن (۲) در آورم
شهری ز بیم احمد مرسل کنم بنا *** آفاق را به حصن مُحَصَّن (۳) در آورم
نعت محمّدی، عَلم مغفرت (۴) کنم *** شمعی به گور از پس مردن در آورم
از حُب هشت و چار منور کنم لحد *** با چار جو بهشت مُثَمَّن (۵) در آورم ...
بینا به پنج اختر آل عبا شدم *** کی سر به پنج حس فروتن، در آورم؟
آورده ام ز طوف حرم توبه، همتی *** کاین ارمغان به مولد و مدفن در آورم ...
سوی عراق و فارس ز آثار طبع خویش *** خلدی ز نظم و نثر مزین در آورم
چندی به هم نبردی خاقانی و مجیر (۶) *** غوغا به شیروان و به اَزْمَن (۷) در آورم
ابدال وش، نظیری اعجاز شیوه ام *** بهمن به ثور و، ثور به بهمن در آورم!
دل تشنه است کان نشابور، می روم *** تا آب و رنگ رفته، به معدن در آورم (۸) ...
نظیری در قصیده فاخر دیگری، نفس نفیس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مورد خطاب

۱- خواجه: مراد، وجود نازنین حضرت خاتم الأنبياء (صلی الله علیه و آله) است.

۲- مُدَوَّن: تدوین شده، به نظم و ترتیب در آمده.

۳- حِصْن مُحَصَّن: باروی بسیار محکم، قلعه مستحکم.

۴- عَلم مغفرت: پرچم آمرزش.

۵- بهشت مُثَمَّن: کنایه از هشت بهشت.

۶- مُجیر: مجیرالدین بیلقانی از شعرای بلند آوازه شعر فارسی.

۷- اَزْمَن: ارمنستان.

۸- دیوان نظیری نیشابوری، به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، ص ۴۴۷ تا ۴۵۰. نظیری این چکامه شیوا را به هنگام ترک گجرات و عزیمت به ناحیه خراسان و نیشابور سروده و ارادت قلبی خود را نسبت به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و خاندان مکرم آن حضرت به تصویر کشیده است. همان مأخذ، ص ۴۴۷.

قرار داده و به توصیف آن حضرت می پردازد:

ای وجود از نور تو، ذرات پیدا ساخته *** عقل کل را، پرتو ذات تو بینا ساخته ...
 سید اولاد آدم، جبریلت خوانده نام *** «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ات، حق تعالی ساخته
 موج حکمت در دل از عین یقین کرده جوش *** چشمه از آرایش نموده پاک، دریا ساخته
 از کتاب «من لدن» علمت ادب آموخته *** در دبیرستان «اُوْ اَدْنٰی» ات، دانا ساخته ...
 خواننده بر تو صورت امروز را از لوح دی *** فضل حق کآینه امروز و فردا ساخته
 در ره عرفان به رافت، عقل و حس و وَهْم را *** خار خشک شبهه بیرون از کف پا ساخته
 یافته از سابقان بزم عزت برتری *** مقعد صدق ملیک مقتدر، جا ساخته
 کرده بر کل مقامات صفات خود، عروج *** بر در خلوت سرای ذات، مأوا ساخته
 در شهود، آراسته باطن به آثار جمال *** از غبار، آینه خاطر مصفا ساخته
 حُسن خُلق از قرب خالق گشته سر تا پا تمام *** هر چه مظهر دیده از ظاهر هویدا ساخته ...
 حلم تو، در راه دین بار اُحد برداشته *** وز تنومندی ننالیده، به ایذا ساخته

بر ستم گر بازویت نگشاده تیر انتقام *** گوهر نابت به جور سنگِ خارا، ساخته قوم عاصی، سنگ بر لب های معصومت زده *** تو لب خونین به عذر قوم، گویا ساخته مجرمان را، کرده از عفو و ترحم توبه کار *** کافران را مؤمن، از رفیق و مدارا ساخته ... در شب معراج، برگشته ز ره هفتاد بار *** کار امت را به نزد حق تعالی ساخته (۱) از کمال مهر و شفقت در محلّ احتضار (۲) *** امت امت گفته، جان تسلیم مولا (۳) ساخته

تجدید مَطَّلَع

ای تماشا گاه حق، مرآت اشیا ساخته *** در تواضع، قدر حال خویش پیدا ساخته حق، «حبيب الله» از عزت تو را خوانده ست و تو *** از تواضع نام خود: «عَبْدًا شَكُورًا» ساخته ... بر مُعَانِد (۴) ظَنّ لَاف «لَا نَبِيَّ بَعْدِي» زده *** «مَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ» نُزْل (۵) أَحِبَّا (۶) ساخته ... کار عالم را کفایت کرده از یک ماجرا *** ورد خود در هر دعا «رِزْقًا كِفَافًا» ساخته ... اتّصَال «لِي مَعَ اللَّهِ» کرده حاصل در نماز *** «مَاسُوَى اللَّهِ» راز استغراق، اِنْفَا (۷) ساخته ... آیه «نُونِ وَالْقَلَمِ» را دیده از انوار خویش *** سرِّ باطن را به لَفْظِ ظَاهِر، املا ساخته ...

-
- ۱- یعنی: وجود نازنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در شب معراج بر رستگاری امت خود اصرار ورزیده و مورد قبول حضرت حق قرار گرفته است.
 - ۲- در محلّ احتضار: به هنگام جان سپردن.
 - ۳- مولا: در اینجا کنایه از وجود حضرت باری تعالی است.
 - ۴- مُعَانِد: دشمن، کینه توز.
 - ۵- نُزْل: روزی، رزق، آن چه در پیش مهمان نهند از برای خوردن.
 - ۶- أَحِبَّا: دوستداران.
 - ۷- اِنْفَا: فانی ساختن.

یا «شَفِيعَ الْمُذْنِبِينَ!» در ظلِّ احسانم در آر *** شرمسارم، پیش حق زَلِّ (۱) و خطایا ساخته

طبع عطشان (نظیری) را صِلَتْ (۲) بر نعت توست *** خود زبان کوتاه از عرض تقاضا ساخته

اقتدار توبه و اشک سحر گاهیش ده *** تا کند در جیب «هُم مُسْتَغْفِرِينَ» جا ساخته (۳)

مسلمانی ز کافر می خری؟!

بر نیامد یک عزیز از مصرِ مردم پروری *** پیر شد در چاه، صد یوسف ز قحط مشتری! ...

دایه گردون تَنک شیرست، گوید خاک خور! *** مادر گیتی گران خواب ست، گوید خون گری! (۴) ...

گوش بر افسانه من تا کجا خواهد نهاد *** آن که نی اعجاز می گیرد در او، نی ساغری! (۵)

باطل السَّحری که بر بازوی استغناى اوست *** بی اثر سازد هزاران معجز پیغمبری

نطقِ این گوساله ها بسته ست از بهر سخن *** خاک پاک جبریل آورده ام چون سامری ...

ناخدا گو هر چه اسباب ست در دریا فکن *** کشتی ما را به ساحل می برد بی لنگری

بر خط تسلیم گردن نه، که چون راضی شوی *** کی کند در دست ابراهیم خنجر، خنجری؟!

افسر از خاک دری سازم که در اول قدم *** می برد از سر خیال سجده اش، مستکبری

۱- زَلِّ: لغزش، خطا.

۲- صِلَتْ: صله، جایزه.

۳- دیوان نظیری نیشابوری، ص ۴۸۶ تا ۴۹۱.

۴- خون گری: خون گریه کن.

۵- ساغری: تیماج، چرم گرانبها که کتاب را با آن جلد می کردند، کفش مخصوص، نوعی قماش.

ذره افتاده را کی بی نوا خواهد گذاشت؟ *** آن که خاکش کرده خورشید نجف را خاوری

قبله الاسلام دنیا، مکه الله الحرام *** آن که چرخ مغفرت را کرده راهش محوری

خطبه اش را جز رسول الله نمی زید خطیب *** خطه ای را کاندرا او معراج کردی منبری ...

بر بساط مصطفی رفتن به پا، عصیان بود *** تا نجف از کعبه خواهم کرد جبهت (۱) گستری

ای نجف! جذبی (۲) که بسیار آرزومندم به تو *** ای مدینه! شفقتی، بی تو ندارم صابری

یک کس از کفر و ضلالت ره نیاوردی برون *** گر چراغ شرع پیغمبر نکرده رهبری

از چه شد شق القمر دانی؟ ز شوق روی او *** سینه را مه چاک زد در وقت پیراهن دری ...

گرد نعلین سفر جایی که او افشانده است *** ناید از بال و پر روح الامین بال و پری

زان نبودش سایه، کش (۳) چون سایه افتادی به پا *** فرق را کی بر قدم دیگر رسیدی سروری؟

بر پی او رو که آن جایی که جولان گاه اوست *** قهقهه بر طور سینا می زند کبک دری

از بساط سدره هم صدبار بالاتر گذشت *** رفته تا جایی که آن جا محو کرده برتری ...

۱- جبهت: جبهه، پیشانی، جبهت گستری: پیشانی خود را بر خاک راه محبوب نهادن.

۲- جذبی: جذبه ای، کششی.

۳- کش: که او را.

عاجزم، از چنگ این هند جگر خوارم (۱) بر آر *** یا رسول الله! مسلمانی ز کافر می خری؟! ...

مهدی پر ضبط حیدر صولتی بیرون فرست *** کعبه را ره می زنند این کافران خیبری (۲) ...

نظیری یک ترکیب بند فاخر نبوی (صلی الله علیه وآله) دارد در هفت بند که با نقل آن حسن ختام این مقال را رقم می زنیم.

ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله)

(۱)

شب، گلابی بر رخ خوابم ز چشم تر زدند *** از سجود در گه عشقم، گلی بر سر زدند

ز اول شب بانگ نوشا نوشم از ذرات خاست *** تا ندای الصلاه آمد، همه ساغر زدند

قبله کردم قصد، در چشمم در ترسا نمود *** کعبه بستم نقش، بر رویم بت آزر زدند ...

گر شدم مجنون، ز حرفم داستان ها ساختند *** و شدم منصور، دارم بر سر منبر زدند!

از خرابات محبت یافت، هر کس هر چه یافت *** کعبه را هم حلقه ای پی گم کنان بر در زدند

بولهب در کعبه، ابراهیم از بت خانه خاست *** واژگون نعلی است، هر جا گونه ای دیگر زدند

غیر عاشق نیست کس را ره به معراج وصال *** جبرئیلش را گره در راه بر شهپر زدند

۱- این هند جگر خوار: کنایه از دنیای غدار جفا پیشه است.

۲- دیوان نظیری نیشابوری، ص ۴۹۴ تا ۵۰۱.

آب خضر و چاه اسکندر به پشت پا زدیم *** خیمه ما بر کنار چشمه کوثر زدند
 هر کجا رفتیم، به دوش روزگارم بار بود *** کعبه را، محمل کجا بر ناقه لاغر زدند؟
 کر کشم از مکه سر، ترسانم از کردار خویش *** طایرانش، سنگ غیرت پیل را بر سر زدند
 کعبه است اینجا، ملک حیران کار افتاده است *** آسمان را در گل این خانه باز افتاده ست

(۲)

دیده ام را از جمال کعبه بینا کرده اند *** توشه راه خراباتم مهیا کرده اند
 خوش تماشایی ست، گبری سجده می آرد به دیر *** دامن عرش و نقاب کعبه، بالا کرده اند
 برهن (۱) گویا همی سوزد که هر سو در منا *** آتشی از خون بسمل (۲) بر سر پا کرده اند
 آتشین پای زوادی می رسد، کاندر حرم *** ریگ ها را سایه پرورد مصلّا کرده اند
 از گل و آبش فرح می بارد، این آن خانه است *** کش خضر: سقا و، ابراهیم: بنا کرده اند
 نشئه می سازند رنگین، نغمه می سازند خوش *** آتش قنديل و آب سُبْحه، یک جا کرده اند
 بوسه بر سنگ سیاه او به گستاخی مزن *** مردمان دیده را زین سرمه، بینا کرده اند

۱- برهن: به ضرورت شعری در اینجا باید به سکون حرف دوم تلفظ شود.

۲- بسمل: مرغ سر بریده.

یوسفان را بر سر چاهش سبو بشکسته اند *** حوریان را در ره وادیش، سودا کرده اند
 قتل اسماعیل رمزی بود، این افشاگران *** لوح صحرا را به خون کشته انشا کرده اند
 کعبه را، مستانه لبیک آرم از میقات عشق *** کز الستم هم به این لبیک گویا کرده اند
 مستی ام تا پیشگاهی برده کز بس وسعتش *** خاک عقبی بر سر مشغول دنیا کرده اند
 بر سر هر چشمه، خالی صد سبو می کرده ام *** خضر گم کرده ست راهی را که من طی کرده ام

(۳)

این قدر دانم که با نظر چشمم آشناست *** آن که حیران رخ اویم، نمی دانم کجاست؟
 پای تا سر محور نظاره گشتم همچو شمع *** در نظر افزود، چندانی که از جسمم بکاست
 سیل دیدار آمد و خاشاک هستی پاک برد *** این که اکنون غوطه در وی می خورم، بحر فناست
 خواب از آن آشفته تر دیدم که تعبیرش کنی *** بر نمی آرد قیامت سر ازین شوری که خاست
 جمله اجزای وجودم را منور ساخت عشق *** سایه پیش آفتاب و، مس به نزد کیمیاست
 دارم از اقبال عشق، اندیشه آزادگی *** گر هوایی در سر سرو است، از باد صباست

بر سر مرغان وادی، گلفشانی می کنم *** کز سرشکم در کف پا خار در نشو و نماست

در قیامت خونبهای دیده گریان من *** دستگاه روز بازار شهیدان مناست

ای صبا خیز و، کف خاکی دگرزان کویار *** نور شد در دیده آن گردی که گفتی توتیاست

قطع گفتن کن که خاموشی درین صف واعظ ست *** ترک دانش کن که نادانی درین ره مقتداست

تا به صدر آشنایی حیرت اندر حیرت ست *** دیده ای واکن که بینایی درین ره بینواست

از سرِ اخلاص پا بردار، مقصد در دلست *** از حضور دل زبان بگشا، اجابت در دعاست

طوف و سعی حاجیان، اظهار شوقی بیش نیست *** آن که من می جویمش، نی در حرم نی در صفاست

از جهان، چندی که جستم هیچ بانگی برنخاست *** خُم که در میخانه پر گردید، از می بی صداست

خیر بادی کعبه را گفتم که سنگ راه بود *** پی به دل بردم که راهش سوی آن در گاه بود

(۴)

گوشه ای خفتم که راهم را سر و پایان نبود *** لنگر افکندم، که کشتی در خور توفان نبود

مرغ بینش را شکستم پر، که طیران کند داشت *** رخس دانش را بریدم پی، کزین میدان نبود

سر به سر بازار حکمت کور دیدم خلق را *** توتیای حق شناسی در همه دکان نبود
شیشه بر صد گه شکستم، باده موسی نداشت *** غوطه در صد بحر خوردم، چشمه حیوان نبود
اهل صحبت را زمعنی سبزه ای از گل نرُست *** قوم وادی را، ز عرفان ترّه ای بر خوان نبود
دیده یعقوب بر دیوار و در وا شد، دریغ! *** غیر بوی پیرهن در کلبه آحزان نبود
دل به حسرت بر در از نظاره مجلس گداخت *** جان به درگه سوخت کش زین بیشتر فرمان نبود
تا نگه کردم، عنان بر تافت کز یک جلوه اش *** پاره پاره دل چو طور موسی عمران نبود
زخم زد، اما به جولانی ز خاکم بر نداشت *** کاین چنین گو، در خور آن دست و آن چوگان نبود
خون ما در گردن بیباک عشق در به در *** حسن تا در پرده بود، این فتنه در دوران نبود
در بُن هر خار، صد لیلیست از دیدار او *** وادی مجنون که مجنونی در او حیران نبود!
این حجاب از بود ما شد، ورنه پیش از ما و تو *** بُرَقع صورت به پیش چهره جانان نبود
پرده از عالم برافتد گر بر آید آشکار *** ما عدم بودیم آن روزی که او پنهان نبود

بر نتابد فَرّ حق جز کبریای احمدی *** غیر یک دل در دو عالم قابل جولان نبود

احمد مرسل که باطن، مشرق انوار داشت *** دوست را، آینه بر اندازه دیدار داشت

(۵)

تا زمین شد مولد و مأوای خیر المرسلین *** صد شرف در منزلت بر آسمان دارد، زمین

این جهان در علم او: شاخ گیا و بوستان *** وین فلک با فضل او: بال مگس در انگبین (۱)

طور صد موسی برانگیزد ز خاک آستان *** شمع صد عیسی برافروزد به باد آستین

آب در جو داشت آن فصلی که عالم بود خاک *** دست در گل داشت آن روزی که آدم بود طین (۲)

شکل اول را چو کلک از آفرینش نقش بست *** زاو جواز آفرین می خواست صورت آفرین!

صنع را مسّاطه کل، علم را آینه دار *** در بر و پهلوی آدم، دیده حوّا را جنین

ذیل قدرش چهره آرا بود از اول خاک را *** گر نبودی سجده او، موی رُستی از جبین

گر نگرداند به آیین شریعت، چرخ را *** پنبه گردد باز تار و پود ایّام و سنین (۳)

منزلت بنگر که اقراری به او، ایمان ماست *** رسم او ما راست مذهب، کار او ما راست دین

۱- انگبین: شهد، عسل.

۲- طین: گل.

۳- سنین: سال ها.

نزد عقل من ز تصدیق نبوت برترست *** خصم اگر گوید کلام اوست قرآن مبین
 گل نگار از جلوه اش، فرش رخ خلد نعیم *** عطر روب از روضه اش، جاروب زلف حور عین
 صورت شق القمر بر چرخ می دانی چه بود؟ *** خاتمی می کرد در انگشت، بشکستش نگین!
 گر نیفتد سایه اش بر خاک، چندان دور نیست *** بی مکان راهم مکان شد، بی نشان را همنشین
 چون سبق کز طفل ماند، ماند ازو لوح و قلم *** چون قفس کز مرغ ماند، ماند ازو عرش برین
 گر به یک دم طی کند هفت آسمان، نبود عجب *** جبریلش در رکاب ست و، بُراقش زیر زین
 دیده اش از سرمه «مازاغ» روشن کرده اند *** منزلش در «لا نبی بعدی» معین کرده اند (۱)

برای آشنایی بیشتر با شرح احوال و آثار این سخنور توانا می توانید به این منابع مراجعه نمایید:

دیوان نظیری نیشابوری، و تذکره های: مآثر رحیمی، تألیف ملاعبدالباقی نهاوندی، ج ۳، ص ۱۱۵؛ کلمات الشعراء، تألیف
 محمدافضل سرخوش، چاپ لاهور، به تصحیح صادق علی دلاوری، ص ۱۱۲؛ مآثر الکلام، سروآزاد تألیف میرغلامعلی آزاد
 بلگرامی، ص ۲۴ تا ۲۶؛ نتایج الافکار تألیف محمد قدرت الله کوپاموی، چاپ بمبئی، ص ۷۲۳؛ تذکره الشعراء تألیف
 عبدالغنی خان فرخ آبادی، ص ۱۳۸؛ آتشکده آذر تألیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به تصحیح دکتر حسن سادات ناصری، ج
 ۲، ص ۷۱۱ به بعد؛ شعرالعجم تألیف شبلی نعمانی، ترجمه محمدعلی فخرداعی گیلانی، ج ۳.

۳ - مولانا ملک محمد قمی

۳ - مولانا ملک محمد قمی (متوفای ۱۰۲۴ هـ - ق) متخلص به (ملک) از شعرای پرآوازه نیمه اول سده یازدهم هجری که به کاروان شعر فارسی در هند پیوسته است.

در شرح حال ملک قمی نگاشته اند که وی در آستانه میان سالی از زادگاه خود (قم) به کاشان رفت و پس از مدتی از آنجا رهسپار شهر قزوین شد و مدت چهار سال در آنجا اقامت گزید سپس در سنه ۹۸۵ هـ - ق عازم هند شد، و به اختلاف روایت در احمدنگر یا دکن سکونت اختیار کرد و از مرتضی نظام شاه (دیوانه) که از ۹۷۲ تا ۹۹۶ هـ - ق والی احمدنگر بود صله ها گرفت و پس از او به دربار ابراهیم ثانی عادل شاه (۹۸۸ - ۱۰۳۷ هـ - ق) والی بیجاپور بار یافت و از او عنایت ها دید.

ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی درباره وی می نگارد:

[... گویند که: به حکم عادل شاه (۹۷۷ - ۱۰۳۷ هـ - ق) در برابر مخزن اسرار شیخ نامی گرامی شیخ نظامی کتابی بگفت و از نظر عادل شاه گذرانید. شاه یک شتر زر به صله آن به ملک عنایت نمود. میرحیدر ذهنی که یکی از اصحاب نظم است و او نیز مداح ممدوح ملک (عادل شاه) است، شاه به او گفت که: میرذهنی! تو چرا جواب مخزن نمی گویی؟! او به عرض رسانید که الحال چون حکم شد خواهم گفت. روز دیگر به عوض جواب مخزن اسرار، این رباعی گفته به نظر ممدوح خود آورد:

«رباعی»

در مدح و ثنایت ای شهنشاه دکن *** معذورم دار اگر نگفتم مخزن

حیف ست که بهر یک شتر زر، گیرم *** خون دو هزار بیت بد بر گردن!

شاه دکن یک شتر زر به صله این رباعی به آن منصف با انصاف! مرحمت فرمود! [۱]

۱- تذکره میخانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۳۵۲.

مؤلف مخزن الغرائب از عمل میرحیدر ذهنی در بی ارزش نشان دادن سروده ملک قمی اظهار ناخشنودی کرده و می گوید:

[... عجب است از ذهنی که در حق هر دو شاعر معتبر چنین گوید! با وجودی که مولانا ظهوری وی را بستوده باشد. شاید که این کنایه ذهنی به گوش مولانا ملک نرسیده و گرنه بلایی به سرش می آورد که به سوراخ مار در می رفت! به اندک حرف ناملایم که از مولانا مایلی سرزده بود، او را آن قدر رسوا کرده که حد ندارد!]^(۱)

ناگفته نماند که ملک قمی با کمک داماد خود مولانا ظهوری ترشیزی این منظومه را در ۹۰۰۰ بیت سروده و با عنوان «نورس» به ابراهیم عادل شاه پیشکش کرده است. برخی از تذکره نگاران از این منظومه با نام «منبع الأنهار» و «گلزار ابراهیم» یاد کرده اند.^(۲)

اگر قول تذکره نگاران را بپذیریم که ملک قمی به سال ۱۰۲۴ هـ. ق و در سن نود سالگی به قتل رسیده، تولدش باید در ۹۳۴ هـ. ق اتفاق افتاده باشد.

ملا عبدالقادر بدائونی در شرح حال ظهوری ترشیزی (داماد ملک قمی) می نگارد:

[اخلاق حمیده او و ملک قمی را که به «ملک الکلام» مشهور است شیخ فیضی بسیار تعریف می کرد و این هر دو می خواستند که همراه شیخ (شیخ فیضی دکنی) به پایتخت لاهور بیایند، اما برهان الملک مانع آمد، و در این ایام شنیده می شود که دکنیان ... بنا بر شیوه نامرضیه قدیم خود که غریب گشی باشد، این هر دو بیچاره مرحوم را (ملک قمی و ظهوری ترشیزی) نیز هنگام هرج و مرج به قتل رسانیده اند قاتلهم الله!^(۳)

و ملا عبدالباقی نهاوندی که با ملک قمی از نزدیک آشنا بوده، او را فاضلی سخنور و کاملی ثناگستر معرفی می کند که آوازه فضیلت و دانشش در سخنوری در همه جا پیچیده و لباس زهد و ورع بر قامت قابلیت او طراز صبغه اللّهی دارد ... و در ادامه می افزاید:

[الحال که سنه ۱۰۲۴ هـ. ق بوده باشد به گوشه گیری و درویشی و فقر و مسکنت می گذرانند و از اختلاط و از صحبت اهل عالم بی نیاز است ... الحق داد سخنوری و ثناگستری داده، در این زمان، کوس استادی و یکتایی می زند و اهل عالم اکثر، خصوصاً مستعدان دکن قایل اند که مثل او در دکن کم به هم می رسد...^(۴). جنازه ملک

۱- تذکره میخانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۳۵۳.

۲- تذکره میخانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۳۵۲ و ۳۵۶.

۳- منتخب التواریخ، ملا عبدالقادر بدائونی، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴- مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۴۴۶ تا ۴۴۸.

بنابر وصیت وی در بیجاپور در کنار تال شاپور نزدیک مقبره میرسنجر به خاک سپرده شد. (۱)

ملک قمی ساقی نامه مشهوری دارد که ابیات آن را به تعداد سوره های مبارک قرآنی ترتیب داده که به نقل ابیاتی از آن اکتفا می کنیم:

خراباتی ام، باده ناب کو؟ *** بیابانی ام، چشمه آب کو؟

خرابم، در می پرستان کجاست؟ *** کبابم، طرب گاه مستان کجاست؟ ...

صراحی! نه هنگام گردن کشی ست *** سری بر زمین نه که وقت خوشی ست ...

فلک کهنه گرگی ست در زیر پوست *** خرد را تصوّر که مغزی در اوست ...

من آن مرغ محبوس پا در گلم *** که چون غصّه نیشی زند بر دلم

بر آرم سری از شکاف قفس *** صفیری زنم، باز دزدم نفس

بهارم، ولی بر گریزان زمن *** میم، لیک مستی گریزان ز من ...

دلیری مکن با می لعل رنگ *** که ساغر بزرگ ست و پیمانۀ تنگ ...

اگر آتشم، گل به دست من ست *** و گر خاکم، افلاک پست من ست

به آیین شیرم، به سیمای گرگ *** به صورت حقیر و، به معنی بزرگ ...

میالا به انگشت، شهد ترم *** که داغ مگس نیست بر شکر

نیی جوهری، زحمت دُر مده *** محک نیستی، داغ بر زر منه ...

میفشان درین عرصه، گستاخ بال *** که گر رستم آید، خورد گوشمال ...

مغنی! بگو گنج در دست ماست *** سر و افسر خسروان، پست ماست

بگوشم زن آن نغمه آبدار *** که از گنج قارون بر آرم دمار

بُرَم کسوتی در خور راستین *** تواضع گریبان و، عذر آستین

چو مقراض بر اطلس زر نهم *** کلاهی به خاقان و قیصر دهم

دهم ساغر فکر را یاره ای *** گهر بر تراشم ز گل پاره ای

چو من شاعرش، محرمان را جواب *** من این منصب از دور یابم خطاب

سگ طوقی آستان وی ام *** اگر نیک اگر بد، از آن وی ام

۱- تذکره میخانه، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

ملک، رتبه وحی داند که کیست؟ *** محمد شناسد که جبریل کیست؟
چه شد گر یکی نیک و دیگر بدست *** نه در هر بُن غار یک احمدست ...
بده ساقی! آن ساغر سرمدی *** همه هوشیاری، همه بخردی ...
به دستم ده آن جام خورشید چهر *** که بازی کند با کلاه سپهر ...
کلید طریخانه کاینات *** که خاک در اوست آب حیات
ازو ساغر می تمنا کنم *** چو بر در گه او تولا کنم
نه آن می که گل گونه خجالت ست *** میی کا بروی می وحدت ست
ازین لعبتان کآب دل خورده اند *** ز بی پردگی، در پس پرده اند!
چو از نسخه گل (۱) خبر داشتم *** صد و چارده سوره بنگاشتم
فضولی ز حد رفت، ساقی بیا *** بده جام می، ختم کن والدُّعا
الهی! به فضل خودم ده پناه *** مصون دار نقدم ز دزدان راه (۲)

۱- نسخه گل: کنایه از قرآن کریم است.

۲- تذکره میخانه، ص ۳۵۶ تا ۳۶۲.

۴ - حسن بیگ عتابی تکلُو

۴ - حسن بیگ عتابی تکلُو فرزند بخشی بیگ تکلُو از شعرای نام آشنای سده یازدهم هجری است. از تاریخ ولادت او اطلاعی در دست نیست و در سال و کیفیت فوت او نیز در میان تذکره نویسان اختلاف است. تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین می نگارد که در سنه ۱۰۲۵ هـ. ق در اجمیر شنیده شد که وی در طاعون لاهور در گذشته است. و محمّد بن محمّد عارف شیرازی مؤلف تذکره لطائف الخیال، سال وفات عتابی را ۱۰۲۰ هـ. ق ثبت کرده ولی مؤلف تذکره نتایج الافکار و شمع انجمن بر این اعتقادند که وی در سنه ۱۰۲۱ هـ. ق در اجمیر به قتل رسیده است (۱).

ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی ضمن شرح حال وی به واگویی ماجرای می پردازد که خواندنی است:

[... روزی شاه گردون اساس شاه عباس در آیین بندی شهر صفاهان به او تکلیف می خوردن نمود. عتابی... خود را از ارتکاب تجرّع بازداشت. در آن زمان یکی از حاضران به عرض خدیو ایران رسانید که وی خود را قطب می گوید و دم از ولایت می زند. شاه... بعد از استماع این سخن فرمود که من تیری به جانب او می اندازم اگر کارگر نیاید قطب خواهد بود والا فلا! ... فرهادخان و اکثر اعیان که حاضر بودند به عرض رسانیدند که ... اسلحه جنگ به انبیا و ائمه هدی مضرت رسانده، چه جای اقطاب! احتیاج به امتحان نیست و از کجا معلوم که عتابی، خود را قطب خوانده شاید که گوینده این کلام غرضی داشته باشد. و جهان پناه (شاه) انتظار تیر و کمان داشت که

۱- تذکره میخانه، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

کار حسن بیگ را به اتمام رساند! در آن وقت فرهادخان به عتابی گفت که اگر میل استخلاص داری باید که به جهت عذر خود بیتی بگویی ... بر رفع حرمت شراب این خسرو کامیاب! و صفت بزم این سلطان گردون جناب! ... آن فرید زمان این رباعی را بدیهه انشاء فرمود:

«رباعی»

ای شاه ستاره خیل خورشید اقبال *** وی از پی سایه تو گردون چو هلال

ایام تو عید است، در او روزه حرام! *** بزم تو بهشت است، در او باده حلال!

خسرو جمشیدشان بعد از استماع این دو بیت به غایت خندان شد و به صلّه این بدیهه گویی، جانِ عتابی را با صد تومان و اسب مع زین نقره بدو مرحمت فرمود! (۱)

وی از خمسه حکیم نظامی استقبال کرده، و علاوه بر آن دو منظومه دارد در قالب مثنوی با عناوین: سام و پری و ایرج و گیتی، و در وزن حدیقه الحقیقه حکیم سنایی نیز منظومه ای با نام حدایق الأزهار دارد، و به وزن مثنوی معنول جلال الدین مولوی، منظومه ای سروده به زبان ترکی که آن را مجمع البحرین نامیده است (۲). اشعار او را بالغ بر پنجاه هزار بیت نوشته اند و وی دو بار به هند سفر کرده و مورد عنایت جلال الدین اکبرشاه و نورالدین جهانگیر شاه قرار گرفته است. وی در راه بازگشت به ایران در حالی که ۵۲ سال داشته، در فاصله یک منزلی قندهار بدورد حیات می گوید (۳). پیش از این در مورد سال مرگ و کیفیت مردن او سخن گفته ایم.

ازوست:

غزل نبوی (صلی الله علیه وآله)

خیالت به چشمم چو همدم نشیند *** چو عکس اندر آینه یکدم نشیند

چو نور نظر، در نظر جا نگیری *** بلی شعله بر جای خود کم نشیند!

دلم در سیه خانه چشم شوخت *** چو مسکین که بر خوان حاتم نشیند! ...

خیال نگاه تو در دیده تر *** چو مستی که با اهل ماتم نشیند

۱- تذکره میخانه، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.

۲- تذکره میخانه، ص ۴۳۷.

گهر چون نیفتد ز چشمی که بیتو *** همی با لب بحر، توام نشیند؟!
گلستان شود خوی (۱) ز عکس جمالت *** چو بر لاله از باده شبنم نشیند
دل بر سر نیزه ها بین ز مژگان *** چو خونی که بر موی پرچم نشیند ...
چو زلف بتان هر دم آشفته خیزد *** نسیمی که بر خاک آدم نشیند
اگر زیور دست گل، زر نباشد *** شگفتم که خندان و خرّم نشیند؟ ...
چرا سر نسایم به خاک جنابی *** که در پایه او فلک خَم نشیند
شهی کِش سیاهی لشکر مَلک شد *** کجا سایه اش بر سر جم نشیند؟
من و بندگی بر درِ پادشاهی *** که حکمش بر اولاد آدم نشیند
محمّد که بر انبیاء، اشرف آمد *** که بر جای او غیر بن عمّ (۲) نشیند؟
فلک را، فلک جانشین باید آخر *** که تا سایه اش بر دو عالم نشیند (۳)

۱- خوی: عرق.

۲- بِنِ عَمِّ: کنایه از وجود نازنین امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وصی و پسر عموی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است.

۳- تذکره میخانه، ص ۴۴۸ و ۴۴۹.

۵ - سید ابوالحسن حسینی فراهانی

۵ - سید ابوالحسن حسینی فراهانی (متوفای ۱۰۲۸ هـ - ق به بعد) از دانشمندان بنام علوم عقلی و نقلی و کلامی و ادبی در نیمه اول سده یازدهم هجری است و «شرح مشکلات دیوان انوری» از تألیفات ارزشمند آن حکیم سخنور است که به اهتمام استاد مدرس رضوی پس از تنقیح و تصحیح توسط انتشارات دانشگاه تهران چاپ و منتشر شده است (۱).

وی از سادات حسینی فراهان بوده و در تدریس شرح تجرید و متون حکمی و کلامی و فلسفی دستی به تمام داشته و در سرودن شعر نیز از طبع روان و وقّادی برخوردار بوده و در نقد شعر هم سرآمد همگان در روزگار خود به شمار می آمده است. وی در سنین جوانی به خاطر تنگی معیشت ناگزیر از ترک وطن می شود و در سر راه خود به اصفهان مدتی در قریه نصرآباد توقف می کند و در آنجا با میرزا حسینعلی خالوی مؤلف تذکره نصرآبادی آشنا می شود و اقامت وی در آن دیار حدود دو سال به درازا می انجامد و فرزندان میرزا حسینعلی از این فرصت استفاده کرده و نزد او شرح تجرید و بعضی از متون مورد علاقه خود را فرا می گیرند (۲).

هنگامی که امام قلی خان فرزند الله وردی خان در سال ۱۰۲۱ هـ - ق به فرمان شاه عباس اول به حکوما فارس منصوب می گردد، به خاطر آشنایی و محبتی که به ابوالحسن فراهانی داشته، او را نیز به همراه ملازمان خود به شیراز می برد و پس از چند سال اقامت در آن شهر، به خاطر سوءظنی که در اثر سعایت بدخواهان به آن سخنور بنام پیدا می کند، به قتل او فرمان می دهد ولی دیری نمی گذرد که امام قلی خان و تمامی افراد خانواده او به دستور شاه صفی در سال ۱۰۴۸ هـ - ق به تیغ انتقام سپرده می شوند (۳)! و این بیت زبان حال اهالی آن دیار می گردد:

۱- دیوان ابوالحسن فراهانی، به اهتمام رضا عبداللّهی، تهران، انتشارات طاهری، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۳.

۲- دیوان ابوالحسن فراهانی، به اهتمام رضا عبداللّهی، تهران، انتشارات طاهری، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۶.

۳- دیوان ابوالحسن فراهانی، به اهتمام رضا عبداللّهی، تهران، انتشارات طاهری، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۰ و ۱۱.

دیدی که خون ناحق پروانه، شمع را *** چندان امان نداد که شب را سحر کند!

وی برادری به نام میرابوالکرم فراهانی داشته که او نیز از طبع شعر برخوردار بوده و در عهد شاه سلیمان صفوی می زیسته است. بنا به نوشته نصرآبادی، وی تا سال ۱۰۲۸ هـ. ق در قید حیات بوده و در خدمت امام قلی خان - حاکم فارس - به سر می برده است:

[امام قلی خان (پس از منصوب شدن به حکومت خطّه فارس)، میرابوالحسن را به خدمت خود طلبیده، داخل ممدوحان خود گردانید، و از غایت توجّهی که به او داشت، حلّ و عقد امور مُلکی را در قبضه اقتدار او نهاد. الحال که سنه ثمان عشرین و ألف (۱۰۲۸) است، در بندگی صاحب مهربان خود از کثرت خدمات پسندیده تقرّب به معراج رسانده و طریق سلوک را به مرتبه ای نیکو پیش گرفته که ساکنان آن دیار از صغار و کبار، اکثر از وی راضی و شاکرند ... عدد ابیات آن یگانه زمان به چهار هزار رسیده (۱) ...]

این حکیم و سخنور عالی قدر دارای قصاید فاخر آیینی در منقبت حضرات معصومین (علیهما السلام) است و ما چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله) او را برای ثبت در این اثر برگزیده ایم.

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله)

شد چنان گرم جهان ز آمدن تابستان *** که رسد عاشق از گرمی معشوق به جان

راست چون دانه که بر تابه گرم اندازی *** بر جهد هر دم از روی زمین، کوه گران!

گر کسی نسبت خورشید به معشوق کند *** همه عمر شود عاشق او سرگردان (۲)

تا برون آید کانون هوا گرمی خور *** شعله را، روی سیه گردد مانند دُخان ...

۱- دیوان ابوالحسن فراهانی، به اهتمام رضا عبداللّهی، تهران، انتشارات طاهری، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۸.

۲- در دیوان او آمده: همه عمر شود عاشق از دور و گردان! تصحیح قیاسی شد.

گرمی مهر رسیده ست به حدی کاکنون *** می کند حربا چون شب پره زاو رخ پنهان! ...

خلق را اکنون خاصیت ماه ست درست *** که ز نزدیکی خورشید رسدشان نقصان

زنده ز آند خلاق که ز گرمی هوا *** ملک الموت نیاید ز پی بردن جان! ...

نیست ممکن که نسوزد کسی از گرمی خور *** گر رود بر فلک هفتم همچون کیوان ...

من ندانم که عناصر همه آتش شده اند؟ *** یا گرفتند خود آن باقی ازین فصل کران؟

نه خطا کردم کز عدل شهنشاه رسل *** با همه ضدی یک رنگ شد ستند ارکان

احمد مرسل، سلطان عرب، شاه عجم *** شافع محشر، ابوالقاسم، امین یزدان

آن که گر نسبت رایش به مه و مهر کنند *** همچنان ست که گویند یقین ست گمان!

ذات مستغنی او، دست نفرسود به خط *** خط، سیه پوش از آن رو شده چون ماتمیان(۱)

همه دانند که مقصود دو عالم او بود *** گر مقدم شده باشند به صورت چه زیان؟!

بین که در برهان هستند مقدم طرفین *** با وجودی که نتیجه غرض(۲) ست از برهان

۱- در دیوان به جای «ماتمیان» کلمه «مایمتان» آمده بود که تصحیح قیاسی به عمل آمد. به ظن قوی اشتباه چاپی باشد.

۲- در دیوان: عرض.

خیمه جایی زده در خطه امکان کزوی *** تا به سر حدّ وجوب ست به قدر دو کمان

رتبه جاه تو ای از همه عالم برتر! *** هست چون گُنه خدا از نظر عقل نهران

بر تو می نازد فردوس برین پیوسته *** آری آری به مکین باشد خوبی مکان (۱)

چه عجب گر تو ز جبریل شدی محرم تر *** کی به مطلوب رسد قاصد پیغام رسان؟ ...

جاهلی گر نکند گوش به امرت چه شود؟ *** بد به خود می کند از سجده نکردن شیطان

هر کجا قدر (۲) تو افکند بساط عظمت *** فکر بیچاره سودا زده بر چید (۳) دکان

خواستم نعل بُراق تو بگویم مه را *** خردم گفت: مشو مرتکب این هذیان

کان گذر می کند از چرخ به یکدم چو خیال *** وین به یک ماه کند طوف (۴) فلک را جولان

شب معراج فلک دیدش و تا حشر بر او *** انجم و ماه نو انگشت بسودی (۵) دندان

طبع چون خواهد تا سرعت سیرش گوید *** بر ورق بی مدد (۶) دوست شود خامه روان

لاف مدحت نزنم گر چه یقین ست که نیست *** الفی بیش (۷) تفاوت ز «حسن» (۸) تا حسان

۱- در یوان: امکان.

۲- در دیوان: قد!

۳- در دیوان: برچیدن!

۴- در دیوان: ضمن!

۵- در دیوان: به سوی!

۶- در دیوان: بی مد!

۷- در دیوان: پیش!

۸- «حسن» تخلص شاعر.

گر چه بر خاک نیفکندی هرگز سایه *** سایه ای بر سرم انداز و ز خَلقم برهان ...

هر که سر از خط فرمان تو بر می دارد *** باد دایم همه گر چرخ بود، سرگردان(۱)

۱- دیوان ابوالحسن فراهانی، به اهتمام رضا عبداللّهی، تهران، انتشارات طاهری، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۹۰ تا ۹۵.

۶- مولانا محمد طنپوره

۶- مولانا محمد طنپوره (زنده تا ۱۰۲۸ هـ - ق)، زادگاهش دیار فارس و نشو و نماى او در قزوین بوده و به گزارش مولانا ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، در مجلس آرایى، نواختن ساز طنپور و تصویرگری شهره بوده و در شاهنامه خوانی نیز دستی به تمام داشته است. در هزالی و بدیهه گویی نیز سرآمد هم گنان خود به شمار می رفته است (۱).

وی به سال ۱۰۱۴ هـ - ق، در اوان جوانی به جانب هند رهسپار می شود و در سلک ملازمان خواجه ویسی همدانی (وکیل شاهزاده سلطان خرم) در می آید. روزی به یکی از نزدیکان خواجه که به خاطر شرارت به بوجهل اشتها داشت و به طرز پوشیدن لباس و غذا خوردن او ایراد گرفته بود، پاسخ نامناسبی می دهد که برای خواجه گران می آید و پس از کتک بسیاری که به محمد طنپوره می زند، او را از مجلس بیرون می راند!

طنپوره که طبعش به مزاح و هزل متمایل بود، قطعه هجویه ای پیرامون این ماجرا سروده و از جرگه ملازمان خواجه بیرون رفت، و به خیل ملازمان جهان گیر شاه پیوست.

«قطعه»

شنیده ام که در ایام مصطفی، بوجهل *** تپانچه ای (۲) بزد از جهل خویش احمد را

شنید این سخن و، رفت سید الشهدا (۳) *** شکست پا و سر آن لعین مرتد را

۱- تذکره میخانه، ص ۹۱۴.

۲- تپانچه: سیلی.

۳- سید الشهدا: لقب حضرت حمزه، عموی گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله).

ولیک حضرت نواب خواجه ویسی *** برای خاطر بوجهل زد محمد را! (۱)

و تا سال ۱۰۲۸ هـ. ق که ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی سرگرم نگاشتن شرح حال وی بوده، به شغل نقاشی در نقاش خانه جهانگیرشاه مشغول بوده است (۲).

ظاهراً شهرت او به طنز به خاطر مهارتی بوده که در طنز نوازی داشته است.

* * *

۱- تذکره میخانه، ص ۹۱۴ و ۹۱۵.

۲- تذکره میخانه، ص ۹۱۵.

۷- شیخ بهاء‌الدین عاملی (بهایی)

۷- ظاهراً تاریخ عالم آرای عباسی قدیم ترین منبع تاریخی است که به شرح احوال شیخ بهایی پرداخته است، و مؤلف آن اسکندر بیگ منشی با این نادره علوم معاصر بوده، و در دربار شاه عباس کبیر به شغل منشی گری اشتغال داشته است و پس از این مأخذ، کتاب سلافه العصر فی محاسن الشعراء بکلّ مصر تألیف سیدصدرالدین علی خان معروف به ابن معصوم به لحاظ تاریخی بر سایر منابع قدمت دارد و در هر دو مأخذ، نسب این عالم بزرگوار به بهاء‌الدین فرزند حسین بن عبدالصمد عاملی حارثی همدانی می‌رسد(۱).

یوسف بن احمد بحرانی در لؤلؤتی البحرین فی اجازتی لقرتی العین که آن را به سال ۱۰۹۹ هـ. ق یعنی ۶۹ سال پس از مرگ شیخ بهائی تألیف کرده می‌نگارد:

[جبعی به جیم و باء نقطه دار که نقطه در زیر دارد، قریه ای است از قراء جبل عامل، و حارثی نسبت است به حارث همدانی که از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده، و همان کسی است که آن حضرت این ابیات را در خطاب به او انشاء فرموده است:

یا حار همدان! مَنْ یُتَ یَرِنِ *** مِنْ مَوْمنَ اَوْ مَنَاقِقِ قَبلا(۲)

وَانتَ عِنْدَ الصِراطِ تَعْرِفُهُ *** بِاسْمِهِ وَ الْکُنِیَ وَ ما فَعلا(۳)

اَسْقِیْکَ مِنْ بَارِدِ عَلِی ظَمَأً *** تَخَالَهُ فِی الْحَلَاوَةِ الْعَسلا(۴)

اَقولُ لِلنَّارِ حِینَ تَعْرِضُ لَکَ *** ذَرِیةً وَ لا تَقْرِبِی الرَّجلا(۵)

ذَرِیةً وَ لا تَقْرِبِیةً اِنَّ لَهٗ *** حَبلا بِحَبْلِ الوَصِیِّ مُتَصِلا(۶)[۷]

تولد شیخ بهائی به سال ۹۵۳ هـ. ق در شهر بعلبک اتفاق افتاده و در خردسالی به

۱- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، تألیف شده به سال ۱۰۲۵ هـ. ق، تهران، ۱۳۱۴، ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و ۶۸۱؛ سلافه العصر سیدعلی خان صدرالدین معروف به ابن معصوم، تألیف شده به سال ۱۰۸۲ هـ. ق، قاهره ۱۳۲۴، ص ۲۸۹ - ۳۰۲.

۲- یعنی: ای حارث همدانی! هر کس که بمیرد خواه مؤمن و خواه منافق، مرا می‌بیند.

۳- یعنی: و تو در پل صراط، نام و کنیه و اعمال او را عرضه می‌کنی.

۴- یعنی: من تو را به هنگام تشنگی شربت سردی می‌نوشانم که پنداری به شیرینی عسل است.

۵- یعنی: هنگامی که آتش اطراف تو را فرا می‌گیرد، به آتش فرمان می‌دهم که رهایش کن و به این مرد نزدیک نشو.

۶- یعنی: (زیرا که) او ریسمانی دارد که به ریسمان وصی (جانشین بلافضل حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) پیوسته

است. و صحیح این است که این ابیات شعری از شعر سید اسماعیل حمیری است که خبر مروی از آن حضرت را به نظم کشیده است.

۷- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، چاپ سوم، بی تا، ص ۱۲ و ۱۳.

همراه پدرش عزالدین حسین بن عبدالصمد رهسپار ایران می شود و مدتی در قزوین اقامت می کند که در آن زمان پایتخت صفویه بوده است. وی در این اوان ۱۳ ساله بوده است (۱).

شیخ بهائی علوم مقدماتی را نزد پدر آموخت و پس از انتخاب او به عنوان شیخ الاسلام هرات، در قزوین به تحصیلات خود ادامه می دهد و پس از درگذشت پدرش به سال ۹۸۴ هـ. ق که حدوداً سی و یک ساله بوده، آهنگ سفر می کند و گاهی در هرات و گاهی در اصفهان، مشهد، آذربایجان، عراق، سوریه، لبنان، مصر و حجاز اقامت می گزیند (۲) و در ضمن به تکمیل معلومات خود می پردازد و از محضر مولانا عبدالله مدرس یزدی، ملاعلی مذهب، ملافضل کاشی، حکیم عمادالدین محمود و علمای بزرگ دیگر در حکمت و کلام و منطق و ریاضی و طب، بهره های فراوان می برد (۳) و سپس به تدریس روی می آورد و شاگردان بسیاری از محضر او تلمذ کرده اند که هر کدام از آن ها از استوانه های علوم مختلف اسلامی اند و پرداختن به آن ها در حوصله تنگ این مقال نمی گنجد (۴).

تالیفات شیخ بهائی بر اساس تحقیق استاد سعید نفیسی حدود ۸۸ عنوان در رشته های مختلف علمی که مشهورترین آن ها: جامع عباسی، خلاصه الحساب، کشکول در سه مجلد و دیوان اشعار و آثار فارسی او شامل: غزلیات و اشعار پراکنده دیگر در قالب های مختلف، مثنوی های: نان و حلوا، شیر و شکر، نان و پنیر و پند نامه منشور گربه و موش می باشند (۵).

وفات این عالم پرآوازه شیعی به سال ۱۰۳۰ هـ. ق در سن ۷۷ سالگی در شهر اصفهان روی داده و نمازگزاران بر جنازه وی در میدان نقش جهان نما به حدی زیاد بوده اند که میدان با آن وسعت گنجایش آن را نداشته است. جنازه او پس از انجام مراسم تغسیل در مسجد جامع عتیق به صورت امانت در بقعه منسوب به امام زین العابدین (علیه السلام) که مدفن دو امام زاده است، به خاک سپردند و بعداً طبق وصیت او

- ۱- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، چاپ سوم، بی تا، ص ۲۳.
- ۲- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، چاپ سوم، بی تا، ص ۲۶.
- ۳- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، چاپ سوم، بی تا، ص ۲۶ و ۲۷.
- ۴- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، چاپ سوم، بی تا، ص ۶۲ تا ۶۵.
- ۵- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، چاپ سوم، بی تا، ص ۶۵ تا ۷۶.

جنازه اش را به مشهد مقدس انتقال دادند، و در محلّ پایین پا - در همان جایی که هنگام توقف در مشهد در آنجا درس می گفت - به خاک سپردند (۱).

در اشعار شیخ بهایی اثری نیافتیم که مستقلاً درباره رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) باشد و در اینجا به نقل دو مثنوی که در شرح و بیان دو حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) سروده شده، اکتفا می کنیم.

در تأویل فرمایش پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) که بازمانده غذای مؤمن شفاست: سُورُ الْمُؤْمِنِ شِفَاءٌ:

قد صرَفْتُ العَمَرَ فی قیل و قال *** یا ندیمی قم! فقد ضاقَ المَجال (۲)

وَ اسقِنی تِلْكَ المَدَامَ السَّلْسِیل *** إِنَّهَا تَهْدی اِلی خَیرِ السَّبیل (۳)

وَ اخلَع النّعلین یا هذا التّیّم! *** إِنَّهَا نارُ اضاءت لِلکلیم...

قُل لِشَیخِ قَلْبِهِ مِنْهَا نَفور (۴) *** لا تَخَف، اَللّهُ تَوابُ غَفور (۵)

علم رسمی سر به سر قیل ست و قال *** نه ازو کیفیتتی حاصل، نه حال

طبع را افسردگی بخشد مدام *** مولوی باور ندارد این کلام

وه چه خوش می گفت در راه حجاز *** آن عرب، شعری به آهنگ حجاز

كُلُّ مَنْ لَمْ یَعِشِقِ الوَجْهَ الحَسَن *** قَرَّبَ الْجُلَّ اِلیهِ و الرّسن

یعنی: آن کس را که نبود عشق یار *** بهر او، پالان و افساری بیار ...

لوح دل از فضلہ شیطان بشوی *** ای مدرس! درس عشقی هم بگوی

چند و چند از حکمت یونانیان؟ *** حکمت ایمانیان را هم بدان

چند زین فقه و کلام بی اصول *** مغز را خالی کنی، ای بوالفضول

صرف شد عمرت به بحث نحو و صرف *** از اصول عشق هم خوان یک دو حرف

دل متور کن به انوار جلی *** چند باشی کاسه لیس بوعلی!؟

سرور عالم، شه دنیا و دین *** سُورِ مؤمن (۶) را شفا گفت ای حزین

- ۱- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، چاپ سوم، بی تا، ص ۵۵ تا ۵۹.
- ۲- یعنی: به درستی که عمر خود را در قیل و قال سپری کردم، ای همدم من برخیز که فرصت بسیار تنگ است.
- ۳- یعنی: از آن باده سلسبیل به من بنوشان که به سوی نیکوترین راه ها رهنماست.
- ۴- یعنی: از من به شیخ شهر - که قلبش از این باده روحانی نفرت دارد - بگو که باکی مدار که خداوند توبه پذیر و آمرزنده است.
- ۵- در بیت بعد، معنای همین بیت به نظم کشیده شده است.
- ۶- سُور مؤمن: بازمانده غذای مؤمن.

سینه خود را برو صد چاک کن *** دل ازین آلودگی ها، پاک کن (۱)

در تأویل فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که دوست داشتن وطن از ایمان است: حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ:

أَيُّهَا الْمَأْسُورُ فِي قَيْدِ الذُّنُوبِ (۲) *** أَيُّهَا الْمَحْرُومُ مِنْ سِرِّ الْغُيُوبِ

لَا تَقِمُ فِي أَسْرِ لَذَاتِ الْجَسَدِ *** أَنَّهَا فِي الْجَيْدِ حَبْلٌ مِنْ مَسَدِ (۳)

قُمْ تَوَجَّهْ شَطْرَ اِقْلِيمِ النِّعَمِ *** وَادْكُرِ الْاَوْطَانَ وَ الْعَهْدِ الْقَدِيمِ (۴)

گنج علم «ما ظَهَرَ مَعَ ما بَطَّن» (۵) *** گفت: از ایمان بود حُبُّ الوطن

این وطن، مصر و عراق و شام نیست *** این وطن شهری ست کان را نام نیست

زان که از دنیاست این اوطان تمام *** مدح دنیا کی کند خَيْرُ الْاَنَامِ (۶)؟!

حُبُّ دُنْيَا هَسْتَ رَأْسُ هَرِّ خَطَا *** از خطا کی می شود ایمان عطا؟

ای خوش آن کویا بد از توفیق بهر *** کاورد رو سوی آن بی نام شهر

تو درین اوطان (۷) غریبی ای پسر! *** خو به غربت کرده ای، خاکت به سر!

آن قدر در شهر تن ماندی اسیر *** کان وطن یک باره رفت از ضمیر

رو بتاب از جسم و، جان را شاد کن *** موطن اصلی خود را، یاد کن

زین جهان تا آن جهان بسیار نیست *** در میان جز یک نفس در کار نیست

تا به چند ای شاهباز پر فتوح! *** باز مانی دور از اقلیم روح؟

حیف باشد از تو ای صاحب هنر! *** کاندرین ویرانه ریزی بال و پر

تا به کی ای هدهد شهر سبا! *** در غریبی مانده باشی بسته پا؟

جهد کن، این بند از پا باز کن *** بر فراز لامکان، پرواز کن

تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟ *** یوسفی، یوسف، بیا از چه برون

۱- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، ص ۱۵۳ - ۱۵۵.

۲- یعنی: ای دربند گناهان گرفتار! و ای بی نصیب از راز عوالم غیبی!

۳- یعنی: در اسارت لذت های زودگذر جسمانی ممان، که این لذت ها به منزله ریسمان محکمی از لیف خرماست که بر گردن آدمی حلقه زده باشد (این تعبیر وام گرفته شده از مفاد آیه ۵ از سوره تبت است).

۴- برخیز و به سمت گستره نعمت ها چشم بدوز و از وطن ها و پیمان های گذشته یاد کن.

۵- یعنی: وجود نازنین رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) به منزله گنجینه دانشی است از علوم پیدا و ناپیدا.

۶- خَیْرُ الْأَنْامِ: بهترین آفریده ها. از القاب اختصاصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله).

۷- اَوْطَانِ: جمع وطن.

۸- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۸ - خواجه شاپور تهرانی

۸ - خواجه شاپور تهرانی (متوفای حدود ۱۰۳۰ هـ - ق) از غزل سرایان بنام سده یازدهم هجری است. برخی از تذکره نگاران نام او را ارجاسب ضبط کرده و بعضی دیگر او را «رازی» دانسته اند. از جمع اقوال چنین برمی آید که او را باید خواجه شرف الدین شاپور (ارجاسب) تهرانی رازی نامید. وی در اوان شاعری «فریبی» تخلص می کرده و تا سال ۱۰۰۳ هـ - ق که از سفر اول خود به هند، باز می گردد به این تخلص وفادار مانده، ولی در سفر دوم خود به هند، تخلص خود را به «شاپور» تغییر داده است (۱).

غالب تذکره نویسان به نسبت وی با امیدی تهرانی اشاره کرده و او را فرزند وی دانسته اند به جز مؤلف تذکره نصرآبادی که او را هم شیره زاده امیدی معرفی کرده است (۲).

وی در حوالی ۹۶۵ تا ۹۷۵ هـ - ق در تهران به دنیا آمده و تا ایام جوانی در زادگاه خود حضور داشته و به تحصیل علوم متداول روزگار خود مشغول بوده است (۳).

تمامی تذکره نگاران او را به حسن خلق و خوی و فضایل اخلاقی ستوده اند به جز نصرآبادی که در تذکره خود از خست طبع وی یاد کرده و قطعه شعری از طبعی قزوینی را در تأیید گفته خود نقل می کند و ما به خاطر ارزش ادبی قطعه شعر و ظرافتی که دارد، به نقل آن می پردازیم:

«قطعه»

خواجه شاپور فریبی، که مدام از پی رزق *** صبح عیدش همه چون شام محرم باشد!

دست خشکیده او گر به مثل ابر شود *** غمزه گل، همه خمیازه شبنم باشد!

۱- دیوان شاپور تهرانی، با تصحیح دکتر یحیی کارگر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۱.

۲- دیوان شاپور تهرانی، با تصحیح دکتر یحیی کارگر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۳ - ۲۴.

۳- دیوان شاپور تهرانی، با تصحیح دکتر یحیی کارگر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۴ - ۲۵.

بس که دلگیر ز هم کاسه بود، می شکند *** کاسه ای را که در آن صورت آدم باشد! (۱)

شاپور از اعتقاد راسخی نسبت به ذوات مقدس معصومین (علیهم السلام) برخوردار بوده و اشعار مناقبی و مراثی وی درباره آل الله (علیهم السلام) شاهد صادقی است بر اثبات این مدعا. شاید به خاطر محبت زاید الوصف او نسبت به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برخی از مورخان و تذکره نگاران او را پیرو فرقه نصیرییه معرفی کرده اند. نصیرییه که به انصارییه و علوییه نیز مشهور بودند، خود را به ابن نصیر منسوب می کنند و در سده پنجم هجری از شیعه امامیه منشعب شده و در شمال غربی سوریه اقامت می کنند.

[به عقیده ایشان (نصیرییه) خداوند ذات یگانه ای است مرکب از سه اصل لا یتجزی به نام های: «معنی» و «اسم» و «باب». این تثلیث به نوبت در وجود انبیا مجسم و متجلی گشته است و آخرین تجسم آن با ظهور اسلام مصادف شد، و آن ذات یگانه در تثلیث لا یتجزایی در وجود علی (علیه السلام) محمد (صلی الله علیه و آله) و سلمان فارسی تجسم یافت، بدین سبب تثلیث مزبور را با حروف «عمس» معرفی می کردند که اشاره به حروف اول سه اسم مذکور داشت ... اینان معتقد به تناسخ اند و در بزرگداشت عیسی (علیه السلام) افراط می کنند و عده ای از شهدای مسیحی را محترم می شمارند، به تعمید و اعیاد مسیح نیز توجه دارند. این گروه به الوهیت علی (علیه السلام) معتقدند (۲) ...]

قصیده مناقبی شاپور تهرانی در مناقب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از آثار ماندگار آیینی در پیشینه شعر آیینی است که به نقل ایباتی از آن بسنده می کنیم:

چو ناله سحری قفلم از زبان برداشت *** خروس عرش ز فریاد من، فغان برداشت

ز بس که زرد و ضعیفم، به جذبه کاهر با *** ز پشت و پهلوئی من یک یک استخوان برداشت!

صد آفتاب به هر سو کلافه در دستند *** کنون که حسن تو یک تخته از دکان برداشت

۱- دیوان شاپور تهرانی، با تصحیح دکتر یحیی کارگر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۲.

۲- دیوان شاپور تهرانی، با تصحیح دکتر یحیی کارگر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۵ - ۳۶.

به دامن نرسد دست کس، که جلوه ناز *** تو را به بام فلک برد و، نردبان برداشت
به جز سخن، که گهی بر لب گذار کند *** ندیده ام که کسی کام از آن دهان برداشت ...
مبین به چشم حقارت، که طفل اشک من ست *** فتاده ای که به فرزندی اش توان برداشت ...
به بخت عشق مکارید تخم عیش به دل *** که گل به چهره من کشت و، زعفران برداشت! ...
به آستانه شاه نجف، که خاکش را *** به تویی، کحال اختران برداشت
شهاب ثاقب یعنی علی ابوطالب *** که ایزدش پی افکنند بتان برداشت ...
اگر نسیم قبولی از آن طرف نوزد *** قدم نیارد (شاپور) از آستان برداشت (۱) ...

ازوست:

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله)

چه مژده دارد از آن شاخ گل، نسیم بهار *** که رقص می کند از شوق بر سرم دستار؟! ...
صبا به مکتب روح القدس، نوآموزی ست *** که درس معجز عیسی همی کند تکرار ...
متاع حسن زلیخای وقت رونق یافت *** به غایتی که به یوسف نمی رسد بازار

۱- دیوان شاپور تهرانی، با تصحیح دکتر یحیی کارگر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۵۰۵ - ۵۱۱.

قبای یوسفِ گل بس که نکَهت ارزان کرد *** شمیم پیرهن آنجا نمی گشاید بار
 ثنای بوی گل این بس که در حقیقت هست *** درم خریده خُلقِ محمّد مختار
 شفیع روز جزا، مصطفی، ابوالقاسم *** که هست ردّ و قبولش، قسیم جنت و نار ...
 تو از سلاله نور، آدم از سلاله طین *** همین تفاخر او بس کزو نداری عار
 تویی چو منشأ ایجاد کُل، وجود تو شد *** خراب کرده توفان نوح را، معمار
 به کارخانه ادریس، بهر خرّقه توست *** به دست عیسی: سوزن، به دست مریم: تار ...
 ز خوان خوبی، حلّوای حسنِ یوسف را *** نمک چش «أنا أَمَلِح» فکنده در بازار
 زهی ز حلم بدان مایه در بلیّه (۱) صبور *** که رشک صبر تو، ایوب را کند بیمار
 فرشتگان، صلوات تو را به مکتب قدس *** همی کنند چو طفلان به رُغم هم تکرار ...
 خلاف حکم تو، محمود را کند مردود *** رواج شرع تو، منصور را کشد بر دار
 صدف به فیض سحاب ار گشاده آغوش ست *** به فیض دست تو، دریا گشاده است کنار ...

بُراق بال بیفکند و، جبریل بماند *** در آن مقام که گشتی به قدر خویش سوار ...
 ز قدر، روضه او کرسی ست پنداری *** به جای قبه به فرقتش گرفته عرش، قرار
 نه روضه، بلکه سپهری ست در جهانِ خدای *** که نه فلک بودش یک ستاره سیار ...
 به مرقدش، قلم نور و لوح محفوظش *** یکی ست شمع لگن، دیگری ست لوح مزار
 در او نفوس ز ارواح انبیا، ساکن *** در او طیور ز خیل فرشتگان، طیار ...
 ثنای خاک درت را، ز غایت تعظیم *** به لوح دیده نگارنده ام، به خط غبار
 ز من حدیث هوا داری ات ز بوالعجبی ست *** که آفتاب، بزرگ ست و ذره، بی مقدار
 ز کار من، گره جور آسمان بگشا *** که هم ز دست تو بگشاید آسمان را کار ...
 به شعر، دعوی فخرم رسد ولی نکنم *** نه بوالمفاخر (۱) و قتم، نه رکن دعویدار (۲)
 چو گل که دست به دست او فتد، حدیثم را *** طراوتی ست که بی آب گردد (۳) از گفتار
 نظر به جایزه ام نیست، لیک می خواهم *** شفاعتی ز تو، مهر عرایس آبکار (۴)

* * *

-
- ۱- ۸ - بوالمفاخر: ابوالمفاخر رازی از سخنوران بزرگ فارسی زبان.
 ۲- رکن دعویدار: رکن الدین دعویدار قمی از شاعران چیره دست و مشهور.
 ۳- بی آب گردد: از رواج بیفتد، بی اعتبار شود.
 ۴- عرایس: عروس ها، آبکار: دوشیزگان باکره. رک: دیوان شاپور تهرانی، ص ۵۱۶ - ۵۲۵.

۹- ملا عبدالنّبی فخرالزمانی قزوینی

۹- ملا عبدالنّبی فخرالزمانی قزوینی (زنده تا سال ۱۰۴۱ هـ. ق) و مؤلف تذکره میخانه، زادگاه خود را قزوین نگاشته و نسب خانوادگی خود را به خواجه عبدالله انصاری (متوفای ۴۸۱ هـ. ق) رسانیده است (۱).

وی در روزگار صفویه می زیسته و در نوزده سالگی به عتبه بوسی حضرت ثامن الائمه (علیه السلام) نایل می آید و از آنجا راهی دیار هند می گردد و در سال ۱۰۱۸ هـ. ق به دارالخلافه آگره می رود و به مدت ده سال در آن حوالی اقامت می کند و از عنایت شاه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه برخوردار می گردد و مدت دو سال هم در کشمیر به سر می برد و به دستور میرزا نظام الدین احمد به تألیف دستورالفصحاء می پردازد. سپس تذکره میخانه را - که تذکره شاعران ساقی نامه سرای پارسی زبان است - به نام سردار خواجه یادگار برادر عبدالله خان فیروزجنگ می نگارد. از نوشته های وی برمی آید که تا سال ۱۰۴۱ هـ. ق که چهل و اندی سال داشته در قید حیات بوده است. از تاریخ درگذشت وی اطلاعی به دست نیامد (۲).

وی در ساقی نامه خود از اینکه در هند به درد غربت گرفتار آمده، شکایت می کند و خداوند بزرگ را به جلالت او و به حرمت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) و اولاد و یاران و اصحاب آن حضرت قسم می دهد که او را دوباره به آغوش وطن بازگرداند و به عتبه بوسی حضرت امام رضا (علیه السلام) نایل فرماید:

«ابیاتی از یک ساقی نامه»

شدم از فراق وطن چون هلال *** خیالی شدم بس که کردم خیال!

به حدّی پریشانم اندر جهان *** که چشم نبیند زمین و زمان

جهانم به جایی رسانید کار *** که گشتم پریشان تر از روزگار

۱- تذکره میخانه، ساقی نامه، ص ۷۵۸.

۲- تذکره میخانه، ساقی نامه، ص ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۷۱.

گرفتار هندم ز جور فلک *** فتادم درین دام نقش کلک

چه سازم کزین دام بیرون روم؟ *** مگر آن که زین ورطه مجنون روم

جنونم مگر سوی جانان برد *** ز هندوستانم به ایران برد

الهی! با عزاز و اکرام تو *** بلطف و بقهر و بانعام تو

بحق همه انبیای عظام *** بحق محمد (علیه السلام)

بنور جبین جهانتاب او *** بیاران و اولاد و اصحاب او ...

بمهری که دارد نبی با علی *** بصدقی که دارد علی با نبی

که: «عبدالنبی» را به ایران رسان *** به درگاه شاه خراسان رسان

کز آن آستان تا جدا مانده است *** چو گل در ته دست و پا مانده است

زبان خواست تا مدح شاه رضا *** بگوید، خرد گفت: ای بیحیا!

تو را نیست یارای وصف امام *** نگردد فسون تو شرح کلام

تو را نیست یارای این گفتگو *** نه هر گفتگو هست در خورد او

اگر میل داری که بهر امام *** کنی مدحتی، تا شوی نیکنام

بکن وصف درگاه والای او *** که افزون ز چرخ ست پهنای او

به روزی که شد راست (۱) آن آستان *** زمین کرد صد فخر بر آسمان

در آن آستان گوید از فخر خشت *** که: خاکم بود به ز خون بهشت ...

و در ادامه سخن پس از به پایان بردن ستایش حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) به توصیف ممدوح خود سردارخان
خواجه یادگار می پردازد و در قیاسی مع الفارق او را با وجود نازنین رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان
علی (علیه السلام) می سنجد! و از خدا می خواهد که سلطنت را در تبار ممدوح او پایدار بدارد:

چو سز رشته نظم اینجا رسید *** سروشی مرا در دل آمد پدید

که: ای آرزومند ایران زمین! *** ز هجر وطن چند باشی حزین؟

تورا هست، گرمیل گشت وطن *** برو بر در خان لشکر شکن

۱- شد راست: ساخته شد، به وجود آمد.

که جودش تو را غرق احسان کند *** وجودت، سرا پا گلستان کند ...
سحاب کرم، خان جمشیدشان *** بلند اختر دهر، سردارخان ...
شنیدم که: حاتم درین کهنه دیر *** نشستی (۱) به خرگاه، از بهر خیر
شدی (۲) میزبان بر سر خوان خویش *** به مهمان نمودی (۳) بس احسان خویش
ولی این کریم جلیلی (۴) سخا *** فرستد عطا بر در خانه ها
اگر گویمش رشک حاتم رواست *** تفاوت بین از کجا تا کجاست»
به خلق رسول و به جود علی است *** بلی یادگار نبی و ولی است
به وقتی که او عزم میدان کند *** به هنگامه رزم، جولان کند
یکی کوه بر کوه بینی سوار *** زهی مرد و مرکب! زهی کار زار! ...
محمد نژاد! علی خصلتا! *** سکندر شکوها! ولی نسبتا! ...
فلک قدرتا! اندرین خاک دان *** تو سرور نژادی و، من قصه خوان
مرا شعر در خورد وصف تو نیست *** زبان و دلم بی خوشامد یکی ست (۵) ...

* * *

۱- نشستی: می نشست.

۲- شدی: می شد.

۳- به مهمان نمودی: به مهمان نشان می دادی.

۴- اغراق در تعبیر است و کنایه از برومندی سوار و تنومندی مرکب است.

۵- ساقی نامه، ص ۷۷۷ تا ۷۸۲.

۱۰ - ابوطالب کلیم کاشانی

۱۰ - ابوطالب کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۳۱ هـ - ق) از بزرگ ترین غزل سرایان زبان فارسی در عصر صفویه می باشد که در رواج سبک شعری اصفهانی (هندی) سهم به سزایی داشته است.

وی همانند بسیاری از شعرای مطرح دوره صفوی به خاطر بی اعتنایی دربار و دولتمردان به اهل ادب و هنر، رهسپار دیار هند می گردد و پس از دو سال اقامت در آنجا، غم غربت را برنمی تابد و به زادگاه خود کاشان باز می گردد، ولی روح بی قرار وی از اقامت در شهر و دیار خود نیز طرّفی نمی بندد و مجدداً به سال ۱۰۳۰ هـ - ق عازم هند می شود و نام او در نکته دانی و سخنوری بر سر زبان ها می افتد تا جایی که در دربار شهاب الدین شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ - ق) به منصب ملک الشعرايي نایل می آید و از مقام و منزلت خاصی برخوردار می گردد.

بنا به نوشته مورخان و تذکره نگاران به خاطر چکامه ای که به مناسبت جلوس ممدوح خود شهاب الدین شاه جهان بر تخت طاوس می سرايد، مبلغ ۵۵۰۰ روپيه که معادل وزن او بوده، صلّه می گیرد(۱).

نگارنده تا کنون در متون منظوم ادبی اثری نیافته ام که برای «جشن وزن» سروده شده باشد، ولی در دیوان کلیم کاشانی چندین قصیده را می توان یافت که به همین مناسبت سروده شده است. شادروان پرتو بیضایی که دیوان کلیم به اهتمام ایشان تصحیح و تحشیه شده است در پاورقی یکی از این قصاید در این باره نگاشته اند:

[جشن وزن، همان مراسمی است که امروز در هندوستان، طرفداران آقاخان محلاتی مجری می دارند و او را با طلا و یا جواهر می سنجند(۲)]. و از این قصاید مناقب کلیم کاشانی بر می آید که در آن روزگار، شاه جهان را سالی دو بار با طلای می کشیدند و

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۳۳۹.

۲- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح پرتو بیضایی، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا، ص ۵.

از طرف مردم بینوای هند به او پیشکش می کردند!

بهار عیش رسید و شکفتگی جان یافت *** ز جشن شاه، جهان رونق گلستان یافت

نثار محفل شاه جهان نمود قضا *** هر آن نشاط که در بزنگاه امکان یافت

عجب اگر به دو دنیا دگر فرود آید *** سر ترازو، کز وزن شاه سامان یافت!

ز کفه اش که در آفتاب را صدف است *** سپهر از پی در یوزه، شکل دامن یافت!

به پای شاه جهان سر گذاشتن یک بار *** عطیه ای است که در قرن هاش نتوان یافت!

کشید کار ترازو ز قدر سنجی شاه *** به پله ای که به سالی دوبار فرمانیافت! (۱)...

برای بررسی قصاید دیگری که کلیم به این مناسبت سروده، می توانید به دیوان اشعار وی، صفحات ۶، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۳۸، ۴۲ و ۴۴ مراجعه کنید.

در وجه تسمیه شاه جهان و سببی که این سلطان هند را به این نام می خواندند، در تذکره کلمات شعرا مطلبی آمده که نکته دانی و راز مقبولیت کلیم کاشانی را در دربار هند آشکار می سازد:

[وقتی که خواندگار روم در تهنیت نامه جلوس والا (شاه جهان) تحریر نمود که: شما خود را شاه جهان ملقب کرده اید، اگر ملک ما و ایران و توران و غیره داخل جهان است، شما پادشاهی آنجا ندارید! بهترین نام ها نزد خدا: عبدالله و عبدالرحیم است، از این اسماء اختیار کنید. پادشاه بعد از مطالعه در فکر شده به آصف خان معین الدوله مصلحت کردند که باید این لقب خطاب را تغییر داد. کلیم خبر یافته، قصیده ای در مدح گذرانید و این مضمون را به بیت جواب داد:

۱- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح پرتو بیضایی، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا، ص ۵ و ۶.

«هند» و «جهان» ز روی عدد چون برابرست *** بر شه خطاب شاه جهان زان مقزرسست (۱)!

توضیح این که معادل عددی «هند» و «جهان» در حساب ابجدی، رقم (۵۹) است و کلیم در برابر ایراد پادشاه روم، به این نکته ذوقی اشاره کرده و پادشاه هند را از تغییر لقب «شاه جهانی» منصرف نموده است. مؤلف تذکره کلمات شعرا در ادامه مطلب می نگارد:

[پادشاه خوشوقت شد و همین بیت را در جواب نوشتند و کلیم را به زر سنجیدند (۲)!]

در دیوان کلیم کاشانی در قصیده ای که به مناسبت تقارن دو عید سروده شده، بیت مذکور به گونه ای دیگر ثبت شده و به لحاظ حروف قافیه نیز با آن متفاوت است:

بازاز دو عید، مجلس ایام گلشن است *** چشم طرب چو دیده پیمانہ روشن است ...

«هند» و «جهان» ز روی عدد هر دو چون یکی است *** شه را خطاب «شاه جهانی» مبرهن است (۳)

کلیم کاشانی و صائب تبریزی از پیشتازان سبک اصفهانی (هندی) به شمار می روند و معاصر و معاشر با هم نیز بوده اند .

دیوان اشعار کلیم قریب به ۹۰۰۰ بیت است و انواع قالب های شعری را می توان در آن یافت. وی منظومه دیگری نیز دارد موسوم به ظفرنامه در ۱۵۰۰۰ بیت که وقایع روزگار امیر تیمور گورکانی، میرزا امیران شاه، شاهرخ میرزا، ابوسعید و بابر شاه را به نظم درآورده و با فتوحات شاه جهان آن را به پایان برده است (۴).

محمدجان قدسی مشهدی، روح الامین اصفهانی، میرمحمد معصوم، میرصدیدی تهرانی، میرزاابراهیم ادهم همدانی، میرزا ارضی دانش آرتیمانی، ملا-علی رضا تجلی شیرازی، سالک قزوینی، سالک یزدی، ملک قمی و میرزا جلال اسیر از معاصران وی اند (۵).

۱- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح پرتو بیضایی، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا، ص ۴۴. منظور از روم در اینجا سلطان عثمانی ترک است که چون ترکیه سابقاً سرزمین رومیان بوده از سلطان ترک به روم تعبیری شده است.

۲- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح پرتو بیضایی، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا، ص ۴۵.

۳- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح پرتو بیضایی، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا، ص ۴۴.

۴- دویست سخنور، ص ۳۴۰.

۵- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، مقدمه، ص ط و ی.

کلیم کاشانی سرانجام به سال ۱۰۶۱ هـ. ق و در آستانه ظاهراً ۸۰ سالگی در کشمیر بدرود حیات می گوید و در کنار مزار قدسی مشهدی و سلیم تهرانی به خاک سپرده می شود (۱).

این غزل عرفانی و اندرزی کلیم کاشانی، نام او را برای همیشه در خاطر اهل ادب زنده نگاه خواهد داشت، و در شمار بهترین غزلیات فارسی است:

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت *** ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت ...

وضع زمانه، قابل دیدن دوباره نیست *** رو پس نکرد، هر که ازین خاکدان گذشت

در راه عشق، گریه متاع اثر نداشت *** صد بار از کنار من این کاروان گذشت ...

طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی *** یا همتی که از سر عالم توان گذشت

در کیش ما، تجرد عنقا تمام نیست *** در قید نام ماند اگر از نشان گذشت

بی دیده راه نتوان رفت، پس چرا *** چشم از جهان چو بستی، ازو می توان گذشت

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش *** آن هم «کلیم» با تو بگویم، چسان گذشت؟:

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن *** روز دگر به کندن دل ز این و آن گذشت (۲)

کلیم کاشانی بَثَّ الشَّكْوَى منظومی دارد که پس از شکایت از گردش روزگار و محرومیت اهل ادب و هنر، به موعظه می پردازد و در ستایش سخن و مقام و منزلت سخنوری داد سخن می دهد و در پایان از تفرقه امت اسلامی و هفتاد و دو فرقه شدن

۱- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، مقدمه، ص یا و یب.

۲- همان، ص ۱۲۳، غزل ۹۱.

پیروان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می نالد:

دست از آن ماست، گر دست فلک بالاترست *** گرچه خاکستر بود برتر، مقدّم اخگرست
در نظرها، اعتبار کس به قدر نفع اوست *** عزّت هر نخل در بستان، به مقدار برست
کان و در یارا بسی دیدم به چشم اعتبار *** سیز چشمان قناعت را شکوه دیگرست
اهل صورت هیچ از سامان توانگر نیستند *** طایر تصویر پر دارد، ولیکن بی پرست ...
آمدی در کار و بارم نیست از اقبال عشق *** گل به فرق ار می زخم شب، صبح خاکم بر سرست! ...
زاد راه و رهبری، آزاده را در کار نیست *** مرغ را ساز سفر، وا کردن بال و پرست ...
از کمال خویش، ارباب هنر بی بهره اند *** دیگری می بیند آن گل ها که ما را بر سرست ...
سفله، گر ممتاز باشد صدر را شایسته نیست *** جای قفل - ار کار استاد است - بیرونِ درست ...
کس ز هفتاد و دو ملت این معما حل نکرد *** کاین همه مذهب چرا در دین یک پیغمبرست؟!
نفس در پیری، مطیع امر و نهی ما نشد *** این زمانش نهی مُنکر، همچو زخم مُنکرست ...
کاتب اعمال ما دیگر نمی گیرد قلم *** نامه ما بس که از افعال زشت ما پُرسست ...

آب حیوانی که می گویند، نبود جز سخن *** گاه گاهی نیز از زهرِ هَلاهِل (۱) بدترست! (۲)

کلیم کاشانی در این چکامه علوی خود مضامین رنگینی را به تصویر کشیده و در پایان میزان ارادت و معرفت خود را نسبت به ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) نشان می دهد:

صبح پیری را شفق اندود کردی از حنا *** قامتِ خَم را که می آرد برون از انحنای؟

از وقار شیب داری گوش سنگینی و بس *** کز درای کاروان عمر نشنیدی صدا

از خمیر زندگی چون مو برون می کشند *** تو همین موی سفید از ریش می سازی جدا!

از خضابت چون تهِ مو باز می روید سفید *** رنگ بر ریش تو دارد خنده دندان نما! ...

این نماز بی وضویت هم ز ترس مردم است *** در جماعت حاضری تا بیشتر باشد گوا!

حوض می بایست ده در ده به هنگام وضو *** می کنی از پنج فرض اما به یک وقت اکتفا!

روزه می گیری، ولی آن نیز از بهر شکم *** شام چیزی می خوری تا صاف گردد اشتها!

می دهی یک حبه تا ده از خداگیری عوض *** وین تصدق نیز ناشی گشته از اخذ ربا!

ساکن بیتُ اللّهی، اما گر از دست آیدت *** خانه را نزدیک تر سازی به بازار منا! ...

۱- زهر هَلاهِل:

۲- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، ص ۶۰ تا ۶۳.

در بُن هر مو یزیدِ خفته ای داری و، باز *** آه حسرت می کشی در آرزوی کربلا! ...
نیست گردی باقی از اکسیر عمر، اما هنوز *** می نهی عینک که بنویسی رموز کیمیا! ...
می شود وقت نمازت صرف وسواس وضو! *** در خور طاقت ندارد وقت، شیخ شهر ما!
از حضور قلب، چندین شغل داری در نماز *** چون توان صد کار کردن، گر نباشد دل به جا؟!
زاهد بی عشق را روشن نشد راه سلوک *** چون کند با راه ناهموار، کور بی عصا!
داده ای خود را به شیطان، او تو را نِعَمَ الْوَكِيل! *** باز می گویی ز بی شرمی: توکل بر خدا! ...
غیر ساغر چون نمی گیرد کَفَم، خواهم گرفت *** با چنین دستی به روز حشر دامنِ کرا؟!
با همه آلودگی، دارم امید مغفرت *** از ولای سرور پاکان، علی المرتضی
آن که او را جز خدا و مصطفی نشناخته *** مدح ما، او را نباشد هیچ کم از ناسزا!
مصطفی را، جز به ارشاد علی نتوان شناخت *** گر به سوی خانه می آیی، ز راهِ درِ در آ
عالم غیب و شهادت را، ز رای او فروغ *** نازم آن شمعی کزو روشن بود هر دو سرا(۱)

برای آشنایی بیشتر با شرح حال و آثار کلیم کاشانی از این منابع می توانید استفاده کنید:

مقدمه دیوان کلیم کاشانی، پرتو بیضایی؛ سخن و سخنوران، ص ۴۸۷؛ تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۸؛
تاریخ ادبیات ایران، ادوارد بروان، ج ۴، ص ۱۹۵؛ تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ص ۱۹۶؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۳۷۸؛
قاموس الاعلام، ج ۵، ص ۳۸۸؛ چهل مقاله، نخجوانی، ص ۱۲۸؛ مواد التواریخ، ص ۳۸۱؛ آتشکده آذر، ص ۲۵۲؛ مجمع
الفصحا، ج ۴، ص ۵۴؛ تذکره نصرآبادی، ص ۲۲۰؛ مرآت الخیال و دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۳۳۹ تا ۳۴۱.

* * *

۱۱ - حکیم رکن الدین مسعود کاشانی

۱۱ - حکیم رکن الدین مسعود کاشانی (متوفای ۱۰۶۶ هـ - ق) و معروف به حکیم رکننا و متخلص به «مسیح» و «رکنی» از سخنوران بنام سده یازدهم هجری است. نصیرا و حکیم قطبا برادران وی اند. نصیرا خواهر طالب آملی (ستی خانم) را به همسری داشت و چون این دو فرزندی نداشتند، پس از مرگ طالب آملی دو دختر او را به فرزندی پذیرفتند و تربیت آنان را برعهده گرفتند، حکیم قطبا نیز علاوه بر امر طبابت گه گاه شعری از سرتفتن می سروده است (۱).

حکیم رکننا در روزگار شاه طهماسب صفوی می زیسته و قریب به سه سال طبابت اردوی شاهی را برعهده داشته است، پس از آن به دارالسلطنه قزوین روی می آورد (۹۹۱ هـ - ق) و به امر طبابت مشغول می شود ولی به خاطر رنجشی که از دربار صفوی پیدا می کند به هند می رود و در دارالخلافه آگره به همت میرزا جعفر آصف خان به دربار جلال الدین محمد اکبرشاه راه می یابد و طبع حساس او این بار نیز آداب دربار را بر نمی تابد و از آگره به آله آباد می رود و در صف شعرای دربار سلطان سلیم در می آید و پس از مدتی به زادگاه خود کاشان باز می گردد و سرانجام به سال ۱۰۶۶ هـ - ق در همان جا بدرود حیات می گوید (۲).

حکیم رکننا به جز دیوان اشعار، منظومه ای در قالب مثنوی به نام مجموعه خیال دارد که بر وزن خسرو و شیرین سروده حکیم نظامی گنجوی سامان داده و در توحید حضرت باری - عز اسمه - و مناقب سید المرسلین و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) نیز دارای قصاید شیوایی است.

این ابیات را در صفت شب معراج سروده است:

۱- مآثر الامراء، ج ۲، ص ۲۸۳ و ۷۹۱؛ سرو آزاد، ص ۸۹؛ خزانه عامره، ص ۴۱۲.

۲- تذکره میخانه، ص ۵۰۱ و ۵۰۲؛ سرو آزاد، ص ۸۹؛ خزانه عامره، ص ۴۱۲؛ مآثر الامراء، ج ۲، ص ۲۸۳.

شبی روشن به رویش چشم امید *** گریبانش پر از گل های خورشید

ز رشک خرمن ماه اندر آن شب *** فلک را داغ ها بر دل ز کوب

شبی در وی دمیده صبحدم روح *** مه بدر اندر آن دریای شب نوح

تنور بدر، از طوفان مهتاب *** فکنده عالمی را بر سر آب

خمار از روشنی در چشم مخمور *** نمایان، همچو نور صبح از دور

شده زان روشنی راز کسی فاش *** که شمع مهر بخشیدی به خفّاش

محمد، پادشاه کشور عقل *** روان، فرمان شرعش بر سر عقل

ضمیرش، راز دار عالم غیب *** شده پاک و منزّه از همه عیب

درین مهمان سرای واژگون طرف *** چو بیرون آمدی از راستی، حرف

لبش مایل به شکر خند گشتی *** زبان صبح صادق، بند گشتی (۱)

۱۲ - ملاعبدالرزاق لاهیجی

۱۲ - ملاعبدالرزاق لاهیجی (متوفای ۱۰۷۲ هـ - ق) متخلص به (فیاض)، داماد فیلسوف شهیر اسلامی ملاصدرای شیرازی (متوفای ۱۰۵۰ هـ - ق) از حکمای پرآوازه شیعی و از متکلمان بنام اسلامی، در سده یازدهم هجری است که در علوم عقلی تبخر و احاطه خاصی داشته است.

زادگاه ملاعبدالرزاق اگر چه لاهیجان بوده ولی نشو و نماى او در قم بوده و به همین جهت بعضی از تذکره نگاران او را قمی دانسته اند (۱).

وی سال ها در مدرسه معصومیه شهر قم به تدریس اشتغال داشته و شاگردان بسیاری را تربیت کرده است که قاضی سعید قمی (تنها) مؤلف کلید بهشت، و فرزندش میرزاحسن مؤلف شمع یقین از آن جمله اند.

از فیاض لاهیجی آثار گران سنگی به یادگار مانده است که برای نمونه می توان از:

(۱) گوهر مراد، در اثبات اصول عقاید به طریق برهانی.

(۲) سرمایه ایمان، که منتخبی است از گوهر مراد به زبان فارسی.

(۳) شوارق الإلهام، شرح ناتمامی است بر تجرید الکلام تألیف خواجه نصیر طوسی به زبان عربی.

(۴) کلیات طیبیه، در داوری آراء میرداماد و شاگردش ملاصدرای در مسأله «اصالت وجود و ماهیت».

(۵) حدود العالم.

(۶) شرح الهیاکل، در شرح هیاکل النور شهروردی در حکمت اشراق.

۱- دیوان فیاض لاهیجی، به تصحیح پروین پریشان زاده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۲.

(۷) رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین خود، شرح فارسی او را بر فصوص الحکم ابن عربی یادآور شده است.

این حکیم عالیقدر، از طبع وقّادی نیز برخوردار بوده و دیوان اشعاری داشته که تعداد ابیات آن را از ۴۰۰۰ بیت تا ۱۲۰۰۰ بیت به تفاوت نگاشته اند (۱).

اگر چه مؤلف شمس التواریخ سال درگذشت فیاض را به سال ۱۰۵۱ ثبت کرده ولی اهل تحقیق قول مؤلف ریحانه الأدب را در این مورد پذیرفته اند که وی به سال ۱۰۷۲هـ - ق بدرود حیات گفته است (۲). مزار فیاض از دیرباز مورد عنایت اهل نظر در قم بوده، و علی رغم خرابی ها و بازسازی هایی که در اطراف حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) و خیابان آستانه مقدسه صورت گرفته، ولی مزار این حکیم بزرگوار در مدخل پاساژ کویتی ها در قم دست نخورده باقی مانده است و نگارنده هنوز به خاطر دارد که فانوسی بر فراز مزار او (در روبروی گورستان شیخان) روشن بود و رهگذران را به قرائت فاتحه فرا می خواند.

سبک شعری ملاعبدالرزاق لاهیجی (فیاض) شیوه اصفهانی (هندی) است و چکامه های متین و وزین آیینی او در مناقب حضرات معصومین (علیها السلام) از مضامین رنگین و دل نشین سرشارند و از آثار برگزیده «شعر ولایی» به شمار می روند.

وی سه چکامه بلند و فاخر نبوی دارد که به نقل ابیات برگزیده ای از آن ها بسنده می کنیم:

در ستایش حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله)

تو را که مهر سپهری، نزیب ای دلبر *** که همچو ماه شوی با کم از خودان همسر

تو را ز دور تماشا کنم، که چون خورشید *** فروغ مهر رخت خیرگی کند به نظر ...

۱- دیوان فیاض لاهیجی، به تصحیح پروین پریشان زاده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۲.

۲- دیوان فیاض لاهیجی، به تصحیح پروین پریشان زاده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۲.

یقین برون شدمی از جهان، اگر نه مرا *** نگاه داشتی امید طوف پیغمبر
مرا زمانه بیفکند، تا که بر دارد *** ز خاک، لطف شهنشاه دوستان پرور
شه سریر نبوت، محمد عربی *** سپهر عالم جان، پیشوای جنّ و بشر
خدایگان جهان، شاه خطّه ایمان *** که خاک در گهش افلاک راست کُحل (۱) بصر ...
تو چون لوای شفاعت به محشر افزای *** که سایه بر سر مردم کنی ز تابش خور
عجب که سایه به کس افتد آن زمان کز تاب *** به سایه تو خزد آفتاب هم، مضطر ...
تو لطف خویش نپوشی و، ترسم از شرفت *** گناهکار شود در گناه راغب ترا! ...
کمیته پایه قدر تو موضعی که ز عجز *** بریخت در ره او جبریل را شهپر
شبی که برق تجلی به هفت چرخ زدی *** اگر نسوخت، چرا شد به رنگِ خاکستر؟ ...
فضای عالم قدس تو عرصه ای ست که نیست *** در او خیال خرد را مجال راهگذر ...
به شیر بیشه مردانگی، علیّ ولیّ *** که حفظ دین تو کرده به ذوالفقار دو سر (۲)

۱- کُحل: توتیا.

۲- دو سر بودن ذوالفقار اشتهار بی پایه است و ذوالفقار بنا بر آنچه مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد فرموده: یعنی شیار دار.

به آب گوهر عصمت، که دامن شرفش *** ز نسبت شده دریای یازده گوهر
به آن دو قطب سپهر امامت از پی هم *** به حقّ تسعه دَوّاره، بعد یکدیگر
به حقّ اول و آخر، به ظاهر و باطن *** به مبدأ و به معاد و آلست تا محشر
به حقّ این همه سوگندهای خُرد و بزرگ *** که عرض آن نفزودت به غیر درد سر
که: گر فلک کندم استخوان تن، همه خون *** و گر به تیر شهابم هدف کند پیکر
چو سقف کهنه اگر بر سرم فرود آید *** و گر ببارد سنگ ستاره ام بر سر ...
به نیمّ ذره نکاهد به دل هوای توام *** به هیچ ره نروم از درت به جای دگر (۱) ...
در نعت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)
چشم دارد بر متاع ما سپهر چنبری *** یوسف ما، بهتر از گرگی ندارد مشتری! ...
چار عنصر ره به من از چار جانب بسته اند *** کرده تا این شش جهت بر مهره من ششدری
گام بشکن تا درین ره گام بتوانی زدن *** بگذر از سر، گر درین سر منزلت باید سری ...
کشتزار همّتم، آب قناعت می خورد *** کرده ز اکسیر قناعت خاک در دستم زری

نعمتِ «الْفَقْرُ فَخْرِي» می خورم زین خشک و تر *** از نوال پادشاه ملک خشکی و تری
 شهریار ملک امکان، کش به دارالضرب قدس *** نقد هستی کرده بهر سگه حکمش زری
 منبرش را کرده ده عقل میچرد، پایگی *** خطبه اش را کرده نه چرخ مفرنس، منبری
 احمد مرسل، که در شهراه دین از بهر دل *** کرده از هر نقش پا روشن چراغ رهبری ...
 این مفرنس طاق والا، پشت از آن خم داده ست *** تا ببوسد آستانت را به رسم چاکری ...
 سایه، پیدا زان نباشد جسم پاکت را که هست *** سایه ات پر نورتر از نور شمع خاوری
 تا قدم بر تارک افلاک سودی، می کند *** خاک پایت تا ابد بر فرق گردون افسری
 کار یک انگشت اعجازت، بود شق القمر *** شمه ای از کار معراجت بود گردون دری ...
 یا رسول الله! خیر المرسلین! ختم رسل! *** ای که در وصف تو حیران می شود عقل حری (۱) ...
 هر که او بی مهر عترت لاف ایمان می زند *** پیش من فرقی ندارد از جهود خیری (۲) ...

۱- حری: سزاوار، شایسته.

۲- دیوان فیاض لاهیجی، به تصحیح پروین پریشان زاده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۲ تا ۱۵.

در وصف حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و مرقد او

دلا! تا چند خود را فرشِ این نُه سایبان بینی! *** یکی بر سطح این کرسی برآ، تا عرش جان بینی ...

برای قرب شاهان ست روی پاسبان دیدن *** تو خرسندی ز قرب شه که روی پاسبان بینی

به قدر همت خود هر کسی اجر عمل یابد *** بهشت و حور و عین را تا چسان دانی، چسان بینی

ز جنت هر کسی چیزی تصور می تواند کرد *** یکی قرب و لقا بیند، تو لحم و طیر و نان بینی ...

به جز حسرت ز دیدار توام مطلب نمی باشد *** چه نقصان گر زنا کامی دلی را کامران بینی

به فرمان ایستادستم، به خدمت دل نهادستم *** چنانم که هر طوری که خواهی آن چنان بینی

اگر در ناله برخیزم، هوای مهرگان یابی *** و گر در گریه بنشینم، بهار ارغوان بینی

اگر نومیدی ام از خویش گفتن را نمی شاید *** ولی امیدواری را ز شوقم ترجمان بینی

امیدم سر به سر، لیکن همه پرواز امیدم *** به طوفِ مرقد پیغمبر آخر زمان بینی

بهار خلد، تعبیر از هوای صاف او باشد *** بهشت عدن را از خاک پاکش ترجمان بینی

چه معنی لوَحَشَ اللّٰه با هوای اوست؟! کاندروى *** دَم جبریل ز استشاق در قالب روان بینی ...

مدینه چون تنی دان کِش مزاج معتدل باشد *** در او این مرقد پر نور را فایض چو جان بینی

در آن درگاه از بس سربلندی ها به خاکستر *** زمینش گر بکاوی تا به مرکز آسمان بینی

زمین وی اگر نه آسمانستی به معنی؟ پس *** در او چون آفتاب عالم جان را مکان بینی؟

محمد کافرینش را طفیل هستی اش یابی *** وجودش علت ایجاد ملک کُن فکان(۱) بینی

اگر او ممکن استی؟ پس میان ممکن و واجب *** عجب دارم که در معنی جدایی در میان بینی!

بُود بر خطّ حکمش سر، چه علوی را چه سُفلی را *** که او را کاروان سالار و، عالم کاروان بینی

چه خوش عام ست سبحان اللّٰه این رحمت! چُه خلق ست این؟ *** کزو بادوست بینی آن چه با دشمن همان بینی

نشست ار بر رُحَش گرد یتیمی، تیره نتوان شد(۲) *** که عالم را ازین گرد یتیمی سر مه دان بینی ...

پدر بر سر نه او را، لیک لطف ایزدش بر سر *** پدر چکُند(۳) کسی کِش لطف ایزد مهربان بینی

نمی بینی به قرآنش که برهان را خجل یابی *** ز بس درد یقین بی پرده داری بی گمان بینی

۱- ملک کُن فکان: کنایه از جهان آفرینش است.

۲- تیره نتوان شد: در هم نباید رفت، غمگین نباشد.

۳- چکُند: بنا بر ضرورت شعری باید این کلمه به کسر اول و سکون دوم تلفظ شود.

ز سلمانش همه علم فلاطون را زبون یابی *** به در گاهش هزاران چون سکندر پاسبان بینی
 تو را با نور قرآنی چه حاجت علم یونانی؟ *** تو آتش در نظر داری و تابش از دُخان بینی
 کسی با مصطفی گوید: ارسطاليس و افلاطون؟ *** طلوع آفتاب، آن گه تو نور از فرقدان (۱) بینی!
 فلاطون، عقل می لافد، محمد عشق می بافد *** تو پشت کار این بنگر که روی کار آن، بینی
 تو را در عشق مردن به بود از زیستن در عقل *** که این: زنگار دل یابی و، آن پرداز جان بینی ...
 ز عرفان تا به برهان فرق اگر خواهی چنان یابی *** که جانان در کنار، آن گه تو قاصد در میان بینی! ...
 ز خاک طَیبه (۲) کُحل دیده ساز آن گه تماشا کن *** اگر خواهی جمال طلعت روحانیان بینی
 به خاک او هم آب خضر از لب تشنه می میرد *** لبی در بوسه تر کن تا حیات جاودان بینی ...
 تن ار دورست از آن در، لیک چشم معنوی بگشا *** که روحم را در آن درگاه فرش آستان بینی
 تنم از حسرت خاکش درون دیده می غلظد *** چو آن ماهی که دور از آب بر خاکش تپان بینی (۳)
 برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار او می توان از این منابع بهره برد:

مقدمه دیوان فیاض لاهیجی به قلم ابوالحسن پروین پریشان زاده؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۶؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۱۴؛ آتشکده آذر، ج ۴، ص ۸۴۶؛ مجمع الفصحا،

۱- فرقدان: دو ستاره در آسمان که آن ها را فرقدین و دو برادران هم نامیده اند.

۲- طَیبه: یکی از نام های مدینه منوره.

۳- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۶ تا ۲۲.

ج ۲، ص ۲۷ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۳۶۳ تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۶ ریاض العارفین، ص ۳۸۲ برگزیده گوهر مراد به
اهتمام موحد، ص ۱۲ و ۱۳.

* * *

۱۳ - میر مرتضی (الهام) اصفهانی

۱۳ - میر مرتضی (الهام) اصفهانی مشهور به ساداتِ امامی (زنده تا ۱۰۷۶ هـ - ق) از شاگردان بنام میرزا جلال اسیر شهرستانی (متوفای ۱۰۴۹ هـ - ق) است و از سخنوران رنگین خیال نیمه دوم سده یازدهم هجری به شمار می رود (۱).

تذکره لطایف الخیال اولین تذکره ای است که به شرح حال الهام اصفهانی پرداخته و سایر تذکره نگاران از مطالب او وام گرفته اند. مؤلف این تذکره فارسی محمد بن محمد عارف شیرازی که به سال ۱۰۷۶ هـ - ق در جهانگیرنگر از شهرهای هند سرگرم تألیف لطایف الخیال بوده، میر مرتضی الهام اصفهانی را نیز در همان جا به ترتیب دیوان سه هزار بیتی خود سرگرم دیده است:

[میر مرتضی - سَلَّمَهُ اللهُ (۲) - نونهال چمن جهان آرای مصطفوی و نوشکفته گلشن فرح افزای مرتضوی میرسید مرتضی خلف الصدق (۳) میراسدالله است، مشهور به ساداتِ امامی. سیدزاده بلند همت، عالی فطرت به غایت لطیف الطبع و خوش فکر است. بی تکلف که میان شاهد خیالش از کمر نازک اندامان کشور عقل آزمایی باریک تر، و حسن عروس فکرش از گل رخسار نازنینان شهرستان هوش ربایی نازک تر ... معنی های رنگین و لطیفه های شیرین به طرز خیالات ظهوری (ظهوری ترشیزی داماد ملک قمی) و میرزا جلال اسیر (متوفای ۱۰۴۹ هـ - ق) بسیار می بندد و رشادت شاگردی میرزا جلال بر طاق بلندی نهاده که دست جمیع بلند همتان از وصول به آن کوتاه است و در حین تألیف این مجموعه (لطایف الخیال) که سنه سِت و سبعین و اَلْف (۱۰۷۶ هـ - ق) باشد در جهانگیرنگر ترتیب دیوان لطایف بنیان - که سه هزار بیت است - داده اند، و اقتباس افادات دیگر از آن شمع شبستان مصطفوی بعد از این از مساعدت بخت مأمول (۴) است ... (۵)]

-
- ۱- تذکره پیمان، احمد گلچین معانی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ص ۱۱۳.
 - ۲- خداوند او را به سلامت بدارد.
 - ۳- خَلْفُ الصَّدَق: پسر درست کار و صادق.
 - ۴- مأمول: مورد آرزو، دلخواه، دلپسند.
 - ۵- تذکره پیمان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

ابیاتی از ساقی نامه الهام اصفهانی را برای ثبت در این اثر برگزیده ایم:

ثنا، نشئه پیمای امید را *** فرح بخش مستان توحید را

برآرنده حاجت سرخوشان *** نگارنده چهره مهوشان

به هر کس ز میخانه اش داده کام *** به خضر آب حیوان، به ما دُرد (۱) جام

صُراحی (۲) که برجسته لطف اوست *** ز هر غلغله می تراود که اوست

صراحی به پا، بهر تعظیم اوست *** سبو، دست بر سر به تسلیم اوست

بیا تا چو خم، پیش بینی کنیم *** به میخانه اش خوش نشینی کنیم

بیا تا چو خشت سر خم ز نیم *** از اقلیم خمّ الکریم الکریم

محمد که گردیده از اعتبار *** به میخانه رحمتش پیشکار

شفیعی که باشد ز گل تا به خار *** به پیمانۀ لطفش امیدوار

به دل نیست جز صدق مولای او *** سر ما و خاک کف پای او

زهی ساقی بزم آرای تاک (۳) *** زهی صاف بی دُرد، روحی فداک (۴)

شوم از می صاف چون تَر دماغ (۵) *** به دستم شود دسته گل، ایاغ (۶)

صراحی، کمر بسته انجمن *** دعای قدح (۷) خوانده از بهر من

بیا مطرب! ای بلبل خوشنوا! *** نوا ساز شو با من بی نوا

که در بزم می، ناله با اثر *** بود دلنشین تر، خوش آینه تر ...

یکی چنگ بر تار قانون (۸) بزن *** که قانون بود ساز در انجمن

چو مطرب کشیده ست آواز را *** مُغنی! (۹) تو هم ساز کن ساز را

شود سبز وقت سخن در چمن *** ز فیض رطوبت زبان در دهن ...

به بالا کشیده ز بس پایه اش *** فلک وا کشیده ست در سایه اش ...

بیا ساقی می پرستان! بیا *** بیا ای لبالب ز عرفان، بیا

خمارم، بده می که مستی کنم *** به مستی مگر حق پرستی کنم ...

به سزجوش صهبای خُم غدیر *** به اخلاص کیشانِ مطلب پذیر

به روشن ضمیرانِ اشراقِ خُم *** به شب زنده دارانِ در خویش گم

۱- دُرد: ته نشین مایعات، مواد رسوبی.

۲- صُراحی: ظرف شراب با گردنی دراز.

۳- تاک: درخت انگور.

۴- روحی فداک: جان من فدای تو باد!

۵- تر دماغ: شاد، با طراوت.

۶- ایاغ: جام، پیاله.

۷- دعای قدح: نام دعایی مخصوص است.

۸- قانون: نام نوعی ساز ایرانی.

۹- مَعْنی: خنیاگر، آوازه خوان، مطرب.

به فرمانروایان دنیا و دین *** به کثرت نشینان وحدت گزین ...

به چشمی که سرچشمه آبروست *** به اشکی که خوشتر ز آب وضوست ...

به پیر خرابات و احسان او *** به عهد استواران پیمان او ...

که (الهام) بیچاره مست را *** خراباتی رفته از دست را

ز جام نگاه لبانت، مدام *** بده می، بده روز و شب، صبح و شام (۱)

۱- تذکره پیمانه، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۸ و ۱۱۹.

۱۴ - میرعلاءالملک مرعشی شوشتری

۱۴ - میرعلاءالملک مرعشی شوشتری (زنده تا ۱۰۷۸ هـ - ق) فرزند میرسید نورالله مرعشی (۱) و برادر میر ابوالمعالی، از علمای بزرگ سده یازدهم هجری بوده که به تهذیب نفس و خُلق و خوی سلوکی شهرت داشته است (۲).

وی در هند از محضر پدر بزرگوار خود بهره ها برد، و پس از درگذشت او برای تکمیل معلومات خود به شیراز رفت و پس از مدتی اقامت در آنجا، باز به هندوستان مراجعت کرد و به تدریس پرداخت.

میرزا محمدصادق مینای اصفهانی مؤلف تذکره معروف شاهد صادق، در تذکره دیگر خود موسوم به: صبح صادق که به نام شاه زاده شجاع بن شاه جهان والی بنگال تألیف کرده و دارای چهار مجلد است. در جلد سوم آن که به شرح احوال و آثار شخصیت های برجسته و علمی و ادبی اختصاص دارد، آمده است:

[... امیر علاءالملک از اکابر علمای روزگار است و به اوصاف انبیا و اولیا ائصاف دارد ... به هندوستان، علم از پدر آموخت و به شیراز رفت و کامل گشت و به هند بازگشت، و چندی به تدریس پرداخت. اکنون به شرف تعلیم شاهزاده سلطان شجاع سرافراز گشته و در آن درگاه منزلتی دارد. و به این حقیر (میرزا محمدصادق مینای اصفهانی مؤلف تذکره صبح صادق) عاطفت بی شمار دارد. از تصانیف اوست: مهذب در منطق، انورالهدی در علم الهی، صراط الوسیط در اثبات واجب الوجود و مطالب دیگر. احياناً به گفتن شعر هم رغبت می فرماید.... (۳)]

محمدعارف شیرازی در تذکره لطایف الخیال خود آورده است:

[... میرعلاءالملک، گرامی گوهری است یکتا، که گوهر تربیتش صدف بحر طبع

۱- میرسید نورالله مرعشی: منظور قاضی نورالله شوشتری متخلص به (نوری)، صاحب کتاب مجالس المؤمنین است.

۲- تذکره پیمان، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ص ۴۷۵.

۳- همان، به نقل از تذکره صبح صادق، مجلد سوم.

میرنورالله شوشتری است. در جمیع فنون علوم عقلی و نقلی، اصول و فروع، گوی سبقت از همگنان ربوده.... (۱)

از شیوه نگارشی و قرآینی که در نوشته عارف شیرازی وجود دارد، پیداست که میرعلاءالملک مرعشی شوشتری تا پایان کار تألیف تذکره لطایف الخیال، یعنی تا سال ۱۰۷۸ هـ. ق در قید حیات بوده است.

وی ساقی نامه ای دارد موسوم به «کوثر» (۲) که ابیاتی از آن را به مناسبت برای ثبت در این اثر انتخاب کرده ایم:

«ساقی نامه»

به نام کریمی که تاک آفرید *** ز بهر خم باده، خاک آفرید ...

حکیم خرد پرور جهل سوز *** که داده ست پیوند شب را به روز ...

بهار دل افروز ازو، گلفروش *** گل و لاله و می ازو، سرخ پوش ...

خَصِر، ساقی سبز پوشان اوست *** مسیحا، دم دُرد نویشان اوست ...

بیا ساقی بزم مستان، بیا *** بیا، زینت باغ و بستان، بیا

بیا، تا به میخانه ره سر کنیم *** لب از باده گرم و تر، تر کنیم

چه میخانه؟! عرشی ست کرسی جناب *** در او جلوه گر روز، بی آفتاب!

فروغ شبش نیست از ماهتاب *** که بی ماه، روشن بود آفتاب ...

مگر گردش می ثباتم دهد *** مگر کشتی می، نجاتم دهد ...

چو از باده بر غم، مظفر شوم *** ثنا خوان ساقی کوثر شوم

گل باغ ایمان، علی ولی *** که مست ست از جام مهرش نبی

جهان: بزم و، ساقی: علی، باده: نور *** نبی: باده پیما و، پیمان: طور

جهان: بحر و، گوهر دراو: مصطفی *** علی: آب (۳) آن گوهر پر بها

علی: لنگر او، خدا: ناخدا *** جهان: بحر و، کشتی: رسول خدا

۱- تذکره پیمانہ، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.

۲- تذکره پیمانہ، ص ۴۷۶.

۳- آب: آبرو، اعتبار.

چو حیدر خلافت نمود آشکار *** گرفت آن زمان حق به مرکز قرار

خدا: باغبان، بوی گل: مرتضی *** جهان ست: باغ و، گلش: مصطفی

پر از بوی او نافه را، جیب ناف *** زهی نافه ناف عبد مُناف!

فروغ رُخش، تاب نور یقین *** ز ابروی او، آبِ محرابِ دین ...

بیا (مرعشی)! قصه کوتاه کن *** به حرف دعا ساز ختم سُخن

به گیتی بود تا وفاق و خلاف (۱) *** بود تا به میخانه دُردی و صاف

صفا، دُرد پیمانہ شاه باد! *** همه دُرد، در جام بدخواه باد! (۲)

* * *

۱- وفاق و خلاف: مدارا و اختلاف، مهر و کینه.

۲- تذکره پیمانہ، ص ۴۷۶ تا ۴۸۵.

۱۵ - ملا فرخ حسین (ناظم) هروی

۱۵ - ملا فرخ حسین (ناظم) هروی (متوفای ۱۰۸۱ هـ - ق) فرزند شاه رضای سبزواری از سخنوران ممتاز و نکته پرداز خطه خراسان در سده یازدهم هجری است.

شاه حسین بن محمودی بهاری سیستانی که تذکره خیرالبیان را به سال ۱۰۱۶ هـ - ق تألیف کرده و در سال های ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ هـ - ق آن را تکمیل کرده درباره ناظم هروی می نگارد:

[مولدش از سبزواری است و در دارالسلطنه هرات نشو و نما یافته، طبیعت عالی دارد و درک صافی، و از علم موسیقی نیز با خبر است و اقسام شعر را مثل قصیده و غزل و رباعی نیکو می گوید.... (۱)]

ولی قلی بیگ شاملو در قصص الخاقانی که به تاریخ سلطنت شاه عباس دوم اختصاص دارد، درباره ناظم هروی می نویسد:

[دیگر از جمله ناظران دارالانشاء دانش منشی و ملترمان دیوان عظیم دارالسلطنه نیکو روشی ... حضرت مولانا ناظم است که همیشه در شاهوار سخن به لسان دانش ترجمانش مانند عرض به جوهر قایم است، هر نکته از کلمات عشق و حسن آیاتش به وجود مسعود یوسف و زلیخای معنی بر مصر کلام عزیزان طعنه زن و هر فقره از نکات نگارستان منشآتش به دلیل بلاغت و برهان فصاحت نفس ناطقه را معلّم سخن ... (وی) خلف شاه رضا سبزواری است. مولد و مکان نشو و نمای مشارالیه ولایت فردوس آیت هرات است و آلیوم که سنه ۱۰۷۶ هـ - ق است در آن صوبه صواب آیین توطن دارد. از ابتدای سن شباب الی الحال که سن شریف ایشان از عقد شصت بیش است، در خدمت بیگلر بیگیان (عباسقیلی خان) گذرانیده. ابیات دیوان او ... از ۲۵۰۰۰

۱- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۱۹.

متجاوز است و در برابر یوسف و زلیخای لاجامی ... مثنوی به اتمام رسانیده تقریباً ۵۰۰۰ بیت ... (۱)

اگر نوشته ولی قلی خان بیگ شاملو را در مورد میزان عمر او معتبر بدانیم، ولادت ناظم هروی باید بین سال های ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۲ اتفاق افتاده باشد (۲).

[ناظم هروی، روزگار پادشاهی شاه عباس اول و چند سال از سلطنت شاه سلیمان را درک کرده است. وی در دوره ای به سر می برد که هرات مرکز خراسان به شمار می آمد و حکمرانان لایق و هنرمند چون حسن خان و عباسقلی خان شاملو داشت. این پدر و پسر، ممدوحان اصلی ناظم بوده اند. ناگفته نگذاریم که بخش اعظم قصاید و ترکیب بندهای شاعر در مدح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) است. در دو سه شعر نیز از شاه عباس دوم ستایش کرده. حسن خان شاملو پس از درگذشت پدر خود حسین خان در سال ۱۰۲۷ هـ. ق همچون او به فرمان شاه عباس اول بیگلر بیگی هرات و امیرالامرای خراسان شد. وی سرداری دلیر بوده و چند بار مهاجمان اوزبک را شکست داده است و ناظم این پیروزی ها را تهنیت می گفته. حسن خان شعر می سرود و «حسن» تخلص می کرد. در خط نستعلیق استاد بود. منشآت او به سال ۱۹۷۱ م در کراچی به چاپ رسیده است. وی مشوق و مربی شعرای و هنرمندان بود. میرزا ملک مشرقی مشهدی، فیضی هروی و اوجی نظری چند سال در دستگاه او به سر برده اند.

... میرزا مقیم جوهری و درکی قمی نیز اشعاری در توصیف خط حسن خان دارند که استاد گلچین معانی در مقاله حسن خان شاملو (مجله آینده، دوره ۱۶، ص ۴۱۱) یاد کرده اند ... پس از آن که حسن خان چشم از جهان پوشید پسر بزرگ او عباسقلی خان که منصب قورچی گری شمشیر داشت و در همان سال ۱۰۵۱ هـ. ق داروغگی قم یافته بود، به دستور شاه صفی جانشین پدر شد و از قم به هرات رفت ... عباسقلی خان همانند پدر شعر می سرود و «عباس» تخلص می کرد. او نیز خط را خوب می نوشت و شعر را می نواخت ... (۳)

۱- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۲۰ و ۲۱.

۲- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۱۹.

۳- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۲۲ - ۲۶.

از ناظم هروی به جز کلیات اشعار او منظومه یوسف و زلیخا بر جای مانده که تقلید گونه ای از منظومه مشابه عبدالرحمن جامی است. مؤلف قصص الخاقانی تعداد ابیات این منظومه را تقریباً ۵۰۰۰ بیت دانسته است. این مثنوی را ناظم به درخواست عباسقلی خان سروده و چهارده سال از عمر خود را (۱۰۵۸ - ۱۰۷۲هـ. ق) صرف سرودن آن کرده است (۱).

در سال درگذشت ناظم هروی اختلاف است، ولی ظاهراً قول سراج الدین علی خان آرزو مؤلف داد سخن به حقیقت نزدیک تر است. وی وفات ناظم هروی را به سال ۱۰۸۱هـ. ق ثبت کرده که در این صورت به هنگام رحلت حدود هفتاد سال داشته است (۲).

شاعر و پژوهشگر توانا آقای محمد قهرمان که تصحیح دیوان ناظم هروی را برعهده داشته اند، مطلبی در مقدمه دیوان با عنوان (شعر در روزگار ناظم و سبک سخن او) نگاشته اند که به لحاظ مفید بودن قسمتی از آن را در اینجا نقل می کنیم:

[شعر ناظم به همان شیوه متداول زمان اوست که از آن با عنوان طرز و طرز نو یاد می کرده اند و نام بخصوصی نداشته. اصطلاح سبک هندی به قرینه خراسانی و عراقی از ساخته های اخیر است. این شیوه از هند برخاسته و به هیچ وجه ربطی به ایران ندارد. دلیل این نامگذاری جعلی را می توان چنین توجیه کرد که: پیشگامان سبک مزبور، یعنی: نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، ملک قمی، نوعی خبوشانی، کفری تربتی، شکیبی اصفهانی، انیسی شاملو، سنجر کاشانی، طالب آملی و تعدادی دیگر در هند متوطن شده و در همان مملکت چشم از جهان پوشیده اند. گذشته از کسانی که میان دو کشور در رفت و آمد بوده اند، به عنوان مثال: حکیم رکن. این گویندگان چون مورد توجه شاهان و امرای هندوستان و سلاطین دکن قرار گرفتند و شعرشان قبول عام یافت، شعرای هندی الاصل نیز به پیروی از آنان به همان طرز سخن گفتند. در سال ۱۰۳۴هـ. ق که مولانا صائب راهی هند شده است، این شیوه هنوز در میان گویندگان آن

۱- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۴۸.

۲- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۵۱ - ۵۲.

دیار - اعم از ایرانی و هندی - کاملاً - جا باز نکرده بود ... پس از جریان بازگشت ادبی در ایران، این طرز در هند به حیات خود ادامه داد اما تحت تأثیر محیط رنگ دیگر گرفت. از نظر معنی، پیچیده و از حیث لفظ، سست و بی مایه شد. باری برای این شیوه سخن سرایی باید نامی از محدوده هند جست تا لکه بیگانگی از دامان آن زدوده شود. شکی نیست که طرز نو یکباره بروز نکرده است، بلکه ریشه در شعر چند قرن پیش از خود دارد، لذا این عقیده که برخی بابا فغانی یا خواجه حسین ثنایی مشهدی را موجد طرز مذکور دانسته اند، محلّ تأمل است. البته در تأثیرگذاری آن دو بر شاعران بعد حرفی نیست، بخصوص فغانی که گویندگان طرز نو اکثراً غزل های او را - گرچه با شیوه خاص خود - استقبال کرده اند، اما ثنایی مشهدی چنین وضعی ندارد و شاید تنها تلاش مضمون یابی و استعاره آفرینی او که نوعی نوآوری بوده، مورد توجه قرار گرفته است. در عین حال از عرفی (در گذشته ۹۹۹ هـ - ق) نیز نباید غافل بود. بیشتر شعرای این سبک، گوشه چشمی به او داشته اند... (۱)

طرز نو، میان سال های ۱۰۴۰ تا ۱۰۸۶ - که مولانا صائب در گذشت - در اوج بود و شاعرانی چیره دست چون سلیم تهرانی، کلیم همدانی، قدسی، طغرا، دانش (هر سه مشهدی) و نیز غنی کشمیری داشت. البته مولانا صائب را نمی توان با سایر گویندگان این طرز در یک ردیف گذاشت. شیوه او، خاصّ خود اوست... (۲) [آزوست:

رباعی نبوی (صلی الله علیه و آله)

پیغمبر ما، که جزو و کُل راست پناه *** بر پایه قدر اوست معراج، گواه

در سلسله پیمبران، ممتازست *** چون در صف دل گشای اسماء الله (۳)

غزل نبوی (صلی الله علیه و آله)

السلام ای سر شاهان سرا پرده سرمد *** که بود نام تو بر خاتم تعظیم، محمد

۱- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۵۲ - ۵۴.

۲- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۵۹.

۳- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۵۷۸.

سرفراز از شرف گوهرت، این افسر زرین *** پایه دار از قدم قدر تو، این تخت زیر جد
فیض پیغمبری ات، حسن یقین داد گمان را *** سرو اسلام شد از قامت دین توسها قد
خادمان تو به آرایش فردوس، موفق *** زائران تو به همکاری جبریل، مؤید
سال ها بود که سودای طواف تو، دلم را *** داشت در سلسله آه جگر تاب، مقید
لِّلَّهِ الحمد که شد سرعت توفیق سمندم *** تا ختم سوی حریم تو ز تأخیر، مجرد
بعد ازینم، چه غم از تندی توفان معاصی *** قصر ایمان مرا، خاک درت کرده مُشید
لذت سجده درگاه تو را، بیّنه این بس *** که: دلم آب شد و، چون عرق از جبهه برآمد!
رشک بر کهنه حیات خُضرش بهر چه باشد؟ *** چیده (ناظم) ز طواف تو، گل عمر مجدد (۱)
قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

زهی به نام تو فیروزه سخن، رنگین *** ز آب و رنگ ثنایت دُر خیال ثمین
بر آستان تو جز «لم یلد» نشد مولود *** ز مادر و پدر عقل، تا بنات (۲) و بنین (۳)
تو ریختی به دل این معرفت، که هر نفسش *** زبان کشیده چو بسم الله از کتاب مبین

-
- ۱- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۲۰ -
۱۶۱، غزل شماره ۲۴۲.
۲- بنات: دختران.
۳- بنین: پسران.

به گلشن تو ندارد گذر، نسیم خرد *** ز منزل تو ندارد خبر، گمانِ یقین ...
نهان ز چشم مجازی، و گرنه جز تو ندید *** به هر چه کرد نظر، دیده حقیقت بین ...
تو گر شرف ندهی، کعبه در زیارت: دیر *** تو گر نظر نکنی، دود کفر: سر مه دین ...
بس ست عالم امکان دلیل قدرت تو *** ز اقتدار مکنون (۱) خبر دهد تکوین
ز حفظ توست که جمع ست خاطر عالم *** ز بر شکستن این بزم انقلاب آیین
و گرنه، روز و شب از سنگریزه های نجوم *** پُرسست و، در حرکت شیشه سپهر برین ...
خیال را چه تجلی؟ کمال را چه فروغ؟ *** بدون شعشعه مدحتِ رسولِ آمین
شریف مکه «لولاک»، احمد مرسل *** کزو چو کعبه به ارکان رسیده دولت دین
محمد عربی، شاه انبیاء، که بود *** به دست معجزه اش، ماه یک شکسته نگین
شکست خاتم ادیان، درید حکم ملل *** چو یافت مهر نبوت به نام او تزیین ...
زهی به بال و پر دین جرأت افزایت *** بشر: ملایکه گیر و، آسمان شکار: زمین

تو اسم اعظم و، اسما: پیمبران سلف (۱) *** تو جان اول و افلاک: جسم های پسین ...

گر از تو سایه فتادی به خاک تیره نهاد *** به جای ذره، شدی آفتابِ اخترچین ...

اگر چه قائد (۲) لطف تو از طریق گمان *** کشیده ناقه شوقم به شاهراه یقین

به خطِ یثرب (۳) و بطحا (۴)، گرفته ام دو رقم *** که بخشی این دو شرف را سعادت از سیمین

رسانی ام به دربارگاه مولایی *** که نسبتش به تو قایم بود چو «یا» با «سین»

همان که تربیتش کرده ای به جیب و کنار *** همان که معرفتش داده ای به علم و یقین

همان که بی مدد مهر او، نیند کس *** شفاعت از تو در آشوبگاه «یوم الدین» (۵) ...

همان که خُلق تو را، ذات اوست مظهر کل *** همان که شرع تو را علم اوست حصن حصین (۶)

امام اعظم اکرم، علی که دارد عار *** حصیر مسجدش از نقش بال روح امین

ز شوق خاک در او، به گریه می شوید *** غبار سرمه ز دامان چشم، حورالعین ...

زبان درازی ازین بیشتر مکن (ناظم)! *** کزین صفت سر سرو است زیر اَرّه سین

۱- سلف: گذشته.

۲- قائد: راهنما، رهبر.

۳- یثرب: نام قدیمی شهر مدینه.

۴- بطحا: مکه.

۵- یوم الدین: روز جزا، روز قیامت.

۶- حصن حصین: قلعه بسیار محکم و نفوذ ناپذیر.

سرایتِ سخن از اختصار می جوشد *** بر آر دست دعا، تا اثر کند آمین:

شوند اهل گنه تا به مسجد حرمین *** امیدوارِ نجات از توهم (۱) سَجین (۲)

دهد سعادت طوف تو، دوستان تو را *** رقم به منصب دارایی بهشت برین

در آن شکفته چمن، عن قریب (۳) سیر کنم *** که عمرها به خیالش نشسته ام غمگین (۴)

در تشرّف به مکه و زیارت روضه پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله)

چو رویی به من داشت توفیق از اول *** رساند آخر آینه ام را به صیقل

به اوجی پریدم، که ناموس اکبر *** به جایی رسیدم، که آیات مُنزل (۵)

شدم زایر کعبه و، دیدم از وی *** قبولی که مژگان ز چشم مُکحل (۶) ...

عروس عرب، کرد پاک از گناهم *** به رنگی که خارم به گل شد مبدل

عروسان ز عشاق، دین می ربایند *** ز من کفر برد این عروس مُشکل (۷)

نماز مناسک ادا کرد شوقم *** به دابی (۸) که توفیق گفتش: تَقَبّل (۹)!

به طوف نبی، بستم احرام از آنجا *** چو احرام تقصیرش آوردم اول ...

کلید طوافش چو آمد به دستم *** گشادم بدین عرض، نطق مفصل

که: ای نافذ الحکم شاهان مُرسل *** سر دردها را سجود تو، صندل (۱۰) ...

ز بس خوش قماش ست دیبای دینت *** در د دست صورت، گریبان مخمل ...

فلک، پیش قصر شکوه تو باشد *** چو در پای کوهی یکی مختصر تل (۱۱) ...

زمان، در زمان تو بالید بر خود *** به حدی که پیوسته آخر به اول ...

ره عمرم افتاد بر آستانت *** به وصل تو، مهجوری ام شد مبدل

گر از ظلم دزدان اعراب، عریان *** رسیدم به درگاه ای شاه اعدل (۱۲)!

- ۱- توهُم: خیال، پندار.
- ۲- سَجِين: جهنم.
- ۳- عَن قَرِيب: بزودی.
- ۴- دیوان ناظم هروی، ص ۷۴۴ - ۷۵۵.
- ۵- آیات مُنَزَّل: آیه های نازل شده.
- ۶- چشم مُکْحَل: چشم سرمه کشیده شده.
- ۷- عروس مُشْکَل: عروس زیبا و شکیل.
- ۸- دَاب: شیوه، طرز.
- ۹- تَقَبَّل: کوتاه شده تَقَبَّلَ اللهُ: یعنی خدا قبول کند!
- ۱۰- صندل: چوب گیاهی که درمان درد سر می کند.
- ۱۱- مُخْتَصِرٌ تَل: تپه کوچک.
- ۱۲- ای شاه اَعْدَل: ای عادل ترین پادشاه!

تو دانی و ایشان، مرا این شرف بس *** که شد طَرْفِ دینم به طوفت مُدَّیَل ...

چو دادند (ناظم) زبانت برین در *** سخن مختصر به، که خجالت مُطَوَّل (۱)

ندارد بهشت دعا، عندلیبی *** زبان را مدار از ترنم معطل (۲)

شود تا در ایوان تقدیر، هر شب *** پر از اخگرِ اختر، این هفت منقل (۳) ...

زند دامن آن کس که بر شمع دینت *** سرش بر سرِ نیزه بادا چو مشعل (۴)!

۱- که خجالت مُطَوَّل: که شرمساری به طول بینجامد.

۲- مدار از ترنم معطل: زبان را از دعا باز مدار.

۳- هفت منقل: کنایه از هفت آسمان.

۴- دیوان ناظم هروی، ص ۷۶۹ - ۷۷۲.

۱۶ - مولانا میرزا محمدعلی صائب تبریزی

۱۶ - مولانا میرزا محمدعلی صائب تبریزی (متوفای ۱۰۸۷ هـ - ق)، چهره ممتاز و شاخص سبک اصفهانی (هندی) در شعر فارسی است.

زادگاه وی تبریز بوده ولی پدرش میرزا عبدالرحیم که از بازرگانان معروف تبریز بوده، علی رغم خواست خود به فرمان شاه عباس صفوی (۹۹۵ - ۱۰۳۸ هـ - ق) به همراهی چند تن از تجار همشهری خود به اصفهان کوچ داده می شوند و در محله عباس آباد اقامت می کنند که به «تبارزه اصفهان» معروف می گردند.

وی در دوران جوانی به زیارت کعبه نایل می آید و پس از بازگشت از این سفر روحانی به خاطر اوضاع ناگوار و شرایط نامساعدی که برای اهل ادب و فرهنگ وجود داشت، تصمیم به خروج از ایران می گیرد و سرانجام به سال ۱۰۳۴ هـ - ق عازم هرات و کابل می گردد و پس از مدتی که از اقامت او در کابل می گذرد، با معرفی و پیمردی والی آنجا ظفرخان احسن به دربار شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ - ق) بار می یابد، و پس از ۶ سال اقامت در هند، به اصرار پدر خود با او به ایران باز می گردد و به خاطر شهرت بسیاری که پیدا کرده بود، به سمت ملک الشعرائی دربار شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ هـ - ق) نایل می آید.

این شاعر توانا سال های پایانی عمر را در باغی در اصفهان که بعدها به تکیه میرزا صائب موسوم شد، سپری کرد و سرانجام در سال ۱۰۸۷ هـ - ق بدرود حیات گفت.

مزار او اکنون در محل باصفایی از اصفهان به نام باغ صائب قرار دارد و مورد عنایت ادیبان و سخن شناسان و صاحب دلان عصر ماست. این بنایی که بر مزار صائب احداث کرده اند در اثر کوشش ها و پیگیری های شادروان استاد جلال الدین همایی (سنا) به سال ۱۳۴۰ هـ - ش صورت گرفته است (۱).

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله)

تا نگر دیده ست خورشید قیامت آشکار *** مشت آبی زن به روی خود ز چشم اشک بار
در بیابان عدم بی توشه رفتن مشکل ست *** در زمین چهره خود دانه اشکی بکار
مزرع امید را زین بیشتر مپسند خشک *** بر رگ جان نشتری زن، قطره چندی ببار
دیده بیدار می باید ره خوابیده را *** تا نگر دیده ست صبح، از خواب غفلت سر بر آر
هر که یک دم پیشتر برخیزد از خواب گران *** گم نسازد دست و پا چون غافلان در وقت بار
انتظار شهپر توفیق بردن، کاهلی است *** خویش را افتان و خیزان بر به کوی آن نگار
مور از ذوق طلب آورد بال و پر برون *** غیرتی داری تو هم پای طلب از گل بر آر
چند باشی همچو خونِ مرده پنهان زیر پوست؟ *** غیرتی کن، پوست را بشکاف بر تن چون غبار
چند خواهی در میان بیضه بودای سست پر؟ *** بال بر هم زن، بر آ بر بام این نیلی حصار(۱)
تا به کی در شیشه افلاک باشی همچو دیو؟ *** ناله آتش فشانی از سر غیرت بر آر

۱- نیلی حصار: کنایه از آسمان نیلی رنگ، چرخ کبود فام.

رشته طول امل را باز کن از پای دل *** از گریبان فلک مانند عیسی سر بر آر
شبنم از روشندلی آینه خورشید شد *** ای کم از شبنم! تو هم آینه را کن بی غبار
مشت خاکی از ندامت بر سر خود هم بریز *** باد پیمایی کنی تا چند چون دست چنار؟
آرزو تا چند ریزد خار در پیراهنت؟ *** شعله ای بر خار آرزوی دل گمار
پاک کن آینه دل را ز زنگار هوس *** تا در آید شاهد غیبی به روی چون بهار
صحبت عشق و خموشی در نمی گیرد به هم *** می شکافد سنگ را از شوخ چشمی این شرار
زود خود را بر سر میدان جانبازان رسان *** چون زنان پیر در بستر مکن جان را نثار
چون لب پیمانه می بوسد دهان تیغ را *** هر که در آینه آغاز دید انجام کار
نفس بی زنهار را پروردن، از عقل ست دور *** تا به کی بر سینه خود گرد خواهی کرد مار؟
نیست از زخم کجک (۱) اندیشه، فیل مست را *** عاشق پر دل نیندیشد ز تیغ آبدار
ارمغانی بهر یوسف، بهتر از آینه نیست *** چهره دل را مصفا ساز از گرد و غبار

۱- کجک: وسیله آهنی با سر کج که فیل را با آن می رانند.

بر دو عالم آستین افشان(۱)، ید بیضا ببین *** پاک کن حرف طمع از لب، دم عیسی بر آر
شمع پشت سر نمی آید به کار پیش رو *** هر چه داری، بیشتر از مرگ بر خود کن نثار
مدت پیش و پس برگ خزان یک ساعت ست *** برگ رفتن ساز کن از رفتن خویش و تبار
صبح کن از نعمت الوان به خوناب جگر *** چند روزی همچو مردان بر جگر دندان فشار
آن چه بر خود می پسندی، بر کسان آن را پسند *** آن چه از خود چشم داری، آن ز مردم چشم دار ...
خانه در بسته، فانوس حضور خاطرست *** هم زبان را بسته دار، هم چشم را پوشیده دار
زخم دندان ندامت در کمین فرصت ست *** بر زبان حرفی که نتوان باز گفت، آن را میار
تا نگیرد خوشه اشک ندامت دامت *** در قیامت آن چه نتوانی درو کردن، مکار
جمله اعضا بر گناه خود گواهی می دهند(۲) *** روز محشر در حضور حضرت پروردگار
یا زبان بندی برای این گواهان فکر کن *** یا زناشایسته چشم و گوش و لب را پاس دار
هر سیه کاری که اینجا سینه ها را داغ کرد *** چون پلنگ از خواب خیزد روز محشر داغ دار

۱- آستین افشاندن: ترک چیزی را کردن، پشت پا زدن.

۲- اشاره دارد به آیه ۲۴ از سوره مبارکه «نور»: یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ، یعنی: روزی که زبان ها و دست ها و پاهای شان گواهی می دهد به آن چه کرده اند.

هر که چون افعی درین جا بی گناهان را گزید *** سر برون آرد ز سوراخ لحد مانند مار
هر که اینجا دست رد بر سینه سائل نهاد *** حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار
تیره روزان را درین منزل به شمعی دست گیر *** تا پس از مردن تو را باشد چراغی بر مزار
چون سبک باران ز صحرای قیامت بگذرد *** هر که از دوش ضعیفان بیشتر برداشت بار
بر حریم گل گذارد پای در صحرای حشر *** هر سبک دستی که بر گیرد ز راه خلق خار
هر که کار اهل حاجت را به فردا نفکند *** روز محشر داخل جنت شود بی انتظار
جوی شیر و انگبین کز حسرتش خون می خوری *** در رکاب توست اگر دل را کنی صاف از غبار
حلّه فردوس گر نور است تار و پود او *** رشته های اشک توست آن حلّه ها را پود و تار
قصر جنت، زرنگار از چهره زرین توست *** نخل طوبی شد ز مژگان تو صاحب شاخ سار
چشمه کوثر که آبش می دهد عمر ابد *** دارد از چشم گهربار تو نم در جوی بار
داری آتش زیر پا در کار دنیا چون سپند *** در نظام کار عقبی دست داری در نگار

فارغی در دنیی از اندیشه عقبی ولیک *** فکر اسباب زمستان می کنی در نوبهار
 خاک زن در دیده ابلیس از ترک هوس *** تا بر آرد آتش دوزخ ز دست زینهار
 نفس کافر کیش را در زندگی در گور کن *** تا بمانی زنده جاوید در دارالقرار
 «رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا» (۱) ورد خود کن سال ها *** تا چو آدم توبه ات گردد قبول کردگار
 ورد خود کن «لَا تَذَرُ» (۲) یک عمر چون نوح نبی *** تا ز کفار وجود خود برانگیزی دمار
 گر همه جبریل باشد، استعانت زو مجو *** تا شود آتش گلستان بر تو ابراهیم وار (۳)
 صبر کن مانند اسماعیل زیر تیغ تیر *** تا فدا آرد برایت جبریل از کردگار (۴)
 دامن از دست زلیخا بی هوس بیرون بکش *** تا شوی چون ماه کنعان (۵) در عزیزی (۶) نامدار
 زیر پا آور هوای دیو نفس خویش را *** چون سلیمان حکم کن بر جنّ و انس و مور و مار
 چون کلیم الله نعلین دو عالم خلع کن (۷) *** تا ز رود نیل، شارع (۸) بخشدت پروردگار
 تا بر آیی همچو عیسی بر سپهر چارمین *** چارپای طبع را بگذار در این مرغ زار

- ۱- اشاره دارد به آیه ۲۳ از سوره مبارکه «اعراف»: قالوا- رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ: حضرت آدم و حوا گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و بر حال ما رحمت نیاوری، از زیان کاران خواهیم بود.
- ۲- اشاره دارد به آیه ۲۶ از سوره شریفه «نوح»: و قَالَ نُوْحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيّٰرًا، یعنی: و نوح گفت: خدای من! بر روی زمین از کافران تنی باقی مگذار.
- ۳- اشاره دارد به ماجرای حضرت ابراهیم خلیل الرحمن (علیه السلام) و در آتش افکندن او، و کمک جبریل را نپذیرفتن.
- ۴- اشاره دارد به ماجرای گوسفند آوردن جبریل برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) تا آن را به جای فرزندش اسماعیل قربانی کند.
- ۵- ماه کنعان: کنایه از حضرت یوسف (علیه السلام) است.
- ۶- عزیز: لقب پادشاهان مصر.
- ۷- خلع کن: بیرون بیاور. اشاره دارد به آیه ۲۱ از سوره کریمه «طه»: ... فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ!....
- ۸- شارع: راه.

از صراط المستقیم شرع پا بیرون منه *** تا توانی کرد فردا از صراط آسان گذار
دست زن در دامن شرع رسول هاشمی *** زان که بی این بادبان کشتی نیاید برکنار
باعث ایجاد عالم، احمد مرسل که هست *** آفرینش را به ذات بی مثالش افتخار
تا نیامد رایض(۱) شرح تو در میدان خاک *** سرکشی نگذاشت از سر، ابلق لیل و نهار
کفر شد با خاک یکسان از فروغ گوهرت *** سایه خواباند علم، خورشید چون گردد سوار
باده سرجوش وحدت خاص سُقراق(۲) تو بود *** خاک از ته جرعه نور تو شد خورشید وار
بود چشم آفرینش در شکر خواب عدم *** کز صبح باده وحدت تو بودی کامکار
ساقی ابداع(۳) چون مهر از لب مینا گرفت *** چشم بیدار تو بودش ساغر گوهر نگار
بوسه ها بر دست خود زد خامه نقاش صنع(۴) *** تا شد از نقش تو لوح آفرینش کامکار
اندر آن خلوت که جام دوستکامی می زدی *** حلقه بیرون در بود آسمان بی مدار
جمله معقولات را محبوس کردی در جهان *** برگرفتی پرده، راز غیب را از روی کار

۱- رایض: رام کننده اسبان و چارپایان.

۲- سُقراق: کوزه لوله داری که در آن شراب و یا آب ریزند.

۳- ساقی ابداع: کنایه از خالق جهان هستی جهانی که سرشار از طراوت و تازگی است.

۴- نقاش صنع: قلم قدرت حضرت زبویی.

اهل دنیا را ز راز آخرت دادی خبر *** خواندی از پشت ورق، روی ورق را آشکار
 محو گردیدند در نور تو یک سر انبیا *** ریزد انجم، چون شود خورشید تابان آشکار
 پنج نوبت کوفتی (۱) در چار رکن (۲) و شش جهت (۳) *** هفت اقلیم جهان را چون شتر کردی قطار
 رحمت عام تو، جرم خاکیان را شد شفیع *** موج دریا، سیل را از چهره می شوید غبار
 در ره دین باختی دندان گوهر بار (۴) *** رخنه این حصن را کردی به گوهر استوار
 از جهان، قانع به نان خشک گشتی، وز کرم *** نعمت روی زمین بر اُمتان کردی نثار
 ماه را کردی به انگشت هلال آسا دو نیم *** ملک معجز را مسخر ساختی زین ذوالفقار
 کردی اندر گام اول سایه خود را وداع *** چون سبک باران، فرا رفتی ازین نیلی حصار
 سنگ را در پله معجز در آوردی به حرف (۵) *** ساختی خصم دو دل را چون ترازو سنگ سار
 چون سلیمانست کز خاتم جدا افتاده است *** کعبه تا داده ست از کف دامن بی اختیار
 چون بهار از خُلق خوش کردی معطر خاک را *** «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ» (۶) خواند از آن، پروردگار

۱- پنج نوبت کوفتن: در پنج وقت نماز گزاردن.

۲- چهار رکن: باد، آب، آتش و خاک، عناصر اربعه.

۳- شش جهت: شمال و جنوب و مشرق و مغرب و بالا و پایین.

۴- اشاره دارد به شکستن دندان مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جریان جنگ احد توسط مشرکین.

۵- اشاره دارد به سخن گفتن سنگریزه در دست مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شهادت دادن به نبوت آن بزرگوار.

۶- اشاره دارد به آیه ۱۰۷ از سوره مبارکه «انبیا»: و ما أرسلناک الاّ رحمةً للعالمین، یعنی: ما تو را به پیامبری مبعوث نکردیم

مگر آن که برای جهانیان مایه رحمت و برکت باشی.

چون گذاری روز محشر گیسوی مشکین به کف *** لشکر عصیان شود چون زلف خوبان تار و مار

یا شفیع المذنبین (۱) (صائب) ز مداحان توست *** از سر لطف و کرم تقصیر او را در گذار (۲)

برای آشنایی بیشتر با شرح احوال و آثار این شاعر بلند آوازه از این منابع می توانید استفاده کنید:

تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۹۸؛ تاریخ ادبیات ایران، رضازاده شفق، ص ۱۸۶؛ تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ص ۱۹۹؛ ریحانه الادب، ج ۲، ص ۴۰۸؛ تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۷؛ قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۳۳؛ طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۷۳؛ آتشکده آذر، ص ۳۱؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۷؛ دیوان صائب تبریزی با مقدمه امیری فیروزهی؛ دویت سخنور، ص ۱۷۶ تا ۱۷۸.

۱- یا شفیع المذنبین: ای شفاعتگر گناه کاران.

۲- دیوان صائب تبریزی.

۱۷ - ملا محمد رفیع (واعظ) قزوینی

۱۷ - ملا محمد رفیع (واعظ) قزوینی (متوفای ۱۰۸۹ هـ - ق) ملقب به رفیع الدین و مشهور به میرزارفیع و ملارفیعا، به سال ۱۰۲۷ هـ - ق در صفی آباد از توابع قزوین به دنیا آمد، و پس از تحصیل علوم مقدماتی، از محضر دانشمندان بلند آوازه ای همچون ملاخلیل بن غازی قزوینی معروف به آخوند و آخوند ملاخلیلا مؤلف آثار گران سنگ: شرح اصول کافی به فارسی در ۱۲ مجلد و شرح کافی به عربی و موسوم به الشافی تا ابواب طهارت و تصانیف دیگر، استفاده ها برد و تا پایان عمر ارتباط خود را با او استوار نگاه داشت.

واعظ قزوینی در امر خطابه در زمان خود نظیری نداشته و پس از درگذشت نیای خود ملافتح الله، ایراد خطبه در مسجد جامع قزوین را برعهده داشته است (۱).

وی نه تنها از سخنوری، بلکه از علوم معقول و منقول و عرفان نیز نصیب وافری داشته و اثر ارزشمند ابواب الجنان و دیوان اشعار او مؤید این معناست.

مرگ وی و استادش ملاخلیلا در سال ۱۰۸۹ هـ - ق اتفاق افتاد و جنازه او در سمت چپ سلام گاه امام زاده حسین - برادر یا فرزند حضرت امام رضا (علیه السلام) - در قزوین به خاک سپرده شده است (۲).

واعظ قزوینی از چهره های موفق سبک اصفهانی (هندی) در شعر فارسی است و غزلیات وی سرشار از مضامین رنگین و آرایه های دلنشین است، و اشعار آیینی او در مناقب تنی چند از حضرات معصومین (علیهم السلام) در شمار آثار فاخر و برگزیده می باشد.

دیوان اشعار این سخنور توانا و غزل سرای نام آشنا با کوشش شادروان دکتر سیدحسن سادات ناصری، در سال ۱۳۵۹ توسط موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی

۱- مقدمه دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی. به کوشش دکتر سیدحسن سادات ناصری، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹.

۲- مقدمه دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی. به کوشش دکتر سیدحسن سادات ناصری، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹.

چاپ و منتشر شد و با استقبال اهل شعر و ادب مواجه گردید.

ازوست:

در ستایش حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)

باد نوروزی دگر پیغام عشرت آورست *** یا جهان پیر را باد جوانی در سرست؟ ...

در چنین فصلی که کوه و دشت، باغ دلگشااست *** تن دهد هر کس به زیر سقف، خاکش بر سرست ...

در چنین فصلی که عالم دلخوش از لطف هواست *** دلخوشی ما را به لطف شاه امت پرورست

کاروان سالار امت، آن که از ظلمات جهل *** عقل ها را مشعل شرعش سوی حق رهبرست

نخل امکان را فلک ها جمله فرع و، اوست اصل *** هیکل نوع بشر را خلق پا و، او سرست ...

لاله زار سرخ رویی را، هوای اوست آب *** بوستان زندگانی را ولای او، برست

سایه بر سر همتش نفکند عالم را، ولی *** عالمی در سایه آن آفتاب انورست

از کلام او قلم ها: جوی شیر معرفت *** از حدیث او ورق ها: ابر باران گوهرست ...

یک شب آن کوه شرف پا بر سر گردون نهاد *** تا قیامت آسمان ها در عرق از اخترست

بود مقصد این ز معراجش که تا بیند خلق *** کز زمین و آسمان ها رتبه او برترست

باشدش چون نسبتی با گنبد پرنور او *** زین شرافت آسمان دایم جهان را بر سرست
 ذات پاکش کرد اول در سرای او نزول *** این جهان را، ز آن تقدّم بر جهانِ دیگرست ...
 بحر: جوش از علم و، خاک: آرام از حلمش گرفت *** زیر بار مَتّ احسان او، بحر و برست
 کرده گویی بر محیط فیض او روزی گذار *** زین سبب بر کشت عالم، باد باران آورست ...
 بال افشانی کند تا در ریاض نعت او *** مرغ معنی را ز لفظ و صوت ز آن بال و پرست ...
 در بهشت رستگاری دیده ام خود را ز بس *** دیده ام روشن ز دُرّ مدحتِ آن سرورست
 چون نباشد نور چشمم، آن چه زاد از دل مرا *** خانه زاد مهر آلِ حضرت پیغمبرست
 نیست (واعظ!) مدح او کار زبان، آید مگر *** از زبان خاموشی، نعتی که او را در خورست
 می رود کلک زبان در حضرت او پُر ز یاد (۱) *** ای ادب زودش خبر کن کاین مقام دیگرست
 هست از آن طول سخن کز شوق می بالد به خود *** چون نبالد؟ هیچ می دانی کرا مدحتگرست؟!
 نطق، قدری کام خود از شهد نعت او گرفت *** گر به خاموشی دهد مِنْ بَعْدِ نوبت، بهترست

۱- پُر ز یاد رفتن: بسیار از خاطر رفتن و زود فراموش شدن.

ای زبان! شو پیش نعتش پای تا سر پشت دست *** معذرت خواه و دعا کن، کاستجابت بر درست

باد نخل عمرها پر بار از اخلاص او *** نخل امکان از وجود خلق تا بار آورست

باد زینت طاق دل ها را ز نور مهر او *** تا روان آسمان را شمسه، مهر انوارست

باد حکم شرع او در دفتر ایام ثبت *** کاتب تقدیر تا در پشت این نه دفترست

خاک ذلت از درِ خلقم مکن یارب به سر *** کاین نه سر، خاک در آل نبی و حیدرست (۱)

* * *

۱- دیوان ملامحمدرفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سیدحسن سادات ناصری، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹، ص ۴۶۵ - ۴۷۱.

در توصیف سرور عالمیان محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله)

و ستایش امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

فصل دی شد، آتش سوزی هوا را در سرست *** سرد مهری های دوران را، ظهور دیگرست

دوستان با هم نمی جوشند چون بیگانگان *** آتش مهر و محبت را مگر هیزم ترست؟! ...

روی گرمی گر ببیند ز آتش، از بی هیزمی *** پشت گرمی (واعظ) ما را به چوب منبرست!

ز آتش دل تا سحر، مانند چوب نیم سوز *** شمع بالین: دود آه و، بستم: خاکسترست! ...

هیزم ما: هستی خود، آتش ما: عشق دوست *** وسعت صحرای همت: دامن و، دل مجمرست

مهر ما: گمنامی ست و، تخت ما: آسودگی *** افسر ما: خاک پای حضرت پیغمبرست

آن که لطفش گر شود فردا شفاعت خواه ما *** از گناه خویش ترسیدن، گناه دیگرست

گرچه دیر آمد به عالم، نور عالم بود ازو *** جویبار صبح را سرچشمه: مهر انورست

صیت (۱) او در هفت گردون، چون صدا در کوهسار *** نام او در شش جهت چون سگه بر سیم و زرست

سایه اش بر مهر تابان، همچو شمعی بر لگن *** پایه اش بر فرق گردون چون گهر بر افسرست

همچو رنگ از روی عالم رفت و، باز آمد به جا *** رتبه پستی ز رفعت، بعد ازین بالاترست!
 دل به جا آمد جهان را، چون به جا باز آمد او *** خاک از برگشتن او آسمان را بر سرست
 از فلک مانند شبنم تا برین گلشن نشست *** چشم کوکب تا قیامت از فراق او ترست ...
 بس که می کرد از زر و سیم جهان، پهلو تهی *** سکه از نامش در انداز جدایی از زرست
 تا به سلک ریزش دستش در آرد خویش را *** لعل را از شوق، چون یاقوت آتش در سرست
 راه حق را راست نتوان رفت بی ارشاد او *** شاه راه شرع، خط بندگی را مسطر (۱) است
 تا نوشد آب از سرچشمه اخلاص او *** بوستان سینه را، نخل دعاها بی برست ...
 قائدش (۲) سوی سپهر قرب، جبریل امین *** شحنه اش در شهر دین شاه ولایت، حیدرست
 حیدر صفدر که او خود جانشین مصطفیست *** مدحت (۳) او جانشین مدحت پیغمبرست
 یک الف از نسخه دینداری او: ذوالفقار *** یک ورق از دفتر مردیش، باب خیرست
 هست ختم انبیا یعنی: محمد شهر علم *** او در آن شهر و، (واعظ) از سگان آن درست

۱- مسطر: صفحه مقوایی که بر روی آن به جای سطرها ریسمان دوزند و کاتبان آن را زیر ورق گذارند و روی سطر سطر ریسمان دست کشند تا جای آن بر کاغذ بماند، و بر روی آن خط نویسند.

۲- قائد: رهبر، پیشوا.

۳- مدحت: ستایش.

باغ جنت را توان اثبات ملکیت نمود *** مهر اوی و آل پاکش در کف دل، محضرت ...
 خامه با مدّاحی آن مهر تابان چون کند؟ *** کآن چه گوید مهر تابان، خود از آن روشن ترست
 مدح او محتاج گفتن نیست، (واعظ!) ختم کن *** بی نیاز آینه خورشید از روشنگرست
 سایه گستر باد بر عالم، لوای شمع او! *** تا جهان زیر لوای آفتاب انورست (۱)

مثنوی

الهی! به یکتایی وحدت *** به زَخاری (۲) قُلم (۳) رحمت
 به پیدایی ذات پنهان تو *** به گیرایی ذیل (۴) احسان تو
 به علمت که همخانه رازهاست *** به حلمت که سیلاب شهر خطاست
 به حمدت که سرمایه دولت ست *** به شکرت که سرچمه نعمت ست
 به احمد شفیع سیاه و سفید *** کزو پشت بر کوه دارد (۵) امید
 شفיעی که گردد اگر عذر خواه *** زند غوطه در بحر بخشش، گناه
 کی افتادگی را پسندد به ما؟ *** که بر سایه خود ندارد روا!
 ز سایه فکندن فزون پایه اش *** ولیکن جهانی ست در سایه اش
 چنان بر جهان سایه او نشست *** که افتاد بر طاق کسرا شکست
 شق خامه، کی باشد او را هنر؟ *** که سازد به انگشت، شق قمر
 ز بس حسرت آن کف ارجمند (۶) *** قلم ها به سینه الف می کشند
 به مهر سپهر ولایت، علی *** کزو ظلمت کفر شد منجلی (۷)

امامی که بی نشأه مهر او *** نخیزد کسی از لحد سرخ رو

۲- زَخَّار: سرشار، لبریز.

۳- قُلُوم: دریا، اقیانوس.

۴- ذیل: دامان.

۵- پشت بر کوه داشتن: بسیار امیدوار بودن، بسیار اطمینان خاطر داشتن.

۶- فعل درین مصراع حذف شده و در سبک هندی این قبیله موارد سابقه دارد. معنای مصراع: از بس که حسرت آن دست گهبار را می کشند.

۷- مُنْجَلِی: آشکار، عیان. یعنی: از تابش انوار آفتاب ولایت، ظلمت کفر برای همه آشکار شد.

به قهرش همین فتح خیر نمود *** که مهرش بسی قلعه دل گشود

به شمشیر آن شاه والا گهر *** جدا شد حق و باطل از یکدگر

نبی و علی، هر دو نسبت به هم *** دو تا و، یکی، چون زبان قلم!

دو سر چون قلم، لیکن از جان یکی *** زبانُ شان دو تا و، سخنُ شان یکی

قلم وار بردند از آن سر به سر *** که مو در میانُ شان ننگجد مگر! ...

به مهدی هادی، امام زمان *** که نام خوشش نیست حدّ زبان ...

نه خورشید و ماه ست بر آسمان *** بود در ره او، دو چشم جهان

ندانم ز بس هست قدرش فزون *** که در پرده غیب گنجیده چون!؟

وجودش چراغی به فانوس دان *** جهانی ازو روشن و، خود نهان

ز ما گردن و، طوق فرمان او *** زما دست امید و، دامان او

به آبِ رخ (۱) جمله پیغمبران *** که دادند در راه دین تو جان ...

که رحمی کنی بر من و زاری ام *** به رویم نیاری گنه کاری ام (۲) ...

برای آشنایی بیشتر با شرح احوال و آثار این شاعر توانا می توانید از این منابع استفاده کنید:

فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۸، تألیف سرکار خانم فخری راستکار، ص ۲۱۱ و ۲۱۲؛ الذریعه، ج ۱، ص ۷۶؛ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۷۰؛ سرو آزاد، ص ۱۰۵؛ الامل الآمل، چاپ بغداد، قسم ثانی، چاپ ۱۳۸۵ هـ. ق، ص ۲۹۳؛ مجله ارمغان، سال ۱۸، شماره ۱، ص ۶۹ تا ۷۴؛ قصص العلماء، محمّد بن سلیمان تنکابنی، چاپ ۱۳۰۹، ص ۲۰۶ و ۲۰۷؛ آتشکده آذر، به کوشش سیدحسن سادات ناصری، ج ۳، ص ۱۲۰۴؛ کلمات الشعراء، محمّدافضل سرخوش، ص ۱۲۱؛ ریاض العارفين، هدایت، چاپ اول، ص ۲۳۷ و دیوان ملامحمّدرفع واعظ قزوینی، دکتر سیدحسن سادات ناصری، مقدمه.

۱- آبِ رخ: آبرو، اعتبار.

۲- دیوان واعظ قزوینی، ص ۶۲۲ - ۶۲۷.

۱۸ - ملا محمد محسن فیض کاشانی

۱۸ - ملا محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ هـ - ق) فرزند رضی الدین شاه مرتضی داماد ملاصدرا شیرازی و متخلص به «فیض» از علمای نامدار شیعی در سده یازدهم هجری است که در سن ۸۴ سالگی در زادگاه خود شهر کاشان بدرود حیات می گوید و هم اکنون مزار این عالم بزرگوار زیارتگاه بسیاری از شیفتگان فقه جعفری و مشتاقان فرهنگ اهل بیت عصمت (علیهم السلام) می باشد (۱).

فیض کاشانی بیشترین تحصیلات علمی خود را در محضر فیلسوف نامدار شیعی حکیم ملاصدرا به پایان برده، و از بزرگان دیگری نیز همچون میرداماد، شیخ بهایی و سید ماجد بحرانی در علوم حدیث و تفسیر و عرفان کسب فیض کرده است.

تعداد تألیفات این عالم عالیقدر را بالغ بر ۲۰۰ مجلد - اعم از کتاب و رساله - نگاشته اند که تفسیر صافی، وافی، محجّه البیضاء، کلمات مکنونه و دیوان اشعار او از مهم ترین آن هاست (۲).

ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا محسن فیض کاشانی هر دو افتخار و دامادی صدر المتألهین حکیم ملاصدرا را داشته اند و تخلص شعری آنان نیز توسط این حکیم عالی قدر انتخاب می شود. به ملا عبدالرزاق تخلص (فیاض) و به ملا محسن فیض تخلص (فیض) عنایت می کنند. مولفان برخی از کتب تاریخی و تذکره ها به نقل این مطلب پرداخته اند که چون دختران ملاصدرا دارای تحصیلات عالیّه مختلف اسلامی بوده اند، پس از تعیین تخلص های شعری، همسر ملا محمد محسن فیض به پدر گلایه می کند که در میان دو داماد خود فرق گذارده ای و برای عبدالرزاق تخلص (فیاض) را برگزیده ای و برای شوهر من تخلص (فیض) را، و همه می دانند که «فیاض» صیغه

۱- دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، تهران، چاپ و انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج ۱، مقدمه، ص ۵.

۲- دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، تهران، چاپ و انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۸۳ - ۸۸.

مبالغه است به معنای بسیار فیض بخش ولی «فیض» همان معانی مصدری خود را دارد و نه افزون از آن! صدرالمتألهین در پاسخ اعتراض دختر خود لبخند می زند و می گوید آن چه در مورد این دو کلمه گفتی درست و به جا بود ولی از یک نکته دقیق و باریکی که در «فیض» نهفته است غافل مانده ای و جا داشت که همسر ملاعبدالرزاق به من اعتراض داشته باشد نه تو! و آن این نکته است که در لغت عرب وقتی می خواهند در وصف کسی نهایت مبالغه را نشان دهند از مصدر استفاده می کنند. مثلاً در توصیف عدالت علی (علیه السلام) می گویند: علیٌّ عدلٌ یعنی علی (علیه السلام) خود عدل است، ذات عدل است و این فرق می کند با این که گفته شود: علیٌّ عادل. در مورد ملامحمد محسن هم می توان همین قاعده را به کار بست، و این حکیم بزرگوار با این پاسخ مستدل و در عین حال ذوقی، دختر خود را مجاب می کند. دیوان اشعار عالم نامدار شیعی فیض بارها به چاپ رسیده، ولی چاپ اخیر این دیوان که به اهتمام ادیب نکته سنج و فرهیخته شادروان مصطفی فیضی در سه مجلد منتشر شده است مزایای بسیاری بر چاپ های گذشته دارد. ازوست:

قصیده نبوی (صلی الله علیه وآله)

ای دل و جان من فدای محمد *** های و هوی من از برای محمد

آمده ام تا زبان به مدح و ثنایش *** بگشایم، کنم دعای محمد ...

مظهر جامع صفات خدا، اوست *** کی ثنایی بود سزای محمد

کیستم من که قدر او بشناسم؟ *** یا که باشم سخن سرای محمد ...

سیدالمرسلین، حبیب خداوند *** کو، کسی در دو کون، تای محمد

قدر او برترست از همه قدری *** نرسد، کس به اصطفا (۱) محمد

ماند روح القدس ز همهری او *** در شب معراج و، ارتقای (۲) محمد

گفتا: نزدیک تر گر آیم ازین من *** بال و پرم سوزد خدای محمد ...

۱- اصطفاء: در اینجا بلند مرتبگی.

۲- ارتقاء: ترقی، والایی.

گر چه بی سایه بود شخص لطیفش *** همه بودند سایه های محمد
می رسد، دم به دم زُقبه افلاک *** نص «لولاک» از برای محمد
جمله عالم، طفیل ذات شریفش *** آمده بهر رونمای محمد
آن چنان زد ندای عالی ایمان *** که جهان پر شد از ندای محمد
کوس توحید در زمین و زمان کوفت *** آسمان گیر شد صدای محمد ...
انبیا جمله در دعا به شب و روز *** خواسته از خدا، لقای محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی *** جمله مشتاق روی و رأی محمد ...
او چون کُلّ است و، دیگران همه اجزا *** مجتمع جمله در ردای محمد
هست او روح این جهان به حقیقت *** انبیا جملگی قوای محمد
خاکیان هم علی اختلافِ مراتب (۱) *** خود به مثل همچو عضوهای محمد
سعی ها کرد در هدایت امت *** «بائع نَفْسُک (۲)» شد گُوای (۳) محمد
بس جفاها که او کشید از ایشان *** حقّ تعالی دهد جزای محمد!
بود او را علیّ مُمدّ (۴) و معاون *** وه که چه کوشید در رضای محمد
وه که چها کرد در معاونت او *** من فدای وی و فدای محمد!
یا الهی! علیه صَلِّ وَ سَلِّمْ (۵) *** و بر آل عبا، عباى محمد ...
بهر آن تا کند شفاعت بنده *** آمده ام بر درِ سرای محمد
بار عصیان شکست گردن و پشتم *** سر نهادم ولی به پای محمد
نیستم قابل شفاعت و امداد *** لیک دارم به دل، ولای محمد
آمده ام با جهان گریه و زاری *** تا که رحم آردم، خدای محمد ...

ناگه دریا و کان به رشک در آید *** زان چه من گیرم از سخای محمّد ...

یا الهی! به حقّ عزّت و جاهت *** که کنی روزی ام، لقای محمّد

(فیض) را جرعه ای دهی ز شرابش ... *** تا که شفا یابد از دوی محمّد (۶)

۱- علی اختلاف مراتب: بر حسب اختلاف مرتبه ها و درجات.

۲- باخِعْ نَفْسُک: اشاره به آیه کریمه که خداوند به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید خود را این قدر در زحمت میفکن.

۳- گوا: گواه، شاهد.

۴- مُمِدّ: یاریگر، یاری رسان.

۵- علیه صَلِّ و سَلِّم: سلام و صلوات بر او بفرست.

۶- دیوان فیض کاشانی، ج ۱، ص ۲۸۵ - ۲۸۷.

در مناقب نبوی (صلی الله علیه و آله) و فضایل علی و ائمه هدی (علیهم السلام)

احمد مصطفی، جُعِلْتُ فِدَاكَ! (۱) *** ای رسول خدا! جُعِلْتُ فِدَاكَ!

مهتر و بهتر بنی آدم *** خاتم انبیا، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

ای تو مقصود ز آفرینش کل *** وی حبیب جزا، جُعِلْتُ فِدَاكَ! ...

ره نمودی به حق، خلاق را *** دهدت حق جزا، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

خاک راه تو کو؟ که سرمه کنم *** تا بینم تو را، جُعِلْتُ فِدَاكَ! ...

من چه گویم ثنات؟ چون نشناخت *** قدر تو جز خدا، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

شرمم آید ازین فدا گفتن *** که نیم من سزا، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

پیش خاک رهت چه باشد جان؟ *** تا که سازم فدا، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

چه کنم لیک یا رسول الله؟! *** نیست جز جان مرا، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

گنهم بی حدست و، طاعت کم *** یا شفیع الوری (۲) جُعِلْتُ فِدَاكَ!

در قیامت نباشی ار تو شفیع *** وای بر روز ما! جُعِلْتُ فِدَاكَ!

یا علی! یا امام متقیان! *** یا ولی خدا! جُعِلْتُ فِدَاكَ!

ای خلیفه به حق پیغمبر! *** جانشین بجا، جُعِلْتُ فِدَاكَ! ...

ای تو مولای خلق بعد نبی *** صاحب «انما» جُعِلْتُ فِدَاكَ!

مقصد «بلغ و رضیت لکم» (۳) *** مهبط «هل اتی» جُعِلْتُ فِدَاكَ! ...

ما همه غرق بحر معصیتیم *** کن «شفیعاً لنا» جُعِلْتُ فِدَاكَ!

ای سمی و کنی پیغمبر! *** وی بقیه خدا (۴)، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

ای امام زمان و مهدی حق *** صاحب عصر ما، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

از کسی بر تو بیعتی چون نیست *** خوش بر آ! خوش بر آ! جُعِلْتُ فِدَاكَ!

(فیض) خود را ز غم نجات دهید *** کوست خاک شما، جُعِلْتُ فِدَاكَ! (۵)

۱- جُعِلْتُ فِدَاكَ: جمله دعایی است به معنای جانم به فدای تو! ای من به فدای تو!

۲- شَفِيعُ الْوَرَى: شفاعت گر مردم نزد خدا.

۳- اشاره دارد به آیه ۳ از سوره مبارکه مائده: وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.

۴- بَقِيَّةُ خُدا: معادل فارسی «بَقِيَّةُ اللَّهِ» از القاب اختصاصی حضرت ولی عصر «ارواحنا فداه»!

۵- دیوان فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۴۶ - ۳۴۹.

بخش دهم: شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) در سده دوازدهم

اشاره

در سده های یازدهم و دوازدهم هجری شاهد رواج چشم گیر سبک شعری اصفهانی (معروف به سبک هندی) و نقطه اوج نازک خیالی در آثار اکثر قریب به اتفاق شاعران بنام و غزل سرایان فارسی زبان در ایران و شبه قاره هند هستیم.

در سده دوازدهم هجری کمتر شاعری را می توان یافت که تحت تأثیر این شیوه جدید شعری قرار نگرفته باشد. در این سبک شعری نوین که از دیدگاه مخالفان و بانیان نهضت بازگشت ادبی با بدعت ها و سنت شکنی های فراوانی در مؤلفه های قطعی و معیارهای مسلّم شعر پارسی همراه بوده است - عنایتی که اهل سخن به شکار مضامین ناب و رنگین از خود نشان می دادند نسبت به جنبه ساختاری شعر چندان اهمیتی قایل نبودند - به بیان دیگر اگر در سبک عراقی، گاه معنا فدای لفظ می گردید و به شاکله بیرونی شعر، اهمیت افزون تری از بافت محتوایی آن داده می شد، در سبک های نو ظهور و نوین: وقوع، واسوخت، و شیوه هندی اهتمام شاعر بیشتر به غنای محتوایی و شکار مضامین نو و خلق ترکیبات بدیع و ناگفته بود تا به متانت لفظی و وقار ساختار کلامی، و از همین روی به خاطر زیاده روی هایی که در این عرصه صورت گرفت به تدریج از فخامت لفظی شعر کاسته شد، و به خاطر تسامح بیش از

اندازه در به کار گرفتن کلماتی عامیانه و استفاده از واژه هایی که در محاوره های مردمی حضور داشتند و خلق ترکیباتی که به لحاظ ادبی و فنی چندان خوشایند طبایع سلیم نبودند، شاکله متین و استوار شعر فاخر فارسی را دچار آسیب جدی کرد، و شرایط را به گونه ای رقم زد که مخالفان این سبک شعری که کیان شعر کهن پارسی را در مخاطره می دیدند توانستند، نهضت بازگشت ادبی را سامان دهند و از عصر زندیه به بعد شاهد افول تدریجی سبک هندی و احیای نسبی سبک متقدمین در قلمرو شعر فارسی هستیم. هر چند بانیان این نهضت ادبی نتوانستند به تمام اهدافی که می اندیشیدند برسند، ولی حرکت آنان موجب شد که هواداران سبک هندی در ادامه راه دچار سبک زدگی و بی رغبتی و تا حدی بی تفاوتی شوند و میدان را بیش از پیش برای حضور طالبان سلفی گری ادبی آماده سازند. ادامه این بحث را شاید در فصل آتی این اثر که به بررسی شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) در سده سیزدهم اختصاص دارد، پی گیریم و درباره سبک اصفهانی (سبک هندی) و شاخصه های آن بیشتر صحبت کنیم.

۱- زیب النساء بیگم هندی

۱- زیب النساء بیگم متخلص به (مخفی) از شاه زادگان سلسله گورکانی در هند، نام آورترین سخنور شبه قاره هند در میان زنان در سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم هجری است. وی در سال ۱۰۴۸ هـ. ق در هند به دنیا آمد و به سال ۱۱۱۳ در سن ۶۵ سالگی بدورد حیات گفت.

پدر وی اورنگ زیب از فرمانروایان مشهور هند و نسب مادر او که ایرانی بود، به صفویه می رسید(۱).

مخفی تا آخر عمر به صورت مجرد زیست و با آن که خواستگاران فراوانی داشت، تن به ازدواج نداد. در اوان نوجوانی پس از آموختن زبان فارسی و همنشینی با شعرای فارسی زبان که در دربار پدر وی رفت و آمد داشتند - در سرودن شعر، طبع توانایی پیدا کرد و از جمله استادان او میرزا محمدسعید اشرف مازندرانی بود که در سلک ملازمان زیب النساء بود و در ستایش او اشعار مناقبی فراوانی داشت(۲).

گویند یکی از شعرای بلند آوازه ایرانی که به هند کوچ کرده بود، تقاضای ملاقات با (مخفی) را داشت تا از نزدیک میزان توانایی وی را در سرودن شعر بیازماید و ضمناً از مصاحبت با او نیز به حظ بصری نایل آید! زیب النساء که به فراست دریافته بود که تقاضای ملاقات او چندان هم انگیزه ادبی ندارد، این دو بیت را سرود و برای او فرستاد:

بلبل از گل بگذرد چون در چمن بیند مرا *** بت پرستی کی کند؟ گر بزهمن بیند مرا

در سخن (مخفی) شدم مانند بو در برگ گل *** هر که دارد میل دیدن، در سخن بیند مرا!

۱- دیوان مخفی، زیب النساء بیگم، به کوشش احمد کرمی، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص الف.

۲- دیوان مخفی، زیب النساء بیگم، به کوشش احمد کرمی، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص الف.

گویا اشعار وی بالغ بر ۱۵۰۰۰ بیت بوده، ولی دیوان فعلی او حدود ۳۰۰۰ بیت دارد(۱). از این شاعره چیره دست که در سبک هندی طبع آزمایی می کرده، اشعار آیینی فاخری بر جای مانده که ما به نقل نمونه هایی از اشعار نبوی(صلی الله علیه و آله) او بسنده می کنیم:

چکامه نبوی(صلی الله علیه و آله)

دل من: بلبل عشق ست و داغ دل: گلستانش *** فنا، دیوار آن باغ و، بقا حدّ خیابانش

دلی کز درد تنهایی و رنج هجر خون گردد *** بیابان را کند رشک گلستان، چشم گریانش

شهنشاهی که در لوح و قلم از غایت شفقت *** غم دنیا فراموشش، غم عقبی فراوانش

شهنشاهی که در بانان در گاهش به صد ممت *** ملایک را نشستن می دهد بر خاک ایوانش

شهنشاهی که بنویسد برات عاصیان را عفو *** در آن ساعت که بنویسد برات عفو دیوانش

شهنشاهی که پیش از ممکنات و عالم و آدم *** فلک، دزدیده قرص آفتاب از سفره نانش

شهنشاهی که از دست قضا، مهر نبوت را *** به وقت آفرینش بر سر طغرای فرمانش

کمال قرب این باشد که از معراج جسمانی *** فروماند چو جبریل امین در پیش جولانش

بهارستان عالم را بود از فیض او رونق *** ز جتّ باج می گیرد نسیم بوی ریحانش

۱- دیوان مخفی، زیب النسا بیگم، به کوشش احمد کرمی، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ب.

کسی کاندِر ره آلهش (۱) بریزد قطره اشکی *** شود خورشید صحرای قیامت، ابر بارانش
 عتاب او، بود بادی ز هر جانب که برخیزد *** بقا، مثل فنا باشد روان در پیش جولانش ...
 به سان آفتاب آرد برون از مشرق گردون *** فتد گر بر عطارد سایه خورشید تابانش
 شهنشاهی که از بهر شفاعت، روز رستاخیز *** بود خیل ملایک را نظر بر خوان احسانش ...
 غمت در ملک تن دارد به من طرز سلیمانی *** شد اقلیم بدن ملکش، دلم تخت سلیمانش
 شها! بر (مخفی) بیچاره رحمی کن که می خواهد *** ز بستان عطای خود کنی (۲) یک ره گل افشانش (۳)
 اگر دیوانه عشقی، مگردان روی زین وادی *** که این وادی، ره عشق است و ناپیداست پایانش
 بیابانی که در وحشت، جگر از شیر بستاند *** نه آن وادی که گل باشد خس و خار مغیلانش
 مگر دیوانه عشقت کند یاری درین وادی *** که با سرگشتگی همدرد باشد ماه کنعانش
 نهال باغ عاشق پیشگان یارب چه بار آرد؟ *** که جوی خون دل می آید از دیوار بستانش
 به دل پوشیده ام گر جامه عشق بتان، اما *** ز خاک دامن غم کرده ام طوق گریبانش

۱- در متن «آتش» آمده بود که تصحیح قیاسی شد، (ص ۲۶۳ دیوان).

۲- در متن «بده» ثبت شده بود که به لحاظ سیاق دستوری تصحیح شد، (ص ۲۴۶ دیوان).

۳- دیوان مخفی، ص ۲۵۸ - ۲۶۵.

کلاه قیصری نازم که دست جَم نشان او *** نهد از روی استغنا به فرق تاج خاقانش

دل غمپرور (مخفی)، هوای گلشنی دارد *** که خطّ استوا باشد مقابل با خیابانش

من و عشق و گرفتاری، دل و اندیشه حسنش *** که زنجیر جنون باشد سر زلف پریشانش ...

نبود آثار کفر و دین، که هفت اقلیم عالم را *** به زور قوّت بازو گرفت از کفر ایمانش ...

دل من سخت می نالد ز بس سوز جگر دارد *** ندانم چون کند آخر به من این سوز افغانش؟ ...

به تهمت کرد در زندان مرا دشمن، بحمدِ الله *** به زور صبر بشکستم کلید قفل زندانش ...

درین دریای بی پایان، پی عفو گنهکاران *** حباب آسا برآرد سر ز دریا، دست احسانش

شهنشاه سریر ملک هستی، احمد مرسل *** که در دنیا و مافیها روان شد حکم و فرمانش

مخفی دو ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) دارد که هر کدام از آن ها دارای شش بند است که ما برای تیمن و تبرک به نقل سه بند از آن ها اکتفا می کنیم.

دو بند از یک ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

(۱)

بازم از سوی حرم راهبری می آید *** رهبری از بر صاحب نظری می آید

مرغ دل در قفس سینه ندارد آرام *** مگر از زلف پریشان خبری می آید؟!

بنده همت پروانه دلسوخته ام *** که به امید نگاه شرری می آید

غنچه! از کار فرو بسته، دل آزرده مباش *** تا به گلزار، نسیم سحری می آید

خانه صبر مرا کرد به یک بار خراب *** این قدر آب که از چشم تری می آید

گر نهان شد به پس پرده مرادت، چه عجب؟ *** از پس پرده برون پرده دری می آید

خانه زادان حرم! کعبه مقصود کجاست؟ *** که پی عفو گنه، در به دری می آید

یا رسول الله! ز اعجاز، مسلمانش کن *** کز ره دور، خدا بی خبری می آید!

خواجه یثرب و بطحا! به توجه بگشا *** در مسدود (۱) که بی پا و سری می آید

ای مقیمان حرم! بهر خدا یک نظری *** خانه ویران شده ای از سفری می آید

مفلس و عاجزم و از تو بضاعت خواهم *** عاصی و منفعلم، از تو شفاعت خواهم (۲)

(۲)

ای که از معجز انگشت تو شق گشت قمر *** گرد نعلین تو بر تاج کیانی، مغفر

۱- در متن «در مفتوح» آمده که به «در مسدود» تغییر داده شد. نیازی به توضیح ندارد که در گشوده شده را نیازی به باز کردن نیست... (دیوان، ص ۲۹۴).

۲- دیوان مخفی، ص ۲۹۴.

کشتِ مقصود ز یاران عطایت شاداب *** باغ امید ز ابر کرم‌ت تازه و تر
 به محابا بنهاده به سر کرسی پای *** بر گذشته ز فلک، گشته ملک را رهبر (۱)
 دور اول به نهان خانه وحدت رفته *** زده از خم می ساقی وحدت ساغر (۲)
 خواجه کون و مکان احمد مرسل، که به علم *** بر سر چرخ زده در شب معراج افسر
 رفت جایی به سبق خواندن دانش، کآنجا *** چار ارکان عناصر شده دربان بر در
 مادر دهر، شرف یافته از زادن تو *** زان که مثل تو ندیده ست به عالم دیگر
 گر نبودی غرض از خطبه نامت دیگر *** از زمین برنگرفتی سر خود را منبر
 گر تو قسام نبودی و نگشتی مقسوم *** حوض، آتشکده می بود نبودی کوثر
 از در حجره تو تا به در روضه خلد *** صف زده خیل ملک بهر شفاعت بنگر
 (مخفی) عاصی و عاجز به تو دارد امید *** نیست جز در گه تو پشت و پناهی دیگر
 این سیه رو که به امید عطا آمده است *** به امیدت ز کجا تا به کجا آمده است (۳)...

۱- این مصراع در متن به این شکل آمده (بر گذشته ز فلک، کرده ملک را رهبر) که معنای غلطی دارد و فرشته نمی تواند رهبر خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) باشد که جبرئیل از همراهی با وی در شب معراج در مانده و ناتوان شده است (دیوان، ص ۲۹۵) لذا به شکلی که در متن ملاحظه کردید تصحیح شد.

۲- این مصراع در متن چنین آمده بود: (خورده از جام می ساقی وحدت ساغر) که به لحاظ ظرف و مظروف تناسب چندانی نداشت لذا تغییر داده شد (دیوان ص ۲۹۵)

۳- دیوان مخفی، ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

دو بند دیگر از یک ترکیب بند دیگر

(۱)

بازگشتم، چون درین راهم سر و سامان نبود *** لنگر کشتی من، در موجه توفان نبود
 فطرت دون همت من، قوت رفتن نداشت *** خنگ فکرم را درین ره، قوت جولان نبود
 جنس از دگان هر بازار پرسیدن بسی *** درد دل را جز شکیبایی دگر درمان نبود
 مدتی سرگشته بودم در پی آب حیات *** خضر را دیدم، ولیکن چشمه حیوان نبود!
 پیش ازین با اهل عرفان صحبتی می داشتم *** هیچ بانگ انقلابی بر سر این خوان نبود
 در جدایی های یوسف، دیده یعقوب را *** غیر گریه همدمی در کلبه احزان نبود...
 باعث این فتنه طالع شد، و گر نه این قدر *** در پی ما نامرادان، چرخ سرگردان نبود
 ابر احسانش، جهان خشک را سر سبز ساخت *** طالع ناقابل ما، قابل احسان نبود
 آخر از بی طاقتی، این صبر درمان خواه شد *** ورنه این درد دلم را خواهش درمان نبود
 احمد مرسل که عالم از طفیل ذات اوست *** کل موجودات عالم جزو کلیات اوست (۱)

تا که آمد (۱) خواجه دنیا و عقبی بر زمین *** صد شرف دارد زمین از رتبه عرش برین
این جهان در علم او، چون کوکبی بر آسمان *** و آن جهان در نطق او، گردید مورِ انگبین (۲)
طور، موسی را نسوزد کز (۳) اشارت دست او *** پرتو نور تجلی دارد اندر آستین
هستی او با وجود نیستی در جلوه بود *** فخر آدم بود آن روزی که آدم بود طین (۴)
زلف را مشاطه بود و، حسن را آینه دار *** کرد اندر پشت آدم بهر حوا این جنین
صورت او را ز معنی روز اول نقش بست *** آفرین بر آفرینش های صورت آفرین!
گر نبودی ذات پاکش پرده پوش عاصیان *** تازه بودی تا قیامت داغ عصیان بر جبین
پیش از آن روزی که گردد راز پنهان آشکار *** در پس آن پرده مجلس داشت با روح الامین (۵)
معجز «شَقَّ القمر» از بهر آن کافر نبود *** خاتم بدر ار شکست انگشت اعجازش نگین
دید در خواب عدم یک بار روی زلف او *** مشک می ریزد هنوز از نافه آهوی چین
گر چه پیش از خلقت آدم کسی دیگر نبود *** بود در ملک رسالت پیش از آن، مسند نشین

۱- در متن: آید (دیوان، ص ۲۹۹) تصحیح قیاسی شد.

۲- در متن: از (دیوان، ص ۲۹۹) تصحیح قیاسی شد.

۳- انگبین: شهد، عسل.

۴- طین: گِل، خاک.

۵- روح الامین: جبریل.

دیده او را به نور ذات، روشن کرده اند *** منزلش در پرده وحدت معین کرده اند (۱) ...

زیب النساء بیگم (مخفی) یک ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه وآله) هم دارد در شش بند که یک بند آن را برای ثبت در این اثر برگزیده ایم:

یک بند از یک ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه وآله)

ای در ره تو سرِ سران خاک *** در معرفت تو، عاجز ادراک

در شأن تو جبریل آورد: *** «لولاک لما خلقت الأفلک»

بیدادی کفر و ظلم، از دهر *** بی تیغ نبوت نشد پاک

کو دست جنون؟ که جیب دانش *** تا دامن آرزو زند چاک

از شبروی رهِ نترسم *** هر چند که هست ره خطرناک

تا حال، نبسته هیچ معشوق *** چندین سرِ عاشقان به فتراک (۲)

بگذار غبار کینه از دل *** حیف است بر آفتاب، خاشاک

از حاصل زندگانی خویش *** ماییم و، همین دو چشم نمناک ...

بنشینم و، خون دل کنم نوش *** غم های جهان کنم فراموش (۳)

۱- دیوان مخفی، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

۲- فتراک: کمند، ریسمانی که شکار را با آن گیرند.

۳- دیوان مخفی، ص ۳۱۶ - ۳۱۷.

۲ - میرزا داراب بیگ (جویا) تبریزی

۲ - میرزا داراب بیگ (جویا) تبریزی (متوفای ۱۱۱۸ هـ - ق) فرزند مَلاسامری از غزل سرایان بنام سبک اصفهانی (هندی) در سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم هجری است.

جویا با دو برادر خود به نام های: میرزا کامران «گویا» و فتحلی «مسکین» در کشمیر متولد شدند ولی چون پدر و آبا و اجداد او تبریزی بودند، به تبریزی اشتهار یافتند و هر سه برادر، شاعر و اهل ادب (۱) بودند.

جویا از پیروان سبک صائب تبریزی بوده ولی آداب سخندانی را از ملامحمدسعید اشرف مازندرانی و ملاعلی رضا تجلی آموخته و با شعرای بزرگی همچون: صائب تبریزی، کلیم کاشانی، سالک قزوینی و سالک یزدی معاصر و احیاناً معاشر بوده و شاگردانی مانند: عبدالعلی (طالع)، عبدالعزیز (قبول) و میرزا ساطع داشته است. بنا به نوشته مورخان و تذکره نگاران جویا شاعری شیعی و ولایی بوده و پس از عبدالغنی کشمیری عنوان بزرگ ترین شاعر خطّه کشمیر به وی اختصاص داشته و در فن رقعه نگاری نیز استاد بوده است (۲).

جویا در زمانه سلطنت اورنگ زیب، مورد عنایت علی ابراهیم خان والی کشمیر قرار داشته و به خاطر هم کیشی با وی، از حمایت های او برخوردار بوده است (۳).

دیوان جویا تبریزی در سال ۱۳۷۸ به اهتمام پرویز عباسی داکانی و سرمایه انتشارات برگ منتشر شد و مورد اقبال اهل ادب قرار گرفت.

از جویای تبریزی اشعار آیینی فاخری در مناقب و فضایل ذوات مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) به یادگار مانده، و چکامه های نبوی (صلی الله علیه و آله) او ملاحظت خاصی دارد و ما به

۱- دیوان جویای تبریزی به کوشش پرویز عباسی داکانی، تهران، انتشارات برگ، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۳.

۲- همان، ص ۲۳ - ۲۴.

۳- همان، ص ۲۴.

خاطر تنگی مجال و رعایت گنجایی مقال ناگزیر از نقل ابیاتی از این اشعار نمکین و دلنشینیم.

در نعت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)

آه تا کی طاقت آرد درد حرمان تو را؟ *** آسمان: دور و، زمین: سخت و، فغانم: نارسا

محتسب! ناحق چه ریزی خون عشرت را به خاک؟ *** در چنین فصلی که دارد چیدن گل، خونبها!

زلف مشکین از بنا گوشت به پشت پا رسید *** آه چون نازل شود از عالم بالا، بالا!...

چون ندیدم تحفه ای شایسته او، غیر او *** داده ام آینه دل را از آن رو رونما ...

ای بهار جلوه! از بس زرد و زارم کرده ای *** کرده عکس چهره ام برگ خزان آینه را ...

پرده را یکباره زان خورشید عارض بر مگیر *** زورق دل را مکن توفانی موج صفا

در غزل گویی شنیدی آفرین از همگنان *** نعت گو (جویا) و، بشنو از ملایک مرحبا

پاک تر از موج کوثر کن زبان خویشان *** تا توانی بود زین پس نعت سنج مصطفی

افتخار دوده آدم، حبیب ذوالجلال *** سرور دنیا و عقبی، شافع روز جزا

آن که جبریل امینش می کشیدی غاشیه *** آن که بُد فرمانبرش شاهنشهی چون مرتضی ...

رتبه قربش تماشا کن که مقدار دو قوس *** بلکه هم نزدیک تر بُد با جناب کبریا ...

کبریا بنگر که شاه اولیا خود را به فخر *** گفته: عبدی از عبید سرور هر دو سرا

از ادب شوید دهن را خضر با هفتاد آب *** تا تواند برد نام نامی آن پیشوا

فتح کونین (۱) از چنین شمشیر و بازویی سزد *** او یدالله است، باید تیغ او شیرخدا

تیغ او بهر محبان، موجه آب بقاست *** وز برای دشمنان باشد رگ ابر بلا ...

در تن اعدای دین، تیغ هنر پیرای او *** چار عنصر را به یک ضربت کند از هم جدا! ...

تا تواند جبهه سای در گه قدرش شود *** مهر انور گشته پیشانی از آن سر تا به پا!

کافرم، گر باشم چشم حمایت از کسی *** جز نبی و شَبْر (۲) و شُبَّیر (۳) و شاه اولیا

چون تن انسان که بگرفت از عناصر امتزاج *** شد تن ایمان به پا از چار یار باصفا ...

جز خدا و مرتضی، کس حق مدحت را نداد *** چون تو را نشناخت کس غیر از خدا و مرتضی ...

بس رسول الله از کردار خود شرمنده ام *** چون توانم در جنابت کرد عرض مدعا

۱- کونین: کنایه از دنیا و آخرت است.

۲- شَبْر: نام عبری حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام).

۳- شُبَّیر: نام عبری حضرت امام حسین (علیه السلام).

با وجود روسیاهی از تو می دارم امید *** عافیت در دین و دنیا ای شه هر دو سرا! (۱) ...

در ستایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

ز فیض وسعت مشرب، تفاوتی نبود *** ز پرده های دلم تا به دامن صحرا

نیم چو آینه صورت پرست، از آن که مدام *** مرا به حسن معانی ست چشم دل بینا

ز فیض صافی طینت، مرا ز سینه بود *** چو شمع خلوت فانوس، راز دل پیدا

ز عشق گر چه چو موج ست جیب صبرم چاک *** به پاکدامنی من قسم خورد دریا

منم که بر سر اقبال خویشتن زده ام *** گل اطاعت سلطان یثرب و بطحا

مطاع خلق، شفیع امم، حبیب خدا *** رسول خالق کونین، خواجه دو سرا

شهنشهی که کمر بسته در متابعتش *** امام مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ (۲)، شاه قلعه گشا

شهی که سایه دست حمایتش به سرم *** هزار باز نکوتر بود ز بال هما ...

وجود اوست نخستین گل حدیقه صنع *** سزاست بلبل آن گل، جهان و مافیها (۳)

۱- دیوان جویای تبریزی، ص ۳۱۳ - ۳۱۴.

۲- مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ: کسی که طاعت او بر مردم واجب باشد.

۳- جهان و مافیها: دنیا و آن چه در اوست.

هزار شکر که باشد به خواب و بیداری *** به درگه تو مرا روی دل چو قبله نما ...
 گره شده ست مرا عرض مطلبی بر لب *** تو با آنامل فیض خود این گره بگشا ...
 ازین قصیده ام اظهار بندگی ست مراد *** و گرنه نعت تو گفتن کرا بود یارا؟!
 چو حق نعت سرایی ز من نمی آید *** کنون به جاست اگر مختصر کنم به دعا
 به شرط مهر تو بادا جزای خلق، بهشت *** به روزگار بود تا که رسم شرط و جزا(۱)
 چکامه نبوی(صلی الله علیه و آله)
 تن داد هر آن کوز غمت سوز و الم را *** چون شمع درین راه ز سر ساخت قدم را
 هر دم ز خجالت بزد(۲) از رنگ به رنگی *** رعنائی رفتار تو، طاووس ارم را ...
 شادم که امیدم، سپر سهم(۳) مکافات *** کرده ست شفاعتگری فخر اُمم(۴) را
 سلطان رسالت که به فرموده عدلش *** ناچار بود گرگ، شبانئی غنم(۵) را!
 مخلوق نخستین چو بود جوهر ذات *** پهلو زده از قرب، حدوث تو قدم را ...

۱- دیوان جویای تبریزی، ص ۳۱۴ - ۳۱۵.

۲- در متن «بود» آمده که نادرست به نظر می رسد، تصحیح قیاسی شد (دیوان، ص ۳۱۶).

۳- سهم: تیر.

۴- فخر اُمم: مایه افتخار امت ها، کنایه از وجود نازنین پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله).

۵- غنم: گوسفندان.

اعجاز تو، بر خاک ره بندگی افکند *** اعیان (۱) عرب را و، صنّادید (۲) عجم را ...

از فیض فرحناکی عهد تو، عجب نیست *** کز موج، اثر چین نبود جبهه (۳) یم (۴) را ...

زین نعمت ایمان که به خلق از تو رسیده ست *** دست تو به معراج رسانیده کرم را ...

آنی تو که گوش طلب کس نشنیده ست *** هرگز ز زبان کرمت غیر نعم (۵) را ...

در معرکه زرم، خدنگ تو به اعدا *** داده ست به انگشت نشان راه عدم را ...

در حضرتت استاده به پا خیل ملایک *** از دست ندادند ره و رسم خدّم (۶) را ...

ای سنگدل! آسان نبود طوف حریمش *** در ساحت کعبه نتوان دید صنم (۷) را

صد شکر که تا پیشه خود ساخته طبعم *** مدّاحی سلطان عرب، شاه عجم را ...

ای ختم رسل! لطف تو بس شاهد (جویا) *** کز توبه کشیده ست به سر جام ندم (۸) را

آن روز مقدّر که ببازند فلک ها *** از باد فنا دیرک (۹) خرگاه و خیم (۱۰) را

خواهم ز تو ای فخر اُمم (۱۱)! باز نگیری *** زین بنده عاصی نظر لطف و کرم را (۱۲)

۱- اعیان: بزرگان، سرشناسان.

۲- صنّادید: پهلوانان، نام آوران.

۳- جبهه: پیشانی، جبین.

۴- یم: دریا.

۵- نعم: بلی، آری، کنایه از پاسخ مثبت.

۶- خدّم: خادمان، خدمت گزاران.

۷- صنم: بت.

۸- ندم: پشیمانی، ندامت.

۹- دیرک: عمود وسط خیمه.

۱۰- خیم: خیمه ها.

۱۱- اُمم: امت ها.

۱۲- دیوان جویای تبریزی، ص ۳۱۶ - ۳۱۸.

در نعت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)

شده ست - بس که گزیدم ز زشتی اعمال - *** چو شانه در کفم انگشت ها، خلال خلال! ...

درین زمانه هنر جز زبان درازی نیست *** دهند خلق به طول کلام عرض کلام!

کدورتم شده از حد فزون، چه چاره کنم؟ *** چنین که روی دلم را گرفته گرد ملال

مگر به راه خدیوی کنم جبین سایبی *** که هست در گه او آسمان جاه و جلال

محمد عربی، برگزیده واجب (۱) *** که با اراده او ممکن ست هر چه مُحال (۲)

چه جوهرست ندانم، همین قدر دانم *** که آفرینش ازو یافت فیض حسن کمال

بود ز سجده در گاه قدر او محروم *** فرشتگان سماوات را جبین خیال

سحر همیشه پی روز یا نه دارانش *** ز آفتاب برون آرد از بغل میکیال

چشیده اند ز خون عطاش شیره جان *** از آن همیشه سز انگشت می مکند اطفال

چو سایه افکند ابر شفاعتش در حشر *** به نیم قطره بشوید ز خلق لوث و بال

اگر به طایر خورشید، منع سیر کنی *** به رنگ غنچه گل جمع می کند پر و بال ...

۱- واجب: واجبُ الوجود، خداوند.

۲- در متن چنین آمده: «که با اراده او ممکن است و بوده مُحال» تصحیح قیاسی شد (دیوان ص ۳۵۱).

چنین که گشته خصومت بدل به مهر امروز *** بود به عهد تو داغ پلنگ، چشم غزال ...

لب طمع به زمان سخاش نگشاید *** به دور بخشش او لال شد زبان سؤال ...

فروغ بندگی اش بر جبین هر که بود *** سزد چو سایه دود آفتابش از دنبال ...

ازین قصیده مگر مصرعی شنیده؟ که چرخ *** به وجد آمده مانند پیر صاحب حال ...

مدام حال من از روز پیش خوشتر باد *** ز فیض نعت نبی، یا مُحَوَّلَ الاحوال! (۱)

برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار جویای تبریزی از این منابع می توان بهره برد:

دیوان جویای تبریزی، به اهتمام پرویز عباسی داکانی، مقدمه؛ تاریخ کبیر کشمیر، محیی الدین مسکین، چاپ هند، ص ۳۴۵؛
تاریخ کشمیر اعظمی، خواجه محمد اعظم شاه، چاپ بمبئی، ص ۲۰۷؛ صبح گلشن، سیدعلی حسن خان، چاپ هند، ص ۱۱۰
و ۱۱۱؛ الذریعه شیخ آغا بزرگ تهرانی، بخش دیوان ها، شماره ۱۳۰۳.

۳- نورالدین محمد شریف (نجیب) کاشانی

۳- نورالدین محمد شریف (نجیب) کاشانی (متوفای ۱۱۲۳هـ - ق) ملقب به «فصاحت خان» از شعرای نام آشنا و توانای سده یازدهم و نیمه اول سده دوازدهم هجری است.

نجیب تا حدود بیست سالگی در زادگاه خود کاشان به سر برده و سپس به همراه افراد خانواده خود به پایتخت آن روز ایران، شهر اصفهان کوچ می کند و در پیشه بزازی دستیار پدر می شود و سرانجام در حوالی ۲۵ سالگی (۱۰۸۸هـ - ق) رهسپار هند می گردد و به خاطر شایستگی هایی که از خود نشان می دهد در کشمیر به دربار سلطان جلال الدین اکبر (چهارمین فرزند اورنگ زیب) راه می یابد و به سمت ملک الشعرائی نایل می آید (۱). و به خاطر حوادثی که در کشمیر پیش می آید، ناگزیر از بازگشت به اصفهان می گردد (۱۰۹۱هـ - ق) و پس از آشنایی با میرزا ابراهیم مستوفی الممالک، توسط همو به دربار صفوی راه می یابد و مورد عنایت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵هـ - ق) و سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵هـ - ق) قرار می گیرد و در سال ۱۱۱۰هـ - ق به مقام ملک الشعرائی مفتخر می گردد (۲).

آثاری که نجیب کاشانی به نظم و نثر نگاشته، عبارتند از:

۱- مثنوی تعویذ العارفين، که منظومه ای بوده عرفانی در ۲۰۰۰ بیت.

۲- مثنوی گلدسته نجیب که شاعر آن را بر وزن شاهنامه فردوسی سروده، پیرامون رخدادهای روزگار سلطان حسین صفوی.

۳- تاریخ کشیک خانه که آن را نجیب کاشانی به فرمان وحید الزمانی (وزیرشاه سلطان حسین) در تاریخ ۱۱۰۹هـ - ق نگاشته است (۳).

۱- کلیات نجیب کاشانی، به تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۴۶ تا ۵۰.

۲- کلیات نجیب کاشانی، به تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۲، مقدمه، ص ۵۲ تا ۵۶.

۳- کلیات نجیب کاشانی، به تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۲، مقدمه، ص ۸۴ تا ۸۷.

وی در انواع قالب های شعری، خصوصاً غزل، تجربه های بسیار موفقی دارد و در شیوه شعری اصفهانی (معروف به هندی) آثار فاخری آفریده است.

ازوست:

تو کز این جسم خاکی پا برون نگذاشتی هر گز *** به عرش قرب، معراج محمد را چه می فهمی؟!

تو مسکین کز ازل نامحرم عشق ابد بودی *** وصال جاودان، حسن مؤبد را چه می فهمی؟ ...

تو کز ردّ و قبول اهل عالم شاد و غمگینی *** قبول حضرت دل، معنی رد را چه می فهمی؟

(نجیب)! از سرّ مدّ فانی دنیا نبی آگه *** بقای سرمدی و، سرّ سرمد را چه می فهمی (۱)؟

در میلاد نبوی (صلی الله علیه و آله)

بر شرق و غرب مژده، که دیگر از آسمان *** چون صبح، شد گشوده در فیض بر جهان

نور محمدی است که از منبع وجود *** فواره می کشد ز زمین تا به آسمان

بر خاک، سجده واجب از آن شد که آن جناب *** بگذاشت در تولدش اول قدم بر آن

آن صبح دولتی که نهان در حجاب بود *** چون آفتاب، کرد طلوع از سپهر جان

آن گوهری که منشأ هستی بحر بود *** آمد ز موج قلزم ایجاد بر کران

کردند روز و شب ز پی تهنیت نثار *** خورشید و مه طبق طبق نور بر جهان
گلبانگ تهنیت به زمین و زمان فکند *** مولود با سعادت ختم پیمبران
این افتخار بس ز زمین بر نه آسمان *** کاوّل قدم گذاشت پیمبر قدم بر آن
یک پرده، پرده دار کشید از رخ وجود *** خورشیدپوش گشت دو کون از فروغ آن
ابر محیط رحمت یزدان، به کاینات *** گردید از وجود پیمبر گهر فشان
سر لوح آفرینش حق، ختم انبیا *** یعنی: محمّد عربی، سرور جهان
چل سال کرد آمد و شد، تا که بار یافت *** جبریل در حریم درش بال و پر زنان
سر پنجه ای است پنج نمازش، که تا به حشر *** بر تخته بسته دست دعای مسیحیان
هر جاده ای، دلیل بود بر رونده ای *** باشد دلیل رفتن معراج، کهکشانشان
رو بر فلک نمود و، زمین پایمال گشت *** پا بر زمین گذاشت و شد رشک آسمان
تا حشر، زر به مقدم او می کند نثار *** خورشید از نیابت عیسی، ز اختران

چون مژده تولد او بر فلک رسید *** از سر قدم نموده، بزرگان قدسیان

چندین هزار صف، همه از کبریای عرش *** بر هیأت رکوع، سرازیر از آسمان

در سر هوای سجده و، بیعت به روی دست *** تقریب جو شدند پی پای بوس آن ...

طول سخن به عرض دعا ختم کن (نجیب)! *** بگذار روی سجده آمین بر آستان(۱)

در تهنیت عید غدیر

عیدست ساقیا! دو قدح را چو مهر و ماه *** پر کن به طاق ابروی سلطان حسین شاه! ...

یک جام از آن شراب که جان داروی(۲) غم ست *** وقف دل فسرده من کن به عشق شاه

آن می که جبرئیل امین و خم غدیر *** پیمود بر پیمبرش از جانب اله

یعنی: می ولای علی، مایه نجات *** آن می که در دو نشأه، گنه راست عذرخواه

آن می که هر که کرد به پیمان امید *** بودش علی و آل، شفاعتگر گناه

پیمان ای بیار که محکم کنیم باز *** پیمان خود به ساقی کوثر، چو مهر و ماه

۱- کلیات نجیب کاشانی، ص ۵۵۵ - ۵۵۹.

۲- جان دارو: نوش دارو، داروی شفا بخش.

آرایش حریم خدا، قبله گاه خلق *** کش (۱) کعبه، خانه بود و خدا بود خانه خواه
 محرم پس از رسول در آن خانه مرتضی است *** نه آن که منع کرده رسولش ز نیمه راه
 صاحب سریر عید بزرگ غدیر خم *** مولا و مقتدای جهان، شاه دین پناه
 عیدی که عیدهای جهان در غلامی اش *** هر یک نموده نقش نگین: عبده فداه (۲)!

هستند انس و جن همه این روز را شهود *** هستند وحش و طیر بر این ماجرا گواه
 کان بت شکن که پای به دوش رسول داشت *** بر روی دست او چو دعا کرد جلوه گاه
 روح روان «جِسْمُكَ جِسْمِي» (۳) که مصطفی *** در شأن او نموده بیان «عَادِ مَنْ عَدَاهُ» (۴)!

شکّی درین نشد که نبی بود با علی *** خورشید و ماه را نمودند اشتباه ...
 در مصر اعتبار، عزیزی به جا نماند *** ای یوسف امید، برون آ ز قید چاه
 چون در کسی ندید امانت به جز علی *** خود را به او سپرد پیمبر به خوابگاه
 تا حشر، در تمام زمین غدیر خم *** روید به جای سبزه، زبان های عذرخواه

۱- کش: که او را.

۲- عَیْدُهُ فِدَاهُ! اگر این جمله دعایی را دو جمله حساب کنیم در معنای آن خللی وارد نمی شود. عبده: بنده او باد! فداه: فدای او باد! ولی اگر آن را یک جمله دعایی حساب کنیم معنای درستی پیدا نمی کند: بنده او فدای او باد! و در حکم از کیسه خلیفه خرج کردن و از دیگران مایه گذاشتن است! مگر این که ضمیر «عبده» را به مرجع اعیاد برگردانیم که با مشکل جمع اعیاد مواجه می شویم و ضمیر مفرد (عبده).

۳- جِسْمُكَ جِسْمِي: بدن تو بدن من است.

۴- عَادِ مَنْ عَدَاهُ! در متن دیوان به این صورت آمده: عا من اعداه! که شعر را با اختلال وزنی مواجه می کند. شاعر اشاره دارد به دعای رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در غدیر خم که فرمود: عَادِ مَنْ عَدَاهُ! یعنی: خداوندا! دشمنان علی را دشمن بدار!

انگشت شاهدهی است بر آورده سر زخاک *** بر صدق این روایت و آن روز، هر گیاه (۱) ...

رباعی های نبوی (صلی الله علیه و آله)

بالله که آرزوی طاعت دارم *** بر هر چه نبی گفته، اطاعت دارم

چون زمزم و حج، قسمت و آبشخور نیست *** این را چه کنم که استطاعت دارم؟! (۲)

ای صاحب علم انبیا تا آدم *** ای وارث تخت عرب و تاج عجم

از شش جهت است دین اثنی عشری *** قائم به تو، همچو فتح نصرت به علم (۳)

یا رب! به محمد و امام مظلوم *** یعنی به شکافنده اسرار علوم

کز شوکت این علم، صف دشمن را *** بشکاف، چنانچه مهر، صف های نجوم (۴)

در مولود نبی، لطف خداوند رحیم *** بنشانند به آب مرحمت نار جحیم

امروز فرستاده به خلق این رحمت *** یعنی که: به فردا ندهد وعده کریم (۵)

مولود نبی چو شد، خداوند کریم *** بخشید به امتش گناهان عظیم

نمود به او روی سیاهی زین قوم *** هر چند که بود رو نما رسم قدیم (۶)

۱- کلیات نجیب کاشانی، ص ۵۷۴ - ۵۷۸.

۲- کلیات نجیب کاشانی، ص ۷۰۰.

۳- کلیات نجیب کاشانی، ص ۷۰۰.

۴- کلیات نجیب کاشانی، ص ۷۰۱.

۵- کلیات نجیب کاشانی، ص ۷۰۲.

۶- کلیات نجیب کاشانی، ص ۷۰۲.

۴ - مولانا ابوالمعالی عبدالقادر (بیدل) دهلوی

۴ - مولانا ابوالمعالی عبدالقادر (بیدل) دهلوی (متوفای ۱۱۳۳هـ - ق) از عرفای بلند پایه و شعرای گرانمایه و بلند آوازه نیمه اول سده دوازدهم هجری است.

این شاعر چیره دست و نازک خیال در شکار مضامین وحشی و مفاهیم رنگین و دست نیافتنی دستی به تام داشته و علم سخنوری را بر تارک قلّه های مرتفعی در قلمرو معنی در اهتزاز در آورده که برای بسیاری از شاعران در حدّ یک آرزو مطرح بوده و هست.

بیدل با اشراف کاملی که بر مقوله های مطرح در عرفان نظری داشته و به خاطر سلوک بی وقفه در راه رسیدن به کمال انسانی و نایل آمدن به مراتب شامخی از روحانیت و معنویت، شاکله سخن او از انسجام لفظی و متانت معنوی برخوردار است ولی به خاطر غموضی که در تبیین مقوله های معرفتی دارد، ره یافتن به ژرفای سخن او چندان آسان نیست.

میرزا عبدالقادر از طایفه مغولان ارلاس و فرزند میرزا عبدالخالق (متولد ۱۰۵۴هـ - ق) در جوانی به دربار سلطان محمد اعظم شاه راه یافت و از میان سالی به بعد به خدمت شیخ عبدالعزیز عزّت در آمد، و از محضر میرزا قلندر بهره های معنوی فراوان برد و توسط همو به حضور شیخ کمال رسید (۱).

وی در عظیم آباد هند به دنیا آمد ولی به خاطر اقامت طولانی خود در دهلی به دهلوی مشهور شد. بیدل اواخر دوره حکومت عالمگیر پادشاه تا اوایل سلطنت محمدشاه را دریافت و سرانجام به سال ۱۱۳۳هـ - ق در سن ۷۹ سالگی در شاه جهان آباد بدرود حیات گفت و در صحن خانه مسکونی خویش به خاک سپرده شد (۲).

۱- کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، چاپ هند، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴.

۲- کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، چاپ هند، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۶.

بیدل در نثر نیز احاطه وافر داشته و چهار عنصر او را می توان بهترین اثر منثور وی دانست. این اثر در حقیقت، کلید فهم مقوله های معرفتی اوست.

علاقه وافر بیدل به آثار عطار، سنایی، مولوی، سعدی و حافظ سبب شده است که در دیوان اشعارش بارها از آنان به استادی و بزرگی یاد کند، و در سرودن قصیده از سبک شعری انوری ایبوردی و حکیم خاقانی شروانی تأثیر پذیری داشته باشد (۱).

منظومه های: عرفان در ۱۱۰۰۰ بیت، طور معرفت در ۱۳۰۰ بیت، طلسم حیرت در ۳۷۰۰ بیت، محیط اعظم در ۱۲۷۰ بیت از آثار بدیع بیدلاند و کلیات اشعار وی بالغ بر ۹۰۰۰۰ بیت داشته است.

بیدل به سرودن رباعی نیز علاقه خاصی داشته و دارای حدود ۳۸۶۰ رباعی است. چهار عنصر، رقعات شامل سیصدنامه و نکات حکمت آمیز او شامل ۷۵ نکته حکمی، اخلاقی و عرفانی است (۲). کلیات او به همراه دیگر آثار منظوم و منثور او بارها در هند و پاکستان و تاشکند چاپ و منتشر شده و کلیات دیوان وی به اهتمام حسین آهی، به سال ۱۳۶۶ هـ.ش توسط کتابفروشی فروغی چاپ و منتشر شده و در سال ۱۳۷۶ نیز به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی در سه مجلد توسط نشر الهام انتشار یافته است.

تا کنون ده ها کتاب و مقاله درباره اندیشه های عرفانی بیدل و شیوه شعری او نگاشته شده که به خاطر حوصله تنگ این مقال از پرداختن به آن ها پرهیز می کنیم.

بیدل در مقوله های موضوعی مرتبط با شعر آیینی دارای آثار فاخر و گران سنگی است و ما در اینجا به نقل نمونه هایی از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) او بسنده می کنیم.

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله)

دی که ز باد سحر، طره شب خورد تاب *** شعشعه پرداز (۳) داد، آینه آفتاب ...

۱- کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، چاپ هند، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۱۶ - ۱۶.

۲- کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، چاپ هند، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۱۸ - ۲۲.

۳- پرداز: صیقل، روشنی.

رغبت اسباب حسن، صنعت هوش است و بس *** بی خودیی ساز کن، سوی تنزه شتاب
چیست تنزه؟ همان یاد جمال نبی *** کاین همه آثار رنگ دارد از آن جلوه تاب
برگ حدوث و قدم، نقد وجود و عدم *** صورت بحر کرم، معنی گنج صواب
رابط علم و عیان، واسطه انس و جان *** خواجه کون و مکان، صاحب وحی و کتاب
حاکم حکم نبی، هادی راه هدی *** سرور دین مصطفی، حامی روز حساب
آن که به اظهار او شاهد تحقیق ذات *** از تَتَقُّ (۱) بی نشان گشت مظاهر نقاب
و آن که در آئینه همّت «ما زاغ» او *** علم و عیان می زند نقش خیالی بر آب
شمع ولایت ازو مُقْتَبِس (۲) نور قرب *** شخص نبوت به او مفتخر انتساب
پیکر او در ظهور، فیض هزار انجمن *** سایه او در عدم، صبح هزار آفتاب
گر نشدی جلوه گر صورت ایجاد او *** ماندی تا روز حشر دیده حق بین به خواب
ور نزدی صبح او از دم هستی نفس *** لعمه مهر قدم رفع نکردی حجاب

۱- تَتَقُّ: نهانخانه.

۲- مُقْتَبِس: روشن، منور.

بحر ازل تا ابد گر زند اجزا به هم *** نیست جز آن ذات پاک گوهر فیض انتخاب ...

گر ادب حکم او، مانع شوخی شود *** سبزه نجوشد ز خاک، موج نبالد ز آب ...

خسروِ وحدت کلاه، شاه قدم بارگاه *** بدر تنزه ضیا، صدر تقدس جناب

پرتو فیضش سحر، خاک بهارش چمن *** رشحه موجش محیط، ذره او آفتاب

خاموشی محرمان عرض تمنا بس ست *** ناله، نفس می شود از ادب آن جناب

یا نَبِیِّ الْاَبْطَحِی! من که و مدحت کجا؟! *** رشته نبندد به چرخ ساز طنین ذباب (۱) ...

کیست نماید ادا حق ثنای تو را *** برد جهانی به دوش، خجالت این پیچ و تاب ...

(بیدل)! ازین سازِ یأس سوی مناجات رو *** تا به حصول مراد، گل کندت فتح باب

ای صمد بی نیاز! ای احد بی عدد! *** ای ز تو جان های پاک حاصل مشتی تراب

فضل تو، سرمایه کسب طریق هدی *** لطف تو، آیینه حسن قبول صواب

در پی جهلم مران از درِ فیاض شرع *** رد مکن این ذره را از نظر آفتاب (۲)

۱- ذباب: مگس.

۲- کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، ج ۲، ص ۵۳ - ۵۹.

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

ای بهار جلوه ات را شش جهت در بار، گل *** بی رخت در دیده من می خلد چون خار، گل
یک نگه نظاره ات، سر جوش صد میخانه می *** یک تبسم خنده ات، آغوش صد گل زار گل ...
با چنین سامان یقینم شد که در صبح الست *** رنگ گردانده ست گرد احمد مختار، گل
آن بهار گلشن رحمت، که بر هر گلبنی *** ذکر خلقتش می کند چون بلبلان تکرار، گل
بس که این گلشن ز مشتاقان دیدارش پُرسست *** چاک دل می خواند از واگردن طومار، گل!
حسرت وصلش ز دل ها کم نسازد یاد مرگ *** نور شمع از سر بریدن می کند بسیار گل
هر کجا رنگ بهار یاد او، گل می کند *** می زند صیقل خیال آینه دیدار، گل
مژده طوف حریمش هر کجا آرد نسیم *** پرفشان جوشد چو طاووس از در و دیوار گل
در رهش خاشاک اگر افکند حاسد، باک نیست *** خار اگر زیر قدم بیند، ندارد عاز گل ...
تا ابد خواهد ز اعجاز مسیحا دم زدن *** بر زبان هر که نام او کند یک بار، گل
بی دلانش تا نم اشکی به مژگان برده اند *** کرده است از شش جهت آینه دیدار گل ...

در بهار فضلش، از باغ امید عاصیان *** بوی رحمت می کند نا کرده استغفار، گل ...
اشک می جوشد ز مژگانم به یاد جلوه اش *** در هوای آن چمن می رویدم از خار، گل ...
فیض این گلزار رحمت، سخت عام افتاده است *** هر قدر سامان دامن می کنی، بردار گل! ...
با همه اجناس محرومی، به سودای قبول *** از دل صد پاره می آرم درین بازار گل
داغ دل عمری ست طاووس بهار یاد اوست *** گلشنی دارم کزین گل می کند بسیار گل!
هر چه جز ذکر کمال اوست، ننگ گفتوگوست *** غیر وصفش یا رب از باغم مکن اظهار، گل (۱)
چکامه نبوی (صلی الله علیه وآله)

به آن رسید طروات ز فیض ابر بهار *** که از شرر به دل سنگ بشکفتد گل نار ...
جنون به تنگی آغوش بر نمی آید *** نگاه می چکد ای بیخبر! مژه مَفشار ...
ز یک نگاه که گل کرده ام درین گلشن *** هزار رنگ قیامت کشیده ام به کنار ...
به آب دیده بشو نقش نامه غفلت *** بسوز خرمن عصیان به برق استغفار

ز حاصل چمن رنگ و بو، فریب مخور *** ز دامن هوشش، دست آرزو بردار

امید، تاره فردوس عافیت سپرد *** قدم ز سر کن و جز در ره نبی مسپار

بهار جانِ چمن زار، احمد مرسل *** که رنگ و بوی گلش شش جهت گشوده کنار

بقا به بوی وصالش، گلی ابد پیوند *** فنا به ذکر خیالش، ز نام خود بیزار

ز شمع خلوت او، پرتوی برون تابید *** که آفتاب تنیده ست بر در و دیوار

به چار سوی جهان کرد صیرفی قدم *** پی تصرف او، نقد «کنت کثر» (۱) اظهار

ز نام نامی او، زیب محفل آسما *** ز پرتو اثرش، نور عالم آثار

جهان به بحر کمالش چو قطره ناپیدا *** فلک به عالم قدرش، چو ذره بی مقدار

به رفعتی ست جنابش که وهم انس و ملک *** به پیشگاه در عزتش ندارد بار

در آن دیار که سیر جلال عزت اوست *** به غیر ذات احد نیست هیچ کس دیار

اگر نه آینه او، مجاز می پرداخت *** نداشت حسن حقیقت تجلی بی در کار

۱- کنت کثر: اشاره دارد به حدیث قدسی: کُنتُ کَثْرًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ.

عیان: مجاز و، خرد: امتیاز و، او تحقیق *** ظهور: آینه و، حق: شهود و، او دیدار

سپهر گوهرِ انجم، به خوان مینایی *** نشسته بر درِ حکمش در انتظار نثار

به بحر و کان، اثری از سحاب بخشش اوست *** که سنگ، لعل فروش ست و قطره، گوهردار

همان ز خاک در اوست آب و رنگ اندوز *** گهر به طبع صدف، لعل در دل کھسار

گر از کمال عبودیتش اثر گیرد *** دماغ عرش کند سجده بر زمین هموار

کدام عرش و چه دل؟ هر کجا بنایی هست *** نداشته است به جز گرد مقدمش معمار ...

در آن مقام که دردش دلیل غمخواری ست *** بعید نیست مسیحایی از دم بیمار! ...

به صفحه ای که نویسند حرفی از ادبش *** ز نقطه پا نگذارد برون، خط پرگار

در آن جناب به دریوزه افتخار کنیم *** که خاک آن چمن از آفتاب دارد عار ...

نشسته ایم به یاد تو یا رسول الله! *** به کنج نیستی، از عجز روی بر دیوار

کف امید، ز سرمایه نثار تهی *** جبینی از عرق شرم ناکسی، سرشار

به حسرت نگهی، عمرهاست می تازیم *** چو موج اشک به دوش دل شکسته، سوار ...

نَعُوذُ بِاللَّهِ (۱) اگر روی مهر برتابی *** چو آفتاب، ازین ذره های بی مقدار ...

به جراتی که ز سنگ اُحد نمایان شد *** ندامت ابدی ناله بست در کهسار ...

اگر تو دعوت ایمان کنی به مُلک جماد *** بت آید و، ز رگ سنگ بگسلد زُنار (۲)!

ور ارمغان طلبد معجزت، علامت دین *** بر آید آتش دیر از شرار سبحة شمار

تویی که باغ رُبوییت (۳)، از تو دارد رنگ *** تویی که سازِ الوهیت (۴)، از تو بندد تار ...

بهار رنگِ ازل جام ها به گردش داشت *** ثبوت نشأه ز گل کردنت گرفت قرار

فلک به دور تو، دور کمال کرد تمام *** به هم رسید کنون خطّ سعی این پرگار ...

خلیل، بویی ازین باغ در طبیعت داشت *** که گشت آتش نمرود بر رُخش، گلزار ...

جمال یوسف از آن جلوه می گشود نقاب *** که گرم دید ز خود مصر حسن را بازار

ز پرتوت، دل هر ذره یوسفستانست *** درین بساط، هزار آینه ست و یک دیدار!

۱- نَعُوذُ بِاللَّهِ: به خدا پناه می بریم.

۲- زُنار: رشته ای که مسیحیان بر کمر بندند یا تاری که از گردن آویزند.

۳- رُبوییت: پروردگاری.

۴- الوهیت: خدایی.

خیال عدل تو، سرمایه سلیمان بود *** بر آب و آتش ازین راه گشت حکم گذار(۱) ...

کلیم، آینه بیعت تو داشت به دست *** که لَعْمَه یدِ بِيضاش شد جهاتُ شکار ...

مسیح را، مدد از لعل جان فزای تو بود *** که می گشود ز جیب نَفَس، نقاب بهار! ...

چه قدسیان و چه کزویبان، چه وحدتیان *** به بارگاه کمال تو جمله عجز بیار

تویی که گر همه ذرات کون در وصفت *** زبان جهد گشایند تا به روز شمار

به عجز، معترف آیند عاقبت اما *** ز مدحت تو نگردد ادا، یکی ز هزار ...

جبین خاک، همین سجده می نگارد و بس *** به غیر عجز ندارم به مدحت استظهار(۲) ...

کجا روم ز درت؟ ای درت پناه همه *** که شیشه بارم و، افتاده ام درین کهسار

ز لطف سایه دست کرم، مدار دریغ *** در آفتاب قیامت برهنه ام مگذار

به عرصه ای که یقین می کند سپر داری *** ز تیغ غفلت اوهام در پناهم دار ...

همان ادای تحیات(۳)، هدیه ام کافی ست *** بر آل محترم و، بر صحابه أحرار(۴)

۱- حکم گذار: فرمانده، مسلط.

۲- استظهار: پشت گرمی.

۳- تحیات: درودها، جمع تحیت.

۴- کلیات میرزا عبدالقادر بیدل، ص ۶۲ - ۷۳.

برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار این شاعر بلند آوازه علاوه بر آثار منظومه منشور او، می توان از این منابع استفاده کرد:
تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۸۹؛ تذکره العارفین، ص ۵۷؛ تذکره نصرآبادی، ص ۴۵۱؛ فرهنگ سخنوران،
ص ۹۷؛ مرآت الخیال، ص ۲۹۴؛ تذکره سرخوش، ص ۱۴؛ دویست سخنور، ص ۵۹ - ۶۰.

۵- میرزا محمد (مخلص) کاشانی

۵- میرزا محمد (مخلص) کاشانی (متوفای ۱۱۵۰ هـ - ق) معروف به «مخلصا» در زادگاه خود کاشان به تحصیل علوم پرداخت و در سال های پایانی عمر مورد عنایت دولتمردان پایتخت صفوی قرار گرفت و به دعوت محمد مؤمن خان شاملو ملقب به اعتمادالدوله از کاشان به اصفهان عزیمت کرد و تا پایان عمر در همان جا ماند، و پس از درگذشت وی جنازه اش را در مقبره مسجد جامع عتیق آن شهر به خاک سپردند (۱).

برخی از تذکره نگاران مانند لطفعلی بیگ آذر بیگدلی اصل او را از قریه نراق دانسته اند و برخی از وی با عنوان مخلص قمی یاد کردند (شمع انجمن، سید محمد صدیق حسن خان بهادر، ۱۲۹۲ هـ - ق) و گروهی از وی دو شخصیت ادبی ساخته اند (۲)! و این اشتباه از آنجا پدید آمده است که قم دیروز از قم امروز بسیار بزرگ تر و آبادتر بوده و بسیاری از مناطق کاشان، قهستان، تفرش و نراق جزئی از آبادی های قم بشمار می رفته که بعدها بر اثر تقسیمات جدید کشوری غالباً به شهرهای مستقل تغییر یافته اند.

مخلص در روزگار سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ هـ - ق) می زیسته و همانند اغلب سخنوران همزمانه خود در سبک اصفهانی (هندی) طبع آزمایی می کرده است (۳).

حزین لاهیجی در تذکره خود، عمر او را به هنگام رحلت «در مراحل شصت سالگی» نگاشته که عنایت به سال درگذشت وی (۱۱۵۰ هـ - ق) بایستی در حوالی ۱۰۹۰ هـ - ق به دنیا آمده باشد. غیر از او، شاعران دیگری نیز از تخلص «مخلص» سود جسته اند، برای نمونه:

نادرعلی طهماسبی (مخلص) اصفهانی (متولد ۱۳۲۰ هـ - ق)، (مخلص) ایرانی،

۱- دیوان مخلص کاشانی، با تصحیح و تخریص حسن عاطفی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۱.
 ۲- دیوان مخلص کاشانی، با تصحیح و تخریص حسن عاطفی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۴ و ۲۵.

۳- دیوان مخلص کاشانی، با تصحیح و تخریص حسن عاطفی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۴.

غلامرضا (مخلص) بادرودی (۱۲۶۲ - ۱۳۳۷ هـ - ق)، ملا یعقوب (مخلص) بخارایی، میرزا محمّد صادق (مخلص) تبریزی، میرزا یوسف (مخلص) تبریزی، زهرا بیگم (مخلص) تبریزی (سده چهاردهم)، میرزا سید مهدی (مخلص) تفرشی (متوفای ۱۳۲۰ هـ - ق)، سید احمد حسین (مخلص) سهرندی (سده دوازدهم)، شیو کرام (مخلص) سوستانی (قرن دوازدهم)، میرزا محمّد نبی (مخلص) شیرازی (متوفای ۱۲۲۹ هـ - ق)، قاسم خان (مخلص) کشمیری، سیدفراز حسین خان بهادر (مخلص) ملقب مخلص الدوله، از اهالی کلکته، آندرام (مخلص) لاهوری (متوفای ۱۱۴۰ یا ۱۱۶۴ هـ - ق)، انباهی داس (مخلص) لاهوری (قرن دوازدهم)، مخلص خان میربخشی (مخلص) (قرن یازدهم)، شاه محمود (مخلص) نیشابوری (قرن دهم)، کلاب رای (مخلص) (قرن دوازدهم هجری) (۱).

مخلص کاشانی با حزین لاهیجی (متوفای ۱۱۸۰ هـ - ق)، میرکمال الدین حسین فسوی (متوفای ۱۱۳۴)، میرزا ابوالمعالی (عالی) نیشابوری (سده ۱۲ هـ - ق)، محمّد مسیح (صاحب) کاشانی (سده ۱۲ هـ - ق)، ملا محمّد سعید اشرف مازندرانی (اشرف) (متوفای ۱۱۶ هـ - ق)، نورالدین محمّد نجیب کاشانی (متوفای ۱۱۳۰ هـ - ق)، سعید (قصاب) کاشانی (سده ۱۱ و اوایل ۱۲ هـ - ق) معاصر و با برخی از آن‌ها معاشر نیز بوده است (۲).

دیوان مخلص کاشانی با تصحیح حسن عاطفی به سال ۱۳۷۵ توسط مرکز نشر میراث مکتوب چاپ و منتشر شد و مورد عنایت اهل ادب قرار گرفت.

ازوست:

غزل

ماه من پُر نیست در بند نقاب *** می کند روزی به شب چون آفتاب

بی گزک (۳) تا چند می نوشد کسی؟ *** شد دلم از بهر چشم او کباب

قیمت دُرّ نجف داند رسول *** زان که این گوهر در آن شهرست باب

۱- دیوان مخلص کاشانی، با تصحیح و تخشیه حسن عاطفی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۸ - ۲۹.

۲- دیوان مخلص کاشانی، با تصحیح و تخشیه حسن عاطفی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۰ - ۳۷.

۳- گزک: در اینجا به معنای مزه شراب است مانند کباب، میوه و یا آجیل.

از دمیدن های خط، غافل مشو *** زود گردد سبز روی آفتاب!

شد فزون از می فروغ حسن او *** خوب این آتش برون آمد ز آب!

نیست در زیر فلک، کیفیتی *** می مجو از جام وارون بی حساب

در دل (مخلص) نوای عیش نیست *** نغمه، کس نشنیده از مرغ کباب(۱)

غزل

با خلق از راه طمع، هرگز نکوکاری مکن *** چون رشته از بهر گهر، زنهار همواری مکن

گر بسته ای احرام حج، صید حرم نبود روا *** خواهی به دل ها جا کنی، با اهل دل خواری مکن

دل از علایق پاک کن، گر لاف ایمان می زنی *** بتخانه داری در بغل، دعوی دینداری مکن

ظلم ست با حرمان شود امید یکرنگان بدل *** در خون نشان عشاق را، یا جامه گلناری مکن

فانوس را، نور و ضیا از شمع باشد نه قبا *** آن را که دل روشن بود، گو جامه زر تازی مکن

ما را ز غیرت سوختی، زنهار؟! گل بر سر مزن *** پروانه، بلبل می شود با شمع همکاری مکن

از گردش چشمی اگر کارم به سامان آوری *** گو گردش دوران نگر، با من هواداری مکن

گر آفتاب لطف تو بر من بتابد ذره ای *** گو سایه بال هما، با من هواداری مکن

فردا بود چون مصطفی (مخلص)! شفاعت خواه ما *** صلوات بفرست، این قدر بر معصیت زاری مکن(۲)

۱- دیوان مخلص کاشانی، ص ۱۰۷، غزل ۳۹.

۲- دیوان مخلص کاشانی، ص ۲۱۹ - ۲۲۰، غزل ۲۴۱.

۶- میرسیدعلی مشتاق اصفهانی

۶- میرسیدعلی مشتاق اصفهانی (۱۱۰۱ - ۱۱۶۹ هـ. ق) از سخنوران توانا و نام آور سده دوازدهم هجری است که نهضت بازگشت ادبی بیشتر به همت و پایداری او شکل گرفت و او در واقع قافله سالاری این کاروان ادبی را بر عهده داشت.

در انجمنی که به نام وی در اصفهان دایر می شد (انجمن ادبی مشتاق) شاعران بلند پایه ای همانند: صهبای قمی، آذر بیگدلی، هاتف اصفهانی، رفیق اصفهانی، عاشق اصفهانی و دیگران حضور می یافتند و از محضر او استفاده می کردند.

وی در عصر زندیه می زیست و از استادان مسلم زمانه خود در شعر و ادب به شمار می رفت (۱).

دیوان مشتاق اصفهانی حدود ۴۰۰۰ بیت دارد که بارها چاپ و منتشر شده است. وی پس از یک عمر خدمت به فرهنگ و ادب و تربیت شاعران بزرگ، سرانجام به سال ۱۱۶۹ و در سن ۶۸ سالگی بدرود حیات گفت و در زادگاه خود اصفهان، در تکیه شیخ زین الدین به خاک سپرده شد و مزارش هنوز زیارتگاه اهل شعر و ادب است. ازوست (۲):

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

محفل افروز جهان (۳)، باز در ایوان حَمَل (۴) *** عِلْم شِعْشِعَه افراخت چو زَرِّینْ مشعل

وقت آن شد که حریفان به گلستان آیند *** چون گل و غنچه، قدح در کف و مینا به بغل ...

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۳۸۶.

۲- همان، ۳۸۷.

۳- محفل افروز جهان: کنایه از خورشید عالمتاب.

۴- بُرْج حَمَل: ماه اول سال شمسی، فروردین ماه.

شد از آن باده که در ساغر ریخت بهار *** چشم رندان قدح نوش چو نرگس اَشْهَل (۱)

بهر تسخیر پریزاد گل و لاله، زمین *** کرده از دایره چرخ، مکان در مَندَل (۲)

ز ورق محنت و اندوه، فرو رفت به گل *** کشتی خوشدلی و عیش بر آمد ز وَحَل (۳)

لاله پوشید به هر کوه، لباس اطلس *** سبزه گسترد به هر بادیه، فرش مخمل

کام ها بس که پر از شهد طرب شد، چه عجب *** نیش هم، نوش شود در دم زنبور عسل! ...

رند و میخواره و بلبل، گره خاموشی *** از لب خویش گشودند در انشای غزل

آن، به توصیف خرابات به وجه احسن (۴) *** این، به تعریف گلستان به طریق اَجْمَل (۵) ...

عقده های دل عشاق که مانند صدف *** بود از سختی طالع همه مالا یَنْحَل (۶)

شد مُحَلّی به حُلّ، باغ و گل لاله شدند *** هر دو مشغول به این مشغله از هر مَشْغَل

آن، به تهلیل حُلّی بند جهان، جَلّ جلال *** این، به تسیح خداوند جهان، عَزّ و جل ...

بلبل مست که گلشن ز نوایش پر شور *** شد، بدان گونه که از قهقهه کبک، جَبَل (۷)

۱- اَشْهَل: چشمی که رنگ حلقه آن آبی آمیخته به سرخی است.

۲- مَندَل: به خطی گفته می شود که معرکه گیران گردا گرد خود می کشند تا وقتی که سرگرم خواندن عزایم و اوراد می گردند، اَجْتَه به آنان آزار نرسانند.

۳- وَحَل: گِل.

۴- به وجه احسن: به بهترین صورت.

۵- به طریق اَجْمَل: به زیباترین شیوه.

۶- مالا یَنْحَل: آنچه ناگشودنی باشد.

۷- جَبَل: کوه.

ندمد (۱) جان به تن مرده چرا نغمه او *** که بود ز مزمه اش: نعت (۲) نبی مرسل
 خسرو کشور «لولاک»، محمد که نهاد *** ایزدش تاج رسالت به سر، از روز ازل
 پادشاه مدنی، شاهسوار مکی *** راسخ دین مبین، ناسخ (۳) ادیان و ملل
 خواهد از خانه پرشور جهان را، رایش *** که شود چون دل بی وسوسه خالی ز خلل (۴)
 در ره حکم قدر، پای قضا لنگ شود *** بر سر امر قضا، دست قدر گردد شل
 نور او را، نه بدایت نه نهایت باشد *** که بود نور خداوند جهان، عز و جل
 ز اولش هیچ نپرس، آن چه ندارد آخر *** ز آخرش، هیچ مگو آن که ندارد اول ...
 ای دلت آینه شاهد یکتای ازل *** هر که جویای خدا گشت، تو را جست اول
 بود ظلمت کده ای، محفل عالم ز آن پیش *** که شود مهر جهانتاب تو، سرگرم عمل
 ناگهان نور تو از غیب درخسید و، زدود *** زنگ از آینه تاریک جهان چون صیقل
 شب معراج که بهر قدمت، خلوت دوست *** همچو فردوس برین گشت مزین (۵) به حُلل (۶)

۱- نعت: منقبت، مدح.

۲- در متن دیوان «نکند» آمده که چندان ادبی نیست.

۳- ناسخ: باطل کننده، از میان بردارنده.

۴- خلل: رخنه، نقصان، لغزش.

۵- مُزین: آراسته شده.

۶- حُلل: حله ها، پارچه های زر بفت و ابریشمین زینتی، زیورها.

آن چه در پرده اسرار نهان بود، ایزد *** گفت در گوشتِ اِلی آخِرِه مِنْ اَوَّل (۱)

انبیا را، که به برج شرف افراخته شد *** عَلمِ شَعشَعه چون مهر، در ایوانِ حَمَل (۲)

همه نورند، ولی نسبتِ شان هست به تو *** نسبتِ ذَرّه و خورشید و، چراغ و مشعل

سر کوی تو بهشت ست که یابند در او *** عاشقان، چاشنی صحبت معشوق ازل

نه بهشتی که برای دل زاهد، آنجا *** جویی از شیر، روان باشد و جویی ز عسل!

چیست جز حاصل بیحاصل، اعدای تو را *** حاصل از مزرع ایام؟ که این قوم دَغل

در همه عمر مُحال ست که گیرند و خورند *** گل و گلزار امیدو، ثمر از باغِ اَمَل ...

دیده و خوانده ام از دفتر ارباب سخن *** چه حدیث نو و چه کهنه و چه مُستَعَمَل (۳)

زان میان، خاصه نَعْت تو بود نکَهت (۴) فیض *** ندهد رایحه (۵) لاله و گل، فوم (۶) و بَصَل (۷)

من که باشم خود و، آن گاه چه باشد سخنم؟ *** تا شوم مدح سُرای تو، به این لَیْت لَعَل (۸) ...

سَرورا! تاجورا! دادستانِ دادگرا! *** که شود حل ز تو هر عقده مالایِنَحَل (۹)

۱- اِلی آخِرِه مِنْ اَوَّل: از آغاز تا پایان، از اول تا به آخر.

۲- حَمَل: رک: شماره (۴).

۳- مُستَعَمَل: کهنه، فرسوده.

۴- نَکَهت: عطر، بوی خوش.

۵- رایحه: عطر و بو.

۶- فوم: سیر، گندم، هر دانه خوراکی که از آن نان توان پخت.

۷- بَصَل: پیاز.

۸- لَیْت و لَعَل: اگر و مگر، شاید و ای کاش.

۹- مالایِنَحَل: شماره (۱۰).

منم آن سوخته، کز آتش آهم هر دم *** می کشد سر به فلک دود، چودود مشعل ...

روزگاری ست که از سیل غم و دور سپهر *** درثای طرب و عشرتم افکنده خلل

این جفا پیشه که هست از پی استیصالم (۱) *** میسند این که جفایش گندم مُستأصل (۲) ...

وقت آن ست که (مشتاق)! کنی آرایش *** گوش خویش از گهر نکته ما قَلَّ وَ دَلَّ (۳)

بیش ازین نیست روا طول سخن، کاین رشته *** بسی از رشته طول اَمَل (۴) آمد، اَطُول (۵)

روئ آلوده به خاک در او، رو سویش *** کن دگر باره به عنوان خطاب و، اول:

همه تن گریه و زاری شو و، آن گاه بر آر *** ز آستین بهر دعا دست، که تنگ ست محل (۶):

دشمنت را که درین میکده از شیشه چرخ *** نیست در جام ورا (۷) غیر می تلخ اجل

تا فلک را مه و مهرند، دو چشم نگران *** آسمان، کج نگرد جانب او چون اَحْوَل (۸)

ز آستان تو که باشد ز فلک بالاتر *** هر زمان آیه لطفی شود او را مُنَزَّل (۹)

۱- استیصال: درماندگی، ناتوانی، عجز، از هستی ساقط شدن.

۲- مُستأصل: درمانده و ناتوان.

۳- ما قَلَّ وَ دَلَّ: اشاره دارد به: خَيْرُ الْكَلَامِ ما قَلَّ وَ دَلَّ، به معنای: بهترین سخن کلامی است که کوتاه و گویا و راهنما باشد.

۴- اَمَل: آرزو، امید.

۵- اَطُول: طولانی تر، دارزتر.

۶- تنگ است محل: فرصت کم است، مجالی نیست.

۷- در متن دیوان (روا) آمده بود که تصحیح قیاسی شد.

۸- اَحْوَل: دو بین، لوچ، کسی که دو چشمش به اصطلاح تا به تا و قرینه های آن ها به سمت هم نزدیک باشد.

۹- مُنَزَّل: نازل شده، فرود آمده. رک: دیوان میرسیدعلی مشتاق اصفهانی، بخش قصاید.

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار این سخنور توانا به این منابع مراجعه کنید:

دیوان سیدعلی مشتاق اصفهانی؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۲۰۸ - ۲۰۹؛ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۸؛ سفینه
المحمود، ج ۱، ص ۲۹۵؛ آتشکده آذر، ص ۴۱۶؛ دویت سخنور، ص ۳۸۶ - ۳۸۸.

۷ - محمدعلی حزین لاهیجی

۷ - محمدعلی حزین لاهیجی (متوفای ۱۱۸۰ هـ. ق) از شعرای پرآوازه سده یازدهم هجری است. وی در سال ۱۱۰۳ هـ. ق از محضر عارف بزرگوار شیخ خلیل الله طالقانی استفاده می کند و همو تخلص (حزین) را برای او انتخاب می کند. سپس احیاء علوم الدین تألیف امام محمد غزالی و رسایل در معرفت اسطرلاب و شرح چغمینی را از شیخ بهاءالدین گیلانی می آموزد و تهذیب احکام تألیف شیخ طوسی را از محضر شیخ هادی مازندرانی فرا می گیرد، و شبها به فراگیری و قرائت تفسیر صافی نزد پدرش ادامه می دهد(۱).

حزین که در این هنگام به خاطر افتادن از اسب، استخوان دستش شکسته و خانه نشین می شود، به سرودن ساقی نامه یک هزار بیتی می پردازد و در سفری که به همراه پدر به لاهیجان داشته، در طول راه شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی و زبده الاصول شیخ بهایی از پدر فرا می گیرد، و در مدت اقامت یک ساله خود در لاهیجان رساله خلاصه الحساب تألیف شیخ بهایی را نزد عموی بزرگوار خود می آموزد و سپس در راه بازگشت به اصفهان، به آموختن رساله تشریح افلاک و علم هیأت نزد پدر می پردازد و پس از اقامت در اصفهان، در محضر درس میرزا کمال الدین حسین فسوی و حاج محمدطاهر اصفهانی حاضر می شود و تفسیر بیضاوی، جامع الجوامع طبرسی، شرح تجرید، استبصار تألیف شیخ طوسی، شرح لعمه و سایر کتب فقهی و تفسیری را می آموزد. وی سپس در شیراز و شهرهای دیگر با استفاده از محضر علمای بزرگوار هر سامان به تکمیل معلومات عقلی و نقلی خود می پردازد(۲).

در سال ۱۱۲۷ هـ. ق که حزین در آستانه ۲۴ سالگی بوده، پدر خود را از دست

۱- دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۶.

۲- دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۶ و ۱۷.

می دهد و پس از دو سال مادر او نیز بدرود حیات می گوید و دوران سخت زندگانی او آغاز می شود که با شورش افغانه به سرکردگی محمود افغان به اصفهان قرین بوده است (۱).

حزین پس از بارها سفر، سرانجام در سال ۱۱۴۶ هـ. ق یعنی چهل و سه سالگی به هند عزیمت می کند و چون با نحوه حکومت نادرشاه افشار و کارگزاران حکومتی وی مخالف بوده و با سرداران سپاه وی در جای جای هند به معارضا برمی خیزد و سرانجام پس از کشته شدن نادر شاه افشار (سال ۱۱۶۰ هـ. ق) و به هم ریختن اوضاع داخلی هند و متزلزل شدن اساس حکومت محمد شاه، حزین که بیشتر از پیش شاهد رنج مردم هند و آوارگی آن ها است، در بنارس و در سن ۷۷ سالگی بدرود حیات می گوید و این دو بیت وی را بر سنگ مزار او حک می کنند:

زبان دان محبت بوده ام، دیگر نمی دانم *** همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا

(حزین!) از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم *** سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا (۲)

تألیفات حزین را افزون از ۵۰ کتاب و رساله نگاشته اند که دیوان حزین و تذکره المعاصرین وی از آن جمله است. در این تذکره فارسی شرح احوال و آثار بیش از یکصد نفر از شعرای معاصر حزین به قلم وی آمده است (۳).

حزین از ارادتمندان به ساحت مقدس خاندان نبوی (صلی الله علیه و آله) بوده و در دیوان او اشعار آیینی فراوانی در مناقب حضرات معصومین (علیهم السلام) وجود دارد که ما به نقل نمونه هایی از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) او خواهیم پرداخت.

دیوان حزین لاهیجی بارها در ایران و هندوستان به چاپ رسیده، ولی دیوان این غزلسرای توانا که با تصحیح شادروان ذبیح الله صاحبکار (سهی) و همت دفتر نشر میراث مکتوب در سال ۱۳۷۴ چاپ و منتشر شد از مزایای بیشتری برخوردار می باشد.

۱- دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۸.

۲- دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۱، ۳۷، ۳۸.

۳- دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۴۳ - ۴۴.

پیوند بود با رگ جان، خار ستم را *** کو گریه؟ که شاداب کند کشت ألم را ...

شادم که قضا ساخته محراب جبینم *** در گاه خداوندِ عرب را و عجم را

سلطان رسل، احمد مرسل که ز نعتش *** شأن دگر افزوده رقم را و، قلم را

آن درّ گرانمایه که امواج ظهورش *** انداخته از چشم جهان، زاده یم را

آن رایت اقبال، که خورشید جلالش *** بر خاک کشد موئی کشان پرچم جم را

آن کعبه امید که تب لرزه بیمش *** از طاق دل بزهنم انداخت صنم را

آن شمع هدایت که کند نور جبینش *** هم منصب پروانه، براهین حکم را

آن آیت رحمت که تب و تاب سپندست *** در مجمر خشم و غضبش، تخم ستم را

آن پرده نشین دل و جان، کآتش عشقش *** در سینه، نفس سوخته حسان عجم را

بخروش (حزین)! کز نفس سینه خراشت *** نشتر کده گردید جگر، مرغ حرم را

اُمّی لَقبا! آمده ای تا به تکلم *** تقویم کهن ساخته ای معجز دم را
گر لعل شکر ریز گشایی به تسلی *** با چاشنی شهد کشم تلخی سم را
حیرت زده حوصله صبر و غروریم *** نشناخته بودیم من و ناز تو، هم را!
دل، خام طمع نیست اگر غرق امیدست *** یکسان چمن و شوره بود ابر کرم را
با جود تو، کش (۱) هر دو جهان صورت «لایی» ست *** نشنیده کسی از دهن آز «نعم» (۲) را ...
دانم که ز آلائش دامان جهانی *** تنگی نکند حوصله، دریای کرم را
تا چند (حزین)! از سخت شکوه تراود *** هُشدار و مدر پرده ناموس همم را ...
پاسی ز شب این نامه به انجام رساندیم *** خواندیم «ریاض السحر» این تازه رقم را
هفتاد و سه گوهر ز سحاب قلم ریخت *** خشکی نفشارد رگ این ابر کرم را (۳)
قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)
جان، تازه ز تزدستی ابرست جهان را *** آبی ز رخ آمد، چه زمین را چه زمان را

۱- کش: که آن را.

۲- نعم، آری، بلی، پاسخ مثبت.

۳- دیوان حزین لاهیجی، ص ۵۵۳ - ۵۵۶.

افلاک شد از عکس گل و لاله، شفق رنگ *** مشاطه نوروز بیاراست جهان را ...

بلبل ز سر شاخ، زد این نغمه به گوشم: *** عشق ست که فارغ نگذارد دل و جان را

این عشق چه چیزست بگویند؟! که نامش *** ای مجلسیان! شمع صفت سوخت زبان را ...

یارانِ سبک روح، گرانبار خُمارند *** ساقی! غم دل بین و بده رطل گران را

با ابر عطایت چه نماند نم فیضی؟ *** تن در ندهد بحر کفّت حدّ و کران را

خشک ست لبم، رفع خمار رمضان کن *** بگشاده مه عید به خمیازه دهان را!

مطرب! نی محزون نفسی خوش نکشیده ست *** در راه تو دارد دل و چشم نگران را ...

القصّه که دارم دل آغشته به خونی *** رحمی! که ز کف باخته ام تاب و توان را ...

نای قلمم را، دم جان بخش دمیدم *** تا عرضه دهم «سُرورِ قوسینِ مکان» (۱) را

سالار رسل، احمد مرسل، که ز نامش *** اندوخته کونین، حیات دل و جان را

آن آیت رحمت، که گُل خُلُق کریمش *** از حلم، سبک سنگ کند کوه گران را

۱- سِرورِ قوسینِ مکان: کنایه از وجود نازنین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اشاره به مقام قرب آن حضرت در پیشگاه ربوبی دارد.

برق غضبش، جوشن افلاک دراند *** چون مه، که ز هم بگسلد او تارِ کتان را ...

ای شاه سواری که ز عزت، سگ کویت *** نشمرده کمین چاکر خود قیصر و خان را

همچون گله میش که در حکم شبان ست *** سر بر خط فرمان تو، شیران زیان را

تهدید تو، خون از مژه تیر چکانده *** تأدیب تو، مالیده بسی گوش کمان را ...

گر ناخن فکر تو کند عقده گشایی *** بیرون برد از کام سِنان (۱)، عقد لسان (۲) را

آوازه عدلت، ز کران تا به کران رفت *** گرگ آمد و گردید سگ گله، شبان را ...

در بند گیت، صدق من از جبهه عیان ست *** ای پیش تو سیمای عیان، راز نهران را

از شهرت کلکم، سر گردون به سماع ست *** سیمرخ، پر آوازه کند قاف جهان را

از داغ غلامی تو، خورشید مکانم *** نام ار تو علم شد من بی نام و نشان را ...

حاسد ز کلامم به شگفت آمد و، می گفت *** کاین مایه گهر، کو کف بحرو، دلِ کان را؟!

ناید عجبش گر شود از فیض تو واقف *** نعت تو، کند پر ز گهر دُرج دهان را

۱- سِنان: سر نیزه آهنی.

۲- عقد لسان: گره زبان، لکنت زبان.

ای خاک درت قبله آمال دو عالم *** گردی برسان چشم (حزین) نگران را ...

تا تیرگی از هجر کشد، دیده عاشق *** تا روشنی از مهر بود، چشم جهان را

روشن شود از پرتو دیدار تو، دیده *** راحت رسد از دولت وصل تو، روان را (۱)

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

مرغ شب پیشتر از آن که برآرد آواز *** دل شوریده نوا، زمزمه ای کرد آغاز ...

دادم از شور جنون، بال و پر شوق به هوش *** کردم از شوق درون، روزنه گوش فراز

تا چه رازست که از پرده برون می آید؟ *** تا چه تارست که اندیشه کشیده ست به ساز ...

دل، مرا گفت که: مستانه نوایی سر کن *** تو هم آخر ز غم آن بت عشاق نواز

پاسخش دادم ازین مصرع سنجیده خویش: *** آنچه انجام ندارد، چه نمایم آغاز؟!

باز دل گفت که: مشتاق سخن های توام *** ای بلاغت ز کلام تو مُطَرِّز (۲) به طراز

بکش ای بحر نوال (۳) از رگ نیسان (۴) قلم *** گهری چند به گوشم، چه حقیقت چه مجاز

الله الله (۵)! که نتابی رخ ازین مُلْتَمَس (۶) *** ای صریر قلمت را به نواسنجان، ساز

۱- دیوان حزین لاهیجی، ص ۵۵۶ - ۵۵۹.

۲- مُطَرِّز: آراسته شده، زینت یافته.

۳- نوال: کرم، بخشش.

۴- نیسان، ابر بهاری، ابر پرباران.

۵- الله الله!: به خاطر خدا، برای خدا.

۶- مُلْتَمَس: خواسته، آرزو.

گفتم: ار (۱) عذر (۲) و تَعَلُّ (۳) نپذیری ز رهی *** تازه عهدی ست مرا با مَلِک بی انباز (۴)

که: نگویم به جز از نعت رسول عربی *** خواجه هر دو سرا، دادرس بنده نواز

باعث خلقت کُل، هادی ارباب سُبُل (۵) *** سرور خیل رُسل، محرم خلوتگه راز

بخشش عام، چو احسان خداوند کریم *** برنگردد تهی از درگه او، دست نیاز

با ردای کرمش قامت امّید قصیر (۶) *** خلعت رحمت او بر قد تقصیر، دراز

صیت (۷) شرعش به مَلاهی (۸) چو زند بانگ غضب *** نغمه، خون گردد و با زخمه چکد از رگ ساز

دولت، از همت او لطمه خور (۹) دست لثیم! *** سیز چشم، از رشحات کف فیاضش آزا!

در دم نَزَع (۱۰)، به خاطر گذرد گر یادش *** سوی تن، جان به لب آمده می گردد باز

آبرویی که مرا در دو جهان هست، آنست *** که: به اقبال جبین سایه اویم ممتاز ...

نفسم، همسفر قافله بوی یمن *** ناله من، حُدی (۱۱) دشت نوردان حجاز ...

وقت آن ست که در بزم محبت، من و دل *** برفروزم به محراب دعا شمع نیاز:

شام احباب تو روشن، ز دل نورانی! *** دشمن جاه تو را، سر بود اندر دم گاز! (۱۲)

۱- در متن به جای «ار» کلمه «از» آمده که قطعاً اشتباه تایپی است.

۲- عذر: بهانه.

۳- تَعَلُّ: کوتاهی.

۴- مَلِک بی انباز: خداوند بی شریک.

۵- سُبُل: جمه سبیل، راه ها، مسلک ها.

۶- قصیر: کوتاه.

۷- صیت: آوازه، شهرت.

۸- مَلاهی: اعمال لَهو و لَعِب که شرعاً مذموم و حرام اند.

۹- لطمه خور: سیلی خور.

۱۰- نَزَع: لحظه جان کندن.

۱۱- حُیدی: به آوازی گفته می شود که شتر سواران برای به شوق آمدن شتران سر می دهند تا آنان راه را به سرعت طی نمایند.

۱۲- دیوان حزین لاهیجی، ص ۵۶۱ - ۵۶۲.

۸ - آقامحمد (عاشق) اصفهانی

۸ - آقامحمد (عاشق) اصفهانی (متوفای ۱۱۸۱هـ - ق) از پرآوازه ترین غزل سرایان سده دوازدهم هجری است که در دوره افشاریه و زندیه می زیسته و از طریق حرفه خیاطی امرار معاش می کرده است.

عاشق اصفهانی را می توان از سلسله جنابان نهضت بازگشت ادبی دانست که با همکاری سخنوران توانایی همچون مشتاق اصفهانی، لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی، سیداحمد (هاتف) اصفهانی، آقا محمدتقی (صهبا)ی قمی، حاج سلیمان (صباحی) بیدگلی و دیگران، تلاش بسیاری کردند تا سبک اصفهانی مشهور به سبک هندی را از قلمرو شعر فارسی به دور نگاه دارند و شاعران همروزگار خود را به آفرینش آثار ماندگاری در سبک و سیاق متقدمین تشویق می کردند و توفیق نسبی هم نصیب آنان شد، ولی نتوانستند از گرایش سخنوران به سبک یاد شده جلوگیری کنند تا آنجا که حسینعلی بیگ (شرر) بیگدلی که فرزند آذر بیگدلی بود، سروده هایش کاملاً سمت و سوی سبک هندی داشت و دیوان وی که با عنوان «فغان دل» توسط نگارنده این سطور مقابله و تصحیح و تحشیه گردید و به چاپ رسیده است، شاهد صادقی بر اثبات صدق این مدعاست (۱).

دیوان غزلیات عاشق اصفهانی حاوی قریب به ۱۲۰۰۰ بیت بارها به چاپ رسیده است. این سخنور چیره دست سرانجام به سال ۱۱۸۱هـ - ق و در سن ۷۴ سالگی در زادگاه خود اصفهان بدرود حیات گفت و جنازه اش در همان دیار به خاک سپرده شد (۲).

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۲۹.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۲۹.

چکامه نبوی (صلی الله علیه وآله)

صد خار به پا دارم و، در راه تمنا*** خوش می کشدم دل به سوی منزل سلمی (۱)...
 گر می بری از کوی وی ای همدم دیرین*** تابوت من دلشده، باری به مدارا! ...
 دیدم که کسی با دل شادست در آن کو*** گفتم دو سه روز دگر آیم به تماشا!
 خاصیت این هر دو کسانی که شناسند*** دانند چه کرده ست دل او به دل ما؟! ...
 ای یوسفِ گل پیرهن! این بوالعجبی نیست*** زنجیری زندان: تو و، دیوانه: زلیخا
 ای دل به حذر باش که در معرکه عشق*** از ضربت شمشیر، حرام ست محابا (۲)
 خوش آن که نجوید ز کسی راز محبت*** جز محرم خونگه اسرار «فأوحی (۳)» ...
 چشمم به تماشا خوش و، گوشم به ترانه*** کآمد به زبان بی خودم این مطلع غزا (۴):
 پر نکهت مشک ست گلستان، ختن آسا*** گویا که صبا می رسد از وادی بطحا
 سرمنزل مقصود خلاق، شه کونین*** منزلگه منظور ملایک، شه «لولا» (۵)

-
- ۱- سلمی: نام معشوقه ای در عرب است، و مجازاً به هر معشوق دیگری نیز اطلاق می شود.
 - ۲- محابا: هراس، اندیشه.
 - ۳- اشاره دارد به آیه ۱۰ از سوره «النجم»: فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدُهُ أَوْحَىٰ.
 - ۴- غزا: روشن، تابناک.
 - ۵- لولا: اشاره دارد به حدیث قدسی، لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ.

هادی سبل، شاه رُسل، احمد مرسل *** یکتا گهر نه صدف چرخ مُعلی (۱)

مقصود ملایک که بود کعبه کویش *** مرغانِ «اولی اَجْنَحَه (۲)» را منزل و مأوی

آن سرخوش جام می توحید، که پرواش *** از قَلَّت (۳) احباب و نه از کثرت اعداد

آنجا که گشاید ز دلش چشمه حکمت *** صد چشمه گشاید ز دل صخره صَمَّا (۴)

یکتا گهرش، شد سبب هستی عالم *** شد بحر عیان (۵)، بهر یکی لؤلؤ لالا

می کرد، هنوز آدم و عصیان به میان نه *** تلقین شفاعت به دلش قادر دانا ...

از نه صدف چرخ غرض: گوهر او، لیک *** پیش از صدف آمد به وجود آن دُر یکتا ...

ای نام تو سر دفتر دیباچه فطرت *** وی نام تو، دیباچه مجموعه انشا (۶)

ای عفو گناه همگی، روز قیامت *** درخواست از رحمت حق در «شب آسری» (۷)

خورشید نبوت تو و، در وادی ایمن *** یک لُعمه ز انوار رخت، رهبر موسی

یوسف چه متاع ست؟ که گر از تو فروشند *** یک موی، نگردد به جهان قیمت کالا ...

منظور به غیر از تو، نه از عالم و آدم *** مقصود به غیر از تو، نه از آدم و حوّا

- ۱- چرخ مُعلی: آسمان بر شده و بلند مرتبه.
- ۲- اُولی اَجْنَحَه: اشاره دارد به آیه یکم از سوره «فاطر» الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا اُولی اَجْنَحَه مَثْنی و ثُلث و رباع ... یعنی: سپاس خداوند را که آفریننده آسمان ها و زمین است. گرداننده فرشتگان، هم آنان که بال هایی دوتایی، سه تایی و چهارتایی دارند
- ۳- قَلَّت: کمی، ناچیزی.
- ۴- صَمَّا: سنگ سخت و خارا.
- ۵- بحر عیان: دریای آفرینش.
- ۶- انشا: هستی.
- ۷- شب آسری: اشاره دارد به شب معراج، آیه یکم از سوره شریفه «الإسراء».

کسری چه و ایوان رفیعش؟ که شکوهت *** درهم شکند گنبد نه طارم اعلی

آن کنگره عرش، که معراج ملایک *** سرمنزل ادنای تو را پایه ادنی (۱) ...

کمتر ز جماد آن که مدیح تو نگوید *** جایی که دهد معجزه ات نطق به حصبا (۲)

مدح تو، خود از دست و زبان که برآید؟ *** حق گفته ثنای تو، تبارک و تعالی ...

در هر دو جهانم نظری کن به شفاعت *** ای هر دو جهان را تو به حق والی والا (۳) ...

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

درین خرابه پرغم که نیست جای سُورر *** خوش آن که پیش نگیرد به جز طریق عبور ...

قرین دردم و، دانم که لطف شاه رُسل *** طیب گردد و نگذاردم چنین رنجور

حبیب حق، که بود گوهر یگانه او *** کمال قدرت حق را نهایت مقذور

شه رُسل که مثال (۴) هدایت دو جهان *** به نام نامی او گشت در ازل مسطور (۵)

همان به صفحه هستی نگشته بود قلم *** که شد تمام به نام رسالتش منشور

فلک به سجده در آمد که بوسدش نعلین *** زمانه گفت: زهی با ادب تر! از ره دور!

۱- ادنی: اشاره دارد به آیه ۹ از سوره مبارکه «التَّجْم» درباره شب معراج و مقام قرب نبوی (صلی الله علیه و آله).

۲- حصبا: سنگ ریزه. اشارت دارد به سخن گفتن سنگ ریزه در دست مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

۳- نعت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در شعر فارسی، سیدضیاءالدین دهشیری، ص ۵۲۸ - ۵۳۵.

۴- مثال: فرمان.

۵- مسطور: نگاشته شده.

به خدمتی که نکردی، چنین مرور از راه *** به پایه ای که نداری، چنین مشو مغرور
گرت ز دست برآید، ببوس پای کسی *** که بوسه داد بر ن آ پای و، باش ازین مسرور
به کارخانه تقدیر ایزد متعال *** ز امر لم یزلی حکم چون بیافت صدور
چه خون که در دل امکان نکرد، تا آورد *** ز خلوت عدمش تا به پیشگاه حضور ...
ایا شهی که پس از نام خالق جبار *** نخست نام تو گردد در آسمان مذکور
تویی که از پی سُکنای خادمان درت *** به گوشه های جنان بر کشیده اند قصور(۱)
به طوف کعبه کوی تو، از زبان ملک *** شنیده اند بسی: «إِنَّ سَعْيَكُمْ مَشْكُورٌ»(۲)
عتاب لطف تو شد آفت دل موسی *** زهی ز پرتو رویت چراغ ایمن طور
ز شیوه شکرین خنده لبتم آموخت *** هر آن چه کرد مسیحا به چاره رنجور
به ذوق صیت خوش مژده رسالت تو *** بلند، نغمه داود در ادای زبور
ز عدل شاملت آموخت، شیوه احسان *** که گوش کرد سلیمان به قصه ای از مور
اگر نه گوهر پاکت به صُلب آدم بود *** نمی شدند ملایک به سجده اش مأمور

۱- قُصور: قصرها.

۲- سَعْيَكُمْ مَشْكُورٌ: اشاره دارد به فراز پایانی آیه ۱۹ از سوره شریفه «بنی اسرائیل» به معنای کوشش شما که در خور سپاس و پاداش است.

غرض، وجود محبّان و دوستان تو بود *** که آفرید خدای جهان، اِناث (۱) و ذکور (۲) ...

ایا به مهر تو و آل بسته عفو خدا *** ایا به یمن (۳) ولای شما جهان مغفور

به پای عقل توان رفت راه مدحت تو؟ *** به اوج چرخ توان بر شدن ز پشت ستور؟

شفاعت تو، امیدم بود بر جبار *** که آسمان نکند بیش ازین مرا مجبور ...

به این امید ز خواب عدم بیوشم چشم *** که بر رخ تو گشایم صباح (۴) روز نُشور (۵)

همیشه تا بود از دور آسمان، مه و سال *** مدام تا گذرد بر جهان سنین و شهور

حساب روز عدوی تو، کم ز هفته و روز *** محبّ آل تو را سال، عمر نامحصور (۶)

برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار او از این منابع می توان سود جست:

دیوان عاشق اصفهانی، تذکره آتشکده آذر، ص ۴۰۴؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۴۷؛ فرهنگ سخنوران، ص ۳۶۹؛ قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۴۴؛ مجمع الفصحا، ج ۵، ص ۷۳۲؛ سفینه المحمود، ج ۲، ص ۳۸۷؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۳، ص ۴۷؛ دویست سخنور، ص ۳۲۹ - ۲۳۰.

۱- اِناث: زنان.

۲- ذکور: مردان.

۳- یمن: برکت، دولت.

۴- صباح: صبح.

۵- روز نُشور: روز قیامت، رستاخیز.

۶- رک: دیوان عاشق اصفهانی.

۹- میرزا محمدنصیر (طیب) اصفهانی

۹- میرزا محمدنصیر (طیب) اصفهانی (متوفای ۱۱۹۲ هـ - ق) از شعرای معروف دوره زندیه بوده، و با مشتاق اصفهانی، عاشق اصفهانی، صهبای قمی، آذر بیگدلی و هاتف اصفهانی علاوه بر همزمانی، مصاحبت و معاشرت داشته است (۱).

اگر از طیب اصفهانی هیچ اثر منظومی جز این غزل باقی نمی ماند برای زنده نگاه داشتن نام و یاد او کافی بود. غزلی که ورد زبان اهل ادب و برخی از ابیات آن حکم مثل را پیدا کرده است:

غمش در نهانخانه دل نشیند *** به نازی که لیلی به محمل نشیند

به دنبال محمل چنان زار گریم *** که از گریه ام ناقه در گل نشیند

خلد گر به پا خاری، آسان بر آرم *** چه سازم به خاری که در دل نشیند؟! ...

مرنجان دلم را، که این مرغ وحشی *** ز بامی که برخاست مشکل نشیند ...

بنازم به بزم محبت که آنجا *** گدایی به شاهی مقابل نشیند

(طیب)! از طلب در دو گیتی میاسا *** کسی چون میان دو منزل نشیند؟! (۲)

از طیب علاوه بر دیوان اشعار، منظومه ای به نام پیر و جوان بر جای مانده که لطایف طبع و قدرت سخنوری او را نشان می دهد. برای اطلاع بیشتر از شرح احوال او می توانید به تاریخ ادبیات ایران، تألیف ادوارد براون، ج ۴، ص ۲۰۸ مراجعه کنید.

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.

۲- دیوان طیب اصفهانی، به تصحیح و خوشنویسی حسین مظلوم، به انضمام رساله شرح حال شاعر از کیوان سمیعی، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۷، ص ۲۸ - ۲۹.

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

حاشا که کشم بهر طرب ساغر جم را *** از غم چه شکایت منِ خو کرده به غم را؟

هیئات کز ایام حیاتش بشمارم *** روزی که نیابم به دل آسیب اَلَم را ...

ای عشرتیان! این همه انکار زغم چیست؟ *** رفتم که چشانم به شما لَدَت غم را ...

یارانِ غم آشام چو با هم بنشینند *** تا باز نمایند به هم طاقَتِ هم را

افتد چو به من دَور، بگویند که: دوران *** از حوصله افزون دهم ساغر جم را

دی برد فریب هوسم جانب گلشن *** گفتم به صبا کز چه کنم چاره غم را؟

گفتا که: تماشای گلت، دل بگشاید *** دیدم چو ز گل خنده و، این خنده کم را ...

رفتم به خرابات و، چو پیر خردم دید *** در پای خُم افتاده و، در باختۀ دم را

گفتا که: ز تَه جرعه جم دل نگشاید *** بگذار ز کف ساغر و، بردار قلم را

اوراق معانیّت فراموش و، تو خاموش *** میسند ازین بیش نگهبانیِ دم را

تاری دوسه از زلف عروسان سخن کش *** شیرازه کن این دفتر پاشیده ز هم را

این نغمه چو شد گوشزد شاهد طبعم *** بگذاشت درین عرصه دلیرانه قدم را

گفتم: بود آن به که به آرایش عنوان *** مدحی کنم و تحفه برم فخر اُمم را

آسوده یثرب، شه «لولاک»، محمّد *** کز قرب، حریمش شرف افزوده حرم را

تجدید مطلع

ای یافته صبح از دم جان بخش تو، دم را *** آموخته بحر از کفّت (۱)، آیین کرم را

در عهد جوان بختی عدل تو، عجب نیست *** گر پیر فلک راست کند قامت خم را

آثار قدومت به پس پرده نشانده ست *** از باس (۲) قدم، عیسی فرخنده قدم را

گر یوسف و داود و گر خضر و مسیحاست *** دارند ز تو چون ز تو جم، خیل و حشم را

این چهره تابنده و آن نغمه جان بخش *** این هستی پاینده و، آن معجز دم را

غوّاص (۳) خرد، می کند و کرده بسی غوّص (۴) *** چه لُجه (۵) هستی و، چه دریای عدم را

آن دُرّ یتیمی (۶) تو، که نه هست و نه بوده ست *** مانند تو یکتا گهری بحر قدم را

۱- کفّت: دستت.

۲- باس: بَم ترین صدای مرد، هیمنه، فرخندگی.

۳- غوّاص: شناگر.

۴- غوّص: شنا، غوطه زدن.

۵- لُجه: دریاچه، دریا، گرداب.

۶- دُرّ یتیم: از گوهرهای گران بها و بی مانند. در اینجا کنایه از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) که در کودکی یتیم شدند.

در پیش سحاب (۱) کرم، از چه گرفته *** - ای آن که ادا کرده کَفَت حَقَّ کرم را -
 دریا ز صدف کاسه دریوزه (۲)؟ و گرنه *** جودت ز گهر کرده تهی، کیسه یم را
 اندیشه عزمت کند از کشور هستی *** کوتاه تر از عمر عدو، دست ستم را
 از نهی تو، رامشگر ناهید نموده *** در محفل افلاک، فراموش نغم (۳) را
 انداخته از دیده حوران بهشتی *** نظاره (۴) روی تو، گلستان ارم را
 با جود تو، چشمم به مه و مهر فلک نیست *** گیرم که به من بذل کند این دو یرم را
 هر چند شکستند شها! مدخ سگالان *** در عهد ثنا گستری ام لوح و قلم را
 پویم به چه سامان ره نعت؟ که نشاید *** کس مشتِ خسی تحفه برد باغ ارم را
 با دست تهی آمده ام، زان که نزید *** جز دست تهی، تحفه خداوند کرم را
 خوش آن که به حکم تو کشد کاتب اعمال *** بر نامه ام (۵)، از اجر مدیح تو، قلم را (۶)

۱- سحاب: ابر.

۲- دریوزه: گدایی.

۳- نغم: نغمه ها، در متن دیوان «نعم» آمده که ظاهراً خطای قلمی است: رک: ص ۱۱۳.

۴- نظاره کردن: دیدن، تماشا کردن.

۵- برنامه ام: برنامه اعمالم.

۶- دیوان طیب اصفهانی، ص ۱۱۰ - ۱۱۳.

۱۰ - لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی

۱۰ - لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی (متوفای ۱۱۹۵هـ - ق) از سخنوران چیره دست دوره زندیه است. وی در سال ۱۱۲۳ هـ - ق در اصفهان به دنیا آمد و سپس همراه خاندان خود به قم هجرت کرد و تحصیلات مقدماتی را در همین شهر سپری کرد و بعد به اصفهان بازگشت و به خدمت عادل شاه، ابراهیم شاه، شاه اسماعیل و شاه سلیمان درآمد و پس از مدتی از مشاغل دیوانی کناره گرفت و از راه زراعت به امرار معاش پرداخت (۱).

آذر از چهره های شاخص و ثابت انجمن ادبی میرعلی مشتاق در اصفهان بود و به زعامت او و همیاری شاعران توانایی همچون: محمدتقی صهبای قمی، هاتف اصفهانی، طبیب اصفهانی، حاج سلیمان صباحی بیدگلی و آقامحمد عاشق اصفهانی «نهضت بازگشت ادبی» را سر و سامان داد (۲) و در برابر شاعران پیرو سبک هندی ایستاد و سخنوارن همروزگار خود را به سبک شعری متقدمین فرا خواند، ولی این نهضت نتوانست به تمامی اهداف پیش بینی شده برسد، تا جایی که حسینعلی بیگ بیگدلی (شرر) فرزند وی به سبک هندی شعر می سرود (۳) و نواده پسری اش محمدرشیدخان بیگدلی «اخگر» در سبک شعری نیای خود طبع آزمایی می کرد.

آذر بیگدلی علاوه بر دیوان اشعار، منظومه ای دارد موسوم به یوسف و زلیخا (۴) که از لطایف و جزالت خاصی برخوردار است، و تذکره آتشکده نیز یکی از آثار منثور اوست که از منابع ادبی است و پژوهش گران از دیر باز مطالب آن را بازگو و با به نقد کشیده اند.

شادوران گلچین معانی در تاریخ تذکره های فارسی نمونه هایی از اشتباهات آذر را

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۳.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۳-۴.

۳- رک: (فغان دل)، سروده شرر بیگدلی، به تصحیح و تحشیه محمدعلی مجاهدی، قم، انتشارات دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۴۹.

۴- دویست سخنور، ص ۳-۴.

در نگارش آتشکده نشان داده (۱)، و شادروان دکترسیدحسن سادات ناصری، همین تذکره را تصحیح و تنقیح کرده و با اضافه کردن مطالب بسیار در پاورقی صفحات ارزش آن را دو چندان کرده است، ولی افسوس که سه مجلد آن در زمان وی به چاپ رسید و مجلد پایانی به خاطر اختلاف او با ناشر به چاپ نرسید، ولی بعدها این قسمت نیز به اهتمام آقای میرهاشم محدث پس از تصحیح چاپ و منتشر شد (۲).

دیوان آذر بیگدلی به کوشش دکترسیدحسن سادات ناصری و پروفسور غلامحسین بیگدلی در سال ۱۳۶۶ به چاپ رسید و در اختیار مشتاقان شعر فارسی قرار گرفت (۳).

ازوست:

مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله)

محمد که همتای او از نخست *** سهی سروی از خاک آدم نرست

خدا را مطیع و، جهان را مطاع *** زهی خواجه! کز فقر بودش متاع

پسند آمد، «الْفَقْرُ فَخْرِي» ازو *** که ملک سلیمان نکرد آرزو

به چشم: اشک ریز و، به لب: خنده ناک *** به تن: جان روشن، به جان: نور پاک

گلِ طا و ها، میوه یا و سین *** بهار نخستین، تُرنج پسین

نرفته به مکتب، نخوانده کتاب *** کتاب مِلل (۴) را فکنده در آب

ز هفتم زمین گیر تا نه فلک *** به فرمان او، انس و جنّ و ملک

گهی شهپر جبریلش به سر *** گهی، پرده عنکبوتش به در

ز خلق جهان کس به این پایه؟ نه! *** جهانش در سایه و، سایه، نه!

بود سایه هر کالبد را، ولی *** بُد سایه آن کالبد را، بلی

چو مهرش دمید از زمین و زمان *** زمین سایه افکند بر آسمان ...

زیر دستِ هر کشورش، زیر دست *** از و بت شکن، هر کجا بت پرست

هنوز آب، در خاک آدم نبود *** نشانی ز هستی عالم، نبود

که از نور خود آفرید ایزدش *** نه نوری که اختر فرو ریزدش

۱- تاریخ تذکره های فارسی، گلچین معانی، در دو مجلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

۲- آتشکده آذر، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.

۳- دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به کوشش دکتر حسن سادات ناصری و پروفیسور غلامحسین بیگدلی، چاپ اول، ۱۳۶۶.

۴- ملل: مذاهب و ادیان مختلف.

شد آن نور چون گوهر دلپسند *** به پیرایه خاتمی، سربلند
 صدف یافت از صُلب آدم نخست *** در آنجا به هر صُلب، کان راه جُست
 سرافرازی اش داد از همسران *** چه دین پروران و، چه پیغمبران
 چنین از فلک تا به خاک آمده *** در اصلاِبِ ارحام پاک آمده
 چو نخلش دمید از ریاض عرب *** رطب یافت نخل عرب، از طرب
 بر آمد چو خورشیدش از زیر میغ *** به دستیش تاج و، به دستیش تیغ
 ز غمگینِ غم، از سرکشان: سرگرفت *** به درویش داد، از توانگر گرفت
 به بتخانه ها، ز اختر واژگون *** فتادند از پابتان، سرنگون
 شد از رایتش، رایت کفر پست *** در افتاد بر طاق کسری شکست
 ز دریاچه ساوه، گفתי سحاب *** بر آتشگه فارس افشانند آب!
 به ملک عرب از عجم، تاج رفت *** درفش فریدون، به تاراج رفت
 بشست آب زمزم می از جام جم *** به مخموری افتاد، شاه عجم
 گرش نامه، پرویز بد خو درید *** همش تیغ فرزند، پهلو درید ...
 چنان کز افق شاه انجم گروه *** درفش زر افشانند بر دشت و کوه
 شد از خار و خارای، نُزْهت زُدا *** گل لعل گون، لعل گلگون جدا
 نبی هم به تکمیل چون یافت نام *** تمامی ازو یافت هر ناتمام
 یکی سنگ، تسبیح گفتش به دست *** یکی سنگش از دُرَج(۱)، گوهر شکست
 سُرنگ از طَبْرَزَد، نحاس از ذَهَب *** جدا گشت، چون حمزه از بولهب
 رُوف، رحیم، کریم، کَظیم(۲) *** که ایزد ستودش به خُلق کریم

خدایو جهان، خواجه کاینات *** علیه السّلام و، علیه الصلاه

تو و انبیا؟ یا نبیّ الوری! *** فآین الثریّا و آین الثری (۳)؟!

فرستنده ات، از فرستادگان *** به پا داشته بر در استادگان ...

ذبیح و خلیلاند، دلّ خوش ز تو *** به جان رسته، از تیغ و آتش ز تو

۱- دُرَج: صندوقچه جواهرات.

۲- کظیم: بسیار خشم فرو خورنده.

۳- یعنی: تو را با پیامبران چگونه می توان مقایسه کرد؟ ثریّا کجا و خاک کجا؟! آسمان کجا و زمین کجا؟!

گر آراست در خاک بطحا، خلیل *** سرایی به نام خدای جلیل
همانا نبودش مرادی جز این *** که سازی مقام ای رسول گزین!
اگر نه، غنی بود حق از مکان *** نخواهد مکان صانع کُن فکان
گر آورد از طور، موسی قَبَس (۱) *** ز روی تو بود آن قَبَس، مُقْتَبَس (۲) ...

دهن شست عیسی به شهد و به شیر *** که شد از قدومت بشر را «بشیر»

گرفت ای ز پیغمبران سرفراز! *** ز نام تو هر چار دفتر، طراز
به چار آینه از تو افتاد نور *** به انجیل و تورات و فرقان، زبور

سر از تاج معراج بادت بلند! *** ز تشریف رحمت، تنت بهره مند (۳)

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار آذر از این منابع می توان بهره گرفت:

تذکره آتشکده آذر؛ دیوان اشعار آذر بیگدلی؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۲۰۴ - ۲۰۷؛ ریحانه الادب، ج ۱،
ص ۱۶؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۱۵۹؛ سفینه المحمود، ج ۱، ص ۱۳۲؛ دویست سخنور، ص ۳ - ۴.

۱- قَبَس: شعله.

۲- مُقْتَبَس: روشن، منور.

۳- دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، ص ۴۰۸ - ۴۱۰.

بخش یازدهم: شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) در سده سیزدهم

اشاره

۱ - فتحعلی خان (صبا) کاشانی

۱ - فتحعلی خان (صبا) کاشانی (متوفای ۱۲۳۸ هـ - ق) از قصیده سرایان طراز اول عهد قاجاریه به شمار می رفته و در زمانه فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هـ - ق) می زیسته و در سال ۱۲۱۲ هـ - ق (در ۳۲ سالگی) که پس از جلوس فتحعلی شاه به تخت سلطنت، قصیده ای را که به این مناسبت ساخته بود از نظر وی می گذراند و به منصب «ملک الشعرا بی» نایل می آید.

صبا از اوان جوانی به عنوان حاکم کاشان و سپس کلیددار آستانه مبارکه کریمه اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) انجام وظیفه می کرده، ولی بعدها ضمن استعفا از این مشاغل، تقاضا می کند که در دربار حضور داشته باشد که با تقاضای او موافقت می شود و از آن پس به ملتزمین رکاب شاه قاجار در می آید (۱).

معاصران صبا:

فتحعلی خان صبا با بزرگانی همچون: میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی متخلص به (ثنایی) که در سال ۱۲۵۱ هـ - ق به دستور محمد شاه به قتل می رسد، میرزا عبدالوهاب (نشاط) اصفهانی ملقب به معتمدالدوله (متوفای ۱۲۴۴ هـ - ق)، میرزا صادق خان مروزی

۱- دیوان ملک الشعرا فتحعلی خان صبا، به تصحیح محمدعلی نجاتی، تهران، شرکت اقبال و شرکاء، ۱۳۴۱، ص ۱۲.

(هما) وقایع نگار مؤلف زینه المدایح، فاضل خان گروسی (راوی) (متوفای ۱۲۵۹هـ - ق) مؤلف تذکره انجمن خاقان، حاج سلیمان صباحی بیدگلی (متوفای ۱۲۰۷هـ - ق)، (سحاب) سیداحمد (هاتف) اصفهانی (متوفای ۱۲۲۲هـ - ق) و مؤلف تذکره رشحات، و سیدمحمدحسین (وفای) فراهانی عموی میرزاعیسی و پدر مادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (متوفای ۱۲۰۹هـ - ق)، معاصر و معاشر بوده است (۱).

فرزندان صبا:

محمدحسین خان (عندلیب) بزرگ ترین پسر صباست که پس از پدر به لقب ملک الشعرائی دربار نایل آمده و در زمان محمد شاه نیز همین عنوان را حفظ کرده است، و دیوان اشعار او که قریب به ۵۰۰۰ بیت داشته توسط شاعر همشهری و هم تخلص او: میر تقی بن حسین حسنی (عندلیب) کاشانی به سال ۱۳۱۳هـ - ق در استانبول به چاپ رسیده است.

ابوالقاسم خان (فروغ) فرزند دیگر صباست که او نیز از شعرای زمان خود بوده و چندی در خراسان ندیم میرزاموسی وزیر گیلانی و شاهزاده احمدعلی میرزا (والی خراسان) بوده و در اواخر عمر به تهران آمده و از امور دیوانی کناره گرفته است (۲).

ازوست:

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله)

تعالی الله خداوند جهان دار جهان آرا *** کزوشد آشکارا گل ز خار و، گوهر از خارا

مرصع کرد بر چرخ زبرجد، گوهر انجم *** معلق کرد بر خاک مطبق، گنبد مینا

پریشان کرد در بستان، مَطْرًا (۳) طَرَه سنبل *** فروزان کرد در گلشن، منور چهره رعنا ...

۱- دیوان ملک الشعرا فتحعلی خان صبا، به تصحیح محمدعلی نجاتی، تهران، شرکت اقبال و شرکاء، ۱۳۴۱، ص ۱۶ - ۲۴.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.

۳- مَطْرًا: پرشکن، پرزیور.

شد از آثار لطف و رحمت آن حاکم مطلق *** شد از آیات فضل و، یاری آن خالق یکتا

ز قعر نیل، موسی را ز شرّ قبطیان (۱) مَعْبِر *** به اوج چرخ، عیسی را ز کید دشمنان مأوا

از و در نخل، خارِ سینه سوز و بار جان پرور *** از او در نخل (۲)، نیش جان گزا و نوش روح افزا ...

چو دیدم این شگفتی های قدرت، با خرد گفتم: *** حماک الله ای پیر جوان بخت جهان پیرا!

چه باشد مقصد اصلی؟ که باشد علت غایی؟ *** ز ابداع زمین و آسمان و آدم و حوا

زبان بگشود و با من گفت کاین آثار گوناگون *** همه فرع اند و، اصل آن: وجود سید بطحا

محمد، شاه دین پرور، رسول خالق اکبر *** جهاندار و جهان داور، جهانگیر و جهان آرا

حیب حضرت یزدان، قسیم جنت و نیران (۳) *** بنای کفر از ویران، اساس دین از و بر پا

ز فقرش، افسر و، نازد ز فرقتش افسر یاسین *** ز پشمش کسوت و، بالد ز جسمش خلعت طاها

مشرف آمد از گرد قدمش، تارک کرسی *** منور گشت از شمع جمالش، بزم «اؤ ادنی» ...

تعالی الله ای شاهِ فلکِ مَلِکِ لَشکَر! *** که لَشکَر لا تُعَدُّ (۴) آمد تو را و مُلْکِ لا تُحْصِی (۵) ...

۱- قبطیان: یهودیان مخالف حضرت موسی (علیه السلام).

۲- نَخل: زنبور عسل.

۳- نیران: جهنم.

۴- لا تُعَدُّ: بی شمار، از شماره افزون.

۵- لا تُحْصِی: در شمار نیامده، از شمار بیرون.

کواکب: جوهر و، افلاک: پیلان جواهر کش *** که آرندت به درگاه فلک سار آن جواهر سا
و یا این هفت بُختی (۱) را، بود از اخگر انجم *** هزاران داغ غم بر دل، زرشک ناچه غُضا
و یا آمد سپهرت، ساییلی وَز اختر رخشان *** پراکندی به دامانش هزاران گوهر رَخشا
و یا پا بر سر گردون نهادی یک شب و، زان شب *** نثار مَقدمت را پیشکاران قضا، شبها
طبق های زمرد فام گردون را، به صد شادی *** کنند از اختران هر شامگه پر لؤلؤ لالا ...
نبودی بوالبشر را گر عطوس (۲) از گرد نعلینت *** نگشتی عطسه او مایه ماهیت عیسی
تو را معراج، صدر «قاب قوسین» آمد از ربت *** اگر معراج ذوالنون (۳)، صدر نون (۴) شد در تک دریا
تو را در بزم «او ادنی» هزاران نکته گفت ایزد *** اگر وقتی به پاسخ «لن ترانی» گفت با موسی
اگر پوشید یزدان، بوالبشر را خلعت هستی *** برو دوش تو را آراست از پیرایه «لولا» ...
به عالم ز آن شدی بی سایه، ای در سایه ات عالم! *** که دارد مهر عالمتاب، زیر سایه ات مأوا ...
کشم خجالت، اگر نثری کنم در نعت تو تبیان *** برم تشویر (۵)، اگر شعری کنم در وصف تو انشا ...

۱- هفت بُختی: هفت شتر تنومند، کنایه از هفت چرخ.

۲- عطوس: عطسه.

۳- ذوالنون: از القاب حضرت یونس (علیه السلام).

۴- نون: ماهی، نهنگ.

۵- تشویر: شرم، خجالت.

نگارم نامه ز آن امروز در نعت تو ای سرور! *** که گردد نامه ام نامی به یمن نام تو، فردا
 به دامان ثنایت و هم را کی دسترس باشد؟ *** که آن: خورشید تابان ست و، این: خفاش نایبنا ...
 در آن روزی که حکم سازند این هفت آیت روشن *** در آن وقتی که در پیچند این نه دفتر خضرا
 مرا از چهره جان، گرد طغیان از عطا بفشان *** مرا ز آینه دل، زنگ عصیان از کرم بزدا ...
 کشندم چون به صد زاری، به پاداش گنه کاری *** به من میسند این خواری، مرا بزبان از آن غوغا
 فلک کشور شهنشاه! تویی چون سید و سرور *** ملک چاکر خداوندا! تویی چون ملجأ و مولا
 نپندارم که بگذاری، غلامان را چنین مضطر *** نپندارم که بیسندی، محبان را چنین رسوا
 همی در آتش دوزخ کنند اشرار تا منزل *** همی در سایه طوبی کنند احرار تا مأوا
 حسودان تو را منزل بود در آتش دوزخ *** محبان تو را مأوا بود در سایه طوبی (۱)

صبا علاوه بر دیوران اشعاری که قریب به ۱۷۰۰۰ بیت دارد، منظومه های دیگری نیز سروده که مهم ترین آن ها شاهنشاه نامه
 است که دارای ۴۰۰۰۰ بیت است که به پیروی از شاهنامه حکیم توس، به نام فتحعلی شاه قاجار سروده (۲). منظومه های دیگر
 وی عبارتند از:

۱- دیوان ملک الشعراء فتحعلی خان صبا، ص ۱ - ۵.

۲- دویست سخنور، ص ۱۸۰.

منظومه خداوند نامه در ستایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و جنگ ها و جانبازی های حضرت امیر (علیه السلام) در ۳۰۰۰ بیت. عبرت نامه و گلشن صبا دو منظومه دیگر وی اند که از او به یادگار مانده است (۱).

فتحعلی خان صبا را باید از جهت بسیاری اشعار و ابیاتی که سروده، بزرگ ترین شاعر عصر قاجار معرفی کرد، هر چند آثار وی از نظر جزالت و سلامت و آرایه های لفظی و معنوی در شمار بهترین آثار منظوم در این مقطع تاریخی نیز هست.

برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار این سخنور بزرگ از این منابع می توان بهره برد:

تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۹۲؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۲۲۱؛ دیوان صبای کاشانی؛
ریحانه الادب، ج ۲، ص ۴۵۴؛ قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۳۴؛ سفینه المحمود، ج ۱، ص ۷۶؛ مجمع الفصحاء، ج ۵، ص
۵۷۲؛ ریاض العارفین، ص ۴۴۴؛ دویت سخنور، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.

۲- میرزا عبدالوهاب (نشاط) اصفهانی

۲- میرزا عبدالوهاب (نشاط) اصفهانی (متوفای ۱۲۴۴ هـ - ق) ملقب به معتمد الدوله از غزل سرایان موفق و مشهور نیمه اول سده سیزدهم هجری است.

وی به سال ۱۱۷۵ هـ - ق در اصفهان به دنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانی و جوانی را در زادگاه خود به سر برد و در همان جا علوم متداول زمانه خود را آموخت و در آستانه میان سالی در حالی که ۴۳ سال داشت (۱۲۱۸ هـ - ق) رهسپار تهران شد و به خاطر قابلیت بالایی او در نگاشتن احکام و فرامین و منشآت به دربار فتحعلی شاه قاجار راه یافت و با سمت منشی گری مشغول به کار شد و به لقب معتمدالدوله نایل آمد، و پس از آن سرپرستی دیوان رسایل را برعهده گرفت و تا پایان عمر در همین سمت باقی ماند.

نشاط از محرمان و مقرّبان شاه قاجار بود و او را در سفرها همراهی می کرد، حتی یک بار در رأس هیأتی از طرف فتحعلی شاه به پاریس رفت و پیام دربار را به اطلاع ناپلئون اول رسانید (۱).

نشاط در امر سخنوری، چیره دست بود و از هنر خوشنویسی نیز بهره وافر داشت و از خُلق و خوی ممتازی هم برخوردار بود، و با آن که از دربار حقوق کافی می گرفت به خاطر بخشندگی هایی که داشت غالباً وامدار بود (۲).

وی با آن که در سرودن انواع شعر توانایی داشت ولی در قالب غزل بیشتر درخشید و اگر از او جز این غزل بر جای نمی ماند، برای زنده ماندن نام و یاد او کافی بود:

۱- دویست سخنور، ص ۴۲۹ - ۴۳۰.

۲- دویست سخنور، ص ۴۳۰.

طاعت از دست نیاید، گنهی باید کرد *** در دل دوست به هر حيله ره می باید کرد
منظر دیده، قدمگاه گدایان شده است *** کاخ دل، در خورِ اورنگِ شهی باید کرد ...

روشان فلکی را اثری در ما نیست *** حذر از گردش چشم سیهی باید کرد!

شب که خورشید جهانتابِ نهران از نظرست *** قطع این مرحله با نور مهی باید کرد ...

نه همین صف زده مژگان سیه باید داشت *** به صف دلشدگان هم، نگهی باید کرد ...

گر مجاور نتوان بود به میخانه (نشاط)! *** سجده از دور به هر صبحگاهی باید کرد (۱)

نشاط سرانجام در آستانه ۶۹ سالگی و به سال ۱۲۴۴ هـ. ق به خاطر ابتلای به بیماری سل در گذشت (۲).

ازوست:

قصیده

بزم غیب از شمع ذاتش چون منور داشتند *** پرده داران صفاتش، پرده بر در داشتند

خواست برنا محرمان پیدا شود حسن ازل *** محرمانش، صد ره از اول نهران تر داشتند

شاهدان غیب را دادند اَطوار (۳) ظهور *** روی شان پس در ظهور خویش مُضمَر (۴) داشتند

۱- کلیات دیوان نشاط اصفهانی، انتشارات محمودی، بی جا، بی تا، ص ۸۶.

۲- دویست سخنور، ص ۴۳۰.

۳- اَطوار: طورها، دَورها.

۴- مُعَبَّر: تعبیر شده.

خامه اظهار چون بر لوح امکان نقش بست *** از نخستین صورت نوری مصور داشتند
 گاه خواندندش محمد، گاه گفتندش علی *** گاه به عقل اولین او را مُعَبَّر (۱) داشتند
 نفس کُل کز سایه اش طبع هیولی پایه یافت *** مُقْتَبَس (۲) از نور آن فرخنده جوهر داشتند
 و اندر آن نور آن چه در نقصان و پستی یافتند *** عرش نامیدند و، زان کرسی فروتر داشتند
 وز کفِ دودِ هیولی، از پسِ بگداختن *** چرخِ اخضر (۳) بر فراز ارضِ اَعْبَر (۴) داشتند
 با زلال عشق، پس آن جمله را آمیختند *** و آن گاه از وی طینتِ آدمِ مُخَمَّر (۵) داشتند
 بوالبشر (۶) را بر بشرِ گر برتری دادند، لیک *** پایه خیرِ البشر (۷)، برتر ز برتر داشتند
 ذات او واجب نشاید گفت و ممکن هم از آنک *** از وجوبش کمتر، از امکان فرون تر داشتند
 گاه دم عیسی ز فیضش، روح پرور یافتند *** گاه دست موسی از نورش، منور داشتند
 جودی از بحر سخایش شامل آمد نوح را *** کشتی اش را کوهِ جودی (۸) جای لنگر (۹) داشتند
 قهرِ مهر آمیز او را مظهري جستند باز *** آذر از نمرود و ابراهیم ز آزر داشتند

۱- مُضَمَّر: پنهان، مخفی، مُسْتَر.

۲- مُقْتَبَس: منور، نورانی.

۳- چرخِ اخضر: آسمان سبز رنگ.

۴- ارضِ اَعْبَر: زمینِ غبار آلوده.

۵- بوالبشر: مخفف ابوالبشر، از القاب حضرت آدم (علیه السلام).

۶- مُخَمَّر: تخمیر شده، خمیر شده، مخلوط.

۷- خیرُ البشر: یکی از القاب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله).

۸- کوهِ جودی: نام کوهی که کشتی حضرت نوح (علیه السلام) بر آن فرود آمد.

۹- جای لنگر: لنگر گاه.

بر جمالش پرده بستند از جمال یوسفی *** پرده عصمت، زلیخا را ز رخ برداشتند
 وز جلال او، چو مرآت وجودش عکس یافت *** تخت او را عرضه بر تخت سکندر داشتند
 ز اختلاف روزن آمد تابش یک آفتاب *** سایه را از هر طرف بر شکل دیگر داشتند ...
 چون در انسان عالم معنی و صورت را نهان *** ز امتزاج (۱) خاک و آب و باد و آذر داشتند
 در ظهور احمدی، ختم نبوت خواستند *** سلطنت را، ختم بر شاه مظفر (۲) داشتند ...
 بی قضای او، قدر را کی مقرر یافتند؟! *** بی رضای او، قضا را کی مقدر داشتند (۳)؟! ...

در سال ۱۳۶۲ چاپ دوم دیوان نشاط اصفهانی با عنوان گنجینه به کوشش دکتر حسین نخعی و همت انتشارات شرق چاپ و منتشر شد و مورد عنایت اهل ادب قرار گرفت (۴).

نشاط از هواخواهان نهضت بازگشت ادبی بوده، مسئولیت انجمنی را در اصفهان برعهده داشته که هفته ای یک بار تشکیل جلسه می داده و نشاط بر پیروی از سبک متقدمین پای می فشرده است (۵). وی به زبان عربی و ترکی نیز شعر می سروده و اشعار ملمع او دلنشین و نمکین است (۶).

* * *

- ۱- امتزاج: مخلوط کردن، درهم آمیختن.
- ۲- شاه مظفر: نشاط اصفهانی این قصیده را به نام فتحعلی شاه قاجار به پایان برده و از او به عنوان شاه مظفر یاد کرده است.
- ۳- کلیات دیوان نشاط اصفهانی، ص ۸ - ۱۱.
- ۴- گنجینه دیوان نشاط اصفهانی، به تصحیح دکتر حسین نخعی، انتشارات شرق، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۵- کلیات دیوان نشاط اصفهانی، ص ۱۸ - ۱۹.
- ۶- کلیات دیوان نشاط اصفهانی، ص ۲۱. توضیح: گنجینه نشاط دارای پنج دُرَج است. دُرَج نخست: شامل دیباچه هایی بر دیوان فتحعلی شاه و فتحعلی خان صبا و خطبه ها و وقف نامه ها و عقد نامه ها. دُرَج دوم: شامل مدیحه ها، قباله ها، قصیده ها و قطعه ها. دُرَج سوم: شامل نامه ها و فرمان های سلطنتی. دُرَج چهارم: شامل نامه هایی که نشاط به شاه قاجار و شاه زادگان نگاشته، و نامه بی نقطه ای نیز در آن موجود است که برای فتحعلی شاه نوشته است. دُرَج پنجم: شامل اشعار و قطعات ادبی و حکایت های اخلاقی. گنجینه، به کوشش دکتر حسین نخعی، ص ۱۵.

۳ - حاج مولی احمد نراقی

۳ - حاج مولی احمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵ هـ - ق) از اکابر فقهای شیعی در سده سیزدهم هجری است. وی در سال ۱۱۸۵ یا ۱۱۸۶ در نراق و در خانواده ای اصیل و روحانی به دنیا آمد. پدر بزرگوارش حاج مولی مهدی نراقی از اجله علمای امامیه به شمار می رفت و در تهذیب نفس و وارستگی به مقامات شامخی نایل آمده بود.

حاج مولی احمد نراقی پس از تحصیل علوم مقدماتی در محضر پدر بزرگوار خود، به همراه وی به عراق رفت و در نجف اشرف از محضر فقهای نامداری همچون: سیدمهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء بهره ها برد، و در کربلا در جلسات درس و بحث میرزا مهدی شهرستانی و آقامحمدباقر بهبهانی شرکت کرد و به درجه شامخ اجتهاد نایل آمد و مدتی مرجعیت دینی شیعیان را برعهده داشت(۱).

وی از طبع لطیفی برخوردار بود و (صفایی) تخلص می کرد. از این بزرگوار آثار قلمی ارزشمندی بر جای مانده که برای نمونه می توان از: مفتاح الکلام، معراج السعاده، مناهج الوصول الی علم الأصول، عوائد الأیام، شرح تجرید الأصول، خزائن، دیوان شعر و مثنوی طاقدیس نام برد(۲).

این فقیه عالی قدر سرانجام در سال ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ هـ - ق در زادگاه خود نراق به خاطر ابتلای به وبا درگذشت و جنازه وی را بر حسب وصیت به نجف اشرف برده و در سمت پشت سر مبارک در صحن مطهر مرتضوی به خاک سپردند(۳).

منظومه طاقدیس، حاوی مطالب اخلاقی و عرفانی و سلوکی وافر است که قرار بوده در چهار «صُفّه» سامان یابد ولی متأسفانه اجل این فرصت را از آن فقیه بزرگوار دریغ داشت و تنها توفیق سرودن دو «صُفّه» از آن نصیب وی گردید که حدود ۱۰۵۰۰

۱- مثنوی طاقدیس، آخوند ملااحمد نراقی، به تصحیح علی افراسیابی، قم، انتشارات نهاوندی، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۷.

۲- مثنوی طاقدیس، آخوند ملااحمد نراقی، به تصحیح علی افراسیابی، قم، انتشارات نهاوندی، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۸.

۳- مثنوی طاقدیس، آخوند ملااحمد نراقی، به تصحیح علی افراسیابی، قم، انتشارات نهاوندی، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۷.

بیت دارد (۱).

این منظومه اخلاقی و عرفانی با «طوطی نامه» آغاز می شود و مرحوم نراقی سیر انسانی را در این عالم ناسوتی از آغاز تا به انجام با بهره گیری از داستان های مختلف بیان می کند و با نقل ماجرای کربلا حسن ختام این منظومه را رقم می زند و بر این باور است که ماجرای جانبازی حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و اصحاب وفادار و یاران آن حضرت، سرآمد داستان های عاشقانه است.

ازوست:

توسّل به فخر کاینات (صلی الله علیه و آله)

یا رسول الله، یا مولی الوری (۲) *** یا دواء القلب من داء الهوی (۳)

یا رسول الله، یا غوث الأمم (۴) *** یا سحاب الجود، یا بحر الکرم (۵)

یا رسول الله، یا شمس الظلم (۶) *** یا شفیع الذنب فی یوم الندم (۷)

یا رسول الله، یا حبل النجاه (۸) *** یا رجاء الخلق، یا منجی العصاه (۹)

ای ادب اندوز تعلیم الهه *** ای ادب آموز کُل ماسواه (۱۰)

عقل اول، طفل ابجد خوان تو *** روح اعظم، سایه ای از خوان تو

ای طفیلی هستی ات کون و مکان *** ای به دورت، گردش هفت آسمان

ای «لعمرك» تاج و «لولاکت» نطاق (۱۱) *** چار زن (۱۲) را گوهر پاکت، صداق (۱۳)

ای تو فرزندی که بستی عقد مام *** با پدر دادی تو او را التیام

بارگاه «لینی مع الله» (۱۴) خلوت *** پیشگاه «ادن مئی» رتبت

ای درین دریا، تو ما را ناخدای *** وی درین صحرا، تو ما را رهنمای

ای گناه عاصیان را، عذر خواه *** من به امید تو کردستم گناه

صد سفینه، پر گنه می آورم *** هم دل و هم رو، سیه می آورم

از گنه دارم، قطار اندر قطار *** بُختیان (۱۵) بارکش، در زیر بار

- ۱- مثنوی طاق‌دیس، آخوند ملااحمد نراقی، به تصحیح علی افراسیابی، قم، انتشارات نهان‌ندی، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۷.
- ۲- یعنی: ای رسول خدا و ای مولای مخلوقات عالم!
- ۳- یعنی: ای کسی که قلب مبتلا به بیماری هوی پرستی را درمانی!
- ۴- یعنی: ای رسول خدا و ای امان امت‌ها!
- ۵- یعنی: ای ابر رحمت و ای دریای کرم!
- ۶- یعنی: ای رسول خدا و ای خورشید از میان برنده تاریکی‌ها!
- ۷- یعنی: ای شفاعت‌گر (اهل) گناه در روز پشیمانی (روز قیامت)!
- ۸- یعنی: ای رسول خدا و ای دستاویز نجات و رهایی!
- ۹- یعنی: مایه امید آفریدگان و نجات بخش عاصیان!
- ۱۰- ماسواه: هر چه غیر از خدا.
- ۱۱- نطق: کمر بند.
- ۱۲- چارزن: کنایه از عناصر اربعه آب، باد، خاک و آتش.
- ۱۳- صداق: کابین.
- ۱۴- لی مع الله: اشاره دارد به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): لی مع الله وقت لا- ینیعنی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل. یعنی: در میان من و خدا حالتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبری، ظرفیت و سعه وجودی مرا در آن حالت ندارد.
- ۱۵- بُختیان: شتران قوی هیکل.

ای تو سُکَّانِ افقِ را، همزمان *** می رسم اینک تو را من میهمان

آن لب گوهر فشان را باز کن *** از (۱) شفاعت، گفتگو آغاز کن

گو گنه کار ز هر در، رانده ای *** عاجزی در (۲) کار خود در مانده ای

در پناه لطف ما بگریخته *** دست از دامان ما، آویخته

میهمان خوان احسان من ست *** گر گنه کارست، مهمان من ست

«سَوْفَ يُعْطِيكَ (۳)» تو فرمودی خطاب *** خوانده است او، این خطاب اندر کتاب (۴)

از مَنَش هم (۵)، این خبر در خاطرست: *** میهمان بنواز، اگر چه کافرست

نی تو را در وعده خُلف (۶) و، نی ندم (۷) *** نی مراهم روی مهمان از شیم

جز ببخشی این سیه رو را به من *** چاره نبود ای خدای ذوالمنن

نیک اگر کرده ست، اگر بد کرده است *** آن چه را کرده ست، با خود کرده است

این وجود سُبِّ او، نابود گیر *** یا در آتش جسم او فرسوده گیر (۸)

۱- در متن: در.

۲- در متن: از.

۳- سَوْفَ يُعْطِيكَ: فراز آغازین آیه ۶ از سوره مبارکه «ضُحی»: به زودی خداوند آن قدر به تو عطا می کند که راضی گردی.

۴- کتاب: قرآن.

۵- از مَنَش هم: او را از من هم.

۶- خُلف: خلاف وعده.

۷- ندم: پشیمانی.

۸- مثنوی طاق‌دیس، ص ۸۳ - ۸۴.

۴ - میرزا محمد (فدایی) مازندرانی

۴ - میرزا محمد (فدایی) مازندرانی (در گذشته نیمه دوم سده سیزدهم هجری) از شعرای توانا و عاشورایی سرایان درد آشنای سده سیزدهم هجری است.

آقای فریدون اکبری شلدره ای، پژوهشگر فرهیخته که بر دیوان فدایی مازندرانی مقدمه جامعی نگاشته، و این مقتل منظوم حاوی «چهار نظام» را پس از تصحیح و تعلیق به دست چاپ سپرده اند، درباره این سخنور گمنام ولی توانا می نگارند:

[... محمود فدایی در حدود سال های ۱۲۰۰ هـ - ق در روستای تلاوک از بخش دودانگه شهرستان ساری دیده به جهان گشود. تحصیلات اولیه خود را به همان شیوه سنتی - که در مکتب خانه های قدیم رایج بود - در مکتب خانه محلی زادگاه خود فرا گرفت، سپس برای آموختن علوم دینی به شهر ساری و از آنجا به قم رفت، و حتی برخی بر این باورند که به نجف اشرف و کشور هندوستان هم سفری و گذاری داشته است ... اما درباره این که چرا به (فدایی) تخلص نموده؟ به دیوانش نگاهی می افکنیم (۱)...]. فدایی، خوابی را که دیده به تصویر کشیده است. او می گوید که شبی در عالم خواب، دیدم که ظهر عاشوراست و من در کنار حبیب بن مظاهر ایستاده ام. همین که سپاه کفر به وجود نازنین حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) حملهور شدند، من و حبیب سر بر پای آن حضرت نهادیم که جان ما به فدای تو باد! در این اثنا، یکی از سپاهیان کفر سر ما دو تن را جدا کرده و بر روی سینه ما قرار داد. امام که گرم تماشای این منظره بودند به من اشاره کرده و فرمودند که: «اینم فدایی است» و هنگامی که از خواب بیدار می شود، تخلص (فدایی) را که مرحمتی امام بوده برای خود انتخاب می کند (۲).

فدایی در روزگار فتحعلی شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه می زیسته است و چون با

۱- دیوان فدایی مازندرانی (مقتل)، با تصحیح و تعلیق و مقدمه فریدون اکبری شلدره ای، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۵ - ۱۶.

۲- دیوان فدایی مازندرانی (مقتل)، با تصحیح و تعلیق و مقدمه فریدون اکبری شلدره ای، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۶ - ۱۷.

خوانین محلی سر ناسازگاری داشته و از طبقه زحمت کش رعیت و کارگر حمایت می کرده، برای خاموش کردن او، دسیسه سازی می کنند و به خادمه ای که از ستم ارباب خود به خانه فدایی پناه برده بود، تهمت ناروای دزدی می زنند و شایعه می کنند که او جواهر آلات منزل خان فریم را به سرقت برده و در اختیار فدایی قرار داده و فدایی به پاداش این خوش خدمتی وی را به همسری خود برگزیده است! در اثر شکایت خان فریم از فدایی، به دستور محمدقلی میرزا (خسروی) ملقب به ملک آرا، او را دستگیر کرده و از روستای تلاوک به ساری برده و زندانی می کنند.

فدایی که هم خود و هم آن خادمه را بیگناه می دید، طی یک قصیده ۴۵ بیتی ماجرای دشمنی خوانین محلی را با خود بازگو می کند و از او می خواهد که از وی و جاریه اش رفع ستم کند، و ملک آرا که پس از قرائت این چکامه شیوا به وجد می آید، ضمت نواختن او و دادن صله، دستور آزادی اش را صادر می کند (۱).

فدایی را باید از پیروان موفق سبک شعری محتشم کاشانی در آفرینش ترکیب بند ماندگار عاشورایی او دانست و مقتل منظوم وی گاه چنان اوج می گیرد که سر بر آسمان می ساید و آدمی را به سیر ملکوت اعلیٰ فرا می خواند.

ازوست:

ای برتر از آن چه داند ادراک *** سُبْحَانَكَ نَحْنُ «ما عرفناک» (۲)

در بحر محیط پُر تلاطم *** حاشا که رود به قعر، خاشاک

شاهی که به شأن اوست شایان *** «لولاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ»

با آن که سَبَقُ گرفته (۳) بر کُل *** گفته ست ز عجز: «ما عَبَدْنَاکَ» (۴)

ما مشت خسی ز دشت حَسِیم *** حاشاک عبادت تو (۵)، حاشاک!

حَنَظَل که ز توست به ز شکر *** زهری که دهی تو، به ز تریاک

بادا به رسول و خاندانش *** پیوسته درود ایزد پاک (۶)!

۱- دیوان فدایی مازندرانی (مقتل)، با تصحیح و تعلیق و مقدمه فریدون اکبری شلدره ای، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۷ - ۱۸. این قصیده در مقدمه دیوان، ص ۱۸ - ۲۱ آمده است.

۲- یعنی: تو بسیار منزهی، ما تو را نشناختیم.

۳- سَبَقُ گرفته: پیشی بسته.

۴- ما عَبَدْنَاکَ ...: ما حق بندگی و عبادت تو را به جای نیاورده ایم.

۵- حاشاک: عبادت تو، ما کجا و عبادت تو؟! هرگز به تو و معرفت تو نمی رسیم!

۶- دیوان فدایی مازندرانی، ص ۳.

مرثیه نبوی (صلی الله علیه وآله)

دُر در اُحد چو در دهن مصطفی شکست *** زان غم، درست قلب صف انبیا شکست

دستی گزیده باد به دندان! که از ستم *** دندان او به خنده دندان نما، شکست (۱)

زان لعل روح بخشِ جگر خون، عقیق ریخت *** زان منتظم عقود (۲)، نظام صفا شکست

تا چرخ سفله بود ز سنگین دلی به دهر *** از سنگ کین نه همچو دُری بی بها شکست

آمد ز خون، محاسن مشکین او خضاب *** زان مشک ناب، رونق مشک ختا شکست

الماسِ دُر تراش مگر بود آن حجر (۳) *** کان دُر آبدار ز راه خطا، شکست!؟

آن سنگدل، که حجت دندان شکن شنید *** دندان او چگونه ز سنگ جفا شکست؟ ...

آن نادرست عهد شکن را نگر که سخت *** از عهد سست، بیعت، «قالوا بلی» شکست

تا حشر، باد بسته به رویش در امید *** کز آن شکست، کار خود و قلب ما شکست

شد زان شکسته، بسته به دل ها در نشاط *** رونق ز دهر تا صف روز جزا شکست

۱- امتیاز تعبیر «خنده دندان نما» در رابطه با شکسته شدن دندان مبارک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از فدایی مازندرانی

است نه از شعرای معاصر ما که آن را درباره حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به کار برده اند!

۲- منتظم عقود: عقود منتظم، کنایه از دندان های مرتب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله).

۳- حجر: سنگ.

میشومه ای (۱) که او جگر حمزه را مکید *** جفتش (۲) ز کینه، دُرَج (۳) دُر مصطفی شکست

در آن دمی که عتبه و قاص نادرست *** آن دُر شاهوار محیط سخا شکست

شیطان به نعره گفت که: مقتول شد رسول *** زان نعره، بافت لشکر خیر الوری (۴) شکست

کوه اُحد چو سنگ محک زد صحابه را *** زان، دادشان زد دعوی پا در هوا شکست

یک سر گریختند ز میدان کارزار *** آنجا نماند جز علی و تیغ ذوالفقار

آمد دم رحیل (۵) چو بر فخر انبیا *** روح الامین رسید ز درگاه کبریا

گفتا پس از درود و ثنا، کای حبیب حق! *** آوردم از حبیب برای تو مژده ها

بر دهر پشت پا زن و، رو کن سوی بهشت *** کز شوقت، اهل خلد ندانند سر ز پا

اینک صبا به باغ (۶) جنان، رُفت و رو نمود *** کآن جا غبار یافت بها، مثل توتیا

حوران گره زدند سر زلف پرشکن *** تا از دل تو عقده محنت کنند وا

صف بسته شد به خلد، که تا نشکند دلت *** یک جانب از ملایکه و، یک سو ز انبیا

۱- میشومه: انسان قسّی القلب، و شقیّ و شوم.

۲- جفتش: کنایه از همسر هند جگرخواره است.

۳- دُرَج: صندوقچه جواهرات، در اینجا کنایه از دهان مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که دندان ها به منزله گوهرهای آن بودند.

۴- خیر الوری: بهترین آفریده.

۵- رحیل: رحلت، کوچ برزخی.

۶- در متن به جای «باغ» کلمه «خلد» آمده بود که حشو به نظر می رسید.

غِلْمَان (۱)، دو رویه بر سرِ یک پاستاده اند *** در چار باغ هشت در جَنَّتِ العُلَى

دلگرم باش، کاتش دوزخ فسرده شد *** وز مَقدم تو، قلب شِتا (۲) گشت چون شِتا (۳)

آن رحمتِ خدایِ جهان، گفت کای سروش *** این مژده ها خوش ست، ولی هست نارسا

گو مژده ای، که عقده گشاید مرا زدل *** وز روی لطف، عقده فکرم ز دل گشا

جبریل گفت کای به فدای تو جان من! *** برگو برای کیست تو را فکر غم فرا؟

آهی کشید آن شه و، گفتا که یا اخی (۴) *** پشتم ز بار محنت اَمّت بود دوتا

با گریه، جبریل امین گفت کای رسول *** غمگین مشو که هست خدا غافِرُ الخطا (۵)

بخشد گناه بی حدشان را، ز روی لطف *** چندان به روز حشر، که گردی ازو رضا

خوشحال گشت آن شه و، گفتا که این زمان *** تلخی زهر مرگ، گوارا شده مرا

آری به خونبهای حسیناش، به روز حشر *** ای دل، دُژم (۶) مباح که بخشند جرم ما ...

بی آبرو کسی ست که آتش به چشم نیست *** خوش آن کسی که از خبر «مَنْ بَکَى» بَکَى (۷)

۱- غِلْمَان: نگهبانان بهشت.

۲- شِتا: فصل سرما، زمستان، ناشتا.

۳- شِتا: نهار.

۴- یا اخی: برادرم!

۵- غافِرُ الخطا: آمرزنده گناهان و لغزش ها.

۶- دُژم: غمگین، آزرده خاطر.

۷- اشاره دارد به روایت معروف: مَنْ بَکَى أَوْ أَبَکَى ... یعنی هر کسی در ماتم امام حسین (علیه السلام) بگرید و یا کسی را

بگریاند، بهشت خدا بر او واجب می گردد.

باشد نمک به نصّ نبی، مهر فاطمه *** از اشک شور، حقّ نمک را ادا نما

این آب شور را چو خریدار، فاطمه‌ست *** برگرد دگر ز شورِ نُشورت (۱) چه وا همه ست (۲)؟!

* * *

۱- نُشور: روز قیامت.

۲- دیوان فدایی مازندرانی، دو بند از ترکیب بند عاشورایی وی در «نظام اول»، ص ۲۷ - ۲۹.

۵- ملاً مهر علی (فدوی) خوبی

۵- ملاً مهر علی (فدوی) خوبی (متوفای ۱۲۶۲ هـ - ق) از شعرا و فضیلاى نیمه اول سده سیزدهم هجری است.

وی در زمانه محمد شاه قاجار می زیسته و طبق نوشته میرزا حسن زُنوزی بحرالعلوم، مردی بود عالم، عارف، جامع، حکیم، کثیرالکنایه، سریع القلم و در اکثر علوم متداول زمان خبیر و آگاه بوده است (۱).

ملاً مهر علی به سه زبان عربی و ترکی و فارسی آثار سنجیده ای دارد و در شعر (فدوی) تخلص می کرده، ولی اغلب با فقر دست و پنجه نرم می کرده است (۲).

ملا مهر علی شهرت خود را مدیون این قصیده غزای عربی است که در مدیحت حضرت امیر (علیه السلام) سروده و هستند کسانی که نمی دانند این چکامه رسا از کیست؟ (۳)

ها علیٰ بشرٌ کیفَ بشرٌ *** رَبُّهُ فِيهِ تَجَلَّى وَ ظَهَرَ

طبق نگاشته مؤلف ریحانه الادب، وی سرانجام در آستانه ۸۰ سالگی و به سال ۱۲۶۲ هـ - ق بدرود حیات گفته است (۴).

در نعت نبوی (صلی الله علیه وآله)

لا، استعاره ای (۵) ز جلال محمدست *** الّا، کنایه ای ز جمال محمدست

این عین و شین و قاف که عشق ست نام آن *** محصول میم و حاصل دال محمدست

۱- در محفل روحانیان، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۶۶.

۲- در محفل روحانیان، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۶۶.

۳- در محفل روحانیان، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۶۶.

۴- در محفل روحانیان، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۶۶.

۵- استعاره: کنایه.

از عقل و روح و لوح و قلم، مدّعا(۱)ی دوست *** تحریر فضل و شرح کمال محمدست

عمری که اوست باعث ایجاد ماه و سال *** ایام عمر شصت و سه سال محمدست

اندر مقطّعات سُورِ گر معطلی *** تفسیر آن: محمد و آل محمدست

نزد مفسّری که بود ز اهل ذوق و حال *** قرآن همه، حکایت حال محمدست

تاری که طور داشت، شعاع رخ علیست *** آبی که خضر خورد، زلال محمدست

تسبیح سنگ ریزه و معراج شوق ماه *** از صد، یکی ز سحر حلال محمدست

از بهر واجب آن که مُحال ست مثل او *** خواهی اگر مثال، مثال محمدست

گر نغمه ای به گوش خدا آشناستی *** آوازه اذانِ بلال محمدست

خوانم چگونه طوطی باغ فصاحتش؟ *** طوطی کجا به حُسن مقال محمدست؟

حسنی که داشت یوسف مصری، نمونه ای *** از حسن بی حدِ خط و خال محمدست

بوی عبیر و نکهت مشک و شمیم گل *** از اعتدال و خُلق و خصال محمدست

رفتار آهو و روش کبک خوش خرام *** پامال قد تازه نهال محمدست

هر کس مراد او ز خدا جنت ست و حور *** الا مراد من، که وصال محمدست

مستی من خمار ندارد، که سُکر (۱) من *** ز آب حیات غنچ و دلن (۲) محمدست

آسایشی مرا (فدوی) نیست در جهان *** و هست منحصر به خیال محمدست (۳)

۱- سُکر: مستی.

۲- غنچ و دل: کرشمه و دلبری.

۳- در محفل روحانیان، ص ۴۷ - ۴۸.

۶- حکیم میرزا حبیب الله (قآنی) شیرازی

۶- حکیم میرزا حبیب الله (قآنی) شیرازی (متوفای ۱۲۷۰ هـ - ق) از چکامه سرایان بلند آوازه عصر قاجاریه است.

وی فرزند میرزا محمدعلی (گلشن) شیرازی (متوفای ۱۲۳۴ هـ - ق) است هنگامی که در سن یازده سالگی، پدر را از دست داد و ضمن آن که با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم می کرد، به تحصیل علوم متداول زمانه خود پرداخت و زمانی که شاه زاده حسنعلی میرزا (شجاع السلطنه) پسر فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هـ - ق) به حکومت شیراز رسید، به تربیت قآنی پرداخت و این شاعر توانا و ادیب چیره دست سال ها در شیراز و خراسان با شجاع السلطنه همراه بود و از حمایت های مادی و معنوی او برخوردار می شد (۱).

وقتی که محمد شاه در سال ۱۲۵۰ هـ - ق به سلطنت رسید، قآنی به شعرای دربار او پیوست و به خاطر شایستگی هایی که از خود نشان داد به حسان العجم ملقب گردید، همان لقبی که قرن ها پیش از او به حکیم خاقانی شروانی اعطا شده بود (۲).

وی پس از مرگ محمد شاه در جرگه شاعران دربار ناصرالدین شاه (۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ هـ - ق) درآمد و به عنوان شاعر رسمی دربار ناصری در مراسم خاص و رسمی شرکت می کرد.

قآنی در سرودن قصیده و به کار گرفتن واژه ها و ترکیبات اشراف کامل داشت و اگر چه جنبه ساختار لفظی شعر او بر جنبه محتوایی آن غلبه داشت ولی در آرایه دادن به شعر از قدرت و مهارتی ستودنی برخوردار بود.

وی اشعاری به زبان آذری و عربی نیز دارد و گویا نخستین شاعر عهد ناصری

۱- دویت سخنور، نظمی تبریزی، ص ۳۱۷ - ۳۱۸.

۲- همان.

است که به آموختن زبان فرانسه پرداخته است (۱). وی در آغاز کار شاعری «حیب» تخلص می کرد ولی بعدها آن را به «قآنی» تغییر داد.

دیوان قآنی قریب به ۲۲۰۰۰ بیت دارد و اگر چه او بیش از ۴۷ سال عمر نکرد، ولی در همین مدت نسبتاً کم، میزان سروده های او از اغلب همگنان وی بیشتر است. وی گذشته از قدرتی که در آفرینش آثار منظوم داشت، از قلمی سخته و پخته نیز در نثر برخوردار بود، و پریشان او که به سبک و سیاق گلستان سعدی و با شیوه «سهل و مُمتنع» نگارش یافته (۲) گواه صادقی بر اثبات این مدعاست، هر چند که این اثر منثور او همانند سایر آثار مشابه نتوانست در برابر قلم سحر و جادو کار شیخ اجل سعدی، عرض اندام کند و برای او شهرتی افزون از آن چه داشت، به همراه داشته باشد.

وی در اواخر عمر به اختلال حواس دچار شد و سرانجام در سال ۱۲۷۰ هـ. ق بدرود حیات گفت و در شهر ری و در جوار شاه عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) آرام گرفت (۳).

از قآنی پسری بر جای ماند به نام سامان که او همانند پدر شاعر پیشه بود ولی نگارنده به نمونه ای از آثار منظوم او دست نیافتم.

در ستایش خاتم الأنبیا (صلی الله علیه و آله)

از سروش وحدتم بر گوش هوش آمد خطاب: *** یا فتی! لا تبطل الأوقات فی عهد الشباب (۴)

بعد ازین در کنج عزلت پای در دامن کشم *** من کجا و مستی و میخانه و جام شراب؟!

تا توانم نغمه های نای وحدت را شنید *** گوش بگمارم چرا بر ناله چنگ و رباب؟

أُنقلونی یا قضاة الحقِّ من ارض الخطا (۵) *** دَللونی یا هُداة الدِّین الی دار الصَّواب (۶) ...

۱- همان، ص ۳۱۸.

۲- همان.

۳- دیوان حکیم قآنی شیرازی، به تصحیح ناصر هیری، تهران، انتشارات گلشایی و ارسطو، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۶.

۴- یعنی: ای جوان! اوقات خود را در جوانی به باطل صرف مکن.

۵- یعنی: ای داوران حق! مرا از سرزمین خطا و لغزش منتقل کنید.

۶- یعنی: ای هادیان دین خدا! مرا به خانه صواب و سرای درستی راهنمایی کنید.

از نکونامی مرا بر سر چه آمد، کاین زمان *** سر به بدنای برآرم در میان شیخ و شاب (۱)؟

از خدا، وز خویش شرمم باد آخر تا به کی *** روح را ز اطوار ناشایسته دارم در عذاب؟ ...

من که بر گردون زخم خرگاه دانش، از چه رو *** در گلوی جان چو میخ خرگهم باشد طناب؟

اهرم خونم بریزد، سوی آن پویم شگفت! *** غافلیم از پرسش میعاد و، از روز حساب

مرغ جان را تا به کی محبوس دارم در قفس؟ *** چهره توفیق را تا چند پوشم در نقاب؟

چند در تعمیر دنیا کوشم و تخریب (۲) دین؟ *** تا به کی دارم روان خویش را در اضطراب؟ ...

در نمانم زین سپس در کار و بار خویشتن *** عرضه دارم حال خود را بر جناب مستطاب

نقطه پرگار هستی، خط دیوان وجود *** قطب گردون کرم، توفیق (۳) طغرای ثواب

سرور عالم، ابوالقاسم محمد، آن که چرخ *** با وجود او بود چون ذره پیش آفتاب

الَّذِي رُذِّتَ إِلَيْهِ الشَّمْسُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۴) *** كَانْ أُمِّيًّا، وَ لَكِنْ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۵)

وَالَّذِي فِي كَفِّهِ الْكُفَّارُ لَمَّا ابْصَرُوا *** كَلَّمَ الْحَصْبَاءَ قَالُوا: إِنَّهُ شَيْءٌ عَجَاب! (۶)

- ۱- شیخ و شاب: پیر و جوان.
- ۲- تخریب: ویران کردن، خراب ساختن.
- ۳- توفیق: توشیح، امضاء.
- ۴- یعنی: کسی که به فرمان او، آفتاب از مسیر خود بازگشت و ماه شکافته شد.
- ۵- یعنی: (با آن که پیغمبر ما) اُمی و درس ناخوانده بود، اما علوم قرآن با او بود.
- ۶- یعنی: وقتی که کافران دیدند که سنگ ریزه در دستان مبارک آن حضرت به سخن در آمدند، گفتند: بی تردید که کاری شگفت است.

رهنمای هر دو عالم، آن که در یک چشم زد(۱)*** بر گذشت از چار حدّ و هفت خطّ و شش حباب ...

از ضمیر انور و، از جود ابر دست اوست *** نور جرم آفتاب و، مایه دست سحاب(۲)

با شرار قهر او، هر هفت دوزخ یک شررا! *** با سحاب دست او، هر هفت دریا یک حباب ...

تالی هستی او هست، آن چه هست از ممکنات *** غیر ذات حق، کزو هستی وی شد بهره یاب

نه سپهر و شش جهات و هفت دوزخ، هشت خلد *** با سه مولود و دو عالم، چار امام و هفت باب

در همه عمر، از وجود او خطایی سر نزد *** زان که بود افعال نیکویش سراسر وحی ناب

با وجود آن که صادر شد خطا از بوالبشر *** گر همی باور نداری، از نبی(۳) برخوان: «فتاب»(۴)

وز سلیمان، حشمت الله گر خطایی نامدی *** چیست «الْقینا علی کرسیه ثم اناب»؟(۵) ...

توبه آدم نیفتادی قبول کرد گار *** تا به فیض خدمتش صد ره نگشتی فیض یاب

آتش نمرود کی گشتی گلستان بر خلیل؟ *** گر به انساب(۶) جلیل او نجستی انتساب(۷)

موسی از تیه(۸) ضلالت(۹) نامدی هر گز برون *** تاز طور رافتش لئیک نشیدی جواب

۱- یک چشم زد: یک پلک به هم زدن، به اندازه یک چشم زدن.

۲- سحاب: ابر.

۳- نبی: قرآن کریم.

۴- فتاب: پس توبه کرد. اشاره دارد به توبه حضرت آدم(علیه السلام).

۵- یعنی: ما به سلیمان نبی(علیه السلام) تلقین کردیم که از کرده خود باز گردد و به درگاه ما انا به و زاری نماید.

۶- انساب: نسب ها.

۷- انتساب: خود را به کسی یا چیزی نسبت دادن.

۸- تیه: بیابان خشک، بیابانی که همراهان حضرت موسی(علیه السلام) در آن سرگردان شدند.

۹- ضلالت: گمراهی.

نوح اگر بر جودی (۱) جودش نجستی التجا *** همچو کنعان نامدی هرگز برون از بحر آب تا نشست ایوب از سرچشمه لطفش بدن *** کی به اوّل حال کردی زان چنان حالت ایاب؟ تا مسیح از خاک راهش مسح پیشانی نکرد *** کی شدی بر آسمان همچون دعای مستجاب؟ یوسف ار بر رشته مهرش نکردی اعتصام (۲) *** یونس ار بر درگه قربش نجستی اقتراب (۳): تا ابد آن یک نمی آمد برون از بطن حوت (۴) *** تا قیامت آن یکی بودی به زندان عذاب آسمان، هر جا که درمآند بدو جوید پناه *** آری آری، آستان او بود حُسْنُ الْمآب (۵) عقل پیش قایل ذاتش بود تسلیم محض *** پشه کی لاف توانایی زند پیش عقاب؟ ای شهنشاهی که پیش ابر دست همت *** عرصه دریای پهناور نماید (۶) چون سراب تا نه بر مسمار (۷) ذات محکم الأطناب (۸) شد *** کی شدی افراشته، این خرگه زرین قباب ... نی تو را ممکن توان گفتن نه واجب، لیک حق *** بعد ذات خویشان ذات تو را کرد انتخاب چون بر آیی بر بُراق برق پیمان، جبریل *** گیرد از دستی عنان و، از دگر دستی رکاب

- ۱- جودی: نام کوهی که کشتی حضرت نوح (علیه السلام) به فرمان حق بر روی آن قرار گرفت.
- ۲- اعتصام: چنگ زدن.
- ۳- اقتراب: طلب قرب و نزدیکی کردن.
- ۴- حوت: ماهی، نهنگ.
- ۵- حُسْنُ الْمآب: عاقبت به خیری.
- ۶- نماید: به چشم آید، در نظر آید.
- ۷- مسمار: میخ.
- ۸- محکم الأطناب: طناب های محکم.

خسرو! تا دُرُفشان گردیده در مدحت (حبیب) *** گشته خورشید از فروغ فکرتش در احتجاب (۱)

و آن که از دیباچه نعت کند با بی رقم *** در قیامت بر رخس یزدان گشاید هشت باب

بر دعای دوستدارانت کنم ختم سخن *** زن که باشد حدّ اوصاف تو، بیرون از حساب

تا ز تابان مشعل خورشیدِ انور، بزم روز *** هر سحر روشن شود چونان که شب از ماهتاب

تا قیامت، کوکب بخت هوا خواهان تو *** باد روشن تر ز نور تیرو، جرم شهاب (۲)

* * *

۱- احتجاب: در حجاب ماندن، ناپدید شدن.

۲- دیوان حکیم قآنی شیرازی، ص ۸۶ - ۸۸.

۷- میرزا ابوالحسن (یغما) جندقی

۷- میرزا ابوالحسن (یغما) جندقی (متوفای ۱۲۷۶ هـ. ق) از بزرگ ترین شاعران دوره قاجاریه در سده سیزدهم هجری است.

وی به سال ۱۱۹۶ هـ. ق در روستای خور از توابع بیابانک جندق به دنیا آمد. پدرش حاجی ابراهیم خان از معتبرین آن سامان به شمار می رفت و یغما در آغاز جوانی او را از دست داد و ناگزیر شد برای امرار معاش به منشی گری اسماعیل خان (حاکم جندق) و دبیری سردار ذوالفقارخان (حاکم سمنان و دامغان) تن در دهد ولی در اثر درشت خویی سردار، عطای او را به لقای او بخشید و به گشت و گذار پرداخت و در تهران با عنایت و حمایت حاجی میرزا آقاسی، وزیر تام الاختیار محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ هـ. ق) به دربار راه یافت و مقام و منزلت در خوری پیدا کرد.^(۱)

یغما هم در نظم و هم در نثرید طولایی داشت و در شکسته نویسی و نگارش منشآت استادی توانا و چیره دست بود. از وی غزلیات دلنشینی به یادگار مانده که در شمار بهترین غزلیات عصر قاجار به شمار می رود، و در زمینه مرثی عاشرایی خصوصاً نوحه های عاشرایی آثار ماندگاری دارد.

این سخنور توانا که طبعی آزاده داشت و نمی توانست روش حکومتی دولتمردان را برتابد، به بهانه های مختلف به هجو آنان پرداخت، و در منظومه هجوآمیز سرداریه او می توان قدرت سخنوری وی و احاطه ای که در ادب فارسی دارد^(۲)، ملاحظه کرد، اگر چه به مقتضای مقام، عفت کلام را رعایت نکرده و مخاطبان شعر خود را سزاوار آن دشنام های ادبی و غیرادبی! می دانسته است.

وی سرانجام در سن ۸۰ سالگی و به سال ۱۲۷۶ هـ. ق در زادگاه خود جان سپرد و

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۹۱ - ۴۹۲.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۹۲.

در دل خاک آرمید(۱). این غزل دلنشین او هنوز خاطر ارباب ذوق حال را می نوازد:

نگاه کن که نریزد دهی چو باده به دستم *** فدای چشم تو ساقی! به هوش باش که مستم!
 کنم مصالحه یک سر به صالحان، می کوثر *** به شرط آن که نگیرند این پیاله ز دستم ...
 نه شیخ می دهدم توبه و، نه پیر مغان می *** ز بس که توبه نمودم، ز بس که توبه شکستم ...
 ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت *** نشست و گفت: قیامت به قامتی است که هستم! ...
 نداشت خاطر اندیشه ای ز روز قیامت *** زمانه داد به دست شب فراق تو، دستم ...
 حرام گشت به (یغما) بهشت روی تو، روزی *** که دل به گندم آدم فریب خال تو بستم(۲)
 ازوست:

مثنوی نبوی(صلی الله علیه وآله)

سرآغاز هر نامه، نام خداست *** که بی نام او، نامه یک سر خطاست
 دبیری که بی دست و لوح و قلم *** بسی مختلف نقش ها زد، رقم
 یکی را برازنده تاج کرد *** یکی را به دریوزه(۳)، محتاج کرد
 یکی را همه عیش در گل سرشت *** یکی را، همه رنج بر سر، نوشت
 یکی را به بر، خلعت عَزَّ(۴) و ناز *** یکی را به گردن، پلاس نیاز
 ز جامش، یکی باده صاف خورد *** یکی، نیم خوردی ولی صاف دُرد
 یکی را، خداوندی(۵) و تاج داد *** یکی را، چو (یغما) به تاراج داد

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۹۲.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۹۲ - ۴۹۳.

۳- دریوزه: گدایی.

۴- عَزَّ: عزت، ارجمندی.

یکی را، براندازنده صدر(۱) کرد *** یکی را، چو ما خوار و بی قدر کرد

به هر نقش کز کلکِ دلجو نهاد *** چو (یغما) نکو بین، که نیکو نهاد

بسی هوشمندان، خرد پیشه ها *** درین نکته کردند اندیشه ها

به هر عرصه، رخس طلب تاختند *** به هر تخته، نرد خرد باختند

سرانجام، زین عقده پیچ پیچ *** به جز عجز و نقصان، ندیدند هیچ

درین پرده، اندیشه را راه نیست *** وزین ماجرا، عقل آگاه نیست

ادب آن که ما نیز دم در کشیم *** به نعت پیمبر قلم در کشیم

درودی معطر، چو زلفین یار *** سلامی مفرح(۲)، چو باد بهار

ز صبح ازل تا به عصر شمار(۳) *** ز ما باد بر خاک احمد نثار

ز بحر شرف، گوهر پاک او *** مطاف(۴) فلک، توده خاک او

بدو، نازش آفرینش مدام *** بدو، دفتر آفرینش تمام

دویم چهره جلوه گاه وجود *** خوش آینده، تمثال لوح شهود

امینی که گنجور کت(۵) قدم *** همه نقد اسرار، از بیش و کم

به گنجینه دار ضمیرش سپرد *** و کیل مهمات خویشش شمرد

تعالی الله! این شوکت و پایه چیست؟ *** جز آن ذات والا بدین مایه(۶)، کیست(۷)؟

۱- صدر: در اینجا به معنای وزارت.

۲- مفرح: فرح بخش، شادی آفرین.

۳- عصر شمار: زمان قیامت.

۴- مطاف: محل طواف.

۵- کَنْزُ: گنج، گنجینه.

۶- مایه: قدر و منزلت، بزرگی.

۷- مجموعه آثار یغمای جندقی، به کوشش سیدعلی آل داود، تهران، انتشارات توس، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۵۷، ص ۲۳۳ -

۲۳۴.

۸ - محمد داوری شیرازی

۸ - محمد داوری شیرازی (متوفای ۱۲۸۳ هـ - ق) سومین فرزند سخنور توانا وصال شیرازی (متولد ۱۱۹۷ هـ - ق) است که به انواع هنر آراسته بوده و از خوشنویسی و نقاشی نیز بهره وافر داشته است.

داوری برادرانی ادیب و هنرمندی داشته به نام های: وقار (احمد)، حکیم (محمود)، فرهنگ (ابوالقاسم)، توحید (اسماعیل) که در نهایت صمیمیت و یگانگی در کنار هم زندگی می کردند و در واقع جمع المال بودند(۱).

داوری با زبان عربی و ترکی نیز آشنا بوده و آثاری به این دو زبان دارد. وی هنر خطاطی را از محضر پدر بزرگوارش آموخت و در خط شکسته و نستعلیق از اساتید زمان خود به شمار می رفت(۲). او که شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ و خاقانی را با دو نوع خط شکسته و نستعلیق نگاشته بود، در زمان خود ارزش بسیاری پیدا کرد به طوری که شاهنامه او را محمد دقلی خان قشقای در ازای هفتصد تومان و دو طاقه شال کشمیری ممتاز و دو اسب رهوار خرید(۳). داوری به مدت پنج سال در تحریر و نقاشی و تذهیب این نسخه از شاهنامه زحمت کشیده بود و از شاهکارهای هنر خوشنویسی و تذهیب به شمار می رفت. از این اثر گرانبهای هنری اینک در موزه رضا عباسی نگاهداری می شود(۴).

آثاری که از داوری بر جای مانده عبارتند از:

۱. رساله در معانی و بیان و بدیع به زبان آذری.

۲. رساله در علم عروض و آیین سخنوری.

۳. فرهنگ بزرگ ترکی به فارسی.

۱- دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، بی جا، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۹.

۲- دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، بی جا، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۵.

۳- دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، بی جا، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۴ - ۱۹.

۴- دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، بی جا، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۷.

۴. رساله های دیگری که داوری مجال نیافته تا آن ها را به پایان برساند (۱).

داوری در آستانه میان سالی و در سن ۴۴ سالگی در سال ۱۲۸۳ هـ. ق بدرود حیات می گوید و در جوار پدر بزرگوارش وصال در حرم شاه چراغ (احمد بن موسی (علیه السلام)) به خاک سپرده می شود (۲).

داوری آثار دلنشینی در مقوله های مرتبط با شعر آیینی دارد، و او را باید در زمره شعرای چیره دست آیینی در سده سیزدهم هجری به شمار آورد.

ازوست:

سه بند از یک ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله)

احمد که وجود او، سرمایه اشیا شد *** از پرتو ذات او، گیتی همه پیدا شد

آن را که به دل کینش، در قعر جهنم رفت *** آن را که به جان مهرش، در جنت اعلی شد

عیسی به ولای او از دار یهودان رست *** موسی به ندای او، در سینه سینا شد

از مکرمتش چو بی بی نامیه (۳) خرما داد *** از معجزه اش سنگی بی ناطقه گویا شد

منشور (۴) عطای او، انشا ز عطارد یافت *** میدان بُراق او، برتر ز ثریا شد

این نقش وجود اول از بخشش او یابد *** در کارگه هستی هر نقش که پیدا شد

نورش به نثار آرد گردون، گهر انجم *** پاداش شبی کز خاک بر چرخ مُعلی شد

۱- دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، بی جا، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۲۹.

۲- دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، بی جا، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۳۰.

۳- بی نامیه: بدون داشتن روح نباتی و قدرت رویش.

۴- منشور: فرمان.

در راه خدا جویی، از خلق جهان طاق ست *** فرمانبر یزدان ست، فرمانده آفاق ست
 ای احمد بطحایی، ای رحمت یزدانی *** ای مهبط (۱) روح القدس (۲)، ای عالم ربّانی
 ای در بر حکمت کوه، مشهور به کم سنگی (۳) *** ای در بر علمت عقل معروف به نادانی
 در خرگه تو برجیس (۴)، دایم به ثنا گویی *** بر درگه تو کیوان (۵)، هر شب به نگهبانی
 محکوم به حکم توست، چه ثابت و چه سیار *** مأمور به امر توست، چه انسی و چه جانی (۶)
 از رای تو روشن گشت، خورشید جهان آرا *** از نام تو خاتم یافت انگشت سلیمانی
 ای مظهر نور حق، ای مقصد کون خلق (۷) *** سرّی بگشا بر من از عالم روحانی
 فردا که شفاعت را جز سوی تو راهی نیست *** بر ما نظری، کان روز غیر از تو پناهی نیست
 ای گوهر ارزنده گیتی به بهای تو *** ای جان ز جان بهتر! جان ها به فدای تو!
 دوزخ، مُتَحَقِّق (۸) نیست، الاّ به عتاب تو *** رضوان، متعین (۹) نیست الاّ به رضای تو
 از حادثه گیتی، دایم به امان باشد *** هر کس که نماید جای در زیر لوای تو

- ۱- مهبط: محل نزول، جای فرود.
- ۲- روح القدس: یکی از نام های جبرئیل.
- ۳- کم سنگی: بی ارزشی، سبکی، کم وزنی.
- ۴- برجیس: نام ستاره ای است.
- ۵- کیوان: همان.
- ۶- چه انسی و چه جانی: چه آدمی زاده و چه طایفه جنّ.
- ۷- کون خلق: ایجاد و آفرینش انسان.
- ۸- مُتَحَقِّق نیست: به حقیقت نمی پیوندد، صورت نمی پذیرد.
- ۹- مُتَعَيِّن نیست: استقرار نمی یابد، پیدا نمی شود.

آن راه که بنمودی پاکان خدا جو را *** من نیز طمع دارم از لطف و عطای تو
جان ها همه روشن گشت از نور جمال تو *** گیتی همه زینت یافت از ذیل ردای تو
از این شعرا، شاهها! داد دل من بستان *** کِم (۱) زار و نوان (۲) کردند در مدح و ثنای تو!
بس رتبه هر کس را در شعر بیفزودند *** نگذاشته اند این قوم چیزی ز برای تو!
تا بهر فساد و کون، گیتی شده بنیادش *** پیوسته درود حق بر احمد و اولادش (۳)!

* * *

-
- ۱- کِم: که مرا.
 - ۲- زار و نوان: زار و خسته، در متن به جای این دو کلمه، ترکیب «سرگردان» آمده است.
 - ۳- دیوان داوری شیرازی، ص ۷۰۶ - ۷۰۸.

۹- میرزا محمدعلی (سروش) اصفهانی

۹- میرزا محمدعلی (سروش) اصفهانی (متوفای ۱۲۲۸ هـ. ق) ملقب به شمس الشعرا، در شمار بزرگ ترین چکامه سرایان سده سیزدهم هجری است.

وی به سال ۱۲۲۸ هـ. ق در سده از توابع اصفهان به دنیا آمد. وی پس از مرگ پدر بانامهربانی برادران خود روبه رو شد و به ناگزیر زادگاه خود را به مقصد اصفهان ترک گفت، و در آنجا به فرا گرفتن ادبیات فارسی و عربی و سایر علوم پرداخت و مورد عنایت حاج سیدمحمدباقر بیدآبادی قرار گرفت که از علمای بزرگ اصفهان به شمار می رفت و همو موجبات شهرت او را فراهم ساخت (۱).

شیوه شعری سروش پیروی از سبک متقدمین خصوصاً فرخی و امیر معزی بود و چکامه های رسا و شیوای او در این سبک شعری، از نمونه های برگزیده این قالب شعری در عهد قاجاریه است (۲).

سروش قریب به ۱۵ سال از عمر خود را در تبریز به سر برد و در نزد ناصرالدین میرزای ولیعهد قرب و منزلتی داشت و پس از به سلطنت رسیدن او (سال ۱۲۶۴ هـ. ق) از تبریز به جانب تهران رهسپار شد و به دربار ناصری راه یافت و به لقب ملک الشعرا بی نایل آمد (۳).

سروش سرانجام در سن ۵۷ سالگی و به سال ۱۲۸۵ هـ. ق در تهران بدرود حیات گفت، و جنازه وی را به قم برده و در آن دیار مقدس به خاک سپردند (۴).

ازوست:

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۱۴۱.

۳- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۱۴۱.

۴- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۱۴۲.

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله)

شنیده ام که: زره بود معجز داود *** زبهر رهبری خلق، سوی ربّ و دود

چرا مرا زره زلف تو ببرد از راه؟! *** گر از زره به ره آورد خلق را داود

زره ز آهن، داود کرد و نیست شگفت *** شگفت باشد کردن زره ز عنبر و عود!

لبان تو به چه ماند؟! به لاله سیراب *** میان لاله سیراب، لؤلؤ منضود (۱)

همی زنی ره مردم، همی بری دل خلق *** آیا بتی که بتان حاسدند و، تو محسود (۲)

و لیک بُرد نیاری دل مرا از راه *** که حرز (۳) دارم: نعت خلاصه موجود

بر آورنده (۴) افلاک، خواجه «لولاک» *** به فرق: تاج «العمرک»، محمّد محمود

مقدم رسل و بدر کَلّ و صدر سبَل *** مُغیث (۵) شیث (۶) و دلیل خلیل و هادی هود (۷)

حکایتی ست ز حُبّش، بقای عیسی و خضر *** کنایتی ست ز بُغضش: بلای عاد و ثمود

یکی درخت بود پر شکوفه رحمت *** که سایه اش ز ازل تا ابد بود ممدود (۸)

۱- لؤلؤ منضود: مرواریدهای مرتّب و منظم، کنایه از دندان های سپیدنگار.

۲- محسود: کسی که مورد حسد دیگران است.

۳- حرز: بازوبند، دعای مخصوصی که برای در امان ماندن از بلا، بر بازو بندند.

۴- بر آورنده: بالا برنده.

۵- مُغیث: ملجأ و پناه.

۶- شیث: نام یکی از پیامبران الهی.

۷- هود: نام یکی از انبیای الهی.

۸- ممدود: ادامه دار، دنباله دار، کشیده، دراز دامان.

غرض چه بود ز بودش خدای را؟! گهرش *** که باغبان را میوه ست از شجر، مقصود

سرایر(۱) همه عالم به پیش او مکشوف(۲) *** ضمائر(۳) همه عالم به پیش او مشهود

طریق معرفت ذات و دانش صفتش *** بود هر آینه بر روی انبیا مسدود

شده ست علمش آگاه از درون حجاب *** زده ست ذاتش خرگاه از برون حدود

بدو سپرد و بدو داد، اختیار همه *** خدای عرش هر آن چش(۴) خزاین(۵) ست و جنود(۶)

ز قول اوست کجا عقل را رسوم و سنن؟ *** به حول اوست کجا خلق را قیام و قعود؟

سُعود(۷) گردون کردند از و سعادت، وام *** چو کرد در شب معراج سوی عرش صعود

نشد فراشته(۸) جز با معونتش(۹) افلاک *** چنان که خیمه نشاید فرشت جز به عمود

پیمبری را مبعوث گشت با شمشیر *** جهان بشست ز خُبث(۱۰) و ز رجس و لوث(۱۱) یهود

به جت اند همه دوستان او، مخصوص *** به دوزخ اند همه دشمنان او، موعود(۱۲)

آثاری که از این شاعر بلند پایه بر جای مانده عبارت اند از:

۱. دیوان اشعار سرورش.

۲. منظومه روضه الأسرار.

۱- مکشوف: آشکار، عریان، پیدا.

۲- ضمائر: اسرار درونی، جمع ضمیر.

۳- مسدود: بسته شده.

۴- هر آن چش: هر آن چه او را.

۵- خزاین: گنجینه ها، خزینه ها.

۶- جنود: سپاهیان، جمع جند.

۷- سُعود: سعادت‌مندی، نیکبختی.

۸- فراشته، برافراشته، در اهتزاز آمده.

۹- معونت: یاری، کمک.

- ۱۰- حُبْث: خبائث، ناپاکی.
- ۱۱- لَوْث: آلودگی، نجاست.
- ۱۲- مَوْعُود: وعده داده شده.

۳. منظومه اردیبهشت نامه حاوی ۹۲۰۰ بیت در توصیف جنگ های امیرمؤمنان علی (علیه السلام).

۴. منظومه شمس المناقب در ۲۰۰۰ بیت.

شرح احوال و آثار وی را می توان در این منابع یافت (۱):

تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۱۹۷؛ ریحانه الادب، ج ۲، ص ۱۸۹؛ مجمع الفصحاح، ج ۴، ص ۴۰۶؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۷۲؛ دویست سخنور، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

* * *

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

۱۰ - میرزا اسدالله خان غالب دهلوی

۱۰ - میرزا اسدالله خان غالب دهلوی (متوفای ۱۲۸۵ هـ - ق) در سال ۱۲۱۲ هـ - ق در شهر آگره کشور هند به دنیا آمد. پدر وی عبدالله بیگ خان و مادرش عزت النساء بیگم به خانواده های مشهور آگره تعلق داشتند. غالب دهلوی، خود را ترک نژاد می دانسته و نسب خویش را به افراسیاب و پشنگ می رسانیده، و نیاکان خود را با سلاجقه ربط می داده است (۱).

غالب دهلوی در کتابی که در نقد برهان قاطع نگاشته (به نام قاطع برهان) درباره تعلیم و تربیت خویش می نویسد: [پارسی نژاد فرزانه ای بود که از تخمه ساسانیان پس از گردآوردن دانش، کیش اسلام گزیده و خود را عبدالصمد نامیده، در سال ۱۲۲۶ هجری به طریق سیاحت به هند آمده و به اکبرآباد ... دو سال به کلبه احزان من آسوده است و من آیین معنی آفرینی و کیش یگانه بینی از وی فرا گرفته ام (۲)].

غالب از ده سالگی به سرودن شعر پرداخته و به زبان فارسی و اردو شعر می گفت و از همان کودکی اعتقاد قلبی او به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در سروده هایش شکل می گرفت. وی در نامه ای که به نواب علاءالدین احمدخان نوشته، بر این نکته تأکید کرده است که:

[نبوت بر محمد (صلی الله علیه و آله) ختم گشت. او خاتم پیامبران و رحمت عالمیان است. مقطع نبوت، مطلع امامت است، و امامت اجماعی نیست بلکه الهی است. امام از جانب خدا علی (علیه السلام) است، سپس حسن (علیه السلام) و آن گاه حسین (علیه السلام) و بر این طریق تا مهدی موعود (علیه السلام) (۳)].

- ۱- دیوان غالب دهلوی، به تصحیح دکتر محمدحسین حائری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۷.
- ۲- دیوان غالب دهلوی، به تصحیح دکتر محمدحسین حائری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۸.
- ۳- دیوان غالب دهلوی، به تصحیح دکتر محمدحسین حائری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۰.

غالب دهلوی در انواع قالب های شعری خصوصاً غزل تجربه های موفق‌تری دارد و به جز دیوان اشعار، دیگر آثار منظوم و منثور وی عبارتند از:

کلیات نظم فارسی (میخانه آرزو)، سبد چین، سبد باغ، دو در، دعاء الصبّاح و رساله فنّ بانگ به شعر، و کلیات نثر فارسی (شامل: پنج آهنک، مهر نیمروز و دستنبو)، قاطع برهان درفش کاویانی، مآثر غالب و متفرقات غالب. ضمناً او آثاری نیز به زبان اردو دارد: مجموعه های شعری: دیوان اردو، قادرنامه، بیاض غالب، و آثار منثور اردوی او به عود هندی، اردوی معلّی، نادران غالب، مکاتیب غالب، نکات و رُقعات غالب و نادر خطوط غالب موسوم اند (۱).

غالب دهلوی تا سال ۱۲۸۵ هـ. ق در قید حیات بود و سرانجام در سن ۷۳ سالگی در دهلی بدرود حیات گفت و در آرامگاه خواجه نظام الدین اولیا به خاک سپرده شد (۲). ازوست:

غزل محمّدی (صلی الله علیه و آله)

حق جلوه گر ز طرز بیان محمّدت *** آری کلام حق به زبان محمّدت

آینه دار پرتو مهرست، آفتاب *** شأن حق، آشکار زشان محمّدت

تیر قضا، هر آینه در ترکش (۳) حق ست *** اما گشاد آن ز کمان محمّدت

دانی اگر به معنی «لولاک» واری *** خود هر چه از حق ست از آن محمّدت

هر کس قسم بدان چه عزیزست می خورد *** سوگند کرد گار به جان محمّدت

واعظ! حدیث سایه طوبی فرو گذار *** کاین جا سخن ز سرور روان محمّدت

بنگر دو نیمه گشتن ماه تمام را *** کان نیمه جنبشی ز بنان (۴) محمّدت

ور خود ز نقش مُهر نبوت سخن رود *** آن نیز نامور ز نشان محمّدت

(غالب!) ثنای خواجه (۵) به یزدان گذاشتم *** کان ذات پاک، مرتبه دان محمّدت (۶)

۱- دیوان غالب دهلوی، به تصحیح دکتر محمدحسین حائری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۲.

۲- دیوان غالب دهلوی، به تصحیح دکتر محمدحسین حائری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۲.

۳- ترکش: تیران.

۴- بنان: قلم.

۵- خواجه: کنایه از وجود نازنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).

۶- دیوان غالب دهلوی، ص ۱۲۹.

غالب دهلوی قصیده رسایی نیز در نعت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) در ۱۱۰ بیت دارد که در کلیات غالب، چاپ و نولکشو، ص ۶۶ آمده، ولی متأسفانه نتوانستیم نسخه ای از آن را جهت استخراج این چکامه نبوی (صلی الله علیه وآله) پیدا کنیم، مطلع آن قصیده چنین است:

آن بلبلم که در چمنستان به شاخ سار *** بود آشیان من، شکن طره بهار(۱)

۱- دیوان غالب دهلوی، ص ۲۳، ۵۰.

۱۱ - حاج میرزامهدی طبیب (کیوان) کاشانی

۱۱ - حاج میرزامهدی طبیب (کیوان) کاشانی (زنده تا سال ۱۲۹۴ هـ - ق) از شعرای آیینی و گمنام نیمه دوم سده سیزدهم هجری است.

کیوان، ایام کودکی و نوجوانی را در زادگاه خود کاشان سپری کرد و به تحصیل علوم متداول زمان خصوصاً علم طب پرداخت و مدتی در کاشان به امر طبابت مشغول بود. سپس راهی پایتخت - تهران - شد و در آنجا به خاطر خدافت و کیاستی که داشت به دربار قاجاریه راه یافت و سال ها به عنوان طبیب دربار سرگرم درمان و مداوای خاندان سلطنتی بود.

وی هنگامی که به هفتاد و چهار سالگی رسید و خود را در آستانه سفر آخرت دید، به نظم منشومه عاشورایی انیس الذاکرین پرداخت تا در این سفر اخروی توشه راه او باشد (۱).

کیوان در این منظومه عاشورایی، پس از ستایش ذات ربوبی و نعت خواجه کاینات حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله) و مناقب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به بیان انگیزه خود در سرودن این منظومه می پردازد و از سپری شدن ایام عمر خود افسوس می خورد، سپس ماجرای کربلا را از حرکت مسلم بن عقیل به جانب کوفه آغاز می کند و حدود نیمی از منظومه خود را به بیان این ماجرای تاریخی اختصاص می دهد، و پس از واگو کردن شهادت حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، به ماجرای حرّ بن یزید ریاحی می پردازد، و تلاقی سپاه او را با یاران امام حسین (علیه السلام) به تصویر می کشد، و سپس از ورود سپاهیان عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن سخن به میان می آورد، و جریان شهادت حُر و غلام او قبره را بازگو می کند، و بعد به داستان وهب بن عبدالله کلبی و شهادت او و جانبازی

۱- دیوان کیوان کاشانی، به تصحیح افشین عاطفی، کاشان، انتشارات همگام با هستی، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۹.

حبيب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، حضرت قاسم، حضرت عباس، حضرت علی اکبر و حضرت سیدالشهداء (علیهم السلام) می پردازد و پس از ذکر گرفتار شدن دو طفلان حضرت مسلم (علیه السلام) و شهادت آنان، دفتر اول از این منظومه را به پایان می برد، و در دفتر دوم آثاری از کیوان کاشانی در مناقب حضرت شاه عبدالعظیم حسنی (علیه السلام)، شهادت حضرت حسین بن علی (علیه السلام) و بیان فلسفه شهادت آن حضرت، شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام)، مرآتی در تعزیت اهل حرم، پیش واقعه محرم و مرثیه عاشورایی شامل چهارده بند آمده است.

منظومه عاشورایی انیس الذاکرین در سال ۱۲۹۸ به صورت چاپ سنگی منتشر شده و کاتب نسخه، فرزند او میرزا اسدالله است که همانند پدر از پزشکان دوره قاجاریه بوده است.

اخیراً این منظومه عاشورایی با عنوان دیوان کیوان کاشانی (انیس الذاکرین) با تصحیح پژوهش گر فرهیخته آقای افشین عاطفی توسط انتشارات «همگام با هستی» چاپ و منتشر شده است (۱).

ازوست:

در نعت خواجه کاینات (صلی الله علیه وآله)

گزیدی تو او را به پیغمبری *** به پیغمبران دادی اش سروری

محمد، حیب خداوند گار *** که بر عترتش جان عالم نثار!

مرآن دردها را که درمأنش نیست *** دوایی به جز لطف، دربأنش نیست

مهین (۲) یگه تاز ره لامکان *** خداوند گار مکان و زمان

همان پاک پیغمبری کز شرف *** کلید جحیم و جنانش به کف

همه چشم پیغمبران سوی اوست *** به محشر، شفاعت به نیروی اوست

به طفلی چو رفت از برش باب و مام *** یتیم ابوطالبش گشت نام

۱- دیوان کیوان کاشانی، به تصحیح افشین عاطفی، کاشان، انتشارات همگام با هستی، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۹ - ۱۰.

۲- مهین: بزرگ ترین.

چو آن شهریارش به جان پرورید *** بدین نام خواند آن که او را بدید

چو بهر تجارت سوی شام شد *** بلندش به هر کشوری نام شد

در آن ره بسی معجز از وی پدید *** چنان شد که مانند او کس ندید

درختی که شد خشک و بی برگ و بار *** فرو ریختش بر زمین شاخسار

بر او تکیه چون سرور دین نمود *** بدو شاخ و برگی نو آیین نمود

به بنگاه (۱) زالی (۲)، چو دیدش فقیر *** فرود آمد و، زو طلب کرد شیر

بدو زال گفت: ای خجسته سیر! *** ندارم جزیم میش چیز دگر

ازین میش لاغر مرا بیش نیست *** که شیری به پستان آن میش نیست

نیارد که گردد به مرتع (۳) روان *** ز بس لاغرست و، ز بس ناتوان

عرق ریزم از رخ چو باران ز میغ (۴) *** ز مهمان نباشد مرا جان دریغ ...

جهان بخش، دست خدایی گشود *** به پستان و اعضای آن میش سود

ز اعجاز دست «بشیر» و «نذیر» *** روان شد ز پستان آن میش، شیر ...

شنیدم کز اعجاز فخر جهان *** شد آن پیرزن صاحب دودمان ...

به پیغمبری چون سرافراز شد *** خداوند را، محرم راز شد

سفیرش ز نزد خدای جلیل *** به هر حکم و فرمان، شدی جبریل

به معراج خواندش خدای ودود *** به ره جبریلاش هماهنگ بود

شد آنجا که جبریل ماندی به جا *** به تنهایی اش شد به ره، رهنما ...

بر آن شد که نعلین بنهد به جای *** نهد پس به عرش خداوند، پای

خطاب آمد او را ز حق، کای حبیب! *** ز نعلین ده عرش ما را تو زیب

شد آنجا که زانجا نه بالاترست *** بُد از «قَابَ قَوْسَيْنِ» یا کمترست

کرا غیر او می سزید این مقام *** علیه الصَّلاه و علیه السَّلام (۵) ...

۱- بنگاه: خانه، سرای، سراپرده.

۲- زال: زن سالخورده.

۳- مَرْتَع: کشتزار.

۴- میغ: ابر.

۵- دیوان کیوان کشاشانی، ص ۱۳ - ۱۴.

۱۲- میرزا محمد کاظم (الفت) اصفهانی

۱۲- میرزا محمد کاظم (الفت) اصفهانی به نوشته مرحوم عبرت نایینی در تذکره مدینه ادب: الفت سپاهانی (متوفای ۱۳۰۱ هـ - ق) از سخنوارن دوره قاجاریه است (۱).

هر چند پدر وی زین العابدین بک از اهالی نور مازندران بود ولی به اصفهان مهاجرت کرد و الفت در این شهر به دنیا آمد و پس از تحصیل علوم مقدماتی و فراگرفتن ادبیات فارسی و عربی به سرودن شعر پرداخت و قصیده ای که برای ظل السلطان - حاکم فارس - سروده بود، نظر او را جلب کرد و الفت را با خود به فارس برد، ولی پس از مدتی از حاکم رنجید و به هند رفت و مورد عنایت آقاخان محلاتی قرار گرفت و پس از مدتی اقامت در آن دیار به کرمانشاه سفر کرد و سرانجام در سفری که به همدان داشت، بیمار شد و جان سپرد و در همان دیار مدفون گردید (۱۳۰۱ هـ - ق) (۲).

وی منظومه ای دارد در قالب مثنوی و موسوم به آینه عبرت، که به نقل ابیاتی از آن بسنده می کنیم:

مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله)

... یک چند هر آن سخن که گفتمی *** پاسخ ز زبان خود شنفتی

خود عاشق روی خویش بودی *** در آینه، خویش را نمودی

زان آینه، داری آن چه داری *** ز آن روز کفش نمی گذاری

آن آینه چیست؟: روی احمد *** محراب پیمبران: محمد

ای واسطه، خلق را به خالق *** پیدا به طفیل تو، خلاق

سرتاسر عالم، آن چه هستی *** خواه از بالا و، خواه پستی

گر بگذارند در ترازو *** تو یک سوی، و آن همه به یک سو

۱- تذکره مدینه الأدب، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲- تذکره مدینه الأدب، ج ۱، ص ۱۶۸.

هر جلوه که در تمام آن هاست *** بالجمله ز جلوه تو پیداست
یک نامه تازی ات به دست ست *** کان نامه، بسی دهان شکسته ست
او مرغ حق ست و، نامه آور *** قرآنش به جای نامه، در پر
مرغی که پیام و نامه آرد *** جایی سر زیستن ندارد
گر کرد ز آشیانش پرواز *** ناچار به آشیان رود باز
چون نامه حق به خلق آورد *** گفتند: ممان! به خاک بر گرد!
برگشت و هر آن چه داشت بنهاد *** نامه به وصی کاردان داد
کاین نامه، من از خدای دارم *** تو دست ویی (۱)، تو را سپارم
از دست تو آید، آن چه آید *** هم بندد رست و هم گشاید (۲)

۱- تو دست ویی: خطاب به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که: تو دست خدایی، یداللهی.

۲- تذکره مدینه الأدب، ج ۱، ص ۱۷۷.

۱۳ - میرزا محمد جیحون یزدی

۱۳ - محمد یزدی متخلص به (جیحون) و ملقب به تاج الشعراء (متوفای ۱۳۰۲هـ - ق)، به سال ۱۲۰۸هـ - ش (۱۲۵۰هـ - ق) در شهر یزد به دنیا آمد و سرانجام پس از ۵۲ سال سرد و گرم روزگار را چشیدن به سال ۱۲۶۰هـ - ش (۱۳۰۲هـ - ق) در شهر کرمان بدرود حیات گفت و او را در محله خواجه خضر به خاک سپردند که بعدها مدرسه ای نیز به نام جیحون در جوار آن احداث گردید (۱).

وی از شعرای توانای عصر ناصری است و لقب تاج الشعرای خود را از ظلّ السلطان فرزند ناصرالدین شاه دریافت کرده بود (۲).

وی پس از تحصیل علوم مقدماتی از زادگاهش بیرون آمد و بیشتر عمر خود را در سفر به شهرهای قم، کاشان، اصفهان، تهران، آذربایجان و خطه جنوبی ایران به پایان برد (۳).

وی در انواع قالب های شعر فارسی، تواناست خصوصاً در قصیده سازی و مسّط سرایی چیره دست بوده است.

ازوست:

در ولایت حضرت خاتم الأنبياء (صلی الله علیه و آله)

جشن میلادِ خداوندِ سفیرانِ خداست *** کشفِ حق، وجدِ فرق (۴)، شورِ قدر، سورِ قضااست

زد به زیر فلک و روی زمین تخت، شهی *** که فزون تر به شکوه گهر، از ارض و سماست

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۱۰۲۹.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۱۰۲۹.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۱۰۲۹.

۴- فرق: فرقه ها، جمع فرقه.

مهی از مگه درخشید که مانند جَدی *** خال ابروی وی از بهر اُمم قبله نماست
 کو کلیمی که زند نعره: «رَبِّ اَرْنی» (۱) *** که حق اینک متجلی شده اندر بطحاست
 عارضی تافت که با آن ید بیضا، موسی *** نشناسد بر او دست چپ خویش زر است!
 گیتی انباشته از عیش چو باغ مینوست *** خاک، آموده (۲) ز اختر چو سپهر میناست
 می به ساغر نه و، هر سو صنمی عربده جوست! *** مشک پیدا نه و، هر لحظه هوا نافه گشاست! ...
 دل: ارم، بزم: حرم، کفر: به غم، دین: بی غم *** می: به لب، جان: به طرب، خصم: به تب، فقر: فناست
 خضر خطُ لُعبت من! ای که بود چهره تو *** خرمنی لاله که پرورده آن آب بقاست
 پر کن آن جام چو مرآت سکندر، که دگر *** خاک گیتی همه، چون آب خضر عمر فزاست ...
 از صدف گشت برون دُرّ یتیمی، که ز قدر *** «قاب قوسین»، یکی قطره اش از صد دریاست ...
 خسروی رفت بر اورنگ نبوت، که خلیل *** حلقه زن بر در کاشانه او همچو گداست
 محرم خلوت معبود، محمد که ز جود *** خوان کونین در ایوان جلالش یغماست

۱- رَبِّ اَرْنی: پروردگارا: می خواهم بینمت! اشاره دارد به آیه کریمه.

۲- آموده:

لب جان بخش وی آن گه که در آید به سخن *** روح عیسی به صد امیدش از و چشم شفاست ...

معنی عالم و آدم به جز او نیست، ولیک *** اختلاف صُور (۱) از اَحْوَلی (۲) دیده ماست

ای مهین جلوه حق! وی که ز فرّ تو کلیم *** «لن ترانی (۳)» شنو، افتاده به طور سیناست

عزمت ار سرمه کُش چشم محالات بود *** از دم روح قُدس (۴)، پنجه مریم به حناست

کشتی حِلْم تو، تا لنگر تسلیم فکند *** نوح از «لا تَدِر» ش غرقه طوفان حیاست

پیش حکم تو که با حکم خدا زاده به هم *** قدرت لوح و قلم، تالی فرعون و عصاست

نزد رأی تو، که شد مشعله افروز قدم *** حشمت کون و مکان، ثانی خورشید و سها (۵) ست ...

بدسگال تو چو شامی ست که آلوده نخفت *** نیک خواه تو چو صبحی ست که آسوده نخاست

که دعا کرده به جان تو؟! که از حُسن قبول *** هر کجا نام تو آید به میان، بر تو دعاست؟

آن چه گنجی ست که از یُمن (۶)، زمانت نفروود؟ *** و آن چه رنجی ست که از سَطُوت (۷) بَأَس (۸) تو نکاست؟

ای خور تخت و مه تاج، تو دانی کامروز *** زینت تخت سخن حضرت تاج الشُّعراست (۹) ...

۱- صُور: صورت ها.

۲- اَحْوَلی: لوچی، دویینی. اَحْوَل: لوچ، دویین.

۳- لَن ترانی: هرگز مرا نخواهی دید! اشاره دارد به آیه کریمه.

۴- روح قُدس: جبرئیل.

۵- سُها: ستاره ای که به خاطر دوری بسیار از کره خاک، کم نور به نظر می رسد.

۶- یُمن: برکت، اقبال، خوش شگونی.

۷- سَطُوت: هیبت.

۸- بَأَس: بداقبالی، بدشگونی.

۹- دیوان کامل افصح المتکلمین میرزا جیحون، تهران، کتابفروشی برادران علمی و کتابفروشی اسلام، ۱۳۳۶، ص ۴۹ - ۵۱.

۱۴ - میرزا سید محمد اصفهانی

۱۴ - میرزا سید محمد اصفهانی (متوفای ۱۳۰۲ هـ - ق) فرزند استاد المتألهین حاج سید رضی لاریجانی از عرفای گرانمایه و سخنوران بلند پایه نیمه دوم سده سیزدهم هجری است.

وی به سال ۱۲۵۲ هـ - ق در اصفهان متولد شد و چهار ساله بود که میرزا محمد جعفر حکیم الهی وی را به تهران برد و با همت و تشویق همو بود که مقدمات علوم حوزوی را در محضر ملامحمد سیبویه و ملامحمد مهدی نجار به نیکی آموخت و حکمت مشاء را از محضر حکیم متأله میرزا ابوالحسن جلوه فرا گرفت (۱).

وی به قول مرحوم عبرت نایینی جمال صوری و کمال معنوی را توأمأ دارا و از طبع سلیم و ذوق مستقیم برخوردار بود. در سرودن شعر به دو زبان فارسی و عربی دستی به سزا داشته و در فنون سخن منظوم رقت لفظ را با دقت توأم می ساخته است (۲).

وی به مصاهرت میرزا محمد جعفر حکیم الهی نایل می آید و هنگامی که کمالات او برای ناصرالدین شاه قاجار معلوم می شود، او را به لقب شمس الأدبایی ملقب می سازد و سرانجام در سن ۵۰ سالگی به سال ۱۳۰۲ هـ - ق بدرود حیات می گوید و جنازه او در آستان مبارک حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) به خاک سپرده می شود (۳).

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۸۱.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۸۱.

۳- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۸۱.

میلادیه خاتم الأنبياء (صلی الله علیه وآله)

باز از مینو(۱) درین گیتی فرو افکند بار *** کاروان نوبهاران با شکوه و اقتدار

راه آوردش ز مینو: حله های رنگ رنگ *** از برای باغ و بستان، بسته بسته باز بار

همرهش حوری نژادان صد رده اندر یمین(۲) *** در پی اش غلمان سرشتان، صد گله اندر یسار(۳)

بر قدمش، باد نوروزی فرو بیزد عبیر *** مقدمش را ابر آذاری، گهر سازد نثار

مریم آبستن شاخ، از دم باد ربیع(۴) *** در چمن خور بچگان(۵) ماهرو بنهاد بار ...

نو عروسان چمن را کرد آرایش، سحاب *** از رخ هر یک زدود از مرحمت گرد و غبار ...

کلک نقاش طبیعت بر صحیفه ی باغ و راغ *** سطرها بنوشت ز آیات مبین کردگار

دو ربیع سال و مه، کرده قران چون ماه و مهر *** چون قران لفظ و معنی، جسم و جان و نور و نار

در نخستین باغ شد خرم، پس از پزمان شدن *** در دوم شد سر پنهان خدایی آشکار

از ربیع سال، جسم این جهان شد با شکوه *** وز ربیع ماه، جان این جهان شد با وقار

۱- مینو: بهشت.

۲- یمین: سمت راست.

۳- یسار: سمت چپ.

۴- ربیع: بهار.

۵- خور بچگان: کودکان خورشید رخسار، کنایه از گل های با طراوت بهاری.

در نخستین، گشت گلشن روشن از انوار گل *** کاست از زلف شب و، افزود بر روی بهار
 در دوم، گیتی سراسر گشت چون خرم بهشت *** کاست قدر جهل و، افزون شد خرد را اعتبار ...
 در ربیع ماه، از بستان وحدت شد پدید *** نو گل باغ نبوت، وز جهان بسترد (۱) خار ...
 عید نوروز عجم با عید میلاد نبی *** گشته زین: یک دهر خرم، کرده زان مُلک افتخار
 غُزه (۲) آن روز مولودست، چون مه نوربخش *** طُره این روز مسعودست، چون خور (۳) نور بار
 آن ربیع سال آمد، پرتوی از این ربیع *** کاندین آمد به گیتی علت این هفت و چار (۴)
 ممکن واجب نما و، واجب ممکن سلب (۵) *** از ورای پرده امکان، شد امروز آشکار
 شهسوار عرصه امکان، که اندر بزم قرب *** بود یزدان: میزبان و، جبریلاش: پرده دار
 صولتش خوشاند (۶) از دریاچه ساوه، تری *** هیبتش بنشانند (۷) از آذرکده ی برزین، شرار
 شد سماوه، از سحاب رحمت او بحر ژرف *** بر شیاطین بسته شد از آسمان راه گذار
 تا جهان بر پاست، بادا دوستانش را همی *** شاد کامی برقرار و، شادمانی پایدار (۸)

۱- بسترد: پاک کرد.

۲- غُزه: پیشانی.

۳- خور: محفف خورشید.

۴- هفت و چار: کنایه از هفت آسمان و عناصر چهارگانه: آب، باد، خاک و آتش.

۵- سَلَب:

۶- خوشاند: خشکانید.

۷- بنشانند: خاموش کرد.

۸- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۸۹.

۱۵ - حاج ملافتح الله (وفائی) شوستری

۱۵ - حاج ملافتح الله (وفائی) شوستری (متوفای ۱۳۰۳ هـ - ق) از علما و عرفای بزرگ سده سیزدهم هجری است که طبع خدا داده خود را به تمامی در مناقب و مراثی حضرات معصومین (علیهم السلام) به کار گرفته و دیوان اشعار او سرشار از شمیم ولایت آل الله (علیهم السلام) است و به جز دیوان اشعار وی که بارها به چاپ رسیده، این عارف دل آگاه آثار دیگری نیز دارد که: سراج المحتاج (در سیر و سلوک)، الجبر و الاختیار، اطباق الذهب از زمره آن هاست. وی شهاب الثاقبی را نیز به امر آیت الله حاج شیخ جعفر متعهد شوستری (ره) در ردّ صوفیه نگاشته است (۱).

این شاعر عارف آل الله (علیهم السلام) سرانجام به سال ۱۳۰۳ هـ - ق در نجف اشرف به دیدار حق شتافت و در جوار بارگاه ملکوتی مراد الموحّدین و کُهِف العارفين امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خاک سپرده شد (۲).

ازوست:

در مدح خواجه کاینات (صلی الله علیه و آله)

تا که خدایی کند خدای محمد *** دست من و، دامن ولای محمد

روضه رضوان و حور و جنت و غلمان *** روز جرا، کمترین عطای محمد

عاجز و محتاج و دردمند و فقیرند *** هر دو سرا، بر درِ سرای محمد

مهر و مه و عرش و فرش و لوح و قلم را *** بود و بقا باشد، از بقای محمد

قصه «لولاک» را بخوان که بدانی *** خلقت افلاک را، برای محمد

حجر و حطیم و صفا و مروه و زمزم *** جمله گواهند بر صفای محمد

گر چه بسی نارساست خلعت امکان *** بر شرف قامت رسای محمد

۱- دیوان حاج ملافتح الله شوستری (وفائی)، به اهتمام مهدی آصفی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۸، مقدمه ص ۲.

۲- دیوان حاج ملافتح الله شوستری (وفائی)، به اهتمام مهدی آصفی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۸، مقدمه ص ۲.

داد به امکان شرف، از آن که خدا بود *** عاشق و مشتاق بر لقای محمد

عالم ایجاد، روز و شب همه خوانند *** هر که به آیین خود، ثنای محمد

بدر، به هر مه هلال شود از آن *** تا شود نعلِ کفش پای محمد

عارف کامل کسی بود که شناسد *** قدر محمد، ز اوصیای محمد

نیست وفایی (وفایی) ار نسیارد *** جان ز وفا به سرِ وفای محمد (۱)

۱- دیوان حاج ملافتح الله شوشتری (وفائی)، به اهتمام مهدی آصفی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱.

۱۶ - میرزا صادق (روشن) اردستانی

۱۶- میرزا صادق (روشن) اردستانی (متوفای ۱۳۰۵ هـ - ق) فرزند محمّد طاهر اردستانی از شعرای بنام عصر ناصری است.

وی ایام جوانی را در اصفهان سپری کرده، و در آستانه سال خوردگی رهسپار تهران می‌گردد و مورد عنایت رضاقلی خان هدایت واقع می‌شود و با عنوان کارمند تلگرافخانه سرگرم کار می‌شود. وی در هنر صحافی و تجلید دستی به تمام داشته و در طبع آثار به هدایت کمک می‌کرده است (۱).

روشن دارای مشرب عرفانی بوده و ظاهراً از فقرای سلسله نعمت‌اللّهی به شمار می‌رفته، و اماره‌ای که این احتمال را قریب صحت می‌سازد چاپ مجمعه اشعار وی توسط اسدالله بن محمّد صادق طبیب کاشانی ملقب به معین‌الحکماء صورت پذیرفته که از پیروان همین سلسله فقری بوده است (۲).

اگر از روشن اردستانی هیچ اثر منظومی به جز این غزل باقی نمانده بود، برای زنده ماندن نام و یاد او کفایت می‌کرد:

غزل

به درِ کعبه سحرگه من و دل دست زدیم *** به امیدی که درین خانه کسی هست، زدیم

لاجرم دست ارادت به درِ پیر مغان *** خادم کعبه چو در بر رخ ما بست، زدیم

تا نگیرند پیِ خون کسی دامنِ مان *** خویش را بر صف پرهیز کنان، مست زدیم ...

۱- دیوان روشن اردستانی، به کوشش احمد کرمی، تهران، نشریات «ما»، ۱۳۶۴، ص ۳.

۲- دیوان روشن اردستانی، به کوشش احمد کرمی، تهران، نشریات «ما»، ۱۳۶۴، ص ۴.

زیر و بالا همه چون جلوه گه طلعت اوست *** گه سرا پرده به بالا و، گهی پست زدیم

فال بی دولتی و، قرعه بدبختی خویش *** رشته الفت ما دوست چو بگسست، زدیم

آسمان کرد سیه روز و پریشان ما را *** که چرا در خم گیسوی بتان دست زدیم!؟

بنده سرو - چو از راه تو برخاست - شدیم *** گردن شمع - چو در پیش تو بنشست - زدیم

من و (روشن) اگر از خویش نرستیم، ولی *** دست در دامن آن کس که ز خود رست زدیم (۱)

نه تنها غزلیات روشن بی تردید در شمار بهترین غزلیات دوره قاجاریه به شمار می رود، بلکه مرثی عاشورایی او نیز از چنان شاکله محکم ساختاری و محتوایی برخوردار است که بی شک از بهترین های مرثی عاشورایی این مقطع زمانی و ترکیب بند عاشورایی روشن از ممتازترین آن هاست.

ازوست:

در میلاد حضرت خاتم الأنبياء (صلی الله علیه و آله)

من کیستم گرفته درین آستان قرار؟: *** مدّاح اهل بیتم و، ممدوح روزگار

بر تاج مهر، سوده کلاه مفاخرت *** بر فرق مه، گذاشته نعلین افتخار

مستم از آن شراب که تا صبح رستخیز *** هوشم همی فزاید، بی زحمت خمار

گوشم به نوش باد سروشان بود، بلی *** بی نوش باد، می نخورد مرد میگسار
مستی من، ز جام تولای مصطفیست *** این باده برده است ز دست من، اختیار
من مست جام احمد و، مینای حیدرم *** جام لبالب ست دمادم ازین عفار
دارد زمانه چشم به لوح ضمیر من *** بر وی چو مدح ختم رسل کرده ام نگار
تا یافتم که قرب کدام ست و بُعد چیست؟ *** نی شاکرم ز جنت و، نی شاکیم از نار
زین بحر بی کرانه، گهرهای تابناک *** غواص آفرینش از آن ریخت بر کنار:
تا من چو مدح خواجه کونین سر کنم *** بر فرق من زشوق، یکایک کند نثار
شُعت (۱) به قول من نزند، هر که هوشمند *** انگار هوش من کند، هر که هوشیار
او را حبیب خویش خدا خواند، لاجرم *** محبوب اوست، هر که مرا وراست و دوستدار
فصل خریف (۲) آمد و، عهد ربیع (۳) رفت *** لیک این خزان به ست به حرمت از آن بهار
آری درین، بهار وجود محمدست *** و آن یک، بهار سرو و گل و جوی و جویبار

۱- شُعت: ناسزا گفتن، پهلو زدن.

۲- خریف: فصل خزان.

۳- ربیع: فصل بهار.

بت ها ز طاق کعبه فرو ریخت، تا نهاد *** جمّازه (۱) جمالش در خاک مگه، بار
روزولادت شه «لولاک» احمدست *** کز مولدش حقیقت هستی شد آشکار
احمد، ظهور کرد و احد پرده دور کرد *** از روی دل فروز دلارای دل شکار
گر بشنود شمیم نسیم ولای او *** دیو رجیم (۲)، گردد مغفور (۳) و رستگار!
چون گوهر ثنا بر نایخردان گول (۴) *** باید به پرده سفت به ایجاز و اختصار
کارم به آن رسیده که قالب تهی کنم *** زی (۵) عالم دگر شوم از شوق، رهسپار
و آن گه در آن فضا به زبانی که در خورست *** رانم سمنند (۶) مدح و، نگویند: باز دار!
تا گوهر ثنای مرا از ره شرف *** روح القدس (۷) به گوش کشد همچو گوشوار
مدح پیمبرست چو بیرون ز حد من *** آن به که مدح پاک سلیش کنم نگار ...
اندر پی مقدمه تا هست خاتمه *** این ختم بر وجود، تو را دفتر فخّار (۸)
بادا کتاب فضل تو، آرایش جهان *** ای کاینات را به وجود تو افتخار (۹)

- ۱- جمّازه: شتر تیزرو.
- ۲- دیو رجیم: شیطان رانده شده از درگاه زبویی.
- ۳- مغفور: آمرزیده.
- ۴- گول: نادان، احمق.
- ۵- زی: جانب، سمت، طرف.
- ۶- سمنند: اسب تیز پای و تند رفتار.
- ۷- روح القدس: جبرئیل امین فرشته وحی.
- ۸- فخّار: اهل فخر، کسانی که مایه فخرند.
- ۹- دیوان روشن اردستانی، ص ۵۱۱ - ۵۱۵.

۱۷ - محمدحسین میرزا امیر آخور

۱۷- محمدحسین میرزا امیر آخور (زنده تا ۱۳۰۵ هـ - ق) فرزند محسن میرزا امیر آخور متخلص به (سلطانی) از ادبا و شعرای عهد ناصری است (۱).

وی در سال ۱۲۵۶ هـ - ق در قرینه میو از قراء دارالخلافة میو به دنیا آمد و پس از درگذشت پدرش، جانشین او شد و منصب امیر آخوری دربار ناصری به او سپرده شد و در شکار و سفر از ملازمان سلطان بود (۲).

از سال درگذشت وی اطلاعی نداریم ولی بنا به نوشته میرزا ابراهیم خان مدایح نگار پیداست که وی تا سال ۱۳۰۵ هـ - ق در قید حیات بوده است:

[... در اوایل ۱۳۰۵ هـ - ق نشان و حمایل سبز درجه اول زیور پیکرش اعتبارش گردید. (۳)]

وی در سخن دستی داشته و کلامش رسا و شعرش روان و شیواست. ازوست:

مثنوی نبوی (صلی الله علیه و آله)

آن که پیش از عدم، وجوش بود *** آمد امروز از عدم به وجود

گشت معلوم آفرینش را *** کافرینده را چه بُد مقصود؟

تهنیت گفت: جبریل امین *** فخر بر کاینات ازین مولود

آیت رحمت خدا بر خلق *** باعث خلقت همه موجود

قاسم خلد و نار: ابوالقاسم *** رازق رزق ماسوا: محمود

با خداوند در شب معراج *** بود بیواسطه به گفت و شنود

این کمان «دنی» که بُد دو گمان *** فصل ما بین ساجد و مسجود

۱- تذکره انجمن ناصری، میرزا ابراهیم خان مدایح نگار تفرشی، با مقدمه ایرج افشار، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۷۹ - ۸۲.

۲- تذکره انجمن ناصری، میرزا ابراهیم خان مدایح نگار تفرشی، با مقدمه ایرج افشار، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۷۹ - ۸۲.

۳- تذکره انجمن ناصری، میرزاابراهیم خان مدایح نگار تفرشی، با مقدمه ایرج افشار، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۸۳-۸۴.

غیر یک سجده، راه پیش نبود *** حایل قرب عابد و معبود

آن که او را وصی، ولی خداست *** در ایزدش چنین فرمود:

هر کرا مصطفی بود مولا *** از ازل مرتضی، مولا بود

مظهر قدرت خداوندی *** علی آن آیت جلال وجود ...

به طفیل وجود او، ایزد *** کرد موجود هر آن چه بود و نبود

گشتم از زایران در گاهت *** شکر و حمد و سپاس و نعت و درود

روز مولود و عید خواجه کل *** در نجف، لؤلؤم (۱) بشد منضود (۲)

به بدیهه سرودم این ابیات *** در حضور علی بن محمود (۳)

۱- لؤلؤ: مروارید.

۲- منضود: آراسته شده، منظم شده. یعنی در شهر نجف اشرف در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز مولود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این قطعه را سروده است.

۳- تذکره انجمن ناصری، ص ۸۶ - ۸۷.

بخش دوازدهم: شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) در سده چهاردهم

اشاره

۱ - ملك الشعراء ميرزا محمد حسين (عنقا) اصفهانی

۱ - ملك الشعراء ميرزا محمد حسين (عنقا) اصفهانی (متوفای ۱۳۰۸ هـ - ق) فرزند ارشد همای شیرازی است و برادرانش طرب اصفهانی و سهای اصفهانی بودند (۱) که جملگی از شعرای بنام عهد ناصری به شمار می رفتند.

عنقا در محضر پدر بزرگوار و دانشمند خود همای شیرازی و سایر بزرگان به درجات والای علمی اعم از منقول و معقول نایل آمد و در عمر کوتاه خود توانست در میان سخنوران توانای اصفهان به سمت ملك الشعرايي برگزیده شود.

وی درجات علمی و منزلت والای ادبی و عرفانی خود را نه تنها مدیون پدر ادیب و سخن سنج خود همای شیرازی که مرهون تلمذ در محضر بزرگانی چون: میرزا عبدالجواد حکیم خراسانی (متوفای ۱۲۸۱ هـ - ق) از مدرّسان بزرگ و نام آور معقول و منقول، آقامحمّد رضا قمشه ای (متوفای ۱۳۰۶ هـ - ق) عارف و فیلسوف پرآوازه، آخوند مولی حیدر اصفهانی از علمای مشهور در فنّ کلام و فقه و اصول، میرزا حسن دوست محمّد (متوفای ۱۲۹۲ هـ - ق) استاد هیأت و نجوم و تقویم، و حاج محمّد باقر نجفی مسجد شاهی (متوفای ۱۳۰۱ هـ - ق) استاد مسلم فقه و اصول بود (۲).

۱- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، سهای و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۴.

۲- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، سهای و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۱۶ - ۲۳.

عنقا از میان سخنوران اصفهان، با الفت نوری اصفهانی (متوفای ۱۳۰۰ هـ - ق)، نورالدین عمان سامانی (متوفای ۱۳۰۰ هـ - ق)، کیوان اصفهانی (متوفای ۱۳۰۰ هـ - ق) و آشفته اصفهانی (متوفای ۱۳۰۲ هـ - ق) مصاحبت و معاشرت داشت (۱)، و با علمای بزرگوار و آزاده ای چونان: سیدجمال الدین واعظ اصفهانی خطیب نامی، میرزا نصرالله بهشتی معروف به ملک المتکلمین و میرزا محمود صدالمحدّثین حشر و نشر داشت (۲) و به هنگام مسافرت به تهران از هم صحبتی با بلند آوازگان همانند: حکیم آقامحمدرضا قمشه ای (صهبا) متوفای ۱۳۰۶ هـ - ق، میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی (متوفای ۱۳۱۴ هـ - ق) مدرس معروف حکمت و فلسفه، میرزا محمدحسن خان فروغی اصفهانی (متوفای ۱۳۲۶ هـ - ق) شاعر و ادیب نامدار، میرزا محمودخان (نعمت) شیرازی (در گذشته از سال ۱۳۱۹ هـ - ق به بعد) سود می جست (۳).

عنقا که به سال ۱۲۶۰ هـ - ق چشم به جهان گشوده بود، در سال ۱۳۰۸ هـ - ق در اثر خوردن قهوه زهرآگین قَجری - که توسط یکی از مُنادمان ظلّ السلطان تهیه شده بود - به دیار باقی شتافت در حالی که بیش از ۴۸ سال نداشت، و جنازه او را در حجره ای اختصاصی در تکیه میرتخت فولاد، جنب اُرسی مقبره حسین قلی خان ایلخانی بختیاری به خاک سپردند (۴).

عنقا علاوه بر مراتب بالایی علمی و منزلت شامخ ادبی، در خوشنویسی هم دستی به تمام داشت (۵). وی در شعر از سبک متقدمین سود می جست و قصاید رسا و شیوای او سرشار از آرایه های لفظی و معنوی است.

عنقا از اساتید بزرگ و مسلم زمان خود در فنّ شعر و ادب به شمار می رفت و از اعضای جوان و بنام انجمن ابوالفقراء بود که زیر نظر مولی محمدباقر فرزند محمدتقی گزی اصفهانی (متوفای ۱۲۸۶ هـ - ق) در اصفهان اداره می شد. و سخنوران بزرگ و نام آشنایی مانند: مسکین، پرتو، آشفته و عمان سامانی در این انجمن حضور می یافتند که با عنقا هم طراز بودند، و شاعران دیگری همانند: دهقان سامانی، طغرل، ناصری، مُنعم،

۱- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، سُیها و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۴.

۲- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، سُیها و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۴ - ۵.

۳- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، سُیها و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۷.

۴- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، سُیها و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۷ - ۸.

۵- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، سُیها و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۱۳.

بزمی و بینوا (آتش اصفهانی) نیز در این انجمن عضویت داشتند که در مرتبه شاگردان و زیردستان آنان بودند. (۱) ازوست:

در توصیف جمال و جلال مصطفوی (صلی الله علیه و آله)

شمس و قمر، پر تو جمال محمد *** کون و مکان، سایه جلال محمد

رونق خورشید و ماه، کاسته گردد *** پرده بر افتد گر از جمال محمد

دفتر نه چرخ و هفت صفحه غیرا (۲) ست *** یک ورق از دفتر کمال محمد

مردم چشم (۳) خلیل بود، که آدم *** دیده از آن دیده عکس خال محمد

چشمه آب حیات در ظلمات ست *** نور خدا، در دل بلال (۴) محمد

هر دو جهان آفرید ایزد یکتا *** تا که هویدا شود جلال محمد

مهر جهانتاب را مثال توان یافت *** گر به مثل آوری مثال (۵) محمد!

کیست ملک تا نهد قدم به حریمش؟ *** چیست فلک تا شود، همال (۶) محمد؟

چشمه خورشید معرفت نشود دل *** تا نشود روشن از زلال محمد

چشم فلک داشت شوق سرمه بینش *** شد به فلک گردی از نعال (۷) محمد

خاک حبش (۸)، توتیای چشم ملک شد *** از شرف نسبت بلال محمد

گر بدهد چرخ ماه نو، ندهندش *** مویی از ابروی چون هلال محمد

از ید قدرت فتاد، اول دفتر *** قرعه پیغمبری به فال محمد

سنبل و ریحان و گل، در آتش سوزان *** یافت خلیل الله از خیال محمد

عقل خردمند حق شناس موحّد *** یافته اندر علی، خصال محمد

گر طلبی راه حق چو حضرت سلمان (۹) *** مهر محمد بجوی و آل محمد ...

مدح محمد هر آن که گفت چو (عنقا) *** بر خورد از سفره نوال (۱۰) محمد

- ۱- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی: عنقا، شَیْها و طرب، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۲۳.
- ۲- هفت صفحه غَبراً: کنایه از هفت آسمان است.
- ۳- مردم چشم: مردمک چشم.
- ۴- بلال: بلال حبشی مؤذن پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله).
- ۵- مثال: مانند، نظیر، همتا.
- ۶- هِمال: مثل، مانند.
- ۷- نعال: کفش ها، نعلین ها.
- ۸- حَبَش: حبشه، معنای بیت: از وقتی که بلال حَبشی به عنوان اذان گوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) انتخاب شد، فرشتگان خدا خاک حبشه را توتیای چشم خود می کنند.
- ۹- به جای (سلمان) در شعر کلمه (والا-) آمده بود که اشاره به ناصرالدین شاه داشت. نگارنده این سطور با اجازه از روح مرحوم عنقا این تصرّف را به کار برد تا هم شعر اوج دیگری به خود بگیرد و هم روح عنقا در عالم برزخ کمتر احساس شرم کند که افعال این شاه قاجار را یادآور افعال پیامبر (صلی الله علیه وآله) دانسته است!
- ۱۰- سفره نوال: سفره نعمت و احسان.
- ۱۱- شیخ: اشاره به شیخ اجل سعدی شیرازی دارد.
- ۱۲- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی، به اهتمام استاد جلال الدین همایی (سنا)، ص ۷۳۹.

در پایان این مقال، این مطلب را ناگفته نگذاریم که پس از درگذشت مولی محمدباقر اصفهانی و تعطیل شدن انجمن ابوالفقراء در اصفهان، مرحوم عنقا بلافاصله به تشکیل انجمن دیگری به نام انجمن عنقا همت گماشت که گاه به صورت ثابت و گاه به طور سیار تشکیل جلسه می داد ولی پس از آنکه عنقا در سال ۱۲۹۲ هـ. ق توسط ناصرالدین شاه به ملک الشعرائی ملقب گردید این انجمن به شکل ثابت جلسات خود را در منزل عنقا تشکیل می داد که تا پایان عمر عنقا (سال ۱۳۰۸ هـ. ق) ادامه پیدا کرد.

* * *

۲- میرزا محمدتقی حجت الاسلام (نیر) تبریزی

۲- میرزا محمدتقی حجت الاسلام (نیر) تبریزی (متوفای ۱۳۱۲ هـ. ق) فرزند مولی محمد مامقانی از علمای نامدار و سخنوران توانا و پرآوازه آذربایجان به شمار می رفت (۱).

وی به سال ۱۲۴۸ هـ. ق (۱۲۰۶ هـ. ش) در شهر تبریز به دنیا آمد و پس از فراگیری علوم مقدماتی در زادگاه خود، به نجف اشرف رفت و به تکمیل معلومات علمی و حوزوی خود پرداخت (۲).

حجت الاسلام نیر نه تنها در فقه و اصول و حکمت، بلکه در ادبیات فارسی و زبان عربی نیز از چهره های شاخص زمانه خود به شمار می رفت و در نگارش انواع خط مهارت بسیار داشت، خصوصاً شکسته نستعلیق را استادانه می نوشت و برای او در تحریر خط، دست راست و چپ یکسان بود، و خط راست را با دست چپ به همان مهارت و شگرفی می نوشت که با دست راست (۳).

از مکاتبات منظوم و اخوانیه های نیر با شعرای بلند آوازه هم روزگار خود از جمله ادیب الممالک فراهانی (امیر)، می توان به میزان شهرت و معروفیت وی پی برد، و از مطالب ستایش آمیزی که بزرگان شعر و ادب در پاسخ اخوانیه های منظوم وی نگاشته اند، عظمت مقام علمی و منزلت شامخ ادبی او آشکار می شود.

نیر در سبک عراقی شعر می سرود و از شیوه شعری شیخ اجل سعدی و لسان الغیب حافظ پیروی می کرد و به استقبال غزلیات آنان می رفت و به خوبی از عهده این مهم برمی آمد.

معروف ترین آثاری که از وی بر جای مانده عبارت اند از:

۱. آتشکده نیر که شامل غزلیات و مراثی عاشورایی اوست و بارها به چاپ رسیده

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۵۲.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۵۲ - ۴۵۳.

۳- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۴۵۳.

است. ترکیب بند عاشورایی او در شمار آثار ماندگار ماتمی در شعر آیینی است.

۲. منظومه اَلْفِیْه به زبان عربی در هزار بیت که نیمی از آن سروده میرزامحمد طسوجی (۱) است.

۳. منظومه صحیفه الأبرار که بنا به نوشته مرحوم تربیت دارای هشتاد هزار بیت بوده است (۲). واللّٰه اعلم.

حجت الاسلام نیر سرانجام به سال ۱۳۱۲ هـ. ق (۱۲۷۰ هـ. ش) در زادگاه خود تبریز به دیدار حق شتافت و جنازه او را در جوار امام زاده سید ابراهیم به خاک سپردند (۳). ازوست:

رباعیّات نبوی (صلی الله علیه وآله)

ای ختم رُسل! که بی نظیر آمده ای *** از غیب به مُقبلان، بشیر آمده ای

خوش دلکش و نغز و دلپذیر آمده ای *** ای کوکب صبح! اگر چه دیر آمده ای!

ای مَحرم پرده نَهانْ خانه راز *** وی هِشته رُسل به در گهت روی نیاز

موسی، مدهوش ز «لن ترانی» در طور *** پیچیده صلاّی «مَنْ رَآنی» به حجاز!

ای نَصّ «لَعمرک» افسر شاهی تو *** جبریل، فرو مانده ز همراهی تو

اینجا که: محمّد رسول اللّٰهی *** آگاه نیم ز «لِیْ مَعَ اللّٰهی» تو!

ای فخر رُسل که دیر باز آمده ای *** شک نیست که از راه دراز آمده ای

از لحن حدیث «لِیْ مَعَ اللّٰه» پیداست *** ای خواجه که از کجا فراز آمده ای؟!

ای عرش برین، سریر سلطانی تو *** مهمانی بزم دوست، ارزانی تو

این مشعله ها که بر رواق فلک ست *** شمعی ست برای شب مهمانی تو!

-
- ۱- دویست سخنور، نظمى تبریزی، ص ۴۵۳، آتشکده نیر، میرزاحمدتقی حجت الاسلام نیر، به کوشش سیروس قمری، تبریز، کتابخانه فردوسی تبریز، چاپ دوم، ۱۳۶۴، مقدمه.
 - ۲- دویست سخنور، ص ۴۵۳.
 - ۳- دویست سخنور، ص ۴۵۳ - ۴۵۴، با نقل از مواد التواریخ، تألیف حاج حسن نخجوانی.

از نقطه توحید کسی آگاه ست *** کو را به احد، زمیم احمد راه ست

دو پای علی به دوش «اَوْ اَذُنِي» چیست؟: *** لائی که به «لا اله الا الله» ست (۱)

* * *

۳- نواب والا شمس الشعراء رضوان قاجار

۳- نواب والا شمس الشعراء متخلص به (رضوان) فرزند محمّدقلی میرزا فرزند ملک آرا از کارگزاران حکومتی دولت قاجار بوده است. در سال ۱۲۵۰ هـ. ق پس از مرگ فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هـ. ق) به همراه پدر از مازندران به جانب تهران حرکت کرد و در زمره درباریان ناصرالدین میرزا ولیعهد محمّدشاه قاجار درآمد (۱).

از تاریخ تولد و درگذشت وی اطلاعی نداریم، ولی چون تذکره انجمن ناصری تألیف میرزا ابراهیم خان مدایح نگار به سخنوران زمانه ناصری اختصاص دارد، طبعاً باید سال‌هایی از ایام سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ هـ. ق) را درک کرده باشد.

گویا رضوان این قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله) را به مناسبت ورود موکبه ناصری به عتبات عالیات سروده است (۲).

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

ازین ورود، کز آن خرمی بود دین را *** درود باد و ثنا، خاتم النبیین را

ثنای من چه خطر زی خدای خواهد داشت (۳)؟ *** که خود درود فرستاد آل یاسین را

محمّد، احمد، ختم مرسل، سرآمد کُل *** که از خصال حسن یافت حدّ و تحسینرا

رسیده است که: موسی ز پای موزه (۴) فکند *** دمی که نور شجر برد طور سینین را

به گرد مدحت آن شهسوار، می نرسم *** که زیب عرش خدا کرد گرد نعلین را

اگر نه به رُکوب سعادتش بودی *** به خود بُراق نمی دید زینت زین را

دوباره آمد ماه و، دوباره آرد مهر *** کز آن دو بر همه روشن کند براهین را ...

ز شور بختی، خسرو چو نامه اش بدرید *** به تلخ کامی بگذاشت وصل و شیرین را

چه باک از این که بدرد رسیله پرویش؟ *** کسی که حکمش برّد چو ماه، پروین را

۱- تذکره انجمن ناصری، به همراه تذکره مجدّیه، میرزا ابراهیم خان مدایح نگار تفرشی، با مقدمه ایرج افشار، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۶۷ - ۱۷۰.

۲- تذکره انجمن ناصری، به همراه تذکره مجدّیه، میرزا ابراهیم خان مدایح نگار تفرشی، با مقدمه ایرج افشار، تهران،

انتشارات بابک، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۷۱.

۳- یعنی: ستایش گری من در پیشگاه خدا چه ارزشی دارد؟

۴- موزه: کفش.

خدای کرد شهی را مُتابِعش (۱) که نمود *** به فرّ خسرو، هر بنده فرّ دین را (۲) ...

رباعی نبوی (صلی الله علیه وآله)

آن راست کلید خاتمیت در مشت *** کآرد به رسالت سخن نرم و درشت

گه لشکر بدر را، درد با شمشیر *** گه پیکر بدر را بُرد با انگشت (۳)!

۱- مُتابِع: پیرو.

۲- تذکره انجمن ناصری، ص ۱۷۱.

۳- تذکره انجمن ناصری، ص ۱۸۲.

۴- میرتقی بن حشین حسنی (عندلیب) کاشانی

۴- میرتقی بن حشین حسنی (عندلیب) کاشانی (احتمالاً متوفای ۱۳۱۵ هـ. ق) از شعرای سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری و معاصر با ناصرالدین شاه (۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ هـ. ق) بوده است.

از تاریخ تولد و درگذشت اطلاعی در دست نیست و برخی از تذکره نگاران در شرح حال وی به ذکر این مطلب بسنده کرده اند که در جوانی از زادگاه خود کاشان عازم تهران شده و پس از دو سال اقامت در دارالسلطنه به زادگاه خویش بازگشته است. سپس به شروان رفته و پس از پنج سال اقامت در آن شهر و آشنایی با شعرا و ادبای آن سامان، رهسپار داغستان شده و نزدیک به سی سال از عمر خود را در آنجا سپری می کند و سرانجام به جانب گرجستان حرکت می کند و چندی نیز به اقامت در قفقاز تن در می دهد، ولی معلوم نیست که آخرین روزهای زندگی خود را در کدام شهر سپری کرده است (۱).

اگر فرض کنیم که وی به هنگام سفر به تهران و دو سال اقامت در آنجا و موقعیتی که برای مدّاحی ناصرالدین شاه داشته، جوانی ۲۵ ساله بوده با احتساب سال های اقامت وی در شروان (۵ سال)، داغستان (نزدیک به ۳۰ سال) و میزان اقامت تقریبی وی در گرجستان و قفقاز بالغ بر ۱۵ سال باشد، بایستی قریب به ۷۵ سال عمر کرده باشد، و با عنایت به آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و ۵۰ سال ایام شهریاری او، احتمال می رود که عندلیب کاشانی در حدود ۱۲۴۰ هـ. ق به دنیا آمده و به سال ۱۳۱۵ هـ. ق بدرود حیات گفته باشد، واللّٰه اعلم.

وی در شعر گاهی از تخلص (عندلیب) و گاهی (بلبل) استفاده می کرده (۲) و

۱- دیوان عندلیب کاشانی، به اهتمام تیرداد اندیشه، تهران، انتشارات کاوه، ۱۳۴۳، ص ۳ - ۴.

۲- دیوان عندلیب کاشانی، به اهتمام تیرداد اندیشه، تهران، انتشارات کاوه، ۱۳۴۳، ص ۳.

سروده های وی حاکی از طبع روان و ذهن وقار اوست. وی در اغلب قالب های شعری تجربه های نسبتاً موفق دارد و در فنّ ماده تاریخ سازی نیز مهارت داشته است.

بخش پایانی دیوان او، به یک مثنوی عاشورایی و یک ترکیب بند ماتی در ده بند در رثای شهدای کربلا «رضوان الله علیهم» اختصاص یافته و چکامه های رسای آیینی او در فضایل خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و مناقب حضرت علی مرتضی (علیه السلام) حاکی از ارادت بی شایبه وی به خاندان رسالت (علیهم السلام) است (۱).

ازوست:

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

ای شده نطق از برای ذکر تو گویا *** پای طلب در طریق فکر تو، پویا

گشته ز مرآت قدرت تو، نمایان *** این همه نقش بدیع و صورت اشیا

جرم زمین بی سکون، ز امر تو دایم *** سقف فلک بی ستون، ز حکم تو بر پا ...

گر نه بیارد ابر فیض تو در بحر *** قطره باران کجا و لؤلؤ لالا؟!

نخل، نموش نه گر ز چشمه لطفت *** نحل، دهانش نه گر به ذکر تو گویا

از چه شد آن را رطب، چو قند مکرر؟ *** وز چه شد این را لعاب، شهد مصفا؟

باد بهاری لطیفه ای ست ز لطفت *** کاورد از خار، دسته گل حمرا

برق، شراری بود ز شعله قهرت *** کاین همه تندى کند به کوه و به صحرا ...

ما ز تو آگه شویم، اگر که تواند *** پشه بی پر پرد به بُنگه (۲) عنقا ...

حُسن تو بود این که در سلاله آدم *** کرد به هر لحظه، گونه گونه تجلاً

گاه ز یوسف نمود جلوه، جمالت *** شور به عالم فکند عشق به آوا ...

پی به حقیقت نبرد کس، به حقیقت *** از همه ایجاد، غیر سید بطحا

شاه «لعمرك» سریر صدر دو عالم *** هادی امروز خلق و، شافع فردا

صاحب اورنگ عرش و افسر «لولاک» *** ختم رسل، عقل کل، نتیجه مبدا ...

قصه معراجش ار به نزد حکیمان *** هست گرہ بر گرہ به سان معما

۱- دیوان عندلیب کاشانی، به اهتمام تیرداد اندیشه، تهران، انتشارات کاوه، ۱۳۴۳، ص ۱۵۷ - ۱۷۷.

۲- بُنگه: بنگاه، جایگاه، آشیانه.

در بر عَشَّاق نکته سنج و ادا فهم *** بی چه و چون آمده ست و بی نعم ولا ...

توبه آدم قبول شد ز تو، وَز تو *** نوح به ساحل کشید رخت ز دریا

خلعت خُلَّت گرفت از تو ابراهیم *** کآتش سوزان شدش چو جَت خضرا

کردبنا کعبه ای، وی ار ز گل و سنگ *** کعبه اسلام را تو هستی بَنَّا

یوسف مصری، عزیز خلق شد از تو *** دیده یعقوب شد ز بوی تو بینا ...

بر همه ماسوا، ز رتبت عالی *** سیدی و سروری و صاحب و مولا

شرح متینت ز کم و کاست منزّه *** دین مبینت ز نقص و عیب مبرّا

چون تو حمایت کنی، زد دیو چه باکی؟ *** چون تو شفاعت کنی، ز جرم چه پروا؟! ...

ما همه آلودگان جرم و گناهیم *** رحم کن ای رحمت خدای! تو بر ما ...

گر چه گناهم بسی ست، هست یقینم *** می نپسندی مرا به حشر، تو رسوا

زان که بود پور زشت در نظر باب *** از اثر مهر، با ملاححت و زیبا(۱) ...

دیوان اشعار محمّدحسین خان (عندلیب) فرزند فتحعلی خان صبای کاشانی و ملک الشعرا دربار فتحعلی شاه قاجار توسط میر تقی بن حسین حسینی (عندلیب) در سال ۱۳۱۳ هـ. ق در استانبول به چاپ رسیده است(۲).

۱- دیوان عندلیب کاشانی، ص ۵ - ۸.

۲- دیوان ملک الشعراء فتحعلی خان صبا، به تصحیح محمّدعلی نجاتی، تهران، شرکت اقبال و شرکاء، ۱۳۴۱، ص ۳۹.

۵- حاج میرزا حسن (صفی) اصفهانی

۵- حاج میرزا حسن (صفی) اصفهانی (متوفای ۱۳۱۶ هـ - ق) از عرفای پرآوازه سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است. وی در ۱۲۵۱ هـ - ق در اصفهان به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۶ هـ - ق در تهران به دیدار حق شتافت.

وی از اوان جوانی به تحصیل کمالات معنوی پرداخت و ملقب به لقب فقری (صفی علی) گردید. وی پس از تحصیل کمالات صوری، برای تکمیل کمالات معنوی به سیر و سیاحت پرداخت و به هند و حجاز سفر کرد و به فیض صحبت مردان خدا نایل آمد (۱).

صفی صرف نظر از جنبه فقری، ادیبی توانا بود و آثار بر جای مانده از او نمایان گر احاطه علمی و ادبی اوست:

۱ - منظومه زبده الاسرار در اسرار شهادت شهدای کربلا بر وزن صیقل الارواح سروده جلال الدین محمد بلخی؛ ۲ - عرفان الحق؛ ۳ - بحر الحقایق؛ ۴ - میزان المعرفه؛

۵ - تفسیر منظوم قرآن کریم که مهم ترین اثر اوست؛ ۶ - دیوان اشعار (۲).

آرامگاه وی در خیابان صفی علی شاه تهرانی مورد عنایت پیروان راه فقری اوست (۳).

مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله)

خیز شتربان! که شترهای مست *** سر نشناسند ز پا، پا ز دست

شیفته جانی که گرفتار اوست *** آرزوی وی، همه دیدار اوست

ای به طفیل تو، جهان را وجود *** خاک درت کعبه اهل شهود

در گه تو، سجده گه اهل دل *** مهر و مه، از پرتو رویت خجل

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۳۴۳.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۳۴۳.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۳۴۳.

از قدمت چرخ، مرصع کمر (۱) *** وز کمرت خاک، مَلَمَع شجر (۲)

تا تو به تأیید گرفتی جهان *** تا تو به توحید گشادی زبان

یوسف تجرید، درآمد ز چاه *** یونس تفرید، برآمد به ماه

تا تو شدی مرحله پیمای چرخ *** شد قدمت، مرتبه افزای چرخ

چرخ چه داند که مسیحیش هست؟ *** تا خبر از چون تو فصیحیش هست

با همه اُمیت و ناخواندنت *** دست به هر نیک و بد افشاندنت

أَفْصَح (۳) و أَبْلَغ (۴) به زبان و بیان *** از تو ندیده ست به خاک، آسمان

تا ز رخت پرده فلک برگرفت *** خاک، ز تو رونق دیگر گرفت

از تو زمین گشت سپهر دگر *** ماه دگر هر گل و، مهر دگر

داشت چو ذات تو وفا در سرشت *** گشت صفا، شخص تو را سرنوشت

فضل تو شد، غمخور غمخوارگان *** پشت و پناه همه بیچارگان

چشم عطا چون به تو داریم ما *** حاجت خود با تو گذاریم ما

هر چه بود مصلحت ما در او *** آن رسد از لطف تو، بی جستجو

آن کنی از عدل که باشد جزا *** و آن دهی از لطف، که باشد سزا

این بود آرایش اصحاب قال *** آن بود، آسایش ارباب حال

حال تو را جان حسینی، محل *** وز تو مَخَلّی (۵) دل او از خلل (۶)

شرح حال و آثار صفی اصفهانی به تفصیل در تذکره مدینه الادب آمده است (۷).

- ۲- مُلَمَّعٌ شَجَرٌ: درختان گوناگون.
- ۳- أَفْصَحٌ: فصیح ترین، رساترین.
- ۴- أَبْلَغٌ: بلیغ ترین، شیواترین.
- ۵- مُخَلَّى: خالی شده.
- ۶- تذکره مدینه الادب: عبرت نایینی، ج ۳، ص ۲۲۸.
- ۷- تذکره مدینه الادب: عبرت نایینی، ج ۳، ص ۲۲۷ - ۲۳۰.

۶- میرزا محمد (محیط) قمی

۶- میرزا محمد (محیط) قمی، ملقب به شمس الفصحاء (متوفای ۱۳۱۷ هـ - ق) از سخنوران توانای اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است.

محیط قمی در شهر قم چشم به جهان گشود و در اوان جوانی، زادگاه را به مقصد اصفهان ترک کرد و در آنجا به تحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخت و سپس رهسپار تهران شد، و پس از درگذشت پدرش در دستگاه دوست علی خان ملقب به معیر الممالک راه یافت و سمت پدر خود را که تعلیم دوست محمدخان پسر دوست علی خان بود، برعهده گرفت (۱).

میرزا حیدرعلی (ثریا) معروف به مجدالادباء به خاطر شایستگی هایی که در محیط دید، دختر خود را به همسری او درآورد، و پس از درگذشت وی، اشعار پراکنده او را جمع آوری و آماده چاپ کرد. همو درباره داماد ادیش می نگارد:

[... بقیت عمر در تهران، شخص شریفش شعرا و ادبا را سرانجمن بود و شعر لطیفش فصحاء و بلغا را، افسر سخن. دوست و دشمن به فصاحت و بلاغت او معترف بودند ... خیلی سلیم العقیده بود، و درویش وضع و فقیر دوست و بیچاره نواز و سخنی الطبع و بهی الزای و ذکی الذهن. مسلکی خوش داشت و مشربی بی غش. حالش همه جا محبوب بود و مقالش همه را مطلوب. هیچ گاه بدگویی نداشت، بدخویی هم. همیشه حق گویی می نمود و حق جویی هم. (۲)]

شیوه محیط قمی در شعر آیینی منحصر به خود او بود، و غالب غزلیات وی با ظرافت و ملاحظت خاصی به نام نامی یکی از حضرات معصومین (علیهم السلام) حسن ختام می یافت، و اگر پیش از او شعرا پس از تشبیب به سراغ مدح این و آن می رفتند ولی

- ۱- دیوان شمس الفصحاء، محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، تهران، سلسله انتشارات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص الف.
- ۲- دیوان شمس الفصحاء، محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، تهران، سلسله انتشارات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص الف - ب.

محیط در قالب غزل این مهم را به آسانی باب کرد.

غزلواره مناقبی محیط در منقبت حضرت جوادالائمہ (علیه السلام) از امّہات شعر آیینی در عصر قاجاریہ است:

کجاست زنده دلی، کاملی، مسیح دمی؟ *** که فیض صحبتش از دل برد غبار غمی
 خلیل بت شکنی کو که نفس دون شکنند؟ *** که نیست در حرم دل، به غیر او صنمی
 ز کید چرخ، در آن دور گشت نوبت ما *** که نیست ساقی ایام را سرِ کرمی
 زمانه، خرمن دانش نمی خرد به جوی *** بهای گنج هنر را، نمی دهد درمی ...
 گذشت عمر و، دریغا نداد ما را دست *** حضور نیم شبی و، صفای صبح دمی
 قسم به جان عزیزان به وصل دوست رسی *** اگر ازین تن خاکی برون نهی قدمی
 خلاف گوشه نشینان دلشکسته مجو *** که نیست جز دل این قوم، دوست را حرمی ...
 ز بینوایی و دولت، غمین و شاد مباش *** که در زمانه نماند گدا و محتشمی
 ز اشتیاق بلند آستان شه، هر شب *** فراز عرش فرازم ز آه خود علمی
 به خلق، آن چه رسد فیض آشکار و نهان *** ز بحر جود شه دین جواد هست نمی

محمد بن علی، تاسع الائمه، تقی *** که بحر همت او هست بی کرانه یمی
 بدان خدای که باشد ز کلک قدرت او *** نقوش دفتر هستی ماسوا، رقمی
 که: با ولای شفیعان حشر، احمد و آل *** (محیط) را نبود از گناه خویش غمی
 شهان کشور نظمیم، ما ثناگویان *** اساس سلطنت ماست دفتر و قلمی (۱)

چکامه نبوی (صلی الله علیه وآله)

ای در بر وجود تو کون و مکان، عدم *** نتوان حدوث ذات تو را فرق از قدم

با نسبت وجود تو، هستی کاینات *** مانند هستی قطرات ست نزد یم

«لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» در ثنات *** ای خسرو «لَعَمْرُكَ» بِسْرود ذوالکرم

هستی تو، اصل هستی و سر دفتر وجود *** هستند فرع ذات تو اشیا ز بیش و کم

عنوان نگار نامه هستی تو بوده ای *** زان پیشتر که خلق شود لوح با قلم

تو عقل اولی و، نخستین عطای حق *** تو ختم انبیایی و، تو هادی اُمم

شاه! به یک اشاره ابروی تیغ تو *** گردید راست رایت دین، پشت کفر خم

افزون تو و مقام تو، از درک ماسوا *** ای بهترین سلاله ارواح محترم!

در بندگی تو «أَنَا عَبْدٌ» همی سرود *** شاهی که ذات او به خدایی ست مَتَّهَم

جایی که جبریل امین را نبود راه *** رفتی، برون نهادی از آن جای هم قدم

حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ وَ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ *** فرخنده ذکر مهتد تو بوده ست دم به دم

باقی بود زمان تو تا روز رستخیز *** نی نی، خطا سرودم در رستخیز، هم

شق القمر نمودی و، زین معجز شگفت *** بر گنبد سپهر، ز رفعت زدی علم

گاه ولادت تو، شد آثار بس پدید *** و آن جمله بر صحیفه عالم بود رقم

گسترده خوان جود تو در عرصه وجود *** آن سان که حرص گشته از آن مُمْتَلی شکم

شد نعمت ولای تو و اهل بیت تو *** ما را نصیب از کرم سابقُ النُّعم ...

عاجز بود زبان (محیط) از ثنای تو *** ای بهترین سلاله ارواح محترم

بر ذات فرخ تو و فرخنده نام تو *** بادا درود بیحد تا حشر دم به دم (۱)!

* * *

۱- دیوان شمس الفصحاء، محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، تهران، سلسله انتشارات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۰۰ -

۷ - آقامحمد مهدی (آسوده) شیرازی

۷ - آقامحمد مهدی (آسوده) شیرازی (متوفای ۱۳۲۰ هـ - ق) از شعرای عرفان مشرب زمانه خود بوده است. مرحوم عبرت نایینی در تذکره مدینه الأدب در شرح وی می نگارد:

[... در آغاز جوانی، فضل و کمال را سرمایه زندگانی کرد و بسا سود روحانی که از این سودا به دست آورد. مقدمات عرفان را اوّل وهله کامل کرد تا در مرحله ایقان واصل آمد. در حکمت الهی ریاضت شاقّه کشید تا ساغر افاضت بی اندازه چشید. در هر علمی ماهر بود، ویژه در شاعری که ساحر. انواع شعر را نیکو سرودی، خاصّه غزل ... مثنوی عرفان الحکم از بیانات بدیع آن جناب است که در عالم صورت و معنی، روشن تر از ماه و آفتاب است. در روز عاشور محرم سال ۱۳۲۰ هـ - ق از این دار پرملال، ارتحال نمود و در سمت شرقی تکیه حافظیه آسود. شاعری این بیت را گفته والحق دُرّی گرانمایه سفته:

بیت

یک تن آسوده در جهان دیدم *** آن هم (آسوده) اش تخلّص بود!

تاریخ رحلتش را میرزای فرصت سروده ... مثنوی عرفان الحکم را (نوا)ی تاج الشعراء پسرش، به طبع رسانید. سایر اشعار او را نیز قریب ۵۰۰۰ بیت جمع نموده و بقیه به حال پریشان باقی است. (۱)

ابیاتی از مثنوی عرفان الحکم او را در نعت حضرت خاتم الأنبياء (صلی الله علیه و آله) برای ثبت در این مقال برگزیده ایم.

مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله)

... یا رب! این زار ناتوان را *** یا رب! این خسته نوان را

شاید که ز شرع پاک احمد *** بخشی کهم روان مؤید

اشراق جمال پاک یزدان *** افروخته شمع کعبه جان

معنای کتاب آسمانی *** گویای کلام «مَنْ رَأَى»

بر جمله ممکنات، سرور *** وز جمله کاینات، برتر

نورش چو نخست دم زد از جود *** شد جمله کاینات، موجود

آورد به خلق تازه آیین *** افراشت، خجسته رایت دین

تا در زیر آن خجسته رایت *** یابند جهانیان هدایت

یک شب به سرای اُم هانی *** بگذاشت قدم ز مهربانی

جبریل امین به قلب او گفت: *** این نکته و، دُر معرفت سفت

کای سرور ممکنات عالم *** وی بر همه انبیا، مقدم

برخیز و بُراقِ عقل کن زین *** بنشین بر پشت او به تمکین ...

از امر حق آن خدیو باذل *** برخاست، به روی دوست مایل

بنشست به پشت عقل و، از خاک *** زی عالم پاک شد، فرحناک

پس رَفُوفِ عشق جُست و، در دم (۱) *** بر کوه او (۲) نشست خرم

شیرنگِ فنای خویش، زین کرد *** خود را به بقای حق، قرین کرد

بر دامن عشق یار، زد چنگ *** با مرغ وصال، شد هماهنگ

وز همّت عشق و رادی عشق *** بگذشت زهفت وادی عشق

بنیست به تخت «قَابَ قَوْسین» *** برداشت حجاب «اُنّی» (۳) از بین

وز «اَوْ اَدنی» به خانه دل *** خود کرد مراد خویش حاصل

۱- دردم: بی درنگ، فوراً.

۲- بر کوهه او: بر پشت او.

۳- حجاب «اُنّی»: حجاب اِنّیت و مَنّیت.

بی پرده ز چشم یار، پیدا*** دید آن چه نبود و بود، یک جا

باری ز قیود شد چو مطلق*** نشنید و نگفت هیچ جز حق

چون مست شد از شراب توحید*** بگشود زبان به شکر و تمحید(۱)

* * *

۱- تمحید: شکر گزاری، سپاس گویی. رک: تذکره مدینه الادب، ج اول، ص ۲۴۷.

۸ - شیخ محمدخان (ایزدی) کازرونی

۸ - شیخ محمدخان (ایزدی) کازرونی (متوفای ۱۳۲۲ هـ - ق) از شعرای مشهور زمان خود بوده و بنا به نوشته شعاع الملک: [از آغاز شباب تا انجام عمر پرشتاب، اکتساب کمال را پیشه خود ساخت. پس از مصاحبت ضروریّه با اصحاب قال، به معاشرت ارباب حال پرداخته، سفری هم به هند ره سپرد و در آنجا دیوان مرغوب خود را به طبع رسانیده به وطن مألوف مراجعت کرد و پس از سالی دو، آهنگ ری کرده ... و چهار سال در آنجا می بود. سپس به شیراز مراجعت کرد. هفت سال هم به واسطه ضعف و پیری منزوی بود تا در سال ۱۳۲۲ (هـ - ق) به رحمت ایزدی پیوست، و جسدش در بی بی دختران شیراز مدفون آمد ...] (۱).

ازوست:

در ستایش خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله)

خورشید کلاه و، عرش مسند *** تاج سر انبیا، محمد

فرمانده و، حکمران کونین *** زینت ده بزم «قاب قوسین»

کمتر وصفش ز ایزد پاک: *** «لولاک لما خلقت الافلاک»

هم، مبدأ اولین نمایش *** هم، مقطع آخرین گشایش

سر حلقه انبیای مرسَل *** عشق دوّمین و، عقل اول

پیشش حکمای دانش اندوز *** سر گشته، چو کودک نوآموز

هر کو سبق و را بخوانده *** در حرف نخست، بازمانده

برتر ز امکان، فرو ز واجب *** عصمت شده بین این دو حاجب

در دور، ز انبیا مؤخر *** لیکن در طور، از همه بر

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۱، ص ۲۳۰، به نقل از تذکره شعاع الملک.

آنان شجرند و، این چو میوه *** این مقصد و، دیگران کریوه

تشریفش بر قد همایون *** یاسین شده از جناب بی چون

بر تشریفش به رسم تبریک *** بنوشته طرازِ «سَوْفَ یُعْطِیْکَ» (۱)

* * *

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۹ - حکیم صفاءالدین (صفا)ی اصفهانی

۹ - حکیم صفاءالدین (صفا)ی اصفهانی (متوفای ۱۳۲۲ هـ - ق) از شعرای حکمت پیشه و حکمای معرفت اندیشه سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است که در زمانه خود به حکیم صفا شهرت داشت.

برادر کوچک تر از وی میرزا علیّ محمّدخان «حکیم» نیز در ادب و حکمت به مقام شامخی نایل آمده بود، و هر دو برادر از زادگاه خود فریدن اصفهان به تهران رفته و در حجره مدرسه ای مسکن گزیده بودند و به تدریس علوم معقول اشتغال داشته اند(۱).

ظاهراً هنگامی که میرزا محمّد رضا مستشارالملک - وزیر خراسان - که بعدها به مؤتمن السلطنه ملقب گردید - برای انجام امور دیوانی به تهران سفر می کند با حکیم صفا آشنا می شود و او را با خود به مشهد می برد و در منزل خود او را جای می دهد(۲).

با این که اقامت حکیم صفا در منزل مؤتمن السلطنه سال ها به درازا می کشد ولی در طول این مدت جز احترام و محبت از میزبان درویش مشرب خود رفتار دیگری نمی بیند ولی با این همه هرگز حکیم صفا در مدح وی شعری نگفت(۳).

هنگامی که مؤتمن السلطنه در سال ۱۳۰۹ هـ - ق بدرود حیات می گوید و وزارت خراسان به میرزا علیّ محمّد مؤتمن السلطنه - فرزند ارشد وی - سپرده می شود، وی نیز همانند پدر در رفاه حال صفا می کوشد تا آن جا که در سال ۱۳۱۳ هـ - ق خانه ای در کوچه مقبره (در پشت مقبره نادرشاه) و نزدیک به منزل خود برای حکیم صفا می خرد و بیش از پیش در رفاه حال او می کوشد(۴).

پس از آن که میرزا علیّ محمّد فرزند مؤتمن السلطنه از وزارت خراسان کنار گذاشته می شود و او به ناچار رهسپار تهران می شود، امور حکیم صفا را به پسر عموی خویش

۱- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص الف، ب.

۲- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص الف، ب.

۳- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص الف، ب.

۴- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ج.

میرزا حسن خان معروف به اباخان می سپارد و هنوز سالی از اقامت حکیم صفا در خانه مسکونی خود نمی گذرد که بیمار می شود و گوید به اختلال حواس دچار می گردد و سرانجام پس از هشت سال تحمل رنجوری و بیماری در سال ۱۳۲۲ هـ. ق که بیماری وبا در خراسان شایع می گردد، قالب تهی می کند و او را در مدرسه ملاّتاج (واقع در پشت ایوان عباسی در شمال صحن عتیق رضوی) به خاک می سپارند(۱).

در شرح حال حکیم صفا نگاشته اند که وی در آغاز اقامت در مشهد هر گاه برای انجام کاری از خانه بیرون می رفت، عبای خود راتا کرده و زیر بغل می نهاد و کمتر به دوش می افکند، اما در اواخر عمر، غالباً عبا را بر سر خود می کشید.

می گویند هنگامی که می خواست در نعت و منقبت حضرات معصومین (علیهم السلام) قصیده ای انشا کند، به مسجد گوهرشاد می رفت و در کناره مناره مسجد مقابل حرم مطهر رضوی می ایستاد و پس از دقایقی درنگ، در نهایت فروتنی و خاک ساری به سرودن می پرداخت(۲).

حکیم صفا هرگز برای خود همسری اختیار نکرد و تا آخر عمر مجردانه زیست(۳).

دیوان حکیم صفا به سعی و اهتمام پژوهش گر نستوه احمد سهیلی خوانساری گردآوری شد و پس از مقابله نسخه ها و تصحیح و تنقیح در سال ۱۳۶۲ هـ. ق توسط انتشارات اقبال چاپ و منتشر شد و با استقبال فراوان اهل شعر و ادب و عرفان قرار گرفت. دیوان او ۵۷۹۲ بیت دارد و دارای قصاید و غزلیات، مسمّطات، ترکیب بند است. در پایان این دیوان، منظومه ای است در قالب مثنوی و به سبک گلشن راز سروده شیخ شبستری، حاوی ده سؤال و جواب که با ستایش حضرت باری آغاز و با مناجات به درگاه حضرت ربوبی پایان می گیرد و دارای ۱۴۷ بیت می باشد و عنوان خاصی برای آن در نظر گرفته نشده است(۴).

اشعار آیینی این شاعر دل سوخته از شور و حال خاصی برخوردار است و ژرفای

۱- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ج - د.

۲- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ج.

۳- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ج.

۴- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۲۸۳ - ۳۳۶.

معرفت حکیم صفا را به آل لله (علیهم السلام) نشان می دهد و در شمار موفق ترین نمونه های شعر آیینی در سده سیزدهم و چهاردهم می باشد.

شعری که نام حکیم صفای اصفهانی را بر سر زبان ها انداخت، غزل شورانگیز و مطمئنی بود که به نقل ابیاتی از آن اکتفا می کنیم:

غزل

دل بردی از من به یغما ای ترک غارت گر من *** دیدی چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من؟!

عشق تو در دل نهان شد، دل زار و تن ناتوان شد *** رفتی، چو تیر و کمان شد از بار غم پیکر من

می سوزم از اشتیاق، در آتشم از فراق *** کانون من سینه من، سودای من: آذر من ...

گبر و مسلمان خجل شد، دل فتنه آب و گل شد *** صد رخنه در ملک دل شد، ز اندیشه کافر من ...

در عشق: سلطان بختم، در باغ دولت: درختم *** خاکستر فقر: تختم، خاک فنا: افسر من ...

اول، دلم را صفا داد آینه ام را جلا داد *** آخر، به باد فنا داد عشق تو خاکستر من ...

با رغم عشق او را، گردون نیارد تحمل *** چون می تواند کشیدن این پیکر لاغر من؟

دل، دم ز سرّ (صفا) زد، کوس تو بر بام ما زد *** سلطان دولت، لوا زد از فقر در کشور من (۱)

۱- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۲۶۶

مسمط نبوی در میلاد مسعود مصطفوی (صلی الله علیه وآله)

نیم شب از بام دل، اوّل بانگ خروس

از گلوی مرغ عشق، زد ملکُ العرش کوس

کرد به عرش وجود، خسرو وحدت جلوس

غیبت شمس سما، از فلک آبنوس

گشت سویدای دل، مطلع شمسِ الشّمس *** در دل ظلمت، دمید از دل من آفتاب ...

*** در همه بالا و پست، غیر یکی دوست کو؟ *** هست خدا آشکار، آن که خدا جوست کو؟

سرو بسی کشته اند، آن کو خود روست کو؟ *** آن که درین جویبار، سرو لب جوست کو؟

در بر من هر چه هست مغز بود، پوست کو؟ *** باید افکند پوست، دوست شود بی نقاب

*** کرده تجلی به ذات، از در و دیوار من *** و آتش خورشید اوست، گرمی بازار من

در سر این چار سوق، اوست خریدار من *** نیست به جز عشق او، کیش من و کار من

عاشقم و، جاذب ست حسن رخ یار من *** عشق به حد کمال، حسن به حد نصاب ...
*** سلطنت ار طالب ست، سلطان آنجا رود *** خواهد دریا شود، قطره به دریا رود
آن که بود دردمند، پیش مسیحا رود *** بگذرد از خویشان، بی من و بی ما رود
پای به دولت زند، یگه و تنها رود *** تا در سلطان فقر، احمد ختمی مآب
*** احمد مرسل کزوست سلطنت جز و کل *** رهسپر مستقیم، راهنمای رسل
آن که به میزان اوست سنگ تمام سُبُل (۱) *** جاری در خلق و امر، ساری در خار و گل
مالک بالا و پست، سیر عقول و مُثُل *** سر حدوث و قدم، شاه شهود و غیاث
*** سید اُمّی که هست زنده و بدو: باب و اُم *** سیر تمام نفوس در سر او هست گم

سایه شب‌دیز او بر سرِ جبریل، سُم *** هست دُم رفرَفاش سر به فلک پیر: دُم
صبح سعادت دمید ساقی سرمست! قُم *** پشت مگردان ز صبح، روی بگردان ز خواب ...
*** عقل نخستین بزاد، زاد چو خیرِ الأنام *** هر گز نشنیده کس، عقل بزاید ز مام!
شد ز مشیت پدید سید فوق التمام *** ساغر وحدت کشید، کرد قیامت قیام
باده توحید نیست در خور مینای عام *** عام چه داند که چیست سیرت اهل صواب؟ ...
*** نوبت دولت زنید، شاه مؤید رسید *** ای ملکوت سما! دولت سرمد رسید
کوس مسیحا بزَن، نوبت احمد رسید *** از حد بحر وجود، گوهر بیحد رسید
سید لاهوتیان، فرد و مجرّد رسید *** از خودی خود کنید ای جبروت! اجتناب ...

*** هستی چون حلقه ای ست، ذات محمد نگین *** جای نگین: عرش ذات، نقش نگین: سرّ دین

حلقه زنِ مصطفیست، حلقه حق یقین *** از جبروت سما، تا ملکوت زمین

از قدم او به پاست این طبقات برین *** این قُبْتُ بی ستون، این خیم بی طناب ...

*** این دل با این شکوه، مظهر پیغمبرست *** این عِلْم لامکان، اختر پیغمبرست

مسند توحید ماست، منبر پیغمبرست *** این دُر دریای ژرف، گوهر پیغمبرست

خلوت خاص خدا، منظر پیغمبرست *** صورت غیبُ الغیوب، معنیفصلِ الخطاب ...

*** ای شه معراج سیرا! فرق مرا تاج ده *** ذرّه بی مایه را، پایه معراج ده

گوهر شاداب سرّ، زان یم مَواج ده *** این خَزَف سوده را خاک به تاراج ده

رحم به اشکسته کن، فیض به محتاج ده *** دعوت اشکستگان زود شود مستجاب (۱) ...

۱۰ - میرزا نورالله (عمّان) سامانی

۱۰ - میرزا نورالله (عمّان) سامانی (متوفای ۱۳۲۲ هـ - ق) ملقب به تاج الشعراء فرزند میرزا عبدالحسین (ذره) مؤلف جامع الانساب است.

نیای بزرگوار وی میرزا عبدالوهاب (قطره) و عمویش میرزا لطف الله (دریا) است که در ادب و عرفان دستی داشته اند (۱).

پسر عمّان سامانی از تخلص (محیط) سود می جسته است و پس از پدر با شرکت در یک مسابقه ادبی، لقب تاج الشعراءی پدر را از آن خود می سازد (۲).

عمان سامانی، شهرت بلامنازع خود را در قلمرو شعر عاشورا، مدیون منظومه سنگین گنجینه الاسرار خود است که با نگاهی عرفانی ریشه ماجرای کربلا را در روز الست جستجو می کند، و در نهایت توانایی و هنرمندی سیر این حادثه شگرف را در مقاطع مختلف زمانی به تماشا می نشیند (۳).

عمان از اعضای ثابت و اصلی انجمن ابوالفقراء بوده که به سرپرستی محمدباقر بن محمدتقی گزی اصفهانی مشهور به ابوالفقرا (متوفای ۱۲۸۶ هـ - ق) در اصفهان تشکیل می شده است (۴).

سرانجام عمان سامانی در سن ۶۴ سالگی در زادگاه خود سامان - از توابع چهارمحال و بختیاری - به سال ۱۳۲۲ هـ - ق به دیدار محبوب روحانی خود شتافت و جنازه او که به صورت امانت در زادگاهش به خاک سپرده شده بود، بعدها بر اساس وصیت وی به نجف اشرف انتقال یافت و در جوار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آرام گرفت (۵).

گنجینه الاسرار عمان و غزلیات وحد کرمانشاهی در مهرماه ۱۳۴۵ هـ - ق به امر عارفی کامل و سالکی بصیر و صاحب دل توسط نگارنده این سطور پس از تصحیح و تعلیق،

- ۱- گنجینه الأسرار، عمان سامانی، به اهتمام محمدعلی مجاهدی (پروانه)، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰، ص ۱۱.
- ۲- گنجینه الأسرار، عمان سامانی، به اهتمام محمدعلی مجاهدی (پروانه)، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰، ص ۱۱.
- ۳- گنجینه الأسرار، عمان سامانی، به اهتمام محمدعلی مجاهدی (پروانه)، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰، ص ۱۸.
- ۴- گنجینه الأسرار، عمان سامانی، به اهتمام محمدعلی مجاهدی (پروانه)، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰، ص ۱۳.
- ۵- گنجینه الأسرار، عمان سامانی، به اهتمام محمدعلی مجاهدی (پروانه)، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰، ص ۱۲.

چاپ و منتشر شد که تا کنون بیش از ۲۰ بار تجدید چاپ شده است (۱). ازوست:

بزرگ مایه ایجاد قادر ازلی *** ز نور پاک جمال محمدست و علی

ز نور پاک جمال محمد و علی است *** بزرگ مایه ایجاد قادر ازلی

دو دست کار کنند، این دو دستیار وجود *** ازین دو دست و قوی دستگاه لم یزلی

به صورت اند دو، لیکن به معنی اند: یکی *** مبین شان دو، که باشد دو بینی از حولی (۲)

بکوب حلقه طاعت، در مدینه علم *** کننده در خیر به بازوان یلی

چو در گشوده شد، آن گه به شهربابی راه *** بلی، بری به نبی راه با ولای ولی

نبی کند ز ولی قصه، چون گلاب از گل *** ببو به صدق و رها کن طبیعت جعلی (۳) ...

گرفتم آن که شود در زمانه منکر نور *** عنان دل سوی ظلمت کشاند از دغلی

چو آفتاب فروزان ز شرق کرد طلوع *** شود چه عاید خُفّاش غیر منفعلی (۴)!

بود مُحال کزین بادها فرو میرد *** چراغ طلعت حق، با کمال مشتعلی ...

چو بندگی طلبید از فلک، دو دست قبول *** به سینه زد که: لَکَ الحُکم و الإِطاعه لی (۵) ...

۱- گنجینه الأسرار، عمان سامانی، به اهتمام محمدعلی مجاهدی (پروانه)، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰، ص ۱۲.

۲- حولی: احوالی، دو بینی، لوچی.

۳- جَعَلَ: نام حشره ای است سیاه رنگ که از سرگین و فضولات حیوانات استفاده می کند و به آن سرگین غلطان و سرگین گردان هم گویند.

۴- مُنْفَعَلی: شرم ساری.

۵- لَکَ الحُکم و الإِطاعه لی: فرمان از تو و فرمانبرداری از من.

به جز ولایت او قصد حق بُد ز الست *** به کاینات که گفتند در جواب: بلی

شها! مدیح تو واجب شده ست (عمان) را *** ز جان و دل، نه به ذکر خَفی و بانگ جَلی (١)

از عمان این آثار به یادگار مانده است: منظومه معراج نامه، منظومه عاشورایی گنجینه الأسرار، مخزن الدرر و دیوان اشعار (٢).

* * *

١- گنجینه الاسرار: ص ١٨١ - ١٨٣.

٢- گنجینه الاسرار: ص ١٦.

۱۱ - میرزا احمد (الهامی) کرمانشاهی

۱۱ - میرزا احمد (الهامی) کرمانشاهی (متوفای ۱۳۲۵ هـ - ق) ملقب به فردوسی حسینی از عاشورایی سرایان بنام عصر قاجاریه است. که اصالتاً بهبهانی و زادگاهش توسیرکان بود، ولی به خاطر نشو و نما و اقامت در کرمانشاه او را کرمانشاهی دانسته اند (۱).

الهامی، مردی بوده عامی و بی بهره از فنون شعری و درک معانی لغات و عبارات، که با عنایت حسینی و نظر کیمیا اثر آن وجود بزرگوار، بی اختیار به سرودن شعر می پردازد، بی آن که معانی واژه ها و اصطلاحاتی را که در شعر آورده، به درستی بداند، و از این روی از تخلص «الهامی» بهره می گیرد (۲).

وی یک منظومه شیوایی عاشورایی دارد به نام باغ فردوس که آن را با لحن حماسی و بر وزن شاهنامه حکیم طوس (بحر متقارب: فعولن، فعولن، فعولن، فعول) در چهار «خیابان» سروده، و کسی که کوچک ترین آشنایی با فنون شعری و آداب سخنوری نداشته، در این مثنوی عاشورایی چنان داد سخن می دهد که مستمعان را به شگفتی وا می دارد و به همین جهت بود که به فردوسی حسینی اشتها یافت (۳).

الهامی سوای منظومه ماندگار باغ فردوس، دیوان اشعاری دارد حاوی غزلیات و قصاید با دو منظومه: حسن منظر و بستان ماتم، فتح نامه حسام الملک، قصاید الهامیه فی مدایح الحسامیه، حدیث کساء، حسیه و نصایح امیر نظام از دیگر آثار الهامی کرمانشاهی است (۴).

فرزندان الهامی کرمانشاهی:

- ۱- دیوان الهامی کرمانشاهی، به تصحیح امید اسلام پناه، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۱۵ - ۱۶.
- ۲- دیوان الهامی کرمانشاهی، به تصحیح امید اسلام پناه، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۱۹ - ۲۰.
- ۳- دیوان الهامی کرمانشاهی، به تصحیح امید اسلام پناه، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۱۹ - ۲۰.
- ۴- دیوان الهامی کرمانشاهی، به تصحیح امید اسلام پناه، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۴۲ - ۴۷.

میرزا احمد الهامی دارای سه فرزند ذکور بوده است:

(۱) ابوالحسن الهامی متخلص به (سبحانی).

(۲) دکتر عبدالحسین الهامی (متوفای ۱۳۴۸ هـ - ش).

(۳) ابولقاسم لاهوتی شاعر آزاده معروف (متوفای ۱۳۳۶ هـ - ش) (۱).

تذکره نگاران پیرامون الهامی کرمانشاهی سخن بسیار گفته و شگفتی خود را از آثار به هنجار و شیوا و رسای او پنهان نکرده اند. ما برای حسن ختام قسمتی از نوشته دیوان بیگی مؤلف حدیقه الشعراء را درباره او نقل می کنیم:

[... الحق قصّه او، سواى معجزه آن حضرت (حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)) هیچ نخواهد بود که مردی عامی و بی سواد که حالا هم اغلب لغات و کنایات که در شعر می گوید، بعد از گفتن معنی او را از دیگران می پرسد (!) و معلوم می شود که درست گفته (!)، چنین شعر بگوید مه به عقیده مردم پهلو به فردوسی می زند، و به اعتقاد فقیر به واسطه انتسابش به آن مقام رفیع، از فردوسی درگذرد. الا این که چون در تشیع و صحت اعتقاد آن استاد، سخن نیست، صورتاً این را مزیت ننهیم و الاً معناً از روی تحقیق رجحان دارد. اما در مراتب شاعری، خاص در شیوه مخصوصش، همان اشعار به بحر تقارب است که در آن مقام، کارش به سرحد کرامت و الهام رسید ...] (۲)

درباره الهامی که زبان او به عنایت حسینی به گفتن شعر گویا شده و مایه اعجاب همگان را فراهم ساخته، بزرگانی چون میرزا محمدصادق خان ادیب الممالک فراهانی (امیر) سخن گفته و او را ستوده اند. این رباعی را مرحوم ادیب الممالک در زیر عکس الهامی نگاشته است:

رباعی

این عکس که در صفحه نیکو نامی ست *** معروف خرد چو عارف بسطامی (۳) ست

۱- دیوان الهامی کرمانشاهی، به تصحیح امید اسلام پناه، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۴۲ - ۴۷.

۲- دیوان الهامی کرمانشاهی، به تصحیح امید اسلام پناه، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۱ - ۲۲.

۳- عارف بسطامی: مراد بایزید بسطامی است.

آن کو که به علم و معرفت چون حامیست *** فردوسی شاه کربلا، الهامیست (۱)

گویند که وی پیش از ملاقات با استادش حسین قلی خان سلطان کلهر، از تخلص (ملول) استفاده می کرده ولی بعداً آن را با نظر او به (الهامی) تغییر داده است (۲).

ازوست:

مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله)

بهین نقش کلک جهان آفرین *** پرستنده خاص جان آفرین

به خلق، اولین جلوه کردگار *** به دین، آخرین آیت استوار

شه ابطحی، داور یثربی *** جهان را خدیو و، خدا را نبی

ملک لشکر و، آسمان پیشگاه *** رسولی که پیغمبران راست شاه

محمد، که بر چهر دین غاز (۳) ز اوست *** همه آفرینش، پر آوازه زوست

مر او را چو پروردگار آفرید *** نمود از رخس صورت خود پدید

نشان - گر نبود او - ز هستی نبود *** در آفاق، یزدان پرستی نبود

به جسم جهان، جان: تن پاک او *** جبین سوده نه چرخ بر خاک او (۴)

به چنبر درش (۵)، گردن راستی *** عیان دست داردارش از آستی (۶)

زهی بنده! کز فرزندگی *** خدائیش، در کسوت بندگی

جمالش که نور علی نور بود *** فروزنده آتش طور بود

به مهرش، تن بوالبشر دید روح *** ز قهرش، خبر داد توفان نوح

ازو کرده داود، آهنگری *** ازو دست جم برده انگشتی

ازو رفته سوی فلک، باشتاب *** مسیحا، به مهمانی آفتاب

صنم خانه شرک از و گشت پست *** تبه شد نشان بت و بت پرست

به دین پروری چون فرو کوفت کوس *** بمرد آتش موبدان (۷) مجوس (۸)

چو شد شعله ناز خشمش بلند *** شرر زد به زردشت و استا (۹) و زند

۱- دیوان الهامی کرمانشاهی، ص ۲۸.

۲- دیوان الهامی کرمانشاهی، ص ۱۵.

۳- غاز: سرخاب، زینت و آرایه.

۴- حدیثی است که از طریق عامه نقل شده که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلِيَّ صَوْرَتِهِ.** و صحیح آن این است که آن حضرت کسی را شنید که دیگری را دشنام می داد وی گفت: **خدا روی تو را زشت گرداند.** حضرت به او این فرمود: **او را دشنام مده که این صورتش را خدا آفریده است.**

۵- به چنبر درش: در حلقه اش.

۶- آستی: آستین.

۷- موبدان: علمای زردشتی.

۸- مجوس: آتش پرست.

۹- استا: اوستا.

شرار شکوهش بر آورد دود *** ز قسّیس (۱) ترسا و، حِبر (۲) یهود
ز تیغ سزانگشت او یافت بیم *** که گشت اسپر (۳) بَدْر خشان دو نیم
چو او را گه زادن اندر رسید *** شد از معجزش بس شگفتی پدید
به ایوان کسری، در آمد شکست *** شد آتشگه پارس، با خاک پست
در آن شب که فرمان معراج یافت *** به سر زین شکوه، ایزدی تاج یافت
گشاد از فلک، طایر سد رده پر *** بُراقی بیاورد، طاوس فر
بُراقی که چون پویه آور شدی (۴) *** از آن سوی امکان، فراتر شدی
بدان باره (۵)، بنشست پیغمبرا *** گشاد آن عقاب بهشتی پرا
به یک دم شد از بُنگه (۶) خاکیان *** بدان سوتر از کاخ افلاکیان
چو بر ذروه عرش پا نهاد *** لب عرش، بر پای او بوسه داد
سخن کوتاه، آنجا رسید آن جناب *** که از یار، چیزی نماندش حجاب
جهان بینش (۷) دید آن چه بایست دید *** به گوش آمدش، هر چه باید شنید
بدین پیکر خاکی، آن سرفراز *** برفت و بیامد ز معراج باز
نه در خواب بود و، نه در بیخودی *** به بیداری و فَرّه ایزدی ..
سخن گفت آن شب به بانگ جلی *** خدا با رسول، از زبان علی (۸)

۱- قسّیس: بزرگ کشیشان مسیحی.

۲- حِبر: دانشمند یهودی.

۳- اسپر: سپر.

۴- پویه آوری شدی: سرگرم جولان شد، به حرکت درآمد.

۵- باره: مَرکب، در اینجا کنایه از بُراق است که مَرکب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در معراج بود.

۶- بُنگه: بنگاه، مقام، جایگاه.

۷- جهان بینش: چشم جهان بین او.

۸- دیوان الهامی کرمانشاهی، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۱۲ - حاج میرزا حبیب خراسانی

۱۲ - حاج میرزا حبیب الله (حبیب) مجتهد (متوفای ۱۳۲۷ هـ - ق) از علمای بلند آوازه خراسان و عرفای بنام سده سیزدهم و چهاردهم هجری است.

وی به سال ۱۲۶۶ هـ - ق در مشهد به دنیا آمد و در سه سالگی پدر خود حاج میرزا هاشم مجتهد را از دست داد (۱۳۶۹ هـ - ق) و چون از هوش سرشاری برخوردار بود در اوان نوجوانی چندین هزار بیت شعر عربی و فارسی را به خاطر داشت و اشعاری نیز به این دو زبان در نهایت انسجام می سرود(۱).

در شرح حال وی نگاشته اند که: لغات قاموس تألیف فیروز آبادی را از روی شماره و صفحه کتاب به یاد داشته و مغنی اللیب و شرح مُطوّل تفتازانی را از حفظ تدریس می کرده و در محضر شوهر خواهر خود حاج میرزا نصرالله تلمّذ می نموده است(۲).

وی در اولین فرصت برای تکمیل معلومات خود به جانب عراق رهسپار شد و در نجف اشرف اقامت گزید و اغلب به حرم کاظمین (علیهم السلام) مشرف می شد و به بغداد رفت و آمد می کرد و به تدریج با علمای آن سامان آشنایی یافت، خصوصاً با هم شهری خود حاجی مولی غلامحسین شیخ الاسلام و خواهرزاده خویش حاجی میرزا زین العابدین سبزواری که پیش از او در آن دیار رحل اقامت افکنده بودند(۳).

حاج میرزا حبیب در عراق ضمن آموختن سطوح عالی حوزوی، به فراگرفتن زبان فرانسه نیز پرداخت و از این جهت مورد بی مهری از همگان خود از جمله خواهرزاده خود قرار گرفت که درباره او به خویشاوندان می گفت که وی دست به تحصیل معلوماتی زده است که نه در دنیا وی را به کار آید و نه در آخرت! و آشنایی او را با مرد قلندر پیشه ای به نام میرزا مهدی گیلانی به زیان او می دانست(۴).

۱- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۱۷ - ۱۸.

۲- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۱۸.

۳- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۱۸ - ۲۰.

۴- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۲۰ - ۲۱.

میرزا مهدی گیلانی متخلص به (خدیو) به غلامعلی خان هندی ارادت میورزید و بر این باور بود که این مرشد هندی به رموز معارف و حکم هندوان دست یافته و آیین مرادجویی و مقصودیابی را آموخته و آزموده است. وی سرانجام در حوالی سال های ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ هـ. ق با مرحوم حاج میرزا حبیب و تنی چند از علاقه مندان به خود رهسپار مشهد می شود و در آنجا جمعی دیگر به آنان می پیوندند و انجمنی تشکیل می دهند به نام انجمن سراچه، که اعضای آن را اصحاب سراچه می نامیدند. حضور آنان در مشهد با مخالفت شدید زاهدان و متشرعان روبه رو شد که به پراکنده شدن انجمن انجامید (۱).

انجمن سراچه در مرکز شهر و در جوار مسجد گوهرشاد قرا داشت و اصحاب آن همین که دو ساعت از نیمه شب می گذشت و درهای صحن مطهر رضوی باز می شد، به حرم مشرف می شدند و به عبادت و تهجد خود تا اذان صبح دامه می دادند و پس از اقامه نماز، گرد هم جمع می شدند و غالباً روزه دار بودند.

حاج میرزا حبیب پس از این ماجرا مجدداً به عراق می رود و در شهر سامرا در حوزه درس حاج میرزا حسن شیرازی حاضر می شود و مورد عنایت آن فقیه عالیقدر قرار می گیرد، و در مجالس درس حاج میرزا حبیب الله رشتی و فاضل درگزینی حاضر می گردد و سرانجام در سال ۱۲۹۸ یا ۱۲۹۹ هـ. ق به زادگاه خود مراجعت می کند و در ملاقاتی ناخواسته به سید ابوالقاسم درگری دل می بازد (۲). این عارف بزرگوار با آن که به حسب ظاهر اتمی و بی سواد بود، ولی صفای باطن عجیبی داشت که همه را فریفته خود می کرد.

حاج میرزا حبیب سرانجام به سال ۱۳۲۷ و در سن ۶۱ سالگی در اثر خوردن شربت زهرآلوده در بحرآباد - اقامتگاه خود - بدرود حیات می گوید و جنازه او در سردابه ای که مدفن نیای بزرگوارش سید محمد مهدی شهید به خاک سپردند. این سردابه، در حرم مطهر رضوی در مسجد پشت سر مبارک و بالای صفه شاه طهماسب قرار دارد. گویا

۱- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۲۵ - ۲۶.

۲- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۳۸ - ۴۲.

این دسیسه توسط جمعی اوباش که خود را در میان مشروطه خواهان جا زده بودند و با بیگانگان ارتباط داشتند، طرح ریزی شده بود (۱). واللّٰه اعلم.

ازوست:

غزل نبوی (صلی الله علیه و آله)

روی مه، آیینه جمال محمّد *** طلعت خورشید، پایمال محمّد
سایه ندارد، که آفتاب فلک تیر *** آمده در سایه ظلال محمّد
خضر که خورد آب زندگی و بقا یافت *** جرعه کشی بود از زلال محمّد
موسی نعلین کند در شب میقات *** تا که بگیرد به کف نعال محمّد
نعمت دنیا نه، بلکه جنّت مأوی *** لقمه ای از سفره نوال محمّد
چرخ، خم آورده پشت با همه رفعت *** بو که حکایت کند ز دال محمّد
آتش طور و درخت نور، بُد جز *** لُعمه ای از جلوه جلال محمّد (۲)
یک بند از ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

ای اسم تو، اصل هر مسّمّا *** وی جسم تو، جان جمله اشیا
وصف تو فزون ز حدّ امکان *** مدح تو، برون ز حدّ احصا
در مدح تو، سوره ای ست یاسین *** در وصف تو، آیتی ست طاها
مدّاح نبی: مدیح قرآن *** گوینده: جناب حق تعالی

گیتی همه قالب و، تو آش روح *** عالم همه صورت و، تو معنا
در کاخ دویی، تو بودی اول *** این ست بیان نقطه «با»

از خصم تو گفت حق به قرآن *** چندین به کنایه: لات و عُزّی

یک جلوه ز چهره تو تایید *** در بزمگه «دنی تدلی

آن خال نهفته زیر گیسو *** چون ماه گرفته لیل یلدا

از مهر زخّش گرفت، پرتو *** وز عکس لبّش فزود لالا

۱- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۶۶ - ۶۷.

۲- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

تایید به ممکنات، نورش *** گردید عیان، ذوات اشیا
از نقطه، حروف یافت ترکیب *** وز حرف، خطوط شد هویدا
زین نقطه که بود قطب ایجاد *** هرچ از کم و بیش گشت پیدا
زین بیش سخن نمی توان گفت *** این ست کمال عقل دانا
زین تعمیمه عقل حیرت افزود *** تا لعل تو حل کند معما
چون پای خرد به گل فرو رفت *** وز سر بگذشت آب دریا
این سر نهان، نگفته خوشتر *** وین راز درون، نگفته اولی
جبریل بریخت پر، درین کوی *** گنجشک کجا و صید عنقا؟!
جایی که بسوخت بال جبریل *** ما را دل و جان بسوزد آنجا
آنجا که عقاب پر بریزد *** از پشه لاغری چه خیزد؟! (۱)

۱۳ - محمدرضا و صاف بیدگلی کاشانی

۱۳ - محمدرضا و صاف بیدگلی کاشانی (متوفای ۱۳۳۰ هـ - ق) از عرفای صافی مشرب و شعرای صوفی مسلک سده سیزدهم و نیمه اول سده چهاردهم هجری است که به سال ۱۲۵۹ هـ - ق در بیدگل از توابع کاشان به دنیا آمده و در سال ۱۳۳۰ هـ - ق در سن ۷۱ سالگی بدرود حیات گفته است (۱).

وی با شعرایی همچون: ابونصر فتح الله شیبانی، سیداحمد لسان الاسلام (خاوری)، صبحی و میرزا محمودخان کاشانی معاصر بوده و با آنان مکاتبات منظوم داشته است (۲).

دیوان اشعار وی با عنوان: دیوان و صاف بیدگلی، به اهتمام آقای نصرت الله اربابی (موفق) تدوین و توسط انتشارات کسرایی در سال ۱۳۷۵ چاپ و منتشر شده است.

دیوان و صاف از مناقب و مراثی آل الله (علیهم السلام) سرشار است و اهتمام چشم گیر وی در سرودن قصاید علوی نمایانگر ارادت بی شایبه و دیرپای او به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است. ازوست:

ایباتی از معراج نامه

به نام خدای خرد آفرین *** که بادش ز جان و خرد، آفرین ...

خرد را چو بالاترین پایه داد *** جهان را ازین سود، سرمایه داد

نخست آفریننده اش آفرید *** که بر قفل ایجاد هستی کلید

خدایش چو این فرّ و فرهنگ داد *** به یکتایی او خرد لب گشاد ...

ستودش که: ای زبده ممکنات *** تو خورشیدی و، سایه ات کاینات ...

فزونی تو بر جمله ماسوا *** تویی گوهر خاتم الانبیا

محمد، دُر تاج پیغمبران *** غبار رهش، افسر سوران ...

۱- دیوان و صاف بیدگلی، با تدوین و مقدمه نصرت الله اربابی (موفق)، انتشارات کسرایی، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۲ - ۳.

۲- دیوان و صاف بیدگلی، با تدوین و مقدمه نصرت الله اربابی (موفق)، انتشارات کسرایی، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۰ - ۳۵.

در آن شب که رَفْرَف به معراج راند *** بُراق خرد از تَكش باز ماند ...
 به یک طرفه العین آن تیز تَك *** گذر کرد بر قبه نُه فلک ...
 شد از پنج در گاه حسی به در *** ز روحانیان نیز کرد او گذر
 به پرگار نُه حجره شد در مسیر *** که در دایره نیست بالا و زیر
 چنان یك تَه تاخت بر نُه فلک *** که رُخس خرد بازمدش ز تَك
 چو بنهاد بر رَفْرَف عشق پای *** به جایی بر آمد که خود نیست جای
 به جایی رسانیدش آن بارگی *** که هستی فرو هشت یکبارگی
 مجرّد شد از هستی خویشتن *** به دریای هستی حق، غوطه زن
 چو رودی که در بحر قلزم رسید *** ز خود هیچ بود و وجودی ندید
 بلی، رود چون گشت در بحر غرق *** نیارد کسش کرد با بحر، فرق ...
 بدین تن همی رفت تا کوی دوست *** کسی داند این را، که همسنگ اوست
 رسولی که بر انبیا اشرف ست *** تن او، ز جان های ما اَلْطَف (۱) ست
 از آن روست کان ماه را سایه نیست *** کسش نیز، همسنگ و همپایه نیست
 به خلوت گهی شد که جز یار، نه *** به بزمی که جز یار دِیَار نه (۲) ...

* * *

۱- اَلْطَف: لطیف ترین.

۲- دیوان و صاف بیدگلی، ص ۳۱۳ - ۳۱۶.

۱۴ - میرزا حسن خان (حضور) سلماسی

۱۴ - میرزا حسن خان (حضور) سلماسی (متوفای ۱۳۳۰ هـ - ق) پسر میرزامهدی خان سلماسی (از پیشخدمتان ناصرالدین شاه) و از ادیبان بنام زمانه خود بوده است.

حضور از هفت سالگی زیر نظر اساتید کارآموده به فرا گرفتن علوم مقدماتی صرف و نحو و معانی و بیان پرداخت ولی پس از درگذشت پدرش و انتصاب وی به جای پدر، از ادامه تحصیل باز ماند.

وی از اوان جوانی به سرودن شعر پرداخت و با مصاحبت و مجالست ادبا و سخنوران دربار ناصری توانست با فنون شعری آشنا شود و در سخنوری شهره گردد (۱).

آوازه سخنوری وی به گوش سلطان رسید و از او خواست که در حضور او قصیده سخته حکیم انوری ابیوردی را اقتفا کند و او به نوشته مرحوم عبرت نایینی [...] وی به ساعتی آن قصیده را گفته و بر وی بخواند. مورد تحسین و آفرین شده، تخلص یافت با صلتی شایان [...] (۲). این دو بیت از آن قصیده است:

ای زمان شهریاری، یادت *** تا زمانه، شهریاری باد کارت!

تو ز سنجر برتری از قدر و رتبت *** وز حکیم انوری، مدحت گزارت! (۳)

عبرت نایینی از قول حضور نگاشته است:

[...] چون آخرین بیت را خواندم، بر آن بودم که اگر شاه بگوید: تو را در سخن پایه انوری نیست، گویمش چنان که تو را در شاهی رتبت سنجری نیست (!) گویی از خیال من آگاه بود که چون بر خواندم، گفت: چنین است! (۴).

نگاشته اند که: سلطان محمود میرزا (پروانه) (۱۲۸۰ - ۱۳۴۹ هـ - ق) از شاگردان

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۲، ص ۷۵۰.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۲، ص ۷۵۰.

۳- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۲، ص ۷۵۰.

۴- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۲، ص ۷۵۰.

حضوری بود و می دانست که او جز قصیده مناقبی مذکور شعری در ستایش، ناصرالدین شاه ندارد. روزی به او گفت:

[فَرّخِی، سلطان محمود را ستایش ها کرده و در نیایش وی چکامه ها سروده، و تا جهان برپاست نام وی و سلطان محمود برجاست. تو چرا پادشاه وقت را نستایی؟ گفت: سلطان محمود ن جنگ های نمایان و فتوحات شایان که در هندوستان و سایر ممالک کرد، به ویژه رفتنش به سومنات از آن راهی که خیال را مجال گذشتن از آن نبود، و فتح سومنات و شکستن لات و منات و بر انداختن رسم و آیین بت پرستی، همانا ناسزاوار مدح و ثنا و در خور آفرین و دعا بود، و ن چه را که شعرای دوره وی درباره اش گفته اند، یکی از هزار و اندکی از بسیار است. من در حق سلطان عصر (ناصرالدین شاه) چه بگویم؟! بگویم: هرات را از دست داد؟! یا بسرایم که مرو را به اجنبی سپرد؟! نه ویرانی کشور به دورانش آباد شد! نه کشوریان بی سر و سامان از سعی اش سر و سامان یافتند! چنین پادشاهی سزاوار نفرین و هجاست نه مدح و ثنا!](۱).

حضوری پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، و روی کار آمدن مظفرالدین شاه و دگرگون شدن اوضاع دربار، از شغلی که داشت باز ماند و به ناچار خانه نشین شد و سرانجام به سال ۱۳۳۰ هـ. ق جان سپرد و جسد وی در ابن بابویه به خاک سپرده شد(۲).

حضوری در مناقب حضرات معصومین (علیهم السلام) تجربه های موفقی داشته و از صمیم قلب به خاندان رسالت (علیهم السلام) عشق میورزیده است. ازوست:

در نعت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)

... به لا به گفتمش: ای سست عهد سنگین دل *** سفر گزیدی و، اینم امید از تو نبود

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۲، ص ۷۵۰.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۲، ص ۷۵۰.

ز چیست جای حَضْر (۱) برگزیده ای تو سفر؟ *** بیا و بگذر ازین فکرت ملال اندود

مگر نخواندی خود این خبر که گفتند: *** سفر، سَقْر (۲) بود ای به ز جنت موعود!

حذر کن ای مه من! از سفر، که از حَضْرت *** مرا کنی به روان شادمان، به دل خشنود

مه صَفْر را باید سفر، که چون برود *** به جایش آید فرخنده پی، مه مولود

شنید پند من، از خویشتن بریخت برگ سفر *** بسوخت مجمره عود (۳) و، ساخت پرده عود (۴)

ز شعر نغز (حضوری) به نغمه دلکش *** مراین قصیده غرّا به وجد و شوق سرود:

ز کردگار جهان باد صد هزار دورد *** به بهترین همه خلق، احمد محمود

ستوده احمد مرسل، خلاصه ایجاد *** که ممکنات از و یافتند فیض وجود

ایا رسیده به حدی که وهم و فکر و خیال *** حدود مرتبه ات را نمی کند محدود

از آن که قوس نزول مراتب قدرت *** هزار مرتبه بر تو بود ز قوس صعود

چو گشت مظهر شخص تو، قالب آدم *** خدای گفت: ملایک بر او برند سجود

۱- حَضْر: اقامت کردن، ماندن در جایی.

۲- سَقْر: دوزخ.

۳- عود: چوب خوش بویی که به هنگام سوختن رایحه خوشی دارد.

۴- عود: نوعی ساز.

تو علم غیب ندانی، که علم غیب برت *** چو آفتاب بود پیش دیگران مشهود
 به حشر رنجه نگرده کسی ز تابش مهر *** لوای حمد تو چون ظلّ (۱) خود کند ممدود
 اگر نبود همی از برای طاعت تو *** خدای، فرض (۲) نکردی به کس قیام و قعود
 مقیدست صفات خدا به گوهر تو *** که کرد گار، مبراست از صفات و قیود
 به عرش رفتی و برتر ز عرش و، باز شدی (۳) *** هنوز گرم بُدت فرش و جایگاه غنود (۴)
 به شعر قافیه دال اگر که بستم ذال *** ز جهل نبود، کاندیشم از حسود غنود (۵)
 چو شعر، تابع طبع ست و، طبع طالب مدح *** به دال و ذال کنم مدحتت به رَغْم حسود
 و گرنه از شرف مدحتت به گاه سخن *** کسم نظیر نیاید به زیر چرخ کبود
 همیشه نا به جنان ست جای رنج و الم *** همیشه تا نه جهان ست جایگاه خلود (۶)
 جهان بود به بدانش تو، عذاب الیم *** جنان دهد به محبّ تو، کرد گار و دود
 به حضرت تو و آل تو و به عترت تو *** ز کرد گار به هر دم رسد هزار درود (۷)

۱- ظلّ: سایه.

۲- فرض: واجب.

۳- باز شدی: باز گشتی.

۴- جایگاه غنود: جای استراحت کردن، مکان خوابیدن.

۵- غنود: کینه‌ورز.

۶- خلود: تا ابد در جایی ماندن و اقامت کردن.

۷- تذکره مدینه الادب، ج ۲، ص ۷۵۷.

۱۵ - محمدباقر (صامت) بروجردی

۱۵ - محمدباقر (صامت) بروجردی (متوفای ۱۲۶۳ هـ. ق) از شعرای به معنای واقعی کلمه مذهبی سُرّا در اواخر سده سیزدهم و ثلث اول سده چهاردهم هجری است.

وی در سال ۱۲۶۳ هـ. ق در شهر، بروجرد به دنیا آمد و به سال ۱۳۳۱ هـ. ق در سنّ ۶۸ سالگی بدرود حیات گفت و جنازه اش در زادگاهش به خاک سپرده شد.

در دیوان صامت اثر منظومی نمی توان یافت که صبغه آیینی نداشته بود و دیوان اشعار او سرشار از شمیم دل انگیز عترت و خاندان نبوت (علیهم السلام) است.

در آغاز دیوان او بحر طویلی است در دوازده بیت در مناقب و مراثی پنج تن آل عبا (علیهم السلام) که در میان آثار مشابه، از منزلت خاصی برخوردار می باشد.

مناقب و مراثی منظوم صامت در عین سادگی دارای متانت و رسایی لفظی و معنوی است و شاید هیچ قالب شعری را نتوان یافت که این شاعر پرآوازه آل الله (علیهم السلام) در آن اثری نیافریده باشد.

ازوست:

در منقبت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله)

خامه سحر آفرین، باز پی فتح باب *** کرد مَوْشَح (۱) ورق، ساخت مزین کتاب

مدح حبیب خدا، منقبت مصطفی *** گفت بر مرد و زن، خواند بر شیخ و شاب (۲)

هادی منهاج (۳) عقل، رهرو معراج عشق *** سرور اُمّی لقب، سید ختمی مآب

۱- مَوْشَح: تزیین شده، آراسته.

۲- شیخ و شاب: پیر و جوان.

۳- منهاج: راه، طریق.

مَکرمتمش از ازل، واسطه باد و نار *** تربیتش تا ابد، رابطه خاک و آب ...

پیش اُمَم از شرف، ملت او سرفراز *** نزد خدا از کرم، دعوت او مستجاب ...

عزّت او را بس ست تاج «لعمرك» دلیل *** رتبت او را بس ست آیه طاها، خطاب

سبقت او را بود، «کُنْتُ نَبِيًّا» ثبوت *** معنی «لولاک» بس رفعت او را جواب

دور بود روی او، از نظر دور بین *** صَعْب(۱) بود درک او، در بصر دیرباب

طایر او هام راه، ره به سوی ذات وی *** نیست به جز موج آب یافتن اندر سراب

هر چه تفکر کند، هر چه تعقل کند *** هر چه نماید درنگ، هر چه نماید شتاب ...

در شب معراج داشت جانب اَمّت نظر *** تا ز شفاعت گرفت خطّ امان از عذاب ...

ای شه «قوسین» قدر، در فلک قدر: بَدْر(۲) *** کاش که بعد از تو بود خانه اَمّت خراب(۳) ...

در نعت فخر کاینات (صلی الله علیه وآله)

نوبهارست و رسد بر شامه از گلشن شمیم ۷ *** گشته اموات نبات احیا(۴) ز تأثیر نسیم

قامت گیتی ز تو تشریف «يُحْيِي الْأَرْض» یافت *** همچنان کز روح یابد زندگی، عَظْم رمیم(۵)

۱- صَعْب: دشوار، سخت.

۲- بَدْر: ماه شب چهاردهم.

۳- دیوان صامت بروجردی، با ویرایش رضا معصومی، تهران، انتشارات گلی، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ص ۳۴ - ۳۵.

۴- احیا: زنده ساختن، زنده نگه داشتن.

۵- عَظْم رمیم: استخوان پوسیده.

گشت قُمری را به شاخ سرو در بستان، مقام *** عندلیب آمد به گلشن، گشت در گلشن مقیم
مُقری (۱) بلبل، قرائت کرد از اوراق گل *** از پی نعت محمد، آیه: خُلُق عظیم ...
شاه یثرب، ماه بطحا، زیب زمزم، فخر حجر *** زینت مروه، صفای مشعر و رکن حطیم ...
ذات پاکش، باعث تنزیل «تنزیلُ الكتاب» *** «انَّه» راجع بود بر وی ز قرآن کریم
شرع وی بود استوار آن روز، کآمد در جهان *** از قلم بر لوح: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ...
هر که خواهد قصه معراج وی، گو بشنود *** وصف «سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی» ز خَلَّاقِ عَلِیْمِ (۲) ...

۱- مُقری: قاری، خواننده.

۲- دیوان صامت بروجردی، ص ۳۶ - ۳۷.

۱۶ - جلال الدین عنقای طالقانی

۱۶ - جلال الدین ابوالفضل (عنقای) قزوینی (متوفای ۱۳۳۳ هـ - ق) در نوزده سالگی از زادگاه خود قزوین رهسپار تهران شد و به تحصیل و تکمیل معلومات معقول و منقول پرداخت و از محضر سیدرضا حکیم الهی در قزوین و آقاعلی مدرس (پسر آقاعبدالله مدرس زنوزی) در تهران بهره ها برد. اساتید دیگری که وی افتخار شاگردی آنان را داشته عبارت اند از: آقاسیدعلی (صاحب حاشیه بر قوانین)، شیخ صادق بن ثالث برغانی (شاگرد صاحب جواهر)، آخوند ملاعلی خیارچی قزوینی، حاج ملاهادی مدرس (از شاگردان صاحب جواهر) و آقاسیدعلی قزوینی مشهور به علاقه بند!

وی در ضمن تحصیل، به ریاضت پرداخت و زیر نظر آقامیرزا عبدالقادر اویسی سرگرم تهذیب نفس شد. تألیفات وی عبارت اند از: ۱- عقاید حقه در اصل دین و مذهب؛ ۲- رساله در اثبات نبوت خاصه و ولایت خاصه؛ ۳- مثنوی انوار قلوب السالکین؛ ۴- ترجمه چهل حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله)؛ ۵- حقایق المناقب در مدایح اهل بیت (علیهم السلام).

۶- اشارات الحسینیه؛ ۷- صیقل الارواح سروده جلال الدین مولوی در رثای حضرت سیدالشهداء؛ ۸- آئینه جهانبانی در آئین جهانداری؛ ۹- دیوان اشعار. (۱)

وی سرانجام به سال ۱۳۳۳ هـ - ق در سن ۶۷ سالگی بدرود حیات گفت و جسد او در گورستان ابن بابویه به خاک سپرده شد. (۲). ازوست:

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۲۶۳.

در میلاد حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)

ماه من امشب ز مهر، از افق جان دمید *** نور حقیقت بتافت، پرده ظلمت درید

گشت منور جهان از تُّنق (۱) نور جان *** ماه من از لا مکان تا که به امکان رسید ...

حضرت شاه وجود، ز غیب شد در شهود *** به کشوت تار و پود، به چشم جان بنگرید

اراده ایزدی چو معرفت بُد ز خلق *** نخست از نور ذات، گوهر احمد گزید

بیار ساقی! شراب به عید ختمی مآب *** بساز ما را خراب، بدون گفت و شنید

نخست نور قدم، قدم بزد در حدوث *** ز وحدت مطلقه به کثرت آمد پدید

بزد علم شاه عشق، گشت عیان عقل کل *** مرا به جز جام مُل (۲)، نمی سزد در کشید

ز مشرق صبح فیض چو مهر رویش بتافت *** ظلمت شام نفاق به گوشه ای در خزید

مرا درین روز و شب، شراب و شادی رواست *** که دلبر از راه دور رسید و، دل آرمید

ولادت خاتم است، هزار جامم کم ست *** جبین غم درهم ست، منم به فر جم (۳) و شید (۴)

به صورت از مام زاد، به ما سوا کام داد *** در طرب بر گشاد بهر سیاه و سپید

۱- تُّنق: شعشعه، پرتو افشانی.

۲- مُل: شراب.

۳- جم: جمشید.

۴- شید: خورشید.

ظلام (۱) فترت (۲) زدود به نور فیض وجود *** وجه خدا را نمود (۳)، چو پرده از رخ کشید ...

ز ذات احمد بتافت صفات حق، لایزال *** چنان که در آب صاف بتابدا ماه و شید

صفات ذاتیه را، محمدست آینه *** معاینه (۴) دید احد، هر آنکه احمد بدید

چو ذات حق را به گنه شناخت نتوان، از آن *** محمد و آل را، یگانه حق آفرید

رود سماوه بشد ز مقدمش پر ز آب *** آتش زردشت نیز شد خمّش (۵) و بفسرید (۶)

به طاق کسری شکست، پدید شد ز آمدنش *** نگون شدند از حرم بتان چو نامش رسید

چو کار نه آسمان ز فیض او گشت راست *** از پی تعظیم او گشت دو تا و، خمید ...

نداشت سایه، ولی به سایه دولتش *** تمام ما فی الوجود (۷) به جای خود آرمید

اگر نه نورش عجین به خاک آدم شدی *** به سجده اش کی ملک خطاب «أُسْجِد» شنید؟

طفیل هستی اوست وجود هر دو جهان *** به ذیل لطفش جهان زده ست دست امید ...

همیشه تا روز را به عکس شب روشنی ست *** هماره تا صبح و شام شود ز گردون پدید

۱- ظلام: تاریکی.

۲- فترت: به تأخیر افتادن چیزی، فاصله افتادن میان امری واحد.

۳- نمود: نشان داد.

۴- معاینه: آشکار، پدیدار.

۵- خمّش: خاموش.

۶- بفسرد: به سردی گرایید.

۷- ما فی الوجود: آنچه در عالم هستی هست.

عدوی ایشان به نار چو شام، روزش سیاه *** مُحَبِّ ایشان به خلد چو صبح، رویش سپید (۱)

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۲۹۲ - ۲۹۳.

۱۷ - محمدصادق (امیری) فراهانی

۱۷ - محمدصادق (امیری) فراهانی (متوفای ۱۳۳۶ هـ - ق) ملقب به ادیب الممالک از بزرگترین سخنوران سده اخیر است.

وی در سال ۱۲۷۷ هـ - ق در روستای کازران از توابع فراهان در خانواده ای اهل فضل به دنیا آمد (۱). وی پس از تحصیل علوم عقلی و نقلی و طی مدارج والای علوم حوزوی، در فهم و ضبط متون اسلامی و ادبی و تاریخی بر همگان خود پیشی گرفت، و در امر سخنوری نیز از شعرای همروزگار خود تواناتر بود.

وی در اوایل کار شاعری از تخلص (پروانه) سود می جست ولی بعدها به لقب ادیب الممالک - که عنوان ادبی کشوری و سراسری بود - ملقب گردید، و تخلص خود را به (امیری) تغییر داد (۲).

وی در زمینه نثر و مقاله نویسی نیز دستی به تمام داشت و در سال ۱۳۱۶ هـ - ق روزنامه ادب را در تبریز و پس از دو سال توقف آن را در سال ۱۳۲۰ هـ - ق در مشهد منتشر کرد، و چندی نیز سردبیری روزنامه مجلس را برعهده داشت. وی از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ هـ - ق به خاطر شکستن دستش قادر به نگاشتن نبود (۳).

احاطه شگرف ادیب الممالک در زمینه های تاریخی و اشرافی که به لغات و ترکیبات فارسی و تازی داشت، همراه با حافظه ای بسیار قوی، از وجود وی شخصیت کم نظیری ساخته بود به طوری که دوست و دشمن بر این امر اتفاق داشتند.

دیوان اشعار وی حاوی مطالب علمی، ادبی و تاریخی بسیاری است و مهارت ستودنی او را در خلق آثار ماندگار و بدیع در قالب های مختلف شعری نشان می دهد.

وی در سال ۱۳۳۵ هـ - ق به سکنه ناقص دچار شد و به سال ۱۳۳۶ هـ - ق پس از یک

۱- دیوان ادیب الممالک فراهانی، به اهتمام وحید دستگردی، تهران.

۲- دیوان ادیب الممالک فراهانی، به اهتمام وحید دستگردی، تهران.

۳- دیوان ادیب الممالک فراهانی، به اهتمام وحید دستگردی، تهران.

سال دست و پنجه نرم کردن با عوارض ناشی از این بیماری، در آستانه ۵۹ سالگی بدرود حیات گفت و جنازه او در شهر ری و در جوار مزار نورانی امام زاده عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) به خاک سپرده شد (۱).

بررسی دیوان اشعار وی و حلّ غوامض شعری آن از دیرباز نظر بسیاری از پژوهشگران مسایل ادبی و تاریخی و سیاسی را به خود معطوف داشته و به گونه ای که اطلاع یافتیم رساله دکترای ادبیات شاعر و ادیب فرهیخته جناب آقای سیدعلی موسوی گرمارودی در همین رابطه تدوین یافته است.

مسمّط نبوی (صلی الله علیه وآله) این سخنور کم نظیر از شاهکارهای شعر آیینی در قلمرو زبان فارسی به شمار می رود و به خاطر وفور اطلاعات تاریخی و به کار گرفتن واژه های دشوار و آفرینش ترکیبات دلنشین، شگفتی اهل ادب را از این همه استادی و مهارت و احاطه علمی و تاریخی سراینده نامدار آن برمی انگیزد. این اثر بی نظیر نیاز به فحوص و بررسی عمیقی دارد و برای تبیین مطالب تاریخی و ادبی آن باید رساله هایی نگاشت تا پرده از روی عروس معنای کلام او توان برداشت. ازوست:

مُسمَط نبوی (صلی الله علیه وآله) در ولادت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله)

برخیز شتربانا! بر بند کجاوه *** کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

بر شاخ شجر برخاست آواز چکاوه (۲) *** وز طول سفر، حسرت من گشت علاوه

بگذر به شتاب اندر، از رود سماوه (۳) *** در دیده من بنگر دریاچه ساوه (۴)

وز سینه ام آتشکده پارس (۵) نمودار

از رود سماوه، ز ره نجد و یمامه *** بشتاب و گذر کن به سوی ارض تَهامه (۶)

بردار پس آن گه گهر افشان سرِ خامه *** این واقعه را، زود نما نقش به نامه

در سِلکِ عجم، بفرست با پَرِّ حَمامه (۷) *** تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه

جوشند چو بلبل به چمن، کبک به کهسار

بنویس یکی نامه به شاپور ذوالاُکتاف (۸) *** کز این عَرَبان دست مَبْر، نایزه مَشکاف

۱- دیوان ادیب الممالک فراهانی، به اهتمام وحید دستگردی، تهران.

۲- چکاوه: چکاوک، چکاو، مرغی است درشت تر از گنجشک و خوش الحان و تاج بر سر.

۳- دریای سماوه: دریاچه ای واقع در عراق که همزمان با ولادت مسعود حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) خشک شد.

۴- مردم در این دریاچه هر سال یک نفر را غرق می کردند و در واقع نثار او می ساختند تا طغیان نکند، ولی با ولادت مسعود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خشک شد.

۵- اشاره دارد به خاموشی آتشکده بزرگی واقع در منطقه فارس در اثر میلاد مسعود حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله).

۶- تَهامه: مکه، زمین معروفی که مکه به آن متصل است، واقع در کرانه های دریای یمن و عربستان (حجاز).

۷- حَمامه: کیوتر، هر مرغی که مانند قُمری طوق داشته باشد، مرغِ نامه بر.

۸- اشاره دارد به پسر هرمز دوم به نام شاپور که طناب را از کتف عربان عبور می داد و آنان را آویزان می کرد تا با شکنجه بسیار بمیرند و یا حنجره آنان را می شکافت و رها می کرد تا به دشواری جان دهند. گویند دشمن عرب بود.

هشدار که سلطان عرب داور انصاف *** گسترده به پهنای زمین، دامن الطاف

بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف (۱) *** اینک بدرد خشمش، پشت و جگر و ناف

آن را که درد نامه اش از عجب و ز پندار

با ابرهه (۲) گو، خیر به تعجیل نیاید *** کاری که تو می خواهی، از «فیل» نیاید

رو تا به سرت «جیش ابابیل» نیاید *** بر فرق تو و قوم تو «سجیل» نیاید

تا دشمن تو، مهبط (۳) جبریل نیاید *** تا کید تو در مورد تضلیل (۴)، نیاید

تا صاحبِ خانه (۵) نرساند به تو آزار

زنهار! بترس از غضبِ صاحبِ خانه *** بسیار بزودی شتر سبطِ کنانه (۶)

برگرد ازین راه و، معجو عذر و بهانه *** بنویس به نجاشی (۷)، اوضاع شبانه

آگاه کنش (۸) از بد اطوار زمانه *** وز طیر «ابابیل» یکی بر به نشانه

کان جا شودش صدق کلام تو پدیدار

بوقحف (۹) چرا چوب زند بر سر اُشتر؟ *** کاشتر به سجود آمده با ناز و تبختر

افواج (۱۰) ملک را نگر، ای خواجه بهادر! (۱۱) *** کز بال همی لعل فشانند و، ز لب دُر

وز عُدَّت (۱۲) شان، سطح زمین یکسره شد پُر *** چیزی که عیان ست چه حاجت به تفکر؟!

آن را که خیر نیست، فگارست ز افکار

زی (۱۳) کشور قسطنطین (۱۴)، یک راه ببوید *** وز طاقِ ایا صوفیه (۱۵)، آثار بجوید

باطرک (۱۶) و مطران (۱۷) و به قسّیس (۱۸) بگوید *** کز نامه انگلیون (۱۹)، اوراق بشوید

مانند گیا (۲۰)، بر سر هر خاک مروید *** وز باغ نبوت، گل توحید ببوید

چونان که ببوید مسیحا به سر دار

این ست که ساسان به دساتیر (۲۱) خبر داد *** جاماسب (۲۲)، به روز سوم تیر (۲۳) خبر داد

بر بابک بُرنا، پدر پیر خبر داد *** بودا به صنم خانه کشمیر خبر داد

مخدوم سراپیل (۲۴) به ساعیر (۲۵) خبر داد *** وان «کودک ناشسته لب از شیر» (۲۶) خبر داد

ربّیون (۲۷) گفتند و، نیوشیدند آخبار (۲۸)

۱- قاف اندر تا قاف: کنایه از شرق تا غرب عالم، همه عالم. گویند نام کوهی است افسانه ای و جنبه اساطیری دارد.

۲- اَبْرَهه: نام پادشاه یمن که با سپاهی فیل سوار بر مکه تاخت تا کعبه را ویران سازد. رک: سوره مبارکه «الفیل».

۳- مَهَبَط: محل فرود، جای نزول.

۴- تَضَلِيل: گمراهی.

۵- صَاحِبِ خانِه: خدای کعبه.

۶- سَبَطِ کِنَانِه: فرزند کنانه پسر خزیمه بن مدرکه عدنانی، از اجداد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که قوم قریش از نسل او هستند.

۷- نَجَاشی: لقب پادشاهان حبشه. نیجوستی به معنای صاحب و مالک که نجاشی ظاهراً مُعَرَّب آن است.

۸- آگاه کُنش: او را آگاه کن.

۹- بَوَقَّحَف: ابو قحافه، عثمان بن عامر، پدر ابوبکر که در فتح مکه مسلمان شد.

۱۰- اَفْوَاجِ مَلِک: گروه فرشتگان که در غزوه بدر به کمک سپاهیان اسلام آمدند. آیه ۱۲۵ از سوره مبارکه «آل عمران».

۱۱- ای خواجه بهادر! ای آدم متکبر و خودخواه که برای خود یال و کوپالی دست و پا کرده ای!

۱۲- عُدَّت: ساز و برگ نظامی، تجهیزات جنگی.

۱۳- زی: جانب، سمت، سوی.

۱۴- قَسطنطین: نام اولین امپراتور رومی مسیحی مذهب که شهر قسطنطنیه را بنیان نهاد.

۱۵- آيا صوفیه: مسجد آيا صوفیه واقع در ترکیه از آثار ماندگار تاریخ تمدن اسلامی.

۱۶- پَطرک: مرتبه ای از مراتب روحانیت در مسیحیت.

۱۷- مطران: ر بند (۲۷).

۱۸- قَسّیس: کشیش که فراتر از رتبه «شماس» و فروتر از رتبه «أسقف» است.

۱۹- نامه انگلیون: کتاب «مانی» نقاشی که دعوی پیامبری داشت. در اینجا کنایه از انجیل است با عنایت به اماره های موجود در شعر.

۲۰- گیا: گیاه.

۲۱- دَساتیر: نام کتاب آسمانی پارسیان قدیم که معتقد بودند به «مه آباد» پیامبر آنان نازل شده است.

۲۲- جاماسب: نام حکیم بلند آوازه ایرانی و داماد زردشت که در «جاماسب نامه» خود درباره پیامبران پیشگویی هایی کرده است.

- ۲۳- تیر: تیر یشت، یکی از یشت های بیست و یک گانه کتاب اوستا، کتاب دینی مجوسان و آتش پرستان.
- ۲۴- مَخْدوم سِرايیل: بزرگ قوم یهود، کنایه از حضرت موسی (علیه السلام).
- ۲۵- ساعیر: جزء دهم از سفر پنجم کتاب تورات، و نیز نام کوهی واقع در میان طبریّه و عَکّا.
- ۲۶- کودک ناشسته لب از شیر: طفل شیرخوار، کنایه از کودکی حضرت مسیح (علیه السلام).
- ۲۷- رِبّیون: پیشوایان بزرگ یهود.
- ۲۸- اَحبار: دانشمندان یهود، جمع حَبَر.

از شَقِّ سَطِيحٍ (۱) این سخنان پرس زمانی *** تا بر تو عیان سازد اسرار نهانی

گر خواب انوشروان، تعبیر بدانی *** از کنگره کاخش، تفسیر توانی

بر عبدِ مسیح این سخنان گر برسانی *** آرد به مداین درت، از شام نشانی

بر آیت میلادِ نبی، سید مختار

فخر دو جهان، خواجه فرخِ رخِ اسعد *** مولای زمان، مهتر صاحب‌دل امجد

آن سید مسعود و، خداوند مؤید *** پیغمبر محمود، ابوالقاسم، احمد

وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد *** این بس که خدا گوید: «ما کان محمداً» (۲)

بر منزلت و قدرش، یزدان کند اقرار

اندر کف او باشد از غیب، مفاتیح (۳) *** واندر رخ او تابد از نور، مصابیح (۴)

خاک کف پایش به فلک دارد ترجیح (۵) *** نوش لب لعلش به روان سازد تفریح (۶)

قدرش ملکُ العرش به ما ساخته تصریح (۷) *** وین معجزه اش بس که همی خواند تسبیح

سنگی که ببوسد کفِ آن دست گهربار

ای لعل لب، کرده سَبُكُ سنگ (۸) گهر را *** وی ساخته شیرین، کلمات تو شکر را

شیرویه (۹) به امر تو، درد ناف پدر را *** انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را (۱۰)

تقدیر به میدان تو، افکنده سپر را *** و آهوی ختن نافه کند، خون جگر را

تا لایق بزم تو شود نغز و به هنجار

موسی ز ظهور تو، خبر داده به یوشع *** ادريس (۱۱)، بیان کرده به اخنوخ (۱۲) هُمَيْلَع (۱۳)

شائول (۱۴)، به یثرب شده از جانبِ تُبَّع (۱۵) *** تا بر تو دهد نامه آن شاه سَمِیدَع (۱۶)

ای از رخ دادار برانداخته بُرَقَ (۱۷)! *** بر فرق تو بنهاده خدا، تاج مُرَّصَع

در دست تو بسپرده قضا، صارم تَبَّار (۱۸)

تا کاخ صمد (۱۹) ساختی ایوان صنم (۲۰) را *** پرداختی از هر چه به جز دوست، حرم (۲۱) را

برداشتی از روی زمین، رسم ستم را *** سهم تو دریده، دل دیوان دُرَم را

کرده تهی از اهرمنان، کشور جَم را *** تأیید تو بنشانده، شهنشاه عجم را

۱- سَطِیح: گویند نام کاهنی بوده در عربِ ایام جاهلی که جز استخوان سر در بدن خود استخوانی نداشته، و کارش پیش گویی وقایع بود و به صورت موزون و آهنگین سخن می گفت و از میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داده بود.

۲- ما كانَ مُحَمَّدٌ: اشاره دارد به آیه ۴۰ از سوره مبارکه «الأحزاب»: ما كانَ مُحَمَّدٌ اَبَا احدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسولَ اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كانَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً.

۳- مَفاتِيح: کلیدها، جمع مفتاح.

۴- مَصايِح: چراغ ها، جمع مصباح.

۵- تَرَجِيح: رجحان، مزیت، برتری.

۶- ساز تفریح: شادمان کردن، موجبات آسایش و آرامش را برای کسی یا چیزی فراهم آوردن.

۷- تصریح: روشن ساختن، تأکید کردن.

۸- سَبْكُ سَنگ: ارزان، کم بها.

۹- شیرویه: پسر خسرو پرویز که به خاطر معشوقه زیبای مسیحی خود «شیرین» پهلوی پدر را در خواب گاهش درید. خسرو پرویز همان پادشاه ساسانی است که با گستاخی نامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را پاره کرد و چیزی نگذشت که به دست فرزندش شیروی یا شیرویه به قتل رسید.

۱۰- اشاره دارد به معجزه شَقِّ القَمَر.

۱۱- اِدْرِيس: نام پیامبری که پیش از پیامبران بنی اسرائیل می زیست، و کارش تدریس علم و حکمت بود و از سه نعمت بزرگ: پادشاهی، حکمت و نبوت برخوردار، و به همین جهت او را «مِثْلُ النِّعْمَةِ» نیز می گفتند. گویند همانند حضرت خضر حیات جاوید دارد.

۱۲- اِخْنوخ: اوریای سوم به معنای معلم ثالث، نام پسر بزرگ قایل بن آدم موسوم به هرمز هرمس به معنای او رمز که خدا و ستاره مشتری را به این نام می خواندند، شاید همان ادریس باشد ولی ظاهر کلام این مطلب را تأیید نمی کند و علی القاعده باید پسر ادریس باشد.

۱۳- هُمَيَلَعُ: به مردی گویند که بر عهد خود پای بند نباشد و بیوفایی ورزد و رعایت برادری نکند. با این صفت، بعید نیست که اِخْنوخ همان پسر بزرگ قایل باشد که پدرش هابیل را کشت، مُصَغَّرُ: هملع.

۱۴- شائول: نام اولین پادشاه اسرائیل، فرزند قیس از سبط بنیامین.

۱۵- تَجَّعُ: لقب عمومی پادشاهان یمن که سرانجام به دست حبشیان منقرض شدند.

۱۶- شاهِ سَمِيدَعُ: شاه دلاور و جوانمرد و نرم خوی.

- ۱۷- بُرْقَع: پرده، حجاب.
- ۱۸- صَارِم تَبَار: شمشیر تیز و هلاک کننده دشمن.
- ۱۹- کاخ صمد: مقام رُبُوبی، جایگاه خدایی.
- ۲۰- ایوان صَنَم: شبستان بت.
- ۲۱- یعنی: کعبه را از وجود بتان عصر جاهلی پاک کردی.

بر تخت، چو بر چرخ برین ماه ده و چار را! ...

ماهت به مُحاق اندرو، شاهت به عزی (۱) شد *** وز باغ تو ریحان و سپر غم (۲)، سپری شد

اندوه ز سفر آمد و شادی سفری شد (۳) *** دیوانه به دیوان تو، گستاخ و جری شد

و آن اهرمن شوم، به خرگاه پری شد *** پیراهن نسرین، تن گل برگ طری (۴) شد

آلوده به خون دل و چاک از ستم خار

مرغان بساتین (۵) را منقار بریدند *** اوراق ریاحین را، طومار دریدند

گاوان شکم خواره به گلزار چریدند *** گرگان ز پی یوسف، بسیار دویدند

تا عاقبت، او را سوی بازار کشیدند *** یاران بفرختندش (۶) و، اغیار (۷) خریدند!

آوخ ز فروشنده! دریغا ز خریدار!

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم *** زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم

دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم *** اموال و ذخایرشان، تراج گرفتیم

وز پیکرشان، دیبه و دیباج گرفتیم *** ماییم که از دریا، امواج گرفتیم!

و اندیشه (۸) نکردیم ز طوفان و ز تیار (۹)

در چین و ختن، و لوله از هیبت ما بود *** در مصر و عدن، غلغله از شوکت ما بود

در اندلس و روم، عیان قدرت ما بود *** غرناطه (۱۰) و ایشیلیه (۱۱)، در طاعت ما بود

صقلیه (۱۲)، نهان در کنف رایت ما بود *** فرمان همایون قضا، آیت ما بود

جاری به زمین و فلک و ثابت و سیار

خاک عرب از مشرق اقصی گذرانیدیم *** وز ناحیه غرب به افریقیه، رانیدیم

دریای شمالی را، بر شرق نشانیدیم *** وز بحر جنوبی به فلک، گرد نشانیدیم

هند از کف هندو، ختن از تُرک ستاندم *** مایم که از خاک بر افلاک رساندم

نام هنر و رسم کرم را، به سزاوار

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم *** در داو(۱۳)، فرّه باخته(۱۴) اندر شش و پنجم

با ناله و افسوس درین دیر سپنجیم *** چون زلف عروسان همه در چینو شکنجیم

۱- عَزَى: عزا، گریه و زاری، ماتم.

۲- سِپَرِغَم: اِسپَرِغَم، نام دارویی خوش بو و گیاهی.

۳- شد: رخت بر بست.

۴- گل برگِ طَرِي: گل برگِ شاداب و خرم و با طراوت.

۵- بَسَاتین: بوستان ها، جمع بستان.

۶- بَقْرُخْتَنْدَش: بفروختندش، او را فروختند.

۷- اَغیار: بیگانگان، جمع غَیر.

۸- اندیشه نکردیم: نهراسیدیم، ترس به دل راه ندادیم.

۹- تِیار: خیزاب، موج، کوهه آب.

۱۰- غرناطه: شهری است از شهرهای اسپانیای امروز و اندلس دیروز، بسیار زیبا که در زبان اسپانیایی به معنای «انار» است و

معلوم می شود دارای انارستان های تماشایی بوده. یکی از هشت ایالت جنوبی اسپانیا.

۱۱- اِشیلیه: این هم نام شهر بزرگی در اسپانیا است که مدتی پایتخت اندلس بوده و درباره آبادانی و شکوه آن بسیار نوشته

اند.

۱۲- صقلیه: نام دیگر جزیره سیسیل.

۱۳- داو: نوبت بازی قمار یا نرد و شطرنج.

۱۴- فَرّه باخته: شوکت و شکوه از دست داده، منزلت باخته.

هم سوخته کاشانه و، هم باخته گنجیم *** ماییم که در سوگ و طرب، قافیه سنجیم

جغدیم به ویرانه، هزاریم به گلزار

ای مقصد ایجاد! سر از خاک بدر کن *** وز مزرع دین، این خس و خاشاک بدر کن

زین پاک زمین، مردم ناپاک بدر کن *** از کشور جم لشکر ضحاک بدر کن

از مغز خرد، نشأه تریاک بدر کن *** این جوق شغالان را، از تاک (۱) بدر کن

وز گله اغنام (۲) ببر گرگ ستمکار ...

ابری شده بالا و، گرفته ست فضا را *** از دود و شرر، تیره نموده ست هوا را

آتش زده، سگان زمین را و سما را *** سوزانده به چرخ اختر و، در خاک گیا را

ای واسطه رحمت حق! بهر خدا را *** زین خاک بگردان ره طوفان بلا را

بشکاف ز هم، سینه این ابر شرر بار ...

ای قاضی مطلق که تو سالار قضایی *** وی قائم بر حق که درین خانه، خدایی

تو حافظ ارضی و، نگهدار سمایی *** بر لوح مه و مهر، فروغی و ضیایی

در کشور تجرید (۳)، مهین راهنمایی *** بر لشکر توحید، امیر الامرای

حق را، تو ظهیرستی (۴) و، دین را تو نگهدار

در پرده نگویم سخن خویش، علیالله (۵) *** تاچند درین کوه و در آن دشت و در آن چه؟

آن پرده زرتار که بودی به در شه *** تاراج حوادث شد، با خیمه و خرگه

برخیز که شد روز، شب و موقع، بیگه (۶) *** بشتاب که دزدان بگرفتند سرره

در دار نمانده ست ز یاران تو، دیار (۷) ...

- ۱- تاک: درخت انگور، مَو.
- ۲- اَغْنَام: گوسفندان، جمع غَنَم.
- ۳- تجرید: عریان شدن از علایق و تعلقات دنیوی.
- ۴- ظهیر: یار، مددگار، معین.
- ۵- عَلَى اللّٰه: هر چه بادا باد!
- ۶- بیگه: بیگانه، بی موقع.
- ۷- دَیَّار: جُنبنده، موجود زنده. در استخراج معانی این لغات و اصطلاحات از اغلب فرهنگ های لغت و غالباً از لغت نامه دهخدا سود جسته ایم. برای آگاهی بیشتر از معانی آن ها به این منبع مراجعه فرمایید.

۱۸ - اسکندر خان (بهجت) قاجار

۱۸ - اسکندر خان (بهجت) قاجار (متوفای ۱۳۳۶ هـ - ق) پسر محمّدخان قاجار (معلم زبان فرانسه در مدرسه دارالفنون) از شعرای توانای عصر ناصری است که تا ۱۵ سالگی (۱۲۹۸ هـ - ق) ادبیات فارسی و عربی و ریاضیات را به خوبی فرا گرفت ولی چشمان او به خاطر ابتلای به آب مروارید و مسامحه در عمل، در همین ایام از بینایی باز ماند و او با وجود عدم بینایی در آموختن معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه سخت می کوشید و احادیث و اخبار تاریخی را به تدریج به خاطر می سپرد و ضمناً زبان فرانسه را نیز فرا گرفت و نصاب منظومی موسوم به نصاب فرانسه مظفری در ۱۲۰۰ بیت سرود. وی منظومه دیگری سرود موسوم به بهجت القلوب در اندرز ملوک و طریق سیر و سلوک، و این دو اثر را در بیست سالگی و در حالت نابینایی نگاشت (۱).

غزلی را مطروحه قرار می دادند به نیکی می سرود و مایه اعجاب همگان او می شد.

در این انجمن، شعرای بلند آوازه ای همانند: حاج حسینعلی خان (وفا)، میرزا محمد (محیط) قمی ملقب به شمس الفصحاء، میرزا حیدر علی (ثریا) ملقب به مجدالادباء (پدر زن محیط قمی) و حکیم صفای اصفهانی حضور می یافتند و سروده های بهجت خصوصاً در قالب قصیده در آن انجمن بسیار جلوه می کرد (۲).

عبرت نایینی می نگارد: [در سال ۱۳۲۳ که به تهران آمدم نخست روزی که او را (بهجت) ملاقات کردم، روز نیمه شعبان در حجّیه که مرحوم حاج میرزا میرسیدعلی اخوی بود. در آن روز وی قصیده ای در میلاد امام زمان «علیه صلوات الله الملك الرحمن» قرائت کرد که در استقبال از قصیده معروف عنصری «علیه الرحمه» سروده

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۱، ص ۴۴۴.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۱، ص ۴۴۴.

بود و مطلعش این بود:

زلف تو بماند به یکی شعبده گر بر *** کز شعبده، خورشید و مه او راست به بر، بر

که به خوبی از عهده برآمده بود. از آن روز صحبتش بسیار دست می داد. دیوانی داشت متجاوز از ۲۰۰۰۰ بیت. هنگامی که بهجت قاجار در ۱۳۳۶ هـ. ق بدرود زندگانی گفت، پسرش دیوان وی را به چهار تومان فروخت و میرزا ابوالحسن خان پسر مرحوم میرزا محمدحسن خان فروغی آن را به دوازده تومان بخرید و به همشیره زاده وی - اکنون که سال هجری به ۱۳۴۵ رسیده، ناظم مدرسه سیاسی است - بداد. مرحوم نعمت ماده تاریخ فوت او را سروده و آن را در مصراع: (حیف آن بهجت سخندان بود) یافته است (۱).

این ماده تاریخ به حساب ابجدی ۱۳۰۶ می شود که با سال درگذشت بهجت سی سال فاصله دارد! یا مرحوم عبرت نایینی سال درگذشت وی را اشتباه نگاشته یا سراینده ماده تاریخ فوت در محاسبه حروف ابجدی دچار خطا شده است. ولی به احتمال قوی اشتباه شاعر است زیرا عبرت سال ملاقات خود را با بهجت سال ۱۳۲۳ هـ. ق ذکر می کند و چگونه ممکن است که بهجت بیست سال پیش از این تاریخ فوت کرده باشد؟!

ازوست:

در ستایش خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله)

حاجت اندر روز هیجا نیست بر مغفر تو را *** زن که مغفر باشد از مشک سیه بر سر تو را

جنگ جو، جوشن ز آهن دارد اندر بر، ولی *** جوشن از عنبر بود ای جنگ جو در بر تو را

بهر قتل عاشقان، کافی بود ابروی تو *** دیگر از بهر چه اندر کف بود خنجر، تو را؟

زان زرخدان سپید و، زان سر زلف سیاه *** گوی و چوگان ست از کافور و از عنبر تو را ...
 در لطافت، پیکرت از برگ گل نازک ترست *** ترسم آزرده شود از پیرهن، پیکر تو را
 هندو، از آتش نسوز خیز و اندر آینه *** زلف و روی خویش بنگر، نیست گر باور تو را
 عیسی مریم نبی، لیکن به هنگام سخن *** معجز عیسی بود در لعل جان پرور تو را
 تا نظر کردم به رخسار تو، دانستم که تو *** خو برو غلمانی و، حورا بود مادر تو را ...
 سجده آرد پیش تو چون برهن در پیش بت *** بنگرد روزی اگر مهر ضیا گستر، تو را
 ای خمیده زلف دلبر، تویی گردون ولی *** همچو گردون ماه و خورشیدست در چنبر تو را
 بس که تو فرخنده بهتی، چهره جانان نمود *** خوابگاه از ارغوان و لاله احمر، تو را
 دود را مانی، ولی از آفتاب آتش ست *** عود را مانی، ولی از مه بود مجمر تو را ...
 چون دو مداح پیغمبر، شدستی مشکبار *** تا گرفت و بوسه زد مداح پیغمبر تو را
 مظهر یزدان، ابوالقاسم، که غیر از مدح او *** در جهان هرگز نباشد پیشه دیگر تو را
 از دل و جان بنده او باش و از محشر مترس *** کو بود فریاد رس اندر صف محشر تو را

خضر ولد از چشمه مهرش یکی ساغر بنوش *** تا ببخشد عمر جاوید از رحمت زره، وز مغفرت مغفر تو را

تا کنی پیکر پرستان را شها ایزد پرست *** داد ایزد جای اندر عنصری، پیکر تو را

از غبار مَقدمت، عرش برین زینت گرفت *** کرد چون در عرش مهمان ایزد داور تو را

تا مقام «قربِ او ادنی» فلک اندر فلک *** رفتی و باز آمدی و گرم بُد بستر تو را

گشت آذریون ز فیض نامت از آذر پدید *** خواند چو در آذر، ابراهیم بن آزر تو را

توتیای چشم حوران بهشتی گشته است *** از شرف گرد و غبار آستان و در، تو را

عیسی مریم به گردون، حور عین اندر بهشت *** هز زمان جستند چون (بهجت) ثناگستر تو را (۱)

۱۹ - محمدجعفر خان گراشی

۱۹ - محمدجعفر خان گراشی (متوفای ۱۳۳۸ هـ - ق) ملقب به مقتدرالممالک، نوه فتحعلی خان گراشی است که سمت «بیگلریگی» لارستان و بنادر جنوب را برعهده داشته است.

شیدای گراشی در سال ۱۲۹۶ هـ - ق در گراش به دنیا آمد و در سال ۱۳۳۸ هـ - ق در حالی که ۴۲ سال بیشتر نداشت در بلوک صحرای باغ لارستان در یک جنگ محلی به قتل رسید (۱).

محمدجعفر خان گراشی که حاکم لارستان بوده از طرف والی فارس ماموریت می یابد که اختلافات محلی را برطرف نماید و سرانجام جان خود را در انجام این ماموریت می بازد. این اختلاف ریشه در منازعات ایل شیعه مذهب لرونفر و روستانشینان سنی مذهب این منطقه داشت (۲).

بر حسب وصیت، جنازه شیدا در منطقه دخمه از توابع گراش به امانت گذاشته می شود و پس از گذشت حدود سی سال، جسد وی را در حالی که هنوز سالم و با رنگ و پوست عادی و موی سر و حتی رنگ حنای دست او باقی بود، به کربلا منتقل کرده و در پشت حرم شریف حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به خاک می سپارند (۳).

شیدای گراشی، قلباً به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ارادت میورزید و دیوان اشعار او مشحون از اشعار مناقبی و ماتمی درباره ذوات مقدس معصومین (علیهم السلام) است. وی در نوحه سرایی نیز ممتاز بوده و در روزهای عزاداری با سر و پای برهنه در میان مردم گراش به سینه زنی و نوحه خوانی می پرداخته و مسؤولیت نوحه خوانی را برای دسته های سینه زنی شخصاً بر عهده می گرفته است (۴).

- ۱- دیوان شیدای گراشی، به تصحیح احمد اقتداری، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۸.
- ۲- دیوان شیدای گراشی، به تصحیح احمد اقتداری، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۸.
- ۳- دیوان شیدای گراشی، به تصحیح احمد اقتداری، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۸.
- ۴- دیوان شیدای گراشی، به تصحیح احمد اقتداری، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۹.

وی غالباً از تخلص (شیدا) سود می‌جسته ولی گاهی هم از اسم خود (جعفر) برای تخلص استفاده می‌کرده است. وی ترجیحی دارد در ۲۳ بند که بیت میان بند آن این بیت است:

مست و مدهوش جام احمد شو *** در ولای علی، مخلد شو (۱)

و ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله) او حاوی ۲۰ بند است که به نقل دو بند از آن اکتفا می‌کنیم:

ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

ای قدر تو، ماورای عالم *** هستی تو ز ماسوا، مقدم

ابروی تو، قبله مناجات *** کعبه ز وجود تو، مکرم

سرو، از قد تو بماند در گل *** ای روح روان تو، اسم اعظم

از یمن وجود توست بر پا *** این نه طبق فلک، به عالم

گر پرده برافکنی ز رویت *** میرند جماعتی و، من هم

ای باعث هستی خلائق *** وی بانی خلق نوح و آدم

گر نفخه روح تو نبودی *** تا حشر، عقیم بود مریم

گر جود و سخای تو بدیدی *** اقرار به بخل کردی، حاتم

ای خاتم انبیا به عالم! *** وی مایه خلق ما تقدم

یک ذره ز نور توست در دل *** کز آب، روان ترست طبعم

خوش گفت نسیم صبح این راز *** چون وصل نمی شود مسلم:

می باش رضا و شاکر از عشق *** باشد که شوی با یار همدم

گز نیست وصال یار ممکن *** بنشین و، صبور باش و خرم

*** باشد که شود وصال، حاصل *** گردی ز وصال یار، خوشدل (۲)

ای نیک صفتِ خوشِ خصایل *** یوسف نبود بدین شمایل

گر عقل شریف تو نبودی *** در دهر نبود هیچ عاقل

-
- ۱- دیوان شیدای گراشی، به تصحیح احمد اقتداری، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۳.
- ۲- دیوان شیدای گراشی، به تصحیح احمد اقتداری، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۳۶۵ - ۳۸۳.

هرگز نبرند سوی آتش *** هر کس که مُحَبِّتِ توست از دل
آن مُهرِ منوّرِ نبوّت *** بر کتفِ مبارکِ تو، مُقبل
هنگامه حشر، نیست ما را *** جز حُبِّ ولایِ تو، مُقبل
از رای شریفِ تو به عالم *** حل گشته دو صد هزار مشکل
این عقده مشکلمِ تو حل کن *** ای گشته به راه حق دلایل
از هجرِ نگارِ ماهِ رخسار *** بر سینه تبان، کبوتر دل
از مرغِ سحر شنیدم این پند *** کای گشته به بار هجر، حامل
خواهی که شوی به یارِ همدم *** پیوندِ ودادِ را تو مگسل
گر نیست قریب، وصلِ جانان *** مأیوس مشو ز بُعد منزل
آن به که کنی به عشقِ میلی *** تا وجهه او کند، تجلّی (۱)

۲۰ - میرزا محمد نصیر (فرصت) شیرازی

۲۰ - میرزا محمد نصیر (فرصت) شیرازی (متوفای ۱۳۳۹ هـ - ق) ملقب به فرصت الدوله از سخنوران بلند پایه فارس در سده چهاردهم هجری است.

وی به سال ۱۲۷۱ هـ - ق در شهر شیراز به دنیا آمد و از نوجوانی به خاطر استعداد شگرفی که در آموختن علوم و فنون مختلف از خود نشان داد مورد عنایت اصحاب و هنر قرار گرفت و در اثر تشویق هایی که از او به عمل می آمد، با حدیث و دقت بیشتری به فراگیری متون ادبیات فارسی و عربی و فرانسه از یک سو، و موسیقی و نقاشی و خط از سوی دیگر پرداخت و در غالب این رشته های هنری بر همگان خود فایق آمد و شهرت او تا به پایتخت هم رسید و فرصت به دربار مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ هـ - ق) راه یافت و از جانب همو به لقب فرصت الدوله - که لقبی کشوری و سراسری بود نه منطقه ای - نایل آمد و به تعلیم و تربیت شعاع السلطنه فرزند شاه قاجار پرداخت (۱).

فرصت مردی بود بسیار ادیب، فاضل، متدین، پاک دامان، فروتن و سیرچشم که زرق و برق دربار مظفری نتوانست او را از این صفات نیک و والا باز دارد.

وی علاوه بر احاطه ای که در زمینه های علمی و ادبی و هنری داشت، در منطق، حساب، هندسه، هیأت و اسطرلاب و استخراج اطلاعات نجومی نیز به مرتبه کمال رسیده بود و آثاری که از او بر جای مانده، نمایانگر این واقعیت است که وجود وی در این مقطع حساس تاریخی چه قدر منشأ اثر و خدمت به فرهنگ و ادب این کشور کهن سال بوده است. عناوین این آثار را فهرست وار مرور می کنیم:

آثار عجم یا شیرازنامه؛ اشکال المیزان در منطق؛ بحورالالغان در شناخت موسیقی؛

دریای کبیر در علوم مختلف؛ منظومه هجرنامه در قالب مثنوی و دیوان اشعار(۱).

این سخنور گرانمایه و هنرمند بلندپایه، به سال ۱۳۳۹ هـ. ق و در سن ۶۸ سالگی درگذشت(۲). فرصت در مقدمه جامع و جالبی که بر دیوان اشعار خود نگاشته، بر این نکته اشاره می کند که افزون از ده سال از محضر ادیبی عارف و عارفی سخن سنج و نکته شناس به نام شیخ مفید متخلص به (داور) بهره برده و تخلص شعری خود را نیز از همو گرفته است:

[زمانی که دوازده سال از عمرم گذشته بود یعنی در سال ۱۲۸۲، یک روز در صحن متبرکه حضرت سیداحمد (معروف به شاه چراغ)، شخصی را دیدم ژولیده حال، مجردی فارغ البال، دست از ماسوی کشیده و دامن از جهان برچیده، مجذوبانه به حجره ای آرمیده، جمعی به دورش گرد آمده، هر چه به او صحبت می داشتند جواب نمی داد. از آدمی که به همراه من بود و مرا مستخدم، پرسیدم: این کیست؟!]

گفت: این شیخ مفید متخلص به (داور) است. تازه از سفر آمده، حالت جذبه دارد. از مشاهده حال او... احوالم دگرگون شد. سراسیمه نزد پدر رفته از حال او پرسیدم، تفصیلی بیان فرمود. پس از چند روز دیگر، آن بزرگوار در حجره فوقانی مذکور معتكف شد... من با پدر به خدمتش رفتیم... تفقد فرمود و به خدمتم قبول نمود. همه روزه می رفتم و آستانش را می رفتم. بنای مباحثه را گذارد. روزها، جماعتی را مستفید می نمود و فقه و اصول و تفسیر و غیر ذلک درس می فرمود. روزی دامانش به عجز گرفتم و گفتم: مرا نیز درسی دهید. قبول کرد. کتاب شرح قطر را با این که گمان می کردم در خور شأن او نیست نزد او بنا گذاردم. تمام کتاب را درس داد. اما به اشعار و شواهد آن که می رسید، عروض و تقطیع آن ها را با علم قافیه برایم ضمناً بیان می فرمود. بالجمله سیوطی و جامی و حاشیه مولی عبدالله را که در منطق ست نیز، در خدمت او درک کردم. از آنجا که شیخ بزرگوار در شعر طبعی بلند داشت و پدرم نیز شعر را نیکو می فرمود، و اکثر مذاکرات شعری در میان بود، گاهی من هم شعر کی می گفتم... یک

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۸۷ - ۲۸۸.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۸۸.

روز قطعه ای گفتم مُشعر بر این که «تخلّص» به من مرحمت فرمایید. دو سه دقیقه فکر کرده، این قطعه را بر قطعه کاغذی نوشته به دستم داد:

قطعه

(فرصت) آن نور چشم اهل وِداد *** که درِ نظم را ز مهر گشاد

(داور) خسته خاطر افکار *** که ورا بود در سخن استاد

از ره صدق این دعا بنمود *** که تو را جاودانه «فرصت» باد!

و فرمود: پدرت (بهجت) تخلص دارد، تو (فرصت) نگاه دار! ... (۱).

ازوست:

ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

(۱)

بلبل، سحر از میانه باغ *** خواند همه دم، فسانه باغ

خرّم همه وقت باغ، ویژه *** در صبح، می شبانه باغ

چون در گه پیر می فروشان *** سرهاست بر آستانه باغ

از کوثر و سلسیل، صد جوی *** جاری ست ز هر کرانه باغ

یاقوت و زُمرد از گل و برگ *** انباشته در خزانه باغ

سیمرغ نشاط و کامرانی *** جا کرده در آشیانه باغ

شد وقت که بشنوند یاران *** در مدح نبی، ترانه باغ:

شاهِ دو سرا، رسول اَمجد *** سر حلقه انبیا، محمّد (۲)

(۲)

در صبح که لب گشود غنچه *** غم از دل و جان ربود، غنچه

چون گل، همه گوش پهن کرده *** بر مرغ گه سرود، غنچه

۱- دیوان فرصت الدوله شیرازی، تهران، کتابفروشی محمودی، افست، نسخه چاپی بمبئی، ۱۳۳۳ هـ. ق، ص ۱۴ - ۱۶.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۳۸۴ - ۳۸۵.

بگشود هزار عقده از دل *** از پرده چو رخ نمود غنچه

چون عاشق پاکباز نبود *** در فکر زیان و سود غنچه

از غنچ و دلّال، زینت و زیب *** بر باغ بسی فرود غنچه

زنگ غم و اضطراب و اندوه *** ز آینه دل زدود، غنچه

در مدح و ثنای شاه بطحا(۱) *** خندان شد و، لب گشود غنچه:

شاه دو سرا، رسول امجد *** سر حلقه انبیا، محمد(۲)

(۳)

بشکفته به شاخ سارها، گل *** چون طلعت گل عذارها، گل

چون آتش طور، لعمه نور *** آورده برون ز شاخ سارها، گل

باد سحری همی فشاند *** از شاخ به جویبارها، گل

مشک از تتر(۳) آورند در باغ *** دارد به عیان تتر(۴)ها، گل

بلبل به فغان از آن که: گلچین *** هر دم برد از کنارها، گل

لب، غنچه نمود تا نماید *** گاه سخن، افتخارها، گل

در مدح شهی که دارد از وی *** این نکته و اعتبارها، گل

شاه دو سرا، رسول امجد *** سر حلقه انبیا، محمد(۵)

(۴)

شد فصل بهار و، باز بلبل *** در باغ به صد نیاز، بلبل

بگشوده به وصف گل، دهان را *** با ناله جان گداز، بلبل

مانند خطیب، کرده منبر *** در شاخه سرو ناز، بلبل

سوده ست به پای گل همی سر *** زان آمده سرفراز، بلبل

گه بازبَد (۶) و، گهی نکیسا (۷) ست *** گردد چو ترانه ساز، بلبل

۱- شاه بَطحا: کنایه از وجود نازنین رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است. بَطحا: مکه.

۲- دیوان فرصت الدوله شیرازی، ص ۳۸۵.

۳- تتر: مخفف تاتار.

۴- دیوان فرصت الدوله شیرازی، ص ۳۸۵ - ۳۸۶.

۵- بازبَد: نام یکی از نوازندگان مشهور دربار خسرو پرویز.

۶- نکیسا: همان.

۷- زَرْدِ هَشْت: زردشت. یعنی: در اثر جلوه زیبای گل سرخ، هر روز بلبل مانند آتش پرستان بر او نماز می برد.

گل: کعبه زَرْدِ هَشْتْ (۱) و، بر آن *** هر صبح بَرَد نماز، بلبل
 گویی که چو من مدیح خوان ست *** بر پادشه حجاز (۲)، بلبل
 شاه دو سرا، رسول اَمْجَد *** سر حلقه انبیا، محمّد (۳)

(۵)

صف بسته به طَرْفِ جوی، نرگس *** بر رفته به شهر و کوی، نرگس
 بر فرق نهاده تاج زَرین *** چون دلبر ماه روی، نرگس
 رقاص صفت شود خم و راست *** از باد، به چار سوی نرگس
 با سنبل و لاله، عشق ورزد *** بی صحبت و گفتگوی، نرگس
 هر لحظه کشد ز جام زَر، می *** بی مستی وهای و هوی، نرگس
 مطلوبِ تمامِ خاص و عام ست *** از خوبی و لطف و خوی، نرگس
 چون شرعِ نبیّ ما، گرفته ست *** آفاق به رنگ و بوی، نرگس
 شاه دو سرا، رسول اَمْجَد *** سر حلقه انبیا، محمّد (۴)

(۶)

این طَرّه تابدارِ سنبل *** افزوده بر اعتبارِ سنبل
 نرگس به همه (۵) دریده چشمی *** گردیده انیس و یار سنبل
 بنموده شکوفه از سر شاخ *** سیم و زرِ خود، نثار سنبل
 شد طَبْلَه (۶) مشک تر، به قیمت *** کمتر بود از دو تار سنبل
 صُلُصُل (۷)، دلش آمده ست پا بست *** در چَنگَل (۸) جانِ شکار (۹) سنبل
 خیری (۱۰) و بنفشه، سوسن و ناز (۱۱) *** گرد آمده در کنار سنبل

تا جمله، ثنای شه نمایند *** در ایمن (۱۲) و در یسار (۱۳) سنبل

شاه دو سرا، رسول آفجد *** سر حلقه انبیا، محمد (۱۴)

- ۱- پادشه حجاز: منظور پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله) است.
- ۲- دیوان فرصت الدوله شیرازی، ص ۳۸۶.
- ۳- دیوان فرصت الدوله شیرازی، ص ۳۸۶ - ۳۸۷.
- ۴- به همه: با همه.
- ۵- طبله:
- ۶- صَلُّصَل: نام پرنده ای است زیبا.
- ۷- چَنگَل: مخفف چنگال.
- ۸- جان شکار: جان شکار کننده، صید کننده مرغ جان.
- ۹- خیری: نام گلی است.
- ۱۰- ناز: همان.
- ۱۱- ایمن: طرف راست.
- ۱۲- یَسار: جانب چپ.
- ۱۳- دیوان فرصت الدوله شیرازی، ص ۳۸۷.
- ۱۴- کُلَه: مخفف کلاه.

(۷)

بر باد دهد سحر، بنفشه *** صد قافله مُشک تر، بنفشه
 چون لعبت چین ز روی مستی *** افکنده کُله (۱) ز سر، بنفشه
 پیوسته چو کودکان زنگی (۲) *** در جوی کند نظر، بنفشه
 در خدمتِ زادگان باغ (۳) ست *** خم کرده اگر کمر، بنفشه!
 یاری به جهان گرفته، شیرین *** خوش آمده با شکر، بنفشه
 دارد چو ولای شاه یثرب (۴) *** زان نیک دهد اثر، بنفشه
 شاهِ دو سرا، رسول اَمجد *** سر حلقه انبیا، محمّد (۵)

(۸)

ای آیت رحمت الهی *** زینده تخت پادشاهی
 هرگز نبود عقول را، راه *** در ذات و صفات تو، گماهی
 فرمان تو، حامی (۶) مقاصد (۷) *** احکام تو، ماحی (۸) مَناهی
 جز فکر تو، فکرهاست باطل *** جز ذکر تو، ذکرهاست واهی (۹)
 با روی تو، آفتاب تابان *** اقرار کند به روسیاهی
 ذرات جهان، هر آن چه باشد *** از ماه گرفته، تا به ماهی
 آرند تو را نثار و، گویند: *** هست آیت رحمت الهی:
 شاهِ دو سرا، رسول اَمجد *** سر حلقه انبیا، محمّد (۱۰)

این ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله) همان گونه که ملاحظه کردید دارای هشت بند بود، و هر بندی از آن با احتساب بیت میان بندی، هشت بیت را داراست.

در اینجا بیت رنگینی از فرصت شیرازی به یاد آمد که در صنعت «ایهام» در شمار بهترین نمونه ها در شعر فارسی است:

۱- کودکانِ زَنگی: کودکان اهل زنگبار، کنایه از کودکان سیاه پوست.

۲- زادگان باغ: کنایه از گل های رنگارنگ.

۳- شاه یثرب: سلطان مدینه، کنایه از وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله).

۴- دیوان فرصت الدوله شیرازی، ص ۳۸۸.

۵- کماهی: آن گونه که هست، به گونه ای که در خور و سزاوار باشد.

۶- حامی: پشتیبان، هواخواه.

۷- مقاصد: مقصدها، مَنوئیات روحانی و الهی.

۸- ماحی: محو کننده، زایل کننده.

۹- واهی: بی اساس، بی پایه، بی اصل.

۱۰- دیوان فرصت الدوله شیرازی، ص ۳۸۸.

عهد کردی که: گُشی (فرصتِ) خود را روزی *** فرصت ار یافتی آن عهد فراموش مکن! (۱)

غزل مهدوی وی نیز از دل انگیزترین و شورانگیزترین غزلیات مهدوی در زبان فارسی است که برای پرهیز از اطاله کلام و برای تیمن و تبرک به نقل مطلع برجسته آن بسنده می کنیم:

دیدن روی تو و دادن جان، مَطَلَب ماست *** پرده بردار ز رخساره که جان بر لب ماست! (۲)

* * *

-
- ۱- دیوان فرصت الدوله شیرازی، بخش غزلیات، ص ۲۵۸، با این مطلع رنگین: زلف، چون دوش رها تا به سر دوش مکن *** ای مه! امروز پریشان ترم از دوش، مکن! که در صنعت «تجنیس» بهترین نمونه است (جناس تام: دوش و دوش).
 - ۲- دیوان فرصت الدوله شیرازی، بخش غزلیات، ص ۱۹۴.

۲۱- آقا فتح الله قدسی (فؤاد) کرمانی

۲۱- آقا فتح الله قدسی (فؤاد) کرمانی (زنده تا ۱۳۴۰ هـ - ق) از بزرگترین شعرای آیینی در سده اخیر است.

وی در حدود سال ۱۲۷۰ هـ - ق در کرمان به دنیا آمده و احتمالاً در سن هفتاد سالگی به بعد بدرود حیات گفته است ولی چون کار مجموعه اشعار خود را به نام شمع جمع در سال ۱۳۳۲ هـ - ق به پایان برده، قدر مسلم این است که تا این تاریخ در قید حیات بوده است (۱).

فؤاد کرمانی شیفته آل الله (علیهم السلام) بوده و اشعار مناقبی فاخر و فخیم او در مناقب حضرات معصومین (علیهم السلام) در شمار بهترین آثار ولایی در قلمرو شعر ولایی است.

به خاطر آشنایی فؤاد با اصطلاحات عرفان نظری و عملی و اشراف کاملی که به ادبیات فارسی و عربی دارد، آثار او از انسجام بالا و غنای محتوایی والایی برخوردارند و معرفت ژرف وی را به خاندان نبوت (علیهم السلام) می توان در آثار بلند و شگرف او ملاحظه کرد.

وی یک عمر در نهایت قناعت و مناعت زیست و سرانجام در حوالی سال ۱۳۴۰ هـ - ق به لقای محبوب ازلی خود شتافت و جسد او در سه کیلومتری کرمان در دامنه کوه معروف به کوه سیدحسین به خاک سپرده شد (۲).

دیوان اشعار وی تاکنون بارها چاپ و منتشر شده و با اقبال شیفتگان شعر و ادب شیعی روبه رو بوده است (۳).

۱- شمع جمع، مجموعه شعر فؤاد کرمانی، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱، ص ۵.

۲- شمع جمع، مجموعه شعر فؤاد کرمانی، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱، ص ۵.

۳- شمع جمع، مجموعه شعر فؤاد کرمانی، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱، ص ۵.

مَسْمَطُ نَبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

لَمَعَاتُ (۱) وَجْهَهُ ذَوَالْمَنَنِ، نَه مُشْعَشَعُ (۲) آمَدِي از قَدَمِ *** طَلَعَاتُ (۳) هَسْتِي مَا خَلَقْتُ (۴) نُه مَلَمَعُ (۵) آمَدِي از عَدَمِ

نَه شَمُوسِ حَكَمَتِ وَ مَعْرِفَتِ ز بَرُوجِ عِلْمِ ز دِي عِلْمِ *** نَه ز عَرَشِ وَ فَرَشِ نِشَانِ بُدِي، نَه ز لُوحِ وَ كَرَسِي وَ از قَلَمِ

ز نِهَانِ اِگَر نَشْدِي عِيَانِ جَلَوَاتِ ذَاتِ مُحَمَّدِي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

هَلِهَ اَن مَشِيَّتِ ذَاتِ حَقِّ، كِه جِهَانِ: ظَهْوَرِ مَشِيَّتِش *** صُورِ عَوَالِمِ كُنْ فَكَّانِ، هَمِهَ از بَدَايِعِ حَكَمَتِش

مَلَكُوتِ مَوْتِ وَ حَيَاتِ رَا، مَتَصَرِّفِ آمَدِه قَدْرَتِش *** نَرَسِدِ بِه دَوْلَتِ زَنْدِگِي مَگَرِ اَن كِه مُرِدِ بِه دَوْلَتِش

كِه بِه هَسْتِي آمَدِه نِيَسْتِي ز تَجَلِّيَاتِ مُحَمَّدِي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

بِه جَلَالِ حَقِّ، كِه نَبْرَدِه پِي اَحَدِي بِه حَقِّ جَلَالِ او *** مَلَكُوتِيَانِ، جَبْرُوتِيَانِ، شَدِه مَعُو وَ مَاتِ جَمَالِ او

چَو وَرَايِ عَقْلِ بَشَرِ بُوْدِ، دَرَجَاتِ عَقْلِ وَ كَمَالِ او *** مَنِ بِي زَبَانِ چِه بِيَانِ كَنِمِ حَسَنَاتِ خُلُقِ وَ خِصَالِ او

خُلُقِ عَظِيمِ، بِيَانِ كَنْدِ خَبَرِ صِفَاتِ مُحَمَّدِي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

چَو حَيَاتِ هَرِ دُو جِهَانِ بُوْدِ جَلَوَاتِ پَرْتُو ذَاتِ او *** بِه جِهَانِ وَ هَرِ چِه نَظَرِ كَنِمِ، نَگَرَمِ بِه اَسْمِ وَ صِفَاتِ او

بَلِي، اَن كِه عَاشِقِ او شُوْدِ بِه حَيَاتِ اَوْسَتِ، مَمَاتِ او *** بُوْدِ اِيْنِ حَيَاتِ وَ مَمَاتِ مَا چَو دُو جَلُوْهَ از جَلَوَاتِ او

مَنِ وَ عَشَقِ مَوْتِ، كِه مَوْتِ مَنِ بُوْدِ از حَيَاتِ مُحَمَّدِي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

۱- لَمَعَاتِ: پَرْتُوها، رُوشنَايِي ها.

۲- مُشْعَشَعُ: نُورَانِي، دَرخِشَانِ.

۳- طَلَعَاتِ: دَمِيْدِنِ ها.

۴- مَا خَلَقْتُ: آفَرِيْدِگَانِ.

۵- مَلَمَعُ: گُوْنَاگُوْنِ، رَنگَارَنگِ.

چو کمال معجزه آن بود که تو را ز مرگ رها کند *** ز خدات صرف بقا دهد ز خودیت محض فنا کند

جَدَبَات (۱) حق، دل بنده را ز شئون (۲) خلق جدا کند *** چو ثبات معجز احمدی همه نفی غیر خدا کند

عدم ست معجز انبیا بر معجزات محمدی (صلی الله علیه و آله)

چو قلم به لوح کریم زد، رقم از بیان ظهور او *** کلماتِ ورد فرشته شد، همه داستان ظهور او

بُود این دفاتر انبیا، همه در نشان ظهور او *** پس از و به عترت او نگر در آسمان ظهور او

چو شمس لامعه هر یکی شده بینات محمدی (صلی الله علیه و آله)

لَمَعَاتِ عرش از آن بود که فروغ برده ز طلعتش *** درجات کرسی از آن بود که خضوع کرده به رفعتش

فلک و کواکب و اختران، همه از آیادی (۳) قدرتش *** شب و روز و آیت مهر و مه چو برند سجده به رتبتش

دو مُلَمَع اند به روز و شب ز مُلَمَعَاتِ محمدی (صلی الله علیه و آله)

چو مقام غیب پیمبران بود از شهودِ شهود او *** اُحدی نیافت ز انبیا، درجات قرب و صعود (۴) او

ز وجود بهره نبرد کس مگر از مَطَالعِ جود او *** ز تَعِیْنَاتِ جهانیان چو مقدس است وجود او

بُود این وجود جهانیان ز تَعِیْنَاتِ محمدی (صلی الله علیه و آله)

چو ظهور عقل و (فؤاد) ما، ز فروغ آیت او بود *** برکات و خیر وجود ما، همه از عنایت او بود

۱- جَدَبَات: جذبه ها، کشش ها.

۲- شُؤن: شأن ها.

۳- آیادی: کار گزاران.

۴- صُعود: عروج.

صلوات ما به روان او، ثمر هدایت او بود *** نه همین شفیع گناه ما، شرف حمایت او بود

که وجود ماست تفضلی ز تفضلات محمدی (صلی الله علیه وآله)

تو اگر ز امت احمدی، ملکات صدق و صفا بجو *** درکات خشم و غضب بنه، درجات سلم (۱) و رضا بجو

گرت آرزوی بقا بود، ز طریق فقر و فنا بجو *** ره رستگاری و عافیت، به سراج علم و تقی (۲) بجو

که به نور علم به پا بود علم نجات محمدی (صلی الله علیه وآله)

۱- سلم: تسلیم.

۲- تقی: تقوی، پرهیزگاری.

۲۲- ایرج میرزا

۲۲- ایرج میرزا (متوفای ۱۳۴۴ هـ - ق) ملقب به جلال الملک، فرزند غلامحسین میرزا و نبیره فتحعلی شاه قاجار از شعرای چیره دست زمانه خود بود. در سال ۱۲۹۰ در شهر تبریز به دنیا آمد و پس از تحصیل علوم مقدماتی، ادبیات فارسی و عربی را در محضر بزرگانی چون: محمدتقی عارف اصفهانی و میرزا نصرالله بهار شروانی آموخت (۱).

وی از اوان جوانی به سرودن شعر پرداخت و مشوق بزرگی همانند حسنعلی خان امیرنظام گروسی داشت که مردی سخن سنج و سخن شناس بود (۲).

ایرج میرزا ۱۹ ساله بود که در تبریز از جانب مظفرالدین میرزا ولیعهد به لقب صدرالشعرایی ملقب گردید. راز گیرایی شعر ایرج در روانی و سلامت آنست و می توان گفت که هیچ سخنوری نتوانسته است در پیروی از شیوه شعری شیخ اجل سعدی و سبک بیانی «سهل و ممتنع» او همانند وی موفق باشد (۳).

عارف نامه، قلب مادر و زهره و منوچهر این سخنور توانا در شمار شاهکارهای زبان فارسی است. وی پس از خودکشی پسر بزرگ خود (جعفرقلی میرزا) شور و طراوت خود را به تدریج از دست داد و با افسردگی خاطر دست به گریبان شد، و سرانجام به سال ۱۳۴۴ هـ - ق و در سن ۵۴ سالگی در اثر سکته قلبی در تهران در گذشت و در مقبره ظهیرالدوله به خاک سپرده شد (۴).

شرح احوال این شاعر شیرین سخن را مرحوم عبرت نایینی در تذکره مدینه الادب به تفصیل نگاشته است (۵).

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۵۰.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۵۰.

۳- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۵۰.

۴- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۵۱.

۵- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج اول، ص ۳۸۷ - ۳۹۱.

ایرج میرزا اگر چه در قالب مثنوی آثار ماندگاری دارد، ولی در سایر قالب های شعر از جمله قصیده، نیز دارای تجربه های موفقی است. تردیدی نیست که شیوه هزل آمیز ایرج میرزا و آثاری که به لحاظ اخلاقی و گاه مذهبی مشکل دارند، شخصیت ادبی وی را تحت الشعاع قرار داده اند و اگر این گونه آثار منظوم را از سایر اشعار وی حذف کنیم، بی گمان از چهره های ماندگار شعر فارسی به شمار می رفت و غبار فراموشی بر نام و یاد او این گونه نمی نشست. در اینجا ذکر این مطلب را لازم می دانم که ایرج میرزا به عقاید مذهبی پای بند بوده و به حضرات مقدس معصومین (علیهم السلام) ارادت میورزیده و آثاری نیز در این زمینه ها دارد. متأسفانه این بُعد از زندگی او کمتر مورد عنایت مورخان و تذکره نگاران قرار گرفته و باطن باصفای او به خاطر تظاهری که به اعمال غیر اخلاقی داشته کاملاً از چشم منتقدین آثار وی به دور مانده است. ازوست:

در نعت نبی خاتم (صلی الله علیه و آله)

نه عاقل است که دارد درین سرای رحیل *** قصیر عمر (۱) خود اندر امیدهای طویل

نهد به گردن جان رشته ای ز طول امل *** که تا قیامت آن رشته را بود تطویل (۲) ...

خوش آن که بگسست این رشته امید از جان *** نهاد بر کف تقدیر کردگار جلیل

رهاند خود را از منت وضع و شریف (۳) *** نجات داد (۴) هم از خجالت کریم و بخیل

خلیل وار، توکل به کردگار نمای *** که تا رهاند از آتش غمت چو خلیل

۱- قصیر عمر: عمر کوتاه.

۲- تطویل: درازی، به طوی انجامیدن، به درازا کشیدن.

۳- وضع و شریف: شاه و گدا، ثروتمند و بینوا.

۴- نجات داد: نجات داد خود را.

نصیر (۱) جان تو چون حق بود، فَنَعَمَ بصیر! (۲) *** وکیل کار تو چون حق بود، فَنَعَمَ وکیل! (۳)

رهین هر کس و ناکس مشو پی روزی *** که او به روزی هر ناکس و کس ست کفیل (۴)

همان که او به تو جان داد نان دهد، چه کنی *** ز بهر نان جان عزیز، خوار و ذلیل؟

جمال صورت فردا، کجا تو را باشد *** اگر نباشد امروز سیرت تو جمیل؟

مسافری تو و ناچار بایدت زادی (۵) *** که زاد باید، مر مرد را به گاه رحیل

کدام زاد نکوتر ز حُب پیغمبر؟! *** که خلق را سوی ایزد ولای اوست دلیل (۶)

نداشت سایه، ولی رحمت و عطوفت او *** فتادگان را بر سر فکنده ظلّ ظلیل (۷)

بود سراسر نعتش، هر آن چه در فرقان (۸) *** بود تمامی وصفش، هر آن چه در انجیل

قتیل (۹) او را عیسی نیاورد جان داد *** اگر چه عیسی جان می دهد ز دم به قتیل

اگر نه امرش، نامی نبود از معروف *** اگر نه نهیش، بودند خلق در تضلیل (۱۰)

رخ نیاز نمی سود اگر به خاک درش *** نمی رسید بدین جایگاه، جبرائیل

۱- نصیر: یار، مددگار.

۲- فَنَعَمَ نصیر!: چه مددکار خوبی!

۳- فَنَعَمَ وکیل!: چه وکیل عزیز و ارجمندی!

۴- در متن آمده «وکیل» که قیاساً تصحیح شد. اگر چه به صورت متن هم معنای کاملی دارد.

۵- زاد: توشه سفر.

۶- دلیل: راهنما، رهبر.

۷- ظلّ ظلیل: سایه بلند و مستمرّ و مبارک.

۸- فرقان: قرآن کریم.

۹- قتیل: کشته.

۱۰- تضلیل: گمراهی، به گمراهی افتادن.

ز کاخ خسروی اش، نه سپهر زنگاری *** معلق ست، چو از کاخ خسروان قندیل

اگر نه قولش، اسمی نبود از تسبیح *** اگر نه فعلش، رسمی نبود از تعلیل

ز خلق نیک و صفات جمیل و خلق بدیع *** نیافریدش ایزد همال (۱) و شبهه و عدیل (۲)

کفیل روزی خلق ست تا خدای جهان *** بود به شادی احباب او هماره کفیل (۳)

۱- همال: مانند.

۲- عدیل: مثل، همتا.

۳- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج اول، ص ۳۹۵.

۲۳ - میرزا نصرالله (صبوری) اصفهانی

۲۳ - میرزا نصرالله (صبوری) اصفهانی (متوفای ۱۳۵۳ هـ - ق) در سال ۱۲۷۹ هـ - ق در اصفهان به دنیا آمد (۱). مرحوم عبرت نایینی در شرح حال وی می نگارد:

[... سلسله نسب وی از طرف پدر به انوشیروان عادل، و از طرف مادر به جابر بن عبدالله انصاری (قده) منتهی می شود. وی در ۱۰ سالگی از اصفهان رهسپار تهران می شود و زیر نظر برادر بزرگترش میرزا محمدحسین خان (فخیم الملک) قرار می گیرد و در ۱۴ سالگی به تحصیل ادبیات فارسی و عربی می پردازد، پس از آموختن نجوم و هندسه قدیم، فنون خوشنویسی را در محضر میرزا ابراهیم ساوجی (نایب الصدر) متخلص به «خلیل» می آموزد (۲).]

[صبوری، موازین شعری را نزد میرزا حسین خان (حضوری) سلماسی (۱۳۳۰ - ۱۲۶۳) آموخت ... در زمان حیات برادرش فخیم الملک، مرحوم حاج میر سیدعلی اخوی و میرزا احمدخان اشتری متخلص به (یکتا) و نگارنده را (عبرت نایینی) دعوت کرده، محاضری ترتیب داده بود از انواع خورش های گوناگون. پس از صرف غذا و برچیده شدن خوان، گفت: از این پس باید مرا مَلِکِ الادب خطاب کنید! و از آن زمان مشهور به مَلِکِ الادب شد (۳).]

وی سرانجام در سن ۷۴ سالگی و به سال ۱۳۵۳ هـ - ق بدرود حیات گفت (۴). ازوست:

در نعت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)

این گدایان که به چشم تو فرومایه درند *** از تو و هر که به زَعَم (۵) تو، گرانمایه ترند

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۱۵۶.

۳- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۱۵۶.

۴- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۱۵۶.

۵- زَعَم: گمان.

با تهیدستی و درویشی و حاجتمندی *** خرمن هر دو جهان را به جوی می نخرند

گر جهان از سرشان می گذرد، نیست گذشت *** این گذشت ست که از هر دو جهان می گذرند

دو جهان را، ز نظر یکدله انداخته اند *** الله الله که چه صاحب دل و صاحب نظرند!

درد اگر هست، به آسایش و راحت بکشند *** زهر اگر هست، به شیرینی و چربی بخورند

چه عجب گل اگر از صحبتِ شان باز شود؟ *** که خنک تر ز دم عیسی و باد سحرند

پا گشایند گر از دام و، پر از کنجِ قفس *** بال بر بال زنان از سرِ طوبی بپرند

هست مدحتِ گرشان نه فلک و چار گهر (۱) *** که بدین رتبه، ثنا گستر خیرالبشرند

نبی خاتم، سلطان جهان، فخر بشر *** که گدایانِ در او به جهان، تاجورند

از پس نعتِ پدر، گوی ثنای پسران *** کز نژاد علی و فاطمه و دو پسرند

به جز از شان رسالت که نبی ختم نمود *** پسران در همه سیرت، خلفان پدرند ...

از پی شاخه بود بیخ و، شکوفه پی بر *** باغبان: حق و، نبی: دوحه (۲) و سادات: برند ...

۱- چار گهر: عناصر چهارگانه آب و باد و خاک و آتش.

۲- دوحه: باغ.

سخن خوب بیاموز، که آموختگان *** می توان گفت که: از هر که در آفاق بود خوب ترند

شاید از جشن بگیرند در ایام ربیع (۱) *** کز عزا آمده بیرون ز خروج صفرند (۲)

سال نوروزی تا شمسی و هجری قمری ست *** روز و شب، تا اثر گردش شمس و قمرند

سال ها جشن بگیرند در ایام ربیع *** کز بهشت آمده با فصل ربیع از سفرند (۳)

* * *

۱- ربیع: بهار.

۲- صفر: ماه صفر.

۳- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۱۶۱ - ۱۶۳.

۲۴ - شیخ عبدالحسین (اورنگ) تهرانی

۲۴ - شیخ عبدالحسین (اورنگ) تهرانی (زنده تا ۱۳۵۹ هـ - ق) و ملقب به شیخ الملک پسر مولانا عبدالرسول مازندرانی بوده و از ادیبان نامدار زمانه خود به شمار می رفته است (۱).

بنا به نوشته عبرت نایینی در تذکره مدینه الادب در سال ۱۳۰۵ در تهران به دنیا آمده و پس از رسیدن به سن رشد و تمیز به آموختن ادبیات عربی و فارسی پرداخت و از محضر میرزا عبدالغفور همدانی، میرزا محمد کجوری، آقا شیخ مهدی اشتهاردی و سیدمرتضی شهریار به بهره ها برد و بعدها هنگامی که سرگرم فرا گرفتن خطّ نسخ بود به مناسبتی با ادیب پرآوازه آن زمان استاد سیداحمد پیشاوری آشنا شد و در خدمت او معلومات ادبی خود را کامل کرد (۲).

وی در سال ۱۳۱۹ هـ - ق به عتبات مشرف شد و به تحصیل فقه و اصول سرگرم شد و پس از سه سال اقامت در عراق به خاطر درگذشت پدرش (۱۳۲۲ هـ - ق) به تهران بازگشت و به امور دولتی اشتغال یافت و آخرین سمت دولتی وی، مدعی العموم محاکمات مالیه (دادستان دعاوی مالی) بود (۳).

از سال درگذشت وی اطلاعی نداریم ولی طبق دست خطی که از وی در تذکره مدینه الادب گراور شده و به تقاضای شادروان عبرت نایینی چند سطر را نگاشته، تاریخ پانزدهم مهر ماه ۱۳۱۷ هـ - ش را دارد که با سال ۱۳۵۹ هـ - ق برابر است (۴).

- ۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج اول، ص ۱۸۵.
- ۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج اول، ص ۱۸۵.
- ۳- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج اول، ص ۱۸۸.
- ۴- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج اول، ص ۱۸۸.

در نعت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله)

یافت احمد رتبه پیغمبری از کردگار *** از برای خاتمیت، کرد او را اختیار

آسمان طغرای فرمانش ز مهر و ماه ساخت *** امر حق را شد محمد در جهان فرمان گزار

هر چه جز حق بود، آن را مصطفی باطل شمرد *** هر چه غیر از عدل بود، او را نبی بنمود خوار

کعبه را پیراست از اصنام با دست علی *** وز گلستان حرم، زُفت از صفا خاشاک و خار ...

گفت: من زی حق شما را می نمایم رهبری *** تا شوید از راستکاری در دو گیتی رستگار

خُلق و خوی خویش را نیک و پسندیده کنید *** تا بیاسایید از محنت و عیب و عوار

خوی نیکو جنت ست و، مرد نیکو در بهشت *** خوی زشت آن دوزخی کاندلر دل افروزد شرار ...

تا ابد بر دوش عالم منت ست از مصطفی *** مرد دانا، باید او را باشد از جان حق گزار ...

عالم ار گویا زبان پیدا کند، تا روز حشر *** بر شمردن می نیارد وصف او یک از هزار

نیست امیدی مرا زین مردمان تنگ چشم *** چشم امیدم بود بر درگه آن شهریار ...

کشتزار آرزویم را، ز روی مرحمت *** ای سحاب جود و احسان! باش لختی آبیار ...

عرض حاجت کردم و، این بود کاری ناپسند *** زن که مکنون ضمیرم هست پشت آشکار(۱)

* * *

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج اول، ص ۱۹۰.

۲۵ - محمد اقبال لاهوری

۲۵ - محمد اقبال لاهوری متخلص به اقبال (متوفای ۱۳۵۹ هـ - ق) به سال ۱۲۴۷ هـ - ش (۱۲۸۹ هـ - ق) در شهر سیالکوت از شهرهای پاکستان دیده به جهان گشود و در خانواده متوسطی از جهت مادی پرورش یافت (۱).

اقبال تحصیلات ابتدایی، متوسطه و آموزش عالی را تا سطح فوق لیسانس در زادگاه خود، شهر لاهور به پایان برد و برای تکمیل تحصیلات خود عازم اروپا شد و به مدت سه سال در رشته فلسفه و حقوق دانشگاه کمبریج به تحصیل سرگرم شد و به درجه دکترا نایل آمد، و پس از یادگیری زبان آلمانی به درجه استادی دانشگاه مونیخ مفتخر گردید، ولی شوق دیدار وطن او را به ترک آلمان واداشت، و در دانشگاه لاهور به تدریس فلسفه و زبان انگلیسی پرداخت و پس از مدتی از تدریس دست کشید و به امر وکالت پرداخت (۲).

اقبال از جوانی به سرودن شعر پرداخت و با این که با دشواری به فارسی سخن می گفت ولی در نهایت روانی و استادی به این زبان شعر می سرود و به ایرانیان و فرهنگ ایرانی عشق میورزید و افکار بلند و آسمانی مولانا جلال الدین مولوی را می ستود و از آن ها الهام می گرفت (۳).

اقبال به رسالت تاریخی خود آشنا بود و اشعار تأثیر گذاری که در بیداری مسلمانان سرود از میزان آگاهی وی از نقشه های استعماری جهانخواران حکایت می کرد.

تار و پود غزل های اقبال از شور و احساس سرشار است و گویی که همیشه در تبی شیرین و التهایی دلنشین غوطه ورنند.

۱- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۷.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۷.

۳- دویست سخنور، نظمی تبریزی، ص ۲۸.

منظومه های بسیاری از این گوینده بزرگ مشرق زمین در سده اخیر، بر جای مانده، مانند: پیام مشرق، زبور عجم، جاوید نامه، مسافر، و ارمغان حجاز که آخرین سروده اوست (۱).

اقبال سرانجام پس از مدتی بیماری به سال ۱۳۱۷ هـ. ش (۱۳۵۹ هـ. ق) در سن ۷۰ سالگی درگذشت (۲) و مزار او اکنون در لاهور زیارتگاه صاحب دلان و سخن سنجان شعر شناس است.

ازوست:

اُمّت احمدیّه و رسالت محمّدیّه

جوهر ما، با مقامی بسته نیست *** باده تندش، به جامی بسته نیست

هندی و چینی، سفال جام ماست *** رومی و شامی، گل اندام ماست

قلب ما، از هند و روم و شام نیست *** مرز و بوم او به جز اسلام نیست

پیش پیغمبر، چو کعب (۳) پاکزاد *** هدیه ای آورد از بانّت سعاد (۴)

در ثنائش گوهر شبتاب سفت *** «سیف مسلول از سیوف الهند (۵)» گفت

آن مقامش برتر از چرخ بلند *** نامدش نسبت به اقلیمی، پسند

گفت: «سیف من سیوف الله (۶)» گو *** حق پرستی، جز به راه حق مپو

همچنان آن راز دان جزو کُل *** گرد پایش سرمه چشم رسل ...

جلوه او، قدسیان را سینه سوز *** بود اندر آب و گل، آدم هنوز

من ندانم مرز و بوم او کجاست؟ *** این قدر دانم که با ما آشناست

این عناصر را، جهان ما شمرد *** خویشان را، میهمان ما شمرد

ما از آن در سینه، جان گم کرده ایم *** خویش را، در خاکدان گم کرده ایم

مُسلّم سَتی (۷)، دل به اقلیمی میند *** گم مشو اندر جهان چون و چند

می نگنجد مُسلّم اندر مرز و بوم *** در دل او، یاوه گردد شام و روم

۱- دویست سخنور، نظمى تبریزی، ص ۲۸.

۲- دویست سخنور، نظمى تبریزی، ص ۲۸.

۳- کعب: کعب بن مالک که در آغاز از دشمنان رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود و بعد توبه کرد و اسلام آورد و آن حضرت را به شعر ستود.

۴- بَانتُ سَعَاد: اشاره دارد به کعب بن مالک و شعر او.

۵- سیوف الهند: کعب بن مالک در ستایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفته بود: إِنَّ الرَّسُولَ لَسَيِّفٌ يُسَيِّفُ بِهٖ *** وَ صَارُمْ مِّنْ سَيُوفِ الْهِنْدِ مَسْلُومٌ

۶- سیوفُ الله: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به نقد شعر کعب بن مالک پرداختند و سیوفِ الهند را به سیوفِ الله تغییر دادند. شمشیرهای ساخت هند در آن زمان از بهترین نوع شمشیرها بوده است.

۷- مُسْلِمٌ سَتِي: اگر مسلمانی.

دل به دست آور که در پهنای دل *** می شود گم، این سرای آب و گل

عقده (۱) قومیتِ مُسلم گشود *** از وطن، آقای ما هجرت نمود

حکمتش، یک ملت گیتی نورد *** بر اساس کلمه ای، تعمیر کرد

تا ز بخشش های آن سلطان دین *** مسجد ما شد همه روی زمین

آن که در قرآن، خدا او را ستود *** آن که حفظ جان او، موعود بود

دشمنان، بی دست و پا از هیبتش *** لرزه بر تن از شکوه فطرتش

پس چرا از مسکنِ آبا (۲) گریخت؟! *** تو گمان داری که از اعدا گریخت!

قصه گویان، حق ز ما پوشیده اند *** معنی هجرت، غلط فهمیده اند

هجرت، آیین حیاتِ مُسلم ست *** این ز اسباب ثباتِ مُسلم ست

معنی او، از تَنکِ آبی (۳) رم ست (۴) *** ترکِ شبنم، بهر تسخیرِ یم (۵) ست

بگذر از گل، گلستان مقصود تو ست *** این زیان، پیرایه بندِ سود اوست

مهر را، آزاده رفتن آبروست *** عرصه آفاق زیر پای اوست

همچو جو، سرمایه از باران مخواه *** بیکران شو، در جهان پایان مخواه ...

هر که از قید جهات آزاد شد *** چون فلک در شش جهت، آباد شد

بوی گل از ترکِ گل، جولان گریست (۶) *** در فراخای (۷) چمن، خود گسترست

ای که یک جا در چمن انداختی *** مثل بلبل با گلی در ساختی

چون صبا بار قبول از دوش گیر *** گلشن اندر حلقه آغوش گیر

از فریب عصر نو (۸)، هشیار باش *** ره فتد ای راهرو! هشیار باش (۹)

- ۱- عُقْدَه: گره.
- ۲- مَسْكَنُ آبَا: اقامتگاه پدران و نیاکان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، کنایه از مکه مکرمه.
- ۳- تُنْكَ آبِي: آب ناچیز و قلیل، بی ظرفیتی.
- ۴- رَم سَت: رمیدن است.
- ۵- يَم: دریا.
- ۶- جَوْلَانُ گَرَسْت: در گذر و سرگرم عبور است.
- ۷- فَرَاخَا: فراخنا، گستره، وسعت.
- ۸- عَصْر نُو: عصر استعمار نو.
- ۹- کلیات اقبال، با مقدمه احمد سروش، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۴۳، ص ۷۶ - ۷۸.

۲۶- میرزا محمدعلی مصاحبی (عبرت) نایینی

۲۶- میرزا محمدعلی مصاحبی (عبرت) نایینی (متوفای ۱۳۶۰ هـ - ق) از شعرای توانا، عارف مشرب و از عرفای نام آشنا و سخندان و نکته سنج سده چهاردهم هجری است.

وی به سال ۱۲۸۳ هـ - ق در روستای محمدیه نایین از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش مرحوم میرزا عبدالخالق و مادرش دختر میرزا محمد شهشانی است. عبرت در ۱۳۲۲ هـ - ق یعنی در آستانه ۳۹ سالگی به تهران عزیمت کرد و تا پایان عمر در همین شهر زیست (۱).

وی پس از تحصیلات علوم متداول زمان خود به فرا گرفتن نحو و صرف و معانی و منطق و فلسفه بیان پرداخت، و رموز خوشنویسی نسخ را نیز در محضر میرزا محمدعلی نایینی آموخت.

وی از اوان جوانی به خاطر علاقه ای که به مقوله های عرفانی و سیر و سلوک الی الله داشت، در این مسیر گام نهاد و به مراتب والایی از تهذیب نفس و پیرایش باطن رسید و به لقب فقری عارف علی نایل آمد.

وی از راه خوشنویسی امرار معاش می کرد و با عفاف و کفاف می زیست. آثاری که وی به خط خود نگاشته بسیار است و برای نمونه می توان از: دیوان ادیب صابری ترمذی، دیوان رشید وطواط، دیوان سوزنی سمرقندی و دیوان قطران تبریزی نام برد (۲).

بهترین اثری که از عبرت برای اهل ادب به یادگار مانده علاوه بر دیوان اشعار وی، تذکره مدینه الادب در دو مجلد است که مهم ترین تذکره فارسی در سده اخیر به شمار می رود. در این تذکره شرح احوال و زبده آثار شعرای عصر قاجار و سخنوران معاصر

۱- دیوان کامل عبرت نایینی، به تصحیح مجتبی بُرزآبادی فراهانی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۳.

۲- دیوان کامل عبرت نایینی، به تصحیح مجتبی بُرزآبادی فراهانی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۶ - ۷.

با مؤلف آمده و یکی از مزایای این کتاب نگارش آن توسط استاد عبرت نایینی است و عکس های نادری که از شعرا ضمیمه تذکره خود نموده، بر ارزش آن افزوده است. عبرت در پاورقی صفحات شرح حال بسیاری از شعرا را به مناسبت از سخنوران متقدم هر شهر یاد کرده و شرح احوال و آثاری از آنان را نقل کرده است (۱). این منبع در حال حاضر یکی از غنی ترین متونی است که اطلاعات مربوط به ده ها تن از سخنوران دوره قاجاریه و عصر پهلوی اول را می توان در آن یافت.

دیوان عبرت سرشار از شمیم ولایت و ارادت به حضرات معصومین (علیهم السلام) می باشد و اشعار آیینی وی در مناقب آل الله (علیهم السلام) در شمار بهترین آثار مذهبی در عصر حاضر است. وی چندین قصیده شیوای نبوی (صلی الله علیه و آله) دارد ولی ما این «غزل نبوی (صلی الله علیه و آله)» وی را برای ثبت در این اثر برگزیدیم:

غزل نبوی (صلی الله علیه و آله)

بیافرید مقدس خدا، محمد را *** هزار جان مقدس فدا، محمد را

ز نور خویش چو او را بیافرید خدا *** جدان مدان نفسی از خدا، محمد را

چو نور شمس که از وی جدا نمی گردد *** خدا نمی کند از خود جدا، محمد را

که تا ز نور وی ایجاد کاینات کند *** بیافرید خدا ابتدا، محمد را

مؤخرست و به معنی مقدم از آدم *** خبر بخوان و بدان مبتدا، محمد را

صلای عشق چو در داد شاهد ازلی *** نخست کرد منادی ندا، محمد را

نجات دنی و عقبی اگر همی خواهی *** ز روی صدق بکن اقتدا، محمد را

عنایت ازلی، آن سفینه ای ست که کرد *** در آن سفینه خدا، ناخدا محمد را

ببایدش که کند اقتدا به آل علی *** کسی که کرد به خود مقتدا، محمد را

بدوخت با ید قدرت، خدای عزوجل *** ز کبریا و جلالت ردا، محمد را

شهان سزد که شوندم گدای در (عبرت)! *** بر آستانه شدم تا گدا، محمد را (۲)

۱- دیوان کامل عبرت نایینی، به تصحیح مجتبی بُرزآبادی فراهانی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۶ - ۷.

۲- دیوان کامل عبرت نایینی، به تصحیح مجتبی بُرزآبادی فراهانی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۹۲.

عبرت سرانجام در سن ۷۶ سالگی و در سال ۱۳۲۱ هـ. ق (۱۳۶۰ هـ. ش) در تهران بدرود حیات گفت و روح پرفتوح او به ملکوت اعلی پیوست. از میان ماده تاریخ های فوتی که برای این عارف بزرگوار و سخنور چیره دست و ولایت مدار سروده اند، دو ماده تاریخ از همه رساتر و شیواتر و فنی ترند که هر دو برخلاف متقدمین، به تاریخ شمسی سروده شده است. (مُرد عبرت و علیه الرحمه) و (مُرد استاد دانشور) هر دو از معادل عددی (۱۳۲۱) برخوردارند که به ترتیب توسط شادروانان: احمد گلچین معانی و محمّدعلی نجاتی استخراج شده و در مرثیه های منظوم خود لحاظ کرده اند (۱).

* * *

۱- دیوان کامل عبرت نایینی، به تصحیح مجتبی بُرزآبادی فراهانی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۵ - ۳۳.

۲۷- شیخ علی (منزوی) تهرانی

۲۷- شیخ علی (منزوی) تهرانی (زنده تا سال ۱۳۶۰ هـ. ق) در سال ۱۲۹۰ هـ. ق در تهران به دنیا آمد. پدرش شیخ محمدحسین زرنندی (متوفای ۱۳۳۱ هـ. ق) سمت محزری حاج شیخ عبدالنّبی مجتهد نوری را بر عهده داشته است (۱).

[وی در شرح حالی که خود برای ثبت در تذکره مدینه الادب برای مرحوم عبرت نایینی نگاشته است، خاطر نشان ساخته که در محضر آقای آقاسیدمحمد بهبهانی به تحریر شرعیات مشغولم و در سال ۱۲۹۰ هـ. ق در تهران تولد یافتم و پس از رسیدن به حدّ تمیز به آموختن کتب ابتدایی فارسی و مقدمات عربی پرداختم، و سپس در حوزه های درسی علمای معقول و منقول حاضر شدم ولی به خاطر کسالت و کهولت پدرم از طی دوره های عالی علوم عقلی و نقلی باز ماندم. اکنون ۵۴ سال از مراحل عمر را طی نموده ام و از کودکی به انشاء اشعار فارسی و عربی علاقه وافری داشتم و سروده هایم به ۱۰۰۰۰ بیت می رسد (۲)]

از این نامه برمی آید که وی تا ۵۴ سالگی یعنی سال ۱۳۴۴ هـ. ق در قید حیات بوده، ولی اماره قوی تری در اختیار ماست که زنده بودن او را تا سال ۱۳۶۰ هـ. ق تأیید می کند، و آن درج شرح حال وی در تذکره مدینه الادب است که مرحوم عبرت نایینی کار تألیف آن را در سال ۱۳۶۰ هـ. ق به پایان برده، و توضیحی درباره درگذشت وی ندارد.

وی در آغاز کار شاعری (محبوب) تخلص می کرده ولی بعدها نام فامیلی خود را (منزوی) تخلص شعری اش قرار داده است (۳).

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۴۳۵ - ۴۳۶.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۴۳۶.

۳- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۴۳۶.

در میلاد نبوی (صلی الله علیه و آله)

امشب ست آن شب که بطحا، مشرق الانوار شد *** پرتو افکن نور یزدان بر در و دیوار شد

کرد امشب در حرم خورشید تابانی طلوع *** کز فروغش همچو روشن روز، شام تار شد ...

امشب اندر مقدم دُرْدانه بحر جلال *** گوهر انجم، نثار از گنبد دَوّار شد ...

جلوه گر بی پرده امشب حق به ذرات وجود *** از وجود حقّ نمای احمد مختار شد

سید مُرسَل، ابوالقاسم محمّد، نور حق *** آن که خیل انبیا را سرور و سالار شد

قطب گردون رسالت، محور چرخ جلال *** آن که ذاتش هر دو قوس «کون» را پرگار شد

علت ایجاد عالم، کز طفیل حضرتش *** خلق جنّ و انس و عرش و فرش و نور و نار شد

می کش خُم خانه وحدت، که در بزم شهود *** از می «اِنّی اُبْنْتُ» ساغرش سرشار شد

قُدوه (۱) اهل بصیرت، آن که از فرط شرف *** خاک پایش سرمه چشم اولیّ الابصار شد

پای رفعت بر فراز قصر علّیین نهاد *** هر که چون روح الامیناش چاکر دربار شد ...

حُبّ او، نخلی بود کان را سعادت شد ثمر *** بُغض او، شاخی بود کان را شقاوت بار شد
 زد به ذیل (۱) لطف او دست توسل چون مسیح *** بر فراز چرخ چارم از فراز دار شد
 از درخت قدرت او بود یک شاخ ضعیف *** آن عصا کاندرا کف موسی بن عمران، مار شد
 هر مکان، کآن رهگذار و معبر آن شاه گشت *** از شمیم موی و خویش طبله عطار شد
 خاک یثرب (۲) تا به بر بگرفت آن دُرّ یتیم *** در بهار و قدر، رشک لؤلؤ شهوار شد ...
 نیست غیر از میم امکان فرق با واجب ورا *** فرق احمد با احد شاهد برین گفتار شد ...
 ابروی محرابی او، قبله احرار (۳) گشت *** جبهه نورانی او، مطلع الانوار (۴) شد ...
 پای او بر تخت «او آدنی» رسید آن شب که او *** راز گو با یار خود، بی زحمت اغیار (۵) شد
 هر عزیز و مُقبلی کز امر و حکمت سر کشید *** عزّت او ذلّت و، اقبال او ادبار (۶) شد
 نیست گر بر مسلک (۷) شرع تو سالک را سلوک *** زان سلوک و سالک و مسلک، خدا بیزار شد ...
 معنی لطف مجسم گشت در روز ازل *** صورت جنّات تجری تحتها الانهار شد

۱- اولی الابصار: کسانی که دارای بینش و بصیرت اند.

۲- ذیل: دامن.

۳- یثرب: نام قدیمی مدینه.

۴- احرار: آزادگان، جمع حُرّ.

۵- اغیار: بیگانگان، جمع غیر.

۶- ادبار: فلاکت، بدبختی.

۷- مسلک: طریق، راه سلوکی.

خواست طئی وادی قدرت کند خنک (۱) خرد *** همچو خرد در گِل فرو این توسن رهوار شد

هر که را کاری خوش آید، لیک بهر (منزوی) *** منقبت خوانیت شاها! خوشتر از هر کار شد (۲)

۱- خنک: مرکب تندرو، اسب تیزی.ای.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۳، ص ۴۴۱ - ۴۴۵.

۲۸ - میرزا غلامحسین خان ادیب کرمانی

۲۸ - میرزا غلامحسین خان ادیب کرمانی ملقب به افضل الملک (زنده تا ۱۳۶۰ هـ - ق) به سال ۱۲۷۵ هـ - ق در تهران به دنیا آمد و پس از تحصیل علوم ادبی و اصول و حکمت و فلسفه، به آموختن ادبیات عرب پرداخت و در زمره رجال علمی عصر ناصری درآمد.

وی در این دوره مناصب حکومتی فراوانی را عهده دار بود و چون از مترجمان دارالترجمه به شمار می رفت، مطالب سیاسی و مهم روزنامه های عربی را که از مصر برای ناصرالدین شاه (۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ هـ - ق) فرستاده می شد ترجمه می کرد و برای مطالعه شاه به دربار می فرستاد.

با روی کار آمدن مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ هـ - ق) در شمار مستوفیان دربار درآمد و مأموریت یافت که هر ساله، تاریخ دولتی و وقایع سلطنتی و تعیین و تغییر وزرا و حکام ایالات را به دقت بنگارد و در پایان هر سال گزارش مکتوب خود را در یک مجلد کتاب سامان داده و برای شاه قاجار بفرستد و از این بابت مرسومی مقرره را دریافت نماید (۱).

ادیب کرمانی بنا بر وظیفه ای که به او محول شده بود همه ساله دست نوشته های خود را در دو نسخه فراهم می آورد و برای مظفرالدین شاه و میرزا علی اصغر خان اتابک می فرستاد. وی از سال اول جلوس این شاه قاجار به تدریج نگاشت و با عنوان تاریخ دوره مظفری آن را ترتیب داد. پس از این که پنج مجلد از تاریخ را فراهم آورد و میرزا علی اصغر خان اتابک از صدارت کناره جست و عین الدوله سلطان به جای او بر مسند صدارت تکیه زد، دستور داد تا حقوق دیوانی ادیب کرمانی را کاهش دهند و همین امر

۱- تذکره مدینه الادب، محمدعلی مصاحبی نایینی (عبرت)، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ج اول، ۱۳۷۶، ص ۸۶.

موجب شد که او تاریخ خود را ناتمام بگذارد، وی در اواخر عمر از امور دیوانی کناره گرفت و به مطالعه کتب ادبی و تاریخی و دواوین شعرای باستان پرداخت، سال درگذشت او در تذکره مدینه الادب نیامده و از سیاق نوشتار مرحوم محمّدعلی عبرت نایینی در این تذکره برمی آید که او تا هنگام نگارش مدینه الادب در قید حیات بوده است (۱) (۱۳۶۰ هـ - ق).

ادیب کرمانی تجربه های موفقی در شعر فارسی و عربی دارد و چکامه های آیینی او در شمار آثار فاخر دوره ناصری و مظفری به شمار می رود.

ازوست:

در میلاد نبوی (صلی الله علیه و آله)

مهر تو به رخسار نکو آن بت کَشمر (۲) *** سرو است به دلجویی و، ماه ست به منظر

سروی ست که جایش بود اندر دل مشتاق *** ماهی است که مهرش بود اندر دل مضطر

من سرو ندیدم به جهان هیچ، دل آزار! *** من مه نشنیدم به جهان هیچ دلاور! ...

آن زلف گشاید که بین سنبل مشکین *** آن روی نماید که بچین لاله احمر

خواهی اگر از سرّ جمالش شوی آگاه *** این بیت «ملک» باید خوانی همی از بر:

از دیدن او، آتش دل گردد خاموش *** چون آذر برزین که به میلاد پیمبر

فخر دوسرا، میر زَمَن، خواجه «لولاک» *** منهاج سُبُل، ختم رسل، شاه فلک فر

۱- تذکره مدینه الادب، محمّدعلی مصاحبی نایینی (عبرت)، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ج اول، ۱۳۷۶، ص ۸۷ - ۹۴.

۲- کَشمر: مخفّف کشمیر.

از مولد مسعود وی، امروز شرف یافت *** جمله کُره خاک به نُه طارم اخضر(۱)

در هیچ فلک نیست چو وی مهر فروزان *** در هیچ صدف نیست چو وی نادره گوهر

گر طایر اوهام به پرواز در آید *** بر قصر جلالش نرسیده، فکند پر

چیزی که نه او خواهد، گردد معدوم *** و آن چیز که او خواهد، موجود و مقدر

ای خواجه «لولاک»! تو بودی که ز سعیت *** در کعبه نه از بت اثری ماند و نه بتگر

ای علت ایجاد جهان! مهر تو در دل *** از روز ازل با گل من گشته مُخَمَّر(۲)

تو مظهر(۳) اشیائی و، تو مظهر(۴) اسما *** تو رحمت داداری و، تو آیت داور

تو عقل نخستینی و تو، ختم رسولان *** تو روضه رضوانی و، تو طوبی و کوثر

خاتم به رسولان تو از آنی که رسولان *** دارند به خاتم، شرف و مرتبه و فر

اسماء الهی را، تو مظهر و مظهر *** افعال خدایی را، تو مُصدِر(۵) و مُصدر(۶) ...

هم دست وی و دست علیّ بود کز اول *** گردید گل آدم از آن هر دو، مخمّر

۱- نُه طارم اخضر: کنایه از نُه آسمان.

۲- مُخَمَّر: درهم آمیخته.

۳- مظهر: ظاهر کننده.

۴- مظهر: محلّ ظهور.

۵- مُصدِر: صادر کننده.

۶- مصدر: محلّ صدور.

این: دست جلال آمد و، آن: دست جمالش *** زین هر دو خدا را شده کوئین مسخر ...

آن کشتی دین را که خداوند تو باشی *** آن را همه از امن و امان باشد لنگر

با خامه من مدح و ثنای تو شود طی *** گر کلک «مَلِکْ زاده» مرا گردد یاور(۱)

۲۹ - حشمت شیرازی

۲۹ - حشمت شیرازی (زنده تا ۱۳۶۰ هـ - ق) از شعرای سده چهاردهم هجری است. از شرح حال وی هیچ اطلاعی در دست نداریم جز آن چه مرحوم عبرت نایینی در تذکره مدینه الادب نگاشته است که:

[شغلش لُبافی است. مردی است اُمی و الف را از با نمی شناسد. عکس و ترجمه حالش را بارها از او خواستم و نفرستاد، و مرا از گزارش حال و تاریخ زندگانی او آگاهی نیست (۱)]. برای روشن شدن سال های احتمالی تولد و درگذشت او، ناگزیریم از دو اماره تاریخی بهره گیریم:

(۱) مرحوم عبرت نایینی در تذکره مدینه الادب خود احمد شیرازی را فرزند حشمت شیرازی معرفی می کند که در سال ۱۳۱۸ هـ - ق به چهل رسیده ولی به جوانی ۲۵ ساله می کند. وی تخلّص به اسم (احمد) می کند ... عکس او را خواسته، گفت: من عکس ندارم و اگر وقتی هم داشته باشم به دیگران نخواهم داد! به حسن صورت و سیرت آراسته است! (۲)

(۲) مرحوم عبرت نایینی در سال ۱۳۶۰ هـ - ق کار تألیف تذکره مدینه الادب را به پایان برده است (۳).

از این دو مطلب می توان نتیجه گرفت:

۱. اگر سن حشمت شیرازی به هنگام ولادت فرزندش احمد شیرازی (۱۳۱۸ هـ - ق) حدود ۲۵ سال فرض کنیم. پس احتمالاً باید در حدود سال ۱۲۹۳ هـ - ق به دنیا آمده باشد.

۲. چون مرحوم عبرت از تاریخ درگذشت حشمت سخنی به میان نیاورده، پس می توان یقین حاصل کرد که وی تا سال ۱۳۶۰ هـ - ق (که سال پایان کار تألیف این تذکره است) در قید حیات بوده، و در آن زمان ۶۷ سال داشته است.

۱- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۲، ص ۷۴۱.

۲- تذکره مدینه الادب، عبرت نایینی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۲۰۲.

در ولادت مسعود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)

چو خور ز خانه خرچنگک (۱) شد به بانگه شیر (۲) *** زمین ز تَفّ (۳) هوا، گشت گرم تر ز سعیر (۴)

ز فرط گرما، در تابه سپهر نجوم *** همی چو گندم گشتند گه زبر، گه زیر

چنان به چرخ بر افروخت مشعل خورشید *** که سوخت بر بَطّ (۵) زهره، گداخت خامه تیر

ز تاب کوره خورشید، آهن و پولاد *** درون معدن شد نرم تر از موم و خمیر

ز بس فشاند آتش به کوه، تابش هور (۶) *** مواد ذائبه (۷) در کوه می شود تقطیر

به صُلب سنگ شده سیم ناب چون سیماب *** ز بس که آتش خور (۸) کرده اندر او تأثیر

بسی نمانده که از آتش هوا، چون آب *** فرو چکید ز کف مرد تیغ زن، شمشیر ...

ز بس که آب به جوش آمده ز تابش خور *** چو مرغ بریان گشتند ماهیان به غدیر (۹)

ز سوز و سورت (۱۰) گرما، ز سینه مردم *** زبانه می زند آتش به جای آه و نفیر

چنان بتابد بر خاک، خور که پنداری *** که آفتاب فرو آمده ز بُنگه شیر (۱۱)

گه نوشتن و گفتن، ز شدّت گرما *** فتاده خامه ز تحریر و، نطق از تحویر

۱- خانه خرچنگک: اصطلاح نجومی است، کنایه از برج سرطان.

۲- بانگه شیر: اصطلاح ستاره شناسی است، کنایه از برج آسد.

۳- تَفّ: گرما، حرارت.

۴- سعیر: آتش جهنم.

۵- بَرَبَطّ: نام نوعی ساز است، چنگک.

۶- هور: خورشید.

۷- موادّ ذائبه: مواد مذاب.

۸- خور: خورشید.

۹- غدیر: تالاب، حوضچه آب.

۱۰- سَوَرَت: حرارت.

۱۱- بُنگه شیر: جایگاه برج اسد در دواير فلکی.

اگر گداخت جهان را هوای مُردادی *** چنان، که گشت جوان، پیر و سیر از جان، پیر

هزار مرتبه از فروردین به ست، که هست *** گه ولادت شاهنشاه سپهر سریر

محمد، آن که به فرمان او نخستین روز *** شده به لوح مشیت، دو کون عکس پذیر

تبارک الله! احسنت! وه چه مولودی! *** که یافته ست ز میلاد او، جهان تغییر

شکست طاق مداین، نشست (۱) آتش فارس *** بتان ز طاق حرم سرنگون شدند به زیر

بلی چو شمس حقیقت ز شرق شد طالع *** شود فروغش گاه طلوع، عالم گیر

محمد، آن که اگر شخص او نبود مراد *** بنای دهر نمی کرد کردگار قدیر

محمد عربی، فخر انبیا و رسل *** نبی اُمّی، پیغمبر بشیر و نذیر

خدای گانا! (۲) گر ذات اقدس تو نبود *** نبود عالم ایجاد را، مدار و نذیر

تو را مقام نبوت سپرد حق، روزی *** که بود طینت آدم در آب و خاک، خمیر

ز شرم دست جواد تو، ای سحاب (۳) کرم! *** به جای قطره، عرق می چکد ز ابر مطیر (۴)

۱- نشست: خاموش شد.

۲- خدای گانا: بزرگا! بزرگوارا! صاحب اختیارا!

۳- سحاب: ابر.

۴- ابر مطیر: ابر باران زای.

به پیش رای منیر تو، آفتاب: سها(۱)*** به نزد قدر رفیع تو، کاینات: حقیر

به جز به امر تو، در دفتر قضا جاری*** نگشته حکمی هرگز ز خامه تقدیر

چو نیست بحر ثنای تو را، کرانه پدید*** به اختصار سخن عذر خواهم از تقصیر

همیشه تا که بود از پی ربیع(۲)، خریف(۳)*** همواره تا پس خرداد ماه، آید تیر

به جسم مُنکر شرع تو باد مو، نشتر*** به چشم دشمن دین تو باد مژگان، تیر

تو ای سخنور! اگر این قصیده بر خوانی*** بدان که قافیه را باخته ست، خُرده مگیر

و گر مکرر گردیده است در دوسه جای*** بکن بزرگی و از لطف، عذر او بپذیر(۴)

همان گونه که ملاحظه فرمودید این قصیده هم از شاکله محکم و متین ساختار لفظی برخوردار بود و هم بافت محتوایی آن وزین و رنگین و دلنشین، و شگفت آن که این شعر سروده شاعری است که الف را از با نمی شناخته و بی سواد و اُمّی بوده است. به جاست که بالسان الغیب حافظ هم آوا شده و در نهایت فروتنی به پیشگاه نبوی(صلی الله علیه و آله) عرضه بداریم:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند*** آن بود که گوشه چشمی به ما کنند؟

دردم، نهفته به ز طیبیان مدعی*** باشد که از خزان غیث دوا کنند

۱- سها: نام ستاره ای است کم نور به خاطر بُعد مسافتی که با ما دارد.

۲- ربیع: بهار.

۳- خریف: پاییز، خزان.

۴- تذکره مدینه الادب، ج ۲، ص ۷۴۲.

۳۰ - علامه شیخ محمدحسین غروی اصفهانی

۳۰ - علامه شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (متوفای ۱۳۶۱ هـ - ق) متخلص به (مفتقر) از فقهای گرانمایه و مراجع بلند پایه شیعه در سده چهاردهم هجری است (۱).

او در سال ۱۲۹۶ هـ - ق از کاظمین دنیا آمد، پدرش حاج محمدحسن معین التجار اصفهانی به امر تجارت اشتغال داشت و با کمپانی های بازرگانی به خرید و فروش سرگرم بوده، به فرزند جلیل القدر او که در نهایت زهد و ورع زندگانی می کرد، کمپانی می گفتند و آن بزرگوار ازین شهرت، رضایت خاطر نداشت.

زادگاه وی شهر کاظمین بود، ولی از وقتی که برای تحصیل علوم دینی رهسپار نجف اشرف شد، تا هنگام رحلت در همان دیار مقدس اقامت کرد، به همین جهت به «غروی اصفهانی» مشهور شد.

وی سطوح فقه و اصول را در نجف از محضر شیخ حسن تقوی توسیرکانی استفاده کرد و دروس عالی فقه و اصول را نزد سیدمحمد فشارکی اصفهانی، شیخ آقارضا همدانی و شیخ محمدکاظم خراسانی آموخت و همزمان به تحصیل فلسفه پرداخت و متون فلسفه اسلامی را در محضر حکیم میرزا محمدباقر اصطهباناتی و سایر اساتید این رشته تلمذ کرد (۲).

این فقیه بزرگوار و حکیم متأله شیعی پس از رحلت استاد عظیم الشان خود آخوند خراسانی (ره) با آن که در مسیر مرجعیت تأمه شیعیان قرار گرفت، هیچ گاه از مطالعه و تدریس باز نایستاد و صدها شاگرد مبرز را برای جامعه روحانیت شیعی تربیت کرد که آیت الله العظمی حاج سیدابوالقاسم خویی و آیت الله العظمی حاج سیدمحمدهادی میلانی و علامه بزرگوار آیت الله سیدمحمدحسین طباطبایی تبریزی از آن جمله بودند.

۱- دیوان کمپانی، بامقدمه و پاورقی عباس فقیهی، قم، انتشارات حق بین، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۵.

۲- دیوان کمپانی، بامقدمه و پاورقی عباس فقیهی، قم، انتشارات حق بین، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۵.

آثار علمی فراوانی از آن فقیه بزرگوار در دست است که برای نمونه می توان از نهاییه الدرایه فی حاشیه الکفایه در دو مجلد حاشیه بر مکاسب، تحفه الحکیم (منظومه ای در فلسفه عالی)، رساله عملی و دیوان اشعار او نام برد (۱).

دیوان آن مرحوم به نور عترت، منور و به عطر اهل بیت عصمت (علیهم السلام) معطر است و بارها در ایران چاپ و منتشر شده است. سروده های آن عزیز به زبان عربی خصوصاً مرثیه منظومی که در رثای حضرت صدیقه طاهره دارند، از شاکله محکم تری برخوردارند. زیرا که از ویرایش شعری اُدیب مرحوم حاج شیخ میرزا محمد علی اردوبادی، برخوردار شده است.

مرّبع ترجیع نبوی (صلی الله علیه وآله)

صبح سعادت دمید، باد صبحی به خیر! *** صومعه بر باد رفت، دور بیفتاد دیر

یار، غیورست و نیست نام و نشانی ز غیر *** دم مزیند از مسیح، عذر بخواه از عَزیر (۲)

خواجه عالم (۳) نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر

وادی بطحای عشق، بارقه طور شد *** سینه سینای عشق، باز پر از نور شد

یا سر سودای عشق، باز پر از شور شد *** یا که ز صهبای (۴) عشق، عاقله (۵) مخمور (۶) شد

خواجه عالم نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر

۱- دیوان کمپانی، بامقدمه و پاورقی عباس فقیهی، قم، انتشارات حق بین، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۶.

۲- عَزیر: از انبیای بنی اسرائیل است و نام او در سوره مبارکه توبه آمده است.

۳- خواجه عالم: کنایه از حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله).

۴- صَهبَا: شراب.

۵- عاقله: قوه درّاکه، عقل.

۶- مخمور: سرمست، سرخوش.

کشور توحید را، شاه فلک فر رسید *** عرصه تجرید (۱) را، چشمه خاور رسید

روضه تفرید (۲) را، لاله احمر رسید *** گلشن امید را، نخل شکر بر رسید

خواجه عالم نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر

شاهد زیبای عشق، شمع دل افروز شد *** طور تجلای عشق، باز جهان سوز شد

لعل گهر زای عشق، معرفت آموز شد *** در دل دانای عشق، هر چه شد امروز شد

خواجه عالم نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر

سکه شاهنشهی، به نام خاتم زدند *** رایت فرماندهی، به عرش اعظم زدند

کوس رسول الهی، در همه عالم زدند *** به گوش هر آگهی، ساز دمام زدند

خواجه عالم نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر

معنی اُمّ الکتاب (۳)، صورت زیبا گرفت *** نسخه فصل الخطاب (۴)، منطق گویا گرفت

۱- تجرید: تنهایی، از غیر منزّه بودن.

۲- تفرید: یگانگی. در متن: تغرید آمده: دیوان، ص ۱۱.

۳- اُمّ الکتاب: قرآن کریم که مادر کتاب های آسمانی است.

۴- فصل الخطاب: قرآن مجید.

منطق معجز مآب، عرصه دنیا گرفت *** جمال عزت (۱)، نقاب ز روی والا گرفت

خواجه عالم نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر

* * *

از حرم لا مکان، عقل نخستین رسید *** از افق کُن فکان (۲)، طلعت یاسین رسید

ز بر لب تشنگان، خضر به بالین رسید *** به گمراهان جهان، جام جهان بین رسید

خواجه عالم نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر

* * *

رایت حق شد بلند، سر حقیقت پدید *** به طالعی ارجمند، طالع اسعد دمید

دوای هر دردمند، امید هر ناامید *** به گوش هر مستمند، صلاهی رحمت رسید

خواجه عالم نهاد تاج رسالت به سر *** عرصه گیتی گرفت از قدمش زیب و فر (۳) ...

مفتقر، ترجیع دیگری دارد در ۱۳ بند، در نعت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) که نام آن بزرگوار را در عالم ادب شیعی

پر آوازه ساخته است و ما به عنوان تیمن و تبرک به نقل دو بند آن بسنده می کنیم:

۱- جمال عزت: جمال رُبوبی.

۲- کن فکان: کُن فیکون که در قرآن کریم به این صورت آمده، عالم هستی به امر «کُن» ایجاد شد.

۳- دیوان کمپانی، ص ۱۱ - ۱۴.

ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

ای خاک در تو خطّه خاک *** پاکى ز تو دیده، عالم پاک

آشفته موی توست، انجُم *** سرگشته موی توست، افلاک

ای بر سرت افسر «لَعْمُرْكَ» *** وی زیب برت قبای «لولاک»

ای رهبر و رهنمای گمراه *** وی هادی وادی خطرناک

عالم، به معارف تو واله *** تو، نغمه سرای «مَاعَرَفْنَاكَ»

یا اعظم صورت تجلی *** فیها الله ما أدقّ معناک (۱)

دامان جلالت ای شهنشاه *** هرگز نفتد به دست ادراک

این بنده و مدح چون تو شاهی؟! *** حاشاک ازین مدیحه (۲)! حاشاک!

فرموده به شأنت ایزد پاک: *** «لولاک لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلاک»

ای صاحب وحی و قلب آگاه *** دارای مقام «لِئى مَعَ الله»

ای مَحْرَم بارگاه لاهوت *** وی در ملکوت حق، شهنشاه

ای بر شده از حضيض (۳) ناسوت (۴) *** بر رُفْرَفِ عِزِّ و شوکت و جاه

و آن گه ز سرادقات (۵) عَزّت *** بگذشتی و ماند امین در گاه (۶)

ای پایه قدر چاکرانت *** بالاتر ازین بلند خرگاه (۷)

از شرم تو زرد، چهره مهر *** وز بیم تو دل دو نیم شد ماه (۸)

این بوی بهشت عنبرین ست؟! *** یا ذکر جلیل تو، در أفواه (۹)؟

از نیل تو (۱۰)، پای وَهَم (۱۱) لنگ ست *** وز ذیل (۱۲) تو، دستِ وَهَم کوتاه

فرموده به شأنت ایزد پاک *** «لولاک لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلاک» (۱۳)

- ۱- ما أَدَقَّ مَعْنَاكَ: چه قدر دقیق و به ظرافت تو را وصف کرده است!
- ۲- حاشاك ازین مدیحه: حاشا که این شعر مناقب من در خورِ تو باشد! هرگز این مدیحه من در شأن تو نیست.
- ۳- حَضِيض: پستی.
- ۴- ناسوت: عالم مُلک، عالم دنیا.
- ۵- سُرادقات: خیمه ها، سراپرده ها.
- ۶- امین درگاه: جبرئیل (علیه السلام).
- ۷- بلند خرگاه: کنایه از آسمان.
- ۸- دَلْ دو نیم شد ماه: اشاره دارد به شَقَّ الْقَمَرِ.
- ۹- أَفْوَاح: زبان ها، جمع فوه.
- ۱۰- از نیل تو: از رسیدن به تو.
- ۱۱- وَهَم: گمان، خیال.
- ۱۲- ذیل: دامان.
- ۱۳- دیوان کمپانی، ص ۱۵ - ۱۶.

۳۱ - سیدمحمد رضوانی شیرازی

۳۱ - سیدمحمد رضوانی شیرازی (متوفای ۱۳۶۶ هـ - ق) ملقب به فصیح الزمان در سال ۱۲۸۲ هـ - ق (۱۲۴۰ هـ - ش) در شهر فسا به دنیا آمد و در ۱۶ سالگی زادگاه خود را برای تحصیل علم به قصد اصفهان ترک گفت و در دو سال اقامت خود در این شهر از محضر علمای بزرگ فیض ها برد، سپس از آنجا به قم رفت و حدود ده سال در این شهر به تکمیل معلومات عقلی و نقلی خود پرداخت (۱).

رضوانی در آستانه سی سالگی از قم رهسپار تهران شد و چون خطیبی زیردست و عالمی ادیب بود، آوازه اش در همه جا پیچید و به دربار ناصری راه یافت و از جانب ناصرالدین شاه به لقب فصیح الزمان ملقب گردید.

وی پس از کشته شدن شاه قاجار به تبریز رفت و از ملتزمین مظفرالدین شاه شد و به اتفاق شاه به تهران آمد و از جانب او به لقب سلطان الواعظین ملقب گردید. و پس از ۸۴ سال عمر در سال ۱۳۶۶ هـ - ق (۱۳۲۴ هـ - ش) به دیدار حق شتافت و جسد او در ابن بابویه در شهر ری به خاک سپرده شد (۲).

رضوانی در انواع قالب های شعری استادی مسلم بود ولی در غزل سرایی گوی سبقت از همگنان خود ربود. غزلیات او از ساختار متین لفظی و غنای محتوایی سرشار است و ملاحظت غزلیات رضوانی را در آثار شعرای همروزگار خود کمتر می توان یافت.

متأسفانه به هنگام گردآوری اشعار شاطر عباس قمی، اشعار بسیاری از شعرا را اشتبهاً در دیوان اشعار او جای دادند از جمله غزل معروف رضوانی را با این مطلع رنگین:

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمد برقعی، قم، نشر خرّم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۵۵۱.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمد برقعی، قم، نشر خرّم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۵۵۱.

روزه دارم من و، افطارم از آن لعل لب است *** آری افطار رطب در رمضان مستحب است

و با این بیت رنگین، که بیسوادى شاطر قمی را به زیر سؤال برده است:

زیر لب وقت نوشتن همه کس نقطه نهد *** وین عجب نقطه خال تو به بالای لب است (۱)!

اگر اثری جز این غزل پرشور - که رایحه مهدوی از آن به مشام می رسد - از رضوانی شعر دیگری بر جای نمی ماند، برای ماندگاری نام و یاد او کافی بود:

همه هست آرزویم که بینم از تو رویی *** چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی

به کسی جمال خود را نُنموده ای و، بینم *** همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی ...

همه خوشدل این که: مطرب بزند به تار چنگی *** من از آن خوشم که چنگی بزدم به تار مویی ...

بشکست اگر دل من، به فدای چشم مستت! *** سرِ خم می سلامت! شکند اگر سبویی ...

نظری به سوی (رضوانی) دردمند مسکین *** که به جز درت، امیدش نبود به هیچ سویی (۲)

چکامه نبوی (صلی الله علیه وآله)

زان روی گندمین نتوان ای پسر گذشت *** آری نمی توان که ز ارث پدر گذشت! ...

یک قطره اشک در تو دگر نیست، حالیا *** ای دیده خون ببار که آبم ز سر گذشت ...

۱- دیوان فصیح الزمان شیرازی، به اهتمام سیدهادی حائری (کوروش)، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۳۶ - ۳۵.

۲- دیوان فصیح الزمان شیرازی، به اهتمام سیدهادی حائری (کوروش)، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

شاد و غمین مباش به جایی که دیده ای *** خوب و بد و نشاط و غم و خیر و شر گذشت
 کوتاه کرد دلبر من، گیسوی بلند *** این قصه مطوّل ما، مختصر گذشت ...

یک عمر کوفتم به درش سر ز شور عشق *** عمری که داشتم، همه با دردسر گذشت
 در راه عشق، باختن جان بود رواج *** از جان گذشت هر که ازین رهگذر گذشت

گفتم که بوسه ای ده و، جان را بها بگیر *** صد شکر کاین معامله هم بی ضرر گذشت
 گر بیشتر گذشت به هر کس جفای تو *** بر من بین که بیشتر از پیشتر گذشت

مشکین خطش به تیغ ز رخساره گشت پاک *** شکر خدا که آفت دور قمر گذشت!
 در خوان روزگار، به زلف و رخت خوشم *** روز و شبم به خوردن خون جگر گذشت

آری خوشی به ما که گذشت از طلوع بخت *** در روز عید مبعث خیرالبشر گذشت
 خیرالبشر، محمّد مکی، پیمبری *** کز امر حق، ز فوق سماوات درگذشت

در قرن بیستم نشدی را تپش نگون *** وین معجزش ز معجز شق القمر گذشت

احمد که تیغ حیدری خیری کُشش *** از تنگ اسب و مَرَحَب بی داد گر گذشت

(رضوانیا!) ز فیض چنین روز، کرد گار *** نبود عجب اگر ز خطای تو، در گذشت (۱)

* * *

۱- دیوان فصیح الزمان شیرازی، به اهتمام سیده‌های حائری (کوروش)، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۵۳

- ۱۵۴.

۳۲- رجب علی (گلزار) اصفهانی

۳۲- رجب علی (گلزار) اصفهانی (متوفای ۱۳۶۶ هـ. ق) در ماه رجب سال ۱۳۰۲ هـ. ق در اصفهان به دنیا آمد و به سال ۱۳۶۶ هـ. ق در سن ۶۴ سالگی بدرود حیات گفت و در تخت فولاد به خاک سپرده شد (۱).

گلزار در سرودن غزل دستی به تمام داشته و در قالب های دیگر شعری نیز دارای تجربه های موفقی است.

اشعار آیینی گلزار در مناقب و مرثی ائمه اطهار (علیهم السلام) از انسجام لفظی و بافت محکم محتوایی برخوردار است. ما این غزل نبوی (صلی الله علیه و آله) او را برای ثبت در این اثر برگزیده ایم:

غزل نبوی (صلی الله علیه و آله)

مرا سری ست که دایم ز شوق چو گانش *** فتاده همچو یگی گو، به خاک میدانش

بود چه حاجت رهبر به راه کعبه عشق؟ *** که هر قدم سری افتاده در بیابانش

محیط عشق که آن را پدید نیست کنار *** چگونه کس به شنا ره برد به پایانش؟

برد پناه کس از جان اگر به کشتی نوح *** در آن محیط غم افزا چه غم ز طوفانش؟

گمان مبر که دهم تا به روز حشر ز دست *** اگر شبی برسد دست من به دامانش

شهید تیر تو زنده ست جاودان، این تیر *** مگر ز چشمه خضر آب خورده پیکانش؟
چه نسبت ست رخ یار را به گل (گلزار)؟ *** که گل، ضعیف گیاهی ست در گلستانش
عزیز مصر ملاح، که در سراق حسن *** به جان، کمینۀ غلامی ست ماه کنعانش
خدو عرش سریری که قیصر و خاقان *** یکی ست خادم در گه، یکی ست دربانش
شه سریر نبوت، محمد عربی *** که بنده ای بود از بندگان، سلیمانیش
بگو به مُنکر شق القمر بیا و بین *** چگونه سرزده خورشید از گریبانش؟! (۱)

۳۳ - ملک الشعراء، محمدتقی (بهار)

۳۳ - محمدتقی (بهار) ملقب به ملک الشعراء (متوفای ۱۳۶۹ هـ - ق) فرزند حاج میرزا محمد کاظم صبوری (متوفای ۱۳۲۲ هـ - ق) از سخنوران طراز اول دو سده اخیر است.

در سال ۱۳۰۴ هـ - ق دنیا آمد پدرش در زمانه ناصرالدین شاه می زیست و توسط همو به ملک الشعراءیی آستان قدس رضوی برگزیده شده بود و پس از درگذشت وی همین عنوان به دستور مظفرالدین شاه به فرزندش بهار تفویض شد.

میرزا نصرالله بهار شروانی از شعرای عهد ناصری، مدت زمانی در منزل صبوری - پدر بهار - اقامت داشت و توسط همو تخلص (بهار) به فرزندش داده شد (۱).

بهار از سخنوران چیره دست سبک خراسانی بود و برخی از قصاید او مانند «دماوندیه» از شاهکارهای شعر فارسی است.

بهار پس از تحصیل علوم حوزوی و سایر علوم، خصوصاً ادبیات فارسی و عربی از اوان جوانی به سرودن شعر پرداخت و استعداد خارق العاده او نظر بزرگان اهل سخن را به جانب وی معطوف ساخت.

بهار مردی آزاده بود و در جریان انقلاب مشروطیت به جبهه آزادیخواهان و وطن دوستان پیوست و با سرودن اشعار انتقادی و ترانه های ملی و نگاشتن مقاله های آتشین در روزنامه های آن روز، رسالت تاریخی خود را در این مقطع تاریخی انجام داد (۲).

وی مدتی نمایندگی مجلس را بر عهده داشت و در سال ۱۳۲۴ هـ - ش وزیر فرهنگ شد و تا پایان دوره قاجاریه به فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود ادامه داد و

۱- مقدمه دیوان ملک الشعراء بهار، دویت سخنور، ص ۵۵.

۲- مقدمه دیوان ملک الشعراء بهار، دویت سخنور، ص ۵۶.

سرانجام در دوره رضاخانی به ناگزیر از سمت های دولتی فاصله گرفت و به تألیف و تدریس ادبیات در دانشکده ادبیات پرداخت.

دیوان اشعار در دو مجلد، سبک شناسی در سه مجلد و تاریخ احزاب سیاسی از آثار ماندگار اویند(۱) و مقاله های ادبی و پژوهشی وی در زمینه ادبیات و موضوعات تاریخی و زبان شناسی از منابع تحقیقی برای پژوهش گران به شمار می رود، و برخی از متون کهن پارسی ادبی و تاریخی که توسط او تصحیح و تنقیح گردیده، از امتیازات ویژه ای برخوردارند. مانند: تصحیح مجمل التواریخ و القصص و حواشی تاریخ سیستان(۲).

بهار در اواخر عمر به بیماری سَل ریه مبتلا شد و مداوای پزشکان ایرانی و خارجی در بهبود بیماری وی مؤثر واقع نشد و سرانجام به سال ۱۳۶۹ هـ. ق (۱۳۳۰ هـ. ش) در سن ۶۵ سالگی بدرود حیات گفت(۳).

ازوست:

در مدح حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله)

ای آفتاب گردون! تاری شو و متاب *** کز برج دین بتافت یکی روشن آفتاب

آن آفتاب روشن شد جلوه گر، که هست *** ایمن ز انکساف(۴) و مبرا ز احتجاب(۵)

بنمود جلوه ای و، ز دانش فروخت نور *** بگشود چهره ای و، ز بینش گشود باب

شمس(۶) رسل، محمد مُرسل، که در ازل *** از ما سَوَى اللّٰه آمد ذات وی انتخاب

تابنده بُد ز نور ازل نور ذات او *** با پرتو و تجلی، بی پرده و نقاب

۱- مقدمه دیوان ملک الشعراى بهار، دویست سخنور، ص ۵۶.

۲- مقدمه دیوان ملک الشعراى بهار، دویست سخنور، ص ۵۶.

۳- مقدمه دیوان ملک الشعراى بهار، دویست سخنور، ص ۵۶.

۴- انکساف: خورشید گرفتگی.

۵- احتجاب: پرده، حجاب.

۶- والشّمس: اشاره به آیه اول از سوره شریفه «الشّمس».

لیکن جهان به چشم خود اندر، حجاب داشت *** امروز شد گرفته ز چشم جهان حجاب

روی که آفتاب فلک، پیش نور او *** باشد چنان که کتان، در پیش آفتاب

شاهی که چون فراشت لوای پیمبری *** بگسسته شد ز خیمه پیغمبران، طناب

با مهر اوست جنت، و با حُبّ او نعیم *** با قهر اوست دوزخ و، با بَغض او عذاب

شیطان به صُلب آدم گر نور او بدید *** چندین چرا نمود ز یک سجده اجتناب (۱)؟!

زان شد چنین ز قُرب خداوندگار، دور *** کاندر ستوده گوهر او، داشت اِرتیاب (۲)

مقرون به قرب حضرت بی چون شد آن که او *** سلمان صفت نمود به وصل وی، اقتراب (۳)

امروز جلوه ای به نخستین نمود و گشت *** زین جلوه، چشم گیتی انگیخته (۴) ز خواب

برلیغی (۵) آمدش به دوم جلوه از خدای *** کای دوست! سوی دوست به یک ره عنان بتاب

پس برد مَرکیش خرامان تر از تَدَرُو (۶) *** جبریل، در شیش سیه گون تر از غُراب (۷)

بر باد پا بر آمد و، زی (۸) میزبان شتافت *** جبریل همعانش و، میکال همرباب

۱- اجتناب: پرهیز کردن، دوری.

۲- اِرتیاب: تردید کردن، در چیزی شبهه کردن.

۳- اقتراب: نزدیک شدن.

۴- انگیخته: برانگیخته، بیدار کرده.

۵- یَرلیغ: فرمان، منشور سلطنتی.

۶- تَدَرُو: نام نوعی پرنده.

۷- غُراب کلاه سیاه.

۸- زی: سمت، جانب، طرف.

بنشست بر بُراقِ سَبْکِ پویِ گرمِ سیر *** و افلاک در نِیشت (۱) الی مُتْهَى الْقُبَابِ (۲)

چندان برفت کِش رهیان و ملازمان *** گشتند بی توان و، بماندند بی شتاب

و آن گه به «قَابِ قوسین» اندر نهاد رَحْت *** و آمد ز پاکُ یزدان او را بسی خطاب

چون یافت قُرب وصل، دگر باره باز گشت *** سوی زمین، ز نُه فلکِ سیمِ گونُ قُباب

اندر ذهاب (۳)، خوابگه خود نهاد گرم *** هم خوابگاه خویش چنان یافت در ایاب (۴)

از فرّ پاکُ مقدمش امروز گشته اند *** احباب در تَنْعُم (۵) و، اعدا در اضطراب

جشنی بود ز مَقدم او در نُه آسمان *** جشنی دگر به درگه فرزند بوتراب...

۱- در نِیشت: در نوردید، پیچید.

۲- الی مُتْهَى الْقُبَابِ: افلاکی که دارای خیمه های نقره ای هستند.

۳- ذِهاب: رفتن.

۴- اِیَاب: آمدن.

۵- تَنْعُم: آسایش، راحتی. رک: یوان ملک الشعراى بهار.

۳۴ - اسدالله صنیعیان (صابر) همدانی

۳۴ - اسدالله صنیعیان (صابر) همدانی (متوفای ۱۳۷۵ هـ - ق) از شعرای پرآوازه سده چهاردهم هجری است.

وی در سال ۱۳۲۴ هـ - ق. ش (۱۲۸۲ هـ - ق) در همدان به دنیا آمد و در زادگاه خود به آموختن علوم متداول زمانه خود پرداخت (۱) و از جوانی به سرودن شعر پرداخت و در سن ۲۱ سالگی (۱۳۴۵ هـ - ق) به تهران عزیمت کرد و مدتی به کار آزاد روی آورد و سرانجام به استخدام وزارت جنگ درآمد (۲).

صابر در مدت اقامت در تهران از اعضای اصلی انجمن های ادبی حکیم نظامی و فرهنگ به شمار می رفت که به ترتیب توسط وحید دستجردی و ترجمان الممالک فرهنگ اداره می شد (۳) و سروده های او که غالباً در سبک و سیاق صائب تبریزی بود، از بهترین های سبک اصفهانی (سبک هندی) در این مقطع زمانی به شمار می رفت.

صابر همدانی سرانجام در آستانه ۵۱ سالگی و پس از عمری مجردانه زیستن در سال ۱۳۷۵ هـ - ق به دیدار محبوب شتافت و انتشار خبر مرگ این شاعر صافی مشرب و آزاده، دوست داران وی خصوصاً جامعه ادبی را در بهت شگرفی فرو برد و شعرای نامدار معاصر با او سوگنامه هایی حاوی ماده تاریخ در گذشت وی سرودند که نمایانگر جایگاه والای ادبی او در میان اهل ادب می باشد. مرثیه و ماده تاریخی که در رابطه با شادروان هادی رنجی سروده، از بهترین مرثی سروده شده بود:

... پی تاریخ رحلتش (رنجی) *** بود جويا، که ناگهان بشنفت

یکی آمد برون ز جمع و سرود: *** «تا دم مرگ، یا علی می گفت» (۴)

(۱۳۷۵ - ۱۳۷۶)

- ۱- دیوان اشعار صابر همدانی، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، کتابفروشی زوّار، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۷.
- ۲- دیوان اشعار صابر همدانی، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، کتابفروشی زوّار، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۸.
- ۳- دیوان اشعار صابر همدانی، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، کتابفروشی زوّار، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۹ - ۲۰.
- ۴- دیوان اشعار صابر همدانی، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، کتابفروشی زوّار، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۳۸ - ۳۹.

اشعار آیینی این شاعر عارف در مناقب و مراثی آل الله (علیهم السلام) در شمار زبده ترین آثار منظوم مذهبی در این مقطع زمانی است. ازوست:

بخشی از یک مربع ترکیب نبوی (صلی الله علیه وآله)

زیبا صمنا! خیز که هنگام بهارست *** هنگام بهارست، که آب آینه دارست

آب، آینه دارست که گل چون رخ یارست *** گل، چون رخ یارست که در نغمه، هزارست

درنغمه، هزارست که در خنده بود وَرْد (۱) *** در خنده بود وَرْد، که شد موسم فَرْ وَرْد (۲)...

آن انجمن آرای من، آن شهره آفاق *** آن شهره آفاق من، آن دلبر نَطَاق (۳)

آن دلبر نَطَاق من، آن مایه اخلاق *** آن مایه اخلاق من، آن مظهر (۴) خَلَّاق

آن مظهر اخلاق من، آن احمد محمود *** آن احمد محمود، که نورش ز ازل بود

نورش ز ازل بود، که مرآت (۵) صفا شد *** مرآت صفا، مظهر حق جَلَّ عَلا شد

حق جَلَّ عَلا، جلوه گر او را ز لقا (۶) شد *** او را ز لقا، جلوه گر انوار خدا شد

انوار خدا شد به خدا راهنمونش *** شد راهنمونش همه جا صدق درونش

جا، صدق درونش گذراند از سر افلاک *** افلاک هم آنجا که بود جای تن پاک

تن، پاک چو گردد زین کره خاک *** از این کره خاک چو احمد، شه لولاک

احمد شه لولاک، شد از خانه به معراج *** از خانه به معراج شد احمد، به شبِ داج (۷)

احمد به شبِ داج که سر مست خدا بود *** سرمست خدا بود، که مشغول دعا بود

مشغول دعا بود، که فکر ضَعُفا بود *** فکر ضَعُفا بود، که دریای سخا بود

دریای سخا بود و، شد او خواجه عالم *** او خواجه عالم شد و پیغمبر خاتم

پیغمبر خاتم که بود حامی قرآن *** قرآن شده نازل به وی، از درگه یزدان

یزدان همه جا حافظ او بود به کیهان*** کیهان به طفیل کرشم یافته بنیان

بنیان شریعت که نهاد احمد محمود*** محمود بود در نظر شاهد مقصود

مقصود خدا، اوست ز پیدایش دنیا*** دنیا به عدم بود، که بود آن شه والا

والا گهرست آن که بود علت اشیا*** اشیا همه را، جلوه او باعث احیا

۱- وَرَد: گل سرخ.

۲- فَرُورِد: مخفف فروردین.

۳- نَطَّاق: در سخن زیر دست.

۴- مَظْهَر: اسوه، تجلی گاه، جلوه گاه.

۵- مَرآت: آینه.

۶- لَقَا: جمال، دیدار.

۷- شَب دَاج: شب تیره و تار، شب بسیار ظلمانی.

احیا، دو جهان از دم جان پرور احمد *** احمد بود آن قائد ذوالقدره (۱) و ذوالید (۲)

ذوالقدره و ذوالید، شه اورنگ نبوت *** اورنگ نبوت، زده در ملک فتوت (۳)

در ملک فتوت، زده اعلان اخوت (۴) *** اعلان اخوت زده با صدق و مروت

با صدق و مروت همه را خوانده به اسلام *** اسلام که قرآن بودش پایه احکام (۵) ...

۱- ذوالقدره: صاحب قدرت، دارای توانایی.

۲- ذوالید: صدح اختیار.

۳- فتوت: جوانمردی.

۴- اخوت: برادری و برابری.

۵- دیوان اشعار صابر همدانی، ص ۵ - ۷.

۳۵ - هادی پیشرفت (رنجی) تهرانی

۳۵ - هادی پیشرفت (رنجی) تهرانی (متوفای ۱۳۸۱ هـ - ق) از غزل پردازان پرآوازه معاصر، که در پیروی از سبک شعری صائب و شیوه هندی از بسیار از هم طرازان خود موفق تر بوده است.

وی به سال ۱۲۸۶ هـ - ش (۱۳۲۸ هـ - ق) در تهران به دنیا آمد و در کودکی فقط توانست مدت شش ماه از عمر خود را صرف آموختن کند و پس از آن به خاطر درگذشت پدرش ناگزیر شد که از خواندن و نوشتن باز ماند و برای امرار معاش به کارگری مشغول گردید (۱) و چون از سنین کودکی طعم تلخ رنج و مرارت را چشیده و در دامن فقر و تنگ دستی پرورش یافته بود، بعدها که به سرودن پرداخت، تخلص (رنجی) را برای خود انتخاب کرد و به نصیحت دوستانی که از وی خواستند به خاطر کلام رنگین و شعر دلنشینی که دارد از تخلص (گنجی) سود جوید، اعتنا نکرد و در پاسخ آنان سرود:

کند (رنجی) تخلص از چه رو (گنجی)؟! که در گیتی *** تمام عمر با رنج و تعب طی گشته ایامش (۲)

وی که از کودکی محبت اهل بیت عصمت (علیهم السلام) را در اعماق وجود خود احساس می کرد، از ۱۲ سالگی که به سرودن شعر پرداخت، اشعار خود را در مناقب و مراثی آل الله (علیهم السلام) سامان می داد و به این امر افتخار می کرد.

رنجی هنگامی که به سن رشد و تمیز رسید به شغل «کلید سازی و تعمیر قفل» روی آورد و در خیابان حشمت الدوله تهران مغازه ای را دایر کرد و مطلع برجسته یکی از غزلیات معروف خود را - که با شغل او مناسبت تام و تمام داشت - بر روی شیشه آن

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، ج ۳، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۵۷۶.

۲- دویست سخنور، نظمی تبریزی، بی جا، بی تا، ص ۱۱۹؛ دیوان رنجی، ص ۷۲ - ۷۳.

نوشت که نظر هر ره گذری را جلب می کرد:

به ناامیدی ازین ره مرو، امید اینجاست *** فزون تر از عدد قفل ها، کلید اینجاست! (۱)

و شادروان محمّدعلی (فتی) تبریزی که از دوستان دیرینه رنجی بود و در حق منش عنایت ها، از جوانمردی ها و خصلت های مردمی او خاطره های بسیاری به خاطر داشت و می گفت بارها شاهد بودم که در آمد روزانه خود را به پای اولین انسان نیازمندی که می دید، در نهایت عطوفت و مهربانی نثار می کرد و با این که خود غالباً برای شام شبش در محظور بود، در دستگیری از نیازمندان سر از پا نمی شناخت و می گفت کسی می تواند از پیروی مکتب علی و اولاد علی (علیهم السلام) دم بزند، که قدماً و یا قلمماً باری از روی دوش انسان های آبرومند و محتاج بردارد، و در گره گشایی از کار بندگان خدا به مولای خود امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تأسی نماید.

شادروان استاد کیوان سمیعی در مقدمه ای که بر دیوان رنجی نگاشت، بر نقل این مطلب همت گماشت که رنجی در سبک عراقی طبع آزمایی می کرد، ولی به سفارش و تأکید مرحوم احمد (گلچین) معانی شیوه شعری خود را تغییر داد (۲) و به سبکی بینا بین - که امتزاجی از سبک عراقی و سبک هندی - بود، روی آورد و در این روش شعری تا جایی پیش رفت که نامش در شمار غزل سرایان بنام هم روزگار خود: امیری فیروز کوهی، صابر همسانی و رهی معیری قرار گرفت، بلکه غزلیات او بیشتر از دیگران بر زبان مردم کوچه و بازار جاری بود که از محبوبیت رنجی در میان مردم حکایت می کرد، اگر چه از نظر علمی اندوخته چندانی نداشت.

رنجی سرانجام به سال ۱۳۸۱ هـ. ق (۱۳۳۹ هـ. ش) و در سن ۵۳ سالگی بر اثر سکت قلبی در تهران در گذشت و جنازه او را در ابن بابویه در کنار مزار مادرش به خاک سپردند (۳).

۱- دیوان رنجی، به اهتمام غلامحسین تهرانی، با مقدمه آقای کیوان سمیعی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص

۱۴؛ سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۱۵۷۷.

۲- دیوان رنجی، مقدمه، ص ۱۵.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۱۵۷۷؛ دویت سخنور، ص ۱۱۹.

در مدح خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله)

گفتمش: وصلت میسر کی شود ای یار؟! گفت: *** لب ببند از این سخن، کردم ز نو تکرار، گفت:

بارها گفتم مزن دم دیگر از روز وصال! *** گفتمش: با من مگر هستت (۱) نشستن عار؟ گفت:

آری! آری! مهر می باید شود همسر به ماه *** گفتمش: جانا بود گل همنشین خارا، گفت:

دامن عاشق ز خون دیده باید مال مال (۲) *** گفتمش: معشوقه را بر گوچه باشد کار؟ گفت:

شو خموش از این سخن ها! یاوه گویی تا به کی؟! *** گفتمش: از حرف حق، منصور شد بردار، گفت:

مقصدت را کن بیان، زین گفتگوها در گذر! *** گفتمش: ترسم کنم مقصود خود اظهار، گفت:

هر چه می خواهی طلب کن، کی تو را پروا بود؟ *** گفتمش: یک چند بوسه ز آن لبِ دُر بار (۳) گفت:

من اگر کامت روا سازم، چه بدهی در عوض؟ *** گفتمش: من هم تو را جان می کنم ایثار، گفت:

پر بهاتر غیر جان بر گو متاعی باشدت؟ *** گفتمش: مدح و ثنای احمد مختار، گفت:

او که می باشد که از نامش روانم تازه شد؟ *** گفتمش: ختم رسل، گنجینه اسرار، گفت:

۱- مگر هستت؟ مگر تو را هست؟

۲- مال مال: مخفف مالا مال.

۳- در متن دیوان آمده: «دُروار». معمولاً لب یار را به خاطر رنگ سرخی که دارد به لعل و یاقوت تشبیه می کنند، و دندان محبوب را به خاطر سپیدی و درخشندگی به دُر و گوهر. به نظر می رسد اشتباه از جانب نساخ دیوان باشد و «دُر بار»، مناسب تر است، یعنی: لبی که به هنگام سخن گوهر می پراکند.

نام دیگر هم اگر دارد، و را بنما بیان *** گفتمش: دارد محمّد نام از دادار، گفت:

جان من بادا فدای نامش! از حُسنش بگو *** گفتمش: در حسن او را نیست هم مقدار، گفت:

حسن یوسف بیش بُد یا مصطفی منْ فی المثل؟ (۱) *** گفتمش: او بود چون مثقال، این خروار، گفت:

گو سلیمان، رتبه اش بالا بُدی یا عقل کل؟ *** گفتمش: هستش (۲) سلیمان خادم دربار، گفت:

بعد احمد، خلق را رهبر که باشد سوی خلق؟ *** گفتمش: این عمّ او (۳): حیدر کزار، گفت:

می توانی شمه ای (۴) سازی بیان از وصف او؟ *** گفتمش: و صاف (۵) او شد ایزد غفار، گفت:

در کجا؟ گفتیم: به قرآن، گفت: پس تشریح کن *** گفتمش: شرحش نیاید در خور گفتار، گفت:

مرحبا! کامت روا سازم، تو را گو نام چیست؟! *** گفتمش: (رنجی)، بسی تحسین من آن یار گفت (۶)

۱- منْ فی المثل: از باب مثال، از برای مثال، از باب نمونه.

۲- هستش: هست او را.

۳- این عمّ: پسر عمو، عموزاده.

۴- شمه ای: در اینجا به معنای مختصری.

۵- صاف: ستایش گر.

۶- دیوان رنجی، بخش قصاید، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۳۶ - محمدحسین (رهی) معیری

۳۶ - محمدحسین (رهی) معیری (متوفای ۱۳۸۹ هـ - ق) فرزند مؤید خلوت نوه معیرالممالک (نظام الدوله) از چهره های پرآوازه و شاخص غزل معاصر به شمار می رفت. (۱)

رهی به سال ۱۲۸۸ هـ - ش (۱۳۳۰ هـ - ق) در تهران به دنیا آمد و پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه به استخدام دولت درآمد و از سال ۱۳۲۲ هـ - ش ریاست انتشارات وزارت پیشه و هنر را برعهده گرفت. (۲)

رهی از جوانی به شعر و موسیقی و نقاشی علاقه وافری داشت و به مرور زمان در این سه هنر درخشید. وی در آغاز کار شاعری از اعضای جوان و کوشای انجمن ادبی حکیم نظامی بود که به ریاست مرحوم وحید دستگردی اداره می شد. (۳) وی با حضور در این انجمن و سایر محافل هنری و ادبی و همنشینی با سخنوران بلند آوازه و سخن شناس، استعداد درخشان هنری خود را به اهل هنر نشان داد.

رهی از اعضای برجسته انجمن ادبی فرهنگستان و انجمن موسیقی ملی ایران و شورای شعر رادیو بود و در برنامه گل های رنگارنگ با داود پیرنیا در انتخاب شعر همکاری می کرد. (۴)

رهی اگر چه در قالب غزل خوش درخشید و آثار ماندگاری در این عرصه از خود به یادگار گذاشت، ولی اهتمام او را در خلق آثار بدیع در مقوله های سیاسی و فکاهی و انتقادی نباید فراموش کرد که با نام های مستعار (زاغچه) و (شاه پریون) در روزنامه بابا شمل و مجله تهران مصور به چاپ می رسید. (۵)

مهارت ستودنی رهی معیری در سرودن ترانه و تصنیف و آشنایی وی با پرده های

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۳، ص ۱۶۱۶.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۳، ص ۱۶۱۶.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۳، ص ۱۶۱۶.

۴- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۳، ص ۱۶۱۶.

۵- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۳، ص ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷.

مختلف موسیقی ایرانی، جایگاه هنری و ادبی او را از همگنانش ممتازتر می ساخت.

سبک شعری رهی معیّری آمیزه ای از سبک عراقی و سبک هندی بود و به همین جهت غزلیات وی هم، شور و حال سبک عراقی را داشت و هم مضمون یابی ها و نکته سنجی های سبک هندی را، و به حق او را می توان شاخص ترین چهره این سبک شعری در زمان معاصر معرفی کرد.

رهی معیّری در نقد آثار خود بسیار وسواس داشت و تا زنده بود علی الدوام در سروده های خود تجدید نظر می کرد و مجموعه شعر سایه عمر او که در زمان حیاتش به چاپ رسید، حاوی نمونه های بارزی از اشعار وی بود و اجازه نداد که اشعار نه چندان بلند او در این مجموعه راه یابد، ولی پس از درگذشت او دو مجموعه شعر دیگر از وی با عنوان آزاده و جاودانه منتشر شد که استحکام آثار مندرج در سایه عمر را نداشت (۱).

گل های جاویدان اثر دیگری ازوست که رهی بهترین نمونه های شعر سخنوران متقدم را در آن ارایه کرد.

وی پس از یک بیماری طولانی، سرانجام به سال ۱۳۴۷ هـ. ش (۱۳۸۹ هـ. ق) در سن ۵۹ سالگی و در اثر ابتلا به سرطان درگذشت و جنازه او در مقبره ظهیر الاسلام واقع در شمیران به خاک سپرده شد (۲).

ازوست:

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله)

غیرت زُهره (۳) بود عارضِ چون مشتری (۴) اش *** گشته خلقی چو من سوخته جان، مشتری اش

پری اش زاده و، حوریش پرورده به ناز *** زهره آموخته افسون گری و دلبری اش

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۳، ص ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۳، ص ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷.

۳- زُهره: نام ستاره ای است بسیار درخشان و نورانی.

۴- مشتری: نام ستاره ای دیگر.

از بت آزریش فرق بِنَتوانی داد(۱)*** نه عجب سجده برم گر چو بت آزریش
 از می احمری ام مست کند افزون تر*** گر ببوسم لب هم رنگِ می احمری اش
 چنبری گشت مرا از غم و انده(۲)، بالای*** در فراق سر زلفِ سیه چنبری اش
 سوسن تازه دمید از رخ چون برگ گلش*** سنبل سوده بود گردِ دو لاله ی طری اش(۳)
 عنبر و غالیه ز انگشت بیوی هموار(۴)*** کاوی ار یک ره(۵) جعد(۶) سیه عنبری اش
 با چنان ابروی خون ریز چه خوانم؟ خوانم:*** آهوی شیر شکار و، صنم لشکری اش!
 با چنان خوی دلازار چه گویم؟ گویم:*** آیت جور و، خداوند ستم گستری اش
 دزد غارتگر دل باشد و دارم سر آنک(۷)*** شکوه بر شه برم از دزدی و غارتگری اش
 شاه دین، خواجه «لولاک، محمد» که دو کون(۸)*** بر میان بسته چو جواز(۹) کمر چاکری اش
 سرور عالم و خواجه ی دو جهان، آن که خدای*** کرده فرقان مبین(۱۰)، معجز پیغمبری اش
 بنده در گه، هم ثابت و هم سیارش*** تابع فرمان، هم زهره و هم مشتریاش

۱- بِنَتوانی داد: نمی توانی داد.

۲- انده: اندوه.

۳- دولاله ی طری اش: کنایه از دو گل گونه با طراوت یار.

۴- هموار: همواره.

۵- یک ره: یک بار.

۶- جعد: زلف پرشکن.

۷- دارم سر آنک: تصمیم آن دارم که.

۸- دو کون: دنیا و آخرت.

۹- جواز: نام برجی است از بروج آسمان، در اصل به معنای گوسپند سیاهی است که کمر او سپید باشد.

۱۰- فرقان مبین: جدا کننده حق از باطل، نام دیگر قرآن کریم.

هر سری، حلقه فرمانبری اش کرده به گوش *** چرخ در گوش کند حلقه فرمانبری اش

تا شود باغ چو بتخانه چین فصل بهار *** تا کند ویران، بیداد مه آذری اش:

مرعدویش را از بزم جهان، بهره: ملال *** پر زخون باد قدح، جای می احمری اش

مر مُحَبِّش را (۱) دوران فلک باد به کام *** همه شب خفته در آغوش، بتی چون پری اش (۲)

* * *

۱- مر مُحَبِّش را: دوست دار او را.

۲- مجموعه شعر جاودانه رهی معیری، تهران، کتاب فرزانه، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.

۳۷ - محمدحسین (صغیر) اصفهانی

۳۷ - محمدحسین (صغیر) اصفهانی (متوفای ۱۳۹۰ هـ - ق)، به سال ۱۳۱۲ هـ - ق (۱۲۷۰ هـ - ش) در اصفهان به دنیا آمد و عمر پربرکت خود را در راه نشر معارف جعفری سپری کرد و طبع و قناده و خداداده خود را در مسیر مناقب و مراثی آل الله (علیهم السلام) و تبیین مقوله های عرفانی، اجتماعی، اخلاقی و سلوکی به کار گرفت و سرانجام به سال ۱۳۹۰ هـ - ق (۱۳۴۸ هـ - ش) در سن ۷۸ سالگی به دیدار معبود خود شتافت و جامعه ادبی و محافل مذهبی را در سوگ خود به ماتم نشانید (۱).

صغیر چون از سنین کودکی به سرودن شعر پرداخته بود تخلص (صغیر) را برازنده خود می دید ولی مقام ادبی و شأن عرفانی او واقعی نبود که به آسانی از چشم اهل بصیرت پنهان بماند و خاک ساری و افتادگی و فروتنی او را از مشرب فقری و مسلک عرفانی وی در ارتباط تنگاتنگ نبیند.

صغیر، سخنوری بود توانا و عارفی بصیر و درد آشنا که به فنون شعری اشراف کامل داشت و در بیان مقوله های اخلاقی و عرفانی در میان همگان نظیری برای او نمی توان شناخت.

شعر صغیر انجمن افروز محافل ادبی بود و اندیشه تابناک و ضمیر پاک و بی آرایش او را در سروده هایش می توان به تماشا نشست.

صغیر بدون تردید رکنی از ارکان شعر آیینی معاصر بود و توانایی او در خلق آثار بدیع مذهبی، ستودنی. وی اگر چه از طریق پیشه نساجی امرار معاش می کرد (۲) ولی حیف که شعر رنگین او به حریر زربافتی می مانست که در کارگاه بوریا با فان عرضه شده باشد! و گوهر شعر او در بازار خرمهره فروشان، در جستجوی هنرور

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۲۷۰.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۲۷۰.

گوهرشناسی بود که تا همچون یوسف عزیز، خوارش ندارد و در ازای کلافی به دست خریدارش نسپارد! افسوس و هزار افسوس که تا زنده بود کسی قدر او را نشناخت و عمری در بوته قناعت و مناعت گذاخت و در مشکلات زندگی هرگز خود را نباخت و با عفاف و کفاف به آزمندی پرداخت و از وجود بی آرایش خویش آینه ای ساخت تا جمال محبوب ازلی را به مشاهده بنشیند و در دل شب ها با او خلوت گزیند تا مگر نامردمان روزگار را نبیند! و این بیت رنگین صائب را زمزمه کند که:

مرا به روز قیامت غمی که هست اینست *** که: روی مردم دنیا دوباره باید دید!

او از بانیان انجمن ادبی اصفهان بود(۱) و حضور او در انجمن مایه افتخار سخنوران. خدایش بیامرزد و با مولایش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) محشورش کناد!

ازوست:

قطعه

یکی ز اتباع(۲) عیسی، پور مریم *** به استعلاء(۳) همی زد زین بیان دم

که: عیسی را، خدا پیغمبری داد *** به هر پیغمبر، او را برتری داد!

همینم بس دلیل این معما *** که: عیسی، بی پدر آمد به دنیا

مسلمانی، ندا کردش که: هی هی! *** نبردستی به سرّ علتش پی!

مسیحا داشت از احمد بشارت *** به تبلیغ از حقش آمد اشارت

ره خود طی، به وقت اندکی کرد *** ز تعجیل، آن دو منزل را یکی کرد!

سلام بی عدد صلوات بی حد *** زما، بر طاق ابروی محمد(۴)

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۲۷۰.

۲- اتباع: پیروان.

۳- استعلاء: برتری جویی.

۴- دیوان صغیر اصفهانی، اصفهان، انتشارات صغیر، چاپ هفدهم، ۱۳۷۹، ص ۴۳۸ - ۴۳۹.

در منقبت حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله)

ای مایه امید دل! ای رحمت خدا *** ای اولین تجلی حق، ختم انبیا

ای کُنیت مقدس و اسماء اقدس: *** بوالقاسم و محمّد و محمود و مصطفی

آید چو نام نامی جان پرورت به گوش *** در دل مقام (۱) خویش دهد خوف، بر رجا

بود از تو بس شگفت اگر سایه داشتی! *** خورشید را بلی نبود سایه در قفا

گردید ختم بر تو نبوت، که سعی تو *** از ابتدا رساند مکارم به انتها

موسی چو از جهان به سرای دگر شتافت *** طی گشت قصه ید بیضا و ازدها

عیسی چو جای در فلک چارمین گرفت *** روی زمین نماند ازو معجزی به جا

قرآنِ توست معجز باقی، که تا ابد *** بر جنّ و انس، روز و شبان می زند صلا

گوید: هر آن که را که زمن هست شکّ وریب *** یک سوره آورد چو من از فرّ و از بها

برهان خاتمیت این بس که تا به حشر *** در کاینات هست طنین افکن این ندا

چون «لَا نَبِيَّ بَعْدِي» ات آید به گوش دل *** آساید از فسانه ارباب ادعا

در رفع اختلاف جهانی، توان نمود *** بر یک حدیث مُتَقَن ثَقَلین ات اکتفا صورت نهفتی، از ره معنی در آمدی *** در صورت مقدّس قرآن و اوصیا(۱)

قرآن توست روح تو و، تا جهان به پاست *** بر اهل روزگار دلیل است و رهنما جسم تو آند عترت و، هر گز نمی شوند *** این روح و جسم تا ابد از یکدگر جدا آری چگونه روح تواند بدون جسم *** اندر زمانه زیست کند تا صف جزا؟! این هر دو، خود تویی و به تحقیق بر تو رفت *** بر این دو از هر آن که وفا رفت یا جفا آن حجت دوازدهم، حالیا به غیب *** باشد شریک و حافظ قرآنت از وفا آن هم تویی به صورت و معنی، که شخص او *** با اسم و کنیه تو کند جلوه ز اختفا(۲)

ترویج دین توست به دست وی و، شود *** در عهد او حقیقت اسلام بر ملا چون بهر دفع ظالم و ظلم، آن ولی حق *** بر بام کعبه بر زند از عدل حق، لوا(۳)

گیتی به عدل و داد، گراید(۴) ز جور و ظلم *** زحمت شود رفاه و، کدورت شود صفا

۱- اوصیا: جانشینان، جمع وصی.

۲- اختفا: پنهان.

۳- لوا: پرچم.

۴- گراید: میل کند، رغبت کند.

آن گه دلیل خلق، کتاب تو هست (۱) و بس *** در امر و نهی، کار برآید به مُدّعا (۲)

گردد پدید، سلطنت حقّه در جهان *** یابد ظهور، معدلت (۳) ذات کبریا

آن روز از سپید و سیاه، خلق عالم اند *** قایل به یک کتاب و به یک دین و یک خدا

گردد جهان بهشت برین ز آن یگانگی *** آری یگانگی کند این دردها، دوا

ای صاحب شریعت و ای خواجه رسل! *** ای آسمان رفعت و، خورشید اِهْتِدا (۴)

از شرّ غیر و وسوسه نفس و هول حشر *** دارد (صغیر) بر تو و آل تو، التجا (۵)

۱- در متن دیوان به جای «هست» کلمه «است» آمده.

۲- مُدّعا: خواسته، آرزو.

۳- مَعْدَلت: عدالت، دادگری.

۴- اِهْتِدا: هدایت کردن، هدایت.

۵- دیوان صغیر اصفهانی، ص ۱۹ - ۲۰.

۳۸ - دکتر قاسم رسا

۳۸ - دکتر قاسم رسا (متوفای ۱۳۹۸ هـ - ق) متخلص به (رسا) در سال ۱۲۹۰ هـ - ش (۱۳۳۲ هـ - ق) در تهران به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد به پایان برد و در رشته پزشکی به تحصیل پرداخت و به دریافت دکترای پزشکی در سال ۱۳۱۵ هـ - ق نایل آمد. و در وزارت بهداری استخدام شد و چند سالی در کاشمر و سپس تا پایان عمر در مشهد به طبابت پرداخت و در مسؤولیت های اداری که برعهده می گرفت موفق و منشأ خدمت فراوان بود(۱).

وی در سال ۱۳۲۶ هـ - ش به عنوان ملک الشعرائی آستان قدس رضوی مفتخر گردید و تا پایان عمر در همین سمت باقی ماند(۲) و در مراسم رسمی که به مناسبت های مختلف در آستان قدس رضوی تشکیل می شد، به شعر خوانی می پرداخت.

دکتر رسا از حافظه ای قوی برخوردار بود و در بدیهه سرایی دستی به تمام داشت و در سبک عراقی طبع آزمایی می کرد. سروده هایش در عین سادگی از لطافت و گیرایی برخوردار است. بیشتر سروده های او صبغه مذهبی دارد و بیشتر به شاعر آیینی شهرت دارد تا شاعر غزل سرا، و دیوان اشعار وی سرشار از مناقب آل الله (علیهم السلام) است.

وی سرانجام به سال ۱۳۹۸ هـ - ق (۱۳۵۶ هـ - ش) در مشهد مقدس و در آستانه ۶۶ سالگی به دیدار معبود خود شتافت(۳) و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الائمه (علیه السلام) آرمید.

۱- دیوان دکتر قاسم رسا، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۴۰، ص ۳ - ۴.

۲- دیوان دکتر قاسم رسا، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۴۰، ص ۴ - ۵.

۳- صد سال شعر خراسان، تألیف علی اکبر گلشن آزادی، به کوشش احمد کمال پور (کمال)، مشهد، مرکز آفرینش های هنری آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

ازوست:

رباعیات نبوی (صلی الله علیه و آله)

چون پرده ز چهره، ماه من بردارد *** از ابر، صفا و لطف و رحمت بارد

آن کس که چو مصطفی حبیبی دارد *** دل را به حبیب دیگری نسپارد (۱)

از مکه، فروغ ایزدی پیدا شد *** سرچشمه فیض سرمدی، پیدا شد

در هفدهم ربیع از دخت وَهَب *** نورسته گل محمدی پیدا شد (۲)

افراشت لواء، رسولِ امجد امروز *** بر مسند دین نشست احمد، امروز

از بهر هدایت بشر، صادر شد *** فرمان رسالت محمد امروز (۳)

جمال محمدی (صلی الله علیه و آله)

روشن جهان ز نور جمال محمدست *** خرّم، ز چشمه های کمال محمدست

ما دست کی زنیم به دامان دیگران؟ *** تا دامن محمد و آل محمدست (۴)

غزل نبوی (صلی الله علیه و آله)

خلق کنند آرزوی روی محمد *** شیفته سیرت نکوی محمد (۵)

دیده، گرش صد هزار بار ببیند *** سیر نخواهد شدن ز روی محمد

نیست مَهی در فلک به نور جمالش *** نیست گلی در چمن به بوی محمد

سلسله کاینات و رشته هستی *** بسته سراسر به تار موی محمد

خوی محمد شعار ساز، که خویی *** نیست پسندیده تر ز خوی محمد

ره نبرد سوی شاهراه حقیقت *** تا نبرد ره کسی به سوی محمّد

هیچ دلی، خالی از محبت او نیست *** پرشده عالم ز گفتگوی محمّد

زنده شود از نسیم صبح وصالش *** هر که بمیرد در آرزوی محمّد

صبح قیامت که سر ز خاک بر آرد *** دل رود اوّل به جستجوی محمّد

۱- دیوان دکتر قاسم رسا، ص ۱۵.

۲- دیوان دکتر قاسم رسا، ص ۱۲.

۳- دیوان دکتر قاسم رسا، ص ۱۳.

۴- دیوان دکتر قاسم رسا، ص ۱۲.

۵- در مصرع دوم این مطلع، حذف فعل بدون قرینه صورت گرفته و ارتباط اجزای شعر را در هم ریخته است.

یا رب! در روز رستخیز مریزان *** آبروی ما، به آبروی محمد

خوشه نجینی (رسا)! ز خرمن فیضش *** تا ننهی سر به خاک کوی محمد (۱)

۱- دیوان دکتر رسا، ص ۲.

بخش سیزدهم: شعر نبوی (صلی الله علیه وآله) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

اشاره

پس از پیروزی انقلاب شکوه مند اسلامی، روی کرد شاعران به فرهنگ آل الله (علیهم السلام) و مکتب انسان ساز عاشورا شتاب بیشتری گرفت، تا جایی که در حال حاضر شما کمتر شاعر جوان تازه کاری را پیدا می کنید که در موضوعات مذهبی اثری نیافریده باشد.

در شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) روزگار ما جز چند اثر معدود و انگشت شمار، شعر مانا و ماندگاری دیده نمی شود و بیشتر به لحاظ حسی و عاطفی در خور مطالعه و بررسی اند تا به جهت شاکله ساختاری و بافت محتوایی.

با آرزوی این که متولیان امور فرهنگی کشور با تعاطی و تعامل بیشتر در مسیر احیاء ارزش های دینی گام بردارند و با تمهیدات لازم انگیزه آفرینش آثار مانا را در شعرای جوان بیدار کرده و با مشوق های ارزشمند مادی

و معنوی آنان را در پیمودن این طریق دشوار یار و مددکار باشند، نمونه هایی از سبک های مختلف و شیوه های متنوع و گوناگونی را که در شعر نبوی معاصر خود نمایی می کنند، در این بخش از اثر ارایه می کنیم و برای پرهیز از به درازا کشیدن دامنه کلام، بررسی همه جانبه آن را به فرصت مُوسَّعی می سپاریم و از عزیزانی که به خاطر محدودیت زمانی نتوانستیم نمونه آثارشان را در این کتاب ارائه کنیم، پوزش می طلبیم. با امید آن که در چاپ های آتی، آثاری به مراتب سخته تر، رنگین تر و دلنشین تری از معاصران را به شیفتگان ادب نبوی (صلی الله علیه و آله) تقدیم کنیم تا در مقایسه با آثار متقدمین و حتی متأخرین از کیان و کرامندی ادبی والایی برخوردار باشند، به معرّفی چهره های مطرح و شاخص شعر معاصر و تنی چند از شعرای جوان در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) می پردازیم.

۱ - سیدمحمدعلی ریاضی یزدی

۱ - سیدمحمدعلی ریاضی یزدی متخلص به ریاضی (متوفای ۱۴۰۲ هـ - ق) از سخنوران فاضل و توانای معاصر بود و اشعار آیینی بر جای مانده از وی، در شمار بهترین و ماندگارترین آثار منظوم مذهبی در روزگار ماست. وی به سال ۱۳۳۲ هـ - ق (۱۲۹۰ هـ - ش) در شهر یزد به دنیا آمد و به سال ۱۴۰۲ هـ - ق (۱۳۶۰ هـ - ش) در ۷۰ سالگی، جهان را در تهران بدرود گفت (۱).

نعمت الله ذکایی بیضائی (پرتو) در تذکره خوان نعمت در وجه تسمیه نام خانوادگی او می نویسد:

[... در خاندانی که به دانش و تقوی مشهور بودند به دنیا آمد. نام خانوادگی ریاضی را، این خاندان از این سبب انتخاب کرد که نام سیدریاض الدین - عارف نام آور یزدی - را که از این خاندان برخاسته، زنده نگاه دارند. آقای ریاضی در شعر طبعی روان و ذوقی لطیف دارد و انواع شعر به ویژه مثنوی را خوش می سراید. (۲)]

یکی از انجمن های ادبی که پیش از انقلاب در تهران دایر بود، انجمن ادبی ایران و ترکیه نام داشت که مرحوم ریاضی یزدی هم در جلسات آن حضور می یافت. این انجمن در سال ۱۳۵۲ هـ - ش تذکره ای منتشر کرد به نام: مجموعه گل که شرح حال و آثار شاعران عضو را دارا بود. در این تذکره آمده است:

[... خاندان ریاضی در کار ادب و همچنین حرفه مقدس طب نام آورند. نزدیکان ریاضی بیشتر پزشکان بزرگ بوده اند. ریاضی سال هاست که در دانشکده پزشکی تهران عمر خویش را به خدمت جهان طب مصروف داشته است. ریاضی خادم افتخاری و

۱- دیوان ملک الشعراء ریاضی یزدی، به اهتمام مهدی آصفی و تصحیح حسین آهی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۹ - ۱۸.

۲- دیوان ملک الشعراء ریاضی یزدی، به اهتمام مهدی آصفی و تصحیح حسین آهی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۳، به نقل از تذکره خوان نعمت، تألیف نعمت الله ذکائی بیضائی.

ملك الشعراى آستان مقدسه حضرت معصومه (عليها السلام) دخت گرامى امام موسى بن جعفر (عليهما السلام) است. (۱)

نویسنده این سطورها بارها این شاعر نستوه و پرآوازه را در سال های پیش از انقلاب و در ایام تعطیلات نوروزی در قم ملاقات کرده و از محضر پرفیض او استفاده برده ام. حافظه ای داشت بسیار قوی که هزاران بیت را از خود و دیگران به خاطر سپرده بود. چهره بشاش و با طراوت و طبع بذله گوی وی از انبساط باطنی و فرح دورنی اش حکایت می کرد، رفتار محترمانه و کردار مؤدبانه او الگوی شاعران جوانی چون من در آن روزگاران بود. به طوری که می گفت عاشق همسرش بود و زندگی او با مهربانی و عشق و ملاطفت گره خورده بود.

برای آن که گوشه های دیگری از زندگی نامه او را به روایت بنشینیم، از مطالب تذکره شعرای یزد تألیف عباس فتوحی یزدی سود می جویم:

[مرحوم سیدمحمدعلی ریاضی فرزند سیدابراهیم ... وی تا ۱۶ سالگی در یزد به تحصیل علوم قدیمه مشغول بود. در ۱۷ سالگی به اصفهان سفر نموده و پس از یک سال توقف در اصفهان، در امتحانات سیکل اول موفق شده و پس از آن وارد خدمت نظام گردید و بعد از اتمام دوره نظامش به تهران مسافرت کرده و در امتحانات سیکل دوم شرکت جسته و به دانشکده معقول و منقول راه یافت. پس از اخذ لیسانس و گذراندن دوره علوم تربیتی، صاحب جمع اموال دانشکده پزشکی تهران گردید. مشاراً الیه در مباحث و مناقب آل عصمت (علیهم السلام) دارای هنری فوق العاده و در سرودن انواع شعر - از قصیده و غزل و مثنوی - استاد بوده است. (۲)]

ازوست:

۱- دیوان ملك الشعراء ریاضی یزدی، به اهتمام مهدی آصفی و تصحیح حسین آهی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۲ - ۲۳، به نقل از تذکره مجموعه گل، از انتشارات انجمن ادبی ایران و ترکیه.

۲- دیوان ملك الشعراء ریاضی یزدی، به اهتمام مهدی آصفی و تصحیح حسین آهی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۸ - ۱۹، به نقل از تذکره شعرای یزد، تألیف عباس فتوحی یزدی.

تضمین غزل لسان الغیب حافظ

تاج دارا! سرِ ما بر سر پیمان تو باد! *** شهریار! تن و جان در گروِ جان تو باد!

پادشاهان جهان، بنده فرمان تو باد! *** (خسرو! گویِ فلک در خَم چوگان تو باد!)

(ساحت کون و مکان، عرصه میدان تو باد!)

چون ز یمن تو شد این طارم گردونُ بنیاد *** تاج «لولاک» بر آن فرق همایون تو باد!

چشم زخمی به تو و خُلق عظیمت مَرَسادا! *** (همه آفاق گرفت و، همه اطراف گشاد)

(صیّت خُلق تو، که پیوسته نگهبان تو باد!)

ای که بر بام دو عالم، علم دولت توست *** ای که تسبیح ملایک، طلب رحمت توست

ای که انشاد خلاق سند عزّت توست *** (ای که انشای عطارد، صفت شوکت توست)

(عقل کُل، چاکر و طغراکشِ دیوان تو باد!)

چون به بالا، چمن آرا قدِ چون سرو تو شد *** فتنه عالم بالا، قدِ چون سرو تو شد

جلوه نخله سینا، قدِ چون سرو تو شد *** (طیره (۱) جلوه طوبی، قدِ چون سرو تو شد)

(عزّت خُلد برین، ساحت ایوان تو باد!)

۱- طیره: به فتح و کسر اول هر دو، سُبکی، خِفّت، مایه بی آبرویی، موجب بی رونقی.

«قَابَ قَوْسَيْنِ» که معراجِ تعالیم تو باد *** هر دری غیبِ جهان داشت، به روی تو گشاد

چون تویی ختمِ رُسل، مأمِنِ دین، مرکزِ داد *** (نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد)

(هر چه در عالم امرست، به فرمان تو باد!)

مَشعلِ وحی، شبِ افروزِ شبستان تو شد *** عقلِ کل، مسألهِ آموزِ دبستان تو شد

نه (ریاضی) به دعا، دست به دامان تو شد *** (حافظِ خسته به اخلاص، ثنا خوان تو شد)

(لطفِ عام تو، شفابخشِ ثنا خوان تو باد!) (۱)

غزلِ نبوی (صلی الله علیه و آله)

خورشید، پرتوی ز جمالِ محمّدست *** جبریل، جلوه ای ز جلالِ محمّدست

آن ذِروه (۲) کمال که عشقِ نخستِ راست *** یک ذره ز آفتابِ کمالِ محمّدست

شب، سایه ای ز گیسویِ مشکینِ شمیم (۳) او *** روی، آیتی ز نورِ جمالِ محمّدست

عطرِ بهشت و، روشنیِ دیدگانِ حور *** از مُشکِ موی و رویِ بلالِ محمّدست

افلاک، قُبّه ای ز قُبّاب (۴) جلالِ اوست *** خورشید، سایه ای ز ظلال (۵) محمّدست

مجموعِ کاینات، یکی گامِ بیش نیست *** آنجا که عرصه گاهِ مجالِ محمّدست

ما را قرارِ وصل به محشر بود، ولیک *** معراجِ قُرب، روزِ وصالِ محمّدست

ماهِ فلک، دو نیم شود با کرشمه ای *** تا ابروانِ همچو هلالِ محمّدست

منشورِ آسمانیِ قرآن، کتابِ او *** قولِ خداست آن چه مقال (۶) محمّدست

حُلقِ عظیم را که به قرآن ستوده اند *** تعظیمی از خدا ز خِصال (۷) محمّدست

روحِ القُدس (۸)، که حاملِ وحیِ خدا بود *** خود ریزه خوارِ خوانِ نوال (۹) محمّدست

تا روزگار و گردشِ لیل و نهار هست *** زیبِ جهان، حرام و حلالِ محمّدست

- ۱- دیوان ملک الشعراء ریاضی یزدی، به اهتمام مهدی آصفی و تصحیح حسین آهی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.
- ۲- ذُرُوه: تَارَك، چكاد، قَلَه، اوج هر چیز.
- ۳- مشكین شمیم: چیزی كه معطر به رایحه مشك باشد.
- ۴- قُبَاب: قُبَه ها.
- ۵- ظِلَال: سایه ها، جمع ظَلّ.
- ۶- مقال: گفته، گفتار، سخن.
- ۷- خِصَال: مَنَش های نیکو، صفات برجسته، جمع خِصَلت.
- ۸- رُوحُ الْقُدُس: نام دیگر طاووس فرشتگان خدا حضرت جبرائیل (علیه السلام) است.
- ۹- خوان نوال: سفره نعمت، خوان کرم.

آب بقاء، که زندگی جاودان دهد *** خود قطره ای ز آب زلال محمدست

وحی خدا، سرود ملک، ذکر مؤمنان *** صلوات بر محمد و آل محمدست

روزی که سر ز خاک (ریاضی) برآورد *** در یادِ روح بخش خیال محمدست (۱)

* * *

۲- سید کریم امیری فیروز کوهی

۲- شادروان استاد سید کریم امیری فیروز کوهی متخلص به امیر (متوفای ۱۴۰۵ هـ. ق) از ارکان رکن شعر فارسی در زمانه ما به شمار می رفت.

وی در سال ۱۲۸۹ هـ. ش (۱۳۳۱ هـ. ق) در فرح آباد از توابع فیروز کوه به دنیا آمد. پدرش: سیدمصطفی قلی فیروز کوهی ملقب به منتظم الدوله از رجال عهد مظفری بود که برای آشنایی با تمدن جدید اروپا به غرب سفر کرد و در سمت های والای حکومتی (سرداری و حکمرانی) عمر خود را سپری نمود.

جدّ اعلاّی امیری (امیر محمّدحسین خان سردار)، از فاتحان هرات بود و آثار خیر او در خطه مازندران و فیروز کوه معروف است. عموی امیری (میرسید کریم خان سردار مکرم) از رجال نامدار عهد ناصری بود و دبستان خیریه فیروز کوهی در تهران از آثار اوست و بسیاری از مردان نامدار عهد مظفری در این دبستان تحصیل کرده و تعداد زیادی نیز از موقوفات آن بهره برده اند. در منزلت علمی و ادبی سردار مکرم همین بس که ذکاء الملک فروغی اکثر تألیفات کلاسیک خود را با همیاری وی نگاشت و خود او نیز تألیفات عدیده ای برای تدریس در مدرسه نظام (مدرسه ناصری) تدوین کرد.

امیری در چنین خانواده ای پرورش یافت و در هفت سالگی به اتفاق پدر خود منتظم الدوله رهسپار تهران شد و در اولین سال ورود به تهران بود که پدرش را از دست داد، و زیر نظر مادرش به فراگیری دروس کلاسیک پرداخت و با ثبت نام در کالج امریکایی به تحصیلات خود ادامه داد و به این بسنده نکرد و به فراگیری متون غیر کلاسیک نیز در خارج از مدرسه پرداخت و علوم صرف، نحو، معانی، بیان، کلام و

حکمت را به پایان برد.

امیری را به حق می توان قافله سالار غزل فارسی معاصر در سبک هندی (اصفهانی) شناخت و غزلیات او در این سبک شعری در زمره رنگین ترین و دلنشین ترین آثار به شمار می رود. وی با احاطه ای که به ادبیات عربی داشت، به زبان عربی هم شعر می سرود.

دیوان اشعار امیری فیروز کوهی به اهتمام دختر ادیب و دانشمندش دکتر امیربانو فیروز کوهی در دو مجلد به چاپ رسید.

امیری سرانجام به سال ۱۳۶۳ هـ. ش (۱۴۰۵ هـ. ق) پس از یک نقاهت طولانی، در سن ۷۴ سالگی بدرود حیات گفت و جامعه ادبی ایران را در ماتم خود سوگوار ساخت.

چکامه نبوی (صلی الله علیه و آله) این سخنور توانا در بعثت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) از شاه کارهای مانا و مسلم شعر آیینی در زبان فارسی به شمار می رود و ما با نقل ابیات برگزیده ای از این اثر گران سنگ رشته سخن را کوتاه می کنیم.

ها شنوید!

به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله)

آنک (۱) آواز نبی از در بطحا شنوید *** ذکر حق را، ز درافتادن بت ها شنوید

نور اسلام برآمد ز کران، تا نگرید *** بانگ توحید در آمد به جهان، تا شنوید

سخنی از سر مهر و، خبری از در صدق *** گر ز جایی نشنیدید، ازین جا شنوید

بس شنیدید سخن ها ز خدا بی خبران *** اینک آید و، سخن های خدا را شنوید

۱- آنک: اشاره به دور، برخلاف اینک که اشاره به نزدیک است.

آن سقط (۱) ها که زهر ساقطه (۲) بردید، بس ست *** زین ثقه (۳) آیت حُرمت ز «خَلَقْنَا» شنوید

در حرم، لوحه ای از عودت و رجعی (۴) نگرید *** در حرا، نغمه ای از «أَفْرَأُ» و «اعلی» شنوید

دل خارا به چنان سختی، این نغمه شنید *** نک (۵) شما نرم دلان از دل خارا شنوید

خاتمه بندگی از کعبه والا، پرسید *** زمزمه ی زندگی از زمزم گویا، شنوید

از بحیرا (۶) شنوید آن چه که گفته ست سُطیح (۷) *** از سُطیح آن چه که گفته ست بحیرا، شنوید

آن چه شق از بن دندان به یقین گفت و شفت *** آن ز دندان ای از بُنگه (۸) کسری شنوید

مژده مصطفوی، صفوه (۹) حق را به ظهور *** گه ز شمعون صفا (۱۰) گه ز سکوبا (۱۱) شنوید

وعده حق را، حق و عدات (۱۲) از سر صدق *** در وقوع خبر از بولس (۱۳) و متی (۱۴) شنوید

آن چه گفتند ز یاسین و ز طاها به خبر *** گوش دارید و، ز یاسین و ز طاها شنوید

نه ز یحیای مبشر، که ز عیسای مسیح *** آن بشارت که عیان گفت به یحیی، شنوید

جائلیق (۱۵) و مُغ (۱۶) و حبر (۱۷)، این سه عدو را ز عناد (۱۸) *** روی بر گاشته (۱۹)، سر گرم مواسا (۲۰) شنوید

۱- سقط: دشنام، ناسزا، ناروا.

۲- ساقطه: آدم هتاک و بی اعتبار، هر چیز بی ارزش.

۳- ثقه: مورد اعتماد، امین.

۴- عودت و رجعی: بازگشت.

۵- نک: اینک.

۶- بحیرا: به فتح اول، نام راهبی که در راه شام حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را در ایام کودکی شناخته و به آن حضرت ایمان آورده بود.

۷- سُطیح: نام کاهنی از طایفه بنی ذئب، که گویند جز استخوان سر، در بدن او استخوان دیگری نبود و پیش گویی می کرد.

۸- بُنگه: بنگاه، منزل، مقام، سرای.

۹- صَفُوهُ: صاف، برگزیده، خلاصه.

۱۰- شمعون صفا: برادر حضرت یوسف (علیه السلام)، و نیز نام یکی از حواریون حضرت مسیح (علیه السلام).

۱۱- سُکوبا: نام راهبی که حضرت عیسای مسیح (علیه السلام) از دیر او به آسمان صعود کرد.

- ۱۲- وَعَدَات: وعده ها.
- ۱۳- بولس: نام زندانی است در جهنم، و نیز نام یکی از ترسایان معروف مسیحی.
- ۱۴- مَتی: نام پدر حضرت یونس (علیه السلام).
- ۱۵- جاثلیق: رییس ترسایان را در بلاد اسلامی به این نام می خواندند و در أصل: کاتولیک.
- ۱۶- مُغ: پیشوای مذهبی دین زردشت.
- ۱۷- حَبْر: دانشمند یهودیان.
- ۱۸- عِنَاد: دشمنی، کین توزی.
- ۱۹- رُوی برگاشته: روی برگردانیده، اعراض کرده.
- ۲۰- مُوآسا: یاری کردن، رعایت صلح و برابری و همسانی.

پارسی زاده آزاده روشن بین را (۱) *** شعله سان ز آتش مُغ، گرم تبراً (۲) شنوید
هم عیان، از خبر گفته آبا بینید *** خبر «آدمَ بَینَ الطَّینِ وَ الْمَا» شنوید
أَجْدَم (۳) و أَبْرَص (۴) حرص اند طیبیان شما *** چاره درد خود اکنون ز مسیحا شنوید
زلزله ی ثور و حرا را، که جهان لرزد ازو *** هم ز تن لرزه ایوان کسان، وا شنوید
زد نسیم از جَبَلِ الرَّحْمَه (۵)، به سوی عرفات *** عُرْفِ طیب از نَفْسِ رحمت کبری شنوید
اتقیا را، ز طرب عُمَرُ مُهَنَّا (۶) بینید *** اشقیا را، ز غضب مرگ مُفَاجَا (۷) شنوید
صوت حق بانگ برآورد به آزادی و گفت: *** نشنید از دگری آن چه که از ما شنوید
نگرید آن همه انوار تجلی، نگرید *** شنوید آن همه گل بانگ تسلی شنوید
قوم و جمعی، پی قومیت و جمعیت حق *** می رسند از در حق، اینک آوا شنوید
به ادب بینند این جمع شما را، بینید *** به خدا خوانند این قوم، خدا را شنوید
مغفر از فرق و، سنان از مژه، شمشیر از دست *** پیل را، پوست برآورده به هیجا (۸) شنوید

۱- منظور سلمان فارسی است.

۲- تبراً: بیزاری جستن، نفرت قلبی.

۳- أجدَم: کسی که مبتلا به جذام شده باشد.

۴- أَبْرَص: بیماری که به مرض برص گرفتار شده باشد.

۵- جبل الرَّحْمَه: نام کوهی در اطراف مکه.

۶- مُهَنَّا: گوارا، نوشین.

۷- مرگ مُفَاجَا: مرگ مُفَاجَات، مرگ ناگهانی.

۸- هَیجَا: میدان کارزار.

ز آتش قهر الهی که عیان گشت ز نور *** بوی داغ دل اسکندر و دارا شنوید
 گاوِ مایون که به صد همچو خود آبستن بود *** نَک خُورا غمش از تخمه نازا شنوید
 اسب پرویز که صد فدیہ به یک جولان داشت *** هم به تن فدیہ قربان گه جولا شنوید
 مشت خاکی اثر از سنگ به ظالم نگذاشت *** تا شما بر درِ ناحق، دم حق را شنوید ...

تجدید مَطَّلَع

سخنی روح فزا می شنوم، ها شنوید! *** شنوید این سخن روح فزا را شنوید
 آمد از بحر وجود آن دُر یکتا، که شما *** قیمت گوهر خود زان دُر یکتا شنوید
 هم به چشم از رخ وی، نور هدایت بینید *** هم به گوش از لب وی، بانگ مُساوا شنوید
 چشم گردید به اعضا و، به اعضا نگرید *** گوش باشید سرا پا و، سرا پا شنوید
 بشنوید از وی، رمز شرف و عزّ و وقار *** که از او حاشا کلاً که جز این ها شنوید
 بانگ او، دعوت آزادی و آزادگی ست *** بانگ آزادی و آزادگی، این جا شنوید
 یک طرف ناله لئیک، ز یثرب (۱) نگرید *** یک طرف نعره سَعْدِیک ز صَنعا شنوید

۱- یثرب: نام قدیمی شهر مدینه.

کوس فرمانبری از سفله آدنی (۱) مزید *** نغمه برتری از عالم بالا شنوید

آن چه در بردگی از غیر شنیدید، بس ست *** این زمان مژده آزادی خود، وا شنوید

یک طرف کاخ مظالم را، ویران بینید *** یک طرف خانه ظالم را، یغما (۲) شنوید

از بلال حبشی، کبر و ضلال (۳) قُرشی (۴) *** رخت در قاب عدم برده چو عنقا شنوید

بانگ تکبیر قبا (۵)، خاست ز بنگاه قباد (۶) *** اینک آن بر شده گل بانگ مُعلی شنوید

بنده را، خواجه صفت عزّت و حرمت بینید *** خواجه را هم به ادب، آدمی آسا شنوید ...

مرد اَسود (۷) را، همپایه اَبیض (۸) نگرید *** زن سودا (۹) را هم رتبه بیضا (۱۰) شنوید

نشوید اینجا از هیچ در، آوازه ظلم *** کز درِ قیصر آواز اطعنا (۱۱) شنوید

بنده را حکم گزار از خط حریت نفس *** بر سر قیصر و خاقان به مدارا شنوید ...

هم به تن، بهره آسایش امروز برید *** هم به جان، مژده آمرزش فردا شنوید ...

آنک آوازه عدل از درِ بطحا برخاست *** عدل را گر شنواید شما، ها (۱۲) شنوید! (۱۳)

* * *

۱- سفله آدنی: آدم ناکس و دون مرتبه.

۲- یغما: چپاول، به غارت رفته.

۳- ضلال: گمراهی.

۴- قُرشی: مخفف قریشی.

۵- قبا: مسجد قبا.

۶- قباد: نام یکی از شهریاران ایران.

۷- اَسود: مرد سیاه پوست.

۸- اَبیض: مرد سپید پوست.

۹- سودا: سیاه پوست.

۱۰- بیضاء: زن سیاه پوست.

۱۱- اَطغنا: ما فرمان بریم و خدمت گزار.

۱۲- ها: از ادات تنبیه، هان!

۱۳- این چکامه رسا در مسابقه مجله ارمغان به مناسبت عید مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) مقام اول را در میان آثار ارسال شده به دفتر مجله احراز کرده بود. (مجله ارمغان، شماره ۸، ۱۳۴۷)

۳ - علی اکبر صلح خواه (خوش دل) تهرانی

۳ - علی اکبر صلح خواه (خوش دل) تهرانی (متوفای ۱۴۰۷ هـ - ق) از اساتید شعر آیینی و از سخنوران پرآوازه زبان فارسی در زمان معاصر به شمار می رفت.

وی در سال ۱۲۹۳ هـ - ش (۱۳۳۵ هـ - ق) در تهران به دنیا آمد. پدرش مرحوم حاج رحیم کرمانشاهی از ایل سنجابی و مادرش به یکی از خانواده های محترم کاشان منتسب بود. خوش دل به این نکته اشاره دارد:

گرچه تهران مَسْقَطُ الزَّأْسِ رهی ست *** مادرم کاشی، پدر کرمانشهی ست (۱)

وی تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در دبیرستان ثروت تهران به پایان برد، سپس مدتی در مدرسه مروی به تحصیل صرف و نحو زبان عربی پرداخت و مغنی و مطوّل را در محضر حاج شیخ علی رشتی - استاد زبان و ادبیات عرب - آموخت، و بعدها در اصفهان و شیراز برخی از متون منطق و فلسفه را فرا گرفت (۲).

خوش دل آن چنان که خود در مقدمه دیوان اشعارش نگاشته:

[... سی سال تمام به سیر و سیاحت پرداخته، تمام ایران و ترکیه و مصر و حجاز و افغانستان و پاکستان و هندوستان را به پای شوق طی نموده است (۳)].

خوشدل از شاعران چیره دست و توانایی بود که بیشتر عمر خود را صرف مناقب و مرثی آل الله (علیهم السلام) کرد. وی در این مورد می نگارد:

[در خاتمه تذکر این نکته لازم است که هیچ دیوانی در این قرن به قدر دیوان حقیر، ترویج از حقایق احکام نورانی اسلام ننموده، تنها کافی ست که بگویم به عدد سال عمرم برای چهارده معصوم (علیهم السلام) ۷۱ قصیده سروده و از علمای واقعی و عرفای حقیقی کمال تجلیل و احترام را نموده. اگر در جایی از صوفی شکم خواره و زاهد سالوس

- ۱- دیوان خوش دل تهرانی، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ دوم، ۱۳۷۰، مقدمه، ص ۱.
- ۲- دیوان خوش دل تهرانی، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ دوم، ۱۳۷۰، مقدمه، ص ۱.
- ۳- دیوان خوش دل تهرانی، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ دوم، ۱۳۷۰، مقدمه، ص ۱.

انتقاد شده، گمان نرود که خدای ناکرده صاحب دیوان - که عمری در خط اسلام و مذهب حقّه تشیع قدم نهاده - نسبت به قشری بد بینم، که نه چنین است بلکه انتقادها متوجه بدنام کننده «نکونامی چند» می باشد (۱) ...]

خوش دل غالباً در سبک اصفهانی (هندی) طبع آزمایی می کرد و غزل های او از معارف عرفانی و آموزه های اخلاقی و اجتماعی سرشار است و مضامین رنگین و معانی دلنشینی که در اشعار او موج می زند، از طبع توانا، وقاد و نکته یاب او حکایت دارد.

خوش دل در میان شعرای آیینی معاصر این ویژگی ممتاز را داشت که در مراثی عاشورایی خود به تبیین فلسفه شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) و اصحاب فداکار (علیهم السلام) ایشان پرداخت و مؤلفه های فرهنگ عاشورا را در نهایت زیبایی و هنرمندی به تصویر کشید که در پیروزی انقلاب اسلامی و برانداختن نظام ستم شاهی نقش مؤثری داشت.

ازوست:

در ولادت و بعثت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله)

خوش آن که داشت در ره حق استوار، پا *** نهاد کج چو مردم باطل شعار، پا

آزادگان، همیشه سبک بار زیستند *** زان سرو را تهی بود از برگ و بار، پا

ظاهر فریب تا نفریید تو را، بین *** بی دست و پاست مار و، بتر (۲) از هزار پا! ...

ای نوجوان! ز حرمت پیران مکن دریغ *** بر باغبان خود مزن ای گل چو خار، پا

۱- دیوان خوش دل تهرانی، تهران، سلسله نشریات «ما»، چاپ دوم، ۱۳۷۰، مقدمه، ص ۲.

۲- بتر: بدتر.

فرق تو با دَوَاب(۱)، به تقوا و دانش ست *** ورنه ز خواب و خور چو تو باشد چهار پا ...

از کور پند گیر که ره بی عصا نرفت *** بی رهنما منه تو به هر رهگذار، پا ...

کرد اختیار، راه صواب آن کسی که داشت *** در دست: توشه ره و، در اختیار پا

باشد تو را ولای شهی زادِ ره، که سود *** بر فرق عرش با مدد کردگار، پا

آن میهمان لیلَه اَسْرَى(۲)، که بر نهاد *** بر بزم قرب خالق لیل و نهار، پا

چون برق پای بر سر گردون نهاد و رفت *** بنهاد بر بُراق چو آن شهسوار، پا

دیدى ز پشت پرده، خود از پرده دار دست *** بنهاد چون به محفل مخصوص یار، پا

از کعبه تا به مسجد اقصی، به لحظه ای *** بگذشت و، هیچ جا نگرفتش قرار، پا

آن رهرو «دَنی فَتَدَلِّی» و «قَاب قَوْس» *** بین تا کجا نهادی آن شهریار، پا!

چون دست شست از همه عالم به غیر دوست *** بنهاد تا به عرش خداوندگار، پا

دوزخ چو عفو «رَحْمَةُ لِلْعَالَمِین» بدید *** جُستی لهیب نَارَش بهر فرار، پا!

۱- دَوَاب: چهارپایان.

۲- لیلَه اَسْرَى: شب معراج.

لیکن بهشت بهر محبان و امتش *** بنهاد پیش، تا طلبد اذن بار، پا
شاهی که داشت فتح و ظفر همعنان خویش *** بنهاد چون به عرصه هر کارزار، پا
در هفده ربیع، نخستین بهار دین *** دانی نهاد از چه خود آن گل عذار، پا؟:
تا گلستان دانش و دین از رخس شود *** آن سرزمین که می نهد غیر خار، پا
شاهی که روز بعثتش از سوی حق نهاد *** جبریل - پیک خاص خدایی - به غار پا
«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» تلقین نمود و گفت *** کای شه ز جای خیز و، بکن استوار پا
دادی لوای حمد به دست شریف وی *** کاین دم برای نشر رسالت بدار(۱) پا
این نکته را به حُسن ختام چکامه، گو *** (خوش دل)! که دادت این شرف و اعتبار پا:
دانی ز بوقُبیس(۲) نخستین کلام او *** بگرفت از برای چه در روزگار پا؟!
یعنی که: استوار چو کوه ست دین من *** هم استوار دارم چون کوه سار، پا
آری که خاتمیت مطلق به انبیا *** او را سزد، که داشت چنین پایدار پا

۱- بدار پا: پایداری کن! برخیز!

۲- بوقُبیس: کوه ابو قُبیس، نام کوهی در نزدیکی صفا (در مکه).

جز او کدام شاه سپه دار او علیست؟! *** کو در رهش نهادی با ذوالفقار، پا(۱)

۱- دیوان خوش دل تهرانی، ص ۵۵۱ - ۵۵۲.

۴ - استاد محمدحسین (شهریار) تبریزی

۴ - استاد محمدحسین (شهریار) تبریزی (متوفای ۱۴۰۹ هـ - ق) پرآوازه ترین شاعر پارسی زبان در زمان معاصر است.

وی به سال ۱۲۸۵ هـ - ش (۱۳۲۷ هـ - ق) در تبریز به دنیا آمد^(۱). پدرش حاج میرزا آقا خشکنابی از اعتبار و محبوبیت خاصی در میان اهالی تبریز برخوردار بود و از معتقدان بنام اهل بیت عصمت (علیهم السلام) به شمار می رفت.

شهریار در زادگاه خود به فراگیری علوم مقدماتی پرداخت و تحصیلات متوسطه را تا سال سوم دبیرستان به پایان برد و ادبیات عرب را نیز در مدرسه طالبیه از اساتید بزرگ فرا گرفت و سپس به آموختن زبان فرانسه پرداخت^(۲).

شهریار در سال ۱۳۳۹ هـ - ق یعنی در ۱۲ سالگی با پسر عموی خود به تهران رفت و در مدرسه دارالفنون به تکمیل معلومات دبیرستانی خود سرگرم شد، و بعد به تحصیل در رشته پزشکی پرداخت ولی بیش از دو سال نتوانست به تحصیلات خود در این رشته ادامه دهد و چنان در دام عشق گرفتار آمد که همه چیز را به جز نام و یاد محبوب خود به دست فراموشی سپرد، و چون با مخالفت خانواده دختر مورد علاقه خود روبه رو شد، به گوشه تنهایی پناه برد و برای امرار معاش خود از سال ۱۳۱۰ هـ - ش در اداره ثبت اسناد تهران به کار پرداخت و پس از دو سال به استخدام شهرداری درآمد، و زمانی هم به عنوان بازرس بهداری انجام وظیفه کرد و سرانجام به بانک کشاورزی منتقل شد و در همان جا ماند^(۳).

نخستین منظومه شهریار مثنوی روح پروانه بود که نظر محافل ادبی را به جانب او معطوف داشت، و قسمتی از سروده های وی نیز در سال ۱۳۱۰ هـ - ش با مقدمه استاد

۱- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛ سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

۲- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛ سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

۳- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛ سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

سخن ملک الشعراى بهار و شادروان سعید نفیسی چاپ و منتشر شد (۱).

کلیات اشعار شهریار که متجاوز از ۱۵۰۰۰ بیت دارد، بارها به چاپ رسیده، ولی آخرین چاپ ارزنده ای که از کلیات او به عمل آمد توسط کنگره بزرگ داشت شهریار (آذر ماه ۱۳۷۱ هـ. ق) صورت گرفت و مجموعه آثار منظوم او در چهار مجلد انتشار یافت (۲).

شهریار با سرودن غزل های شورانگیز و بی دلانه خود توانست به شهرتی که برای بسیاری از شاعران همزمان وی در حد یک آرزو مطرح بود، نایل آید.

شهریار پس از مراجعت خود به تبریز به تدریس در دانشکده ادبیات تبریز پرداخت و در همان ایام منظومه ماندگار و معروف خود را به زبان آذری و با نام حیدر بابایه سلام آفرید (۳) که استقبال بی نظیر اهل ادب را به همراه داشت و در فاصله زمانی کوتاهی به بسیاری از زبان ها ترجمه شد و مورد استقبال جامعه جهانی قرار گرفت و شهرت شهریار را جهانی کرد.

او نه تنها افتخار شعر و ادب معاصر ایران بود بلکه شهرت او دروازه های جغرافیایی را درنوردید و او را به عنوان یکی از چهره های شاخص و ممتاز ادبیات جهان معاصر مطرح کرد. روان شاد استاد ملک الشعراى بهار در مقدمه ای که بر دیوان وی نگاشت، بر این مطلب پای فشرده که:

[... شهریار نه تنها افتخار ایران، بلکه افتخار شرق است (۴) ...]

شهریار که در سال های پایانی عمر خود ملازم بستر بیماری بود، سرانجام به سال ۱۳۶۷ هـ. ش (۱۴۰۹ هـ. ق) در بیمارستان مهر تهران روی در نقاب کشید و جامعه ادبی ایران را سوگوار ساخت. جنازه او پس از انتقال به شهر تبریز، در مقبره الشعراى محله سرخاب به خاک سپرده شد (۵) و مزار او امروز زیارتگاه اهل شعر و ادب و عرفان است.

شهریار صرف نظر از مقام و منزلت والای ادبی که داشت، به خاطر روحیه فقری و خاک ساری و مناعت طبع، مورد احترام اهل فضیلت و اخلاق و عرفان بود و بر این

۱- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛ سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

۲- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛ سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

۳- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛ سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

۴- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛

سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

۵- دیوان شهریار، تهران، کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، مقدمه، ص ۲۳ - ۳۲؛

سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸.

باور بود که یک ادیب، سرمایه ای جز ادب و نزاکت ندارد و اگر ادب را به عاریت گرفته باشد نمی تواند در گفتار و کردار او بازتابی در خور پیدا کند. خدایش بیامرزاد و با سخنوران عارف و متأله و ولی شناس محشورش کناد!

شهریار بر قلمرو شعر آیینی معاصر سلطنت می کرد و اشعار مذهبی او زبان به زبان می گشت و از همین روی باید شهرت بلامنازع او را در شعر و ادب معاصر مرهون ارادات قلبی و بی شائبه وی به حضرات معصومین (علیهم السلام) دانست. عاش سعیداً و مات سعیداً.

ازوست:

قیام محمّد (صلی الله علیه وآله)

ستون عرش خدا، قائم از قیام محمّد *** بین که سر به کجا می کشد مقام محمّد

به جز فرشته عرش آشیان وحی الهی *** پرنده پر نتواند زدن به بام محمّد

به کارنامه منشور آسمانی قرآن *** که نقش مهر نبوت بود به نام محمّد

سوار رفرع معراج، در نوشت سماوات *** سرود صف به صف قدسیان: سلام محمّد

گسیخت هر چه زمان و گریخت هر چه مکان بود *** که عرش و فرش به هم دوخت زیر گام محمّد

اذان مسجد او، زنگ کاروان قرون بین *** خدای را چه نفوذی ست در کلام محمّد

خمار صبح قیامت ندارد این می نوشین *** که جلوه ابدیت بود به جام محمّد

به شاه راه هدایت، گشوده بال شفاعت *** صلاهی خوان کرم بین و بار عام محمّد
علیّ که کون و مکانش غلام حلقه به گوش اند *** مگر نه فخر کنان گفت: من غلام محمّد؟! ...
حریم حرمتش این بس که در شفاعت محشر *** بمیرد آتش دوزخ به احترام محمّد
سریر عزت عقبی حلال امت او باد! *** که بود راحت دنیای دون، حرام محمّد
اذان صبح عراقش، صلاهی قتل علیّ بین! *** نوای زینب کبری، نماز شام محمّد
پیام پیک الهی چگونه بشنود آن قوم *** که پنبه کرده به گوش دل از پیام محمّد
به رَعْم فتنه دجال کور باطن ما باش *** که و خَش و طیر شود رام، با مرام محمّد
هنوز جلوه نداده ست نور خود به تمامی *** خدا به جلوه کند نور خود تمام محمّد
قیام قائم آل محمّدست و، کشیده *** به قهر صاعقه، شمشیر انتقام محمّد
به ذوالفقار علیّ دیدی استقامت اسلام *** کنون به قامت قائم بین قوام محمّد
به کام دل نرسد (شهریار) در دو جهان کس *** مگر خدای جهان را کند به کام محمّد (۱)

در ماتم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

مدینه، مشرق الانوار اسلام *** به چاه مغرب ست و شیون شام
شریعت را، غروب آفتاب ست *** دلارای نبوت، در نقاب ست
فروغ مهر کانون الهی *** فروکش می کند خواهی نخواهی
ز یک سو، داغ فقدان پیمبر *** ز یک سو، رحلت زهرای اطهر
جلا و رونق از اسلام برده *** چراغ رونق اسلام، مرده
غبار غم، فرو پوشیده آفاق *** علی، آینه ای متروک بر طاق! ...
علی با آن جلالت، دل شکسته *** به کنج خانه عزلت نشسته
محبان، طاقت دیدن ندارند *** قدم از حلقه بیرون می گذارند
بلال، آن بلبل اسلام، رفته *** به شامات اندرون، سُکنی گرفته
مسلمان تا اذان وی شنیده *** به چشم خود رسول الله دیده!
پس از او، با اذان هم آیتی نیست *** صدایی هست و، روحائیتی نیست
عموم شیعیان، افسرده حالت *** خصوصاً نوگل باغ رسالت
حسین آن لاله باغ خدایی *** به دل حس می کند داغ جدایی ...
خدایا! این پیمبر جدّ ما بود *** به سیل هر بلایی، سدّ ما بود
به دوشم تا به منبر می کشانده *** به محرابم، به زانو می نشانده
گلوگاه مرا بس بوسه داده *** زبانش، در دهانم می نهاده
چرا پس رفت و جان من بفرسود *** نه آخر رحمه للعالمین بود!
دلّم از مادرم - زهرا - گرفته *** چه زودم سایه از سر وا گرفته

چه دُرّ و گوهری از کف نهادیم! *** چه ماه و اختری کز دست دادیم!

چه خورشید جهانتابی که دیدیم! *** به بیداری، عجب خوابی که دیدیم!

به دل یاد آیدش هر دم به الهام *** از آن فرّ و فروغ صدر اسلام...

دلش از داغ غم خون ست انگار *** چه غمگین ست بر آینه، زنگار!

جمال احمدش در جلوه چون خواب *** گهی بر منبر و، گاهی به محراب

به گوش جان چو گلبنانگ شباهنگ *** صدای جبریلاش می زند زنگ

بلالش یاد می آید، خدا را! *** نه کودک دوست می دارد صدا را؟!

خدایا! پس بلال ما کجا رفت؟ *** اگر زنده ست، چون بی یاد ما رفت؟

بلال آن شب به خواب مهر کیشان *** پیمبر دید، با حالی پریشان

بلال! از خاندان کردی جدایی؟ *** نینم از حبیبان بیوفایی!

بلال! آخر دل مؤمن نه سنگ ست *** حسین من دلش بهر تو تنگ ست

بلال، این خواب دید و جست از خواب *** ز تاب شوق و خجالت، آتش و آب!

نیارست از جگر با کس غمی گفت *** همین با اهل خود «من رفتمی» گفت! ...

به جای حلقه، بر در سر بکوبید *** به مژگان گرد و خاک از در بروید

در آمد فضّه، خود گویی خبر داشت *** بلالست ای خدا!، آواز برداشت ...

پیمبر زادگان بیرون دویدند *** غلام پیر خود در بر کشیدند

زبان از بند خجالت، لالش آمد *** چو مولا خود به استقبالش آمد

غزالان حرم کردند ذوقی *** به مژگان ها درخشید اشک شوقی

بلال از سوز و رقت گریه سر داد *** به گریه، شرح خواب دوش در داد

نه تنها آل عصمت زار بگریست *** که با سازش در و دیوار بگریست

کشید آن گه عزیز دل در آغوش *** به اشکش شست کاکل تا بنا گوش

حسینم! وا حسینم! وا حسینم! *** به گلزار رسالت زیب و زینم!

غلامت را، به جز یاد شما نیست *** جز این آینه، در آیین ما نیست

به دل، آینه می بندم شما را *** درین آینه می بینم خدا را
دمی حُزن تو را، دنیا نیرزد *** تو گر محزون شوی، دنیا بلرزد
گراز صوت اذان من شدی شاد *** مرا از آتش دوزخ کن آزاد
گرفتش دست و آن گاه از سر جد *** برآمد روی پشت بام مسجد

صدای آشنا را باز سر داد *** به مشتاقان، ندای عشق در داد
صدایی کِش صفای سلسبیلست *** به گوش جان، صدای جبریلست
به صوتی، یا گاری از پیمبر *** اذان سر کرد و گفت: الله اکبر!
شهادت می دهم اول، خدا را *** خدای انبیا و اولیا را
پس آن گه مهبط روح الامین را *** محمّد، رحمه للعالمین را
دل شهری، به این صوت دلاویز *** سرا پا گوش گشت و، گوش ها تیز!
بلالست این؟ اذان گوی پیمبر؟! *** پیمبر زنده شد! الله اکبر!
ز هر سو، آه و واویلاه برخاست *** غریو یا رسول الله! برخاست
خدا گفتند از ما در گذشته *** به سوی ما پیمبر باز گشته!
بر آمد شیون از هر بام و برزن *** مدینه شد سرا پا شور و شیون
سر و پای برهنه می دویدند *** تو گویی صور محشر، می دمیدند
به مسجد ریختند افتان و خیزان *** همه شیون کنان و اشک ریزان
کنار بام، دیدند ایستاه ست! *** حسین دست بلال پیر در دست!
پیمبر کرد از بهر تسلی *** به سیمای حسین خود، تجلی ...
بلال آن گه حکایت باز می گفت *** به مردم شرح خواب ناز، می گفت
فرود آمد، کشیدندش در آغوش *** غم دنیاشان از خاطر فراموش
دل شهری شد از دیدار یاران *** به الطاف حسینی، نور باران ...
حسین آری به طفلی هم چنین کرد *** به هر حالی که بود، احیای دین کرد
خدایا! ما هم از آن دودمانیم *** اگر وا مانده ایم، از کاروانیم

شفیع ما، حسین بن علیٰ کن *** به ما هم، ماه غیبت منجلی کن

رہائی مان دہ از آلام و آسقام *** به ما نہ ممت احیای اسلام (۱)

۱- دیوان شہریار، ج اول، ص ۴۰۷ - ۴۱۱.

۵- شادروان غلامرضا قدسی مشهدی

۵- شادروان غلامرضا قدسی (قدسی) در سال ۱۳۴۶ هـ. ق (۱۳۰۴ هـ. ش) در شهر مقدس مشهد به دنیا آمد. نسب این شاعر متعهد و آزاده خراسانی به سخنور پرآوازه عهد صفویه حاج میرزا محمد جان قدسی می رسد که در سال ۱۰۴۲ هـ. ق در زمانه شاه جهان به هند رهسپار شد و به سال ۱۰۵۶ هـ. ق پس از ۱۴ سال اقامت در آن دیار بدرود حیات گفت (۱).

شادروان قدسی پس از تحصیل علوم مقدماتی در مدرسه علمیه مهدیه به آموختن دروس حوزوی پرداخت و همزمان با تحصیل به تدریس در مراکز آموزشی و علمی مشغول شد و سطوح عالی ادبیات فارسی و عربی را در محضر علامه بزرگوار حاج شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری به شاگردی نشست و سطوح عالی فقه و اصول را نیز در محضر مرحوم حاج مولی هاشم قزوینی تلمذ کرد و به منزلت والایی در میان سخن شناسان نایل آمد (۲).

وی از اعضای اصلی انجمن ادبی فردوسی به شمار می رفت که از سال ۱۳۲۸ هـ. ش (۱۳۷۰ هـ. ق) جلسات هفتگی خود را در منزل مرحوم نگارنده تشکیل می داد (۳) و پس از درگذشت آن بزرگوار، محل انجمن به منزل شادروان محمود فرخ انتقال یافت. نگارنده این سطور بارها توفیق حضور در جلسات این انجمن را پیدا کردم. انجمنی بود بسیار وزین و متین و حضور اساتید بزرگ دانشگاه مشهد اعتبار مضاعفی به آن بخشیده بود.

مرحوم قدسی سخنوری بود توانا و شاعری سخن شناس و نکته سنج و انسانی آزاده و منبع الطبع که به خاطر مبارزاتی که در روزگار ستم شاهی داشت در سال ۱۳۴۲ هـ. ش دستگیر و به قریب یک سال زندان محکوم شد و در سال ۱۳۵۱ هـ. ش نیز مدت

۱- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات اراده کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۳۹.

۲- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات اراده کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۳۹.

۳- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات اراده کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۳۹.

چهار سال از عمر خود را در زندان های مشهد، قصر، قزل قلعه و اوین گذرانید و پس از آزادی از زندان (۱۳۵۵ هـ. ش) در دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران به کار تصحیح و ترجمه سرگرم شد (۱)، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به صفوف مردمی پیوست و در تحکیم مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

وی به خاطر احاطه ای که بر ادبیات فارسی و عربی داشت، در سال های پایانی عمر پرنشیب و فراز خود به تدریس در دانشکده ادبیات مشهد و سایر مراکز آموزش عالی پرداخت و شاگردان بسیاری را تربیت کرد (۲).

وی سرانجام در ۶۴ سالگی و به سال ۱۳۶۸ هـ. ش (۱۴۱۰ هـ. ق) در مشهد بدرود حیات گفت و در یکی از مقبره های صحن مطهر رضوی و در جوار جودی - شاعر پرآوازه آیینی در سده چهاردهم - به خاک سپرده شد (۳). عاش سعاداً و مات سعاداً.

نگارنده این سطور از سال ۱۳۴۴ هـ. ش در محل کار سخنور بلند پایه و رنگین مایه خراسانی مرحوم احمد کمال پور (کمال) - واقع در فلکه رضوی - با سخنورانی چون مرحوم قدسی مشهدی، احمد گلچین معانی، محمد قهرمان و محمد رضا شفیعی کدکنی آشنا شدم، و هر سال که در تعطیلات تابستانی توفیق عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نصیب می شد، غالباً در ایام هفته چندین بار توفیق دیدار این عزیزان را پیدا می کردم و از محضرشان استفاده می بردم. مرحوم قدسی در آن میان از مزایای خاصی برخوردار بود و علاوه بر مراتب فضل و کمال و فروتنی و خاکساری، رفتار کریمانه ای داشت.

ارتباط من با آن مرحوم حدود ۲۴ سال ادامه پیدا کرد و به خاطر دارم که در سال ۱۳۵۵ هـ. ش پس از آزاد شدن ایشان از زندان آریا مهری، دوستان می خواستند شب شعری برای بزرگ داشت قدسی در مشهد برگزار کنند ولی چون توفیق حضور در این مراسم را نداشتم غزلی را سرودم و برای ایشان فرستادم تا از طرف من توسط یکی از دوستان مشترک در آن مراسم قرائت گردد که به قرار اطلاع، ساواک از برگزاری آن مراسم جلوگیری کرد.

۱- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات اراده کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۴۰.

۲- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات اراده کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۴۰.

۳- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات اراده کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۴۳.

از دوستان بارها شنیدم که ایشان در انجمن های ادبی تهران: حافظ، صائب و آذرآبادگان با خواندن آن غزل، غیباً از این دوست دار دیرینه خود به نیکی یاد کرده و گفته بود که در این غزل فلانی شور و احساس عجیبی موج می زند و زندگی مرارت بار مرا بیدان گونه که می خواستم به تصویر کشده است. برای ثبت در تاریخ و نیز گرمی داشت نام و یاد آن بزرگوار که از مفاخر شعر معاصر به شمار می رفت، به نقل آن غزل می پردازم:

جوابش کرد!

اگر چه شمع صفت قطره قطره آبش کرد *** به سوز عشق بنام که کامیابش کرد

چو ذره گر چه نهان بود از نظر، اما *** محیط پرورشش داد و آفتابش کرد

لهیب عشق به جانش نشست و، قدسی را *** چو موم بر سر آتش نشاند و، آبش کرد

زمان چو خواست که کامل عیارتر گردد *** غشی که بود گرفت و، طلای نابش کرد

به جرم این که دمی با غش زمانه نساخت *** فلک به بوته آزادگی مذازش کرد

از آن ز شعر ترش قطره قطره خون ریزد *** که چرخ ز آتش بی داد خود، کبابش کرد

نشان خانه او را ز من چه می پرسی؟! *** که دوش، سیل سرشک آمد و خرابش کرد!

شبی که شادی ایام حلقه بر در کوفت *** غمش، کشید سر از روزن و جوابش کرد(۱)

۱- مجموعه شعر یک صحرا جنون، سروده محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، نشر دارالصادقین، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۰۸.

و در رثای قدسی، قطعه شعر کوتاهی سرودم که آخرین مصراع آن دارای دو ماده تاریخ فوت اوست:

«قطعه»

دوش دیدم که نقش بند قضا*** خط غم می کشید بر سر خط

بهر تاریخ رحلت (قدسی)*** (خطِ آخر) نوشت و (آخر خط)!(۱)

۱۴۱۰ هـ - ق

شادروان غلامرضا قدسی در انواع قالب های شعری، تجربه های موفقیت داشت، ولی بُعد هنری و احساسی او بیشتر در قالب غزل مجال بروز و ظهور پیدا کرد و غزل های پرشور اخلاقی، عرفانی و اجتماعی او در شمار بهترین غزلیات عصر حاضر بشمار می رود و تک بیت های دل نشینی که در آن ها می درخشد، نام و یاد او را برای همیشه در خاطر اهل ادب زنده نگاه خواهد داشت. به این سه بیت عنایت کنید:

شب با گل ست و، روز شود محو آفتاب*** خوشتر ز زندگانی شبنم ندیده ایم!

چون فراموشی غبار افشان شود بر یاد ما*** شعر ما فریاد بردارد که: ما هم بوده ایم!

نیفتد بر زبان ها نام ما در زندگی (قدسی)*** مگر خواب اجل شیرین کند افسانه ما را!(۲)

ازوست:

ترجیع بند نبوی (صلی الله علیه و آله)

در بعثت حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله)

ای مظهر ذات غیب مطلق*** حق در تو ظهور یافت، الحق

در جمع پیمبران، تویی شمع*** زین شمع، گرفته جمع رونق

از تیغ دو ابرویت عجب نیست*** مه را به اشاره گر کند شق

- ۱- مجموعه شعر یک صحرا جنون، سروده محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، نشر دارالصادقین، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۰۸.
- ۲- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰.

پیدا ز تو شد جهان، مسلم *** هستی ز تو شد عیان، محقق

از رای تو شد زمین، مدور *** وز امر تو شد فلک، معلق

تا نام تو جاودان بماند *** حق کرد به نام خویش ملحق

اوصاف کمال ذات پاکت *** احصا (۱) نشود، چو نعمت حق

در وصف تو گفت ایزد پاک (۲): *** «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» (۳)

از بعثت خاتم النبیین *** گردید عیان حقیقت دین

آیین خجسته ای بیاورد *** از نزد حق، این خجسته آیین

بشکست جلال لات (۴) و عزّی (۵) *** نابود شد آن مرام ننگین

احمد، که نگاشت کلک صنّعش *** در روز ازل کتاب تکوین (۶)

زد تکیه به مسند نبوت *** با جاه و جلال و عزّ و تمکین

پیداست فروغ و رمز هستی *** از دیده او، به چشم حق بین

دل، داده به سوی او فراگوش *** تا بشنود آن کلام شیرین

ای ماه منیر، برج طاها! *** وی دُرّ یتیم دُرّج (۷) یاسین!

پیوسته، سعادت بشر را *** کرده ست شریعت تو تأمین

در وصف تو گفت ایزد پاک: *** «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ»

از کوه حرا، چو طور سینا *** شد راز حقیقت، آشکارا

از پرتو جلوه الهی *** شد کوه حرا چو طور سینا

بشنید ندای: «قُمْ فَاَنْذِرْ» *** ناگاه، ز پیک حق تعالی (۸)

از نغمه دلپذیر «اقْرَأْ» *** بگشود زبان به حمد یکتا

آن گاه قیام کرد و یکسر *** بنیاد ستم فکند از پا

در راه هدف که حق پرستی ست *** او بود چو کوه، پای برجا

۱- اِحْصَا: شمارش، آمار گرفتن، برشمردن.

۲- چند تن از سخنوران پارسی زبان در گذشته و حال این حدیث قدسی را مصرعی از بیت میان بندی ترجیعات خود قرار داده اند، از جمله مرحوم علامه شیخ محمدحسین اصفهانی (مفتقر): فرموده به شأنت ایزد پاک: *** «لَوْلَا كَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكُ» (دیوان وی، ص ۱۵ - ۲۰)

۳- حدیث قدسی است: اگر تو نبودی آسمان ها را نمی آفریدم.

۴- لَات: نام یکی از بت های معروف عصر جاهلیت.

۵- عَزَى: نام بت مشهور دیگری در پیش از اسلام.

۶- تَکْوِین: هستی، عالم امکان.

۷- دُرْج: صندوقچه جواهرات و سنگ های قیمتی.

۸- پیک حق تعالی: جبرئیل امین، فرشته وحی.

آزادی و عدل را، رسانید *** از همت خود به حدّ اَعلا

شیرین سخنان نغز او بود *** مانند نسیم، روح افزا

ای مُنجی خلق و مُصلح کُل! *** وی راهنمای دین و دنیا!

مدح تو، بود بسی فزون تر *** از دانش و فهم و فکرتِ ما

در وصف تو گفت ایزد پاک: *** «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ»

از نهضت خاتم رسولان *** کار دو جهان، گرفت سامان

گردید به دست همت او *** پی ریزی کاخ عدل و احسان

درس شرف و فضیلت و جود *** آموخت به اجتماع انسان

بر دفتر جهل و خودپرستی *** یک باره کشید خطّ بطلان(۱)

آورد کتاب علم و بینش *** آن مُنشی کارگاه امکان

بر ساحت(۲) اقدس کتابش *** هرگز ننشسته گرد نسیان(۳)

هر روز تجلی اش بود بیش *** رخساره تابناک فُرقان(۴)

تنها نه به شرق، بلکه در غرب *** قرآن شده است پر تو افشان

با گسترش علوم، گردد *** این آینه، خوب تر نمایان

ای ختم رسل! که از ثنایت *** عاجز شده فکرت سخندان

در وصف تو گفت ایزد پاک: *** «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ»

زان روز که جلوه کرد اسلام *** شد روز بتان سیاه چون شام

در کعبه، پیمبر گرامی *** با دست خدا شکست اَصنام(۵)

در راه سعادت جهانی *** یک دم به جهان نداشت آرام

می کرد ستیزه با ستمگر *** ز آغاز حیات تا به انجام

منشور (۶) اُخُوَّت (۷) و مُساوات (۸) *** بنوشت و، به خلق کرد اعلام

۱- بُطْلان: باطل کردن، از اعتبار انداختن، از میان برداشتن.

۲- ساحت: حریم.

۳- نِشیان: فراموشی.

۴- فُرْقان: قرآن کریم.

۵- اَصْنام: بت ها، جمع صَنَم.

۶- منشور: فرمان.

۷- اُخُوَّت: برادری.

۸- مُساوات: برابری.

از آینه جمال یزدان *** دینش بزدود گرد اوهام

فرسوده نگشته و، نگردهد *** آیین وی، از گذشت ایام

ای فخر اُمم! مناقب تو *** برتر بود از عقول و افهام (۱)

در وصف تو گفت ایزد پاک: *** «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» (۲)

* * *

۱- افهام: درک ها، جمع فهم.

۲- نغمه های قدسی، غلامرضا قدسی، به کوشش محمد قهرمان، ص ۱۰۵ - ۱۰۷.

۶- میرزا علی خلیلیان (رجاء) اصفهانی

۶- میرزا علی خلیلیان (رجاء) اصفهانی (متوفای ۱۴۱۲ هـ - ق) در سال ۱۲۷۶ هـ - ش (= ۱۳۱۷ هـ - ق) در شهر اصفهان به دنیا آمد و پس از تحصیل علوم مقدماتی از طریق بافندگی به امرار معاش پرداخت.

رجاء از سی سالگی به بعد به سرودن شعر پرداخت و با حضور در انجمن های ادبی شیدا، کمال، سعدی و صائب در اصفهان به تکمیل معلومات ادبی خود همت گماشت و از محضر بزرگانی چون صغیر اصفهانی، گلزار، شکیب و فایض بهره ها برد(۱).

رجا به خاطر ارادت بی شایبه ای که به خاندان نبوی (علیهم السلام) داشت اغلب سروده های خود را در مناقب و مراثی این خاندان سامان داد و سرانجام به سال ۱۳۷۱ هـ - ش (= ۱۴۱۲ هـ - ق) در سن ۹۵ سالگی درگذشت و در باغ رضوان در قطعه مقبره الشعراء به خاک سپرده شد(۲).

دیوان اشعار مرحوم رجاء اصفهانی دوبار به صورت جداگانه چاپ و منتشر شده، و یک بار هم قسمتی از آثار وی به ضمیمه دیوان گلزار اصفهانی به چاپ رسیده است(۳). ازوست:

در میلاد مسعود حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)

چون از افق، هلال ربیع آشکار شد *** عالم منور از مه رخسار یار شد

بنهاد پا به عرصه گیتی، شهنشهی *** کز مقدمش زمین و زمان برقرار شد

بر گو به آن که گفت: ز یک گل بهار نیست *** بنگر چگونه دهر ز یک گل، بهار شد

گاه تولدش، ملک از عرش بر زمین *** نازل، برون ز حدّ و حساب و شمار شد

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۴۸۱.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۴۸۱.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۴۸۱.

صیت جلال او، به جنوب و شمال رفت *** اوصاف حسن او، به یمین و یسار شد

گفتم که: شرح موی سیاهش کنم رقم *** دیدم که نوک خامه من، مشکبار شد

از ماسوا مقدم و، خاتم بر انبیا *** چشم حسود چون به رخس دید، تار شد

بی سایه بود جسم لطیفش؟ و یا ز لطف *** خود سایه بر سر افکن خرد و کبار شد؟

آورد زیر سایه خود قاف تا به قاف *** اندر حجاز، چون علمش استوار شد

چوگان عشق او، همه دل ها چو گوی برد *** تا ملک دل مسخر آن شهسوار شد

از گرد سُم مَرکب آن تاج بخش کل *** هر جا که بود پادشهی، تا جدار شد ...

خود قطره بردن ست به دریا، چکامه ام *** در شأن آن که مادح وی کردگار شد

لیکن ز مور، ران ملخ هم شود قبول *** چون لطف بیکران سلیمانش، یار شد

امیدوار بر کرم او (رجا) ز جان *** در سال و ماه و هفته و لیل و نهار شد (۱) ۴

۷- سید محمود (گلشن) کردستانی

۷- سید محمود (گلشن) کردستانی (متوفای ۱۴۱۳ هـ. ق) از شعرای پرآوازه معاصر بود. وی به سال ۱۳۰۹ هـ. ش (۱۳۵۱ هـ. ق) در شهر سنندج به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود، به تهران رفت و تحصیلات متوسطه را در آنجا به پایان برد و به استخدام وزارت فرهنگ درآمد (۱).

گلشن ضمن خدمات فرهنگی و آموزشی، تحصیلات آموزش عالی خود را در دانشکده ادبیات شیراز پی گرفت و به دریافت اخذ لیسانس نایل آمد (۲).

وی به مدت سی سال در دبیرستان های شیراز و همدان و تهران سرگرم تدریس بود و با شورای شعر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز همکاری داشت (۳).

گلشن از ۲۱ سالگی (۱۳۳۰ هـ. ش) به سرودن شعر پرداخت و با حضور در انجمن های ادبی تهران: صائب، حافظ، و آذربادگان و ایران با فنون شعر و ادب بیشتر آشنا شد و به تدریج از چهره های غزل معاصر (پیش از انقلاب اسلامی) شناخته گردید (۴).

وی در نقاشی هم چیره دست بود و خط را نیز نیکو می نوشت و سرانجام به سال ۱۳۷۱ هـ. ش (۱۴۱۳ هـ. ق) در ۶۲ سالگی بدرود حیات گفت.

مجموعه های شعری: گلبانگ و تندر و طوفان از آثار بر جای مانده گلشن کردستانی است (۵). ازوست:

در بعثت محمدی (صلی الله علیه وآله)

ناگهان غارِ چرا پر نور گشت *** راز گاهی، رشک کوه طور گشت

کوه نور این روشنی را تازه دید *** پرتو بی حد و بی اندازه دید

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۷۳.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۷۳.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۷۳.

۴- سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۷۳.

۵- سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۷۳.

آسمان، افزون بر او تابیده بود *** تاب مهر و ماه را، بس دیده بود
دید چون گیتی چنان شد روشنش *** موج زن، دریای نور از دامنش
گفت این نور امید و زندگی ست *** گرمی دیگر درین تابندگی ست
خاک تازین گونه گردون تاب شد *** چشم رخشان فلک، بی آب شد
اختران، مفتون این نور آمدند *** در تماشای دگر طور، آمدند
نه دگر مه داشت نه پروین فروغ *** عقل شد بی خویشتن از این فروغ
جمله از نزدیک و از دور آمده *** سر به سر، مسحور این نور آمده
در ردا پیچیده ای، بیدار شد *** خیره در آن ایزدی دیدار شد
دید بر آن جلوه، دید و باز دید *** در جهانی نو، جهانی راز دید
ژرف تر با دیده جان بنگریست *** ماند حیران کاین سرا پا نور کیست؟
سایه حیرت، ورا در خود کشید *** در میان آن شگفتی، این شنید
کای تو کوه جلم و دریای شکیب *** نغمه ای خوش بشنو از پیک حیب ...
گرچه ناخواندی ز علم خاکیان *** آسمانی نغمه حق را، بخوان!
آن به دریای شگفتی غوطه ور *** خواند آیات خدا، با چشم سر
چون که الهام خدا آمد دلیل *** گشت پنهان از محمد، جبریل
دید آن بر اوج گردون بر شده *** خود همه جان گشته، پیغمبر شده!
آفتاب، از آستانش می دمد *** گلبن معنی ز جانش می دمد ...
آمد از غار و، به سوی خانه شد *** جز خدا، از ماسوا بیگانه شد
آمد و هشیار از و یک مو نبود *** آری آری او دگر، با او نبود!

آمد، اما در ره حق جان به کف *** پای تا سرگشته ایمان و شرف

چشمش از قرآن به یزدان باز شد *** وین ره آوردش بهین اعجاز شد

چیست فرقان؟ شعله ای باطل گداز *** نغمه ای جان بخش و، شوری دلنواز ...

بار ذلت های خویشان می کشید *** آفرین می گفت و، نفرین می شنید

طعنه ها، آن فرقه بدخو زدند *** تهمت دیوانگی بر او زدند

رنج ها بس دید از نااهل ها *** خون دل ها خورد از بوجهل ها ...
آن که از حد سخن بالاترست *** گوهرش از عالمی، والاترست
در ره حق این چنین خواری کشید *** رنج و سختی، هر چه پنداری کشید
خود سپر انداخت پیشش روزگار *** زن که او را دید کوهی استوار
رایت ایمان به کف، هنگامه کرد *** جنگیان را این چنین باید نبرد
خود زبان حال او بود این نوا: *** ها بشر! سرگشتگی طی گشت، ها!
من دوی درد سرگردانی ام *** دشمن هر بی سر و سامانی ام
بردگان! ای خسته جانان اسیر *** ای به خواری تن سپرده، ناگزیر
بر کنم بنیاد عالم گیر ظلم *** بگسلم از پای تان، زنجیر ظلم
ای دل افروزان من! ای دختران! *** ای به چشم جان، درخشان اختران
گیتی از فرمان من، سامان گرفت *** روزگار بردگی، پایان گرفت
روشن از او گشت چشم روزگار *** ماند آئینش به گیتی، پایدار
گاه گوید آسمان، گاهی زمین *** آفرین فرزند صحرا! آفرین! (۱)

۸ - ابوالقاسم حالت

۸ - ابوالقاسم حالت به سال ۱۲۹۳ هـ . ش (۱۳۳۵ هـ . ق) در تهران به دنیا آمد و پس از یک عمر فعالیت ادبی و فرهنگی سرانجام به سال ۱۳۷۱ هـ . ش (۱۴۱۳ هـ . ق) بدرود حیات گفت.

حالت از چهره های شاخص شعر معاصر به شمار می رفت و در شعر طنز نیز تجربه های بسیار موفقی داشت. وی از سال ۱۳۱۷ هـ . ش همکاری خود را با روزنامه توفیق به مدیریت حسین توفیق آغاز کرد که تا ۲۲ سال یعنی آخرین شماره این روزنامه فکاهی ادامه یافت (۱).

بحر طویل های ابوالقاسم حالت به نام مستعار هدهد میرزا و اشعار فکاهی وی با اسم مستعار خروس لاری، شوخ، فاضل مآب و ابوالعینک چاپ و منتشر می شد و دوستان بسیار داشت.

حالت با زبان های عربی، انگلیسی و فرانسه آشنایی کامل داشت و آثاری که وی از این سه زبان به زبان فارسی ترجمه کرده از منزلت والایی در امر ترجمه نگاری برخوردار است.

حالت از ژرفای دل به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) عشق می باخت و از سال ۱۳۲۳ هر هفته پنج رباعی - که ترجمه منظوم کلمات قصار حضرت علی (علیه السلام) بود - در اختیار هفته نامه آیین اسلام قرار می داد که از پرخواننده ترین بخش های آن به شمار می رفت (۲).

وی در کار ترانه سرایی، نمایشنامه نویسی، دوبله کردن فیلم و قصه نویسی نیز مهارت داشت و آثار وی در این زمینه ها از احاطه او در این زمینه های هنری حکایت دارد.

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۲، ص ۱۰۵۴ - ۱۰۵۶.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۲، ص ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵.

از حالت آثار بسیاری در دو مقوله نظم و نثر بر جای مانده که برای نمونه می توان از: دیوان اشعار حالت، پرواز شبنم، تذکره شاهان شاعر، فکاهیات حالت، دیوان خروس لاری، دیوان ابوالعینک، دیوان شوخ، بحر طویل های هدهد، عیالوار، فروغ بینش یا سخنان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با ترجمه فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی، کلمات قصار حضرت علی (علیهما السلام) خلاصه شده شکوفه های خرد اوست، راه رستگاری یا سخنان حسین بن علی (علیه السلام) با ترجمه فارسی و انگلیسی، ترجمه تاریخ کامل ابن اثیر، ناپلئون در تبعید ترجمه تاریخ فتوحات مغول نوشته ج.ج. ساندوز و جادوگر شهر زمرد نوشته ال.فرانک باوم، نام برد (۱).

ازوست:

پرتو خدایی

امشب شود درخشان، خورشید کبریايي *** روشن کند جهان را، با پرتو خدایی

اقبال رخ نماید، دور تعب نیاید *** روز وصال آید، بعد از شب جدایی

نور جمال احمد، ختم رسل، محمد *** تابان شود که بخشد چون مهر، روشنایی

آن سرور دو دنیا، آن پادشاه بطحا *** بخشد ز قید بت ها، آفاق را رهایی

آن مظهر اخوت، وان سایه فتوت *** آن آیت نبوت، وان رحمت خدایی

غم ها ز دل زداید، صدها گره گشاید *** چون دست او در آید، بهر گره گشایی

سازد به ملک هستی، جان را رها ز پستی *** از شرک و بت پرستی، وز کبر و خود ستایی

پیغمبر مکرم، آموزگار اعظم *** کاموخت اهل عالم زو رسم پارسایی

آیین اوست توحید، امن و رفاه جاوید *** ایمان و عشق و امید، اخلاص و بی ریایی

آیین اوست یاری، احکام اوست جاری *** اسلام اوست عاری از نقص و نارسایی

ما راست پیشوا او، در راه رهنما او *** در کشتی خدا او، کرده ست ناخدایی

نگذاشت فرق بر جا، الاّ به زهد و تقوا *** بین فقیر و دارا، شهری و روستایی

قومی که دل بدو داد، از او چو یافت ارشاد *** بر چرخ پای بنهاد با آن برهنه پای

در پرتو دلالت، وارست از ضلالت *** هر کس که شد چو (حالت) آن میر را فدایی

۹ - محمدعلی مردانی

۹ - محمدعلی مردانی (متوفای ۱۴۲۰ هـ - ق) به سال ۱۳۴۳ هـ - ق (۱۳۰۱ هـ - ش) در روستای آشمسیان سادات از توابع خمین در خانواده ای متدین و کشاورز به دنیا آمد (۱).

وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در خمین به پایان برد و سپس در اراک به تحصیل صرف و نحو و معانی و بیان پرداخت و از محضر فرهیخته روشن دل استاد محمد خزائی استفاده ها برد (۲).

مردانی از کودکی علاقه شگرفی به حضور در مراسم مذهبی و حسینیه ها داشت و از ده سالگی به سرودن شعر پرداخت و اشعار مورد نیاز ستایش گران آل الله (علیهم السلام) را می سرود و بدون هیچ چشم داشتی در اختیار آنان قرار می داد (۳).

وی از سال ۱۳۳۱ هـ - ش که رهسپار تهران شد، با حضور در انجمن های ادبی و محافل شعری آن زمان به این نکته اساسی پی برد که برای تربیت و آموزش شاعران آیینی و مداحان مذهبی باید انجمن مستقلی تشکیل گردد. لذا در سال ۱۳۳۵ هـ - ش به تشکیل انجمن مداحان در جنوب تهران همت گماشت که حدود ۱۵ سال جلسات هفتگی خود را با سرپرستی وی به صورت سیار برگزار می کرد، ولی از سال ۱۳۵۰ هـ - ش به بعد که نام این انجمن به انجمن نغمه سرایان مذهبی شرق تهران تغییر یافته بود، جلسات هفتگی خود را به صورت ثابت در منزل آن مرحوم تشکیل می داد که این وضع تا زمانی که آن مرحوم در قید حیات بود ادامه پیدا کرد (۴).

مردانی در سال اول پیروزی انقلاب به عضویت شورای شعر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و واحد ادبیات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی درآمد، و از آنجا که مردی غیرتمند و متعهد بود و به اهداف انقلاب ایمان داشت، در طول هشت سال دفاع مقدس قریب به چهار سال در جبهه ها حضور داشت (۵) و با سرودن اشعار مهیج و

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۲۲۱.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۲۲۱.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۲۲۱.

۴- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۲۲۱.

۵- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۲۲۱ - ۳۲۲۲.

مؤثر یار و مددگار رزمندگان از جان گذشته بود، و بعدها به خاطر همین فداکاری ها و حضور مستمر در جبهه های جنگ از طرف مسئولان سپاه به درجه سرهنگی نایل آمد.

از او مجموعه های شعری فراوانی بر جای مانده که برخی از آن ها از سروده های اوست و برخی دیگر گردآوی آثار شعرای آیینی است. از قبیل: شکوه ایمان، طلوع خورشیدها، گلزار شهیدان، نوای رزمندگان، فروغ ایمان، در معبر نور، لاله های جاویدان، مجموعه نور، جنگ جنگ، کاروان عاشورا و ادبیات جنگ (۱). وی سرانجام به سال ۱۳۷۸هـ. ش (۱۴۲۰هـ. ق) در سن ۷۷ سالگی در تهران بدرود حیات گفت.

مرحوم محمدعلی مردانی از زمره شاعرانی بود که خلعت فاخر شاعر آیینی بر اندام آنان رساست. و عنوان شاعر آل الله بودن با وجود سخنورانی همانند او مصداق عینی پیدا می کند، چرا که عمر پربرکت خود را صرف ترویج فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) کرد و با مناقب و مراثی عترت (علیهم السلام) عمر خود را به پایان برد. شک نیست که در آثار بر جای مانده از هر شاعری، نقاط ضعف و قوت فراوانی وجود دارد و تاریخ در مورد این گونه آثار، روزی داوری خود را خواهد کرد، روزی که نه از مافیای ادبی امروز و نه از مدعیان تولیت شعر معاصر خبری است! روزی که جوهره شعری هر سخنوری در معرض دقیق ترین ارزیابی ها قرار خواهد گرفت، بی آن که مجال غرض ورزی و جنجال آفرینی ها باشد! آن روز دیگر شاعر آیینی بودن از مقام و منزلت کسی نخواهد کاست و به جرم این که کسانی یک عمر در خدمت فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) بوده اند و در شناساندن جایگاه واقعی شعر آیینی و تبیین سیر تاریخی و تطورات ساختاری و محتوایی آن از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند، نه تنها مُهر «باطل شد» بر پیشانی آثارشان نخواهد خورد بلکه حساب شاعران خدوم و واقعی را از حساب سفره داران شعر امروز جدا خواهند کرد و سرانجام ناگفته ها، «گفته خواهد شد به دستان نیز هم!» اگر خاطرات مکتوبم در ارتباط با این طایفه پس از مرگم مجال چاپ و نشر پیدا کند بسیاری را به شرمندگی و خواهد داشت ولی چه دیر!.

نگارنده این سطور هرگز در مقام دفاع از شعرای مظلوم زمانه خود نیستم ولی

می دانم که در پیشینه کهن شعر فارسی از این خیمه شب بازی های ادبی! بسیار بوده و حقوق بسیاری از سخنوان خداپاور و درد آشنا از میان رفته است، و امروز داوری ما درباره آنان حاوی پیام روشنی است که اگر چه سرانجام همه ما می میریم ولی خوشا به حال کسانی که با تاسی به مولای بزرگوارشان حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) ایستاده مردن را تجربه می کنند و مناعت طبع و کرامت انسانی خود را در مسلخ بیدردی قربانی نمی کنند. ازوست:

مسدّس ترجیع نبوی (صلی الله علیه و آله)

فرخنده بهار آمد و، زد خیمه به بستان *** از مقدم گل، گشته جهان رشک گلستان

در دشت و دمن باغ و چمن، کوه و بیابان *** آید ز صبا بوی خوش لاله و ریحان

بر گوش رسد نغمه جان پرور دستان *** گویی که شده ارض و سما روضه رضوان

در تهنیت مقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد

امروز کند جلوه گری آیت سرمد *** امروز نهاد پا به جهان سید اشعد

امروز ز یمن قدم احمد امجد *** بر خاک، سجود آورد این طاق زبر جد

امروز نبوت شده اثبات و مؤید *** تا خاتمتش گردد جاوید و مؤبد

در تهنیت مقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد

امروز رسول مدنی، سید اعظم *** هادیّ سُبُل، منجی کل، حضرت خاتم

فخر دو جهان، بانی دین، رهبر عالم *** آید به جهان ختم رسل، مَفخر آدم

امروز شود بتکده ها، دَرهم و برهم *** امروز شود روز عدو چون شبِ مُظلم

در تهنیت مقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد

امروز دلا، در شعف و عیش و طرب کوش *** بنما همه درد و غم ایام فراموش

امروز شود در فارس، آتشکده خاموش *** در لرزه سَطیح آید و زرقا رود از هوش

امروز کند جلوه چو آسیم بُناگوش *** از فوق سما می رسد این زمزمه بر گوش:

در تهنیت مقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد

امروز جهان، زندگی از نو کند آغاز *** ایوان مدائن کند از بیم، دهن باز

دنیای بشر گردد از امروز، سرافراز *** امروز خدا سرّ حقیقت کند ابراز

امروز شود باب کرم در دو جهان باز *** بر عالیمان پیک الهی دهد آواز

در تهنیت مقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد

امروز ز میلاد نبی، ختم نبیین *** گردد همه جا بسته ره خیل شیاطین

بندد به جنان رضوان، زین موهبت آذین *** چون جلوه کند مُظهر حق، مَظهر یاسین

این مولد فرخنده بود در خور تحسین *** بستند ز میلادش بر عرش حق، آیین

در تهنیت مقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد

زین طالع فرخنده، وزان طلعت و تمثال *** شد آمنه بنت وَهَب، خَرَم و خوشحال
تابنده تر از مهر شدش کوکب اقبال *** چون داد خدایش شرف و عزت و اجلال
کز دامن زینده آن مام نکو فال *** رخشان شود آن شمع هُدی، هادی اضلال
در تهنیت مَقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد ...

امروز شده ابر، گهربار و گهر زا *** امروز ز سینا به نشاط آمده موسی
از چرخ چهارم به زمین آمده عیسی *** در ذکر و دعا نوح نَجی، یوسف و یحیی
شادند ز میلاد نبی، آدم و حَوَا *** «لَوْلَاكَ لَمَّا» گفته خداوند تعالی
در تهنیت مَقدم فرخنده احمد *** آورده صبا مژده میلاد محمّد (۱) ...

۱۰ - محمد وارسته

۱۰ - محمد وارسته به سال ۱۳۰۰ هـ . ش (۱۳۴۲ هـ . ق) در کاشان به دنیا آمد و پس از تحصیل علوم مقدماتی، جذب بازار کار شد و به شغل فرش فروشی روی آورد.

وارسته از چهره های شاخص انجمن ادبی کاشان به شمار می رفت و به خاطر تجربه های موفقی که در سبک اصفهانی (هندی) داشت، یاران سخن سنج و همشهری اش او را «کلیم ثانی» می نامیدند.

غزلیات وارسته هم به لحاظ ساختاری از بافتی منسجم و متین برخوردارند و هم به جهت محتوایی، غنی و دلنشین. مردی بود متین، وارسته و کم حرف، و در نقد شعر دستی به تمام داشت. در سفرهایی که برای دیدار دوستان شاعر به کاشان داشتم، غالباً به زیارت او نایل می آمدم و از سروده هایش لذت می بردم. چند سال پیش به قافله رفتگان پیوست و انجمن های ادبی کاشان را عزادار ساخت (۱).

ازوست:

آیه رحمت

نور هدایت بود، کلام محمد *** شور قیامت بود، قیام محمد

رهبری خلق را به لوح مشیت *** کلک قدر زد رقم به نام محمد

خیل ملایک زنند بانگ رسالت *** وقت اذان بر فراز بام محمد

عزت او را نگر که حضرت جبریل *** آورد از سوی حق، سلام محمد

چشم مسیحست بر تجلی خاتم *** گوش کلیمست، بر کلام محمد

مهر، گریزان شود ز عرصه گردون *** تیغ بر آید چو از نیام محمد

گنبد دوار و، نه رواق معلق *** خیمه سرایی ست از خیام محمد

پرچم الله اکبر است مؤید *** بر زبر کاخ با قوام محمد

خلق ز خلق نکوی او متحیر *** گشته بشر، عاشق مرام محمد

جانب جنت رود به روز قیامت *** عاصی امت، به احترام محمد

دوش به (وارسته) گفت هاتف غیبی: *** باعث غفران توست، نام محمد

۱۱ - مرتضی طایی شمیرانی

۱۱ - مرتضی طایی شمیرانی به سال ۱۲۹۸ هـ - ش (۱۳۴۰ هـ - ق) در کاشانک از توابع نیاوران به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات مقدماتی به شغل درودگری روی آورد.

طایی از طبع روان و وقّادی برخوردار بود و غزل های دلنشین او در سبک اصفهانی (هندی) در شمار بهترین غزلیات روزگار ما در این شیوه شعری است.

کلیات غزلیات طایی، کلیات قصاید طایی و خاطرات یک شب از آثاری است که از وی به یادگار مانده است (۱).

طایی را باید از چهره های شاخص و ممتاز شعر آیینی در زمان معاصر شمرد و اشعار مناقبی و ماتمی او درباره خاندان عترت در شمار آثار برگزیده مذهبی در زمانه ماست.

از تاریخ درگذشت وی اطلاعی به دست نیاوردم. خدایش بیامرزد و با آل علی (علیهم السلام) محشورش کناد!

ازوست:

تبلیغ رسالت

اگر مشهود می خواهی جمال حیّ سرمد را *** به چشم دل ببین روی دل آرای محمّد را

چراغ بارگاه قاب قوسین، احمد مُرسل *** که افکنده ست بر فرق جهان ظلّ مُمَدّد را

چه خوانی مکی اش؟ کایجاد عالم شد برای او *** چه گویی اُمّی اش؟ کاورد قرآن مؤبّد (۲) را

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲- در متن به جای این کلمه «مجلّد» آمده بود، که تصحیح قیاسی شد.

در انوار أحد شد محو، ذات احمدی آن سان *** که جز یک میم فرقی از أحد نگذاشت احمد را
 ز فرط عزت و شوکت، زهی آینه رخساری *** که پنهان در نقاب حسن دارد روی ایزد را
 به آدم منع شد گندم اگر در روضه رضوان *** به جودش کرد خلقت ذوالمین خلد مُخلد را
 جواب «رَبِّ اَرْنِي» «لَنْ تَرَانِي» موسی ار بشنید *** ولی او داد زینت خلوت خلاق سرمد را
 بنازم عزت و شأنش که در دیوان او آذنی *** بداد از گرد نعلین آبرو، عرش مُمجد را
 گل آدم عجین چون بود از نورش، از آن ایزد *** برای سجده اش فرمود آن امر مؤکد را
 به بزم لیلَه الأسری از آن مهمان حق شد، کاو *** ز جمع آفرینش برگزید آن فرد مفرد را
 ز کَرَمنا، مشرف کرد آدم را اگر یزدان *** به سر زد افسر «لولاک» آن روح مجرد را
 گرفته شرق تا غرب جهان را پرتو دینش *** چو خورشید جهان افروز، این طاق زبرجد را
 رسول و عترتش، اسماء حق اند و به پا دارد *** خدا با نام شان این بی ستون نه توی گنبد را
 آیا ختم رسل، هادی کل، (طایی) ثناخوانت *** به مدحت می دهد تشریف، دیوان مجلد را

۱۲ - استاد محمود شاه رخی

۱۲ - استاد محمود شاه رخی متخلص به جذبه به سال ۱۳۰۶ هـ . ش (۱۳۴۸ هـ . ق) در بم از شهرهای کرمان به دنیا آمد.

اگر چه پدرش به پیشه وری اشتغال داشت اما خاندان او غالباً از عالمان شریعت احمدی و سالکان طریق محمدی بودند.

وی پس از پایان تحصیلات ابتدایی در بم و دوره متوسطه در کرمان و یزد به علوم حوزوی روی آورد و در یزد با عارفی وارسته و روشن ضمیر آشنا شد که به سیدمحمد مجذوب علیّ اشتهار داشت. و دیری نپایید که در شمار ارادتمندان او جای گرفت و به افتخار مصاهرت وی نایل آمد و تخلص شعری خود را از نام فقری مراد خود گرفت (۱).

وی پس از مدتی اقامت در یزد رهسپار نجف اشرف شد و در مدرسه کبرای آخوند خراسانی حجره ای گرفت و به تحصیل علوم حوزوی پرداخت ولی به خاطر بدی آب و هوا به سئل ریوی دچار شد و به ناچار به ایران مراجعت کرد و در مدرسه فیضیه قم به تکمیل تحصیلات حوزوی سرگرم شد سرانجام برای درمان قطعی خود در یکی از آسایش گاه های تهران بستری گردید و ناچار شد برای امرار معاش در بخش خصوصی به فعالیت پردازد (۲).

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با سازمان صدا و سیما به همکاری پرداخت و در تولید برنامه های «تا به خلوت گاه خورشید»، «تا به سرمنزل عنقا»، «سیری به پای دل» و «نوای نی» مشارکت کرد و عضویت شورای شعر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را نیز پذیرفت (۳).

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۹۷۵.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۹۷۵.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۹۷۶.

استاد شاه رخى از مفاخر ادبى معاصر به شمار مى روند و به لحاظ اخلاقى نيز سر مشق زنده اى براى شاعران جوان ما هستند. در غبار کاروان عنوان مجموعه شعرى ايشان است و در گردآوری چند مجموعه شعر آيينى نيز با استاد مشفق کاشانى همکارى داشته اند.

خُلُق و خوى محمّدى (صلی الله عليه وآله)

آب حیات ست خاک کوی محمّد *** غیرت (۱) مهرست، ماه روی محمّد

در حرم قدس و در صوامع لاهوت *** ذکر مدام ست گفتگوی محمّد

پیر خرد شد ز دست، تا که بنوشید *** روز ازل ساغر از سبوی محمّد

اینّت (۲) کرامت که: خالق از سرِ اعجاب (۳) *** گشت ثنا خوان خُلُق و خوى محمّد

حسن ازل کو نهران به پرده غیب است *** گشت عیان از رخ نکوی محمّد

قلزم هستی بدین کرانه و پهنا *** رشحه فیضی بود ز جوی محمّد

گشت نگون بت به هر کجا که بر آمد *** نعره تکبیر از گلوی محمّد

(جذبّه) گرت آرزوی طلعت غیب ست *** از همه باز آ، نگر به سوی محمّد

۱- غیرت: مایه رشک.

۲- اینّت: این تو را.

۳- اعجاب: شگفتی.

۱۳ - استاد عباس کی منش (مشفق) کاشانی

۱۳ - استاد عباس کی منش (مشفق) کاشانی از چهره های ماندگار شعر معاصر و از ارکان غزل فارسی در زمانه ماست.

وی در سال ۱۳۴۶ هـ. ق (۱۳۰۴ هـ. ش) در شهر کاشان به دنیا آمد و پس از فراغت از تحصیلات دوره ابتدایی و متوسطه به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و ضمن تدریس به تحصیل در دانشگاه تهران پرداخت و به دریافت لیسانس و فوق لیسانس علوم اداری نایل آمد (۱).

آخرین سمت اداری وی معاونت اداره کل کارپردازی وزارت آموزش و پرورش بود و پس از آن بازنشسته شد (۲). مشفق از غزلسرایان چیره دست و نکته یابی است که به خاطر خُلق و خوی مردمی از محبوبیت خاصی در میانه اهل ادب برخوردار است.

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با همکاری تنی چند از شعرای پیش کسوت شورای شعر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را بنیان نهاد و هم اینک عضو شورای عالی شعر و موسیقی وابسته به سازمان صدا و سیما است و مدیریت خانه شاعران ایران را نیز برعهده دارد (۳).

از وی تا کنون مجموعه شعرهای: صلاهی غم یا زینه المجالس - که تضمین دوازده بند عاشورایی محتشم کاشانی است -، مثنوی شباهنگ، سرود زندگی، شراب آفتاب و آذرخش چاپ و منتشر شده و مجموعه شعرهایی نیز از بهترین اشعار مناقبی سخنوران پارسی زبان فارسی در ستایش آل الله (علیهم السلام) با همکاری استاد محمود شاهرخی (جذب) گرد آورد که توسط انتشارات اسوه به چاپ رسید و سه مجموعه شعر نیز از آثار برگزیده شعر جنگ با همکاری شادروان حسین لاهوتی (صفا) و استاد

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۳۰۵.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۳۰۵.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۳۰۵.

محمود شاهرخی (جذبه) گردآوری و به دست چاپ سپرد(۱).

از کارهای تحقیقی استاد، تصحیح دیوان حاج سلیمان صباحی بیدگلی است که با همکاری حسین بیضایی (پرتو) در سال ۱۳۳۸ به زیور طبع آراسته شده است.(۲)

مشفق در سبک عراقی طبع آزمایی می کند و رگه هایی از سبک شعری لسان الغیب حافظ در مرمینه شعرا و به چشم می خورد.

بیش از ۴۰ سال است که از آشنایی نگارنده این سطور با ایشان می گذرد و به خاطر دارم که اولین بار در سال ۱۳۴۲ ایشان را به همراه شادروانان: مهرداد اوستا، محمدعلی فتی تبریزی و جواد آذر کناره چی در انجمن ادبی آذربادگان که در منزل روان شاد محمد دیهیم تشکیل می شد، زیارت کردم. خداوند سایه استاد را بر سر اهل ادب مستدام بدارد.

ازوست:

نغمه تکبیر

نافه گشود از نسیم کوی محمد(صلی الله علیه و آله) *** دامن گل در چمن، به بوی محمد(صلی الله علیه و آله)

خواهی اگر آبروی هر دو جهان را *** باش سراپا، غبار کوی محمد(صلی الله علیه و آله)

بحر خروشان رحمت ازل آمد *** قطره ای از شبنم سبوی محمد(صلی الله علیه و آله)

تازه و تر، چهره زمین و زمان گشت *** از نفس پاک و مشکبوی محمد(صلی الله علیه و آله)

گل نکند جلوه پیش صورتش از شرم *** تا نگرد سیرت نکوی محمد(صلی الله علیه و آله)

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۳۰۵.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۳۰۵.

محفل کزوبیان عالم بالا *** گرم، به آیین های و هوی محمد (صلی الله علیه وآله)

عالم هستی، چو ذره در پی خورشید *** گرم تکاپو به جستجوی محمد (صلی الله علیه وآله)

جان، متجلی اگر شود به حقیقت *** دل بود آینه دار روی محمد (صلی الله علیه وآله)

رشته تابنده روشنان شب افروز *** تافته بافته ز موی محمد (صلی الله علیه وآله)

محفل اُنسی کجا بود که نباشد *** نقل در او نقل گفتوگوی محمد (صلی الله علیه وآله)

گر به سوی بی خودی گذار تو افتد *** راه گشای می شوی به سوی محمد (صلی الله علیه وآله)

عشق جهان تاب، هم عنان مه و مهر *** حلقه زد از روشنی به کوی محمد (صلی الله علیه وآله)

چشمه آب حیات کوثر (۱) و تسنیم (۲) *** رشته موجی ز آب جوی محمد (صلی الله علیه وآله)

«گو برو و آستین به خون جگر شوی» (۳) *** گر به سرت نیست آرزوی محمد (صلی الله علیه وآله)

«صبر و ظفر، هر دو دوستان قدیم اند» (۴) *** این دو نشانی ز خلق و خوی محمد (صلی الله علیه وآله)

جست ز خواب قرون زمانه، چو برخاست *** نغمه تکبیر از گلوی محمد (صلی الله علیه وآله) (۵)

* * *

-
- ۱- کوثر: نام چشمه ای بهشتی است.
 - ۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۳۰۵.
 - ۳- از: لسان الغیب حافظ.
 - ۴- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۳۰۵.
 - ۵- مجموعه شعر آذرخش، مشفق کاشانی، تهران، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۵، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۱۴ - استاد حسین ممتحنی (حمید سبزواری)

۱۴ - استاد حسین ممتحنی (حمید سبزواری) از چهره های ماندگار شعر معاصر، به سال ۱۳۴۶ هـ. ق (۱۳۰۴ هـ. ش) در شهر سبزواری به دنیا آمد و از کودکی در دامن رنج و فقر پرورش یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شرایط ناگوار پشت سر نهاد و به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و به عنوان آموزگار به تدریس در مدارس زادگاه خود پرداخت (۱).

حمید سبزواری که از خرد سالی مزه فقر را چشیده بود و محرومیت و ناکامی قشر عظیمی از جامعه را در ستم مُرفّهان بیدرد و عزیزان بی جهت می دید و بیداد کارگزاران دوره ستم شاهی را نظاره گر بود، و روح آزاده او تاب آن همه ستم آشکار را نداشت، لذا طبع وقاد و خداداده خود را در انتقاد از زورمداران و تنقید حاکمان بیدادگر به کار گرفت و به دفاع از حقوق طبقه زحمتکش جامعه برخاست و با اشعار توفنده و مقاله های کوبنده ای که از او در روزنامه ها چاپ می شد، حضور او را در کلاس های درس بر نتافتند و به اخراج وی از تشکیلات وزارت فرهنگ رأی دادند (۲).

این شاعر آزاده و نستوه که خاموشی را در آن مقطع زمانی گناهی عظیم می پنداشت، ناگزیر شد دوره جوانی خود را نیز با محرومیت و رنج سپری سازد و پس از سال ها بی کاری و سرگردانی سرانجام در بانگ بازرگانی مشغول به کار شود و در همان جا بازنشسته گردد (۳).

حمید سبزواری که در صفوف مخالفان رژیم قرار داشت، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سبک‌ان شعر انقلاب را به دست گرفت و با سروده های آتشین و هدفمند خود به تحکیم مبانی نظام اسلامی پرداخت و با حضور خود در شورای شعر وزارت فرهنگ

- ۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۸۴.
- ۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۸۴.
- ۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۸۵.

و ارشاد اسلامی با همکاری تنی چند از شاعران پیش کسوت و همکاری بسیار نزدیک با صدا و سیما و سایر رسانه ها توانست رسالت تاریخی خود را در این مقطع حساس تاریخی انجام دهد و اینک که در آستانه ۸۲ سالگی است، علی رغم نقاهت ها و ضعف جسمانی هنوز هم در صف مقدم شعرای متعهد و انقلاب قرار دارد و در دفاع از کیان انقلاب اسلامی و تکریم از شهدای هشت سال جنگ تحمیلی از هیچ کوششی دریغ نمی کند. تا باد چنین بادا!

سرود درد و سرود سپیده عناوین دو مجموعه شعری اوی اند و سرودهای انقلاب این شاعر توانا و آزاده هنوز در دفتر جداگانه ای تدوین و منتشر نشده است و چاپ آن ها می تواند راهگشا و الهام بخش شاعران جوان و متعهد روزگار ما باشد.

ازوست:

شبی در حِرا

تیره شامی سیه چُرده چادر *** گمشده بر فلک، ماه و اختر

جادوی شب ز قیرینه گیسو *** مشک پاشیده بر بام و بر در

سایه در سایه، افکنده گیسو *** زاغ بر زاغ، گسترده شهپر

نی فروزنده شمعی به فانوس *** نی درخشنده برقی به معجر

نی، نوایی ز مرغی سخن ساز *** نی، کلامی ز نایی سخنور

مرغکان را تو گویی شبانگاه *** خسته منقار و، بفرسوده حنجر

روشان را، تو گویی سیاهی *** در کشیده به رخساره معجر

اندرین شام تاری، که ناید *** هیچ نوری ز روزن به منظر

خفته بطحا به دامان و، دارد *** بالش از خاره، و ز خاک بستر

در دل کوه غار حِرا بود *** خلوتی با جهانی برابر

خلوتی دور از چشم اغیار *** یار با یار، همراز و همبَر

کیست عاشق؟ محمّد که دارد *** در دل از عشق محبوب، اخگر

کیست معشوقِ آن جان مشتاق *** ذات پاک خداوند اکبر
عاشقی گر کنی، این چنین کن *** ورنه شو از سرِ عشق بگذر
جان مشتاق احمد در آن شب *** زخمه زد، زخمه بر تار دلبر
وز نوای تمنّاش افتاد *** آتش شوق بر چرخ اخضر
جمله هستی به ناگه گشودند *** لب به تحمید و تسبیح داور
لرزه افتاد بر جان ذرات *** شعله افتاد بر جرم اختر
از حرا، سوز آهی بر آمد *** کز شرارش جهان شد منور
راست گویی بر افلاک بر شد *** برق و بانگی به کردار تندر
سوخت جان های افلاکیان را *** همچو اسپند سوزان به مجمر
دید معشوق چون سوز عاشق *** گفت کای عاشقی را تو مظهر
تو حبیب منی ای محمّد! *** عرش و کرسی تو را شد مسخر
عاشق خسته را شوق دیدار *** برد تاب از تن و هوش از سر
چون به خویش آمد و دیده بگشود *** پیک دلدار را، دید بر در
قاصدش گفت: هان ای محمّد! *** ای تو از هر نکویی، نکوتر
این منم پیک دادار و، دارم *** از بر دوست پیغام ایدر
هین بخوان نامه با نام الله *** آن خداوند خلاق اکبر
آفریننده ای، کویاراست *** آدمی را بدین مایه زیور
آن خدایی که ذات و صفاتش *** هست از مرز فکرت فراتر
دلشده، نام دلبر چو بشنود *** بر شکفتش دل از شوق در بر

گفت: خواندن ندانم، که ناموخت *** اوستادم کلامی ز دفتر

از شدید القوی بانگ برخاست *** هان محمد! بخوان بار دیگر!

پس به فرمان یزدان به لب راند *** آن پیام خدایی، پیمبر

لب چو بگشود احمد، بر آمد *** از ملک، بانگ الله اکبر!

پرتوی از چرا خاست، خونین *** دشت، احمر شد و کوه، احمر

سد شد آتش کفر و بیداد *** کآتش عشق شد شعله گستر

آتش عشق، شد حربه تیز *** جان پرویز بگرفت، خنجر

آتش عشق دریای خون شد *** روم و ایران به خون شد شناور

آتش عشق شد موج عصیان *** باختر غرقه شد تا به خاور

آتش عشق، شمشیر حق شد *** در کف پاکبازانِ صفدر

ذوالفقار علیّ شد، که گیرد *** سر، ز مردانِ روینیه پیکر

بازوان علیّ شد، که بگشود *** با سر انگشت، باروی خبیر

حمزه شد مرد جنگ و شهادت *** گشت عمار و مقداد و بوذر

زهر شد، پس به شوق شهادت *** مجتبی گشت و، نوشید ساغر

کربلا گشت، و، قربانگه عشق *** اکبر آنجا به خون خفت و اصغر

دست عباس شد، تا که باشد *** پرچم عشق تا روز محشر

خشم زینب شدی تا که سوزد *** کاخ بیداد و، جان ستمگر

در ره عشق، رأس حسین شد *** سر زد از مشرق سینی زر

قرن ها رفت و، آن شعله پایید *** هر دم آن شعله شد شعله‌ورتر

شد خمینی، که سر پنجه او *** از سر دیو بگرفت افسر

سرنگون کرد کاخی، که میزاد *** هر دم آن کاخ صد فتنه و شر

مُنهدِم (۱) کرد قصری که می سود *** سر ز نخوت به نه توی اخضر (۲)

باش کاین شعله، اخگر جهانند *** ملک افغان بگیرد سراسر

باش کاین شعله آذر فشاند *** تا فلسطین و لبنان کشد پر

باش کاین شعله، دامن کشاند *** تا فیلیپین و اقصای خاور

وز دگر سو، ز اریتره خیزد *** تا به صحرای آفریک (۳)، اخگر

موجه ای زان، زند لطمه بر غرب *** غرب، زان موجه گردد مسخر

۱- مُنهدِم: ویران، نابود.

۲- نُه توی اخضر: کنایه از نُه آسمان.

۳- آفریک: افریقا.

قصر حمرا شود قفر صفرا *** کاخ ابيض شود کاخ احمر

قدس آزاد گردد ز صهيون *** مدعی را بيو بارد اژدر

موسی عصر، در نیل سازد *** غرقه فرعون و انبوه لشکر

عیسی عهد، با نفس قدسی *** جان دمد مردگان را به پیکر

نقش الحاد(۱) و، زنگ ستم را *** پاک سازد ز اوراق دفتر

مهدی آید به آیین محمود *** گیرد از تیره ظلم(۲)، کیفر

داد مُستضعفان را ستاند *** از سیه دفتران ستمگر

خرّم آن روزگاران (حمیدا)! *** عصر مهدی و، رسم پیمبر(۳)

۱- الحاد: شرک، کفر.

۲- تیره ظلم: ایل و تبار ستم.

۳- سرود سپیده، حمید سبزواری، تهران، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۵۹ - ۶۵.

۱۵ - عباس حداد کاشانی

۱۵ - عباس حداد کاشانی متخلص به حداد در ۱۳۴۳ هـ. ق (۱۳۰۱ هـ. ش) در محله پشت مشهد شهر کاشان به دنیا آمد (۱).

اگر چه وی پس از فرا گرفتن خواندن و نوشتن در مکتب نتوانست به تحصیلات خود رسماً ادامه دهد (۲) ولی با شرکت در انجمن های ادبی کاشان و مطالعه دواوین شاعران توانست به اندوخته های علمی و ادبی خود غنا بخشد و از طرفی چون از لحن خوشی برخوردار بود و با ردیف های موسیقی سنتی نیز آشنایی داشت، در محافل دینی و انجمن های ادبی خوش درخشید و همین امر موجبات شهرت او را به تدریج فراهم ساخت.

حداد علاوه بر مهارت های ادبی، در زمینه های فنی و تکنیکی نیز دستی به تمام دارد و در برخی از رشته های فنی به عنوان صاحب نظر و استاد کار مطرح است (۳).

وی از جوانی به سرودن شعر پرداخت و عنایتی که از اوان جوانی به معارف دینی داشت، او را در مسیر ستایشگری آل الله (علیهم السلام) قرار داد و اشعار مناقبی و ماتی او در زمره بهترین آثار او به شمار می روند. نگارنده این سطور سال هاست که با این سخنور توانا آشناست و سال ها پیش از این که پیری و عوارض ناشی از آن به سراغ من و ایشان نیامده بود، در سفرهایی که من و او به کاشان و قم داشتیم، همدیگر را می دیدیم و امروز که او در آستانه ۸۵ سالگی است هنوز وجود پرفیض او برای شاعران کاشان مغتنم بوده و روشنی بخش محافل ادبی آن سامان می باشد.

اغلب آثار او، خصوصاً غزلیاتی که در سبک اصفهانی (هندی) سروده از مضامین رنگین و محتوایی دلنشین برخوردارند و شاکله ساختار شعری او نیز محکم و متین است. خدایش برای اهل ادب نگاه دارد!

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۱۱۰۳.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۱۱۰۳.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۲، ص ۱۱۰۳.

قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله)

چو شد به کوهه رخس قلم، سوار انگشت *** کشید تیغ دو دم همچو ذوالفقار، انگشت
گرفت ملک سخن را، ز خامه بی شمشیر *** مرا به ملک سخن کرد شهریار، انگشت ...
چو بخت یار نباشد، گره نگرده باز *** اگر چو شانه کنی دست را هزار انگشت! ...
چو راه راست به انگشت می دهند نشان *** ز راست کاری خود هست رستگار انگشت ...
ز گوش و دیده توان برد پی، که فاصله ای *** میان باطل و حق نیست جز چهار انگشت ...
دلم شکسته شد از نادرستی ایام *** ز بردباری خود هر چه برد، بار انگشت
برم شکایت او را به خواجه کونین *** که خاتمست و، به خاتم دهد قرار انگشت
برم شکایت او پیش آن، که کرد دو نیم *** به یک اشاره قمر، برد چون به کار انگشت
به عفو قاتل حمزه، گشود لب با آنک *** فشرد بر جگرش خصم بدشعار، انگشت
چو در معارک (۱) هستی مدد کند آن شاه *** کند به گردن شیر فلک، مهار انگشت ...
به خامه ای که ز طغرا نویس مُصحف (۲) توست *** کند به کاتب وحی تو، افتخار انگشت ...

۱- معارک: میدان های نبرد، صحنه های جنگ، جمع معرکه.

۲- مُصحف: قرآن کریم.

شود به روز مبدل، اگر اشاره کنی *** به سان مهر درخشان به شام تار انگشت
 ز حيله، جای عسل زهر اگر دهد دشمن *** کند به کام مُحَبِّ تو خوشگوار انگشت
 هزار چشمه آب حیات موج زند *** اگر اشاره کنی سوی کوهسار، انگشت
 مریز آبروی خویش را، که احمد گفت: *** برای درهم و دینار، درهم آر انگشت
 به مدح هر که زدم دست، خامه ام لغزید *** ولی به مدح تو گردیده استوار انگشت
 رقم به وصف نگارش توان زند (حداد) *** گرش به وقت نگارش بود نزار انگشت (۱)
 غزل نبوی (صلی الله علیه وآله)

رُقعہ (۲) علی رِغم کس، رقم نتوان کرد *** سرکشی از عفت قلم نتوان کرد
 باش غلام قلم که هر چه قلم گفت *** جز خط فرمان او رقم نتوان کرد ...
 ذات صمد ای صنم ز عیب میزاست *** ترک صمد، طاعت صنم نتوان کرد
 درهم هرگز مشو به خاطر درهم *** بهر درم خویش را درم نتوان کرد ...
 جام جم (۳) و تاج کی (۴) نصیب شود کی؟ *** تکیه به کی یا حدیث جم نتوان کرد ...
 تا که نبی را نبی (۵) ست حاکم احکام *** تکیه به حکم ابوالحکم (۶) نتوان کرد
 واصف احمد، خداست یعنی او را *** مدح بدان قسم، بی قسم نتوان کرد
 فتحی کز حُسن خُلق کرد به عالم *** با سر شمشیر و با قلم، نتوان کرد ...
 قافیه تنگ ست، ورنه مدح و ثنا را *** ختم به پیغمبر اُمم (۷)، نتوان کرد ...
 پیش گر اُفتی چو ضَمّه پیش اساتید *** نظم چو (حداد) مُنتظم نتوان کرد (۸)

۱- مجموعه شعر شراره عشق، عباس حداد کاشانی، بی جا، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۳ - ۳۸.

۲- رُقعہ: نامه.

۳- جَم: جمشید.

۴- کی: کی کاووس.

۵- نُبی: قرآن مجید.

۶- ابوالحَکَم: در عصر جاهلیت به ابوجهل لقب ابوالحَکَم داده بودند، یعنی: پدر حکمت ها! ولی پس از اسلام و به خاطر کینه ورزی هایی که با رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) داشت او را به ابوجهل تغییر لقب دادند.

۷- اُمَم: امت ها.

۸- شراره عشق، ص ۴۷ - ۴۹.

۱۶ - حبیب جای چیان

۱۶ - حبیب جای چیان متخلص به (حسان) به سال ۱۳۴۴ هـ - ق (۱۳۰۲ هـ - ش) در شهر تبریز در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد، و در سنین کودکی به همراه افراد خانواده خود به تهران عزیمت کرد و در پانزده سالگی پدر خود را از دست داد (۱۳۵۷ هـ - ق) و او پس از پایان تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی خود در مدرسه ایران و آلمان به استخدام بانک ملی ایران در آمد و هم اکنون سنین پس از بازنشستگی را سپری می کند (۱).

وی از جوانی به سرودن شعر پرداخت و به تشویق پدر و مادر خود که عاشق اهل بیت (علیهم السلام) بودند در مسیر مناقب و مرثیاتی آنان قدم نهاد، و در اولین باری که پس از درگذشت پدر به همراه مادر به کربلا سفر کرد، از وجود نازنین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) درخواست کرد که او را به شاعری در گاه خود مفتخر سازد، و پس از بازگشت از این سفر روحانی بود که تصمیم گرفت فقط درباره آل الله (علیهم السلام) شعر بسراید و سروده های متفرقه ای که تا آن زمان داشت همه را پاره کرد و به دور ریخت و یکدل و یک جهت به آستان ذوات مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) روی آورد (۲).

از افتخارات زندگی حسان آشنایی او با عالم جلیل القدر علامه امینی (رحمه الله) مؤلف اثر گران سنگ الغدیر است که به تشویق آن بزرگ مرد بیش از گذشته در ترویج و نشر معارف اهل بیت عصمت (علیهم السلام) همت می گمارد (۳).

حسان به معنای واقعی کلمه یک شاعر آیینی است و سروده های او سرشار از مناقب و معارف خاندان نبوی (علیهم السلام) است و اینک که در آستانه ۸۴ سالگی قرار دارد، در این مسیر سراسر نور و برکت حرکت می کند و یکی از سلسله جنبانان شعر مذهبی در

- ۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۳۴.
- ۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۳۴.
- ۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

زمانه ماست.

سروده های حسان در عین سلاست و روانی از شور و حال سرشار است و ستایش گران آل الله (علیهم السلام) در محافل دینی و مناسبت های مذهبی از آثار او بهره می گیرند.

گل های پَرپر، خزان گلریز، باغستان عشق، سایه های غم، ای اشک ها بریزید!، خلوتگاه راز و بنال ای نی! عناوین پاره ای از مجموعه های شعری اوی اند (۱)، و زینب (علیها السلام)، بانوی قهرمان کربلا- ترجمه بَطَلَه کربلا تألیف بنت الشَّاطِی، فاطمه الزهرا (علیها السلام) حاوی تقریرات علامه امینی و چهل حدیث جالب از علی بن ابی طالب (علیه السلام) از آثار منشور وی به شمار می روند (۲). ازوست:

در منقبت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)

مدح خیر الانام باید کرد *** ذکر او، صبح و شام باید کرد

در اذان و اقامه، نامش را *** فیض بخش کلام باید کرد

واجب اندر نماز شد صلوات *** یاد احمد، مدام باید کرد

بهر اتمام پنج گانه نماز *** بر محمّد، سلام باید کرد

در عبادت ز نام احمد و آل *** نور اخلاص، وام باید کرد

احترامات اگر به حق باشد *** به علی احترام باید کرد

گر علی: ساقی ست و می: کوثر *** دل بدین باده، جام باید کرد

با وجود علی، به غیر چه کار؟ *** اقتدا بر امام باید کرد

نیست حصنی به جز ولایت او *** ره به دار السلام باید کرد

دین ما، کامل از ولای علیست *** دین خود را تمام باید کرد

تا به قرب حریم عشق رسی *** اجتناب از حرام باید کرد

حقّ و باطل، همیشه در جنگ اند *** در ره حق، قیام باید کرد

- ۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۳۵.
- ۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، قم، نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

با سرشکی که ریزد از غم او *** یاد آن تشنه کام باید کرد

چون شهیدان ز خون دیده (حسان)! *** چهره را، سرخ فام باید کرد (۱)

صبح سعادت

بُشست بارش رحمت، غبار کوی محمد *** وضو گرفت صبا تا رود به سوی محمد

زمین مکه به پابوس او چو گشت مهیا *** به عرش و فرش پیچید های و هوی محمد

جهید برق امید و نوید از دل ظلمت *** دمید صبح سعادت به عشق روی محمد

ظهور آیت والشمس و الضحی شد و اللیل *** قسم به روی محمد، قسم به موی محمد

به شاهراه هدایت، به رهگذار نبوت *** نشسته مادر خلقت در آرزوی محمد

نه شهر مکه فقط پر ز نور و شور طرب شد *** در آسمان و زمین ست، گفتگوی محمد

به باغ حُسن و ملاحات، شکفته غنچه عصمت *** به اشک دیده شوق ست شست و شوی محمد

روا بود که فلک بعد ازین قرار بگیرد *** چو بوده (۲) این همه گردش به جستجوی محمد

خدا به شأن پیمبر که «ضالاً فهدی» گفت *** بیافت گمشده اش را بشر به کوی محمد

۱- خلوتگاه راز، حبیب چایچیان (حسان)، تهران، انتشارات علمیه، چاپ سوم، ۱۳۶۵، ص ۵۲.

۲- به نظر می رسد به جای (چو بوده) اگر (که کرده) قرار بگیرد، بهتر است.

برای این که از و کس در اشتباه نیفتد *** ازین همه جلوات و صفات هوی (۱) محمّد

به شأنِ او «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» ز حق شده نازل *** خدا نماست ز بس خلقت نکوی محمّد

ز بس که گفت حسین از من ست و من ز حسینام *** گرفت تربت پاک حسین، بوی محمّد

به روز حشر که دیگر کسی به فکر کسی نیست *** بُوَد نگاه امید همه به سوی محمّد

ز راه لطف خدایا! بیخس جُرم (حسان)! را *** قَسَم به عصمت زهرا و، آبروی محمّد (۲)

۱- هوی: مناسب است که (وَخوی) به جای آن بنشیند.

۲- خلوتگاه راز، حبیب چایچیان (حسان)، تهران، انتشارات علمیه، چاپ سوم، ۱۳۶۵، ص ۴۸ - ۴۹.

۱۷ - علی (نظمی) تبریزی

۱۷ - علی (نظمی) تبریزی به سال ۱۳۰۶ هـ - ش (۱۳۴۸ هـ - ق) در شهر تبریز به دنیا آمد. وی به خاطر فقر مالی که گریبانگر خاندانش بود تا ۱۵ سالگی به مدرسه نرفت و از ۱۶ سالگی به بعد خواندن و نوشتن آموخت و به مدت ۹ سال از محضر دانشمند به نام عباسقلی خان وقایعی استفاده ها برد و ادبیات فارسی و عربی را نزد وی تلمذ کرد (۱).

نظمی از قالب های متنوع شعری، بیشتر به غزل گرایش دارد و در سبک عراقی طبع آزمایی می کند و غزلیات شورانگیز او از شاکله متین لفظی و ساختار وزین محتوایی برخوردار است. در ماده تاریخ سازی دستی به تمام دارد و اثر گران سنگ دویست سخنور او شاهد صادقی بر اثبات این مدعاست (۲). وی در این اثر، سال در گذشت دویست تن از سخنوران بزرگ فارسی زبان را در قالب ماده تاریخ ارایه کرده که اغلب آن ها استادانه است. این اثر در عین حال یک تذکره است و منابع مورد استفاده را درباره هر شاعر دقیقاً به دست می دهد.

نظمی از بانیان و اعضای شاخص انجمن ادبی تبریز است و شاعران جوان آن سامان از نظرات او در اصلاح سروده های خود سود می جویند. سه سال پیش به اتفاق یکی از اعضای انجمن ادبی تبریز - که متأسفانه نام او را به خاطر ندارم - در سفری که از کاشان به قم باز می گشت، ساعتی چند افتخار میزبانی او و همراه عزیز او را داشتم و از سروده های آنان لذت بردم. خدایش برای اهل ادب نگاه داراد!

ازوست:

۱- دیوان نظمی تبریزی، ناشر: شاعر، چاپ سوم، بی تا، مقدمه آقای دکتر محمود پدیده، ص ۵.

۲- دویست سخنور علی نظمی تبریزی، ناشر: شاعر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

نعت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

محمد آن که میر خاکیان اوست *** چه خاکی؟ سرور افلاکیان اوست

محمد، افتخار آفرینش *** جهان معرفت، دریای بینش

پناه پادشاهان و امیران *** چراغ خلوت روشن ضمیران

شهنشاهان، غلام خانه زادش *** مَباهی در پناه دین و دادش

مه و خورشید، سودش چهره بر پای *** که باشد هر دو از رفعت فلک سای

دلش، آینه هر دو جهان بود *** به دو عالم چه راز از وی نهان بود؟

بُراق آن شب که بر هفت آسمان راند *** کدامین رمز و راز از وی نهان ماند؟

کند گر و صفش از مه تا به ماهی *** کجا گوید کمالش را کماهی؟!

که از کون و مکان مقصود کُل، اوست *** امیر شرع و سلطان رسل، اوست

جهان با شرع وی خرم بهشتی ست *** و گرنه، دوزخ تاریک و زشتی ست

کسی کز شرع پاکش سر کشیده ست *** به دو عالم یقین کیفر کشیده ست

از آن شد صدر دین و خواجه شرع *** که او بود اصل خلقت، دیگران فرع

بود از نور این خورشید اعظم *** فروزان، طاق و ایوان دو عالم

جلالش، طاق کسری را شکسته ست *** جمالش، دست ماه از پشت بسته ست

چو آمد بر زمین این مه پدیدار *** نشیند ماه گردون، روبه دیوار

طریقِ رستگاری، آن کند طی *** که گیرد در دو عالم دامن وی

شفیع خاکیان، فردا همین ست *** چرا؟: کو رحمةٌ للعالمین ست

خدا، او را ز رحمت آفریده ست *** ز دیگر پیشوایان، برگزیده ست

کرا حق داده بود این چیره دستی *** که بر چند بساط بت پرستی؟

نمی گویم عطا کن مال و جا هم *** من از لطفت همین توفیق خواهم

که: بر دین محمد زنده باشم *** دل از مهر علی، آکنده باشم (۱)

۱- دیوان نظمی تبریزی، ص ۴ - ۵.

با مرور همین چند، بیت می توان به میزان توانایی نظمی در قلمرو شعر پی برد و اگر چه او را به عنوان یک غزلسرای چیره دست می شناسند ولی از همین مثنوی نبوی (صلی الله علیه و آله) می توان احاطه ادبی او را دانست. گناه نظمی ها فقط و فقط در دور بودن از مرکز است و گرنه با یک مقایسه گذرا میان آثار این پیش کسوتان با اشعار اغلب شاعران مرکز نشین، برتری آنان را به آسانی می توان احراز کرد ولی چه چاره؟! که باید سوختن و ساختن و خانه دل را از وجود غیر پرداختن و دل را به این خوش داشتن که به هر حال داوری آیندگان در مورد شعر معاصر، خوشایند بسیاری از داعیه داران امروز شعر نخواهد بود. این جبر تاریخ است و تاریخ همیشه تکرار می شود!

* * *

۱۸ - بهمن صالحی

۱۸ - بهمن صالحی متخلص به (صالح) از شعرای توانای روزگار ماست که به سال ۱۳۱۶ هـ. ش (۱۳۵۸ هـ. ق) در شهر رشت و در خطه سرسبز گیلان پا به عرصه حیات نهاد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر زادگاهش به پایان برده است (۱).

بهمن صالحی از ۱۷ سالگی (۱۳۳۳ هـ. ش) به سرودن شعر پرداخت و در انجمن های ادبی گیلان خصوصاً انجمن ادبی دوست داران حافظ شرکت جست و همزمان به مطالعه دواوین اساتید سخن پارسی پرداخت و به معلومات خود عنا بخشید (۲).

صالحی هم در شیوه شعری متقدیمین و هم در سبک نیمایی طبع آزمایی های موفقی دارد. وی در سال ۱۳۴۵ هـ. ش نخستین مجموعه شعری خود را با عنوان افق سیاه تر منتشر کرد که در سبک نیمایی سروده بود (۳).

وی در سبک کلاسیک تا کنون مجموعه اشعاری را روانه بازار کتاب کرده که باد سرد شمال، کسوت طوفانی، نخل سرخ، میراث عاشقان و بانوی آب از آن جمله است (۴).

صالحی از بانیان انجمن ادبی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی زادگاه خود است و بسیاری از شعرای جوان و مطرح گیلان از محضر او استفاده کرده اند (۵).

صالحی مانند بسیاری از شاعران پیش کسوت و توانای این مرز و بوم به خاطر دوری از تهران و به دور بودن از ارتباطات درون گروهی آن چنانی، به گونه ای که شایسته منزلت ادبی اوست، شناخته نشده و هاله ای از گمنامی بر سیمای این شاعر درد آشنای نکته سنج سایه افکنده است، ولی سخن شناسان سخن سنج، منزلت ادبی او را می شناسند و حرمت ادبی وی را پاس می دارند و آثار او در مقایسه با اشعار

- ۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۴، ص ۲۲۲۶.
- ۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۴، ص ۲۲۲۶.
- ۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۴، ص ۲۲۲۶.
- ۴- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۴، ص ۲۲۲۶.
- ۵- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۴، ص ۲۲۲۶.

بسیاری از داعیه داران شعر معاصر، به مراتب وزین تر و متین تر و دل نشین ترند، ولی افسوس که بازار خزف فروشان به اندازه ای داغ است که جوهره گوهرین نادره گفتارانی هم چون بهمن صالحی به جرم شهرستانی بودن به دست فراموشی سپرده شده اند! ولی داوری تاریخ نگاران شعر معاصر درباره این چهره های معصوم و افتخار آفرین شعر به گونه دیگری رقم خواهد خورد، ولی حیف چه دیر! صالحی در شعر آیینی معاصر نیز از چهره های شاخص و فاخر به شمار می رود.

ازوست:

لحظه میلاد دل نشین محمّد (صلی الله علیه و آله)

ماه زند بوسه بر جبین محمّد *** باد سحر، موی عنبرین محمّد

مهر درخشان بدان بلندی و شوکت *** سجده گر خاک سرزمین محمّد

خیره کند دیدگان عالم و آدم *** خاتم افلاک، با نگین محمّد

زیبید اگر ناز بر بهشت فروشد *** خرّمی جان نازنین محمّد

باغ جهان مست شد ز رایحه عشق *** با نفس صبح فرودین محمّد

لرزه به کسری فتاد و طاق بلندش *** لحظه میلاد دل نشین محمّد

آتش زرئت شد فسرده و خاموش *** بر اثر عشق آتشین محمّد

سایه ظلمت زدود از سر دنیا *** خامه خورشید آفرین محمّد

□

باز گشا چشم دل، مگر که ببینی *** دست خدا را ز آستین محمّد

معجز قرآن نگر، که نظم جهان را *** کرد ز قانون خود رهین محمّد

حافظ منشور وی ببین که نبوده ست *** جز دم شمشیرِ جانشین محمّد

گم نکند راه خود ز کید شیاطین *** پیرو آیین راستین محمّد

قافله غافل صحاری شب را *** مُنجی دیگر نه، نه غیر دین محمّد

روز جزا اگر امان طلبی ای دل *** دست تو و، دامن امین محمد(ا)

۱- مجموعه شعر بانوی آب، بهمن صالحی، تهران، شرکت چاپ و انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۵۸ - ۵۹.

۱۹ - دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی

۱۹ - دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی از سخنوران ممتاز و شاخص زمانه ماست. وی به سال ۱۳۲۰ هـ. ش (۱۳۶۲ هـ. ق) در خانواده ای روحانی و در شهر مقدس قم به دنیا آمد (۱).

وی در کودکی به خواندن و نوشتن و فراگیری قرآن پرداخت و در محضر پدر روحانی و بزرگوارش نصاب الصّبیان سروده ابونصر فراهی، گلستان سعدی، منظومه طاق‌دیس و برگزیده ای از خمسه نظامی را تلمذ کرد و سپس به تحصیل در مقاطع تحصیلی ابتدایی و متوسطه پرداخت و در ۱۷ سالگی به همراه پدر به مشهد رفت و در آنجا به تکمیل معلومات عربی و ادبی خود پرداخت و از محضر ادیب نیشابوری دوم بهره ها برد و پس از چهار سال اقامت در مشهد به زادگاه خود قم بازگشت و پس از واقعه پانزدهم خرداد در قم به تهران رفت و در دبستان و دبیرستان علوی به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۴۵ هـ. ش به دانشکده حقوق راه یافت و به اخذ درجه لیسانس نایل آمد و اولین مجموعه شعر خود را به نام عبور منتشر کرد (۲).

گرمارودی که از رخداد ۱۵ خرداد فعالیت سیاسی خود را منسجم تر کرده بود، در سال ۱۳۵۲ توسط ساواک دست گیر و به چهار سال زندان محکوم شد و در ماه های پایانی حکومت ستم شاهی به همراه سایر مبارزان از زندان آزاد شد و به مبارزه خود تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داد.

وی پس از آزادی از زندان دو مجموعه شعری خود را با عناوین: سرود رگبار و در سایه سار نخل ولایت منتشر کرد که با استقبال اهل ادب روبه رو گردید (۳).

گرمارودی که از کودکی به سرودن شعر پرداخته بود، در سال ۱۳۴۸ در مسابقه شعر

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۳.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۳.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۵، ص ۳۰۳.

مجله یغما شرکت جست و منظومه بلند خاستگاه نور او در قسمت شعر نو، برگزیده شد. وی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، به اتفاق خانم دکتر طاهره صفارزاده، کانون فرهنگی نهضت اسلامی را بنیاد نهاد و به عنوان دبیر کانون انتخاب شد، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خاطر فعالیت های سیاسی، جای خود را به خانم صفارزاده داد(۱).

گرمارودی بعدها به مدت یک سال، مجله گلچرخ را به عنوان ضمیمه مستقل ادبی اطلاعات منتشر کرد ولی به خاطر کثرت اشتغالات از مسؤولیت آن کناره گرفت و گلچرخ تعطیل شد(۲).

گرمارودی پس از انقلاب اسلامی به تحصیلات عالی خود ادامه داد و به دریافت درجه دکترای ادبیات زبان فارسی نایل آمد و رساله دکترای خود را پیرامون زندگی نامه و دیوان ادیب الممالک فراهانی سامان داد(۳).

گرمارودی اگر چه در شیوه شعری متقدمین شاعری توانا و زبده است ولی در زمینه های شعر نو و سبک نیمایی توفیق خلق آثاری را یافته است که برخی از آن ها در شمار آثار مانا و ماندگار شعر معاصر است و نگاه تازه ای که او به مقوله های آیینی و معارف اسلامی دارد، آثار آیینی او را وجاهت خاصی بخشیده و آثار فاخر عاشورایی او - که مبتنی بر مؤلفه های کلیدی فرهنگ عاشورا است - در شمار آثار برتر عاشورایی روزگار ماست.

در فصل مردن سرخ، چمن لاله، خط خون، صدای سبز و دست چین عناوین سایر مجموعه های شعری او ای اند و از آثار منشور او می توان به: در مسلخ عشق، شرح و تلخیص شاهنامه، جوشش و کوشش در شعر حافظ، بررسی ادبیات معاصر و باتاریخ اشاره کرد(۴).

نویسنده این سطور در طول سه سال تحصیل در دبیرستان دین و دانش که با ریاست شهید بزرگوار و مظلوم دکتر بهشتی اداره می شد، با جناب آقای گرمارودی آشنا شدم و

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۰۳۱.

۲- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۰۳۱.

۳- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۰۳۱.

۴- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقعی، ج ۵، ص ۳۰۳۱.

بعدها در محافل ادبی قم آشنایی ما عمیق تر شد و خاطره های بسیاری از آن ایام در خاطرم مانده است که انشاء الله در فرصتی دیگر به آن ها خواهم پرداخت، و اینک که ایشان در آستانه ۶۶ سالگی قرار دارند (نگارنده ۶۳ سالگی را تجربه می کنم) هنوز رابطه دوستی و مودت در میان ما برقرار است و ارادت من به ایشان روز به روز افزون تر می گردد.

شعر خاستگاه نور ایشان را - که در سال ۱۳۴۹ هـ. ق به مناسبت بعثت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) سروده اند - برای نقل در این اثر برگزیده ام. این همان اثری است که در مسابقه شعر مجله یغما در میان اشعار نوی رسیده به دفتر مجله، عنوان اثر برتر را به خود اختصاص داده بود:

خاستگاه نور

غروبی سخت دل گیرست

و من بنشسته ام اینجا، کنار غار پَرت و ساکتی، تنها

که می گویند: روزی، روزگاری مهبط وحی خدا بوده ست

و نام آن «حِرا» بوده ست

و اینجا سرزمین کعبه و بطحاست

و روز، از روزهای حجّ پاک ما مسلمان هاست

□

برون از غار:

ز پیش روی و زیر پای من، تا هر کجا سنگ و بیابان ست

هوا گرم ست و تب دارست اما می گراید سوی سردی،

سوی خاموشی

و خورشید از پسِ یک روز تب، در بستر غرب افق، آهسته می میرد ...

و در اطراف من از هیچ سوئی، ردّ پایی نیست

و دور من صدایی نیست؛

فضا خالی است

و ذهن خسته و تنهای من، چون مرغ نوبالی

- که هر دم شوق پروازی دگر دارد

کنار غار، از هر سنگ، هر صخره

پر بر صخره ای دیگر ...

و می جوید - به کاوش های پیگیری، نشانی های مردی را

- نشانی ها که شاید مانده بر جا، دیردیر: از سالیانی دور

و من همراه مرغ ذهن خود، در غار می گردم

و پیدا می کنم گویی نشانی ها که می جویم:

همانست، اوست!

کنار غار، اینجا جای پای اوست، می بینم

و می بویم تو گویی بوی او را نیز

□

همانست، اوست:

یتیم مگه، چوپان جوانی از بنی هاشم

و بازرگانان راه مگه و شامات

امین، آن راستین، آن پاکدل، آن مرد

و شوی برترین بانو: خدیجه

نیز، آن کس کو سخن جز حق نمی گوید

و غیر از حق نمی جوید

و بت ها را ستایشگر نمی باشد

و اینک: این همان مردِ اَبَرِ مردست

محمّد اوست

□

تن تنها، ربوده روح،

با خاموشی پرشور خود همگام

درخشان هاله ای گرد سرش از پرتو الهام

پلاسی بر تن ست او را

و می بینم که بنشسته ست مانند همان ایام

همان ایام کو این راه ناهموار را بسیار می پیمود

و شاید نازنین پایش ز سنگ راه می آزد و می فرسود

ولی او همچنان هر روز می آمد

و می آمد ... و می آمد

و تنها می نشست اینجا

غمان مَشْوم آن ایام را با غار می نالید

غم بی همزبانی های خود را نیز ...

و من، اکنون به هر سنگی که در این غار می بینم،

به روشن تر خطی می خوانم آن فریادهای خاموش او را

و اکنون نیز گویی آمده ست او ... آمده ست اینجا

و می گوید غم آن روزگاران را:

□

... عجب شب های سنگینی، همه بی نور!

نه از بام فلک آویخته قندیل اخترها

نه اینجا - وادی گسترده دشت حجاز - از شعله نوری سراغی هست

زمین تاریکِ تاریک ست و بُرج آسمان ها نیز

نه اینکه در همه أم القری یک روزن روشن

تمام شهر بی نورست ...

نه تنها شب که اینجا روز هم بسیار شب رنگ ست

فروغی هست اگر، از آتش جنگ ست

فروزان مهر اینجا سخت بی نورست، بی رنگ ست

تو گویی راه خود را هرزه می پوید

و نهر نور آن زان سوی این دنیا بود جاری

مه، اندر گور شب خفته ست و ناپیداست ... پیدا نیست

سیه رگ های شهر، این کوچه ها از خون مه، خالی ست

در آن ها می دود چرکاب تند ننگ و بدنامی، بداندیشی

و رگ های مردم هم

سیه بازارهای روسپی نامردمان گرم ست

تمام شهر گردابی ست پُر گنداب

تمام سرزمین ها نیز

دنیا هم

و گویی قرن، قرن ننگ و بدنامی، بداندیشی ست

فضیلت ها لجن آلوده، انسان ها سیه فکر و سیه کارند

و «انسان» نام اشرافی زیبایی ست از معنا تهی مانده ...

□

محمد، گرم گفتاری غم آلودست

و خور، دیری ست مرده، غار، تاریک ست

و من چیزی نمی بینم

ولی گوشم به گفتارست ...

و می بینم تو گویی رنگ غم گین کلامش را،

که می گوید:

«... خدای کعبه، ای یکتا!

درودم را پذیرا باش، ای برتر

و بشنو آنچه می گویم

پیام درد انسان های قَرنم را زمن بشنو:

پیام تلخ دختر بیچگان خفته اندر گور

پیام رنج انسان های زیر بار، و زُ آزادگی مهجور

پیام آنکه افتاده ست در گرداب

و فریادش بلندست: آی آدم ها ...

پیام رنج ها، غم ها ...

پیام من، پیام او، پیام ما ...»

□

محمد، غمگانه ناله ای سر می دهد، آن گاه می گوید:

«... خدای کعبه، ای یکتا!

درون سینه ها یاد تو متروک ست

و از بی دانشی و از بزهکاری

مقام برترین مخلوق تو - انسان

بسی پایین تر از حدّ سگ و خوک ست

خدای کعبه، ای یکتا!

فروغی جاودان بفرست، کاین شب ها بسی تارست

و دست اهرمن ها، سخت در کارست

و دستی را به مهر، از آستینی باز، بیرون کن

که بردارد به نیروی خدایی، شاید، این افتاده پرچم های انسان را

فرو شوید غبار کینه های کهنه از دل ها

در اندازد به بام کهنه گیتی، بلند آواز

بر آرد نغمه ای همساز

فرو پیچد به هم، طومار قانون های جنگل را

و گوید: آی انسان ها!

فرا گرد هم آید و فراز آید

باز آید

صدا بردارد انسان را

و گوید: های، ها انسان

برابر آفریدندت، برابر باش!

صدا بردارد اندر پارس - در ایران -

و با آن «کفشگر» گوید:

پسر را رو به هر مکتب که خواهی نه!

سیاهی زاده را با کفشگر، دیگر، تفاوت های خونی نیست

سیاهی و سپیدی هم، نشانی از کمی یا از فزونی نیست

خدای کعبه ... ای یکتا ...»

□

بدین هنگام

کسی، آهسته، گویی چون نسیمی، می خزد در غار

محمد را صدا آرام می آید فرود از اوج

و نجوا گونه می گردد

پس آن گه می شود خاموش ...

□

سکوتی ژرف و وهم آلود، ناگه چون رخت جادو اندر غار، می روید

و شاخ و برگ خود را در فضای قیرگون غار، می شوید

و من، در فکر آنم کاین چه کس بود، از کجا آمد؟

که ناگه این صدا آمد:

بخوان ای مرد!

به نام آن بخوان کت آفرید ای مرد!

«بخوان!» ... اما جوابی بر نمی خیزد

□

محمد سخت مبهوت ست گویا، کاش می دیدم!

صدا با گرم تز آوا و شیرین تر بیانی باز می گوید:

«بخوان!» ... اما محمد همچنان خاموش

دل اندر سینه من باز می ماند ز کار خویش،

گفتی می روم از هوش

زمان در اضطراب و انتظار پاسخش گویی فرو می ماند از رفتار

و «هستی» می سپارد گوش

پس از لختی سکوت - اما که عمری بود گویی، - گفت:

«... من خواندن نمی دانم»

همان کس باز پاسخ داد:

کنون «بر خوان! به نام پرورنده ایزدت، کو آفریننده ست ...»

و او می خواند اما لحن آوایش،

به دیگر گونه آهنگ است

صدا گویی خدا رنگ است

و او این گونه می خواند:

«... بر خوان به نام پرورنده ایزدت کو آفریننده ست...»

□

درودی می تراود از لبم بر او

درودی گرم

□

غروبست و افق گل گون و خوش رنگ ست

و من بنشسته ام اینجا، کنار غار پَرت و ساکتی تنها

که می گویند: روزی، روزگاری، مهبط وی خدا بوده ست

و نام آن «حِرا» بوده ست ...

و در اطراف من از هیچ سوئی ردّ پایی نیست

و دور من صدایی نیست... (۱)

* * *

۲۰- دکتر ذبیح الله جوادی

۲۰- دکتر ذبیح الله جوادی متخلص به (روش نگر) را تا کنون ندیده ام و در تذکره هایی که در اختیار دارم به نام ایشان در میان شعرای معاصر برنخورده ام.

چندی پیش که در جستجوی منظومه های عاشورایی بودم، در یکی از کتابفروشی های قم، منظومه حماسی خون خدا یا شاهنامه حسینی را یافتم و با مروری گذرا دریافتم که پدید آورنده این اثر، آقای ذبیح الله جوادی (روشن گر) در شعر و ادب پارسی دستی به تمام دارد و از ژرفان جان به ساحت سالار شهیدان (علیه السلام) عشق میورزد و از مقدمه پرشور و فاضلانه ای که آقای دکتر رجبعلی مظلومی بر این اثر نگاشته اند، همین واقعیت را می توان دریافت (۱).

از «سلسله نسب مصنف» که در آغاز این اثر لحاظ شده، به این دو مطلب پی می بریم که نام و نام خانوادگی کامل سراینده این منظومه عاشورایی: سید ذبیح الله جوادی بدلایی است و شجره نامه این خاندان اصیل و ریشه دار به امام زین العابدین (علیه السلام) منتهی می گردد (۲).

این منظومه حماسی در سال ۱۳۴۹ هـ. ش توسط سراینده چاپ و منتشر شده است (۳) که اگر هم زمان با پایان تحصیلات عالی وی در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی به چاپ رسیده باشد و با در نظر گرفتن سنوات تحصیلی سراینده در مقاطع ابتدایی و متوسطه و دوره لیسانس و دکترای آقای ذبیح الله جوادی علی القاعده باید در حوالی سال ۱۳۲۲ هـ. ش (۱۳۶۴ هـ. ق) به دنیا آمده باشند، مگر این که در ادامه تحصیل خصوصاً در مقطع دکترای و دفاع از رساله فاصله ای رخ داده باشد که در این صورت از سال ولادت او کاسته و به میزان عمر وی افزوده می گردد.

- ۱- منظومه خون خدا یا شاهنامه حسینی، سروده دکتر ذبیح الله جوادی (روشن گر)، بی جا، ۱۳۴۹، مقدمه.
- ۲- منظومه خون خدا یا شاهنامه حسینی، سروده دکتر ذبیح الله جوادی (روشن گر)، بی جا، ۱۳۴۹، ص ۳.
- ۳- منظومه خون خدا یا شاهنامه حسینی، سروده دکتر ذبیح الله جوادی (روشن گر)، بی جا، ۱۳۴۹، ص ۳.

نگارنده این سطور که سال هاست پیرامون شعر عاشورا تحقیق می کند و قلم می زند و کتاب شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی (۱) که در سال ۱۳۷۹ هـ. ق توسط پژوهشکده شهید محلاتی چاپ و منتشر شد - نمونه بارزی از این پژوهش هاست، با مطالعه و بررسی منظومه حماسی - عاشورایی خون خدا یا شاهنامه حسینی به این باور رسیده ام که این اثر گران سنگ را می توان تالی تلو منظومه حماسی و عاشورایی الهام کرمانشاهی (متوفای ۱۳۲۵ هـ. ق) ملقب به فردوسی حسینی دانست که در عصر ناصری می زیسته است.

در اینجا به مناسبت ابیاتی از این منظومه را در نعت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، نقل می کنیم:

ستایم کسی را که بی شک و ریب *** وجودش بود گنج اسرار غیب

نظام شگفت آفرینش بدوست *** قوام گران کاخ بینش، بدوست

شه تخت «لولاک» و بحر کرم *** به جان، پاک باز خدای حرم

گران بال سی مرغ قاف صفا *** کهن سال پیر طریق وفا

سر دفتر هستی و فرهی (۲) *** به درگاه شاهنشاهش رهی (۳) ...

فرو زنده خورشید اوج مهی (۴) *** به دور از همه کژی و کوتاهی ...

به دروازه عشق یزدان، کلید *** بر او دوخته خلق، چشم امید

هم آغاز و پایان هستی بدوست *** فنای بت و بت پرستی بدوست

به خلوتگه قرب، مهمان حق *** شدو، برد از جمله پاکان سبق (۵) ...

ز ظلمات خورشید تیه حجاز (۶) *** بر آمد چنان چشمه ای سرفراز

که جان جهان را به دین زنده کرد *** چراغ درستی، فروزنده کرد

محمد که شاه سریر حق ست *** نماینده هستی، مطلق ست ...

کشید آن چنان سر به افلاک رخت *** براق حقیقت، جهانید سخت

که از بام کاخ ابد در پرید *** حجابات ما و تویی را درید

- ۱- شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی، محمدعلی مجاهدی، پژوهشکده شهید محلاتی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۲- فَرَّهی: شکوه و جلال.
- ۳- رهی: چاکر، غلام.
- ۴- اوج مِهی: بلندای بزرگی و بزرگواری.
- ۵- برد از جمله پاکان سبق: از همه پاکان پیشی گرفت.
- ۶- خوشیده تیه حجاز: صحرای خشک و سوزان عربستان.

فرشته به رشک آمد از کار اوی *** شد از سستی خویشان، زرد روی ...
ز خود مرد و، از حق بر آورد سر *** از آن پس، لقب یافت: خیرالبشر
پی رهنمایی، بیامد فرود *** به روی کسان باب رحمت گشود
ز هر تیرگی دست مردم گرفت *** بیفشاند بر دلش نوری شگفت
ز جن و ملک بر کشیدش فراز *** به رویش در خیر و دین کرد باز
همه بت پرستی و شرک و نفاق *** تباهی و دزدی و کین و شقاق
ز روی زمین رخت خود برگرفت *** جهان را، حقیقت به زیور گرفت ...
عرب را به چندین غم و کهتری (۱) *** ببخشد بر عالمی مهتری (۲)
عجم را، ز ناپاک دینان رهند *** به تاریکی کفر، پرتو فشاند ...
به فرمان یزدان دارا، مطیع *** به عصیان امت به محشر شفیع ...
به اقلیم هر دو جهان، شاه اوست *** ره قرب یزدان، همان راه اوست
بشیرا! نذیرا! شها! سرورا! *** ز هر چیز و هر کس به جان برترا
خداوندگارا! کرم گسترا! *** دلیل رها! پاک پیغمبر!
منم گرد راهی به دامان تو *** دل و گوش، بر گفت (۳) و فرمان تو
نپویم به جز راه تو، هیچ راه *** به شرع تو شویم ز دامن گناه
سرِ خوان تو، ریزه خوار توام *** به جان، عاشق بیقرار توام ...
مرا چشم امید، بر دست توست *** چو هستی من، سایه هست توست (۴)
خدایا! به اعزاز این سرفراز *** ز جز خویشان کن، مرا بی نیاز ...
جهان را به چشم دلم خوار دار *** به دورم ز هر سست پندار دار

نگویم دچارم به نیران (۵) مکن *** دچارم به نیران حرمان مکن ...

ممیران مرا، بیولای علیٰ *** نخستین علمدار بعد از نبی

که با دست او، پشت اوئان (۶) شکست *** همه کشتی کفر در گل نشست ...

ز عشق علیّ ده به جان جوشنم *** که نیران دوزخ نسوزد تنم

۱- کِهتری: پستی، حقارت، خُردی.

۲- مِهتری: بزرگی، سالاری.

۳- گفَت: گفتار. مصدر مُرَخَم.

۴- در متن آمده: سایه از هست توست. به نظر می رسد حرف «از» در اینجا مُخَل فصاحت باشد.

۵- نیران: بر وزن پیران، آتش، جهنم.

۶- اوئان: بت ها، جمع وَثَن.

کریم! به دیگر امامان همه *** به خیل بشر نیکنامان همه

به فردای محشر، گه رستخیز *** به نزد کسان، آبرویم مریز...

ز هر غیر حق، بخش بیزاری ام *** به چشم خرد بخش بیداری ام (۱)

۲۱ - سیدرضا مؤید

۲۱ - سیدرضا مؤید متخلص به (مؤید) به سال ۱۳۲۱ هـ . ش (۱۳۶۳ هـ . ق) در مشهد به دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدماتی به مطالعه دیوان اشعار متقدمین پرداخت و ضمن حضور در انجمن های ادبی و محافل مذهبی مشهد به تکمیل معلومات دینی و ادبی خود پرداخت.

مؤید از خادمان افتخاری آستان قدس رضوی است و از نوجوانی به سرودن شعر پرداخت و به خاطر ارادت بی شایبه ای که به ساحت مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) داشت، طبع خداداده خود را در مناقب و مراثی اهل بیت (علیهم السلام) به کار گرفت و از چهار مجموعه شعری که تا کنون منتشر کرده است، شمیم محبت و رایحه دل انگیز ولایت به مشام می رسد.

مؤید طبع روانی دارد و سروده های او عاری از غموض لفظی و پیچیدگی های معنوی است و از همین روی مورد اقبال ستایش گران آل الله (علیهم السلام) قرار گرفته و در محافل مذهبی از آثار او سود می جویند. عناوین آثار وی عبارت اند از: گل های اشک، جلوه های رسالت، نغمه های ولایت و سفینه های نور (۱).

مؤید از پیش کسوتان شعر آیینی در زمانه ماست و عمر خود را در راه عشق اهل بیت (علیهم السلام) سپری کرده است؛

ازوست:

میلاذ سحر

خوشا آن شب که میلاذ سحر بود *** ز رحمت در همه عالم، خبر بود

طلوع نور خورشید رسالت *** ظهور آخرین پیغامبر بود

۱- صد سال شعر خراسان، علی اکبر گلشن آزادی، به کوشش احمد کمال پور (کمال)، مشهد، مرکز آفرینش های هنری آستان قدس، چاپ اول، ۱۳۷۳، بخش افزوده ها، ص ۶۵۴.

شکوه تابش خورشید اسلام *** ز هر خورشید دیگر، بیشتر بود

نهال رحمت پیغمبران را *** گل زیبای این بعثت، ثمر بود

لوای عدل و آزادی، به جنبش *** بنای بت پرستی در خطر بود

در آن دختر کُشی ها، راد مردی *** ز راه آمد، که بر هستی پدر بود

محمد، آن امین مکه دیروز (۱) *** خدا امشب ز رویش جلوه گر بود

محمد، آن یتیم مکه، دیگر *** امیر راهنمایان بشر بود

محمد، عیسی و موسای دیگر *** محمد، نوح و یحیای دگر بود

محمد، بود صابرتر ز ایوب *** محمد، هم ز یوسف خوبتر بود

محمد، خصم تبعیض نژادی *** محمد، خصم هر بیدادگر بود

گرفته پرچم توحید در دست *** کتابُ الله را، فریادگر بود

ندایش از عدالت بود و تقوا *** سپاهش با هدایت همسفر بود

سعادت می دمید از رهگذارش *** ز هر جا کاروانش در گذر بود

لوای نهضتش: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ *** غبار مَرکبش: فتح و ظفر بود

اساس کفر و بدعت را به هم ریخت *** به هم زد دستگاهی را که شر بود

به گل های سپید معنویت *** نهال دین پاکش بارور بود

همان مهری که ماه او علیّ بود *** همان نخلی که زهرايش ثمر بود

چنان سلمان و بوذر داشت یاری *** که انسان سازی، آنان را هنر بود

خوشا آن عصر نورانی، که دل ها *** چو کانون محبت، شعله ور بود

خوش آن عصری که از نور فضیلت *** برادر از برادر، با خبر بود

خوش آن مردم که با ارشاد قرآن *** پسر، فرمانبر امر پدر بود

خوش آن دوران که قرآن داشت رونق *** حدیث آل عصمت، معتبر بود ...

دریغا آن همه ایمان و اخلاص *** که رفت از بین و، پنداری سَمَر (۲) بود!

وفا و اعتماد، از جمع ما رفت *** تو گویی زان اقوام دگر بود! ...

۱- یعنی: آن مردی که تا دیروز به عنوان محمد امین (صلی الله علیه وآله) از او یاد می کردند.

۲- سَمَر: افسانه، قصه.

سخن کوتاه کنم، زیرا که دیدم *** سخن بسیار گفتن، دردسر بود! ...

خدایا! حرمت زهرا(۱) که لطفش *** (مؤید) را به هر جا راهبر بود

بده روحی که بشناسیم دین را *** محمد را و آل طاهرین را(۲)

۱- حرمت زهرا(علیها السلام): سوگند به حرکت حضرت زهرا(علیها السلام).

۲- سفینه های نور، سیدرضا مؤید، مشهد، نشر نخست، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۵۴ - ۲۵۵.

۲۲ - غلام رضا سازگار

۲۲ - غلام رضا سازگار متخلص به (میثم) از ستایش گران بنام آل‌الله (علیهم‌السلام) در زمانه ماست که از طبع روانی برخوردار است وی در اکثر مناسبت‌های مذهبی دارای آثار زبده و پسندیده‌ای است و دیوان اشعارش که به سال ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ هـ. ق در سه مجله با عنوان «نخل میثم» منتشر شد، در میان آثار شعرای مذهبی سُرّای معاصر، جایگاه ممتازی دارد.

سازگار سال‌هاست که از سروده‌های خویش در مناقب و مراثی اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) سود می‌جوید و در این رهگذر نه تنها منت پذیر این و آن نیست، بلکه اغلب ستایش گران روزگار ما بر سر سفره طبع رنگین او نشسته‌اند، و از آثار او در محافل مذهبی سود می‌جویند.

در حقّ منش عنایت‌هاست و به درخواست همو بود که مقدمه‌ای بر جلد اول دیوان وی نگاشتم و در آن از پیشینه افتخارآمیز شعرآیینی سخن گفتم، که مورد قبول اهل سخن قرار گرفت.

وی به سال ۱۳۲۰ هـ. ش در شهر مقدس قم به دنیا آمد و اینک در آستانه ۶۵ سالگی قرار دارد، هنوز وجودش رونق‌افزای هیأت‌های مذهبی و محافل دینی است. ازوست:

بعثت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)

نور «اَقْرَأ» تابد از آینه ام *** کیست در غارِ حِرای سینه ام؟

رنگِ رگم، پیغام احمد می‌دهد *** سینه ام، بوی محمد می‌دهد

گل دمد از آتش تاب و تبم *** معجز روح القدس دارد، لبم
جبرئیل امشب دمد در نای من *** قدسیان خوانند با آوای من
ای بتان کعبه! درهم بشکنید *** با من امشب از محمد دم زیند
دم زیند از دوست، خاموشی چرا؟ *** ای فراموشان! فراموشی چرا؟ ...
از چرا، گلبانگ تهلیل آمده *** دیده بگشایید، جبریل آمده
اینک از بیدادها، یاد آورید *** با امین وحی، فریاد آورید
لاله های جامه از غم چاک چاک *** ژاله های خفته در دامان خاک
بردگان برده بار ظلم و زور *** دختران زنده رفته زیر گور
کعبه! ای بیت خدا عز و جل *** تا به کی در دامنت لات و هبل؟
مکه، تا کی مرکز نا اهل ها؟ *** پایمال چکمه بوجهل ها؟
اوس و خزرج! قتلوخون ریزی بس ست *** ظلم و جور و شهوت انگیزی، بس ست
تا به کی با تیغ یک دیگر قتل؟ *** دست بردارید کآمد جبریل
مکه، دریای فروغ وحی شد *** بت پرستان! بت پرستی نهی شد
کاروان نور را بانگ دراست *** یک جهان خورشید در غار حراست
دوست می خواند شما را، بشنوید *** بشنوید، اینک خدا را بشنوید
روز، روز مرگ ظلم و ظالم ست *** بانگ اِضْرِبْ مُرْد، اِقْرَأْ حَاكِم ست
این صدای من نه، آوای خداست *** آی انسان ها! محمد مقتداست

۲۳ - عباس خوش عمل

۲۳ - عباس خوش عمل به سال ۱۳۳۷ هـ - ش (۱۳۷۹ هـ - ق) در کاشان و در خانواده ای متدین و معتقد به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات ابتدایی و مقدماتی از سال ۱۳۶۰ هـ - ش در مؤسسه اطلاعات استخدام شد و در قسمت ویراستاری مجله جوانان همان مؤسسه به کار مشغول گردید.

وی از تخلص خوش عمل در سروده های جدّی خود سود می جوید ولی در آثار طنز و فکاهی که در هفته نامه گل آقا به چاپ می رسید از نام مستعار شاطر حسین بهره می گرفت (۱).

وی در مقوله های مرتبط با شعر آیینی دارای تجربه های موفق است و صبغه غالب سروده هایش مذهبی است و گدازه های دل و در پگاه ترنم عناوین دو مجموعه شعری اوست. سروده های وی از انسجام ساختار لفظی و غنای محتوایی برخوردار می باشد. ازوست:

خوی محمّدی (صلی الله علیه وآله)

گل، جلوه ای ز گلشن روی محمّد است *** سنبل، حدیث طره موی محمّد است

نرگس، حکایتی ز دو چشم خمار او *** نسرین روایتی، که ز بوی محمّد است

خورشید، این هزار پر کهکشانش طراز *** شمعی حقیر بر سر کوی محمّد است

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمّدباقر برقی، ج ۲، ص ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸.

آب حیات، با همه تأثیر جانُ فروز *** یک قطره از زلالِ سبویِ محمّد است
زمزم که چشمه ای ز بهشت است در زمین *** عطشانِ لعلِ زمزمه گوی محمّد است
در پرده های دیده و دل، نور زندگی *** از انعکاس روی نکوی محمّد است
اسلام را، طراوت و شادابی و حیات *** از رحمت و محبت و خوی محمّد است (۱)

۱- رک: گدازه های دل، عباس خوش عمل، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۳۳.

۲۴ - محمود صادقی

۲۴ - محمود صادقی مشهور به شریف صادقی و متخلص به (وفا) در سال ۱۳۱۵هـ. ش (۱۳۵۷هـ. ق) در شهر مقدس قم و در خانواده ای اصیل و ریشه دار به دنیا آمد.

پدرش مرحوم احمد صادقی از شخصیت های بارز وزارت دادگستری بود، و پدر بزرگش مرحوم میرزا محمود صادقی معروف به شریف العلماء، از علمای بزرگ و سرشناس قم به شمار می رفت، و جدّ اعلاّی وی مرحوم حاج مولی صادق از علمای طراز اول عهد ناصری بود و مدرسه حاج مولی صادق در قم از بناهایی است که ناصرالدین شاه به نام او احداث کرده است.

صادقی پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه و اخذ دیپلم ادبی، مدتی در بانک سپه به کار مشغول شد و بعد در وزارت دارایی به خدمت پرداخت و سرانجام به خاطر روح حساسی که داشت از خدمات دولتی کناره گرفت.

وی شاعری را از نوجوانی آغاز کرد و تخلص (وفا) را برای خود برگزید. او از چهره های شاخص و ممتاز انجمن های ادبی قم به شمار می رود و در نقد شعر دستی به تمام دارد. در غالب قالب های شعری دارای تجربه های موفق است و در شیوه شعری شیخ اجل سعدی شیرازی طبع آزمایی می کند. وی در شعر طنز نیز آثار قوی و استواری دارد.

سال هاست که در جلسات هفتگی انجمن ادبی محیط قم که در منزل مسکونی نگارنده این سطور برگزار می گردد، حضور تأثیر گذاری دارد و با نقد شعر شاعران جوان موجبات شکوفایی استعداد های ادبی آنان را فراهم می سازد (۱).

۱- سخنوران نامی معاصر ایران، سیدمحمدباقر برقی، ج ۶، ص ۳۸۶۹ - ۳۸۷۰.

شاعری است توانا و بی ادعا و می توان گفت که تنها مونس او دواوین اساتید سخن است و از همین روی اشرافی ستودنی بر غوامض شعری دارد. ازوست:

به مناسبت بعثت فرخنده حضرت ختم المرسلین (صلی الله علیه وآله)

ای خاتم رُسل شرفِ کُل انبیا*** ای مهر و ماه پیش صفای تو، بی صفا

ای شاهکار عالم خلقت ز مشّت خاک*** وی بر هر آنچه کرده خدا خلق، مقتدا

ای مدّعی خلقتِ ماکان و مایکون*** ای از سوی خدا به همه خلق پیشوا

ای سینه تو مُنشرح(۱) از نور معرفت*** قرآن توست افضل آیات کبریا

از هر چه آفریده خداوند برتری*** بی هیچ شکّ، ز روز ازل تا به انتها

ای کایناتِ محو کمالات عالی ات*** جان خرد به دیدن روی تو، رونما

قرآن حق، صحیفه معجز شیم ز توست*** شد از فروغ قرآن، ظلمات پرضیا

ای خاتم رُسل چه بگویم به مدحت؟*** هم خامه ام شکسته، هم اندیشه نارسا

اعمی چه سان تواند توصیف نور کرد؟*** ای در بر تو، مهر جهانتاب بی سنا(۲)

زادی به مهدِ کفر و نفاق و شقاق و جهل*** دادت خدای معجز و فرهنگ مقتضا

هستی اگر چه خاتم پیغمبران، ولیک*** دُرَدانه خدایی و سز خیل انبیا

تو بی همال هستی و بی عدل و بی بدیل*** ای کاینات پیش قدم تو خاکِ پا

روشنگر عقول و صفا بخش افنده(۳)*** ای آفتاب و ماه به پیش تو رو سیا

مرآت ذوالجلال، به تحقیق خود توئی*** ذات خدا چگونه توان وصف کرد؟ ها!

برنامه تو، معدلت و داد گستری*** ای مصحف شریف تو آئینه هدی

در مهد جاهلیت، بعث(۴) تو حکمتی*** بوده است از خدای توانای ذوالعطا

از کید دشمنان بد اندیش بدنهاد *** بسیار رنج بردی و بی منتها عَنا(۵)

یک عمر رنج بردی تا مضمحل کنی *** کفر و نفاق و زندقه و کید و ناروا

۱- مُنْشَرَح: باز، گشوده.

۲- سَنا: فروغ، روشنایی.

۳- اَفْئِدَه: قلب ها.

۴- بَعَث: بعثت.

۵- عَنا: رنج و زحمت.

امروز رایت تو، به هر جا در اهتزاز *** امروز بردگان همه از بردگی رها

امروز، نور چشم همه خلقِ عالمی *** اینت جزای خیر، به جبران ما مَضی (۱)

وقتی به پای بوس تو از شرق آمدم *** دیدم مدینه تو، به از جنت العلا

ای توتیای اهل نظر خاک پای تو *** هم توتیا ز خاک رهِت دیده مرا

روز حسیب (۲) نیست مرا بیمی از عتیب (۳) *** گر نیم نَظَره (۴) افکنی از مهر، زیّ (وفا)

* * *

۱- ما مَضی: آن چه گذشته است.

۲- حسیب: روز حساب.

۳- عَتیب: عتاب، سرزنش.

۴- نیم نَظَره: نیم نگاه.

۲۵ - محمد علی مجاهدی (پروانه)

۲۵ - نگارنده این سطور: محمد علی مجاهدی ملقب به شمس الدین و متخلص به پروانه به گواهی شناسنامه صادره در دوم فروردین ماه سال ۱۳۲۲ هـ. ش (۱۳۶۴ هـ. ق) در شهر مقدس قم به دنیا آمده ام.

پدرم، علامه نستوه مرحوم آیت الله آقا میرزا محمد مجاهدی تبریزی (متوفای ۱۳۸۰ هـ. ق) از فقها و مدرسان طراز اول حوزه علمیه قم در زمان مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی «قدس الله سرهما»، و نیای پدری ام مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج میرزا علی اکبر مجاهد قرجه داغی از علمای بسیط الیّد و پیش گامان نهضت مشروطیت در آذربایجان، و نیای مادری ام مرحوم آیت الله حاج سید حاج آقا میلانی (رحمه الله) است که از مراجع بزرگ زمانه خود به شمار می رفت و در ایران و پاکستان و هندوستان و آذربایجان و عراق مقلدان بسیاری داشته است.

چون تصمیمی به نگاشتن زندگی نامه خود ندارم. دوستانی که مایل اند مروری بر زندگی نامه من داشته باشند می توانند به منابعی از قبیل: کجاوه سخن، سخنوران نامی معاصر ایران، تذکره شعرای آذربایجان، غزل های شاعران امروز - از صدر مشروطه تا کنون - و حماسه های همیشه مراجعه نمایند، و به نقل این مطلب بسنده می کنم که از سال ۱۳۴۲ هـ. ق به سرودن شعر و پژوهش پیرامون شعر آیینی در قلمرو زبان فارسی روی آورده ام و آثاری که تا کنون توفیق تدوین و تألیف و گردآوری آن ها را داشته ام، عبارت اند از:

الف: مجموعه های شعری:

سیری در ملکوت، یک صحرا جنون، آسمانی ها، یک دریا عطش و شماره ۱۱۲

برگزیده ادبیات معاصر از انتشارات نیستان.

ب: کارهای پژوهشی:

۱- مقابله و تصحیح و مقدمه دیوان حسینعلی بیگ (شرر) بیگدلی فرزند آذر بیگدلی با عنوان فغان دل.

۲- تصحیح و تحشیه و مقدمه گنجینه الاسرار عُمّان سامانی و غزلیات وحدت کرمانشاهی.

۳- مقابله و تحشیه دیوان حافظ، نسخه مرحوم محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی.

۴- تذکره سخنوران قم، ج اول، حاوی شرح احوال و نمونه آثار یکصد و ده تن از شعرای متقدم قم.

۵- در محفل روحانیان یا تذکره علمای شاعر.

۶- مقابله و تصحیح و مقدمه دیوان پروین اعتصامی.

۷- تصحیح و تحشیه دیوان اشعار علامه آیت الله شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (مفتقر).

۸- ترجمه ثواب الاعمال و عقاب الاعمال.

۹- ترجمه صحیفه سجّادیه.

۱۰- مقابله و تحشیه گلستان سعدی.

۱۱- چهره های ماندگار شعر فارسی، که تا کنون سه مجلد آن منتشر شده است.

۱۲- شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی (اثر ممتاز و برگزیده هیأت داوران در سال ۱۳۸۰).

۱۳- سیمای مهدی موعود «عج» در آینه شعر فارسی (اثر ممتاز و برگزیده هیأت داوران در سال ۱۳۸۱).

۱۴- در محضر لاهوتیان، در دو مجلد، حاوی شرح احوال، شیوه سلوکی و آراء معرفتی عارف صاحب دل مرحوم جعفرآقا

مجتهدی تبریزی (قدس سره).

ج: مجموعه اشعار گردآوری شده در مناقب و مراثی حضرات معصومین (علیهم السلام):

گریه اشک، بال سرخ قنوت، یاس کبود، یک قطره از دریا، شعر بقیع، دریای شعلهور، خوشه های طلایی، در فراق موعود «عج» و گنجینه نور.

د: آثار در دست چاپ و انتشار:

۱- کاروان شعر عاشورا یا تذکره شعرای عاشورایی سُرا در سه مجلد.

۲- سیری در مقتل های فارسی.

۳- در محفل شعرا، حاوی لطیفه های شاعرانه و نکات ادبی.

۴- سیری در قلمرو شعر نبوی (صلی الله علیه و آله) (همین اثر).

سه نمونه از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) خود را برای درج در این اثر برگزیده ام:

در تجلی جمال محمدی (صلی الله علیه و آله)

شبی که روی تو بزم مرا منور کرد *** به شب دمیدن خورشید را میسر کرد

ندیده بود به دامان شب، دمیدن مهر *** فلک چو روی تو را دوش دید، باور کرد!

مگر فروغ جمال تو را به باد آورد *** که ماه دامن خود را به شب پر اختر کرد

چو نقش بند ازل طرح مهر روی تو ریخت *** سیاه روزی خورشید را مقدر کرد

ستاره سوخته آفتاب عشق تو دوش *** به بال نور نشست و، ز آسمان سر بر کرد

خوشم که اشک من، آینه دار روی تو شد *** اگر چه خاطر آینه را، مکدر کرد

ز طبع خویش ملولم، که با لطافت طبع *** تن لطیف تو را هم طراز مرمر کرد!
تو را به فرش کشاند و، و را به عرش رساند *** کسی که قدر تو را با فلک برابر کرد
کجا هوای سرو افرو کمر دارد؟ *** کسی که بندگی حضرت پیمبر کرد
چه احتیاج نبی را به وصف هم چو منی؟! *** که حق ثنای ورا در نبی مکرر کرد
حدیث روز قیامت ز خاطر ما برد *** شبی که با قد و بالای خویش محشر کرد
مگر که شعر تر من پسند خاطر اوست؟ *** که هر کس این غزل از من شنید، از بر کرد
ای سایه تو بلند پایه!

ای نقطه عطف آفرینش *** روح ادب و روان بینش
ای قلب سلیم و جان آگاه *** ای محرم راز «لِی مَعَ اللّٰه»
روزی که سرشته شد گل ما *** مهر تو نشست در دل ما
عرش از تو گرفته زیور و زین *** ای رفته به سیر «قاب قوسین»
چون مرکب همت تو راند *** جبریل ز راه، باز ماند
در خانه تو، که در گشادست *** جبریل، غلام خانه زاد است
این خانه اگر غلام دارد *** بی شبهه، فرشته نام دارد
تو علت غایی وجودی *** روشن گر محفل شهودی
جبریل، همان همای عرشی *** هنگام نزول و سیر فرشی

تا پای نهد به خانه تو *** چون خادم آستانه تو
می کرد بسی نظر ز دورت *** تا اذن بگیرد از حضورت
پیش تو، جمال یوسفی چیست؟ *** حُسنی که به کف ملاحظش نیست
خورشید تویی و مهر، سایه *** ای سایه تو بلند پایه!
گو پند چو حق دری گشاید *** هر اَلْف، اَلْف قدی بر آید
این دَور، که دَور ایزدی بود *** دوران ظهور احمدی بود

در پای همه، قیام می کرد *** پیش از همه کس سلام می کرد
قربان قیام کردن او *** و آن طرز سلام کردن او
سر حلقه انبیاست، احمد *** نور دل اولیا، محمّد

فروغ لایزال

در تقارن میلاد نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و امام جعفر صادق (علیه السلام)
ای به ذکر روی تو، تسبیح گردان ماه و مهر *** وی به روز و شب جمالت را ثنا خوان، ماه و مهر
بر دو رخ افکنده ای زلفین شب آموز را *** کرده این ابر سیه در خویش پنهان، ماه و مهر
با خیالت رو به ذکر «یا جمیل» آورده اند *** بیش ازین در آتش حسرت مسوزان، ماه و مهر
آسمان با صد هزاران دیده می جوید تو را *** رو نما، تا رو نما آرد به دامان: ماه و مهر

در حجاب نور مستوری، ولی با این همه *** با نگاهی دل ز کف دادند آسان، ماه و مهر
از فروغ روی تو، هفت آسمان روشن شده ست *** ای رخت را روز و شب آینه گران: ماه و مهر
چشم شان در خواب هم هرگز نبیند خواب را *** در رخ تو مات و حیران اند این سان، ماه و مهر
مدعا را، با دو شاهد آسمان اثبات کرد *** از سحر خیزان و از شب زنده داران: ماه و مهر
در گذرگاه تجلی ای فروغ لایزال *** با دو جلوه از تو شد این سان فروزان، ماه و مهر
با تو رونق نیست بازار مه و خورشید را *** به که تا نگشوده، بر بندند دگان، ماه و مهر
رزق نور کهکشان ها از فروغ روی تو ست *** ای دو قرص نان تو را بر خوان احسان، ماه و مهر
دور باش چشم بد را نیست حاجت تا که هست *** مجمره گردان: فلک، اسپند ریزان: ماه و مهر
کهکشان در کهکشان گسترده طیف نور او *** ذره اوی اند در گردون فراون، ماه و مهر
چون رخت را گاه مه خوانند و، گاهی آفتاب *** زین شرف سایه سر خود را به کیوان، ماه و مهر
چشم من مات جمال مصطفی بادا! که هست *** اندرین آینه سرگردان و حیران، ماه و مهر

ای شبستان تجلی از تو روشن هم چو روز *** وی به لطف جلوه ات این گونه رخشان، ماه و مهر

کرده میلاد تو را با حضرت صادق قرین *** تا خدا امشب کند با هم نمایان، ماه و مهر

شایگان آورده، گنج شایگانم آرزوست *** ای به چرخ جود تو رخشان هزاران، ماه و مهر

ای به درگاه جلالت چار ارکان خاکبوس *** هفت اختر: مشعل افروز و، دو دربان: ماه و مهر

از سر (پروانه) خود ظلّ رحمت بر مگیر *** هست تا در سایه مهتر خرامان، ماه و مهر

* * *

۲۶ - حسن فرح بخشیان (ژولیده) نیشابوری

۲۶ - حسن فرح بخشیان (ژولیده) نیشابوری از شعرای هم روزگار ماست که تاکنون مجموعه شعرهای بسیاری را با عناوین مختلف در مناقب و مراثی آل الله (علیهم السلام) چاپ و منتشر کرده است.

وی در شعر از تخلص (ژولیده) سود می جوید که با صورت ظاهر او کاملاً سازگاری دارد و شوریدگی باطنی وی را نیز تداعی می کند.

وی در غزل، از سبک هندی پیروی می کند و این گونه آثار او سرشار از مضامین اخلاقی، عرفانی و اجتماعی است.

سروده های آیینی او، صریح و بدون غموض و پیچیدگی است و به آسانی با مخاطبان خود ارتباط برقرار می کند، ولی از مسامحه های ادبی خالی نیست.

ژولیده از طبع روانی برخوردار است و در بدیهه گویی دستی به تمام دارد. در میان منابع فراوانی که در اختیار داشتیم به شرح حال وی در تذکره ای برنخوردیم و این خود می تواند از بی سر و سامانی بی اندزه وی حاکی باشد. والله اعلم.

در دو سال پیش که در حسیته جماران از خدمت گزاران فرهنگ عاشورا و پیش کسوت های شعر آیینی معاصر قدردانی می شد، ایشان را ملاقات کردم که به خاطر سگته مغزی برای حضور در جایگاه مشکل داشت. با آرزوی سلامت توام با عافیت برای این شاعر شوریده اهل بیت (علیهم السلام) به نقل یکی از اشعار نبوی (صلی الله علیه و آله) او اکتفا می کنم:

در میلاد حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)

آن شب، فضای آسمان آینه دار نور بود *** سر تا سر روی زمین، تفسیر رشک طور بود (۱)

۱- تفسیر رشک طور بود: ترکیب چندان مناسبی نیست، می توانست این گونه باشد: سر تا سر روی زمین گویی که رشک طور بود.

هنگامه آزادی زندانیان گور بود *** میلاد عدل داوری، آغاز مرگ زور بود

دل ها بری از هَم (۱) و غم، قلب زمان مسرور بود *** روح الامین، آماده ابلاغ این منشور بود

کز بهر انسان، رهبری از سوی سرمد آمده *** خاتم به کلّ انبیا، یعنی: محمّد آمده

از مقدم ختم رسل، عالم به جنب و جوش شد *** شد طاق کسری مُنهدِم (۲)، نوشیروان مدهوش شد

در فارس، از این موهبت آتش کده خاموش شد *** اندیشه دختر کُشی، با خاک هم آغوش شد

لب تشنه گان ساوه را آب سماوه، نوش شد *** اندیشه ها بیدار شد، دانش علم بر دوش شد

کز بهر انسان، رهبری از سوی سرمد آمده *** خاتم به کلّ انبیا، یعنی: محمّد آمده

آمد نبی تا در جهان با «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» *** بر هم زند کاخ صنم، از امرِ «اللَّهُ الصَّمَدُ» (۳)

با خُلق خوش دل را کند آسوده از کبر و حسد *** «تَبَّتْ يَدَا» بر بولهب خواند به «حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» (۴)

لات و هُبَل را بشکند با «زاده بنت اسد» (۵) *** ما در نزاید هم چو او، از بعد او «كُفُوًا أَحَدٌ» (۶)

کز بهر انسان، رهبری از سوی سرمد آمده *** خاتم به کلّ انبیا، یعنی: محمّد آمده

۱- هَم: غم، اندوه.

۲- مُنهدِم: ویران، خراب.

۳- در متن: «اللَّهُ صمد» آمده.

۴- در استفاده از آیه های قرآنی، دقت لازم به کار نرفته است.

۵- زاده بنت اسد: حضرت امیر مؤمنان علیّ (علیه السلام).

۶- «كُفُوًا أَحَدٌ»: معنای مورد نظر شاعر را در اینجا افاده نمی کند.

او(۱) آمده، در مکتبش فرزانه دختر پرورد *** این(۲) آمده، با مذهبش دین پیمبر پرورد

او آمده، چون فاطمه، خاتون محشر پرورد *** این آمده، مهر علی ساقی کوثر پرورد

او آمده، در سایه اش صدها ابوذر پرورد *** این آمده، در دامنش موسی بن جعفر پرورد

کز بهر انسان، رهبری از سوی سرمد آمده *** خاتم به کلّ انبیا، یعنی: محمد آمده(۳)

۱- او: کنایه از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله).

۲- این: کنایه از امیرمؤمنان علی(علیه السلام).

۳- ای قلبها بسوزید، سروده ژولیده نیشابوری، تهران، انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۲۷ - جواد محقق

۲۷ - جواد محقق به سال ۱۳۳۳ هـ - ش (۱۳۷۵ هـ - ق) متخلص به آتش در شهر همدان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان برد، سپس در دانشسرای تربیت معلم به ادامه تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۵۷ هـ - ش به اخذ مدرک کاردانی نایل آمد و از سال ۱۳۵۸ به تدریس پرداخت.

وی از سال ۱۳۶۹ هـ - ش در تهران اقامت گزید و سردبیری مجله رشد معلم را عهده دار شد و هنوز در همین سمت انجام وظیفه می کند.

محقق از فرهنگیان خوش نام و فاضل کشور به شمار می رود و در کارنامه فعالیت های ادبی او عناوینی از این قبیل را می توان مشاهده کرد: مؤسس انجمن ادبی میلاد (در سال ۱۳۵۹ در همدان)، مدیر مسئول مجلات رشد (از سال ۱۳۷۱ تا کنون)، مسئول صفحه شعر مجله کیهان بچه ها، عضو شورای شعر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، همکاری با بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، نایب رئیس انجمن قلم ایران و ...

محقق از چهره های مطرح در قلمرو شعر آیینی معاصر است و سروده های او از ساختار فاخر لفظی و شاکله فخیم محتوایی برخوردار می باشد.

وی تاکنون آثار بسیاری از رشحات قلمی خود را به دست چاپ سپرده که برای نمونه می توان از: قصه مرد بزرگ پاپتی، مردی چو آفتاب، تاوان عشق، مثل من به انتظار، علم و ایمان نام برد (۱).

۱- حماسه های همیشه، پرویز بیگی حبیب آبادی، تهران، چاپ و نشر فرهنگ گستر، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷.

مردی هم‌آورد خورشید(۱)

مردی فرود آمد از کوه، صد چشمه باران پیامش *** مردی که خاک از پی سنگ، می گفت هر دم سلامش

مردی هم‌آورد خورشید، مردی که دیگر نتابید *** چون او ازین آسمان رفت، خورشید دیگر ز بامش

در یک بغل بوی نان داشت، در یک بغل عطر توحید *** می آمد و نور می کاشت، با واژه های کلامش

مردی، فراتر ز هستی معیاری از حق پرستی *** شیرین ترین شور مستی، لبریز می شد ز جامش

مردی که در شام معراج، رفت از زمین تا به تاراج(۲) *** زد از ستاره به سر تاج، هفت آسمان زیر گامش

تا باد فرمان براند، تا چشمه شعری بخواند *** پرشور و پاینده بادا اندیشه های مرامش(۳)

۱- ترکیب «مردی هم‌آورد خورشید» ترکیب چندان مناسبی در این مقام به نظر می رسد، آن هم درباره وجود نازنینی که به خطاب «لولاک لما خلقت الافلاک» مفتخر گردیده است، و خورشید محلّ اعرابی ندارد تا مقام ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) به هم‌آوردی او برخیزد. ضمناً معلوم نیست ضمیر «نامش» متعلق به کیست؟ اگر مراد وجود مبارک خاتم الانبیا محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) باشد که چهارده معصوم پاک (علیهم السلام) پرورده دامن و مکتب اوی اند و هر کدام از آن ها بر کُرات و آسمانی حکم روایی داشته و دارند، و اگر منظور این باشد که خورشید - این جرم مدور و منور فلکی - پس از رحلت آن حضرت دیگر از بام خانه او نتابیده است که این برداشت نیز از برداشت واقعی فاصله دارد، و اگر «خورشید دیگر» حالت مضاف و مضاف الیه داشته باشد، باز خواهیم گشت به همان برداشت اول که گویای واقعیت و حقیقت امر نیست. و ممکن است معنای دیگری در ذهن سراینده این غزل نبوی (صلی الله علیه و آله) بوده که از ما پوشیده مانده است. والله اعلم.

۲- اصولاً کلمه «تاراج» بار ضدّ ارزشی و منفی دارد و به کار بردن این واژه درباره حضرات معصومین (علیهم السلام) خصوصاً حضرت ختم المرسلین (صلی الله علیه و آله) که مظهر عدل و کرامت ربوبی اند، قطعاً مناسب نیست. در کتب لغت معنایی جز: غارت، چپاول و یغما برای «تاراج» ذکر نکرده اند، ولی در «کشاف اصطلاحات الفنون» در معنای اصطلاحی این کلمه از دید عرفانی آمده است: «سلب اختیار سالک در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی» که این معنا نیز با سیاق شعر چندان هم خوانی ندارد. شاید در ضبط این کلمه اشتباه تایپی رخ داده باشد که مساله دیگری است. این دو مورد از «آسیب شناسی شعر نبوی (صلی الله علیه و آله)» را به مقتضای کلام از آن جهت در اینجا یادآور شدیم که بر خصلت نقد پذیری و سلامت نفس وسعه صدر جناب آقای جواد محقق واقف بودیم، و گرنه از عنوان کردن آن مسلماً پرهیز می کردیم.

۳- گزیده ادبیات معاصر، تهران، انتشارات نیستان، شماره ۷۸، ص ۶۳.

۲۸- احده بزرگی

۲۸- احده بزرگی به سال ۱۳۲۸ هـ. ش (۱۳۷۰ هـ. ق) در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات او اگر چه در حد علوم قدیمه است، ولی از کودکی با شعر سر و کار داشته و از مطالعه و بررسی دواوین شعرا غافل نمانده است.

وی از چهره های نام آشنای محافل مذهبی است و سروده های او غالباً صبغه دینی دارد که از ارادت قلبی او به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) سرچشمه می گیرد.

وی غالباً در همایش های سراسری شعر دفاع مقدس، شب های شعر دفاع و مقاومت، شب های شعر عاشورا و جشنواره های ادبی حضور فعالی دارد و از بانیان شب های شعر، شعر عاشورای شیراز به شمار می رود.

عناوین برخی از آثار وی عبارت اند از: نماز سرخ خون، از کربلا تا کربلا، خطبه خون، آرزوی کربلا، زخم های متبرک و صدای منتشر زخم (۱).

ازوست:

معراج زیبایی

در آبی چشم تو، سر عشق پیدا است *** این آینه، تصویر پرداز دل ماست

بر «قاب قوسین» دو ابروی تو سوگند *** زیباترین معراج زیبایی همین جاست (۲)

وحی نگاهت، سینه ام را کرده تسخیر *** در کوچه رگ های دلم از جذبه غوغاست (۳)

۱- حماسه های همیشه، پرویز بیگی حبیب آبادی، ج اول، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.

۲- «قاب قوسین» حکایت از مقام قرب حضرت ختمی مرتبت در پیشگاه ربوبی دارد و لا غیر. تنزل دادن این مقام بس رفیع و دست نیافتنی روحانی به جمال صوری آن حضرت نه تنها عروج را در ذهن مخاطب متبادر نمی سازد، بلکه او را ناخودآگاه به فرودی ناخوشایند وامی دارد که با روح اوج و پرواز خوانایی ندارد. عروج نبوی (صلی الله علیه وآله) ریشه در جمال روحی و معنوی آن حضرت داشت نه جمال صوری تا معراج را در طاق دو ابروی آن بزرگوار خلاصه کرد. در جمال صوری آن حضرت نیز مقوله های زیبایی شناختی فراوانی مطرح اند که هر کدام از آن ها «زیباترین» اند و به ابروان آن حضرت محدود نمی گردند، بنابراین اطلاق «زیباترین معراج زیبایی» به جزیی از این جمال الهی (ابرو) وجهی ندارد. در «همین جاست» نیز تعقید لفظی و معنوی وجود دارد.

۳- در این مقام، مناسب بود که شاعر از وسعت و فسحت و فراخنایی سخن به میان می آورد که از حضور جذبه های نبوی (صلی الله علیه وآله) پر از غوغا شده است، و گرنه در کوچه های تنگ و باریک رگ های دل آدمی که به زحمت خون

را از خود عبور می دهند، جایی برای حضور جذبه های غوغا برانگیز وجود ندارد! اگر از حریم دل یا خلوت دل، سخن می رفت، جایی برای این تذکره وجود نداشت.

آری حقیقت این بود محبوب خوبم *** از جلوه حق، نخل سینایی شکوفاست (۱)

ای صورت تو سوره جان پرور نور *** من عقل سرخم تشنه صهبای معناست (۲)

باز آسرود «قل هُوَ اللَّهُ أَحَد» را *** در من شکوفا کن، که روحم سخت شیدا است

چون آفتاب و ظلمت شب تا قیامت *** هر جا که زد توحید خیمه، کفر برخاست (۳)

۱- هر چند در این غزل نبوی (صلی الله علیه وآله)، ظاهراً ارتباط عمودی ابیات رعایت شده، ولی در این بیت و بیت دیگر با آن که وجود نازنین رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) مورد خطاب شاعر قرار گرفته است، ولی مطلبی که گفته می شود هیچ ربطی با آن حضرت ندارد، و اگر در مصراع دوم این بیت به جای «جلوه حق» از ترکیب «جلوه تو» استفاده می شد و یا به جای «نخل سینایی» ترکیب «نخل سینایت» قرار می گرفت و مصراع را در واقع «مُضَمَّر» می کرد، این اشکال معنوی شعر برطرف می شد.

۲- همان اشکالی که در بند «۳» به آن اشاره شد، به این بیت نیز وارد است، اضافه بر آن وقتی که شاعر از ممیزات سلوک اشراقی سخن به میان می آورد و از تعبیر شیخ اشراق سهروردی (عقل سرخ) بهره می جوید، باید نظیره سازی کند و اجزاء مرتبط با حکمت اشراقی - و نه مَشَّایی - را از نظر دور ندارد و الا به شعر آسیبی می رساند که جبران آن ساده نیست.

۳- گزیده ادبیات معاصر، تهران، انتشارات نیستان، شماره ۴۵، ص ۱۱.

۲۹ - مهدی زارعی

۲۹ - مهدی زارعی به سال ۱۳۵۶ هـ - ش (۱۳۹۸ هـ - ق) در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود و شهر کرج به پایان برد و سپس در رشته زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج به تحصیلات خود ادامه داد (۱).

وی از سال ۱۳۷۱ هـ - ش به سرودن شعر روی آورد و با حضور مستمری که در محافل ادبی کرج و تهران داشت، موجبات شکوفایی استعدادهای ادبی و هنری خود را فراهم ساخت.

سروده های زارعی در غالب همایش های ادبی و شب های شعر سراسری خوش درخشیده و توجه اهل سخن را به جانب او معطوف داشته است.

نویسنده این سطور از نزدیک او را می شناسم. جوانی است متین، فروتن، فاضل و خوش قریحه و نکته سنج که از چهره های شاخص شعر جوان معاصر به شمار می رود و به خاطر ارادت بی شایبه و صادقانه ای که به خاندان نبوی (علیهم السلام) دارد، منظومه های آیینی او از حس و حال و عاطفه و تصویر سرشار است.

در مقدمه ای که بر مجموعه شعری آخرین دقیقه های آخرالزمان سروده وی نگاشتم بر این مطلب پای فشردم و هنوز نیز بر این باورم که تنها گناه زارعی ها، دور بودن از تهران و عدم حضور در تشکل های نامریی است که در پشت پرده زمام مهام امور فرهنگی را در چنگ دارند و با خط و ربط های درون گروهی خود سعی در القای این مسأله دارند که چهره های شاخص شعر جوان معاصر را فقط و فقط باید در میان یاران همراه آنان جستجو کرد و شاعران جوان و با استعداد شهرستانی هیچ شانسی برای مطرح شدن ندارند مگر آن که حاضر شوند در زیر علم آنان بر سر و سینه بکوبند! ولی

نمی دانند که تاریخ در داوری خود پیرامون آثار معاصر اشتباه نمی کند و حساب شاعران واقعی را از بازی گران صحنه های ادبی جدا خواهد کرد و مُردفان مُردف را در جای خود خواهد نشاند. این جبر تاریخ است و از آن گزیر و گریزی نیست.

شانزده غزلی را که در مجموعه شعر آخرین دقیقه های آخرالزمان آمده، می توان به حلقه های متّصلی همانند کرد که در نهایت زنجیره موضوعی اثر را به تصویر می کشد. وقایع عصر جاهلی تا عصر انتظار را می توان در آینه تمام قدّ این منظومه بلند به تماشا نشست و حضور مستمر مهدی زراعی را در این مسیر پرفراز و نشیب تاریخی به صورت ملموس حس کرد. به نقل دو غزل آغازین این مجموعه شعر بسنده می کنیم:

غزل (۱)

پیراهن سفید ستاره، سیاه بود *** تابوت شب روان و، بر آن نعش ماه بود

خورشید: کوهی از یخ و، هر چه درخت سنگ *** بی ریشه بود هر چه که نامش گیاه بود

دنیا مکدر از عبث هر چه هست و نیست *** در خود زمین تکیده، زمانه تباه بود

بی شک «هُبَل» خدای ترین خدایگان *** «عُزّی» برای جهل عرب، تکیه گاه بود

کعبه پر از شکوه و شعف، شور و زندگی *** اما برای روح بشر قتل گاه بود

شهری پر از کنیزک و برده، که هر چه مست *** خمرش به جام و، عیش مدامش به راه بود

با هر پسر: ولیمه و شادی، ولی چه چیز *** در انتظار دخترک روسیاه بود؟!

در چشم های وحشی بابا: دو دست گور *** تنها پناه دخترک بی پناه بود

بابا به روی ننگ قبیله که خاک ریخت *** تنها سؤال دخترکش یک نگاه بود!

لبریز بغض، بر دو دهانی که می شدند *** هر بار باز و بسته، دعا؟ نه! دو آه بود

روشن: سیاه و، خوب: بد و، هر چه خیر: شر *** عصیان: ثواب و، صحبت از ایمان: گناه بود

سیر و سقوط، معنی سیر و سلوک شان *** اوج صعودها، همه در عمق چاه بود

سالک اگر که کافر، یا کفر اگر سلوک *** کعبه نه قبله گاه، که یک خانقاه بود!

این گونه شد که نعره زد ابلیس: ای خدا! *** حق با من ست، خلقت تو اشتباه بود!

غزل (۲)

فوج ملک به ظن غلط در گمان شدند *** با طرح نکته ای، همگی نکته دان شدند

شک شد یقین و، «کن فیکون» بانگ بر گرفت *** بود و نبود، آنچه نبودند، آن شدند

برقی زد آسمان و، زمین غرق نور شد *** یک یک ستارگان همگی کهکشانشان شدند

مردان گوژ پشت و، درختان پیر و خشک *** قد راست کرده، باز نهالی جوان شدند
بر قبرهای کوچک و بی نام و بی شمار *** حک شد که: بعد از این پدران مهربان شدند
هر سنگ: شاخه ای گل و، هر صخره: جنگلی *** انبوه رنگ ها همه رنگین کمان شدند
کسری شکست و، آتش آتشکده نشست *** رود از خروش ماند و، علایم عیان شدند
اهل زمین بدون پر و بال پر زدند *** مردم، تمام سالک هفت آسمان شدند (۱)

۳۰ - علی حیدرزاده

۳۰ - علی حیدرزاده به سال ۱۳۴۸ هـ . ش (۱۳۹۰ هـ . ق) در رفسنجان به دنیا آمد. وی پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی به ادامه تحصیل پرداخت و به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی نایل آمد.

بخش پایانی این اثر در شرف اتمام بود که توفیق دیدار او در قم دست داد و نمونه هایی از اشعار آیینی خود را برای من قرائت کرد که سرشار از عاطفه و احساس بود. این پیشامد مبارک را به فال نیک گرفتم که شاید اراده محمّدی بر این تعلق گرفته بود که از این شاعر توانای رفسنجانی نیز اثری به مناسبت در این کتاب آمده باشد.

او تا کنون دو مجموعه شعری خود را با عناوین: فریادهای بی صدا و حضرت آسمان چاپ و منتشر کرده است. مجموعه شعری حضرت آسمان تاریخ منظوم حضرات مقدس معصومین (علیهم السلام) است که با مقدمه استاد میرجلال الدین کزازی در سال ۱۳۸۴ چاپ و منتشر شده است.

با مطالعه و بررسی این اثر هر پژوهش گر منصفی به این نتیجه تلخ می رسد که در گوشه و کنار این کشور پهناور چه استعدادهای شگرفی که نام و یادشان به دست فراموشی سپرده شده است و تنها گناه این طایفه دور بودن از تهران و وارد نشدن در بازی های درون گروهی مافیای ادبی است که همانند یک اختاپوس در همه جا چنگ می اندازند، بعضی را همانند چنگ می نوازند و برخی را در بوته حرمان می گذارند!

اگر این حضرات، اثری به لحاظ فنی و محتوایی به مراتب نازل تر از این اثر روانه بازار می کردند چه نقدهای ستایش آمیزی که به نام این و آن برای آن نمی نگاشتند و

چه داغ‌هایی که از حسرت بر دل شاعران جوان شهرستانی نمی گذاشتند! ولی من به این شاعر عزیز رفسنجانی و سایر شاعران محروم و گمنام شهرستانی عرض می‌کنم که از این ناسپاسی‌ها دلسرد نشوید، شما که برای ائمه اطهار (علیهم السلام) شعر می‌سرایید و سر بر آستان این بزرگواران می‌سایید، باید صله شعر خود را نه از این و آن، که از آنان بخواهید که هر قدمی که با اخلاص در راه تعظیم شعائر اسلامی بردارید، قطعاً بی‌پاسخ نخواهد ماند:

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند *** نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند

تو با خدای خود انداز کارو، دل خوش دار *** که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

ازوست:

برگزیده ای از چهار ماده حضرت آسمان

بهترین داستان به نام خدا *** قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ «ناس» و «فلق»

خواننده ام قرن‌های پیش از این *** در کتاب دلی بدون ورق:

سال تاریخ ساز عام الفیل *** کوه در ابتدای دامنه بود

آرزو، با غروب عبدالله *** زندگی خواه بطن آمنه بود

آسمان در لباس مامایی *** ثانیه دار فصل زایش او

درد در انتظار تابیدن *** پشت ابری ترین نیایش او

حس مادر شدن که صاعقه زد *** گریه نیمه شب، طلوعش بود

طاق‌ها را به لرزه درآورد *** این فقط نقطه شروعش بود

قاصد آسمان چهره او *** وقت نامیدنش مرّد شد
در نسب نامه قبیله عشق *** بهترین نام او، محمّد شد
او که در ابتدای خندیدن *** شیر در سفره ولیمه نداشت
در مسیر ظهور کودکی اش *** دایه ای هم به جز حلیمه نداشت
گردش روزگار تنهایی *** بود هم صحبت قدیمی او
مادرش پرگشود و، کامل شد *** قصّه غصّه یتیمی او
هر نگاهش، هزار و یک یوسف *** روزگاری که شهر، گرگش بود
مدتی در زمان قحطی عشق *** سایه بانس، پدر بزرگش بود
سایه سایبان او کوتاه *** بار دیگر زمان آهش شد
بس که از چشم او غزل تابید *** کوه، ابوطالب نگاهش شد
سال ها را درون خود می ریخت *** از لبانش صدا نمی آمد
بزه قلبش از حوالی کوه *** با شبانش، شبانه می آمد
در خیابان سمت کعبه نبود *** هیچ همسایه ای برای دلش
مثل اصحاب کهف خاطره ها *** غار شد دایه ای برای دلش
بود تنهاترین ستاره شهر *** عشق وقتی به این نتیجه رسید
در بهار ظهور آینه ها *** موسم دیدن خدیجه رسید ...
سال زیباترین تجارت او *** اعتماد آمد و، امینش کرد
اولین کاروان که حرکت کرد *** مرد رؤیای سرزمینش کرد ...

در غروب‌ی که قلب مردم شهر *** لات و عُزّی و ... یا هُبَل می شد
در حرا، با حرارت «اَقْرَأ» *** خاتم بهترین غزل می شد
دوره غنچه های خنده به گور *** عصر اندیشه های قحطانی
در افق، شاعرانه ظاهر شد *** ابری از آیه های بارانی
آسمان از نزول زلزله خیز *** کوه را با کرشمه جاری کرد
شب‌نم شعله نوش بادیه را *** از لبش چشمه چشمه جاری کرد ...
در چنان خشکسال گندم سوز *** عشق از ابر خود نتیجه گرفت
چشمه ای را به او سپرد، اما *** در مقابل، ازو خدیجه گرفت
با چنین چشمه از دل تاریخ *** یازده رودخانه شد جاری
می رساند تو را به اقیانوس *** هر یک از رودخانه ها، آری (۱) ...

۳۱ - علی اصغر موسوی

۳۱ - سیدعلی اصغر موسوی از اعضای ثابت انجمن ادبی محیط است. سال هاست که در عرصه شعر و نثر قلم می زند و با مطبوعات و صدا و سیما همکاری دارد.

موسوی در شعر آیینی دارای تجربه های موفقی است و آثار او از عاطفه و تصویر سرشارند. وی به خاطر مطالعاتی که در شعر کلاسیک و سپید دارد، نظرات تازه ای در زمینه نقد شعر ارایه می کند و تلاش او در قلمرو شعر آیینی ستودنی است. او تاکنون آثار مفیدی را در اختیار شیفتگان شعر شیعی قرار داده و با همکاری نزدیکی که با مرکز پژوهش های صدا و سیما مرکز قم دارد، موجبات تدوین آثاری را در مقوله های مرتبط با شعر آیینی فراهم ساخته است.

نثر او پخته و گیراست و اگر امکانات لازم در اختیار او قرار می گرفت، بیش از این ها می توانست در حوزه شعر و نثر نقش آفرینی نماید. ازوست:

ذات شگفت کاینات

با حمد خدای خلق عالم، الله کبیر، رب اعظم *** شعرم شده عاشقانه ملزم، بر مدح تو ای نبی خاتم (صلی الله علیه و آله)

خاتم نه فقط به ملک هستی، آینه عز لامکانی *** ختم است به تو جمال مطلق، ختم است به تو، کمال آدم (علیه السلام)

تو ذات شگرف کایناتی: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» *** تو، جوهر آنچه عقل خوانده ست در منطق محکمت، محکم!

رخسار تو آیه آیه نور، تفسیر شریف «وَالنَّهَار» است *** هم مردمکان، به سان «وَاللَّيْل»، تأویل نجابتی مکرم

اشراق شگرف گیسوانت، آیات بلند و ژرف طاها *** محراب قشنگ ابروانت در مدّ نگاه عرشیان، خم

مخلوق تبسم نگاهت، نوروز پرند آفرینش *** مستور تجسم پگاهت، گل های بهشت، هم چو شبنم

این چامه به التفات نامت، سرشار بلاغتی عجیب است *** ترکیب تناسبش: مرتب، تذهیب تغزلش: منظم

بس جای ترنج دست ها را، مردم بپرند عاشقانه *** گر جلوه آن جمال زیبا، در آینه ها شود مجسم

۳۲ - عباس عبادی

۳۲ - عبادی به سال ۱۳۳۶ هـ. ش در شهرستان رامهرمز به دنیا آمد، و پس از پایان تحصیلات در مقاطع ابتدایی و متوسطه، به ادامه تحصیل در آموزش عالی پرداخت و به دریافت مدرک کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی نایل آمد و هم اکنون با عنوان مدرس، در دانشگاه و مراکز تربیت معلم انجام وظیفه می کند.

«استعاره های بی گناه» عنوان اولین مجموعه شعری اوست که دست انتشار است. شعرعبادی از بافت محکم ساختاری و شاکله متقن محتوایی برخوردار می باشد. از اوست:

شهید تهمت

شبی که دست خدا خاک را گلستان کرد *** بهار را به حصار سکوت، مهمان کرد

طلسم غربت شب را، به دست مردی داد *** که کاروان فلق را رسول ایمان کرد

عصا نداشت، ولی با کلام نوارانی *** فضای تیره شب را، ستاره باران کرد

درون غار، کلامش فصیح شد آن سان *** که صخره های کر و لال را، هراسان کرد

شهید تهمت و آماج سنگ باران شد *** و عشق را، سپر تیغ های عریان کرد

چنان صبور و پراز زخم راه می پیمود *** که مگه راز هياهوى خود پشیمان کرد

به روح آینه ها، آفتاب را بخشید *** حصار سنگی شب را، شکست و ویران کرد

خیال تازه سرودن نداشتم امشب *** مرا هوای خیالش چنین غزل خوان کرد

* * *

۳۳ - روشن سلیمانی

۳۳ - سلیمانی متخلص روشن به سال ۱۳۵۴ هـ. ش در شهرستان کوه رنگ از توابع استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد ولی در دزفول پرورش یافت و در همان جا به تحصیل علوم حوزوی پرداخت.

وی در حال حاضر دبیر هیأت علمی شعر طلاب کشور است و چند سالی است که در قم اقامت دارد، و در محافل ادبی استان خصوصاً انجمن ادبی محیط حضور می یابد.

تا کنون سه مجموعه شعر از او منتشر شده است:

«هر کس مرا پیدا کند مال خودش» اولین تجربه او در زمینه شعر سپید.

«من روشنم» حاوی تعدادی از آثار کلاسیک او، با مقدمه نگارنده این سطور.

«ترنه های افتو» اولین مجموعه شعر سپید با گویش بختیاری.

روشن در غزل، آثار درخشانی دارد. برای این شاعر جوان و پرشور روحانی آینده روشنی را آرزو می کنیم.

از اوست:

از نشان تا بی نشان

به نام تو، همه سکه ها گران گردید *** به اذن تو، همه رودها روان گردید

شکوه نام تو را هیچ کس نمی داند *** شعاع نام تو بیرون ز کهکشان گردید

تو یک معادله سهل ممتنع بودی *** که در محاسبه ات عقل، ناتوان گردید

تو آفتابی و، پیغمبرانِ دیگر ماه *** که روشن از تو، تمام ستارگان گردید

تو مثل هیچ کسی، هیچ کس شبیه تو نیست *** کسی که از تو نشان یافت، بی نشان گردید

۳۴ - عباس احمدی

۳۴ - عباس احمدی به سال ۱۳۵۷ هـ - ش در تهران به دنیا آمد، و پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه به آموختن ادامه داد و اکنون در رشته دکترای منابع طبیعی سرگرم تحصیل است و از اعضای هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک می باشد.

وی از دوره دبیرستان به سرودن شعر پرداخت و با حضور در محافل ادب، و مسابقات مختلف شعر سراسری و مطالعه متون ادبی، استعداد ادبی و هنری خود را بارور ساخت.

وی مجموعه شعری مستقلی ندارد ولی یک اثر تحقیقی و ترجمه یک متن انگلیسی را تا کنون به چاپ رسانیده، و تصحیح و شرح دیوان مرحوم کمپانی (مفتقر) را نیز در کارنامه ادبی خود دارد. گاه گاهی در جلسات انجمن ادبی محیط شرکت می کند و سروده های خود را در معرض نقد قرار می دهد. وی ذهن جستجوگری دارد و علی رغم رشته تحصیلی خود، به مطالعه و بررسی دواوین شعرا علاقه مند است.

آینده روشنی را برای او در قلمرو شعر معاصر آرزو می کنیم. از اوست:

سلوک چمن

از چمن آمد شبی، که تا سر صحبت *** باز کند، با دهان آجر و نَرده

از چمن آمد همان که منتظرش بود *** این همه تخته سیاه این همه بَرده

از چمن آمد، نیامده شب دیجور *** رعشه گرفت و، به پای نیمکت افتاد

طاق مداین زشوق، جامه درانید *** خسرو و کسری ز قدر و منزلت افتاد

معنی امّ الکتاب و طلعت یاسین! *** ای که تمام از تو شد، مکارم اخلاق

بر سرت ایزد نهاده افسر «لولاک» *** ای هیجان! ای شعور شرقی اشراق

زینت تو فاطمه ست، مادر کوثر *** عقل نخستینی و، حقیقت ثانی

خال لب تو، مطاف عالم امکان *** جان جهانی توای جهان معانی!

کاش شبی، مست از شراب شفاعت *** معتکف سایه سار سرو تو باشم

بلبل این بوستان نشد که بمانم *** کاش دمی لاقل تذر و تو باشم

تپه و ماهور گونه، چشمه شرم ست *** تهمت تاریخ اگر که ماشطه باشد

یاد حسین تو آمد و، نشد این اشک *** بین من و بوتراب، واسطه باشد

۳۵ - امیر مرزبان

۳۵ - امیر مرزبان از شعرای جوان و مطرح استان قم است و در اغلب مراسم کشوری و شعرخوانی های سراسری حضور موفقی دارد.

تلاش مبارک او در حوزه شعر آیینی به آفرینش آثار برگزیده ای انجامیده، که در میان آثار شعرای جوان معاصر از منزلت درخوری برخوردارند.

وی در عرصه نقد شعر نیز کوشاست و با مطالعه و بررسی شعر معاصر بر غنای معلومات ادبی خود افزوده است. آینده روشن و افتخار آمیزی را برای او آرزو می کنیم.

ازوست:

نذر شب نزول عشق

سلام واژه ... سلام ای غزل ترین فریاد *** سلام حضرت آبادترا! دلت آباد!

منم... و واژه... که گم می شود حضور کسی *** و وقت آن شده حتماً به داد من بررسی

آهای شاعر خسته کجای کاری؟ های! *** کسی نگفت که: ایمان... که: دل بیاری؟ های؟

مفاعلن فعلاتن مفاعلن بی وحی *** کمی غزل ... کمی اندوه و ناله کن، بی وحی

امام جمعه این روزها! دلم تنگ است *** تمام جنس دل این غریبه ها سنگ است

غزل کجا و کلام عزیز نور کجا؟ *** تمام غرقه جهلیم! کو حضور؟ کجا؟

طلوع کن که غزل ها شکسته بی تو عزیز *** و بخت خسته این بیت بسته بی تو عزیز

□

شب تغزل قرآنی ات به خیر رسول! *** کنار عرش ... غزل خوانی ات به خیر رسول!

بخوان به نام گل کوکب از هوای بهار *** بخوان بخاطر یک نسل مرده تبار

بخوان که پنجره ها مان وسیع تر بشود *** بخوان که شب برود ... باز هم سحر بشود

کتاب اول تنزیل ... چشم های شما *** گلوی ملتهب ایل ... چشم های شما

سلام مطلع آیات روشن سبحان! *** سلام معنی توحید! معنی ایمان!

مبارک است به تو نشر روشنی و بهار *** تبارکا به تو «تنزیل إِنْه الفرقان»

نفس بکش ... که درختان گل و شکوفه دهند *** نفس بکش ... که بهاری شود دوباره جهان

جمال جاری جان ... ای جهان نامحدود *** بیا و جاری این بیت ها بشو قرآن!

دوباره یوسفم و مانده در تن زندان *** تو پیرهن شدی و .. چشم های من کنعان

عزیز مصر: شما ... نه عزیز کل جهان *** تویی که حسن ملیحت زبان زد انسان

بریز جام که مستم ... بریز ... ساقی من *** ازین سیاهی دوران گرفته سر دَوَران

□

بیار باده نورانی ام به نیم شبی *** به یاد لفظ فصیح نبینا العربی

بیار بر تن خسته ... کلام جاری نور *** که بلکه با تو رسم تا بلند قامت طور

دلم گرفته کمی ... آیه های گل مددی! *** حضور کو؟ برسانم به عرش باز قدی

نگار من! دل من مست سوره طاهاست *** و «هل اتاکَ حدیثٌ ...» حدیث نفس شماس

نفختَ من کلماتک به شعر این مهجور *** نفختَ من نفحاتک به قلب من ای نور

بیار کشتی خود را که باز توفان شد *** دوباره روز سیاه حضور شیطان شد

دوباره سامری و گاوها علم شده اند *** دوباره بتکده ها پاک و محترم شده اند

رسول نور! دلم تنگ شد اذان بفرست *** بلال را به بلندای آسمان بفرست

به لحن روشن خود در کتیه های جهان *** سرود عشق بگوی و به هر زبان بفرست

بخوان: که خوانش این سایه ها تمام شود *** بیار نور و به هر گوشه جهان بفرست
نسیم رحمت خود را به دشمنان دادی *** شمیم لطف خودت را به دوستان بفرست
کتاب های جهان کم شدند در وصفت *** خودت دوباره در این سوره داستان بفرست
خلاصه همه انبیا! سلامٌ علیک *** تغزل همه اولیا! سلامٌ علیک
سلام جام طهوراً طهوراً ربّ جلیل *** سلام معنی تیغ و گلوی اسماعیل
سلام آیه تطهیر در سیاهی محض *** سلام، لطف خدا ... رهبر الاهی محض
سلام های من اینجا دوباره کم آورد *** کنار نور شما هر ستاره کم آورد
نفس بگیرم و یا هو به شعر قد بدهد *** که شعر پیش شما استعاره کم آورد
تو را کجای زمان می شود که پیدا کرد *** که چشم و دست زمین هم اشاره کم آورد
تو را چنان که تویی من چگونه وصف کنم *** کلام قاصر شاعر دوباره کم آورد
امام جمعه هر فصل و ساعت ازلی *** تو را به جان خودت ... جان فاطمه ... به علیّ

دعا بکن کمی این سینه بازتر بشود *** دوباره شب برود زودتر سحر بشود

پرنده گی که نباشد ... دعا بکن برویم *** که بالهای من و عرش سر به سر بشود

دعا بکن تن ناقابل همیشه عزیز *** برای مهدی آل شما سپر بشود

شهید خوانی این بیت ها کمی زود است *** دعا بکن شب هجران عشق سر بشود

□

مراسم شب قدر است شعر خوانی دل *** سلام قرص قمر! ماه روشن کامل

من و تلاوت این نیمه شب که مست شدم *** ازین سرود دل انگیز عشق بخوان هست شدم

بزن به لحن حجازی ره عراقی را *** که می فروش کنی چشم مست ساقی را

بخوان... بخوان که دل تنگ من به جان آمد *** بلال شوق به عشق تو در اذان آمد

بیا به شیوه «ترتیل» بر مناره بخوان *** بخوان برای دل من، بخوان، دوباره بخوان

۳۶ - قربان ولیئی

۳۶ - قربان ولیئی به سال ۱۳۴۶ هـ. ش (۱۳۸۸ هـ. ق) در کرمانشاه به دنیا آمد. وی تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در شهر زادگاه خود به پایان برد و سپس تا مقطع کاردانی به تحصیلات خود در دانشگاه علم و صنعت درود ادامه داد و بعد در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران سرگرم تحصیل شد و در همین رشته به دریافت مدرک کارشناسی نایل آمد.

وی از سال ۱۳۶۶ هـ. ش به سرودن شعر پرداخت و آثار خود را به صورت پراکنده در جراید و مجلات به دست چاپ سپرد (۱).

وی در شعر دفاع مقدس دارای آثار موفقی است و در همایش های سراسری شعر جنگ و مقاومت نیز حضور محسوسی دارد. آثار آیینی او از تصاویر بدیع و مفاهیم ارزشی سرشار است.

ازوست:

خورشید هستی

تا ابد هستی و، حیران تو هستند همه *** خیره در جان درخشان تو هستند همه

از نهان گاه ازل تا به فراسوی ابد *** غرق امواج خروشان تو هستند همه

پاره ای از دل ربّانی تو، خورشیدست *** اختران، پرتو چشمان (۲) تو هستند همه

۱- حماسه های همیشه، پرویز بیگی حبیب آبادی، ج ۳، ص ۱۲۶۹.

۲- در یک غزل هفت بیتی، مرتکب دوبار شایگان شدن، از طبع نکته یاب جناب ولیئی بعید است.

هر نسیمی که گذشت از تو، مسیحایی گشت *** زنده از زندگی جان تو هستند همه

وحي جاری شده در رگ رگ هستی، هستی *** عارفان، قاری قرآن تو هستند همه (۱)

میوزد نام تو و، عقل به خون می غلتد *** تیغ توحیدی و قربان تو هستند همه (۲)

در تو هر کس که سفر کرد، خطر کرد خطر *** کاشفان تو شهیدان (۳) تو هستند همه

-
- ۱- اگر زلال وحي در ظرف وجودی تمام کاینات جاری باشد - که هست - چرا فقط «عارفان» قاری قرآن باشند؟!
 - ۲- از این بیت برداشت جلالی پررنگی می توان داشت که با صفت رحمة للعالمینی پیامبر رحمت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) چندان سازگار نیست. اسلام فقط دین شمشیر نبوده و نیست، بلکه دین مبتنی بر عقل و براهین عقلی است و آن وجود نازنین نیز «عقل کل». چرا باید هر جا که نام آن حضرت حضور داشته باشد، عقل در خون خود به غلتد؟ راستی چرا؟!
 - ۳- در یک غزل هفت بیتی، مرتکب دوبار شایگان شدن، از طبع نکته یاب جناب ولیئی بعید است.

۳۷ - اکبر میرجعفری

۳۷ - سید اکبر جعفری به سال ۱۳۴۸ هـ. ش (۱۳۹۰ هـ. ق) در یکی از روستاهای زواره از توابع اصفهان به دنیا آمد.

وی از ده سالگی به بعد به قم عزیمت کرد و به تحصیل پرداخت و پس از کسب دیپلم ریاضی به تحصیل در دانشگاه علم و صنعت در رشته مکانیک پرداخت ولی بعداً انصراف داد و در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور سرگرم تحصیل شد و در سال ۱۳۷۶ هـ. ش به دریافت مدرک کارشناسی نایل آمد.

وی در حال حاضر به عنوان کارشناس کتاب های درسی زبان و ادبیات فارسی دوره متوسطه در وزارت آموزش و پرورش سرگرم خدمت می باشد.

میرجعفری در شعر جنگ و مقاومت دارای تجربه های موفقی است و تا کنون دو مجموعه شعر از او چاپ و منتشر شده است: پشت همین باران و گزیده ادبیات معاصر، مجموعه شماره ۱/۵۱ (۱).

ازوست:

پگاه مقدّس

هزار پنجره وا شد در آن پگاه مقدّس *** که عشق در تو درخشید از آن نگاه مقدّس (۲)

دلیل خلقت آدم! دوباره بار امانت *** و اشتباه ملایک در آن گناه مقدّس (۳)

به پاس آینه داری در آن دیار غباری *** چقدر آه کشیدی، چقدر آه مقدّس

۱- حماسه های همیشه، پرویز بیگی حبیب آبادی، ج ۳، ص ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴.

۲- کدام نگاه مقدّس؟! مرجع ضمیر به چه کسی بر می گردد؟! ضمیر «آن» اشاره به چه کسی دارد؟!!

۳- تقسیم گناه به مقدّس و غیرمقدّس، از آن موضوعات ابداعی و نوظهور زمانه ماست!

مسیر سیر و سلوکت، مدار سیر ملایک (۱) *** صراط سیر نگاهت، دو شاهراه مقدّس

بهار بی تو چه دارد! ادای سبز طراوت *** و با تو عشق، علی را و چند ماه مقدّس

نشد بلال تو باشم، بگو صدای که باشم؟ *** درین غروب اذان همان سیاه مقدّس (۲)

فرشته تر شدن ای دل همیشه قسمت ما نیست *** مگر به گوشه چشمی از آن نگاه مقدّس

۱- نتیجه قدم نهادن در مسیر سیر و سلوکت حضرت ختمی مرتبت نایل آمدن به مقام انسانی است نه نیل به مقام فرشتگی و رسالت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هدایت انسان ها بود نه فرشتگان.

۲- اذان همان سیاه مقدّس (اذان همان بلال مقدّس) یا اذان مقدّس همان سیاه (همان اذان مقدّس بلال)؟! اذان مقدّس است ولی بلال حبشی قداست ندارد و این خلعت بر اندام غیر چهارده معصوم و انبیای الهی (علیهم السلام) نارساست. از ظاهر سیاق مصراع برمی آید که صفت «مقدّس» برای بلال در نظر گرفته شده نه اذان.

۳۸ - سید محمدبابا میری

۳۸ - سید محمدبابا میری متولد ۱۳۵۶ هـ - ش و زادگاه او شهر مقدس قم است. وی سرگرم آموختن علوم حوزوی است و در حال حاضر «در مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب» سرگرم خدمت می باشد.

وی از ۲۰ سالگی به جرگه شاعران آیینی پیوسته و از اعضای ثابت و کوشای انجمن ادبی محیط است. سروده های او سرشار از حس و عاطفه و تصویر است.

از اوست:

آفتاب مهر

ای که معراجت عروج آسمان بر آسمان *** پیش پایت می گذارد تا ابد سر، آسمان

اهل این عالم همه خاکند از پا تا به سر *** آری! اما جسم و جان تو سراسر، آسمان

نه! تو راز خلقتی آخر چگونه می شود *** با شکوه نام تو باشد برابر، آسمان

ای که تو از عرش برتر، آسمان خواندم تو را *** تا از این تشبیه من در آورد پر آسمان!

جلوه رحمت! سحر گاهان به هنگام دعا *** در نگاه آبی ات می شد شناور، آسمان

جستنت روی زمین بی شک خطای فاحشی ست *** چشم ما باید تو را پیدا کند در آسمان

ماندنت چندی به روی خاک، اعجاز خداست *** آفتاب مهر! جای توست آخر آسمان
قدری از اوج مقامت را اگر که می شناخت *** بی گمان بر خود نمی بالید دیگر آسمان

۳۹ - سید محمدجواد شرافت

۳۹ - سید محمدجواد شرافت به سال ۱۳۶۰ هـ. ش در شهر شوشتر از توابع استان خوزستان به دنیا آمد، و با اقامت در شهر مقدس قم به تحصیل علوم حوزوی پرداخت.

شرافت از چهره های نام آشنای انجمن ادبی محیط است، و ترقی مافوق انتظاری که در زمانی کوتاه در قلمرو شعر آیینی داشته، از او به عنوان شاعری مطرح و موفق یاد می کنند.

وی تاکنون در تدوین چند مجموعه شعر آیینی شرکت داشته و در چند نشریه مذهبی نیز قلم می زند.

ازوست:

چند بیت از یک ترکیب بند نبوی (صلی الله علیه وآله)

(۱)

ای روشنی تبار تو و نور تیره ات *** ای آسمانیان زمین، هم عشیره ات

ای لحظه لحظه زندگی ات آیه آیه صبح *** آینه دار سوره شمس است سیره ات

می بارد از کلام تو چیزی شبیه وحی *** غیر از احد کجاست محمد! نظیره ات؟

خورشید رفت و ماه ... پدر رفت و مادرت *** در غم گذشت روز و شب تار و تیره ات

در یتیمی و صدف کعبه خانه ات *** دست خدای «عزوجل» پشتوانه ات

(۲)

ای لهجه ات ز نغمه باران فصیح تر *** لبخندت از تبسم گلها ملیح تر

بر موی تو نسیم بهشتی دخیل بست *** یعنی ندیده از خم زلفت صریح تر

ای با خدای عرش ز موسی کلیم تر *** با ساکنان فرش ز عیسی مسیح تر

با دیدن تو عشق نمک گیر شد که دید *** روی تو از چهره ی یوسف ملیح تر

تو شاه بیت شعر غزل خیز خلقتی *** حسن ختام قصه سبز نبوتی

(۳)

هفت آسمان و رحمت رنگین کمانی ات *** ذرات خاک و مرحمت آسمانی ات

احساس شاخه ها و نسیم نوازشت *** شوق شکوفه ها، وزش مهربانی ات

تنها گل همیشه بهار جهان تویی *** گلها معطر از نفس جاودانی ات

لطف تو بوده شامل حال درختها *** «حانه» بهره مند شد از خطبه خوانی ات

هر آفریده ای شده مدیون جود تو *** برده نصیبی از برکات وجود تو

(۴)

بر چهره تو نقش تبسم همیشگی *** در سینه ات ولی غم مردم همیشگی

دریایی و نمایش آرامشی ولی *** در پهنه دل تو تلاطم همیشگی

در وسعتی که عطر سکوت تو میوزد *** بارانی از ترانه، ترنم همیشگی

با حکمت ظریف تو ما بین عشق و عقل *** سازش همیشگی و تفاهم همیشگی

پیغمبری برای همیشه است، نام تو *** «ثبت است بر جریده عالم دوام تو»

۴۰ - سید حمیدرضا برقعی

۴۰ - سید حمیدرضا برقعی به سال ۱۳۶۲ هـ. ش در شهر مقدس قم به دنیا آمد، و پس از اخذ مدرک کاردانی، در زمینه انتشارات به فعالیت پرداخت. وی از اعضای ثابت و کوشای انجمن ادبی محیط است و اشعار آیینی او از شور و شعور و تصویر سرشار می باشد.

ازوست:

اعجاز تبسم

«قل هو الله أحد» انگور در خم خنده کرد *** چار قل خواند و، سپس غرق تلاطم خنده کرد

آسمان لبریز رشک اشک شد، باران گرفت *** تا محمد در زمین ما بین مردم خنده کرد

آرزوی آسمان ها بود پابوسی نور *** فاتح معراج آمد، طاق هفتم خنده کرد

باد سحر محو رنگ صورتش بی تاب شد *** رقص رقصان رفت در آغوش گندم خنده کرد

* * *

۴۱ - مریم سقلاطونی

۴۱ - خانم مریم سقلاطونی سال ها مسئولیت واحد خواهران انجمن شعر و قصه استان قم را بر عهده داشت و در شکوفایی استعداد ادبی و هنری آنان سهم به سزایی دارد.

وی مدتی است که با صدا و سیمای مرکز قم همکاری دارد و در غنا بخشیدن به تولیدات ادبی مرکز می کوشد و به خاطر آثار وزینی که تا کنون در قلمرو شعر کلاسیک و شعر سپید منتشر کرده، از چهره های مطرح شعر جوان معاصر به شمار می رود، و آثار قلمی او رتبه های ممتازی را به تشخیص هیأت داوران در سطح کشور به دست آورده و مجموعه شعر اخیر او در زمینه شعر جنگ و مقاومت رتبه اول را به خود اختصاص داد. توفیق روز افزون او را از درگاه ایزد سبحان خواستارم:

باش تا صبح دولتش بدمد *** کاین هنوز از نتایج سحرست

از اوست :

انسان نبود ... خاک نه ... یک مشت استخوان *** در جهل دست و پا زده ای گنگ و بی زبان

انسان جهول بود ... سر از پا نمی شناخت *** تنها دو چشم بود و سر و بینی و دهان

تنها دو دست در پی یک قوت لایموت *** تنها دو پا که در پی آبی دوان دوان ...

انسانِ گیجِ سر به هوا با صدای تو *** در خود فرو نشست همانند خاکدان

«یا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ...» و ذکرِ اسمُهُ *** برخاست عاشقانه پلی زد به آسمان

بوی تو آن چنان به گل مرده اش وزید *** تا رودخانه ای شد و آرام شد روان

انسان کنار نام دیگر فرشته بود *** «انسان - فرشته» بود ... نه انسانِ «آب» و «نان»

با تو وسیع شد و زمین را زمین گذاشت *** وسعت گرفت تا که شد انسان آسمان

دستی کشید روی سر سنگ های سخت *** رودی شدند و چشمه ای و دشت ... ناگهان

۴۲ - سارا جلوداریان

۴۲ - خانم سارا جلوداریان از شعرای جوان و نام آشنای محافل ادبی کاشان است و در زمینه مقوله های آیینی، تجربه های موفق دارد.

او دانش آموخته رشته مهندسی کشاورزی از دانشگاه تبریز است.

ازوست:

تو کیستی

فرشته بوسه زده، بارگاه ایزدی ات را *** بهشت خیمه زده، پرنیان سرمدی ات را

چقدر هودج سیمین، گسیل گشته به پایت *** که سر به سجده گذارند، مُلک امجدی ات را

تو کیستی که قلم با هزار جلوه نوشته *** بر آیه های مقدس، حروف ابجدی ات را

تو کیستی که زبان باز کرده ماهی دریا: *** به حسن مرتبت و خلق خوش، زبانزدی ات را

تو کیستی که قسم یاد کرده ریگ بیابان *** که انعکاس دهد، ساحت زبر جدی ات را

نشسته ماه شب چارده که سیر ببیند: *** حلول احمدی ات، حمله ی محمدیات را

خدا تمامیت قدر را فقط به تو بخشید *** که آشکار کند، خلقت مجردی ات را ...

۴۳ - محمد جواد شاه مرادی

۴۳ - محمد جواد شاه مرادی از شعرای نام آشنای استان اصفهان است و در شعر آیینی دارای آثار موفقی می باشد.

وی در شعر از تخلص (آسمان) استفاده می کند، امید است که رنگ سروده های او همیشه آسمانی باشد.

ازوست:

چشمانِ قدسی تو بهشتِ مؤکدند *** اعجازِ جاودانه و امدادِ مُمْتَدند

در هست و نیست، واسطه ای بی نهایت اند *** در شرق و غربِ عشق، به مستی زبانُ زدند

خورشید نیستند که خورشید و ماه نیز، *** گرم ستاره بازیِ این زوجِ مُفَرَدند.

...تنها نه آن دوتا ... که نَفَسِ ها و فصلِ ها، *** با جزر و مدِّ اشکِ تو در رفت و آمدند

شب ها به یادِ خنده تو پُر ستاره اند *** گلِ ها به عادتِ صلوات، مُقَيَّدند.

حتی ستارگان هم در اقتدای تو، *** با عاشقان، مُسَاعِد و با فارغانِ بَدند!

سعدی درست گفته...: «سپیدار و سرو و ماه» *** یک عمر در هوای تماشای آن قَدند ...

از کوه سارِ رَد شُدی و هر چه جویبار، *** هَر بار، دوستارِ سَجودِ مجدّدند ...
... آری ... به چشمِ مَسْتان، ذَرَاتِ کَهکشان، *** دلدادهِ مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّدند ...

رازِ مگوییِ عشق

ای خالِ رویتِ آرزویِ خامِ خالِ ها *** خُرمایِ دورِ دستِ نَخیلِ خیالِ ها
ای خاتَمِ پیامبران، نقشِ نامِ تو *** ای آخرینِ جوابِ تمامِ سؤالِ ها
قبله‌نمایِ گمشدگانِ چهار سو *** پیراهنِ شریفِ حُلولِ محالِ ها
ای پیچ و تابِ مویِ تو آموزگارِ شب *** پیشانیِ ات صحیفه‌تحویلیِ حالِ ها
خورشیدِ بی‌مُضایقه! مهتابِ بی‌مُحاق! *** آینه‌ی تمام‌نمایِ کمالِ ها
ای التفاتِ غمزه‌غمازِ چشمِ تو *** مشقِ شبِ همیشه‌چشمِ غزالِ ها
هستی ادامه یافته بیهوده بعدِ تو *** شاید کسی شبیه تو را بعدِ سالِ ها...
انگشتِ ها برای نوشتن، قلم شدند ... *** شاعر شدند پیشِ خیالِ تو لالِ ها ...!
آتش گرفت جانِ مثال و پَر خیالِ *** بالاتر از عطشِ نپدیدند بالِ ها
لبِ ها هنوز روزه حیرت گرفته اند ... *** لبِ تشنه اند معجزه ات را هلالِ ها
می خواستم برای تو شعری ... ولی نشد *** درهم شکست قاعده ها و روالِ ها ...
رازِ مگوییِ عشق، به نامت نوشته شد ... *** ناخوانده ماند رویِ زبانِ مَجالِ ها ...

۴۴ - امیر اکبرزاده

۴۴ - امیر اکبرزاده از شعرای مطرح در شعر آیینی استان قم است و تا کنون مقام های ارزنده ای را در مسابقات سراسری شعر به خود اختصاص داده است.

وی در سال ۱۳۵۹ هـ. ش در شهر مقدس قم به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا پایان مقطع متوسطه ادامه داد.

«رأس کدام جمعه ساعت ها زنگ می زند» عنوان اثر مهدوی اوست که بهترین های اشعار مهدوی معاصر را در آن گرد آورده و آماده چاپ کرده است.

وی علی رغم مدت کوتاهی که به سرودن شعر پرداخته و عمر فعالیت های شعری او از شش سال تجاوز نمی کند، ولی در همین مدت کوتاه توانسته است گام های بلندی را در عرصه شعر آیینی بردارد.

ازوست:

آینه ها مات مانده اند!

در گردش زمین و زمان پرورانده است *** خالق تو را چنین و چنان پرورانده است

نور تو را که پیرهنی از «شدن» گرفت *** پیش از شروع دور زمان پرورانده است

در انتظار رؤیت تو هست و نیست را *** در هاله های شک و گمان پرورانده است

دل های بی قرار تو را در الست شوق *** در التهایی از هیجان پرورانده است

نور تو را برای دلش خلق کرد و بعد *** آن را برای خلق جهان پرورانده است

می خواست با تو ختم شود سرنوشت عشق *** پس عشق را به نیت آن پرورانده است

انس و ملک دچار قضا و قدر شدند *** تقدیر را در این نوسان پرورانده است

جسمی که نور در رگ آن جاری است را *** نه ماه در مشیمه جان پرورنده است

□

تا کاتبان امر الهی قلم زدند *** تقدیر را به خاک قدومت رقم زدند

حور و ملک به عیش گرفتند جام شوق *** ابلیس و جن بساط طرب را به هم زدند

با جام های نور، ملائک از آسمان *** نازل شدند و جام به دوری غم زدند

لرزید کعبه در هیجانات خود - سه روز - *** بت ها نفیر مرگ به هر چه صنم زدند

هر کس که خواند نام تو، مهر وجود خورد *** بر هر که خواند غیر تو، مهر عدم زدند

باران زعفران به سرو روی کعبه ریخت *** تا پرچم سپیده به بام حرم زدند

هر چه که پیش گو و منجم خبر شدند *** با هم دم از طلوعه یک صبحدم زدند

نه ماه نه نبی به تو تعظیم کرده اند *** تا این که بوسه بر دهنت دم به دم زدند

□

آمد به دست بوسی تو جبرئیل هم *** همراه جبرئیل مسیح و خلیل هم!

از راه آمدی تو و باطل به سمت مرگ *** آنگونه رفته است که اصحاب فیل هم!

گرم سماع از تو شده دم به دم قریش *** رقصنده، عرش و فرش به همراه ایل هم!

چون بندگان دیگر پروردگار، عبد *** چون ذات او یگانه ای و بی بدیل هم!

ذرات کائنات به تسبیح تو مدام *** سرگرم ذکر توست کثیر و قلیل هم

تنهاترین بهانه خلقت تویی و بس *** هستی بر این بهانه تو تنها دلیل هم

با تو همیشه عشق عزیز است و محترم *** با تو همیشه کفر حقیر و ... ذلیل هم

موسی شود درون سبد عالمی اگر *** با تو مقدر است رهایی ز نیل هم

با تو تمام عرش مناجات کرده اند *** کنکاش در مکاشفه «ذات» کرده اند
در بزم خویش آینه ها مات مانده اند *** تا وصفی از جمال دل آرات کرده اند
سرمست از شنیدن نام تو می شوند *** آنان که جامه وقف خرابات کرده اند

از اوّل ازل همه انبیای عشق *** بر خاتمیت تو مباحث کرده اند
تا هم نشین خاک نشینان غم شدی *** خورشید را مصاحب ذرات کرده اند
مردم، به خلق و خوی تو پروردگار را *** در چار چوب جسم ملاقات کرده اند!
با رؤیت تو دخترکان سپیده بخت *** خود را رها ز گور خرافات کرده اند
بت ها به پای «نیست شدن» سر گذاشتند *** خود را به دست نور مکافات کرده اند
خورشید وار مهر تو تا سایه گستراند *** ذرات عزم اوج سماوات کرده اند
پیشانی تو مشرق نور نبوت است *** چشم تو را مراد اشارات کرده اند
گفتند که: بخوان، و تو خواندی به نام او *** با تو وجود او را، اثبات کرده اند!

بخش چهاردهم: معرفی منظومه های نادر نبوی (صلی الله علیه وآله)

این بخش از اثر را به معرفی کوتاه منابع منظومی اختصاص داده ایم که تمام یا بخشی از مطالب آن‌ها به میلاد، بعثت، هجرت، غزوات، معجزات، رسالت جهانی و خُلق و خوی نبوی (صلی الله علیه و آله) اختصاص یافته و اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها در قالب مثنوی سروده شده‌اند، و برخلاف اغلب دواوین شعرا که اشعار نبوی معدودی به صورت پراکنده در آن‌ها مشاهده می‌شود، این منظومه‌های بلند و نادر نبوی مقوله‌های مرتبط با پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) را با نظم خاصی دنبال می‌کنند.

دسترسی به این منابع منظوم نبوی که گاه قدمتی چند صدساله دارند، چندان آسان نیست و ادب پژوهان ناگزیرند، حتی برای مطالعه نسخه‌های چاپ‌سنگی آن‌ها به کتابخانه‌های بزرگ و معتبر ایران، هند، پاکستان و ترکیه مراجعه نمایند، و انجام این امر علاوه بر صرف وقت بسیار فراهم آمدن شرایط مناسبی را می‌طلبد که معمولاً زمانه از پژوهش‌گران دریغ می‌دارد و ما به ناچار با استفاده از مجال کوتاهی که داشتیم، فهرست‌های مختلف کتابخانه‌های عمومی و خصوصی را بررسی کرده و شماری از

منظومه های نبوی را شناسایی کردیم، و اینک با معرفی فهرست واری از آن ها این امکان را در اختیار اهل ادب و مشتاقان شعر نبوی قرار می دهیم تا با کندو کاو در این منظومه ها به خلق آثاری توفیق یابند که جای خالی آن ها از دیرباز در قلمرو شعر آیینی احساس می شود، و با پدید آوردن این گونه آثار پژوهشی در حوزه موضوعی شعر نبوی است که امت اسلامی بیش از پیش با کیان فرهنگی و پیشینه افتخار آمیز ادبی خود آشنا خواهد شد.

این منابع منظوم نبوی (صلی الله علیه و آله) از نظر محتوایی بر دو قسم اند:

الف: منابع منظومی که منحصرأً به زندگی نامه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) اختصاص دارند و هر یک از آن ها را می توان به عنوان منظومه مستقل نبوی (صلی الله علیه و آله) معرفی کرد، برای نمونه از این آثار منظوم یاد می کنیم:

۱ / الف: حماسه دینی ابر گهربار سروده میرزا اسدالله غالب دهلوی (متوفای ۱۲۸۵هـ - ق) به سیاق شاهنامه حکیم فردوسی پیرامون غزوات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در ۱۱۰۰ بیت در قالب مثنوی، که با این بیت آغاز می شود:

سپاسی کزو نامه، نامی شود *** سخن در گزارش گرامی شود

رک: فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار، تهران، سال ۱۳۵۰هـ - ش، جلد اول، ص ۱۳۹.

۲ / الف: منظومه احوال احمد (صلی الله علیه و آله) یا سیره النبی، که دارا شکوه (قادری) پسر شاه جهان و برادر عالم گیر پادشاه هند (سده یازدهم) آن را به شیوه شاهنامه در قالب مثنوی پیرامون زندگی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) سروده است.

به جز دارا شکوه شاعرانی مانند: شیخ عبدالقادر بدآوانی و مولانا پانی پتی نیز از تخلص قادری سود می جسته اند. برای آشنایی با شیوه شعری وی، به نقل اییاتی از این منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) بسنده می کنیم:

خداوندا! مرا در ظلّ شان دار *** به روی (قادری) بس مهربان دار

فدای رویِ شان چون من هزاران *** بر ایشان باد هر دم صد بهاران ...

نوشتم نامه در احوال احمد *** حقیقت های قیل و قال احمد

خوش آن وقتی که در وی صرف کردم *** زهی عمری که در هر حرف کردم

به درگاه نبی، مقبول بادا! *** به رحمت های وی مشمول بادا!

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، احمد منزوی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۶، مجلد سوم، ص ۱۵۳۷.

۳ / الف: منظومه اردی بهشت نامه، سروده میرزا محمدعلی سروش اصفهانی (۱۲۲۸ - ۱۲۸۵ هـ. ق) که آن را در سال پایانی عمر خود (۱۲۸۵ هـ. ق) به نام ناصرالدین شاه به پایان برده است.

سروش اصفهانی می خواسته است که تاریخ حضرات معصومین (علیهم السلام) را به نظم درآورد، ولی فقط توفیق سرودن زندگی نامه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نصیب او شده است.

این منظومه حماسی که در قالب مثنوی سروده شده، با این بیت آغاز می شود:

اَبَرِ پاكِ یزدان فراون سپاس *** که ما را ز اهریمنان داشت پاس

وی درباره این منظومه، گفته است:

کنم نام این نامه: اردی بهشت *** بیارایم او را چو خرم بهشت

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، مجلد سوم، ص ۱۵۴۳.

۴ / الف: منظومه اعجاز مصطفوی، سروده محمد صالح واصفی در بیان معجزات پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله). وی در اشعار فارسی از تخلص (کشفی) و در اشعار هندی از تخلص (سبحان) سود می جسته و به قولی در سال ۱۰۶۰ هـ. ق در شاه جهان آباد هند بدرود حیات گفته است.

پدر وی میر عبداللّه (وصفی) و برادرش محمد مؤمن (عرشی) نیز شاعر بوده اند. خاندان آنان از نوادگان شاه نعمت الله ولی کرمانی بوده اند که پدران آن ها به هند رفته و در همان جا مقیم شده اند.

این منظومه به خاطر درگذشت محمد صالح واصفی ناتمام می ماند و بعدها توسط شاعر دیگری که نمی دانیم کیست، به پایان می رسد. بیت آغازین این منظومه چنین است:

هر ثنا ثابت بود الله را *** کرده پیدا او گدا و شاه را

ر. ک: فرهنگ سخنوران، دکتر خیام پور، تبریز، ۱۳۴۰، ص ۴۸۵؛ فهرستواره کتاب های فارسی، مجلد سوم، ص ۱۵۴۸ و ۱۵۴۹.

۵ / الف: منظومه بیان حقایق احوال سید المرسلین (صلی الله علیه و آله)، سروده پیرجمال اردستانی از شعرای عارف مشرب سده نهم که کار آن را به سال ۸۷۶ هـ. ق به پایان برده است.

این منظومه دینی که دارای قالب مثنوی است سربندهایی با این عناوین دارد:

مصباح الارواح، احکام المحبتین، نهاییه الحکمه، بدایه المحبّه، هدایه المعرفه، فتح الابواب، و شرح الواصلین.

این منظومه عرفانی همان گونه که از عناوین سربندهای آن پیدا است از منظر معرفتی به ابعاد وجودی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نگریسته، و به همین جهت دارای جاذبه و طروات روحانی خاصی است.

در چاپ های سنگی مختلفی که از این منظومه دینی به عمل آمده، غالباً یک یاد و سر بند از آن را داراست.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، مجلد سوم، ص ۱۵۶۳ و ۱۵۶۴.

۶ / الف: منظومه پیغامبر نامه، سروده ملا سعد الله مسیح پانی پتی از شعرای نیمه اول سده یازدهم هجری است. این منظومه که در قالب مثنوی به سال ۱۰۵۰ هـ. ق سروده شده، شاعر سرگذشت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را به تصویر کشیده که با این بیت شروع می گردد:

به بسم الله آغاز هر کار کن *** سرانجام توحید دادار کن

رک: الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، مجلد ۹، ص ۱۰۴۱.

۷ / الف: منظومه تحفه رسولیه، سروده غلام محیی الدین قصوری (۱۲۰۲ - ۱۲۷۰هـ - ق) در سیرت و معجزات و زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله).

این منظومه که در قالب مثنوی و به وزن مثنوی مخزن الاسرار اثر حکیم نظامی گنجوی، سروده شده، کار آن را شاعر در ۳۲ سالگی (۱۲۳۴ هـ - ق) به پایان برده و ماده تاریخ تألیف آن را در کلمه (چراغکی) که معادل عدد ابجدی آن ۱۲۳۴ است، یافته:

تاریخ نگارش رساله *** شد لفظ «چراغکی» حواله

این منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) حاوی ۲۴ مقاله است که همراه با حکایت هایی به مناسبت مقال همراه است و در آن از این عناوین سود جسته است:

در بیان عقل آن صادق نقل، در بیان کلام آن وحی آسمانی که ثانی سبع مثنایی است، در بیان مجالس وی، در بیان غربت مرابع (پرس و جو کردن از حال غریبان)، ملاطفت ایشان بازایران، حسن معاشرت با غلامان، مآکول (خوردنی ها)، مشروبات (آشامیدنی ها)، بستر، در بیان نعلین آن نور عین، در بیان معجزات ایشان شامل ۳۴ معجزه، به نقل ابیاتی از آن اکتفا می کنیم:

هست دلیل ره دار النعم *** بسم الله الرحمن الرحیم

تاج سر سبع مثنایی ست این *** سر نهان، گنج معانی ست این ...

گشت به نیکی چو سرانجام او *** تحفه رسولیه شده نام او

گشت پدید این گهر آبدار *** در سن یک ألف و دو صد سی و چار

ناظم این سلک جواهر یقین *** هست غلام ملک محیی الدین

رک: فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۱، ص ۱۲۰۵.

۸ / الف: منظومه جامع المعجزات، سروده محمدحسن مسکین گجراتی از شعرای سده چهاردهم. این حماسه دینی در واقع ترجمه منظومی است از کتاب جامع المعجزات که آن را محمدواعظ زهادی به زبان عربی نگاشته بوده. منظومه دینی

دیگری را با همین عنوان سراغ داریم که سروده عوض بیگ (عیوض) است و در جای خود به معرفی آن خواهیم پرداخت.

شاعر این منظومه حماسی، معجزات و سیرت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را در قالب مثنوی عرضه کرده و شاکله شعری او متین و استوار و رنگین است:

الهی! از نسیم صبح جاوید *** بخندان غنچه گلزار امید

طراوت بخش از فیض بهارش *** که باشد سبز بخت آن سبزه زارش

بنا بر نوشته مورخان، مسکین گجراتی در سن صد سالگی بدرود حیات گفته است.

ر.ک: فهرستواره کتاب های فارسی، مجلد سوم، ص ۱۶۰۳.

۹ / الف: منظومه دینی جام گیتی نما، سروده محمد خوانساری فرزند اسماعیل درباره جنگ های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله).

ر.ک: فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۲، ص ۱۴۸۵.

۱۰ / الف: حماسه دینی جام گیتی نما، سروده محمد درفعا فروشانی فرزند ملاءعین علی، درباره غزوات رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) که در آن از منظومه های حمله حیدری و یعسوب نامه یاد شده و به سال ۱۳۷۷ در تهران به چاپ رسیده است. آغاز این منظومه:

نخستین چو گردید جاری قلم *** به نام جهان آفرین زد رقم ...

شود جان مخلوق، سر تا به پا *** به قربان این جام گیتی نما

ر.ک: فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۲، ص ۱۴۸۵.

۱۱ / الف: حماسه دینی جام گیتی نما سروده شاعری با تخلص «واقفا» که بیت آغازین این منظومه حماسی با اولین بیت جام گیتی نما سروده محمد درفعا فروشانی یکی است ولی بیت دوم تفاوت دارد و بسیار رنگین است:

چو تهلیل بنوشت نام خدا *** ز دهشت زبان قلم شد دو تا!

در میان شعرای فارسی زبان شاعرانی را می شناسیم که از تخلص (واقف) استفاده

کرده اند، مانند:

واقف اودگیری، واقف حیدرآبادی، ملانصرالله واقف خلخالی، محمّد عمر خلخالی، ملاعلی قلی واقف خلخالی خواهرزاده ملانصرالله، میرزا ابوطالب واقف خلخالی، واقف دهلوی، واقف شاه جخان آبادی، واقف طبرستانی و واقف لاهوری و معلوم نیست که سراینده این منظومه حماسی کدام یک از آن هاست؟

نیازی به یادآوری ندارد که گاهی تذکره نگاران برای حرمت نام شاعران و مقام شامخ ادبی آنان به دنبال تخلص شعری شان الفِ تکریم می افزودند. برای مثال برخی از آنان از صائب تبریزی با عنوان صائبایاد کرده اند و شکی نیست که تخلص شعری واقفا نیز همین حالت را دارد. در این منظومه حماسی نیز از حمله حیدری و یعسوب نامه یاد شده است.

رک: فرهنگ سخنوران، دکتر خیام پور، ص ۶۴۰ و ۶۴۱؛ فهرستواره کتاب های فارسی، مجلد سوم، ص ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴.

۱۲ / الف: منظومه حماسی جام گیتی نما که سراینده آن معلوم نیست و درباره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) سروده شده است. در این که کار این منظومه دینی به سال ۱۲۰۰هـ. ق پایان یافته، تردید نمی توان کرد:

رساندم به اتمام این جام را *** نمودم چو شکر ز خود، کام را

به ماه رجب، در هزار و دویست *** حسابش به نزد خلائق جلی ست

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، مجلد سوم، ص ۱۶۰۴.

۱۳ / الف: منظومه دینی جنگ نامه محمّد امین (صلی الله علیه وآله) سروده شاعر هندی با تخلص شعری رام چند درباره غزوات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) که کار سرودن را در سال ۱۰۸۳هـ. ق به پایان برده است:

زهی قدرت پاک پروردگار *** که در «کُن فَکَانَ» کرد جهان آشکار

سما تا سَمک، این همه خشک و تر *** به یک طرفه العین شد جلوه گر ...

زماه محرم، به روز نخست *** به باغ جنان چون گل تازه رُست

به من گفت هاتف که: ای (رام چند)! *** تو این قصه را نظم کن دلپسند

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، مجلد سوم، ص ۱۶۱۱.

۱۴ / الف: منظومه حقایق یا تاریخ محمّیدی، ظاهراً سروده شاعری با تخلص راجی و نامش ابوالقاسم و نام پدرش علی اکبر بیدآبادی که آن رابه سال ۱۲۷۰ هـ. ق سروده است. برخی از مورخان این اثر را از بمانعلی کرمانی سراینده حمله حیدری دانسته اند که با تاریخ سرودن آن (۱۲۷۰ هـ. ق) مغایرت دارد.

سراینده این حماسه منظوم دینی زندگی نامه پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) را تا به هنگام رحلت به رشته نظم کشیده است و با این بیت آغاز می شود:

حقایق شناسان ز راه هُدی *** گشایند دفتر به نام خدا

رک: الدرّیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۷، ص ۳۶؛ فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۲، ص ۱۷۶۹.

۱۵ / الف: منظومه حلیه محبوب یا حلیه مبارک و حلیه شریف، سروده غلام محیی الدین قصوری که در بند هشتم همین مقال از منظومه تحفه رسولیّه او یاد کردیم.

وی این منظومه دینی را به سال ۱۲۲۵ هـ. ق سروده است:

نظم شده این گهر ثقل سنج *** در سنه: یک الف و دو صد، بیست و پنج

ناظم آن از سر صدق و یقین *** هست غلام ملک محیی الدین

مولد او، مسکن او در قصور *** عمّره الله الی نفع صور!

این منظومه با این ابیات آغاز می شود:

بار خدایا! تو بکن یاری ام *** رحمی و ننگر به سبکساری ام

نظم کنم حلیه محبوب تو *** از دو جهان، طالب و مطلوب تو

در برخی از مصراع های این منظومه اختلالات وزنی مشاهده می شود که از ارزش ادبی آن کاسته است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۲۳ و ۱۶۲۴.

۱۶ / الف: منظومه حلیه النبی از شاعری با تخلص «اعظم» که احتمال می دهند محمداعظم بهاولپوری باشد. این منظومه مستقل نبوی (صلی الله علیه و آله)، ترجمه پنجابی و متن فارسی اش یک جا در مطبعه صادق الانوار در بهاولپور پاکستان بدون تاریخ چاپ شده است:

حمد مر خالق محمّد راست *** که جمال محمّدی آراست

با چنین حسن و سیرت مسعود *** شکل مطبوع و طلعت محمود ...

کرده منظوم بنده «اعظم» *** از پی یادگار، در عالم

ساخته از کتاب ها معلوم *** کرده به: حلیه النبی موسوم ...

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۲۴.

۱۷ / الف: منظومه حلیه النبی از شاعری به نام محمّدفضل که شاگرد عبدالواحد سیوستانی بوده، این منظومه، قصیده ای است مُردَف به حرف رِ دِف الف و قافیه نون پیرامون جمال صوری و معنوی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مستند به احادیث.

مطلع این قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله) چنین است:

خدا چو کرد جهان، ای حبیب جانِ جهان *** از آن ندید کسی سایه تو را ای جان

به نظر می رسد که باید شروع مصراع اول چنین باشد: خدا چو کرد تو را ... تا با مفهوم مصراع دوم سازگاری داشته باشد. و
الله اعلم بالصواب.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۲۴ و ۱۶۲۵.

۱۸ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) خُلُقِ نبی پاک سروده غلام محیی الدین قصوری از شعرای سده سیزدهم که پیش از این در ردیف های ۷ و ۱۵ همین مقال از او یاد کرده ایم.

این منظومه به بیان خُلُق و خوی نبوی (صلی الله علیه و آله)، نشست و برخاست، گفت و شنفت، خوردن و آشامیدن، شیوه رفتاری آن حضرت با فقرا، نحوه دعا و نماز، خفتن، جامه پوشیدن، کمک به اهل خانه، کردار آن حضرت در سفر و حضر، ذکر و فکر و حضور

در غزوات آن حضرت پرداخته است.

برخی از پژوهش‌گران بر این باورند که منظومه خُلقِ نبیِّ پاک با منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) حلیه محبوب باید یک منظومه باشند ولی با دو عنوان، زیرا ابیات آغازین هر دو یکی است، ولی سراینده بر عنوان خُلقِ نبیِّ پاک پای فشرده است:

پیش که در راه وفا تاختی *** خُلقِ نبیِّ پاک بیان ساختی

خُلقِ نبیِّ پاک بیان کن همه *** آن چه نهان ست، عیان کن همه

نظم بکن خُلقِ نبیِّ پاک را *** نور ز خورشید ده این خاک را

رک: فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۳۸.

۱۹ / الف: منظومه خیرالوصال از شاعری به نام غلام که آن را به سال ۱۲۱۵ هـ. ق سروده است. در این منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) از آخرین سفر حج رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) معروف به حجّه الوداع و سخنان آن حضرت درباره رحلت خود سخن به میان آمده، سپس میزان عمر و تاریخ رحلت و محلّ دفن آن بزرگوار بیان شده است. آغاز:

خدا کاو خالق این کائنات ست *** به دست قدرتش موت و حیات ست

به حکمت‌های خود، خلاقِ بی چون *** همه را از عدم آورد بیرون

رک: فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۳۹.

۲۰ / الف: منظومه سلک نور یا حلیه مبارک نبوی (صلی الله علیه وآله) سروده میان الله نورشاه درباره خُلق و خوی نبوی (صلی الله علیه وآله) و محاسن وجودی آن حضرت که با این بیت آغاز می‌گردد:

هزاران شکر ذات پاک رب را *** درود آن سید عالی‌نسب را

رک: فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۰۶.

۲۱ / الف: منظومه حماسی شاهنامه اسیری، سروده افلاطون شیروانی که در شعر فارسی به «اسیری» و در شعر ترکی به «خزانی» تخلص می‌کرده است.

اسیری شیروانی از شعرای دربار القاص میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی بوده که به سال ۹۵۴ هـ. ق به کشور عثمانی گریخته است.

این منظومه حماسی که به غزوات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) اختصاص دارد حاوی حدود ۱۲ هزار بیت می باشد و به سلطان سلیمان یکم تقدیم شده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۹۸.

۲۲ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) شمایل نامه که به شمایل النبی و شمایل نامه پیامبر نیز موسوم است، سراینده اش مشخص نیست.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۰۶.

۲۳ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) غزوات النبی یا قصه محمد امین (صلی الله علیه و آله) سروده شاعری است به نام عبدی که در سده سیزده یا چهارده هجری می زیسته است.

این منظومه که در قالب مثنوی سامان یافته، ماجرای جنگ های پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را در ۲۷ غزوه بیان می کند و در هر غزوه برای بیان عینی تر صحنه ها از چند حکایت سود می جوید.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۲۴.

۲۴ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) غزو نامه که به جنگ نامه نیز موسوم است، حماسه پر شور منظومی است از جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که توسط میرزا عبدالوهاب قطره چهارمحالی اصفهانی معاصر فتحعلی شاه قاجار سروده شده است.

۲۵ / الف: قطره اصفهانی از شعرای مطرح سده سیزدهم هجری است که به سال ۱۲۷۰ هـ. ق در سن ۷۲ سالگی بدرود حیات گفته. پسرانش: عبدالله متخلص به (ذره) سی ساله (متولد ۱۲۴۰ هـ. ق) و لطف الله متخلص به (دریا) سی و پنج ساله (متولد ۱۲۳۵ هـ. ق) و نوادگان پسری اش: عمان سامانی یازده ساله (متولد ۱۲۵۹ هـ. ق) و خورشید سه ساله (متولد ۱۲۶۷ هـ. ق) بوده اند که بعدها هر کدام از آن ها به منزلت والایی در شعر و ادب نایل آمدند، خصوصاً عمان سامانی که منظومه گنجینه الاسرار او بهترین اثر منظوم عاشورایی در زبان فارسی است که از منظر عرفانی به وقایع کربلا نگریسته و ریشه این رخداد شگرف را نه در مدینه و کوفه و شام بلکه در روز «الست» و

به هنگام خطاب ربوبی که: «أَوْلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى» جستجو می کند.

رک: الذریعه، ج ۱۶، ص ۵۳؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۲۴.

۲۶ / الف: منظومه حماسی فتح مبین سروده محمّد عزیزالله معروف به محمّد ولایت فرزند منشی محمّدیحیی علی خان که هشت سال کار سرودن آن به درازا کشیده و در سال ۱۲۹۸ هـ. ق انجام پذیرفته است.

این منظومه حماسی که به نواب محبوب علی خان و نواب شاه جهان بیگم پیشکش شده از زمان هجرت تا هنگام رحلت حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله) را به روایت نشست است و به بیان غزواتی که در زمان آن حضرت اتفاق افتاده، اهتمام بیشتری نشان داده شده است.

این منظومه حماسی نبوی (صلی الله علیه وآله) که در هشت باب تنظیم شده، با این بیت آغاز می شود.

به نامی کزو نامه ها نام یافت *** هر آغاز پرداز انجام یافت

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۲۶.

۲۷ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) فتوح العرب و العجم سروده محمّد ضیائی متخلص به صفائی که شاعر در سال ۱۳۱۲ هـ. ق و در سن هفتاد و دو سالگی از سرودن آن فراغت یافته است.

این مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله) که به گفته خود شاعر دارای ۴۸۰۰۰ بیت است:

شد ابیات او جمله پنجه هزار *** ولی دو هزارش کم اندر شمار

از پیدایش نور محمّدی و سیر آن در اصلاّب شامخه گرفته تا به میلاد و بعثت و رخدادهای زمانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا سال ۳۶ هـ. ق را به روایت نشسته است، و با این دو بیت آغاز می شود:

به نام خدای الله الصّمد *** بود ذات او قل هو الله أحد

خدایی و شاهی، مسلم و راست *** که او مالک و خالق دو سراسر

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۵۸.

۲۸ / الف: چکامه نبوی (صلی الله علیه وآله) قصیده عظمی سروده امین الله عظیم آبادی متخلص به

(امین) و معروف به امین دهلوی فرزند سلیم الله فرزند علیم الله (متوفای ۱۲۳۳ هـ - ق)، شاگرد شاه ولی الله است و شاه عبدالعزیز دهلوی فرزند اوست.

این قصیده نبوی (صلی الله علیه و آله) توسط مطبع انصاری دهلی به سال ۱۳۰۳ هـ - ق به نقل از تذکره النبلاء تألیف ابوالطیب محمدشمس الحق عظیم آبادی چاپ شده و زندگی نامه و آثار امین دهلوی در پایان آن آمده است. یکی از آثار برجسته وی قاطع البرهان درباره فرهنگ برهان قاطع تألیف برهان تبریزی است که به سال ۱۲۸۳ هـ - ق به چاپ رسیده است.

در این منظومه فاخر نبوی (صلی الله علیه و آله) مقوله های مرتبط با پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) مورد عنایت امین دهلوی قرار گرفته است. مانند: مولد نبی، آغاز شیرخوارگی، بالیدن وی، درگذشت مادر گرامی آن حضرت، ازدواج با حضرت خدیجه (علیها السلام)، آغاز وحی، دعوت خلق، هجرت مسلمانان به حبشه، معراج، هجرت به مدینه، جنگ بدر، غزوه تبوک، جنگ احد، فرزندان ایشان تا حجه الوداع و بیماری و رحلت آن وجود نازنین.

این قصیده با این مطلع آغاز می شود:

مخدرات سرا پرده های قرآنی *** چه دلبرند! که دل می برند پنهانی

و با این بیت پایان می پذیرد:

ختم یافته اینک قصیده عظمی *** که یادگار امین است در سخن دانی

از رعایت حرف موصوله «ی» در کلمات قافیه این قصیده، و پرهیز وی از به کار بردن یاء وحدت در آن ها، می توان به میزان آگاهی این سخنور توانا از معیارها و مؤلفه های مطرح در شعر فارسی پی برد.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۳۹ و ۱۷۴۰.

۲۹ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) مثنوی در معجزات رسول (صلی الله علیه و آله)، سروده محمد نوری کازرونی از شعرای سده نهم هجری که تا سال ۸۸۷ هـ - ق در قید حیات بوده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۵۲.

۳۰ / الف : مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله) مجلس افروز، سروده فضل علی نصرآبادی کاشانی که در زمانه فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هـ - ق) می زیسته است.

این منظومه حماسی دینی که دارای بحر متقارب (فعولن فعولن فعولن فعولن) است، ۵۵۰۰ بیت دارد که شاعر آن را در هشتاد سالگی پس از مرگ آخرین و دهمین فرزندش، درباره سرگذشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سروده است:

به نام خداوند گیتی فروز *** که روز آورد شب، شب آرد به روز

ستایش کنم حی نادیده را *** که آدم کند آب گندیده را

رک: فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۷، ص ۳۲۰؛ الذریعه، ج ۱۹، ص ۲۸۱ و ج ۲۰، ص ۱۲.

۳۱ / الف : منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) مطلع الأنوار و مخزن الأسرار که به مطلع الانوار البهیة فی الحلیه الجلیله النبویه و مطلع الانوار نیز معروف است، سروده شاه عبدالحق دهلوی از شعرای نیمه اول سده یازدهم می باشد. برخی از پژوهش گران بر این آوردند که این منظومه مثنوی بخشی از مدارج النبوه اوست.

شاه عبدالحق دهلوی در دیباچه این منظومه عنوان آن را مطلع الانوار و مخزن الاسرار فی احوال الرسول المختار (صلی الله علیه وآله) ذکر می کند. در این منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) به حلیه آن حضرت و خلق و خوی و مشخصات صوری و جمال ظاهری و باطنی ایشان پرداخته شده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۷۴ و ۱۷۷۵.

۳۲ / الف : منظومه معجزات نبوی (صلی الله علیه وآله) در قالب مثنوی سروده محمدحسن بلوچ براهوی از شعرای سده سیزدهم که تا سال ۱۲۶۶ هـ - ق در قید حیات بوده است. تحفه قادریه نیز از اوست.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸۰.

۳۳ / الف : منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) معجز مصطفی (صلی الله علیه وآله) سروده غلام محیی الدین ذوقی که به

سال ۱۲۸۱ هـ. ق کار این منظومه حماسی را به پایان برده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸۰.

۳۴ / الف: هفت منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) با عنوان معراج نامه سروده: اعظم بیچاپوری، خاقانی، شیخ محمد عاشق، عرفی شیرازی، محتشم کاشانی، سید مظفر حسین و مداح خوانساری بدون ذکر مشخصات نسخه های یاد شده در فهرست برخی از کتابخانه ها آمده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸۲ و ۱۷۸۳.

۳۵ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه و آله) معراج نامه سروده عطار تونی یا عطار نیشابوری که با این ابیات آغاز شده است:

بس امان خواهد دلم از خالق جان آفرین *** تا به نظم آرم ز معراج رسول المرسلین

شرح معراج رسولی را بخوادم باز گفت *** این که ایزد گفت او را رحمه للعالمین

و با این بیت، بیان معراج نبوی (صلی الله علیه و آله) را آغاز می کند:

تعالی الله ازین دیدار پر نور *** که در ذات دو عالم گشته مشهور

منظومه دیگری نیز با همین عنوان وجود دارد که احتمال داده اند سراینده آن شاعری با تخلص عطا باشد ولی ظاهراً باید عطار باشد زیرا در ابیات نقل شده تفاوتی وجود ندارد.

متأسفانه در نقل و ضبط بسیاری از ابیات منظومه های نبوی (صلی الله علیه و آله) دقت لازم معمول نگردیده و اوزان عروضی آن ها را مختل کرده است. در سه بیت یاد شده نیز سه مورد اختلال وزنی وجود داشت که به تصحیح آن ها اقدام شد.

رک: فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۷، ص ۷۷۹؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸۳ و ۱۷۸۴ و ۱۷۸۵.

۳۶ / الف: مثنوی حماسی و عرفانی مغازی النبی سروده یعقوب صرفی کشمیری از شعرای سده دهم هجری که به آفرینش نور محمد و زندگی نامه آن پیامبر

عظیم الشأن (صلی الله علیه وآله) اختصاص دارد و حاوی ۳۳۸۰ بیت است.

صرفی کشمیری این منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) را در برابر خردنامه اسکندری سروده عبدالرحمن جامی و هفت پیکر سروده خسرو دهلوی آفریده و چهارمین مثنوی از پنج گنج اوست.

وی پس از مدح میرسیدعلی همدانی و کمال الدین حسین خوارزمی و گزارش منظوم از دیداری که با بزرگان عرفان داشته است به وصف حرمین شریفین، آفرینش نور محمدی، انتقال نور نبوی (صلی الله علیه وآله) به ارحام، سال تولد آن حضرت و شگفتی های آن سال، مسافرت آن بزرگوار با حضرت ابوطالب (علیه السلام) به شام، تزویج با حضرت خدیجه (علیها السلام)، بعثت، اعلان دعوت، هجرت به حبشه، غزوات و ماجرای بیماری و رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و ابراز حیرت و عبرت گرفت از درگذشت آن حضرت پرداخته است.

این منظومه حماسی و عرفانی با این ابیات آغاز می شود:

خدایا! خدایی مسلم تو راست *** خداوندی هر دو عام تو راست

تویی آفریننده کاینات *** تو قیوم کونین و قائم به ذات

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸۶ و ۱۷۸۷.

۳۷ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) مولود نامه سروده حاج نورالدین محمد کازرونی متخلص به (نوری) در سیرت و غزوات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در سی هزار بیت که آن را در ماه شعبان ۸۸۷ هـ. ق به پایان برده است.

وی مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله) دیگری دارد به نام مولود رسول که آن را دو سال پیش از سرودن منظومه مولود نامه (۸۸۵ هـ. ق) آفریده و با نام سلطان یعقوب (ظاهراً شاه آق قویونلو) آن را پایان داده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۰۱.

۳۸ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) مولود نامه سروده محمد دهم از شعرای سده دهم و یازدهم هجری است که همان گونه که از عنوان آن پیدا است که درباره میلاد نبی گرامی

اسلام (صلی الله علیه وآله) است در الذریعه به اشتباه نام شاعر احمد آمده که ظاهراً خطای چاپی است.

رک: الذریعه، ج ۹، ص ۸۰۳؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۰۲.

۳۹ / الف: مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله) مولود نامه از شاعری با تخلص کریمی است که به سال ۹۹۰هـ - ق آن را سروده و میلاد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) را از منظر عرفانی به روایت نشسته است.

این منظومه عرفانی با این بیت آغاز می شود:

کمال البدء بسم الله الموجود *** و حمد حامد بل هو محمود

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۰۲.

۴۰ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) مولود نامه منسوب به میرسیدعلی همدانی (۷۱۳ - ۷۸۶هـ - ق) است که می گفته: مولود نامه را به دستور سلطان محمود ساخته اند و در همه جا مشهور است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۰۲.

۴۱ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) مونس العوارف سروده نصیرالدین محمد فرزند عبدالله سجستانی ساعتی سیواسی است که در روم می زیسته و این منظومه را در موضوع معراج و معجزات نبوی (صلی الله علیه وآله) به سال ۶۷۱هـ - ق در قیصریه به نام غیاث الدین کیخسرو دوم (۶۶۶ - ۶۸۲هـ - ق) از سلجوقیان روم به انجام رسانده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۰۲.

۴۲ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) نبی نامه سروده عبدالوهاب دهلوی متخلص به (وهّاب) یا (وهّابی) از شعرای نیمه اول سده دوازدهم هجری است که آن را به سال ۱۱۰۶هـ - ق به انجام رسانده که دارای چهار رکن و یازده فصل است:

همای سرِ خامه بسم الله هست *** کلید درِ نامه، بسم الله هست

تعالی الله این نامه نامور *** ز لطف خدا گشت دُرّج گهر

خدا را هزاران سپاس و ثنا *** کزو یافته شمع دانش سنا

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۰۷.

۴۳ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) نسب نامه سروده میرزا یوسف (والهی) قمی که از غزل سرایان توانای سده یازدهم هجری به شمار می رفته و تا سال ۱۰۳۲ هـ. ق در قید حیات بوده است.

این مثنوی عرفانی سرفصل هایی با عناوین: نعت حضرت نبوی (صلی الله علیه وآله)، مراتب عشق، تمثیل، حکایت و ... دارد و با این بیت بلند و رنگین در توحید الهی آغاز می شود:

می نهد خامه ام به جای کلاه *** بر سر نامه، تاج بسم الله

و با این ابیات پایان می پذیرد:

(والهی) چون تمام شد نامه *** خواست نام از برایش، از خامه

کردمش بر جریده ای مرقوم *** به نسب نامه ساختم موسوم

رک: الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۲۱ و ج ۲۴، ص ۱۴۳.

۴۴ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) نسب نامه، سروده شاعری با تخلص (اقدسی) که به سال ۱۲۵۰ هـ. ق انجام پذیرفته است.

سراینده معاصر فتحعلی شاه قاجار بوده و این منظومه حماسی - تاریخی را به نام او سامان داده و تاریخ صدر اسلام را در زمانه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) با شیوه ای حماسی بیان کرده است:

منم (اقدسی)، بنده اهل بیت *** به کشتی، پناهنده اهل بیت

نسب نامه را رشگ مینو کنم *** به طوبی بدین نخل یک رو کنم (!)

ز هجرت، چو این نقش دلخواه رفت *** هزار و دو صد سال و پنجاه رفت

رک: الذریعه، ج ۲۴، ص ۱۴۲.

۴۵ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) جامع المعجزات سروده محمّد حسن (مسکین) گجراتی فرزند غلام قادر جلال پوری از شعرای نیمه اول سده چهاردهم هجری است که جامع المعجزات تألیف محمّد دواعظ زهادی را از عربی، منظوماً به فارسی ترجمه کرده است.

این مثنوی حماسی در موضوع مجزات و سیرت نبوی (صلی الله علیه وآله) سامان یافته، و میزان عمر (مسکین) را یکصد سال نگاشته اند:

الهی! از نسیم صبح جاوید *** بخندان غنچه گلزار امید

طراوت بخش از فیض بهارش *** که باشد سبز بخت آن سبزه زارش

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۰۳.

۴۶ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) نظم الشمایل ترجمه منظومی است از شمایل النبی ترمذی سروده محمدحسین هروی یا اکبرحافظ محمد بن باقر هروی که در روزگار اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ. ق) می زیسته است.

وی دوبار به ترجمه فارسی شمایل النبی پرداخته است: بار اول، آن را به نثر نگاشته و نام آن را نثر الخصائل نهاده و به شاهزاده سلیم (نورالدین جهانگیر پادشاه) تقدیم داشته که طبق امارات تاریخی باید آن را پیش از ۹۶۳ هـ. ق (سال روی کار آمدن جهانگیر پادشاه) سروده باشد.

بار دوم آن را به نظم ترجمه کرده و آن را به نظم الشمایل موسوم کرده است و کار آن را به سال ۹۷۸ هـ. ق به پایان برده و در این باره می گوید:

نثر شد چون خصایلش به تمام *** گشت نثرالخصائل آن را نام ...

گشت نظم الشمایل این را نام *** سال تاریخش: «یافته اتمام»

*** (۹۷۸ هـ. ق)

آغاز این منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) با این ابیات زینت یافته است:

أَحْمَدُ لِلَّهِ رَازِقِ الْأَرْزَاقِ *** رَازِقُ خَلْقِهِ عَلَى الْإِطْلَاقِ

جَلَّ أَوْصَافِهِ وَ أَسْمَاؤُهُ *** عَمَّ الْإِطَافِهِ وَ الْآلَاؤُهُ

هر ثنایی که از ازل موجود *** تا ابد هست و بود و خواهد بود

این منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) به شرح شمایل النبی (صلی الله علیه وآله) و ترجمه منظوم شمایل النبی (صلی الله علیه وآله) نیز موسوم است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۱۶.

۴۷ / الف: مثنوی نبوی (صلی الله علیه وآله) وصف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) سروده محمّدعلی حزین لاهیجی اصفهانی از شعرای نامدار سده یازدهم هجری در ستایش جمال صوری و معنوی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله).

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۲۸.

۴۸ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) وفات نامه، سروده میرزا جان بیگ سامی بدخشانی از دوستان ذوالفقار الدوله. وی از شاعران سده دوازدهم هجری است و سرگذشت پیامبر رحمت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) را در این منظومه به روایت نشسته است:

فخر عالم، سید الکونین و *** آنکه آمد ذات پاکش

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۲۸.

۴۹ / الف: مثنوی حماسی یک حکایت که سراینده آن معلوم نیست و در این منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) داستانی از پیامبر رحمت (صلی الله علیه وآله) به تصویر کشیده شده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۳۴.

۵۰ / الف: منظومه نبوی (صلی الله علیه وآله) پیغامبر نامه از ملامسیحا پانی پتی که آن را به سال ۱۰۵۰ هـ. ق سروده و به ماجرای سه غزوه از غزوات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پرداخته است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۶۵.

ب: منابعی که قسمتی از موضوعات آن ها به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) اختصاص یافته و گاه به نظم و نثر نگاشته شده اند و به سایر ذوات مقدس معصومین (علیهم السلام) نیز پرداخته اند.

این منابع عبارت اند از:

۱ / ب: منظومه ولایی اخبار نامه از شاعری با تخلص (صادق) که بافتی حماسی دارد و به پیروی از شاهنامه حکیم طوس سروده شده و به تاریخ زندگی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) اختصاص یافته است. این مثنوی دینی به سال ۱۲۶۷ هـ. ق در

تبریز به چاپ رسیده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۴۲.

۲ / ب: منظومه دینی و حماسی افتخار نامه حیدری سروده افتخار العلماء مصطفی فرزند محمّد حسن آشتیانی متخلص به (افتخار) و (صهبا) که در سال ۱۳۲۷ هـ - ق به فیض شهادت نایل آمده. این منظومه به مثنوی افتخار نیز موسوم است و در ۱۳۱۰ هـ - ق به صورت سنگی به چاپ رسیده است. در این منظومه، تاریخ زندگی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و جنگ های حضرت علی (علیه السلام) به تصویر کشیده شده است.

رک: فهرست کتاب های چاپی و فارسی، خان بابا مشار، ج ۱، ص ۴۲۵.

۳ / ب: در کتاب امین الانبیا تألیف رضاخان زندگی نامه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و خاندان و یاران آن بزرگوار به نثر و نظم آمده است و با این دو بیت آغاز می شود:

به نام خداوندِ عرشِ مجید *** به هر بنده، اقرب ز حبلُ الورد

ز عرش برین تا ثریّ نژند *** ز قعر زمین تا به عرش بلند

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۵۱.

۴ / ب: منظومه دینی انبیا نامه، سروده ابواسحاق ابراهیم عیانی شبستری گویا از شعرای سده هفتم هجری است.

وی که ظاهراً در روزگار غازان خان (۶۹۴ - ۷۰۳ هـ - ق) می زیسته این مثنوی آیینی را در تاریخ پیامبران پیش از اسلام و پیامبر اسلام به روش شاهنامه حکیم فردوسی سروده است.

رک: الذریعه، ج ۹، ص ۵۰۶؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۵۲.

۵ / ب: منظومه تاریخی انبیا نامه یا قصص الانبیاء (علیهم السلام) پیرامون سرگذشت پیامبران گذشته و حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) از سراینده نامعلومی است که در سده دهم می زیسته است. آغاز:

الهی! به دل کامم از خامه ده *** نوای دل انبیا نامه ده

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۵۲.

۶/ ب: منظومه حماسی - دینی بهجه المباهج که سراینده ناشناخته آن خلاصه متن تاریخ حسن بیهقی سبزواری شیعی را در سده هشتم هجری پیرامون احوال و معجزات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان نبوی (علیهم السلام) به نظم کشیده است. ابیات آغازین این منظومه:

الهی! از دل من بند بردار *** مرا در بندِ چون و چند مگذار

الهی! ساز آسان مشکلم را *** نما راهی به ملک جان، دلم را

مورخان و تذکره نگاران از این اثر منظوم آیینی با عناوین بهجه المباهج فی تلخیص مباحج المهبج و کتاب معجزات و برگزیده مباحج المهبج و مناهج المنهبج نیز یاد کرده اند.

رک: الذریعه، ج ۳، ص ۱۶۳؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۶۳.

۷/ الف: منظومه تاریخ محمدی که به مثنوی تاریخ محمدی و تاریخ دوازده امام (علیهم السلام) و تاریخ رشیدی نیز موسوم است، سراینده آن معلوم نیست و احتمال می دهند که حسن کاشی باشد که پس از یک بیماری دو سه ماهه در شهرهای واسط و حله و بغداد از ماه رمضان سال ۷۰۸هـ. ق در سن شصت سالگی به سرودن آن پرداخته و آن را به نام جهان محمد الجایتو سامان داده است.

در این منظومه تاریخ زندگی چهارده معصوم (علیهم السلام) آمده و در «پیشباز سخن» تاریخ پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، پدران، همسران، فرزندان آن حضرت، معراج نبوی (صلی الله علیه و آله) و معجزات آن بزرگوار را به نظم کشیده است:

آغاز مصطفی است اوّل *** شاهنشہ انبیای مرسل

تاریخ نخست ازو کنم یاد *** کاؤل ز محمدست بنیاد

با نام خدا ردیف، نامش *** طاووس ملایکه، غلامش

کرده ست خطابش ایزد پاک: *** «لولاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفلاکَ»

ناآمده او به سوی عالم *** نورش به بهشت دیده آدم

اوصاف وی از بیان برون ست *** از انجم آسمان فزون ست

تاریخ ولادتش بگویم *** آن گه سوی نام هاش پویم

اسماش تمام بر شمارم *** بر صفحه جان و دل نگارم

و با این بیت، این بخش از کتاب پایان یافته است:

در خانه خود شده ست مدفون *** از حکم خدای حیّ بی چون

این منظومه به سال ۱۳۷۷ هـ. ش به کوشش آقای رسول جعفریان توسط کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران به چاپ رسیده است. برای اطلاع از سایر نسخه ها مراجعه کنید به فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۷۴.

۸ / ب: منظومه تاریخ محمدی یا تاریخ دوازده امام (علیهم السلام) سراینده آن نامعلوم است. در این منظومه میلاد و مرگ و نام و نژاد و زاد و مزار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به رشته نظم کشیده شده است:

آغاز سخن به نام یزدان *** روزی ده انس و خالق جان ...

چون ساختی آن زمان تمامش *** تاریخ محمدی به نامش

رک: الذریعه، ج ۱۹، ص ۱۳۳؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۵۷۴.

۹ / ب: منظومه جامع البحور که سراینده آن مشخص نیست. این منظومه که دارای ۳۶۰۰ بیت است در سال ۱۲۲۵ هـ. ق سروده شده و سراینده، تاریخ پیامبران را جدا از هم و در بحور عروضی مختلف سروده و با نعت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آغاز کرده و در ادامه آن به ستایش اکبرشاه دوم پرداخته است. بخشی که اختصاص به نبی اسلام (صلی الله علیه وآله) دارد گسترده تر از بخش های دیگر این منظومه است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۰۲.

۱۰ / ب: منظومه جوامع المعجزات سروده عوض بیگ از شعرای سده دوازدهم هجری است برخی از تذکره نگاران از وی به عنوان عوض بیگ بن احمد بیگ بن ملا قربان بیگ یاد کرده اند که از سه تخلص شعری بهره می گرفته است: «عیوض»، «عیوضا»

و «عیوضی». ولی به نظر می‌رسد که تخلص اصلی وی همان «عیوض» بوده و هنگامی که خود را در شعر مورد خطاب قرار می‌داده طبعاً به «عیوضا» و «عیوضی» تغییر می‌یافته است.

این منظومه که در ماه صفر سال ۱۱۹۷ هـ. ق به پایان رسیده، پس از حمد ذات مقدس ربوبی، به بیان معراج حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) پرداخته و پس از آن از خلافت بلافصل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) با استناد به براهین عقلی و ادله نقلی، و معجزات حسینی در سه بخش به نقل از خلفا و روایان دیگر سخن می‌گوید.

از این مثنوی ولایی به نقل دو بیت بسنده می‌کنیم:

«جامع المعجز» نهادم نام او *** اندر آن ساعت که شد انجام او

یا الهی! از طفیل آن رسول *** با چنین جرمی، «عوض» را کن قبول

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۰۳.

۱۱ / ب: منظومه جنگ نامه سروده میرزا محمّدی «جرس» است که در حاشیه دیوان مراثی سروده میرزا عبدالجواد (جودی) آمده و در سال ۱۳۰۲ هـ. ق به صورت چاپ سنگی، منتشر شده است.

رک: الذریعه، ج ۵، ص ۱۶۶؛ فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۲، ص ۱۵۹۴.

۱۲ / ب: منظومه جنگ نامه سروده شاعری با تخلص آصفی که در روزگار شاه عالم (!) می‌زیسته و جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا فتوحات خلیفه دوم را به نظم کشیده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۰۹.

۱۳ / ب: منظومه جنگ نامه سروده احمدخان صوفی که به جنگ های صدر اسلام از زمانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا روزگار خلیفه دوم پرداخته است. از این منظومه آیینی به سال ۱۲۹۹ هـ. ق در لکهنو واقع در هند چاپ سنگی به عمل آمده است.

رک: فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۲، ص ۱۵۹۴.

۱۴ / ب: منظومه حماسی جنگ نامه سروده طوفان هزار جریبی (متوفای ۱۱۹۰هـ - ق) که جنگ خیبر در زمانه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را به روایت نشسته است. از این منظومه دینی با عنوان: مثنوی جنگنامه نیز یاد کرده اند.

رک: الذریعه، ج ۱۹، ص ۱۵۱.

۱۵ / ب: مثنوی حماسی که سراینده آن معلوم نیست و به غزوات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و جنگ های خلفای اول و دوم اختصاص یافته است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۰۹.

۱۶ / ب: مثنوی حماسی جنگ نامه حضرت علی (علیه السلام) که گویا بخشی از یک حماسه عظیم دینی است و نام سراینده آن نامعلوم است. در این منظومه حماسی، ماجرای بازگشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از جنگ «بنی قریظه» و آواره شدن سپاهیان اسلام در بیابان و شتافتن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به یاری آنان به رشته نظم کشیده شده، و با این بیت آغاز می شود:

کنون ای خردمند فرخ روان *** شنو تا بگویم یکی داستان

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۱۰.

۱۷ / ب: منظومه ولایی جواهر الولاية، از محمّد باقر (واصف) سلماسی که به سال ۱۲۹۳ هـ - ق در معجزات و سوگواری پیامبر اسلام و خاندان نبوی (علیهم السلام) به زبان فارسی و ترکی سروده شده است و با این بیت آغاز می گردد:

خدا راست حمد و پسندیدگی *** جز او را شاید پرستندگی

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۱۳.

۱۸ / ب: منظومه ماتمی جودی، سروده عبدالجواد (جودی) خراسانی متوفای ۱۳۰۲ هـ - ق است در سوک حضرت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام).

مرحوم خان بابا مشار نشانی ۱۵ چاپ از دیوان جودی خراسانی را نشان داده است.

رک: فهرست کتاب های چاپی فارسی، ج ۲، ص ۲۲۸۲؛ الذریعه، ج ۵، ص ۲۸۶.

۱۹ / ب: منظومه ولایی حدیث کسا، سروده میرزا علی خان (خاموش) یزدی از شعرای سده سیزدهم هجری است که درباره پنج تن آل عبا(علیهم السلام) سامان یافته است. این مثنوی با این بیت شروع می شود:

باز طبعم بردباری می کند *** بهر یاری، بیقراری می کند!

از این مثنوی ولایی با عنوان: حدیث کسای منظوم نیز یاد شده است. ظاهراً ترجمه منظومی است از حدیث کسا.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۱۵.

۲۰ / ب: حلیه رسالت مآب یا حلیه مبارک از محمّدباقر فرزند شرف الدین است که به سال ۱۰۶۸ هـ - ق آن را پدید آورده است.

این اثر که از نثر و نظم هر دو سود جست، سربندهایی دارد به نام «لمعه» برای نمونه: لمعه تحقیق در قامت ایشان، تحقیق در جسد او، عرق بدن او، چشم او و

در این اثر که اختصاص به وجود مقدس نبوی(صلی الله علیه وآله) دارد، با ابیات بلند و رنگینی زینت یافته و از نثر نسبتاً جالبی نیز برخوردار است. برای مثال در توصیف چشمان آن بزرگوار آورده است:

به سان سرمه، سیه کرده خانه مردم *** دو چشم تو که سیاهند سرمه ناکرده

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۲۱ و ۱۶۲۲.

۲۱ / ب: حلیه مبارک یا شمایل النبی از تتوی سنندی و نیز احتمال می دهند شاید از محمّدهاشم فرزند عبدالغفور (۱۱۰۴ - ۱۱۷۴ هـ - ق) باشد. به هر حال در انجامه اثر نام محمّدهاشم تتوی آمده است.

این اثر که نثر آمیخته به نظم است جمال صوری حضرت محمّد خاتم پیامبران(صلی الله علیه وآله)را وصف می کند و پس از توصیف جمال آن حضرت، به وصف بدن، موی، جبین، ابرو، رگ میان دو ابرو، چشمان، مژگان، بینی آن وجود نازنین پرداخته ولی از لباس و

پوشاک آن حضرت سخنی به میان نیاورده است.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۲۲.

۲۲ / ب: منظومه حماسی خداوند نامه، سروده فتحعلی خان صبای کاشانی (متوفای ۱۲۳۸ هـ - ق) است که از مجددان سبک کهن شعر فارسی به شمار می رود.

خداوند نامه او یک منظومه حماسی آیینی است در تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و جنگ های حضرت علی (علیه السلام) تا داستان لیله الهیر، که بالغ بر سی هزار بیت دارد و بنا به نوشته مؤلف الذریعه، صبای کاشانی آن را در مدت سه سال سروده است. نمونه ای از ابیات خداوند نامه:

به نام خداوند بینش نگار *** خرد آفرین، آفرینش نگار ...

در آن قیرگون شب، زمردان کار *** به سی و سه آمد شمار هزار

رک: الذریعه، ج ۷، ص ۱۴۲؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۳۴.

۲۳ / ب: منظومه ولایی روضه المؤمنین یا چهارده گنج، سروده زین العابدین (عابد) اصفهانی (متوفای ۱۲۲۹ هـ - ق) در مناقب و مرثی چهارده معصوم (علیهم السلام) حاوی حدود سه هزار بیت در قالب مثنوی که سرآغاز آن به ستایش ذات الهی و توصیف فضایل نبوی (صلی الله علیه وآله) اختصاص یافته است، و با این بیت شروع می شود:

به نام خداوند جان جهان *** کزو رنگ هستی جهان دید و جان

رک: الذریعه، ج ۹، دیوان عابد اصفهانی، ص ۱۶۶۲، ج ۵؛ چهارده گنج، ص ۳۱۲.

۲۴ / ب: منظومه سلک سخن، سروده سید محمد عبدالقادر از شعرای سده چهاردهم هجری است. در این منظومه پس از مناجات با ذات مقدس کبریایی، ابیاتی در «خطاب به دل» دارد و بعد به بیان دلایل هستی، به نعت و معراج نبوی (صلی الله علیه وآله) و فضایل یاران حضرت پرداخته و پس از ستایش نواب یاسین محمدخان و پسرانش سخن به میان آورده و انجامه منظومه را به معجزات نبوی (صلی الله علیه وآله) اختصاص داده است.

این منظومه که در سال ۱۳۱۰ هـ - ق به صورت سنگی به چاپ رسیده با این بیت

آغاز می شود:

خداوندا! به تحسین کلامم *** بده تمکین جاه و احترامم

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۸۹.

۲۵ / ب: مثنوی آیینی سیرت مصطفی یا سیرت صدر عالم سروده یکی از شعرای سده هشتم با تخلص (غازی).

در این منظومه از آفرینش نور محمّدی (صلی الله علیه وآله) و انتقال آن نور از پشت پدر به رحم مادر و قصه بی بی آمنه (مادر) و حلیمه خاتون (دایه آن حضرت) گرفته تا حکایت بحیرای راهب، فرستادن حضرت خدیجه (علیها السلام) حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را برای تجارت به شام، ازدواج آن حضرت با حضرت خدیجه (علیها السلام)، بعثت، نزول وحی، غزوات و رحلت نبوی (صلی الله علیه وآله)، سخن رفته است و در سرآغاز منظومه پس از حمد و ستایش الهی و نعت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) از مناقب خلیفه اول و سوم و فضایل امیرمؤمنان علی، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) غافل نمانده است:

به نام خدایی که در هیچ جای *** نبود و نباشد به جز وی، خدای

خدایی که جز وی خداوند نیست *** خدا نیست کش هیچ پیوند نیست ...

اگر ایزدم دلنوازی کند *** در این نظم، ارشاد (غازی) کند

مگر زان نظر (غازی) جزم کار *** ز دوزخ نجاتش دهد کرد گار ...

به عشق از خرد پروری گوش کن *** که (غازی) هم از عشق گفت این سخن

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۹۳.

۲۶ / ب: منظومه شمس الضحی سروده میرشمس الدین (فقیر) دهلوی (۱۱۱۵ - ۱۱۸۳ هـ - ق) که در اوایل حال (مفتون) تخلص می کرده است. پدرانش سنّی ولی خود او شیعه بوده. این مثنوی در امامت و فضایل و معجزات و تاریخ چهارده معصوم (علیهم السلام) است:

لِلَّهِ الْحَمْدُ كَأَنَّ دُرَّ مَنْظُومٍ *** كَهْ بِه شَمْسِ الضُّحَى شَدَّه مَوْسُومٍ

رک: الذریعه، ۱۴/۲۲۳، که دوبار آمده، همان جا ۱۹/۲۲۶ «مثنوی»؛ پاکستان و هند، ۵/۵۴؛ گلچین معانی، حماسه های دینی. آستان قدس رضوی ۷/۳۱۹.

۲۷ / ب: منظومه ضیاء المؤمنین، سروده خان نیشابوری به سال ۱۱۹۵ هـ. ق از آفرینش نور محمدی (صلی الله علیه و آله) تا زایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و زندگی نامه آن حضرت و ولادت حضرت فاطمه (علیها السلام) و در پایان از ظهور امام دوازدهم (عج) سخن رفته است:

ابتدا می کنم به بسم الله *** بعد از آن، لا اله الا الله

حی و قیوم، ذوالجلال و کریم *** قادر و صانع و غفور و رحیم

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۱۵.

۲۸ / ب: منظومه فتح الفرائض و الدرر سروده و نگاشته محمد عیسی با تخلص (فتحی) به نام ظل السلطان.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۲۶.

۲۹ / ب: منظومه کتیب معجزات سروده حیرتی تونی مروی که به سال ۹۶۱ یا ۹۶۲ هـ. ق به دست راهزنان به قتل رسیده است. این منظومه به دستور شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴) در معجزات پیامبر اکرم و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بر وزن خسرو و شیرین در برابر شاهنامه فردوسی به شیوه حماسی سروده شده است. سال نگارش این منظومه حماسی را می توان از حروف کتیب معجزات استخراج کرد (۹۵۳):

من از اعجاز این ابیات فاخر *** کتیب معجزات آمد به خاطر

ازین معنی دل من فیض یاب ست *** که هم تاریخ و هم نام کتاب ست

حماسه سرایی، دکتر صفا، ص ۳۵۵، ۳۵۶؛ نفیسی ۴۶۵؛ فرهنگ سخنوران ۱۷۹.

۳۰ / ب: منظومه کنز المعجزات ناصری سروده میرزا علی خان (مشتاقی) نایینی در سال ۱۲۶۸ هـ. ق این مثنوی حماسی - دینی با گزارش حدیث فقر و معراج آغاز و با معجزات پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) پایان می یابد. این منظومه در سال ۱۳۱۴ هـ. ق در تهران در ۴۶۶ ص چاپ شده است.

رک: فهرست خان بابا مشار، ۴/۴۱۵۳؛ الذریعه، ۱۸/۱۶۷؛ آستان قدس رضوی ۳/۲۳۵.

۳۱ / ب: منظومه مجمع البحرین، سروده اسیری به سال ۹۱۳ هـ. ق. در این منظومه حماسی جنگ های رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در ۱۱۴۰۰ بیت به تصویر کشیده شده است:

خدا را به بخشیدنم رای شد *** که تاریخ این نامه «بخشای» شد

که معادی عدد حروف ابجدی «بخشای» سال ۹۱۳ هـ. ق می گردد که سال سروده شدن این منظومه حماسی است.

اگر اسیری در ۵۰ سالگی توفیق آفرینش این منظومه حماسی - دینی را یافته باشد:

چو شد پیک عمرم ز پیری زبون *** قدم نا نهاده ز پَنَجَه برون

علی القاعده باید پیرامون ۸۶۳ هـ. ق به دنیا آمده باشد.

رک: فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ۷/۳۱۳، مجلس شورای اسلامی ۸/۳۹۷؛ الذریعه، ۱۹/۲۸۲؛ فرهنگ سخنوران ۴۲.

۳۲ / ب: مثنوی حماسی - دینی مجمع العشاق از شاعری با تخلص (رونق). در این منظومه حماسی به سرگذشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) پرداخته شده است:

خامه پا بنهاد در امری عظیم *** گفت: بسم الله رحمن رحیم

می نویسد مجمع العشاق را *** تا ز عشقش پر کند ایام را

رک: الذریعه، ۱۹/۲۸۳؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۵۶ و ۱۷۵۷.

۳۳ / ب: مثنوی مصباح الدجی فی احوال المصطفی (صلی الله علیه و آله)، سروده خواجه حافظ محمدیچی (رفیقی) کشمیری.

رک: فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۷۲.

۳۴ / ب: منظومه حماسی - دینی مظفر نامه یا سبع المثنائی یا سبعة أبجر (هفت دریا)، سروده محمد ابراهیم (ساغر) اصفهانی به سال ۱۲۹۴ هـ. ق در ۱۴ دفتر و هر دفتر

پیرامون یک تن از چهارده معصوم (علیهم السلام). دفتر یکم این منظومه حماسی در بحر «تقارب» سروده شده و ۱۱۰ معجزه از معجزات رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) را به رشته نظم کشیده و کار این دفتر را به سال ۱۲۹۰ به پایان برده است.

رک: الذریعه ۹/۴۱۵؛ دیوان ساغر اصفهانی، همان جا ۲۱/۱۶۵؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۷۵.

۳۵ / ب: منظومه معراج نامه سروده مداح خوانساری به لهجه لری و خوانساری در سده ۱۳ هـ. ق.

رک: الذریعه ۲۱/۲۳۶؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸۳.

۳۶ / ب: منظومه معراج نامه سروده اعظم بیجاپوری که تا سال ۱۱۰۵ هـ. ق در قید حیات بوده است. بیت آغازین آن:

به نام آن که وهّاب و کریم ست *** رؤف و ربّ و رحمان و رحیم ست

رک: الذریعه، ۲۱/۲۳۶؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸۲.

۳۷ / ب: مثنوی نظم حدیث کسا سروده حکیم رضاقلی نوری (مشرق) مازندرانی به سال ۱۲۰۴ هـ. ق که دارای ۱۱۹۸ بیت است.

رک: الذریعه، ۹/۱۰۴۸، همان جا ۲۴/۲۰۷؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶.

ضمناً منظومه دیگری نیز با همین عنوان، سروده فایز شوشتری (۱۲۷۷ هـ. ق) در دست است که با این بیت آغاز می شود:

غذای روح اگر طالبی ز صدق و صفا *** به روح سینه نما ثبت این حدیث کسا

رک: الذریعه، ۹/۸۰۵؛ همان جا ۲۴/۲۰۶؛ فهرستواره کتاب های فارسی، ج ۳، ص ۱۸۱۵.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

صحیفه سجادیه

«آ.»

۱- آتشکده آذر، لطفعلی بیگ آذریگدلی، باتصحیح و تعلیقات دکتر سیدحسن سادات ناصری، و نیز چاپ دکتر شهیدی و نسخه مصحح میرهاشم محدث، تهران.

۲- اشعار حکیم کسایی مروزی، به تصحیح دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.

۳- ادبیات معاصر، تألیف رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶.

۴- از سعدی تا جامی، ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دهم، ۱۳۳۹.

«پ»

۵- پیشاهنگان شعر فارسی، دبیر سیاقی، چاپ اول، تهران.

«ت»

۶- تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، علی اصغر حکمت و رشید یاسمی، چاپ اول.

- ۷- تاریخ ادبیات ایران، استاد جلال الدین همائی، تهران، ۱۳۴۰.
 - ۸- تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، تهران، ۱۳۱۳.
 - ۹- تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران، ۱۳۳۷.
 - ۱۰- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱ و ۲، چاپ اول.
 - ۱۱- تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر خطیب رهبر، چاپ اول.
 - ۱۲- تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، تهران، ۱۳۶۲.
 - ۱۳- تاریخ محمدی، شیخ حسن کاشی، به کوشش رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۷.
 - ۱۴- تحفه سامی، سام میرزای صفوی، تهران، ۱۳۱۴.
 - ۱۵- تذکره الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، به تصحیح محمدعباسی، تهران، ۱۳۳۷.
 - ۱۶- تذکره پیمانہ، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹.
 - ۱۷- تذکره سخنوران قم، محمدعلی مجاهدی، قم، انتشارات حضور، چاپ اول.
 - ۱۸- تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، به تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰.
 - ۱۹- تذکره شعرای یزد، تألیف عباس فتوحی یزدی، تهران، ۱۳۶۶.
- «ح»
- ۲۰- حافظ شیرین سخن، دکتر محمد معین، تهران، چاپ اول.
- «د»
- ۲۱- در محفل روحانیان، محمدعلی مجاهدی، قم، چاپ اول.
 - ۲۲- دویت سخنور، علی نظمی تبریزی، تبریز، چاپ اول.
 - ۲۳- دیوان ابوالحسن فراهانی، به اهتمام رضا عبداللهی، تهران، ۱۳۶۳.

۲۴- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح پرتو بیضائی، تهران، چاپ اول.

۲۵- دیوان ادیب صابر ترمند، به تصحیح استاد محمدعلی ناصح، تهران، ۱۳۶۲.

۲۶- دیوان استاد عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۲.

۲۷- دیوان اشعار ابن یمن فریومدی، به اهتمام حسینعلی باستانی راد، تهران، ۱۳۴۴.

- ۲۸- دیوان اشعار بابافغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۵۳.
- ۲۹- دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح سیدنصرالله تقوی، تهران، ۱۳۳۹.
- ۳۰- دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۳۱- دیوان اوحدی مراغه ای، به تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۲- دیوان جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۳- دیوان جویای تبریزی، به کوشش پرویز عباسی داکانی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۳۴- دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، با مقابله و تصحیح مجدد محمدعلی مجاهدی، قم، ۱۳۸۷.
- ۳۵- دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳۶- دیوان حکیم قآنی شیرازی، به تصحیح ناصر هیری، تهران، چاپ ۱۳۶۳.
- ۳۷- دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران، ۱۳۵۷.
- ۳۸- دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۳۹- دیوان دقیقی، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۲.
- ۴۰- دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، چاپ اول.
- ۴۱- دیوان سید حسن غزنوی، به تصحیح سیدمحمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۴۲- دیوان شاپور تهرانی، به تصحیح دکتر یحیی کارگر، ۱۳۸۲.
- ۴۳- دیوان شیخ کمال خجندی، به اهتمام ایرج گل سرخی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۴۴- دیوان صائب تبریزی، به تصحیح محمد قهرمان، تهران، چاپ اول.
- ۴۵- دیوان صابر همدانی، تهران، چاپ اول.
- ۴۶- دیوان طیب اصفهانی، به تصحیح و خوشنویسی حسین مظلوم (کی فر)، تهران، ۱۳۴۷.

۴۷- دیوان عاشق اصفهانی، تهران، چاپ اول.

۴۸- دیوان عصمت بخارایی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶.

۴۹- دیوان عطار، به اهتمام تقی تفضلی، تهران، ۱۳۶۶.

۵۰- دیوان علامه محمدحسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی، تهران، ۱۳۷۱.

- ۵۱- دیوان غالب دهلوی، تهران، چاپ اول.
- ۵۲- دیوان فارسی فضولی، به تصحیح حسیبه مازی اوغلی، چاپ اول.
- ۵۳- دیوان فدایی مازندرانی، به تصحیح فریدون اکبر شلدره ای، تهران، ۱۳۷۷.
- ۵۴- دیوان فیاض لاهیجی، به تصحیح پروین پریشان زاده، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵۵- دیوان فیضی، با تصحیح ای - دی - ارشد ۲ با مقابله حسین آهی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۵۶- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، به تصحیح سعید نفیسی و اهتمام م. درویش، تهران، ۱۳۶۱.
- ۵۷- دیوان کامل خواجهوی کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، تهران، چاپ اول.
- ۵۸- دیوان کامل وحشی باقی، ویراسته حسین نخعی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۵۹- دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، به اهتمام حسین بحرالعلمی، تهران، چاپ اول.
- ۶۰- دیوان مخفی، زیب النسا بیگم، به کوشش احمد کرمی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶۱- دیوان مخلص کاشانی، با تصحیح حسن عاطفی، تهران، ۱۳۷۹.
- ۶۲- دیوان محمدبن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمدتقی سالک، مشهد، ۱۳۶۶.
- ۶۳- دیوان ملا محمدرفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سیدحسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۵۹.
- ۶۴- دیوان ملک الشعراء فتحعلی خان صبا، به تصحیح محمدعلی نجاتی، تهران ۱۳۴۱.
- ۶۵- دیوان منوچهری دامغانی، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۶۶- دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران، چاپ اول.
- ۶۷- دیوان میرسید علی مشتاق، تهران، چاپ اول .
- ۶۸- دیوان ناظم هروی، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، ۱۳۷۴.
- ۶۹- دیوان نظام الدین محمود قمری، به اهتمام تقی بینش، مشهد ۱۳۶۳.

۷۰- دیوان نظیری نیشابوری، به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۴۰.

«ر»

۷۱- روز روشن، محمد مظفر حسین (صبا)، تهران، ۱۳۴۳.

۷۲- ریاض العارفين، رضاقلی خان هدایت، به تصحیح مهرعلی گرگانی، تهران، ۱۳۴۴.

۷۳- ریحانه الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، تهران، چاپ اول.

«س»

۷۴- سخنوران نامی معاصر، سیدمحمدباقر برقعی، قم، چاپ اول، دوره ۶ جلدی.

۷۵- سخن و سخنوران، استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۵۰.

۷۶- سیری در تاریخ زندگی و برگزیده اشعار نظامی گنجوی، محمدعلی مجاهدی، قم، ۱۳۸۳.

۷۷- سیری در تاریخ زندگی و برگزیده غزلیات حافظ، محمدعلی مجاهدی، قم، ۱۳۸۳.

«ش»

۷۸- شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوس، به تصحیح مولوی محمدسعید رامپوری، تهران، ۱۳۴۵.

۷۹- شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، به تصحیح محمود مدبری، چاپ اول، تهران.

«ف»

۸۰- فغان دل، مجموعه اشعار حسینعلی بیگ شرر بیگدلی قمی، محمدعلی مجاهدی، قم، چاپ اول، ۱۳۴۹.

«ک»

۸۱- کاروان هند، احمد گلیچین معانی، مشهد، ۱۳۶۹.

۸۲- کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر دهلوی (بیدل)، چاپ هند، ۱۳۴۲.

۸۳- کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، تهران، ۱۳۴۳.

۸۴- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهائی، چاپ اول، تهران.

۸۵- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران، ۱۳۴۶.

۸۶- کلیات دیوان نشاط اصفهانی، تهران، چاپ اول.

۸۷- کلیات سعدی، محمدعلی فروغی، تهران، چاپ اول.

۸۸- کلیات سلمان سلمان ساوجی، به تصحیح دکتر عباسعلی وفايي، تهران، ۱۳۷۶.

۸۹- کلیات قاسم انوار، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷.

۹۰- کلیات نجیب کاشی، به تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران، ۱۳۸۲.

«گ»

۹۱- گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، چاپ اول.

۹۲- گنجینه الاسرار عمان سامانی به انضمام غزلیات وحدت کرمانشاهی، به تصحیح محمدعلی مجاهدی، قم، ۱۳۴۵.

۹۳- گنجینه دیوان نشاط اصفهانی، به تصحیح دکتر حسین نخعی، تهران، ۱۳۶۲.

«ل»

۹۴- لباب الالباب، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، چاپ اول.

۹۵- لغت نامه دهخدا، تهران، چاپ مجلس، مجلدات مختلف.

«م»

۹۶- مآثر رحیمی، ملاعبدالباقی نهاوندی، ج ۳.

۹۷- مثنوی طاقدیس، آخوند ملااحمد نراقی، به تصحیح علی افراسیانی، قم، ۱۳۸۱.

۹۸- مثنوی معنوی، جلال الدین مولوی بلخی، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۹۹- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، ۱۳۷۶.

۱۰۰- مجالس النفائس، امیرنظام شیرنوایی، ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی.

۱۰۱- مجله سخن، دوره ششم، شماره (۱).

۱۰۲- مجمع الفصحا، رضاقلی خان هدایت، به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶.

۱۰۳- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، تهران، چاپ اول.

۱۰۴- مفاتیح التواریخ، ملاعبدالقادر بدائونی، ج ۳، تهران، چاپ اول.

۱۰۵- منظومه خسرو و شیرین، با تصحیح وحید دستگردی، به کوشش دکتر حمیدیان، تهران، ۱۳۷۶.

۱۰۶- منظومه لیلی و مجنون، با تصحیح وحید دستگردی، به کوشش دکتر حمیدیان، تهران، ۱۳۷۶.

۱۰۷- میخانه، ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، به تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰.

«ن»

۱۰۸- التَّقْض، شیخ نصیرالدین ابوالرشید رازی، به تصحیح میرجلال محدّث ارموی، تهران، چاپ اول.

۱۰۹- نعت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در شعر فارسی، سید ضیاء الدین دهشیری، با مقدمه جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۴۸.

«ه-»

۱۱۰- هفت دیوان محتشم کاشانی، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی و مهدی صدری، تهران، ۱۳۸۰.

«ی»

۱۱۱- یتیمه الدهر، ثعالبی، چاپ دمشق، ج ۴.

* * *

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

